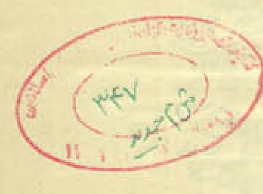
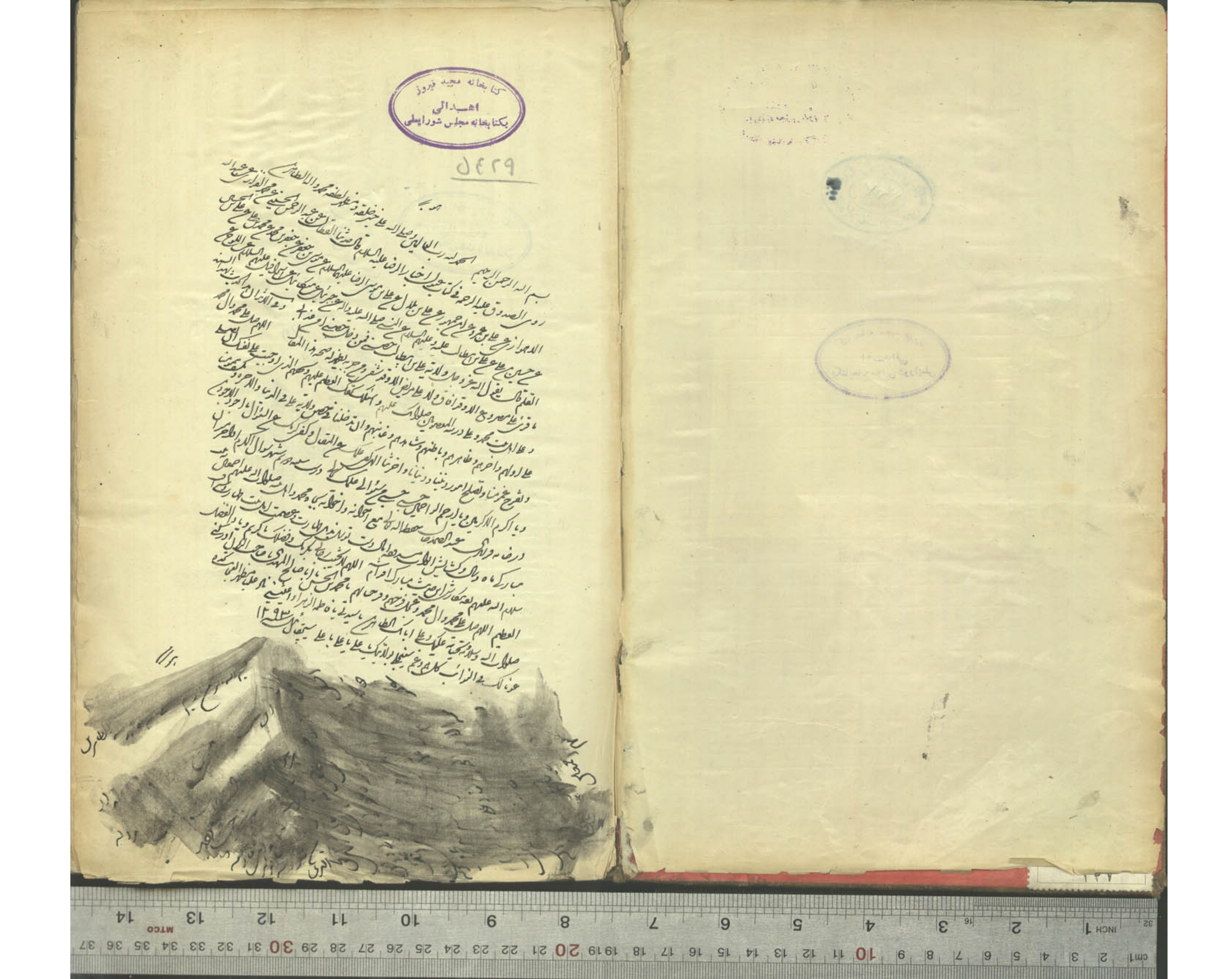


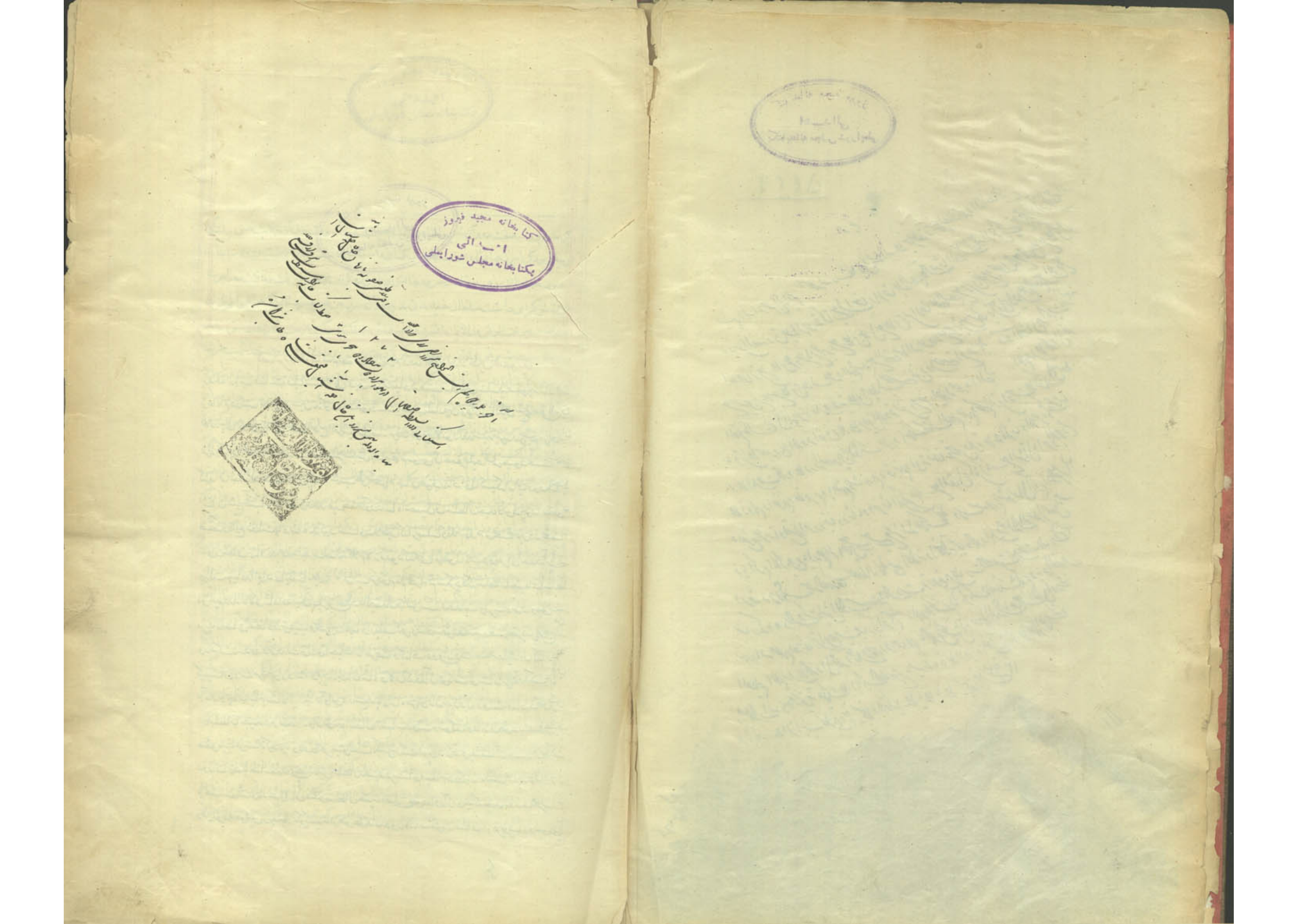









کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی
٥٤٢٩


کتابخانه مجید فیروز
بکتابخانه مجلس شورایملی



گفتار در احوال بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین سلاطین صفویه

بر رای ارباب فطانت وکیاست مخفی وپوشیده مباد که نسب سلاطین سلسله صفویه انار الله
برهانهم در کتب تواریخ وسیر مذکور ومسطور است بقطب العارفین وعماد السالکین شیخ صفی الدین
الاردبیلی انار الله علی متجهه اللوامح العرشیة واضاء مرقده بجوامع الانوار القدسیه میرسد وشیخ مزبور از
قراریکه بین الجمهور مشهور است سلسله نسبش بامام همام موسی بن جعفر علیهما السلام منتهی میشود نخست شخصی
که از این سلسله علیه قدم بر پشت اسب خوش خرام جهانبانی نهاد اول کسیکه از این دودمان جلیل
الشان منبع انتساب آب بروی مذهب حقه آورد شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بود چون منظور
ضبط وقایع دولت پادشاه مذکور است وسلاطین که از صلب او قدم بر تخت فیروزی بخت
کشورخدائی نهادند بجهت نظم سلسله کلام لازم نمود که مجملی از احوال یک دو نفر از اجداد آن پادشاه
عدالت بنیاد را ایراد نماید بنا علیه اما المراتب مرقوم قلم مخبر رقم میگردد که سلطان جنید بن سلطان
ابراهیم در دار الارشاد اردبیل بطریق اجداد عالیقدر بر مجالس مسند هدایت وارشاد بود وپیوسته
مریدان صافی اعتقاد را ترغیب وتحریص بجهاد ارباب کفر وعناد مینمود روز بروز حضرتش مرجع خاص
وعام گردیده ودور ونزدیک ترک وتاجیک از اطراف واکناف روی ارادت بعتبه علیه اش نهادند
کیفیت ارادت مردم وارادت او به میرزا جهانشاه ترکمان که در آن اوقات نوبت دارائی مملکت عراقین
وآذربایجان بنام مشار الیه بجز آوا بود رسید پادشاه مزبور از بیم زوال دولت ودارائی خویش
از سلطان جنید اندیشمند واز توهم انتقال اسباب دولت وشوکت ودارائی خود بسلسله جلیله
صفویه ناخرسند گردیده ودر ظاهر نتوانست بکسر شوکت او پرداخته وبعنف آن فتنه را از مملکت
دور سازد باطنا متعهد بنزد سلطان جنید فرستاده پیغام داد که از مملکت من بیرون رود
باعث سفک دماء مسلمانان مشو سلطان جنید مصلحت خود را در آن دید که چند روزی مهاجرت از
وطن نموده خویش را بدیار بکر کشید از هواخواهان دودمان صفویت نشان از هر طرف روبسوی دیار



بکر نهاده پروانه صفت دور آن شمع خانقاه هدایت جمع گشتند در آن وقت والی آن ولایت حسن بیک آق
قوینلو بود که با میرزا جهانشاه ابواب مخاصمت گشاده اسباب منافشت آماده داشت وورود سلطان
مسعود جنید را از مواهب عظمی شمرده جانبش را باعزاز واکرام مالاکلام نواخت وعاقبت مصاهرت
خویش گرامی داشت سلطان جنید مدتی مدید در آن سرزمین بسر میبرد تا اینکه چراغ خاطرش از
اهتزاز نسیم حب الوطن من الایمان افسرده وغنچه دلش از تنگنای نکبت غربت پژمرده از حسن بیک
مستدعی معاودت بوطن وملتمس مرخصت مسکن گردید دستوری یافت وازان ولایت اشهب عزیمت را
بسوی دار الارشاد اردبیل بر تافت دیگر باره نایره توهمات سابقه از درون میرزا جهانشاه شعله ور
گشته بفکر قلع ماده استعلاء آن سید عالیقدر افتاده کار را بجائی رسانید که سلطان جنید از بیم او
در منزلی بی‌هراس وخالی از آشوب وسواس نیاسوده لاجرم عقاب بلند پرواز همتش در هوای کشور
جوئی بال گشا گشته یکانچالات بطلب صوفیان صافی اعتقاد فرستاده واز اندک مدتی با ده هزار
سوار جنگجو با اسباب واسلحه رزم وپیکار در حضرت ملاذ ناداری جمع آمده نخست بغزای جماعت
چرکس واهالی شروان را وجهه همت ساخته لوای جلادت بدان صوب بر افراخت لیکن مرهان دوش
نموده کار دین نساخت وزمانه بدو فرجام نصیبه وجودش را بگرداب عدم انداخت سرهیان چون خنجر
امل رشته کامل را بخنجر اجل مقطوع وشربت با حلاوت حیاتش را بزهر بلا مرارت موت ممزوج ساخته
دست توسل بدامن ارادت سلطان حیدر ولد او که از طرف مادر همشیره زاده حسن بیک آق قوینلو بود
او را بر مسند ارادت وارشاد تکیه داده رشته طاعتش را گردن نهادند چون نهال طوبی مثال اقبال
در سرابوستان جهان سرباوج کمال کشید حسن بیک خالویش که بعد از میرزا جهانشاه آذربایجان
ممالک بود سالک طریق آخرت وسلطان یعقوب ولد او جالس مسند سلطنت گردید وبا سلطان
حیدر در ظاهر وباطن بنای کاوش نهاده مذهب صافی قرابت ودوستی را بغبار بیگانگی وعداوت مکدر
میداشت عاقبت سلطان حیدر از سوء سلوک او بجان وتنگدل خاطر گشته صوفیان دعوت را
سلسله صفویه را طلبید مزبور که مرا هوای تسخیر مملکت شروان وخونخواهی پدر تنها بود ان شروان
شاه بر سر افتاده وشاهین عزم در هوای جهاد کفار واهل عناد بال طیران گشاده هرکه را یاری
دراین کار مدد باید قدم بطریق متابعت وفرمان برداری گذاشته وراه ورسم وفا در عالم آید
همگی از روی شوق بقبول مطلب لب گشوده گفتند که ما دونی که گوهر گرانمایه ارادت وانقیاد
این سلسله صفویت بنیاد را در دل نهفته‌ایم نخست نثار جان وسر کرده‌ایم پس جانبازان سریع السیر

از پی آوردن اجناد طوایف خویش باطراف وجهات فرستاده طایفه طایفه ببالادستا اردبیل
اجتماع نمودند سلطان حیدر بعد از احتشاد لشکر لوای عزیمت ظفر پیوند را بجانب شیروان سفر کشا
شیروانشاه بمحض استماع چاپاری نزد سلطان یعقوب فرستاده پیغام داد که سلطان حیدر
[illegible] در صدد جمع آوری [illegible] روی بجانب شیروان داده سلطان یعقوب سلیمان بیجن
اوغلی را با چهار هزار سوار ترکمان بمدد شیروانشاه روان ساخت شیروانشاه بعد از استظهار با
لشکر سلطان یعقوب در حدود شماخی رفتن ندید از راه تنگی روانه دربند گشت اهالی حدود در
بند رسم جهود عناد آغاز و دست تعرض بمعسکر سعادت پیوند دراز کردند این معنی را حوصله
سلطان حیدر برنتافته سپاه جلادت پناه را بتسخیر قلعه آن طایفه مامور ساختند مامورین
گرد حصار برآمده چون خط دایره آن قلعه را محیط ساختند در آن اثنا قراپیری قاجار رسیده معروض
رای سلطان جنید ساخت که شیروانشاه با سپاه ترکمان وشیروان چون باد از آب گذشته آهنگ
مانند آتش سوزان بر سر سلطان حیدر بالضروره از دور قلعه عطف عنان توسن جلادت بجانب
معسکر شیروانشاه نمود در حدود طبرسران آن دو لشکر گران بلکه دو بحر بیکران را تلاقی روی داده از طرفین
دست باستعمال آلات حرب وادوات طعن وضرب گشادند سلطان حیدر در آن گیرودار بمقتضی
اذا جاء اجلهم از دست سلیمان بیجن اوغلی شربت شهادت چشید صوفیه صافی نهاد بعد از
شهادت سلطان حیدر مخذول وذلیل راه نورد صوب اردبیل شدند ودر دوم بدان الارشاد
سلطان علی خلف اکبر سلطان حیدر را بر مسند مراتب نشانده لالی ارادت واخلاص بر فرقش
نثار نمودند ارباب غرض فی قلوبهم مرض بعرض سلطان یعقوب رسانیدند که سلطان علی بر مسند
پدر نشسته ودر صدد انتظار عروس سلطنت ایستاده اگر چاره کار نشود دیر یا زود روزی
وباسط بساط خسروی خواهد گشت سلطان یعقوب بگی از امرای صاحب شکوه را با گروهی انبوه از
ترکان بسر مامور باردبیل ومقرر داشت که آن یوسف مصر جلال را با والده وبرادران وصاحب اقبالش
بقلعه اصطخر برده و بمنصور بیک حاکم شیراز سپرده معاودت نماید مامورین حسب الامر معمول
داشتند چون چندی از این واقعه گذشت سلطان یعقوب داخل جنت نعیم گشته کل من علیها فان از
پای در آمد امرای ترکمان میرزا بایسنغر ولد او را بعد از محاربات ومجادلات با مسیح میرزای عمش
بر تخت سلطانی واورنگ ترکمانی جلوس دادند سنا الیه قلیل مدتی بجای پدر حکمران وفرمان
روا بوده عاقبت نقش وجودش بتیغ یکی از لشکریان سلطان علی از صفحه روزگار محو گشت مبین

این مقال

این مقال آنکه بایسنغر بعد از استیلای بر مسیح میرزا رستم میرزا ابن مقصود میرزا ابن حسن بیک را گرفته در
قلعه النجق فرستاده محبوس ساخت بعد از چندی ایبه سلطان حاکم قراباغ را با خود متفق ساخته روان
آنجا حرکت ورو کرده ودر ارس لشکر اقامت انداخت بایسنغر از شنیدن با سپاهی بیرون از شمار بعزم مقابله
بیرون شتافت چون بحوالی رسید بخیمه خیام سپهر مانند او گشت قراولان از اطراف تحقیق نمود لیکن هر کس که
قدم براه بیوفائی نهاده بمیرزا رستم می پیوست چون چنان دید بالضروره بر اسباب سلطنت واثاثه
دولت آستین بیخودی نشانده گریبان الفرار مما لا یطاق برخود خواند میرزا رستم بکام دل بی معارض ومخل وارد
تبریز وجالس سریر حکمرانی گردید چون از جانب بایسنغر اطمینانی نداشت وپیوسته عین خاطر را
بخاطر وحشت بیم وهراس راه می یافت آخر الامر بصلاح مصلحت اندیشان کس فرستاده سلطان علی را
که مدت [illegible] در قلعه اصطخر چهار سال ونیم کشیده بود با برادران ووالده [illegible] سلطان علی
باشد بتبریز آوردند ودر دو روز [illegible] او را استقبال نموده در آغوش کشید ودر اعزاز [illegible]
لازم [illegible] اعتماد [illegible] صوفیان اخلاص مند دیگر باره از اطراف رو باستانش نهادند در خلال آن
حال خبر رسید که میرزا بایسنغر با جمعی بسیار وسپاهی افزون از حیطه شمار بکنار آب ارس رسیده
دامن زن آتش جنگ وجدال است میرزا رستم سلطان علی را با فوجی از غازیان ترکمان بمقابله
مامور نمود در حدود [illegible] آن دو لشکر بهم در پیچیده یکدیگر برخوردند وبعد از کش ودار بسیار میرزا بایسنغر
در میدان جنگ بعالم فانی آهنگ نمود سلطان علی میرزا با فتح وفیروزی مراجعت بتبریز واز
میرزا رستم مرخص وروانه اردبیل شد در بلده مزبوره رفته رفته فرقه صوفیه ازدحام نمودند
بمثابه که میرزا رستم را آتش خوف وتشویش در دل شعله ور گشته کس بعقب نمود که او را با برادرانش
بتبریز آورده حبس نظر کردند واحدی را پای آمد ورفت در نزد او نبود چند روزی باین منوال
گذشت سلطان علی نیم شبی از تبریز خود را با برادران بیرون انداخته در خارج شهر جمعیتی که
صوفیان بجهت او آورده بودند سوار وبجانب اردبیل عنان داد میرزا رستم از فرار او اطلاع گشته
چهار هزار سوار بتعاقب فرستاد ودر نزدیکی اردبیل وقتی بسلطان علی رسیدند که ششصد نفر
از مریدان دور وی جمع گشته بودند روی مبادرت برگردانیده بفرقه ترکمانیه در آویخت مابین
گل زندگانیش از گلبن دهر ناپایدار فرو ریخته هنوز مرغ جانش در شاخسار جسم ناتوان بال افشانی
بود که برادرش شاه اسمعیل بر سرش رسید چشم گشوده او را پیش طلب فرمود وفانوس ارشادی
آویخته معتقدانش سپرده که باردبیلش رسانند وخود جان بحق تسلیم نمود وان واقعه در سنه

هشتصد وقوع یافت انا لله و انا الیه راجعون **بیان احوال شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی** عندلیب
خامه در بیان این داستان بدیع گوهر طراز سخن و نغمه سرا میگردد که شاه اسمعیل بعد از واقعه
والد و اخوان با صوفیان صافی اعتقاد بطریق اختفا وارد دار الارشاد اردبیل و چندی در آن ولا
روزی بتعب و سختی بسر رسانید بالاخره مخصوصانش صلاح او را در توقف اردبیل ندیدند با
دویست سوار از مریدان اخلاص شعار رخت عزیمت بجانب لاهیجان کشیده کارکیا میرزا والی
گیلان مقدمش را گرامی داشته دقیقه از مراسم خدمتکاری و مهمان نوازی فرو گذاشت
ننمود در آن وقت سنین عمرش هفت سال رسیده بود مدت شش سال و نیم در خطه لاهیجان
بسر برد تا آنکه فتوری در احوال پادشاهزادگان ترکمان بهم رسید و یکدیگر را افتادند چون خبر
شورش و آشوب ولایت آذربایجان مسموعش گردید شاهین بلند پرواز همتش که همیشه
بر کنگره قصر جهان جوئی نشیمن داشت بقصد عقاب ملک و شهریاری در پرواز آمد و از
گیلان بجانب طارم نهضت فرمود و در آن محل هزار و پانصد سوار از مریدان و صوفیان بگردش
جمع آمده روانه دار الارشاد اردبیل و از آنجا متوجه قراباغ شده و روز بروز در جمعیتش میفزود
و در آنجا غنچه تسخیر مملکت شیروان و خونخواهی پدر و جد عالیشان از گلبن خاطر همایونش سرزده
لوای جلادت را بدان صوب شقه گشای و ادهم [?] را بدان سامان مرحله پیما ساخت و انتقام
پدر و جد پاک گهر از شیروانشاهان کشیده طنطنه کوس سلطنت و شهریاریش در آن ولایت بذروه
مهر و ماه رسید بعد از فتح قلعه باکویه بتحریک لوای اقتدار بجانب آذربایجان فرمود و در آن هنگام
الوند میرزای ترکمان در نخجوان بساط حکمرانی بود فوجی از طایفه [?] را بمقابله و
مدافعه مأمور ساخت شاه دین پناه نیز جمعی از غازیان شیر شکار را بدفع ترکمانیه نامزد نمود
بین الجانبین محاربه عظیم واقع گشته جماعت ترکمانیه شکست افتاده فرار بنخجوان نمودند الوند
میرزا مجال توقف در نخجوان نیافته رو بدیار فرار نهاد موکب شاهی وارد دار السلطنه تبریز
بر تخت سلطنت تکیه زده شعار مذهب حقه ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر
ظهور یافت خطبای فصاحت دثار بر فراز منابر زبان بذکر جمیل ائمه معصومین و لعن خلفای بی
دین گشودند میرزا دیگر الوند میرزا حرکت المذبوحی نمود لیکن [illegible] ولیکن بخت بدش
نگشوده روی توجه بجانب دار السلام بغداد نهاد در خلال آن حال بعرض شاه دینپناه رسانیدند
که سلطان مراد ولد سلطان یعقوب مالک ممالک عراق و فارس و کرمان و خوزستان هفتاد هزار

مرد رستم نبرد همراه دارد و اینک چون دریای جوشان و رعد خروشان میرسد شاه دین پناه احکام
مطاعه باحتشاد عسکر و اجتماع لشکر باطراف مملکت آذربایجان ابلاغ فرمود صوفیان پاک اعتقاد
فوج فوج بدربار سپهر مدارش جمع گشتند غریو کوس رزم سازی را بلند آوازه ساخت و مرحله نورد صوب
عراق شد روز شنبه بیست و چهارم ذی حجه سنه هشتصد و هشت در الکاء همدان تلاقی فریقین و تقابل
فریقین اتفاق افتاده آتش حرب شعله ور و خرمن سوز خشک و تر گردیده در حمله اول شکست بسپاه
ترکمان رسید سلطان مراد چون ماه اقبال را قرین محاق و کوکب امال را در احتراق دید عنان از میدان
جنگ بازکشیده بسوی شیراز آهنگ نموده روی هزیمت بسوی [?] را در دامن الوند کوه [?]
نموده و با [?] عیش و نشاط تا هفت جشن [?] لشکریان بعرض رسید که سلطان مراد در
دار الفضل شیراز فرود آمده [?] بتهیه لشکر و سپاه مشغول است تنبیه و تادیب او را
پیش نهاد ساخت و رایت فتح آیات را بجانب الکای فارس [?] سپهر اساس نمود سلطان مراد بمحض وصول
خبر تاب مقاومت و مقاومت را در خود ندیده بجانب بغداد فرار و از آنجا بسوی مصر و شام متواری گشت
چندی در آن سرزمین میبود آخر الامر خود را در پناه علاء الدوله ذو القدر رسانید پادشاه چون خاطر از
مهام فارس و [?] جمع شد بعزم تنبیه امیر حسین کیا حاکم رستمدار و فیروزکوه حرکت
لشکر در [?] گشت امیر حسین کیا خود را با مبارزین میدان مجاهدت حریف و با محاربان مضمار محاربت
ردیف ندیده بقلعه استوار گریخت پادشاه منصور لشکریان را بمحاصره قلعه مأمور کرد در مدت سه هفته ب
هادران قلعه گشای قزلباش افتتاح کردند و تا آن را مسخر کرده و امیر کیا را بدست آوردند بالاخره در قفس
شاهی خود را زخم زده عالم فانی را بدرود ساخت موکب شاهی از آنجا متوجه مملکت فارس گردید در محال
ابرقو امیر کمال الدین حیدر از جانب سلطان حسین میرزا با هدایای تهنیت جلوس وارد [?] سعادت
مأنوس و نامه با هدایا که او آورده بود در پیشگاه عرض کند رسانید شاه دین پناه را از مضمون نامه خوش آمد
از راه یزد بجانب خراسان نهضت فرموده در ورود طبس هفت هزار نفر از طایفه [?] بر تیغ
سیاست از پا درآورده مراجعت بصوب عراق نمود در [?] همدان و [?] را در
قتل [?] چون سلوک و رفتار امیر حسام الدین رشتی [?] خاطر شاهی غبار آلود بود
گوشمال او را در کنه ضمیر ساخته لوای عزیمت بجانب گیلان برافراخت امیر حسام الدین بپای استیمان مرکب
شاهی را استقبال و امیر نجم رشتی را شفیع خویش ساخته تقصیرات خود را بعفو و اغماض مقرون گشت در این اثنا
خبر رسید که سلطان مراد را علاء الدوله ذو القدر حاکم بلاد مرعش عطا و مرحمت خویش اختصاص داده بجانب

و دیاربکر مفوض ساخته شاه دین‌پناه غضنفر بنیان استعداد او را بمنصب امین منیر و عقاب رایات جهان‌گشایش
بصوب دیاربکر اوج کبریا گشت و در شهور سنه نهصد و سیزده آن ولایت مضرب خیام جلالت گشت
علاء الدوله ذوالقدر چون از وصول لشکر ظفراثر خبر گردید با سپاهی از اسنه و خنجر روی بجانب
سپاه قزلباش نهاد در الستان موافقت صفین روی داد و از طرفین هنگامه جنگ گرم گشته و لشکر
چون دو بحر اخضر بهم ریختند آتش جدال بمرتبه اشتعال یافت که بیم آن شد که خوشه پروین در فلک بسوزد
و شعله آتش از بال و پر ملک بر آمد و زد و در روز و شب بهادران فولاد سلب بپا سودند و هر نغمه دلاوری
که از کار یکدیگر میگشودند نهیب صوت نام آوران و جوانان غضنفر فر از طایفه ذوالقدر و طوایف دیگر
بسوی دیار عدم بی سر گشتند و روز سیم که حشر و فلک جهاد بجنگ اختران نهفت و از شعشعه سیوف اشعه
صفوف کواکب رایات انقش وار متفرق ساخت سپاه ذوالقدر تاب مقاومت لشکر قزلباش را نیاورده
یلان در قوه حوصله خود ندیده فرار بر قرار اختیار نموده راه دیار ادبار شدند بعضی از قلایع دیاربکر که بتصرف
جماعت ذوالقدر در آمده بود بسعی قزلباش مسخر گردید ایالت آن ولایت بخان محمد بیک استاجلو مفوض شد
و پادشاه دین‌پناه بعد از انتظام امور آن سامان عطف عنان بسوی آذربایجان نمود خان محمد بیک بعد از
حرکت موکب شاهی بعزم تسخیر محال آبادان شد چون بظاهر دیاربکر رسید قاسم بیک نامی در قلعه را فبسته در
دیوان... خان محمد بیک چون راه دخول ندید بقلعه نزدیک ساخت بر سر کراد حوالی و حواشی برده
هفت هزار کس از آنها را مقتول ساخت قاسم بیک را از استماع این واقعه کل ثبات از دست شاخسار بجای فرو رفت
و رشته قرارش بتیغ خوف و تشویش گسیخته طلبداری نمود علاء الدوله فرستاد از وی استمداد جست علاء
الدوله ده هزار سوار جرار بعد قاسم بیک و شاهرخ بیک ولدان خویش بدیاربکر فرستاد خان محمد بیک
با وجود قلت سپاه متوکلا علی الله خود را بان آتش جانکاه زده سیلاب صفت سلحشوران را از خار و
خس وجود آن طایفه پرداخت و ... را با جمعی از سرداران ذوالقدر را اسیر و دستگیر ساخت الی آخر
بر سر قلعه دیاربکر ساخت قاسم بیک با در رضا در آمد و ابواب مخالفت و مجادلت بر گشاد اهالی قلعه
چون چنین دیدند بقاسم بیک شوریدند و ابواب شهر را گشودند و بتصرف قزلباش دادند علاء الدوله
چون از گرفتاری برادر و ... و استیلای اهل قلعه و نصرت قاسم بیک آگاه گشت موازی پانزده هزار سوار
جرار بکور شاهرخ و احمد بیک پسران دیگر خود بمحاربه خان محمد بیک مأمور ساخت خان محمد بیک از دیار
بکر بیرون آمد سر راه بر لشکر ذوالقدر گرفت فیما بین محاربه سخت واقع گردید و شکست بر سپاه علاء الدوله
رسید و کور شاهرخ بدست مردی کرد از جماعت استاجلو افتاد علاء الدوله ازین قضیه دل از تصرف دیاربکر کنده

دیگر

دیگر هوس تسخیر آن دیار ننمود عاقبت در جنگ پادشاه مصر کشته گشت و سلطان مراد داماد مش بدست
مصریان افتاده بنزد سلطان سلیم خواندکار روم بردند چندی در آن مرز و بوم در ظل حمایت سلطان روم
بسر برد آخر الامر در محاربه سلطان ... مقتول گشت و این واقعه بعد از تسخیر عراق عرب وقوع یافت بتبیین
انتقال آمیت که چون خبر افول مهر دولت و غروب ماه شوکت سلطان مراد بعراق عرب رسید بارنک
نامی از امرای عمده آن مملکت را بحیطه ضبط در آورده بود سلطان مراد بعد از شکست علاء الدوله
قرار خود را بان دیار انداخت مشار الیه نام سلطنت بر وی نهاد لیکن او را تمکین ننمود چون تسخیر
عراق عرب بضمیر منیر شاهی پرتو افکن گشت تخت تاج زردوزی با کمر و خلعت خاص بجهت بارنک ارسال
داشته بالطاف و اعتنایش دلالت فرمود اما آن بد اختر نصایح سلطانیه بهدف قبول خاطر ان بدخو
الغافل ننشسته از وله بر عزیمت شاه دین‌پناه رایت نصرت آیت را بپایان حدود بغداد در آورد
چون خبر عزیمت موکب منصور را شنید بر فور بعدات و شوکت مغرور گشته از سر مستی و ان نحن لکم فمن تبع الآیه
میفرمود در کار نشسته با جماع لشکر پرداخت و کوس در تجدید غرور کوفت و لوای مقاتله برافراخت شاه دین
پناه حسین بیک لله را پیشرو لشکر ظفر مآثر ساخته خود از عقب بحرکت اعلام جلالت نمود چون خبر
حسین بیک بد و منزلی دار السلام بغداد رسید بارنک اکثر مردم آن ولایت را بدولت صفویه راغب دید بنیتی که در
سپاهی طعنه بر زلف مشکین خوبان میزد با خاطری مشوش تر از طره شکوان سلطان مراد را برداشته راه حلب پیش
گرفتند تا بجا سلطان را بسوی خواندکار روم شتافت و بارنک عنان عزم را بجانب بغداد برتافت و سیل لشکر
گران شاه ذوالقدر نجف اشرف زادها الله شرفا بود بگرفت بعطنه دولتخواهی پادشاه دین‌پناه در سیاه
چاه چون بخت خویش بنهیه بینداخت پس از چندی او را از چاه بر آورده روز جمعه بمسجد جامعش برده امر نمود
بر فراز منبر رفته خطبه در شان ائمه اثنی عشر علیهم السلام و الصلوه بنام شاه دین پرور خواند و امر کرد تا دروازه دار
السلام را گشودند و خود با تمام ارادت و هواخواهی حسین بیک را استقبال و کلید شهر را بوی سپرد و حسین
بیک کیفیت فتح قلعه و اطاعت بارنک را معروض رای شاهی ساخت مواکب ظفر پرور در سیم جمادی الآخر
نهصد و چهارده بدار السلام نزول فرموده ایالت آن ولایت را بخادم بیک خلیفه الخلفا موسوم ساخت
و از بغداد روانه کربلای معلی و نجف اشرف گردیده بعد از استسعاد بزیارت روضات عرش درجات توجه
آستانه مقدسه هویزه را با حکومت بعضی از بلاد عرب بسید محمد کمونه عنایت و از آنجا بجانب بغداد معاودت
فرمود و حسین بیک لله و بیرام بیک قرامانلو را با ده هزار سوار جرار به تنبیه ملک رستم حاکم لرستان
تعیین فرمود و خود بصوب ظفر و منصور بجانب خوزستان نهضت نمود چون حوالی حویزه مضرب سرادقات جلال سلطانی

وعلیه خیام اقبال خسروانه کشت سلطان فیاض که دران ولایت دم از الوهیت میزد وطایفه اعراب مشعشع که قبل از
با الوهیت شاه ولایت پناه اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلم معتقد بودند و درین اوقات بالوهیت سلطان
فیاض معتقد و معترف بودند متفرق کردید و بمقابله سپاه قزلباش نهادند فیمابین اتش حرب افروخت
وخاشاک وجود بسیاری از اعراب دران کیرودار سوخته شد زمین حوینه از خون کشتکان چون کارکاه
شسته کشت ونیم نیزه وعبا نمیان از پشت ماهی و روی ماه کذشت سلطان فیاض از بیم تیغ غازیان
شیرشکار قزلباش روباه صفت فرار و زمام اختیار عربستان و حویزه بکف اقتدار اولیای دولت صفویه
قرار یافت ودر همان حال عریضه حسین بیک وبهرام بیک مشعر باطاعت ملک رستم حاکم ملک رستم‌دار
والا جاه اوز اعتنو وطلب ان از جرایم در کذشت و کما کان حکومت را باو تفویض و از ان جا رایت فتح ایت
را بسوی شوشتر شفه کشاده بعد از تمشیت مهام ان سامان بجانب الکای فارس هضت و زمستان
را در شیراز بعیش و سرور طرازی بسر رسانید اول بهار و اغاز شکفتکی کلهای دشت و کهسار و از ملک
همدان و در امان اوزن بیلاق سیر نمودند و از انجا بجانب دار السلطنه تبریز عزم سپاه ملک شیمه کردید
در دار السلطنه مزبور بعرض رسانید که شیخ شاه دیکر باره در مملکت شیروان رایت خود سری بر افراخته
[illegible] وادا باج و خراج [illegible] کار خزانه دولت سلطانه دران زمستان شمه شیروان نهضت وعزم
[illegible] حرکت دادند سارایه را از استماع توجه موکب شاهی شیروان بهره ظفر
[illegible] سقل فراز و زان حصن استوار تحصن جست شاه دین پرور بابانان
[illegible] مقاومت نموده در روضة الصفویه مسطورات کر کشور و عنان
وهبا [illegible] هفت کشور را شاد سلاطین افاق و خواقین علی الاطلاق از بیم سطوت
و شوکت انحضرت [illegible] استحقاق در بیخ اراده و اخلاص حلقه کوب ابواب دوستی و وفاق کشتند وعف و
هدایا ارسال نموده وسایل هد رابطه و سایل فرستاده واظهار رغبت و اتحاد نمودند خصوص پادشاه
والا جاه سلطان حسین میرزای بایقرا که دران زمان در مملکت خراسان تا حد کابل و خوارزم و بدخشان
و مرو و شاهجهان فرمان روا بود زیاده از سایر سلاطین اظهار اختصاص و اتحاد مینمود شاه دین پناه نیز با او
بقانون پدر و فرزندی رفتار میفرمود و احترام سلسله تیموری لازم میشمرد بنا بهمه طوق تصرف
مملکت او انبعام اراده نمیداد تا انکه حسین میرزای پادشاه نیکو [illegible] باکرم سر رشته از دنیای دنی و سر
منزل فانی که خارستان عنا و بلیات است بکلشن راحت و سلوک اشتغال نموده و نعیت جانشینی بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا پسران او و اختلال کلی باحوال سلسله کورکانیه راه یافته محمد خان شیبانی که نسب بچی

بنی

بنی چنکیزخان میرساند و شیبک خان مشهور است و ان پرشیر ملازمت سلطان احمد میرزای بن سلطان
ابوسعید کورکان کرده الی خطه ماورا النهر بود بتدریج سلطنت ترقی کرده اخذ الوصلاح شاهزادکان
کورکانیه زا عوز عظیم را فته طمع در ملک خراسان نموده در سنه هفتصد و سیزده لشکر خراسان
کشید باشان طمع باتمه و از اقصای ترکستان تا سرحد عراق در حوزه تصرف و تملک او درامده بود
بخنان بخار غرور و نخوت در کاخ دماغ خام ای زاده که پادشاهی زاده شمار و سلطنت را در رهاب ارد
شاه دین پرور مکرر نامهای محبت انکیز بعبدالله قلمی ددر جوابش کتاب کنایت امیز سید و بکرات
پیغام میداد که ما را اراده زیارت بیت الحرامات و از راه عراق و ادربایجان سالک انراه خواهیم کشت یادر
کلام محل ملاقات خاطر خواه شد شاه کردون جناب در جواب بنوشت که ما را نیز شوق زیارت روضه
مطهر امام الجن و البشر در سرانشاء الله درین زودی ملاقات در انجا رود خواهد رخ نمود بنا بر ان
یورش خراسان در ان ضمیر خاطر شاهی عکس پذیر شد فرمان مصابیر با حضار غازیان ظفر شعار با طراف
و جوانب فرستاده فوج فوج دسته دسته بر کاب ظفر انتساب پیوستند و هوای فرامین جلال ازغرا
ان پادشاه سعادتمند همه مند و از جبه خانه همایون با اسباب ما فرت داد و ذات مقاتلت سربلند کشتند
چون اول فصل بهار و اوان سرسبزی و ناغ و کلزار و خضارت دشت و کهسار کشت و باغبان قوه نامیه
کلهای رنکارنک لا اله را عنوان در کنار جویباران کشت رایات ظفر طراز سلطانه از سلطانیه بصوب خراسان
در اهتزاز نامدار ای زرین نای و غریو رویین درای خسروانه و لوله در چرخ مینوی در انداخت
چون خبر توجه موکب شاهی بحدود خراسان رسید امرای اوزبک تاب خود داری نیاورده و ممالک هرکز
خویش را خالی نموده عنان ادهم فرار از بسوی هرات کشودند مواکب شاهی کوچ بر کوچ در حرکت تا
انکه فارخ مشهد مقدس رضوی علیه السلم خیام جلالت را مقام کشت شیبک خان چون از نزول سپاه نصرت
شمول قزلباش اطلاع دو عبر کردید بجانب هراسان شد میرزا جابوقای قوم خود را در قلعه هرات
کذاشته و خود لوای عزیمت مروشاهجهان را برافراشت میرزا جابوقی نیز بعد از حرکت شیبک خان مسلط
خود را در نوش هرات ندید ان عقب او روان کردید شاه سعادت فرجام مدتی از قیام بزیارت و طواف
روضه ملایک مطاف رضویه علیه الاف التحیه و استمداد از روح پرفتوح انحضرت از مشهد مقدس شاد روان
شوکت و جلالت را بعزم ولایت مروشاهجهان خیمه زنکار کرد سپهر شاخ و فوج جانفشان دلیران سبع صولت را پیشرو
سپاه کرده و خود از عقب مرحله نورد صوب مقصود کشت چون قراولان سپاه بحوالی نکاه مرو رسیدند
میرزا جابوقا از قلعه پای خود بیرون نهاده و بدست جلادت ابواب مجادله کشاده بعضی از سلک جمعیت او

یکدیگر گسیخت و بسوی قلعه گریختند در آن اثنا مهچه علم نصرت پرچم سلطنت از افق اعتدال و طالع و اقبال
رایات ظفر آیات چون جرم خورشید و ماه در رتبه سپهر هیبا لامع گشت شیبک خان ناچار در شکنای
حصار مرو خزید و بقلعه داری مشغول گشت چون چند روز از ایام محاصره گذشت شاه را این نیتی بخاطر
رسید که خود را بر عقب کشیدن شاید آن صید بدست و پا در گریزش از قلعه بیرون آید تا شیران کنام
جهانگیری کار او را بسازند بنابران مکتوبی به شیبک خان مرقوم ساخت که تو با ما وعده عراق و آذربایجان
کردی و طریق نقض عهد پیمودی و ما خلف وعده نکرده بعهد خویش وفا نمودیم اکنون بعضی سوانح
در مملکت عراق روی داده که حرکت و نهضت بدان صوب اهم و الزم است ما رفتیم تا کجا ملاقات دست
دهد و نوشته را مصحوب پیاده ارسال داشت و خود لوای عزیمت بجانب عراق برافراشت شیبک خان
این کتابت را حمل بر ضعف لشکر قزلباش نموده با دلی قوی محاربه لشکر خسروی را عازم گشت و سی هزار
سوار مقرر را همراه داشت از شهر بیرون آمده و بشتاب روان شد امیرخان موصلو که با سیصد سوار مامور
بمحافظت ساقه لشکر قزلباش بود خبر آمدن شاه والاجاه از پیش جنود نامسعود اوزبکیه بعرض
رسانید و خود را بمیان فوج ظفر موج شاهی انداخت شیبک خان آن فرار را بر عجز و انکسار لشکر جلالت شعار
محمول و دلیرانه بترتیب نظم هیجا مشغول گشت در محموداباد مرو صفوف جنگ از طرفین بستند و
از جانبین دست کینه جوئی گشودند و خیل عقاب وار در هوای میدان سنان بپرواز آمدند و شاهین
سنان در صید روباهان غلبه در چنگال باز نمودند و خون نامردان را بر خاک عرصه وغا ریختند و از سموم شمشیر
آبدار آتش از دودمان مفسدان کارزار برانگیختند از باد دامن دلیران آهن پوش روی صحرا چون جیحون
دریای موج خیز پرچین شد و از هراهر اسلحه و صهیل تکاوران و فغان روئین درای و شیپور آهنین
کوس گوش فلک پر جوش گردید و از غبار معرکه تاوند دیده پر نور خود کور گشت کرنا که غنچه آمال طایفه
قزلباش در شاخسار حصول از نسیم کرم شکفتن و گیرم تبسم آغاز نموده هاتف غیبی ندای انا فتحنا
لک فتحا مبینا در داد و سروش لاریبی ادای و ینصرک الله نصرا عزیزا بمسامع مجاهدین دین مبین رسانید
علم جلالت شیبک خان چون بختش سرنگون گشت و لشکر ناخوش روی بفرار نهادند شیبک خان با جمعی
جنود سپهر مار اوزبک خود را به درون محوطه که راه بیرون شدن نداشت انداخت از اتفاقات سوانح آنکه دیوار آن
محوطه کوچه بود که سوار و پیاده بر آن اسپ تازان رفتند یکی از آنها شیبک خان بود که عزیز آقا نامی از
غازیان قزلباش او را از زیر کشتگان بیرون کشید سرش را از تن جدا ساخت و آورده بر سم سمند شاه
اقبالمند انداخت شاه اسمعیل از زیر بارگی زیر آمده جبین شکرگذاری بر زمین سود و هر عضوی از اعضای

او را بطویله اثقال فرستاده و سر پر شر آن خاقانش را از پوست برکشیده آورده امر فرمود تا بطلا گرفته جام
شراب ساختند و می روح افزا در مجلس خلد مرتبت در دور در آوردند و بدور انداختند در انوقت خواجه کمال الدین
وزیر شیبک خان که از غازیان گرفته بحضور آورده بودند و در پای سریر سلطنت در صف گرفتاران سرپا داشتند
شاه جمجاه گفت خواجه این سر پادشاه توانست که در دست ما است خواجه عرض نمود سبحان الله چه صاحب
دولتی بود که هنوز سرش در دست چون تو پادشاهی دینی شوکتی است پادشاه را از آن نکته خوش آمد و خواجه
مزبور را مورد نظر عاطفت و مکرمت فرموده بوزارت خراسان سرفراز ساخت چون امیر رستم مازندرانی
با منافی دولت شاهی شیوه خلاف می‌ورزید و همیشه میگفت دست من است و دامن شیبک خان شاه والا
جاه امر فرمود تا یکدست او را بانداز ران بریده در دامن او انداخته گفتند دست تو بدامن شیبک خان نرسید
اما دست او را بدامن تو رسانیدیم امیر رستم را از هول آن واقعه خرابی کلی در دل پدید گشت بهمان زودی از
عالم در گذشت خلاصه در جمیع ولایات خراسان خطبه بنام نامی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین خواندند
شد و وجه زر را مسکوک و مزین باسم سامی آن پادشاه کامکار زیب و زینت گرفت و تا کنار جیحون ضمیمه
ولایات محروسه او گشت فصل زمستان را در قلعه هرات بسر برد و سلاطین زادگان اطراف و حکام جوانب
روی نیاز باستان معدلت بنیان نهاده عفو و رضا یافته در پیشگاه سلطنت گذرانیدند سلطان
اویس میرزای مشهور بخان میرزا سبط ابوسعید خان گورکان از بدخشان آمده جبهه اخلاص بپوسی مشرف
و با ایالت حکومت ملک بدخشان از کرم شاه کامیاب گردیده رخصت انصراف حاصل نموده بمحل اختیار رفت و همچنین بابر
میرزای بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید خان گورکان از کابل ایلچیان بخدمت آن فرستاده اظهار دوستی
و اتحاد نمود چون هنگام دی طی شد و سبزه بهار از تبسم باد و ساحت گلزار بر دمید رایات کشورگشا
عزم فتح ماوراءالنهر جلوه گر گشت بعد از آنکه عرصه سمرقند و ما زیاب مضرب سرادقات زرین طناب گردید
محمد تیمور سلطان ولد شیبک خان و عبدالله خان والی بخارا و جانی بیک سلطان و سایر خوانین ماوراءالنهر
خواستار مصالحت شده و بکنار رود جیحون امراء و خیل رسول صلح جوی ایشان با هدایا و تحف بپایه سریر
اعلی فرستاده و تعهد نمودند که اگر مواکب سلطنت از این طرف آب بآمل مراجعت فرمایند ما هرگز از جاده الطاعت
بیرون نگذاریم و منهج رضای اولیای دولت شاهی را جز بقدم ارادت نسپاریم شاه فیروزمند ملتمس
ایشان را مقبول و ماوراءالنهر را به ایشان بخشیده و از آنجا رایات فتح آیات را بجانب عراق منعطف گشت
لیکن امرای اوزبک بعهد خویش وفا ننموده بعد از چندی پا از جاده حق شناسی بیرون نهادند و دست
بتاراج ولایات خراسان گشادند و بابر میرزای گورکان قبل از این خواهشمند گشته بود که جماعتی از ما

حسب جواب عهدنامه ارسال شود که هر ملکی و ولایتی که این دو هواخواه از ماوراء النهر تصرف نمایند بحیطهٔ تسخیر
مسلم دانند از کابل لشکر کشیده بر سر اوزبکیهٔ عهد شکن مرحوم شاه اسمعیل خواهش او را بعز قبول مقرون
و در امر مزبور ماذونش ساخت مشارالیه از کابل عزیمت ملک موروث کرد و بخاقان عظیم فیما بین او
و سلاطین اوزبک اتفاق افتاد بدخشان و حصار شادمان را متصرف گردید و کیفیت را بشاه صفوی
نگاشته تمنای خواهش کمک کرده بود مشروط بر آنکه بعد از استیلای بر خصمان در سمرقند و بخارا سکه و
خطبه بنام نامی شاه دین پناه موشح و مزین سازد و از رکاب شاهی احمد سلطان صوفی اوغلی و شاهرخ سلطان
افشار با جمعی از بهادران معارک جلادت مآثر نزد مشارالیه گردیدند و بابر میرزا با [illegible]
سپاه قزلباش متوجه سمرقند شد چون سلاطین اوزبک از اجتماع آن لشکر مخبر گردیدند مراکز دولت را
خالی کرده عزیمت ترکستان نمودند موکب حضرت کوکب بابری وارد سمرقند و بمقتضی عهد وجه درم و دینار
را بالقاب همایون زینت داد و [illegible] حصار شادمان و بدخشان را بسلطان اویس مشهور
بخان میرزا ارزانی و بلاد ماوراء النهر را احکام عدالت گستری [illegible] و امرای قزلباش را انعامات و تکلفات
شایان داده با تحف و هدایای لایقه روانهٔ دربار ظل الله شاه سپهر بارگاه نمود اما در غایت جانب
محمد خان [illegible] امیر نجم همدانی و افضال الدین بود مشارالیه [illegible] سزاوار حضور
پادشاه منصور و معروض داشت که بابر میرزا را غرور دولت در دماغ نشسته و در وسعت مخالفت نام [illegible]
و خیال بمشرب خلاف را بشاه دین پناه امیر نجم ثانی را که وکیل دولت و کفیل سلطنت بود [illegible] مامور
فرمود مشارالیه با فوجی از لشکر بهرام [illegible] ماوراء النهر گردید چون بدار السلطنه هرات رسید [illegible]
شد که عبید الله خان و تیمور سلطان و جانی بیگ سلطان اوزبک [illegible] و احمد سلطان صوفی
اوغلی و شاهرخ سلطان افشار از رکاب بابر میرزا بجهت [illegible] لشکری جرار فراهم آورده بجانب ماوراء
النهر عزیمت و بابر میرزا پس از [illegible] سپه وادی هزیمت گردید و [illegible] علم جلادت در دریا
ماوراء النهر برافراخته اند چون امیر نجم ثانی از [illegible] آگاهی یافت از دار السلطنه [illegible] عبور
بجانب بلخ برافراشت بهرام بیگ قراملو که از جانب شهریار دین پناه بایالت آن ولایت مامور بود موکب
او را استقبال [illegible] ضیافت [illegible] امیر نجم [illegible] امیر غیاث الدین محمد میرزا امیر
یوسف را بجهت حصار شادمان فرستاد که میرزا بابر را با الطاف و عنایات شاه جمجاه امیدوار ساخته
بمعسکر نصرت پیوند آورده خود با لشکری [illegible] ماوراء النهر [illegible] از جیحون عبور [illegible]
[illegible] بابر میرزا نیز با اردوی کیهان پوی ملحق گشته امیر نجم ثانی ملاقات آن شهریار را غایت [illegible] باتفاق

سمند

معتقد ذم سلاطین اوزبک را [illegible] شدند و امیر یوسف [illegible] لشکر بطرف حصار خزار و قرشی [illegible] سلطان حاکم آن
ولایت در مقام مصالحه در آمد بعد از آنکه [illegible] عهد و پیمان با کلانتران و اعیان از قلعه بیرون آمدند اما آن
دوستان عهد شکن چون بدرون شهر وارد گردیدند بموجبی اهل آن قلعه را دشمن بود و بقتل عام [illegible]
[illegible] سرکشی بطرف قرشی عنان کشاد چون خبر وصول آن سپه [illegible] میرزای حاکم [illegible] سید محمد
و بارهٔ حصار را مستحکم ساخته لوای قلعه داری برافراخت امیر نجم جانبازان معارک [illegible] سر افشان را [illegible]
حصار را مرکز وار در میان گرفته [illegible] بضرب توپ شهر آشوب رخنه ها در جدار [illegible] انداخت چون کار بعسرت
منجر شد اوزبکان قلعه را [illegible] از دست دادند [illegible] پای [illegible] جوی حصار کشادند و ناموس
و نفوس مسلمانان را عرضهٔ هتک و قتل نمودند سادات عالی درجات [illegible] حفظ عرض و
مال را بمسجد جامع بردند چون دیدند که قریب پانزده هزار کس بحکم آن دوستان خودنا شناس بقتل رسیده
شعلهٔ بیداد [illegible] امیر غیاث الدین محمد [illegible] امیر یوسف پیغام دادند که ما از اهل
خانمان نبوتیم و از اولاد شاه ولایتیم و لشکر قزلباش خود را محبی اهل بیت میدانند چه شود که خون ما را
از امیر نجم درخواهی و عیال و اطفال ما را از سیاست قهر [illegible] سید [illegible] دوستان [illegible]
و زبان بشفاعت سادات برگشاده در جواب گفت که غازیان چون [illegible] ضعیف و مقهور گرفتند [illegible] ملاحظه
و [illegible] لشکریان [illegible] داشتند با تیغهای کشیده مانند
بلای آسمانی بدرون مسجد ریختند و سلسلهٔ حیات سادات را از خورد و درشت و صغیر و کبیر از یکدیگر گسیختند
[illegible] بعد از آنکه [illegible] قتل عام [illegible] بطرف بخارا کرد [illegible] عبید الله خان
و جانی بیگ سلطان [illegible] معلوم گردید که تیمور سلطان ولد
شیبک خان و ابو سعید سلطان [illegible] از سمرقند با لشکری [illegible] بامداد [illegible] خان و جانی بیگ [illegible]
عجم را [illegible] اضطراب [illegible] سینه [illegible] حوادث آسمانی بر سر
ایشان [illegible] در میان ایشان [illegible] سنوبری قلب
را از خار و خاشاک تشویش و خوف از کثرت و قلت خصم پیراسته روانه [illegible] ایشان نمود چون تیمور سلطان
و ابو سعید سلطان از آمدن آن سیل خونخوار مطلع گردیدند خود را بقلعهٔ غجدوان کشیدند [illegible]
شد و را محصور ساختند امیر نجم نیز علم جلالت برافراخت چون ایام محاصره بطول انجامید کار بتحصیل
آذوقه بر غازیان [illegible] دشوار شد خواجه کمال الدین محمد که [illegible] ولایت بود [illegible] احوال طایفهٔ اوزبک [illegible]
بعرض رسانید که این قلعه [illegible] لشکر [illegible] که امیر دران

زمستان بطرف قزوین معاودت فرمایند تا اول بهار در آن بلاد نصب خیام اقتدار نمایند چون زمستان بپایان
رسید ذخیره قلعه نشینان نیز نقصان پذیرد طریق مدافعت پیش گیرد امیر نجم گفت اگر ما عزم برگشتن
کنیم دشمن حمل بضعف سپاه قزلباش نموده قوی دل گردند در آن اثنا بابر میرزا او در مجلس امیر نجم و او
هم در این مصلحت با خواجه کمال الدین محمود همداستان گشت امیر نجم در ظاهر آنکه قبول ننمود لیکن نهاد امارت
دیگر لشکری متفرق از انجم واختر در برابر قلعه صف جدال آراسته در خلال آن حال عبید خان و جانی بیک
سلطان نیز با سپاهی جرار از بخارا در رسید شعله آتش افروز جدال و مبارزت گشته بیرام بیک قرامانلو
سمند جلادت بمیدان تاخت و جان گرامی بضرب تیری ... از دست قضا باخت امرای قزلباش نیز بمعاونت کمر
با نجم بواسطه عجب و غرور وی داشتند او را تنها گذاشتند و علم فرار بسوی خراسان افراشتند امیر نجم حاصل
عمر اعمال خود را دریافت و بابر میرزا با جمعیت خویش بخاطری پر غم و تشویش راه حصار شادمان پیش گرفت
حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی و امیر غیاث الدین محمد ... که از ... خود را بکنار
کشیدند مرحله پیمای طریق هرات گردیدند و باره شهر را مضبوط و در تنگنای حصار در خزیدند چون
سلاطین اوزبک را صورت شاهد ظفر در آئینه اقبال جلوه گر دیدند ... بجانب ... لشکر قزلباش
توانگر شد شاهزاده مظفر لوای ... بزرگ گشت **بیان خاتمه**
احوال پادشاه دین پناه و ارتحال او از دار دنیای فانی بروضه بهشت جاودانی چون حکم حضرت خالق
الموت و حیوة مقتضی آنست که نفوس علیه و ارواح زکیه اشراف و اصناف انسان اگر چه بزینت وجود صفات سنیه و
سمات جمیله اکتساب اسباب ترفع و بلندی کرده باشند با علی مدارج جنات عدن یدخلونها خالدین رسانند و
بنابران هیچ فردی را این شرف دست ندهد مگر شکستن قفس مرغ دل و هیچ نفسی را این رتبه روی ننماید الا
برستن از منجلاب وحل و از شواهد انتقال صورت حال خیر مآل پادشاه دین پناه است که بعد از انقضای فصل
شتا و رسیدن ایام بهار شهریار جم اقتدار از دار السلطنه تبریز عنان سمند عزیمت را بسوی مشکین معطوف و از
آنجا بطرف دار الارشاد اردبیل مصروف فرمود بنیان زیارت مرقد آبا و اجداد عظام متوجه تبریز گشت در اثنای
طریق ذات همایونش بعلت مرض معلول و چون کل از ذبول ... خزان ... از ... کلبن ... مشغول گشت
و قامت سروانا بنش هلال وار از بار الم خم شد و اشارات استقامت مزاجش در عقب کسوف ظلمت کسوف را ماند
و رشته امید ... ... از دامن مصاحبت و ملازمت کوتاه ماند در شب دوشنبه نوزدهم
شهر رجب سال هفتصد و سی مرغ روح پاکش در مطار عالم قدس بال افشاند و از دنیای دون گرد وادی نامرادی
بجنان رحمت و مغفرت ایزدی شتافت و در بهشت برین با ارواح مطهره اجداد عظام ... همنشین گردید ...

ز...

شریفش و داد و نیل شد **بیت** رخ دل دمعشوق دنیا بگردان ٭ مکن منتظر دل در انتظارش ٭ که هست وجود
رود و دوست کشنده کشنده ٭ بجو کوشه همچون تو عاشق هزارش ٭ همه ضیع و دیع اثاث تن و فریبش ٭ همه برین و رنگ
اثاث نقش و نگارش ٭ از وقوع این رزیت هایل و مصیبت موحش که حقیقت ماتم دین و مصیبت ملت بود تا انجمن شیون
از هر سو و سرای عیبوق میرسید و تیر خروش و زاری و دلهای فگار بهدف سینه مهر و ماه گذار داشت **بیت** صبح
دل را جگر چاک زد از غم ٭ شب سر گیسوان بتاب زده ٭ باد به سایه مبارک او ٭ خاک در چشم آفتاب زده ٭ اطوار
در غمش سینه کرم ٭ شعله در مانت شکناب زده ٭ مدت سلطنتش بیست و چهار سال و سنین عمر گرامیش سی
هشت سال بود در قلمرو همایونش در حین ارتحال بجوار رحمت حضرت ذو الجلال مملکت عراق عرب و عراق عجم
و آذربایجان و دیاربکر و فارس و کرمان و خراسان و آذربایجان بود از آنجا که کهنش در هنگام عشق ارزی
بود کوه بار و در زرد و سیم در پیش سخاوت جودش ثبات بمقدار بود با آنکه از اقطار آفاق هر سال حاصل عمره ممالک
بمحروسه خزاین دولتش میرسید اکثر اوقات خزانه اش چون کیسه مفلسان از نقد خالی بود و در هنگام
محاربه با دشمن جو ... نفیس جهاد ... چنانکه ... و بعضی ... تمام داشت
و کاهی ... خاطرش در منظوم صفت و سعود ... خوب ... مصود این
از افکار اوست **بیت** ... ٭ کرد ... باشد ٭ و او را چهار
پسر بود اول قایم مقام ... نام میرزا ... نام میرزا ... بهرام میرزا وکیل
و وزیر ... سرکار ... شاه ... اصفهان ... کرده در ... دار السلطنه
... شغل معماری ... نشستند کی دارد
اصفهان اقامت گرفته منظور نظر کیمیا اثر پادشاه گردید غایت بمنصب جلیل القدر
وکالت و وزارت دیوان اعلی رسید ... معمار کارخانه ایجاد ... بنیان ...
مهر و ماه ... آن بلند رواق ... کرد اساس نهاده نظیر و شبیهش ... در زمانه ... علو ...
روبات ... مقابل بود ... صلات و جاه ... او را ... اوحد ... رسید کاشانه
نم ... معتبر بود لیکن از غرور ... جمیع ... امرا ... ممکنات ملکه معدوم ...
... وصول دیوان ... منافقه ... حق و ... درمیان او و عمال ...
سلطنت استقلال یافت ... انهدام بنیان کاخ جلال ... با ... همداستان شده روزی پادشاه جم اقتدار
مجلس آراسته و آن وزیر بی نظیر ... دعوت نموده ... خشت ... ازان ... صیانت
مجمع هر کس ... ممنوع ... حسین ... از آن محفل ... منوچهر داد

او وزارت کرد مهتر شاه قلی وکالت را از دنبال وی روان شد و با خنجری چون زبان مار او را از پا در آورد
ملازمان وزیر بخواستند که کار او را تمام سازند گفت من از جانب پادشاه مأمور بودم و خود را با سی‌ترسانید
از شهر بیرون رفت و پناه بشیروان شاه برد شیروان شاه او را گرفته روانه دربار شاه ساخت و
بمکافات عمل خود گرفتار گشت و از خویش و نزدیکان شفیعی سلطانی مشهدی مقام اعتزاز بود بعد ها که
شاه والاجاه تخت و کلاه مکنت و لوای سلطنت در عالم جاوید برافراشت سریر سلطنت ایران بعنوان نامه
جهانداری و طغرای منشور بختیاری و واسطه عقد شهریاری کتابه علم عالم آرای نهین گوهر صدف کشور
کشائی طهماسب میرزا ولد اکبر پاکیزه سیر آن پادشاه دین پرور که سنین عمر شریفش بده سال و شش ماه
و بیست و سه روز رسیده بود زیب و زینت یافت و منابر اسلام بذکر القاب مبارک و بنام همایونش حلی
و جمال گرفت **ذکر جلوس شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی الموسوی بر اورنگ سریر** چون طایر خیبر پرافشان
شهباز بلند پرواز شهریار به آشیانه جوی گلشن سرای عالم قدس بال انتهاض در جناح انتقاد گشاد و
لمعه نیر سپهر سلطنت از مهر بار بلند همت دو نیش بهره هفت اقلیم افتاد عبید خان بن محمود سلطان
برادر زاده شیبک خان که بعد از فوت وی در بخارا در مسند حکومت نشسته بود و پیوسته هوای تسخیر
خراسان بر سر داشت از بیم تیغ جهانگشای شاه دین پناه یارای آن نداشت که قدم جرأت از آب جیحون بدین سوی نهد
بخیال آنکه طفلی نادان متصدی امر سلطنت ایران گشته است و نداند که پیران کار دیده سبق خوان دبستان
افکار دولت این شهریار جم ایشان اند با سلاطین چنگیزی نژاد و لشکری جرار بنیاد ادانات از آب آمویه عبور نموده متوجه
خراسان شد چون خبر عبور وی با امرای قزلباش رسید بجهت شیوع سوء فضیحت مدت دورمیش خان والی هرات
کشتند قواعد کار را بتحصن قلعه هرات دادند و بیع و باره را مضبوط و دل بجنگ نهادند عبید خان
وا دد ظاهر ان خطه دشت جان و جود تا مسعود خود را بمحاصره مشغول داد و چند ماه بر سر پورش بطرف قلعه
برد و کاری از پیش نبرده عاقبت کوچم خان که قایم مقام شیبک خان و سلطنه نافذ الامر بود نامه
بدورمیش خان مرقوم و ارسال نموده که از من نصیحت بشنو و از سرکشی تا نیفتاده بر خیز و با کسی که یارای
مقابله ندارد ستیزه طریق عنایت جهانداری مسلک امرای ازبک انتظام بابد دورمیش خان میدان ملاحظه آن
فقرات حکمی از جانب شهزاده ظفر دولتی داشت که عم الخواقین کوچم خان بعنایات شاهانه مستظهر بوده
میباشند که کشایش الملام دورمیش خان نوشته بود منظوم نظم کیمیا اثر کردید عجب از تو که با وجود دین معرکه
سپاه ایران و بلاد برادران بطایفه قزلباش امثال این تکو تر سخنان بزبان کشائی اکنون بصلاح او می‌باشیت که از
نیش تیغ مغرب زهر سپاه ملاقات نموده بهمنی و از راه بکرا امن بر گردی چون حکم نبود بکوچم خان رسید

سلاطین

سلاطین اوزبک پیشتر از پیشه پای ثبات و وزیدند و در امر محاصره جاهد گردیدند عاقبت سپاه قزلباش
پای جلادت از حصار بیرون نهادند و دست خصم افکنی و دشمن شکنی بر گشادند و اوزبکان چون فوج کبوتر
که از هجوم عقاب گریزند بدرون باغ اهو که محل نزول عبید خان بود پناه بردند و خود را بعبید خان و سونجک
خان رسانیدند و فریاد بر کشیدند که اینک لشکر قزلباش رسیدند عبید خان خویش را با سبب سبک خیز رسانید
راه گریز پیش گرفت و سونجک خان در جوی آب افتاده بهزار مشقت خود را از آن گرداب بکنار کشید و راه ادراک
بزرک خود پیمودند و انا عجابیات ابتهاج تکاوران فرار را بطرف ماوراء النهر عنان کشادند چون در اوان
جلوس همایون شاهی دیو سلطان روملو بمنصب امیرالامرائی و وکالت سلطنت سرافراز گردید کپک سلطان
استاجلو که خود را رکن رکین دولت میدانست بر سر منصب با وی طریق مناقشه و منازعه پیش گرفت و به
بهانه دفع اوزبکان خراسان متوجه عراق شد چون بچمن لار رسید نامه جانب دوستانه بجوهر سلطان تکلو حاکم
کلهر و علی سلطان ذوالقدر والی شیراز و قراجه سلطان تکلو زمان فرمای همدان مرقوم و ایشان را
بامداد خود خواند چون امرای مزبور بوی ملحق گردیدند پرده از روی کار خود بر گرفته گفت که پادشاه
دین پناه در صدد تربیت من بود کپک سلطان از راه عناد و مقام افساد بر آمد کار بر عز دشوار و در
نظرها خوار کرده بر بهانه عزیمت خراسان خود را از آن ورطه بیرون انداختم و علم مدافعه بر افراختم
و از شما توقع امداد دارم کر دو روی با دیو با یکجان همدم و کپک سلطان را از میان بر دارم امرای مزبور
متابعت او کرده انگشت قبول بر دیده نهادند و باتفاق متوجه آذربایجان گردیدند چون بدار السلطنه
تبریز خبر ان موحش خیزی بکپک سلطان رسید با معتمدان خود گفت ما هر دو از غلامان کمترین پادشاه
فیروز جنکیم با یکدیگر ابواب منازعت گشاییم و بمقتضای طریق استقبال پیمود و در شتر کمان کنده
دیو سلطان ملاقات و باتفاق امرا در چمن آب بند تبتیل بکاب حضرت اشرف کامیاب گشتند دیو
سلطان منصب وکالت را ضبط و کپک سلطان راسله استقلال بی دربط شد عاقبت فیما بین ایشان کار
بمجادله کشید قاسم خلیفه هر چند حوات بکلاله نصایح و مواعظ سود مند لب بر لا انفس سرکش را صورت
نکرفت بلکه شعله فتنه و غوغا تیزتر گشت و قطع رشته خصومت بشمشیر تعلق جست چون شاه والاجاه
ناظر تفقد جانب دیو سلطان بود کپک سلطان و امرای تکلو را با وجود قیام و مجادلات بیشمار کاری
از پیش نرفته و در اثنای کیر و دار کپک سلطان گرفتار و معروض تیغ خونخوار گشت چون اخبار شورش
طایفه قزلباش بعبید خان و سلاطین اوزبک رسید دورمیش خان بن عبدی بیک شاملو حاکم هرات نیز
در آن اوقات دست از دارالملک خراسان بر داشته در روی بسوی ملک آخرت نهاد اوزبکان از آب امویه گذشته لشکر بمرو کشید

وان ولایت را بعد از محاربات بسیار تصرف و از انجا کوس عزیمت بطرف طوس زده وان خطه رشك فلك سندروس
نیز بحیطه ضبط در آمد و از انجا اشهب عزم را بسوی استراباد معطوف و زینل بک حاکم ان ولایت با وجود ادعای
مردانه قیام بیك قاجار تاب مقاومت نیاورده عنان فرار بسوی ری مصروف کردانید و ان ولایت نیز بتصرف
نکان فتنه انکیز در آمد و از انجا در هنکامیکه دایه نسیم بهار اطفال شیر خواره چمن را از خواب بیدار ساخته ابتحاد
نو و کهن کلشن و بستان کرده بقاهره بهشت هرات نزول و حسین خان برادر دورمیش خان که بنیابت از اصفهان میرزا در
امر شهریار داد کردانی ان ولایت شاه بود برج و باره های شهر را مضبوط ساخته بنیاد مدافعت
نهاد و بکان مدت هفت ماه فروزنده اتش جانکاه جدال و قتال بودند و بعضی از امرای ان طایفه رخیم
الفاقبه را هدف ایشان نیزه سنان شمشیر و سنان سوده عبید خان چون دید که تیر امیدش بهدف مقصود
نرسید و اخبار متواتر از سمت استراباد رسید که دیکر باره لوا یادر شرف جنود حضرت شهریار فرق لباس در آمد
و موکب شاهی با لشکری افزون از عد و حصر و تاهی خادم خراسان است روی فرار بجانب بلخ نهاد محاربه شاه
والاجاه شاه طهماسبا با عبید خان و فرار او از ان برار باب دانش و بینش پوشیده نخواهد بود که هر شهریاری که از مسند
حکومت بخوات و دیکری بجای وی نشسته رشته انتظام ملک را تا جوهر شمشیر خویش ننماید و سلطنتش
استحکام نپذیرد تا عروس نقش سرانکشت سنان چهره نکشاید بیت عروس ملك کسی تنك در بغل کیرد که بوسه
بر لب شمشیر ابدار دهد مصداق اینمقال شاهد احوال شهریار بیهمال است که در هنکامیکه موضع قوبلات
را مضرب خیام جلالت ساخته بود هر روز قاصدان از طرف خراسان میرسید و اخبار شورش و انقلاب رهنما
خراب اهل ان ولایت را از شرارت انکیزی عبید خان اوزبک بمسامع جلال میرسانید تا حضرت سلطنت مقتضوان
کردید که بر ساحت مملکت خراسان عبور فرماید و سرانکشت تیغ درخشان عقد از کار در فرو بسته بجای کان
اند باز بکشاید پس بموجب فرمان واجب الاذعان تواجیان سپاه ظفر پناه باجتماع عساکر منصوره بولایات
محروسه روان کردیدند و اندک روزی از اطراف و جوانب فوج فوج چون رودهای زخار بدریای موج
لشکر معسکر حضرت شاه پیوستند و رایات ظفر ایات بجانب مقصود و طناب مسعود فلک فرسا کشت بعد از ورود
بمشهد مقدس بیت امامی که رعتبه خاکدرش را خلایق بمژکان ملایک بجهد وطواف روضه ملایک
مطاف او بتقدیم رسانیده روح پر فتوح انحضرت را اعلام میمنت فرجام از ظرف جام و لنکر شتر کشاده دان شامات
سفینه سپهر فرسا در وی همایون را لنکر توقف انداخت که بمسامع علیه رسید که عبید خان با جمعی از سلاطین
اوزبک و سپاهی زیاده از عدد احصا در انجانب با لشکر بجانب خراسان کشیده شهریار جوان بطرف
ایشان روان کردید در قصبه نیزه اباد شاه دران جلالت بود که چون سپهر اخضر بر روی ارض غبری حد

سپاه اوزبک بر بادات و وزد دیکر که حضرت انجم لشکر اصحاب علم زرین پرچم در کنار میدان افق بر افراخت
ان دو بحر پر جوش با تیغهای اخته و سنانهای افراخته و کمان و کمند حمایل انداخته روی بمیدان کارزار
نهادند و دست دلاوری بخون یکدیکر کشادند از یکسو اوش امد و فتنه تیر و خنجر در دل جانها بکاوش
بیت نهادند بر یکدیکر تیغ کین بنالید از زد و زد ایشان زمین وان کرد و غبار در بین ثوابت و سیار
بشود تا انکه خیل صبا رفتار را بطرف دارالسلطنه تبریز عنان داد المرغار و محمد خان ذوالقدر اوغلی
که بموجب امر قیصر بار از ان شهر اشتغال داشتند از بیم شعله نایره غضب سلطانی شهر را کذاشتند و خود
را بقلعه وان رسانیدند موکب پادشاه فیروز کوکب بپای حصار امد وان مرز و دیار را محصور نمودند زمان
قلیلی ان را در انجا بپایان رسانید که خبر عزیمت سلطان سلیمان دیکر باره از بغداد بمسامع علیه رسید
انحضرت ترک محاصره کرده در نهاوند سال نهصد و چهل و یک متوجه درجزین شد و در اثنای راه امیر سلطان
روملو و چراغ سلطان استاجلو بسمت قراولی باردوی قیصر روان و ایشان در قریه درجزین بجمعی کثیر رسیدند
و جمع کثیری از ان طایفه جامه از دم خون کشیدند و سرهای ایشان را بر نیزه ها کرده معاودت باردوی
همایون نمودند چون خبر دست برد طایفه قزلباش بقیصر رسید با رای خود را متعاقب و مخاطب ساخته سرزنشها
نموده گفت شما دو بیست نفر قزلباش را از جهن بنیاسید چکونه جواب ممالک رفاب ایشان را خواهید داد
صلاح خود را در ان دیدند راه عزیمت بجانب روم بر افراخت چون خبر مراجعت قیصر بپادشاه زمان
رسید سرعت سیر از برق و باد استعار نموده از عقب رومیان کران رکاب و سبکعنان شد و جنگهای
مردانه و کوششهای دلیرانه فرمود و فوجی از سپاه خواندکار سرتلفن را جیش فرستاده با پاشایان عظام محاربات
عظیم نمودند و سنان پاشا که از جمله پاشایان عظیم الشان بود بقتل رسانیدند و قلعه بن بور و سوز را کوه منصور
کشت و مواکب حضرت شاه و دین پناه دارالسلطنه تبریز نزول فرمود چون شاه دین پرور در سال اخیر حکم بقتل
حسین خان شاملو و بعضی از شاملویان که عذری نسبت بپادشاه منظور ایشان بود فرموده بودند خبر در
هرات باغزیبار خان شاملو الله شاهزاده شام میرزا رسیده از بیم انکه مبادا شاه در روزکار از همان
شربت نیز بکام و عهد رید بنیاد وان فریب و فزا آتش مخالفت شام میرزا را بر ان داد والا تبار روشن
نموده او را بخیال بیجا انداخت و دست تعدی بازارم مردم هرات دراز ساخت و تهیه اسباب جهانکیری
و کشورستانی دیده لشکر بطرف قندهار کشید و با کامران میرزا و لشکر همایون محاربات مردانه نمود
و عاقبت بواسطه مخالفت ولی نعمت او و خود حضرت بر دشمن دست اسباغ توا از فنا شراب حق شناسی
مدهوش بسر داخ موش دفتران باقی درامد و بدست یکی از لشکریان جنتانه انیه کشته نزد کامران بردند

و حکم میرزای مذبور از دم تیغ سهراب فنا خورده بیان چهره سام میرزا نیز راه گریز پیش گرفت و در گرمسیرات
هرات چندی پریشان میگشت آخر الامر جمعی از امرا که در مخالفت پادشاه گیتی ستان باوی همداستان
شده بودند بکشت و سرهای ایشان را بدربار حضرت فرستاده عذر خواه گناه گردید شهریار جم عفو
خطاپوش از سر تقصیر وی گذشته و امیر سلطان روملو را بطلب فرستاده او را بپایه سریر اعلی آورد اما عقب
از عزیمت سام میرزا بقندهار اهالی هرات بی یاور و بی یار ماندند و ازبکان از اطراف روی بدانجا نهادند
و ابواب فتنه و فساد بر چهره اهالی گشادند عاقبت عبید خان متوجه هرات گشت و آن شهر را تصرف نمود
دست غارتگری بگشاد و در روز دیگرش هفت نفر ببهانه مذهب تشیع کشته و بسر چهار سوق هرات
آویختند چون اخبار استماع علیه شهریار عدالت شعار رسید حمیت شاهانه و غیرت خسروانه آن
خسرو عالم سوز شعله ور گردید در سال نهصد و چهل و [illegible] بعزم گوشمال عبید خان متوجه خراسان
شد چون تا ایام نوروز عبید کرده در هرات مدت چهار ماه بگذشت و دوریش را که از عظمای امرای اوزبک بود
در هرات بگذاشت و علم جلالت بعزم تسخیر مشهد مقدس برافراشت در عرض راه معلومش گردید که موکب
همایون شاهی وارد خراسان شد امرای خویش را طلبید و در باب جنگ و حرب با ایشان مشورت نمود همه
اجماعی جواب دادند که مگر عبید خان تو سیل گرداغ را در پیش آفتاب نوری و کرد و زاده برابر شیر عنان
شهریاری نیست نهار و اجلوم چنان است که هر غارا مرا ادریده فریب مستورات و گل دو گلبن خندان است
تا مصرعشنا از عبور و ورود گلستان محجورات مکرو صنوع پیوسته که شهریار سعادت یار ایران را فتح
و ظفر جوهر تیغ بران است و عقاب نصرت در فضای اخوالش پران **بیت** نهنگند شیران شکوهش بتیغ
نهنگند بازان ز هیبت بمیغ القصه چون عبید خان اینگونه سخنان از انصار خود شنید چند روزی اسباب
و گزاف درهم کنار بیزدر میدان مصاف تاخت در عین زمستان باولی بریان و دیم گریان بیکار و فرار آواره
و دروی بیابان ادبار نهاد آنحضرت چون آفتاب درخشان سایه رافت و احسان بر سرکنان هرات انداخته دیگرباره
بر سر بید ولاث آن ولایت متمکن گردید طنطنه کوس تهنیت و شادی گوش چرخ پیر را کر ساخت و مردم هرات
کدورت فرسود گوناگون آفات و بلیات بودند بمعنی الحمد معذلنا عفرت سهراب و شادمان شدند
عزیمت موکب شاه نجات اوا هرار قندهار و تسخیر آن ملک چون لشکر شتا از دم تیغ مبیغ طهارز و سلطان نافذ
الامر ازو هزیمت یافت و شهریار ربیع با جاهای لعل شقایق و لاله بر دولت بر تخت گلبن نشست سلطان کشور
کشای دین پرور از آفتاب تسخیر قندهار و زمین داور از مطلع ضمیر همت مانثر و طالع و لوای عزیمت را
بجانب صوب رانع و در دهم شهر ذی حجه سال مذکور با سپاهی پیل توان شیر عزم دریم سبیل ...

دشت و کنار گردید چون کنار دود هود من مضرب خیام آن خیل خصم شکن گشته جمعی از سپاه جنگجو را مقدمه لشکر
ظفر اثر نموده خود بنفس نفیس از عقب روان گردید خواجه کلان که از قبل میرزا کامران در آن ولایت حکمران بود
حکومت را بخواجه کچی خود واگذاشت و علم فرار بجانب سند برافراشت بعد از ورود موکب مسعود بحوالی قندهار
و طلوع ماهچه رایات نصرت نگار اذا جاء نصر الله بر خواجه کچی و اهالی شهر بدربار پیوسته امن و یکتاهای لاین
بکن داینه ند و کلید قلعه را سپردند شاه دین شعار حکومت آن دیار را به بداق خان قاجار عنایت و بجانب هرات
معاودت فرموده در ورود بدار السلطنه مذکور رسولان عبید خان وارد و حضور مسعود و نامه خان عنوان
امر و دو زانو نشانیده و جواب داده و مراجعت بر بخارا نمودند در آن اوقات محمد خان با اتفاق برادر خود علی
سلطان که از خانان چنگیزی نژاد ترکستان بودند روی نیاز بدربار معدلت آثار آورده مورد نوازشات
شاهانه گشتند و حکومت خراسان باینان مفوض و شهریار جم غلام پس از انتظام مهام خراسان رایات
نصرت آیات بطرف عراق معطوف و در ورود بدار السلطنه قزوین فوجی از غازیان حضرت خرمی را باستظام گیلانات
مامور و منظور نمود چون سلطان خلیل والی شیروان را نیز در آن اوان دوران از ملک تن بجانب ملک عقبی روان
و عصبی نداشت که قائم مقام وی گردد حسب الامر شهریار فریدون چاکر شاهرخ بن شیخ شاه برادر زاده
اش تاج شیروانشاهی بر سر نهاده لیکن بواسطه صغر سن او امرای شیروان هر یک دست خودسری برافراختند
و در سر هر یک حرص استیلا افتاد و ابواب ظلم بروی شیروانیان گشادند و در مملکت داری راه
روی شیروانشاه فتنه هر اهلی شاهنشهی پیش گرفت و هر چه پیشتر شد بنابر آن شهریار کره وقار جمعی از
لشکر جرار را بدان صوب فرستاد تا ملعبه جات آن طایفه را از ابدبد حزن عرض و ناموس شان بر باد دادند چون
در سالهای پیش بکرات جنس سرکشی امیر قباد والی استرآباد بعرض خاقان عدالت کیش رسانیده بودند گوشمال
وی بمقتضی زمان در معرض تعویق مانده در این اوقات که کار دولت بدستیاری شمشیر کج قزلباشی راست
گردید سربه سر از لشکر قیامت علامت را مأمور و بر نشیمان فتنه جویی شد حتی بعزو ورود فرمودها دوران چون آتش
آتش سوزان بدان دیار تاختند و نایره جنگ را مشتعل ساختند و قریب هشتصد نفر از اهل آن دیار را بتاخت
تن از نفوذ تن کاندر بود انداختند و بانید خان را بر مسند حکومت آن دیار استقرار دادند و مراجعت بحضور والا
آنرو نمودند چون فضای دزود دشت از هجوم اهالی احرار شد هفت هشت گشت پادشاه سلیمان جاه بنیه
و خرگاه بجانب بسطام مهرو ماه ساخت که خبر فوت عبید خان والی بخارا بمسامع علیه رسید و همچنین
غازی خان تکلو با بهرام میرزا در خراسان پشت بر دولت قاهره نموده روی نیاز بدربار معدلت غریب نواز هندوستان
بوسی ممتاز گردید و بایالت نشانیان در انجاکال شیروان سرافراز شد چون بصیقل کفر و تیغ شیر جهان کشا ...

شرف وصفا فاز جمیع ممالك ومزروعه گشت محفوف پادشاه دین پرور بجانب گرجستان سر بعیونی برافراشت
واز دار السلطنه تبریز بشكار كنان وصید اندازان روی توجه بیابان دنیا دكن داشت چون قریب بان ملك رسید
وبهادران قزلباش از اطراف بادرون سپهر مطاف مجتمع گشتند شهریار بلند ستاره سرعت رفتار از باد
غبار وسیل كرد هار استعار دو نیم شبی چون آفتاب سپهر وز تیغ هلال آسای ساخته بشهر تفلیس تاخت وغیات
خفته را از خواب گران بیدار ساخت بنیاد حملات دلاوران موكب شهریار آن آفت تاراج در شهر افتاد وخشك
وكشت جان مخالفت ونالائق اندیار بشعله تیغ جهان سوز وتیغ اقلیم كشای سوخته كنایس ومعابد ارباب
كفر وظلام بمساجد ومدارس اهل اسلام تبدیل یافت وهمچنین در این سال كه نهصد وچهل هفت است بیر سلطان
خلیفه روملو وحسین خان سلطان روملو بتاخت ولایت رستمدار شتافتند ولیكن بی نیل مقصود معاودت نمودند
چون ملك علاء الدوله حاكم در قول از منهج خدمتگذاری عدول نموده بود طایران عقاب صولت اعلام شهریاری
بال كشای صوب خوزستان گردید چون چمن خرم آباد ظل مضرب خیام نصرت فرجام گردید بنیاد شعله علاء الدوله
بیدولت در قول را گذاشته فرار بجانب دار السلام نمود موكب شهریاری بمحال خوزستان نزول وآن ولایت را
انتظام داده معاودت نمود ودر بلدة المؤمنین قم ناصب خیام فرح گردید واول بهار متوجه دار السلطنه
تبریز گشت ودر خلال آن حال ایلچیان سخندان چرب زبان از جانب عبید الله خان بن محمود خان كه بعد از پدر
جالس مسند سروری گردیده بود وحاكم دیار بلخ با تحف وهدایای فراوان وپیشكشهای بیپایان وارد وصول
سعادت دستور وعرایض نیازمندانه ایشان بنظر امنای سركار رسانیده وملتمس افتتاح ابواب اتحاد و
وداد گردید شخصی بود دشمن سوز دوست نواز وهدایای [illegible] بروی ایشان باز وایلچیان را بخلاع فاخره
افراز وحاجی آقای مهماندار را برسالت همراه ایشان كرد در سال نهصد وپنجاه وچهار هجری مزاج همایون شاهی از منهج
اعتدال منحرف وبیمار چند روز از دارو خانه حكیم علی الاطلاق وطبیب از حد انفس وآفاق شربت شفا نوش كرد
چون خبر انحراف مزاج وهاج در اطراف واقطار انتشار یافت دین محمد خان اوزبك حاكم [illegible] سر از
مطاوعت برتافت ومتوجه صوب استرآباد گشته صدر الدین خان حاكم آنجا یارای دیوار خود داری [illegible]
میرزا [illegible] سرجلق آن زمین حامی بود چون بكفران نعمت او مطلع گردید بیدر خان استاجلو را بجلوگیری او مامور
ساخت چون باسترآباد رسید دین محمد خان فرار نموده بود **ذكر پناه جستن همایون پادشاه فرمانروای**
هندوستان بدربار شهریار در سال نهصد وپنجاه ویك هجری همایون پادشاه بن بابر میرزا بن عمر شیخ بن سلطان ابو
سعید بن میرزا سلطان بن میرانشاه بن امیر تیمور گوركان كشتی طوفان دیده خود را بجودی پناه دین پادشاه فوج
صفت رسانید مختصری از احوال آن اینست كه همایون بعد از پدر بابر میرزا بپادشاهی سلطنت هندوستان متمكن گردید

تافت بنابر انقلاب برادرانش میرزا عسكری ومیرزا كامران شیرخان افغان قوت یافت بر پادشاه منهج پناه روی نمود
گرفت پادشاه [illegible] سپاه هندوستان را از دور ونزدیك جمع ساخته علم مدافعت وی برافراخت لیكن كاری نساخت
از بیم برادران بیمهر نتوانست كه بجد وجهد بدفع رفع آن كافر نعمت پرداخت پس صلاح خود را در آن دید كه پنجه توسل
بدامن خاندان سرور رسل وهادی سبل زند از راه سیستان عازم درگاه عالم پناه گشت بعد از قطع منازل وطی مسالك
بولایت سیستان كه اولین منزل استراحت بود رسید احمد سلطان شاملو حاكم آنجا بار مقدم كامیاب شهریار را
بر [illegible] استقبال واعیان [illegible] خاك جبرامور مقدم همایونش چون سرمه بدیده كشیدند وورود آنشاه
كه هر كیش این قطعه را كه زاده طبع همایونش بود در نامه خویش مندرج وبارسال آن دربار حضرت فی نموده **قطعه**
پادشاها حضرا اعتفای عالی همتم ظل عاطف ضاعت را نشیمن كرده است روزگار سفله گندم نمای جو فروش
طوطی طبع مرا قانع با دورن كرده است ومشتم بشرات وعهدی پشت محن كرده بود امید از راه مداوت روی بر
من كرده است داوم اكنون التماس از شاه تا باش كند آن ضربا سلمان علی در دشت اروزن كرده است وآن انجا برس
ورود بدار السلطنه هرات انداخت محمد خان شرف الدین اوغلی امیر الامرای آن ولایت با جمیع اعیان خراسان كه در آن صوب
جمع بودند طریق استقبال پیمودند چون چند روز كاران پادشاه كامكار بركنار پل مالان شاید وصول اشرف
شرف پای بوس سرافراز گشتند وآن سرور را بباغ زاغان رسانیدند ودر آنجا شاهزاده آزاده سلطان محمد میرزا
كه در آن اوقات والی هرات بود بعض ملاقات عزیز وشرایط تكریم واحترام بجای آورد وآن حضرت را در سرای
دلكشا منزل فرخ فرا منزل داد ومحمد خان بموجب فرمان لازم الاذعان شهریار بساط عیش وسرور
بر آن مهمان عزیز مبسوط ساخته بود روزی كه یكی از مغنیان بزم این دو بیت را بنغمه دلكش خواند **بیت** همایون
منزلی كان خانه را شاهی چنین باشد مبارك كشوری كان عرصه را شاهی چنین باشد ز بیع راحت گیتی برنجان
دل مشو خرم كه اوضاع جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد چون خاطر همایون از گردش روزگار دوار
نواب وسیار پرخون بود از حد دیده اش لآلی غلطان سرشك بر صفحه صورت رخسار احمر ورزی چندان با وی
هرات دیر بود لیكن بمضمون **بیت** كجا دو كوه ودشتم میل گشت است كه الله وهم [illegible]
دو دشت است عقل غم از خاطرش كشوده [illegible] تا آنكه روی توجه بصوب عراق كرده روی بدربار معدلت
نهاد چون موكب همایون در نواحی قزوین بیك فرسنگی اردوی شاه جمجاه رسید خاقان گردون فر شاه
زادگان عظام بهرام میرزا وسام میرزا وابراهیم قاضی جهان وزیر اعظم وسایر امرای دولت سعادت توام باستقبال
آن مهمان محترم مامور نمودند واز عقب ایشان فرستاد تا سپاه نصرت پناه چون بحر اخضر كه بموج آید فوج فوج از اردوی
همایون بیرون رفته بشرف زمین بوسی استسعاد جستند چون [illegible] شاهنشاه شهریار در آن چمن چون نظیر

شاه والاتبار دران سبزه گلشن مشهود دیده همایون گردید از سمند صبا خرام پیاده شد و قدم به بارگاه جهان پناه نهاد
چون طلعت همایون منظور نظر کیمیا اثر شهریار دولت پرور شد برسم استقبال از مسند اجلال برخاسته قدمی
چند پیش رفته دست همایونش را بدست دستگیری بگرفت و بر روی مسند سلطنت با خویش جلیس ساخت و
پس از آن نظر التفات بر احوال امرائی که با آنحضرت طریق وفاداری پیموده بودند انداخت و ایشان را بمجلس بهشت
آئین طلبیدند معظم ایشان بهرام خان چهار لو بزرگان بود که در هنگام خزان تعال استقلال بجم تاله در جنجال
انهزام لشکر قزلباش از سپاه تحلف و باتفاق بابر میرزا طریق کابل پیش گرفته بود و بخدمات لایقه دران
دودمان از همگی امرا و ارکان دولت گورگانیه شرف امتیاز یافته بمنصب وکالت دولت همایون اختصاص داشت
القصه دران انجمن بساط عشرت و کامرانی گسترده شد و بانواع خواسته محفل نمودند مهد جلال و عبارتش کلفه آرا آستین
گشت و خاطرها از نظاره بادی خاب نشاط و نغمه سرائی مغنیان نکیسا الحان بار دید نوانوای حضرت و نضارت
از سر گرفت و شهریار هندوستان دران محل دو سه ناز قطعهای الماس معتبر چهار و نیم مثقال و چهار دولک برسم ره
آورد از نظر شاه گذرانید قبل حضرت ثانیه ذلک الله و ده خاطران مهمان غائب محو دل را بصیقل دلجوئی
و مهربانی نخاطر و نامت آخوانش را بحلی و حلل مطوقت مخلی و ابواب خزائن اعطا و احسان را باز نموده چندان
در و گوهر و سیم و زر و تاج و کمر مرصع با نواع جواهر و اقمشه گران بها از اکسون و دیبا و اصناف امتعه کار و ظروف
و اقسام اسلحه و آلات جنگ و اسپان تازی و شتران حجازی و استران راهوار و خیمه و خرگاه و زرنار و طبل و علم
و خیل و حشم از بیوتات خاصه شریفه بوکلای سرکار همایون داده شد که کفتی عبودکان ملکه گنجور روزگار از انقد خزینه
خویش عرض مینماید خاصان درگاه آن پادشاه نیز هر یک جز اخور پایه و مقدار مایه و اعتبار دریافت بعد از آن
هنگامیکه آن پادشاه همایون نهاد شاه سپهر جناب بعزم زیارت مرقد مطهر آبا و اجداد کرام سفر یار جلیل متوجه دار
الارشاد اردبیل و سبلان استشفاد بیان موهبت عظمی بعزم تماشای فضای دلکشای دارالسلطنه تبریز سمند
فرخی دیندار اجابا ر دری کیوان پوی مشاورت نمود شاه والا جاه در صدد امداد وی بر آمد احمد
سلطان شاملو والی سیستان و سفیعه نفر از قورچیان رکاب را بر گزیده شاه و بریدی سپک چهل و دوازده هزار
نفر از سپاه مملکت خراسان بر گروه کی بداق خان قاجار را که از امرای جمیع مقدار دولت شاه زاده و الاتبار
سلطان مراد میرزا بود مأمور شد که همراه همایون پادشاه رفته قندهار و زمین داور و بلاد کابل و
غزنین را مسخر و تسلیم کارکنان آن پادشاه تاجور نمود مجملا القصه موکب همایون بعنایت قادر بیچون
متوجه صوب مقصود گشت چون بقرب قندهار رسید عسکری میرزا که از جانب کامران میرزا حاکم انولایت
بود دروازهای شهر را مضبوط ساخته بساط مدافعت را مبسوط نموده سرعان بکابل فرستاد کامران میرزا را

اندیشید جنود ناکامی اعلام زاد و مدت شش ماه دروازه اضصار که با حصار فیروزه گون چرخ دعوی همسری مینمود
بیکان پیکان سهام و گلوله تفنگ اژدها نشان در آمد و دران وقت بود میرزا عسکری با مداد برادر امیدوار و مشغول
محافظت او گرمینمود چون از معاونت کامران میرزا مأیوس شد خاطرش بمصالحه مأنوس گشت و میل پابوس
برادر اکبر خود همایون نمود در خلاف باز کرده و شمشیر نافرمانی در غلاف نهاد ببارگاه همایون آمده بعز خاک
بوسی فایز گردید بداق خان قاجار رفته قلعه و حصار را تصرف نمود و همایون پادشاه در ظاهر قندهار
منزل اجلال داشت و منظورش این بود که سپاه قزلباش در تسخیر کابل نیز او را امداد نماید که بدست
اجل پیراهن حیات شاهزاده سلطان مراد چاک شد و دران زمین نجابت وفات امرای قزلباش چون دم
عم حقیقت زاده خود را شکسته دیدند چون مهار گسسته عنان راه خراسان پیش گرفتند بداق خان
نیز قلعه را بگماشتگان همایون پادشاه سپرده مراجعت بعراق نمود و دران اوقات پنج هزار سوار جنگ
در رکاب همایون جمع آمد بود حصار قندهار را مضبوط و متوجه استخلاص کابل و سایر ملک هندوستان
شد و ازانجا بیکر در علی احوال سلاطین هند و قومی خواهد شد مصروف گردید القصه چون پادشاه دین
پناه از کار همایون فراغت حاصل کرد خبر رسید که القاص میرزا برادر اعلیحضرت که حاکم شیروان بود مسالک
طریق بغی و طغیان گردیده بساط سلطنت فرو چیده غافل از آنکه تشریف والای سلطنت طراز ذات
کرده جامه خانه تؤتی الملک من تشاء باندازه قامت شخصی مستعد دولت میدوزند و چراغ بضیاء فرمان
دهی شمع ذات کرده در مشکوه تعز من تشاء بنام دولت یاری بر افروزند جهان داری میافروزند داغهای خود
سری و استبداد مینمایند حضرت جمع را بگوشمال آن شاهزاده از طاق دل ها افتاده فرستاد غائب تا آن
بناورده خود را به پناه سلطان سلیمان کشید و او را اغوا نموده بنقض عهد نیابجان نمود در هنگامیکه پادشاه
دین پناه از فتح ولایات اخسقه و مطیع ساختن پاشی اچوق فراغت حاصل و در دارالسلطنه تبریز باسط
نشاط انبساط بود خبر باد پیما در بیان لشکر متوجه تبریز گشت شاه دین پناه چون از حرکت آن گمراه الملائع
بهم رسانید سرعان سریع السیر باطراف ممالک روانه و عساکر نصرت ماثر هر دیار در دیار سپهر بنیاد
احضار و خود از تبریز حرکت و در چمن شکیفه نزول و بعرض لشکر و نظاره عساکر مشغول گردید سلطان سلیمان
چون بلبل خوش رفتار القاص میرزای فتنه جوی را با جمعی از پاشایان و سی هزار سوار پلنگ خوی برسم
منقلای بدارالسلطنه تبریز فرستاد و خود نیز از عقب سمند عزم را گران رکاب و سبکخیز ساخته اهل
ناحیه از در اطاعت در آمده دروازهها را گشودند و مبلغ منسکناری میپیمودند چون خاقان سلیمان
مرتبت در چمن حرکت بجانب شکیفه بحضور آمد سر راه رومیان را از کینه جستن و ضواحی را حکم نجات ابیات نمود

بود و میان داود و روز و روز دو فریاد که سنگی با وجود پرویز و چهار پایان را از غم علوفه و کاه و جایگاه بد روی
کاهکشان رسید از اطلاعات حسنه در آن چهار روز که مقیم در خارج تبریز لشکر نصرت اثر انداخته بود از
صباح و نا لفلاح و شام تا بام از هیبت عتاب خداوند مجید بادی چون صرصر عاد بدانقوم می وزید که گرد
و غبار لقا و میگردید که قرص آفتاب و کاخ ماه نیز از نظر گرسنگان پنهان میشد که تا گرسنگان نان
خیال در لقای گرسنه را تسکین دهند و از چهار جانب بهادران فیروز اساس اطراف آن طایفه را گرفته اکثر
احدی از بیم صیقل فرو می آرد و بیرون مینهاد بدست برده [illegible] مقیم چون لشکر
را بناه و بیانا آمدن پشیمان کردید روز چهارم کوچ کرد آورده اند که شب و اغراق راه در ظلمت لیل روانه و خود
تا صباح از اسب پیاده ترک دین کرد ارد و میگشت چون سپهر از دو زهم کینی فیروز نمود و خیل ستادکان
طریق فنا پیمودند روی براه نهادند تیغ بازان تبریز با شمشیرهای خونبار از عقب تاختند و جمعی از آن طایفه
را از اسب پیاده ساختند و همچنین فوجی از قراولان لشکر نصرت اثر شهریار دین پرور که مانند گرگان
گرسنه در اطراف معسکر دو میان میگشتند چون هزبران غضنفر فرو دینار در آن لشکر بی سپر کردیدند
و زیاده و هزار نفر از ایشان را اجامر در خون کشیدند القصه قیصر در هیچ جا قرار و آرام و آسایش ندید
تا بقاهر قلعه وان رسید شاه سلطان چلبی کوتوال حصار [illegible] عاقبت روز
دوشنبه [illegible] بطریق اطاعت سپرد و کلید قلعه را آورده تسلیم کرد چون خبر حرکت قیصر با شاه فرخ لقا رسید
از عسکر متوجه تبریز گردید در آن اثنا سپاه [illegible] و کرمان و غرجستان با اردوی همایون پیوستند
موکب جلال بتعاقب روانه گشت چون چمن چالدران مخیم خیام خسروانه شد بعرض رسید که سلطان
سلیمان علی بیک برادر محمد خان ذوالقدر را پادشاهی داده و عثمان چلبی قراقاسی را با چهار هزار
سوار و علم [illegible] قلعه [illegible] فرستاده شاه ظفر لوا اسمعیل میرزا را با کوکبه سلطانی چهار و فوجی
از غازیان نصرت شعار بطرف ایشان روان فرمود شاهزاده سرعت و شتاب از باد و چار و سبقت از استعجال
و خود را بدان جماعت رسانید و چون آتش سوزان و برق فروزان خرمن آن طایفه بد کیش را
طرزی که چون اصحاب با تیغ آخته میان مخالفان سپه یکی از سرها نشانه شد و از هر جانب که شمشیر زرد
فاش از مطلع بنام [illegible] میگشت خصمان [illegible] صفت دیو از زمین [illegible] القصه زیاده بر ده هزار
سوار و قریب پنج هزار از استادان صنایع کار از بنا و نجار و عمله [illegible] حصار [illegible]
و [illegible] شهر وار زنجیر روم [illegible] جمع آورده بودند [illegible] و آن سراگشت
شمشیر بهادران دلیر راه عدم پیمودند و بقیة السیف خود را [illegible] کشیدند سپاه فیروز اساس آن قلعه را امر کرد

در میان کرنش [illegible] از جمله آنچون قطرات باران از سحاب [illegible] بجانب قلعه باران ساختند بعد از سه
روز کار بر قلعه گیان تنگ گشته از نام و ننگ گذشتند و از در استیمان در آمدند شاهزاده رقم عفو بر
جرایم ایشان کشید خلعت امان [illegible] بخشید روز دیگر عثمان چلبی سرداران اسرا [illegible] صد نفر مرد [illegible]
از قلعه بیرون آمده بدربار شاهزاده شتافتند عثمان چلبی در هنگام ادراک زمین بوس شمشیر
سفاهت از نیام برکشیده بجانب شاهزاده دوید خان بیک قاجار سر [illegible] آن غدار [illegible] تا پاک و بیباک
تیغ را بر دوش وی فرود آورده [illegible] شش صد نفر از [illegible] گذشته با تیغهای افراشته روی
بشاهزاده گذاشتند آنجا که کوه پای برجای جنبش [illegible] از جای غیرت [illegible] دلیران هجوم و هزار روبه
ترک [illegible] شاهزاده از جای خویش حرکت نفرموده غازیان غضنفر نشان را امر فرمود تا بدم کردن تیغ
آن طایفه کله مثال را [illegible] ساختند و با تمام را عرصه شمشیر فنا گردانیدند و بموجب فرمان برج و باره
آن قلعه را [illegible] رسانیدند و از آنجا متوجه آستان شاهی شدند و در
آن اوقات معروض رای شهریار جهانگشای گشت که سلطان سلیمان اولمه را با جمعی از پاشایان نامزد بوم
و با نود و هزار سوار سیل هجوم بمحافظت ارزنه روم مامور نموده و خود از راه بتلیس متوجه [illegible] گشته شاه
دین پناه علی سلطان تاتی اوغلی را با ده هزار سوار [illegible] کوزل دره و غازی [illegible] فرستاد و
خود بنفس نفیس بطریق [illegible] اولمه متوجه [illegible] شد چون خبر عزیمت شهریار [illegible] اولمه
رسید راه عزیمت پیش گرفت و از آنجانب غازیان مامور [illegible] چون دریای پر جوش [illegible]
موش تاختند و آتش با باد و خراب [illegible] ولایت را ویران ساختند و معاودت باردوی [illegible]
نمودند موکب همایون [illegible] نمود چون [illegible] ولایت مخیم خیام نصرت فرجام گشت بهادران دلاور را
با [illegible] آتش [illegible] مامور نمودند تا ده منزل بدان طرف را پامال سم ستوران نمودند [illegible] حضرت [illegible]
از رجان را با آتش هیبت سوخت و از [illegible] بدار السلطنه قزوین کردید

ذکر اتمام احوال القاص میرزا

چون سلطان سلیمان رایت معاودت بطرف روم برافراشت از آنجا که [illegible] القاص میرزا [illegible]
[illegible] خواست که [illegible]
نصرت فرجام شاهی [illegible] را با پنج هزار سوار از راه کردستان روانه عراق ساخت چون آن
[illegible] همدان رسید کوچ و بنه بهرام میرزا که در آنجا بودند [illegible] دار المؤمنین قم
گشت و آن ولایت را تصرف نمود و جمعی از هنگامه طلبان را [illegible] و تاراج [illegible] و آن ولایت را
بباد [illegible] و متوجه کاشان شد و آن خطه را [illegible] گرفت و [illegible] و بطرف اصفهان رفت

شاه تقی الدین محمد و میر میران و سکنه شهر و بلوک دروازه را بر چهره آن مقلوک بسته بقلعه داری مشغول
گردیدند القاص میرزا چون تیر ادبار را بهدف مراد کامکار ندید و مهموم شد که موجی از دریای وفا
و فوجی از سپاه ظفر لوای بسپهداری بهرام میرزا و ابراهیم خان چون آتش جوشان و بحر خروشان میرسند
متوجه شیراز گردید اهل قلعه از این خواست دروازه را بسته در طریق نافرمانی رفتند میرزای مزبور
قلعه را بزور گرفته ضابط و ناطق را از تیغ بگذرانید و از آنجا متوجه شیراز شد چون اهالی شیراز نیز
را شکسته بودند از راه قلعه سفید مرحله پیما گردید جماعت ذوالقدر که مستحفظان آن قلعه بودند وی را
راه ندادند بناچار متوجه بهبهان شد و از آنجا هم در دست ... نیافت ... بنیاد خود را ابتدای
بغداد رسانید عاقبت با غیر هم بتبوع ما ستوده خویش راه مخالفت پیش گرفت ... دوازده هزار سوار
بگرفتن او فرستاده تاب نیاورده روی بوادی آوارگی نهاد و خود را بقلعه مریوان رسانید سرخاب کرد آن
اعتذار کرده و نقش ستوار ساخت چون خبر بنابر علیه رسید بهرام میرزا را با بیست هزار سوار بان
دیار فرستاد و حکمی مشحون بوعد و وعید و انذار و تهدید بسرخاب مرقوم و مقرر شد که اگر ضرورت افتد
بوی رسانند القصه بهرام میرزا بطلب و حصار رسید و آتش جنگ موقد گردید عاقبت کشایش آن قلعه نابسته
بمفتاح حکم همایون دیدن را ارسال فرمود سرخاب نمود سرخاب القاص میرزا را گرفته به بهرام میرزا
سپرد و بدربار معدلت مدار رسانیدند آخر الامر در گوشه قلعه قهقهه اش نشاندند **ورسیدن اخبار**
فتوحات از سمت خراسان و عزیمت موکب فیروزی کوکب بجانب شکی در سال نهصد و پنجاه و هفت
که سال ... و هفتم جلوس همایون بود بیاق خان و عبداللطیف سلطان و شاه محمد سلطان و سایر سلاطین
ترکستان روی بخراسان نهادند و از آب امویه عبور و عظام هرات آمده آن خطه دلکش را محصور و در کوچه
بندهای شهر خود زنند آتش فتنه و شور بودند سنگی عظیم از سنگانداز قضا بر سر یعنی شاه محمد سلطان
وسیله از مرکب حزو ود در غلطید هنوز مغز از کاسه سرش بکوچه بند دماغ تنسیل بود که یکی از ملازمان
محمد خان شرف الدین اوغلی امیر الامرای هرات خبر رفتار او رسید کردنش را از بار گران سرکشی سبکبار
غنیمت و سرش را آورده بپای سم سمند شاهزاده ارجمند سلطان محمد میرزا انداخت سایر خواقین ترکستان
چون دقیق را ... روز دیدند برود عبدالعزیز سلطان پسر عبید خان فرمان فرمای بخارا راهها نرساخته روی
بتخته بخارا نهادند چون بعرض شهریار رسید که درویش محمد خان حاکم شکی دنهار با لبس
عصیان ملبس گشته بنابران در سال مسطور سال نهصد و پنجاه و هشت رایات جلال اقبال متوجه آن دیار
گشت چون خبر قرب ورود لشکر ظفر اثر بدرویش محمد خان رسید محمود بیک برادر خود را با فوجی از لشکریان

بدکیش

بدکیش بمحافظت قلعه گیش فرستاده و خود در قلعه گلمرتن کور دمن که از قلاع متینه روی زمین است تحصن جست
چون موکب همایون نادر بپای قلعه مزبور شادروان جلال بپرده پوش چهره ماه و هور گشت هر
یک از شیر شکاران معرکه جنگ و نامداران میدان نام و ننگ را جانفشانی مأمور فرمود چون مدت محاصره به
بیست روز کشید حسن بیک تبرکچی علی با تفنگ چیان قدر انداز بعد از کمری که بر کوه قلعه بود صعود
و از ذرات ابر تفنگ اثار و امطرنا علیهم حجارة من سجیل ظاهر نمود و از جانب دیگر نقابان آهنین
چنگ بامر خدیو با فرهنگ مأمور شدند که بدستیاری تیشه و کلنگ در زیر برجی شاهراه فتح و ظفر بر
چهره سپاه و لشکر گشایند القصه نقبیان نقب را بزیر برجی رسانیدند و آن اساس را بر روی تخته بر پا
داشتند پیش از آنکه آن اساس را شعله غضب شاهانه در هم سوزد محمود بیک با دخل لعان سربند کرده بپای
بندگی با هزاران خجلت و شرمندگی طریق ادای همایونی پیمود و کلید قلعه را تسلیم نمود اعفرت بغازیان
امر فرمود تا آن قلعه را که با گردون همسری میکرد با زمین برابر کردند اما درویش محمد خان از قلعه
گلش گردش تکیه بر حصار آهنین داشت چون دید که کار قلعه گیش بدانجا رسید نیم شب از بیم و تشویش سر خویش
گرفت و از قلعه بیرون شد بقدم سکرو دیگر بحوالی اردوی عبدالله خان و الوند بیک والی گرجستان نهاد از
قضا کسانی از ملازمان جرنداب سلطان شاملو دران تیره شب بدرو شتی رسید او را یافته با سر پر
شور و شر او را که منبع فساد بود از تن دور ساختند روز دیگر آورده بر رسم سمند حصار فتاد حزو کامگار
انداخت چون خبر و دیار دل ازکار شکی فراغت حاصل کرد و دوستی بعضی از ولایات بعید گرجستان نهاد
و آن ولایت را ایلغار نهب و غارت داد چندان از حور و غلمان پری پیکر و دختران و پسران زیبا
منظر از آن ملک خلالثار دست غازیان نصرت شعار افتاد که در وسعت آباد احتمال که کوچه بند دماغ
ناه ... وحشی غزالان ... امد هر یکی بضاعتی بیضا طلعتی در بر گرفت و هوش شکل ثانیه با آفتاب دوشیزه
همایون گشت آورده اند که هر فردی از غازیان را سه چهار نفر کمتر از آن حوران ماه پیکر همسر نبود
چون معروض رای شهریاری شد که قلعه ایست کلیسیا نام بر قله کوهی فلک شکوهی که تا این زمان کمند
تسخیر هیچ پادشاهی بکنگره آن که با کنگره سپهر برابر است نرسیده در میان قلعه بتکده ای که از تقلع دل
سنگ را بر تیشه هانی ساخته و بجانب دستی صناعان فرنگ کلیسیا طرح انداخته مشتمل بر چهار خانه عریض
وسیع و بکلک صنعت نگار نقاشان مانی کار دیبا و لاجورد صورتهای جان پرور و منقش و بتماثیل اصنام
و اوثان مصور ساخته اند و بتی از طلای بغش مرصع بانواع جواهر با چشم درخشان از دو لعل بدخشان بر فراز
تختی جای داده شهریار میدان جهاد قلع و قمع آن طایفه بدنهاد را مکنون خاطر و علم ادعو منان تا بدانجا

شقه جلالت برکشاد و دران لشکر روزی بفرخی و فیروزی ان قلعه را مسخر وبشاکنافش را در دست
آثار کفر ان انس پاک برانداخت و ان کلیسای سنگی را چون شیشه دل بت پرستان درهم شکست و انجه از
اسباب مرصع و اوانی طلا و نقره دران بتخانه بود بخزینه عامره انتقال یافت و ان دو قطعه لعل را که بجای
دو چشم بر صور ریشان نصب نموده بودند و روشنانه دین بت پرستان بود جواهریان سی پنجاه هزار
تومان قیمت کردند و دران اوقات نیز ایلچی از جانب پرتکال فرنک با تحف و هدایای رنکارنک وارد دربار
خدیو با فرهنک و عرایض عبودیت فرایض مصحوب خویش را با پیشکشها از نظر انور بکذرانیدند و رخصت مراجعت
یافت چون فاسکند ر پاشای حاکم ارزن روم در سال هشتصد و پنجاه و شش هجری سپاه کردستان با ان
جاده خودشناسی بیرون نهاده بنیاد مجموعه امن افتی افروخته خانمان مردم ان ولایت را سوخته
مراجعت بقلعه وان نموده بود بمسیر بار تا چهار بورش دیار روم و کوشمال رساده سران امنی و بور درا پیش
خاطر خاطر اصحاب نامش کردانید و با حضار بمضمون ان نامه اللعجز سه فرمان زاد در انقلاب خدنک
سپاه روی باروی نلک وسکاه نهاد که عقل کواکب را از رشک سلسله نظم از هم اصلاح شیرازه اختشاد
لشکر شاه جسته سیر بصوب مقصود مرحله پیمای دشت و در و کوه و کمر شد در عرض راه هر یک از حکام
سپاه ان و کاهش ابطرنه روانه موکب جهانکشای حضرت انه نیز از عقب سپاه دریا ستیز اعلام نصرت فرجام
را شقه کشای و در کنار قلعه اخلاط که در متانت دیوار در ارتفاع جبار با قلعه کاجوردی فلک الافلاک
سمتا مثل اطلاداده و از روز یکه معمار حصار در بجدی قلعه نیلکون سپهر را طرح انداخته و خورشید قلعه
کشای از نظر شعاع رایات استقلال بر افراخته دیده روزکار چنین حصنی استوار ندیده و کسی در سان
هیچ سلطان کشورکشای بکنکره فتحش نرسیده **بیت** در بلندی برابر انوند دو حصین برابر جنته
کفته با اختران نایان سر بوده با اسمان کردون سر کردان قلعه باره محکم در متانت چو سد اسکند پیش
ان باره خندق معظم در نهایت جبر جرح معبر معدن صد هزار کشید و شور موضع صد هزار فتنه و شر
قباب بارکاه عرش قباب را با اوج ماه و فلک مهر جهانتاب برافراشت قلعه کیان از حکم محکم ایمنا تکوی نی
بند که الموت و لو کنتم فی بروج مشیده غافل بر استحکام حصار دل بسته قسمتی نیازیان ظفر
مند مشغول که بحفاد ادن دروازه و لی نعمت خود را مایه انتعاش ابدی میدانستند دست قلعه
کیری از استین دلیری برآورده چون حوادث زمانه روی بدان شهر نهادند در اندک روزی خاک
حصار قلعه را چون غبار برباد دادند بعد ما که ان قلعه کرده مسخر برنتیه ا بنهاد بنیاد زان سطح با زمین برابر
کشت شاهنشاه حشم خوجهاندار از انه ضمیمه از ان را بیضه حفظ و ان مامور عز مودجون و الی ان دیار

ازقرب

از قرب وصول سپاه جرار اطلاع یافت پای دلاوری از مسیر جهالت نهاد و بسر راه برلشکر منصور ثبات
الا لکردون ی بوعی ... بوادی هزیمت کذاشت و دولت بفر از همراهانش بر حمله شمشیر مجاهدین شربت
نظیر بجانب شهرستان عدم توجه نمودند سپاه قزلباش نواحی وان و واسطان را با اتش غضب سوخته ظفر
و منصور معاودت باردوی سعادت پوی نمودند نکاشته خامه ظهار و شد که حضرت جم رتبت جبین از شیبا
بلند مرتبت را بجانب ارزنه روم روانه فرمود امرای نامور بدان صوب که یکی از اغاپیرام لب فاجار بر
چون بدان نواحی رسید چند قلعه را که فتح خواب نمود عاقبت اسکندر پاشای حاکم ارزنه روم را هجوم
قزلباش معلوم کردید با سپاهی کینه خواه تعجیل بسر ایشان تاخت و تنگ پریشانی در میان قزلباش
انداخت چون کیفیت معروض رای جهانکشای شاه کشت فرمود تا جنید اسمعیل میرزا را با سپاهی ظفر
لوای قضا ... هرام صولت پلنک هیبات بجانب ان ولایت شکستن سد صولت اسکندر پاشا مامور
فرمود چون در اثنای فتنا اسکندر پاشا را سپاهی با جوج شمار از هر دیار جمع امده بودند نمانده ب حصار
وجنک چپ دیوار در نداده اعیان لشکر خود را که تماما صلاح دار و جنک حصار میدانستند احضار
اظهار نمود که کسی بلند پشتیبان متانت قلعه و حصار مجد در بجه خصم افکنی کردن شقیقه شمشیر ابدار
و بازوی چپ نکارو صبادفتاون شده امروز قلعه فولادی چون شمشیر مصری درمیانه است و اسبی بر
رفتار ما است همت علیه در میدان چون امرای روم دیدند که ماده سودا بر دماغ وی هجوم اورده
لب از حکایت و کمر بطاوعت بستند دو روز دیگر اسکندر پاشا با سپاهی کران چون دریای محیط بیکران
از قلعه بیرون نامد در دیم فرسنکی رایت توقف برافراخت و بسویه لشکر و بعبیه صفوف پرداخت و طرح
جنک و تحصیل نام و ننک انداخت بهادران هر دو لشکر چون دو فوج شاهبازان شکاری مخلب خصم افکنی
باز نمودند و هر دو عسکر چون پلنکان کوهسار دی چنکال دشمن شکنی کشودند و بدیدن پشت مکدیکر
دران شاهنشاه اسکندر پاشا کرد نیابت کار مریخ خونخوار را خواه معتمد چون برق تیغ خون سیل نظیر غازیان
قزلباش را عنم مقابله در طریق هزیمت کرده و عنان فرار بسوی شهر معطوف ساخت و رومیان چون
سیو او خود را از میان کناره کیرد بین ... بکباد محدود بشهرستان فرار نهادند غازیان غضنفر فر
قزلباش انها بغیرانا کنار خندق تعاقب نمودند دو هزار رستم پیل سوار و پیاده را بیرق شمشیر
سوخته و ماکتر ایشان را باد ملاک داد تا اعتصه شاهزاده با فتح و ظفر قرابرین دولت معاودت
و چون محاصره حصار منقضی شود منوط استان اسمان نشان پدر شد بعد ما که در دولت از جوش کاله و
منزل مشور دش کشت موکب همایون متوجه قلعه ارجیش کشید فاتح قلعه غادل خوار محیط جام سپهر انبات

مصطفی پاشای والی ... رسید که با بهادران قزلباش حریف نیست متوجه ارجیش شد جیش پر دلیر قزلباش
نیز از عقب ان صیاد دام حسته نکاور انگیز کشتند چون خارج ارجیش مضرب سرادقات سپهر ایات
شد مردم شهر پس از چند روز به همانه عنت قلعه را سپرده دادند عزم همایون از انجا بصوب قلعه
بادکری حرکت امد محمد بیک ذا کرا اوغلی چون جرز خاور را محیط قلعه و حصار دید روی بدربار دولت
نهاد و مفاتیح قلعه را تسلیم و خلاع فاخره و تاج وهاج اعتبار بسمت تعظیم یافت خلاصه کلام امارت
از سرحدات روم نماند که تیشه عزم قزلباش بر ریشه ان نرسید بعد از فتوحات و جمع شدن سپاه متفرقه
شهریار جم وقار و معاودت بآذربایجان نمود در این سال سلطان سلیمان قیصر روم نامه نخوان آمد چون
کار ان پیش نبرد و پیوسته مردم سرحدات روم از ساغر شمشیر قزلباش شراب تلخ ناکامی میخوردند
بنای صلح کردید عاقبت کار با صلاح انجامید و فیمابین ان دو پادشاه بیگانه بیگانگی و مغایرت
بالفت تبدیل یافت و فتنه و فتور از ساحل مملکتین روی برتافت و تاریخ ان صلح کرده اند تحقیقه
باعث ... انچه یکی از شعرا بنظم آورده **نظم** منهی اقبال
و درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر فیما بین دولتین علیتین اساس مصالحه مهد و بنیان دوستی
مشید بود تا دولت بسلطان مراد پسر سلطان سلیمان رسید بر تیشه عهد شکنی رخنه در بنیاد کاخ صلح و
محبت انداخت چنانکه بعد ازین مذکور خواهد پرداخت **مامور شدن سپاه نصرت پناه بر تنبیه ایماق تکلو و فتوحات ایشان**
ارباب تواریخ اورده اند که در سال [illegible] ایماق تکلو که [illegible] دائما پیوسته سر گردان
بادیه نیاده سری بود و [illegible] خود را به سروری بر افراشت و روی [illegible]
خان حاکم [illegible] چون قدرت انطفای آتش بیداد را در خود ندید حقیقت عجز خویش را معروض رای پادشاه
حقیقت اندیش گردانید انحضرت [illegible] از سپاه کینه خواه را [illegible] کرد که چند نفر از امرای عظیم القدر را مدد
رسانند [illegible] هر دو [illegible] صورت مردم قریب شد [illegible] خود را در [illegible]
[illegible] بجانب دشت کشیدند بهادران قزلباش از عقب [illegible] تا [illegible] ایشان را غارت نمودند
چون راهی صحرا و بطریق ایلغار پیموده بودند [illegible] برای استراحت روز [illegible] پای را بر خستگی و
کوفتگی ایشان اطلاع [illegible] باز کردانید و [illegible] از پیش برده بجانب بیابان
گرفت [illegible] قزلباش [illegible] و همچنین سرکرده [illegible] بودند [illegible]
علی خلیفه [illegible] که بر همگی سرداران سالار بود بعرض [illegible] **شعر** [illegible]
ابن زال [illegible]

سربار

سربد یکری ... و بمنا ... فال علی سلطان برادر دین محمد خان ... که پرورده نعمت خدیو
ثریا منزلت بود با جمعیتی وافر بارها داد ... باخته ... آتش فساد کردید و خندق بر دور خود
کنده ... سپاه قزلباش یورش بجانب ایشان بردند ترکمانان جمع تفنک چیان در خندق مهیا
داشتند چون سپاه نصرت پناه نزدیک رسیدند بیکبار قطرات گلوله از سحاب بلا بر جان خود باران دیدند
... بادروب سواران عقب غازیان درآمد و دو نفر از امرای عالیمقدار از ضرب تفنک
شربت هلاک نوش کردند و بدین جهت قلب غازیان منقلب و روی از میدان نام و ننگ بگردانیدند
و ناکهان ترکمانان از پی تاختند و آن بیچارگان از بیم شعله تیغ جانستان آتش افتاد
خود را بیجا ... انداختند خلاصه هزار سوار نامدار که هر یک بطرف جوپای مردانگی ... آوازه
بودند تبدیل ... از آن فتح نمایان بفاصله روزی چند
... سرحد ... رسید ... احوال ... کرد ... و ... خواجه محمد
و ... خواجه مظفر تبکچی ... ایشان ... خواستگاری نمود بواسطه ملازمان
خواجه محمد ... اختیار نمودند و با دختر ... کرده که در هنگام فرصت کار روی ... زنند
عاقبت ... شیر زنانی چند در موضعی ... درآوردند و متوجه ... ابای ... بکاد
شدند ... سرش را از مواصلت ان محجوب ساختند و ان دختر را اسوار نموده تا ... هیچ جا
عنان نکشیدند حاکم استرآباد ... ساختن **استرآباد و خلط ... فتار** ... قتل ان
این نگاشته خامه تاریخ شد که همایون پادشاه روی ... بدربار ... آثار عدالت ... بنیاد ... هم کاوش ...
... ساخته ... در همین حرکت قرار داد ... شد که داور ... زمین ... بعد از ...
با ... دولت شاهی ... در هنگام ... ولایت ... بواسطه ... ثابته و ...
خود را ... بدفع خصمان ... از قوم ... ولایت ... بهار ... کبل
الدوله خویش داده ... که همایون ملک ... عالم ... خلفش اکبر پادشاه ...
دار الملک هندوستان ... کرد ... سید ... اکبر
پادشاه بی رضای وی ... بنابران بموجب فرمان واجب الاذعان
سلطان حسین میرزا خلف بهرام میرزا و علی سلطان والی شیراز با فوجی از لشکر ... انباز ... شد
... از ... قندهار ... شاه محمد ... حصار ... خود
داری نمود عاقبت کار ... قلعه را ... سلطان حسین میرزا

داده بهشت و باران منت کشوده **در بیان آمدن سلطان بایزید بن سلطان سلیمان قیصر به دیار شاهی و مآلات احوال او بناکامی** در سال نهصد و شصت و هفت بسامع جلال شهریار بی همال رسید که سلطان
سلیمان خواندکار روم دست اختیار سلطان بایزید پسر کهتر خود را از حکومت ولایت کوتاهیه کوتاه ساخته
و ایالت آن ولایت را به پسر بهتر خود سلطان سلیم که فرمان فرمای قونیه بود مفوض داشت چون این خبر
به سلطان بایزید رسید بیتاب درهم شد چشم از حقوق پدر پوشید و طالب ملک و جهانبانی سلطنت شد
و ابواب خزاین خود را گشاده و خزانهای دوران بود باز نمود و لشکری بیشمار فزون از تعداد و ذرات
ابجار و ریگ قفار و امواج بحار فراهم آورده و علم غرور به فلک نیلوفری برافراخت چون خبر شورش و شر بقیصر
رسید دریای غضبش از صرصر خشم بجوش آمده و احمد پاشای امیر الامرای روم را با اغات سلطان سلیم
با سپاهی که هر یک را خنجر تابان در کف چون نهنگی بود که از کوه دهان آتش میفشاند و خنجر و نیزه بجانب
دشمن اژدهائی بود که با نیش سنان زهر در کام روزگار میریخت روانه ساخت سلطان سلیم
که از بیم برادر در قونیه حصاری بود بمجرد آمدن لشکر پدر ملحق و با ایشان متوجه سلطان بایزید پر نفاق
گشتند چون از جانبین صفوف رزم آراسته و آوازهای کوس از هر دو سو برخاسته شد بهادران بلند حصان
رزم چون شیران گرسنه روی بیکدیگر نهادند و چنگ و چنگال دلاوری بخونریزی گشادند و از عکس
تیغهای یمانی دیده خورشید را تار ساختند و از هیبت خنجرهای مصری خاطر زنان مطارد را آشفتند از
هولان رستاخیز دل مریخ خونخوار پرخون گشت و از غوغای بهادران میدان دغا زهره خنیاگر چنگ
شادی درهم شکست از ضرب گرزهای بی نظیر پهلوانان رخنه در ایوان کیوان افتاد و مشتری نادان
دو اما طیلسان بر باد داد خنک فلک را پای لنگ شد و از هجوم ارواح ملک را راه عبور تنگ و از غبار دمان
آسمان ردای سیاه بر دوش گرفت و از فغان و شیون درای روزگار پنبه در گوش نهاد **بیت** از گرد جنگ
دیده خورشید پر غبار ٭ وز زخم کوس تارک کیوان پر از فغان ٭ لرزان چو دست مردم مخمور پیشتر ٭ مردان کارزار
دیده گردان کاردان ٭ تا رکفیده کشته سر سرکشان ز تیغ ٭ زان تا رسیده بین بیابان چو ناودان ٭ از عکس تیغ
هیچ ید دل کان بری ٭ کابستان لعل بمانند زعفران ٭ القصه جنگ گرد ارتبا بین بمرتبه رسید که در
غت قریب هشت هزار پیاده از جانبین کلک که بوب ستیزه او را بن سواران گردیدند چون علم زرین پیچیم اصابل
علمداران فضا بنهان خانه مغرب کشیدند آن دو لشکر پرشور و شر دست از جنگ و پا از میدان نام و ننگ
کشیدند و در بنگاه خود آرمیدند تا وقتیکه تیغ جهانسوز خورشید از نیام افق مسلول گردید طرفین
بکارزار مشغول شدند القصه سه روز و سه شب آتش هنگامه تیز بود و اینای حرب از خون گردان میدان لعل

وضرب گردان بود عاقبت مکنای مکیت بر شقر راپ سلطان بایزید وزید و گریزان خویش را بدیار
لاسیه رسانیدند و در آنجا صلاح خود را در آن دید که از در آشتی در آمده کاری کند که در نظر
پدرش مقبول افتد بیت این لاجرم بمضمون **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همان کند کش نباید
بکار ٭ سه نفر از ملازمان خود را سر برید و سرهای ایشان را با عریضه مشتمل بر تمهید معذرت
روانه خدمت پدر نمود قیصر را از این حرکت آتش خشم تیزتر گشت و عریضه او را این دید و محبت را اسباب
کینه خواهی تر دانسته مکنه پاشا بکشتن او مامور کرد چون خبر توجه سپاه روم بان بیچاره از مساعی
بدهای عقل محروم رسید روی فرار بجانب آذربایجان نهاد و اسکندر پاشا بر اثر وی شتافت تا به
حد ایران نگذاشت که آنجا مرز ایران و تعلقه آرام گیرد القصه متاراید با چهار پسر و دوازده
نفر از پاشایان معتبر با عزت و شوکت تمام بنواحی تبریز رسید شاه علی سلطان استاجلو حاکم آنجا
کیفیت ورود او را عرضداشت پایه سریر اعلی و خود با جمیع اعزه و اعیان باستقبال شتافت و او را
باعزاز و احترام تمام در باغ [illegible] تبریز که بنوشته بهانه چوب عشرت و طالب طرب شهر را آئین
بستند و در شهر زادهای مغنیان خوش الحان و دو دسر امان نشانیدند که مشغول نغمه پردازی
ره و درسالها باشند اما نخوت و جبروت نگذاشت که قیصر زاده سرها بالا ساز و به نظر ایران آئین انداز
تا به منزل رسید القصه شهریار جم اقتدار چون از توجه قیصر زاده مطلع گردید حسن بیک یوزباشی
استاجلو را با تحف و هدایای گرانمند روانه خدمت مهمان نو رسیده فرمود سلطان بایزید چند روز
در تبریز بوده متعاقب آنجا متوجه دار السلطنه قزوین گردید کارگذاران دولت سلطنه در مراقبت او
بودند و مراسم مهمانی بتقدیم میرسانیدند چون نصف قرب و ورود شهریار مسعود رسید بر حاشیه ناموس
سلطنت معصوم بیک صفوی که منصب والای وکالت داشت با بعضی از امرای عظام باستقبال وی
مامور گردانیدند تا او را به عظمت و حشمت تمام شهر آوردند چون بمیدان سعادت آباد داخل گردید مقارن
آن کوکبه جلال شاه بلند اقبال چون آفتاب انور از گوشه میدان ناگه سر برزده از برابر پیدا شد که آن
حضرت با چند نفر خواص متوجه قیصر زاده گردید سلطان بایزید را چون چشم بر شاه تاج دار افتاد از
غرور پیاده شده رخ بملازمت آن حضرت نهاد سیاق شرایط مصافحه [illegible] حضرت اعلی
دو دلیر با اتفاق عنان برعنان متوجه بارگاه شدند و در بساط همنشینی گردیدند بساز نواز
بنیاد [illegible] که [illegible] شده بود [illegible] چند روز آن حضرت محفل عیش جدید
و مجلسی خسروانه ترتیب داد و او را طلب فرمود پاشا که همراهش بودند در نشستن مجلس با امرای عظام

قرین بود قریب به هزار تومان انرا مناسب نفیسه باو عنایت کرد در ان وقت مکنون خاطر ساخت
که با ایشان مکتوبات صداقت ایات در صحبت ایلچیان زبان دان از سلطان سلیمان عذرخواه جرایم او کرد
واقعه سفال علی اخبار ان برای اتمام ان کار معین شده باتفاق سنان بیک ایلچی خواندکار که چند
روزی قبل از ورود سلطان بایزید بدربار ظل اقتدار امور بودند روانه دیار روم و خدمت مذبور
را بانجام رسانند و همچنین از تستراهای ذوالقدر برفاقت ذوالقدر بیک رسول سلطان سلیم قیصر
مصر بنزد او رفته فیمابین برادران قواعد دوستی و یگانگی ممهد سازند و هنوز سفرا در تهیه اسباب
سفر بودند که قیصرزاده زیاده سر برگشته روزگار با بعضی از مفسدان تبه کار که همراه خویش
داشت مواضعه نموده بود که بعهد و وفاق زاینه هر نفاق الاید در حینی از راه سعادت صحبت ایران سبب
بود انا قد سر کشاید اگر دست نیابد دوستی زان دولت بیابد و خود را بیکی از قلاع عراق انداز نوعی با
سلطنت و جهانگیری برداز و بارخت بگیلان کشد و از انجا بمیان جماعت ترکمان نکرد رفته در میان ایشان
اقامت کند بعد از تصمیم این عزم جاهلانه فوا اخور و محمود چرکس که از جمله عرضانش بودند به نصیحت و
کشود و از این خیال بیهوده منعش نمودند قیصرزاده باندیشه اینکه صورت مدعا از ایشان رخ نماید
هر دو را بزخم تیغ آتش خو بیشتر به بطها دم نهیان جز کشته شد نان دو برگشته بخت زاینه
انواع تاج و تخت موروث داشتند ناران درامداد و اغاثه و متمکن شد اهمه متواتر و متوالی آنحضرت را
از مکابرات و خبث مفاسد ان غدار آگاه میرسید تا روزی در مجلس فتوح و باغ سعادت آباد اوزاد عوت
در سود عرب محمد نامی از جمله عرضانش نمود و در هنگام میکرا فقات با اینی با آن بدگهر در کش کش
بود خود را با حضرت رسانیده عرضه داشت که واجب العرضی دارم آنحضرت فرمود که عرض زاد دربان
خانه باید کرد لیکن استشمام رایحه کید و مکر فرمود صلاح را لها نه ساخت و متوجه حرم سرا گردید
سلطان بایزید نهصد که آنحضرت از خیراندیشی عرب محمد کناره گرفت لاجرم از سعادت آباد مراجعت و
بخانه خود رسیده آن بیچاره را بنابر غضب و خشاق حنین خواه روانه دیار عدم کرد چون خبر قتل آن بیچاره
بخاقان ملائک نشان رسید هیچ بنیان ان بنیاده کرکرب و روانه گشت چون جزء ملال آنحضرت
ببرد و نزدیک رسید و از اندیشه باطل بایزید معلوم ترک ناچیک گردید قاطبه عوام بدر خانه ان لئیم
هجوم اورده باواز بلند آغاز طعن و لعن کردند و او را بضرب سنگ گرفتند و قصد کنند و با تیر فسق محبوس
ساختند اگرچه این بد اندائی از مردم عامی شد با بند بی نکات عوام نزاج وهاج کرامی پادشاه
بنود اما تمام چاره از دست رفته بود لاعلاج روز دیگر مقرر فرمود تا فوجی از ملازمان بیدل مهر کشد

رفت و او را با چهار پسرش بردار کشتند و نقاره خانه همایون او زدند و عصر همان روز لله پاشا فرخ پاشا
دستان بیک و خواجه عنبر و عبره ملازمان او را بقتل رسانیدند و فرخ زاد بیک را که از طرف داتان رسم
سفارت بود بمرافقت سنان بیک ایلچی خواندکار بعنبر به مصر فرستاده رخلال الغال از جانب سلطان
سلیمان خسرو پاشای حاکم وان را با علی آقای قاپوچی باشی که از اعاظم امرای دولت آل عثمان بودند
در طلب سلطان بایزید بدرگاه عالم پناه رسیدند و مکتوب صداقت اسلوب سلطان روم را که بخط خود مرقوم
داشته بود با تحف و هدایا بنظر انور پادشاه رسانیده آنحضرت را در سپردن سلطان بایزید حالت منتظره نمانده
در روز یکشنبه بیست و یکم شهر ذی الحجه الحرام سال نهصد و شصت و نه او را با چهار پسرش به ایلچیان سپرده ایشان
بمقتضی فرمان قیصری آن پنج نفر را به تیغ قهر سر از تن جدا کردند و سرها را با اجساد ایشان برگرفته متوجه
روم شدند بعد از یکسال دیگر باز ایلچیان قیصر با تحف و هدایا وارد و نامه مودت ختامه سلطان را که در حقیقت
تقویت بازوی رعایت عهد و بیمه عضد پیمان بود با چهل راس اسب که یکی را اسم عنبر روم با زینهای
مرصع و جلهای زرتار و پانصد خروار ابریشم که هفتاد و پنج هزار تومان آن زمان بوده از نظر کیمیا اثر گذرانیدند
چون رسم دیرین که از هدایای دوستان دوستان را نصیب باید داد آن و جمیع شاهزادگان عظام و خواتین
کرام و امرای عالیمقام اند و درون دیک تقسیم و جمیع جهت سلاطین نادر الدهر مانند پیر محمد خان و جانی بیک
سلطان حاکم بلخ و عبدالله خان والی بخارا و سلطان سعید حاکم سمرقند رسانند فرمودند عام الکا به اشراف
کسی نبود که کامش چاشنی این مائده شیرین نکردید **در بیان آمدن عبدالله خان بن اسکندر خان والی بخارا**
بخراسان و مبادرت اختلال او اورده اند که در سال نهصد و هفتاد و چهار بواسطه ترکتازی
اوزبکان در دیار خراسان هرج و مرج بهم رسید آنحضرت عباس میرزای بن سلطان محمد میرزا را اتابک السلطنه
خراسان فرمود و شاه قلی اب سلطان را که سرافراز و دارالسلطنه هرات فرستاد چون خبر توجه شاهزاده
باسکندر خان که در آن وقت والی بخارا بود رسید با فرزندان خود مشورت تا تسخیر خراسان نمود ارشد اولاد
عبدالله خان بعضی خان بی ما بر بانا و ورود و مشهد تسخیر خراسان نمود با سپاهی گران متوجه آن حدود شد
چون شاهزاده را هنوز لشکر ابواب جمعی بکار حاضر نبود صلاح در آن دید که خود را بحصار رتب کشد
تا غازیان جمع آیند قدم بمیدان مبارزت گشایند عبدالله خان از غرور زیاده سری و عز و نخوت متوجه قلعه
نوبرو و لشکر خویش را بمحاصره مامور نمود بعد از چند روز که امرای کرام با لشکرها از اطراف رسیدند
پشت جوانان عبدالله خان شکسته سر به عبور و شور از جوش رفت با جهان جهان بالش و جویان گریس مقاومت
کوفت و روانه بخارا گردید شاهزاده نیز از آنجا کوچ نموده روانه دارالسلطنه هرات شد و در همین سال سلطان

سلیمان مصر دوم وفات یافت و پرتو آفتاب سلطنت بر احوال همین گوهر صدف قیصری سلطان سلیم تافت و دیگر
واقعه که در آن سال هفتصد و هفتاد و پنج روی نمود طغیان و عصیان خان احمد خان والی گیلان بود که راه
ضلال پیراهن روی پیش گرفت شهریار شیر شکار جمعی از امرای نامدار را بدان دیار فرستاده بعد از
کوشش بسیار او را گرفته بدربار معدلت مدار آوردند و حسب الحکم همایون در قلعه قهقهه محبوس شد مدت
دولت او در آن ولایت سی و دو سال بود و آن طبقه یازده تن در آن ولایت حکمرانی کردند و دولت پنجاه سال
کشید و همچنین در سال هفتصد و هفتاد و شش همایون خان والی گرجستان شیوه اتفاق دور کرده منهج
نفاق پیش گرفت اعلیحضرت جمعی از امرای عظیم الشأن را به دفع او نامزد فرمود و در اندک زمانی او را در میدان جنگ
دستگیر کرده بدربار حضرت پادشاه تمکین آوردند و در این سال معصوم بیگ صفوی که وکیل السلطنه بود عزم
سفر حجاز به زبان آورد شد در اثنای راه در میان قطاع الطریق بسر وی ریختند و سلسله حیاتش را گسستند
سلطان سلیم به تهنیت و تعزیت علی آقای چاوش باشی را بدرگاه گردون منزلت فرستاده عذر خواهی نمود آن
حضرت عذر او را قبول داشته ایلچی را به نوازشات شاهانه ممنون در حضرت از نزد او مرخص فرمود و در این اوقات ایلچیان از
جانب سلطان سلیم خواندکار روم که قائم مقام پدر شده بود جهت تهنیت و تعزیت آمده تأسیس عهد و مودت واداد و در باب سپهر
اتفاق را کردند نامه قیصری و ارسالیات معاودت کردند و در سال هفتصد و هشتاد و دو ایلچیان پرتکال فرنگ
با تحف و هدایا با اشتان مودت نشان آمدند بنا بر آنکه در سوانح زمان از آن پادشاه بی ایمان بی ادبی
چند از قبیل تخریب مساجد و احراق مصاحف سرزده بود ایلچیان و تحایف را منظور نظر نفرموده و دیگر
از سوانح این سال انتقال سلطان سلیم بن سلطان سلیمان است و جلوس پسرش سلطان مراد تاج قیصری
بر سر نهاد

ذکر وفات شاه جمجاه و بیان شورش و انقلابی که بعد از ارتحال او در دار السلطنه روی داد

و منهی آن فنیم و تغابنات معهود که هر ذی وجودی را در گلبن وجود غنچه آمال شکفته بود نبید ن صرصر مرگ
فرو دریزد و سرو قامت هر سرافرازی که در گلشن سرحد دنیا سر برکشد عاقبت با ره هلاک از پای در آید
هر کس در دور دن کلکنخ خام زاج ارتباح نوش کرده لاجرم از کاس یاس شربت فنا با بدش چشید و هر که در
مصطبه دهر نام و جام ساغر شادمانه برلب نهاد بناچار از مشرب مضرت دنیای مانده در دیر درد فنا
مبتلایش کنند دهر دیرینسال ذاتیت که نه شاه شناسد و نه گدا و زمانه فرتوت حریفیست که نه بر منعم
ابقا نماید و نه بر بینوا اگر دیدی که در گلشن عشرت سرای جهان گل بیخار چیند و در این نزهت سرای کهن
یکرو سیدی که شادی بغم دیده مقصر چون سال هفتصد و هشتاد و چهار در رسید طبیعت آن پادشاه ذیجاه
از مقام اعتدال بجانب اعتلال مایل و ذات خجسته صفاتش با دیگران امراض متضاده را حایل الله ماه طلعت

همایونش

همایونش به عارضه مبتلا شد و آفتاب جمال با کمالش در حجاب نقب متواری گشت و در شب سه شنبه پانزدهم
شهر صفر سال مذکور بحکم قائل اموت و مجموع انفاس معدوده نفس شریفش به انقضا رسید و کوس هوش
ازو داعی اجل ندای یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه شنید و داغ حرمان بر جان پیر و جوان
نهاده و نیله درد و رنج و افسوس بر جبین آشنا و بیگانه کشید **بیت** رضا آنکه ذات کاو جهانی قرار از او * رفت آنکه
بود خاتم ملک استوار از او * از آن واقعه عظمی و سانحه کبری زن و مرد را سفینه قرار و آرام در گرداب بیقرار
افتاد و از هر چشمی هزاران چشمه خون زمانه رو و نکشاد هر فردی از آن غم **بیت** هزار شعله آتش فروخت
اندر دل * هزار چشمه طوفان گشاده گشت بتن * یکی سرشک هزاران هزار درد دریغ * یکی رنج و هزاران
هزار گونه حزن * از اتفاقات پانزدهم شهر صفر تا یخ وقوع آن واقعه شد در هنگام اشتداد مرض اعلیحضرت
چون خلف اکبرش سلطان محمد میرزا بعلت رمدی که به چشم آن عین جهان پوشیده و با برادرش شیراز بود
جمعی از امرا خواهان قائم مقامی اسمعیل میرزا خلف ارشد اعلیحضرت که در قلعه قهقهه محبوس بود بودند و برخی
طالب نصرت سلطان حیدر میرزا بودند که در شب سه شنبه چهاردهم ماه مذبور آثار قلق و اضطراب
بر ذات آنجناب مستولی شد پرده گیان حریم سلطنت و شاهزادگان والا مرتبت تنی با صفت بکر وا بنا و اسمان
معدلت جمع امید تا عضرت دل اسلم واوام و راحت خاطر پریشان را بر زبان گوهر فشان گذرانید که هر
یک مطمئن بمنزلهای خود روید که عارضه مزاج چندان خوشی نیست چون ایشان روانه گردیدند سلطان
حیدر میرزا از برادرانش اندیشه مبادا از هواخواهان اسمعیل میرزا آسیبی بوی رسید خاطر رنجیده فرموده
بروانی چون والد شاهزاده خاتمان کردن سر پیر از مهمان سفر ناکرده دیده با فرزندان رحمند گفت که حال
پدر بزرگوار را دگرگون می‌بینیم محتمل که در هنگام ارتحال اجل بستان جنان تاج و تخت دولت را تبوا اگر
اگر جویای پادشاهی و طالب جانشینی پدر هستی با این پیر رود و روی مخوی اگر علت مزاج اقدس بصحت مبدل
شد رعایت اخلاص کرده باشی و اگر واقعه روی نماید که فردا اگر حضور نماید بتاج زرین شعله بر سر قدم بر تخت
لاجوردی سپهر هند سیر بنزد این تاج و چهار رب پادشاهی پیدا داشته و قدم بدیوان خانه نه آمرا گردن اطاعت
ببندند طوعا و کرها منت ذاکر بندند چون دستا ایشان از دامن اسمعیل میرزا کوتاه است بناچار قدم
شاهزاده مطاوعت گذارند دیگر آنکه خواهرش پری خان خانم که پیوسته را چون پری در شیشه دماغ
بند داشتی و مشروع بعضیت نو الا کثر بعدد رضا هوبا شاهزاده در دست و چون دو مغز در یک پوست بود و در
باطن دم از دولت‌خواهی اسمعیل میرزا میزد و لاف زمرا امداد و معاونت هواخواهانش می‌نمود در آنشب که گاو بیرون راه خان
دید شاهزاده را به ابرام ترغیب کشید الظهار تملق پرشبیه فتنه نمود و عرض کرده که همه عمر در تخیل این که کینه کشند

که به سببی از اسباب غبار وحشت بر آئینه الفت و وفاداری و رسم صداقت را که شمیمه کریمات بیکباری مزد
کفار دو قدم از دایره عبودیت بیرون نهاده بکلید بیوفائی در جفاکاری گشاید اگر بواسطه خفت عقل و کوته
اندیشی کلانتران افتاده از این کینه خلل در ادب شاهزاده اتفاقا افتاده باشد چشم آن دارم که
دیده پوشیده در ایفاء و ازاله عذر بکوشد و مقالات محبت را از زلال تغیر مصون دارد و دل حق گذاران
و هواداران را نیازارد و در ضمن قلوب الی القلوب در فضای دل گشاید تا منهم در طریق بندگی قدم
اخلاص گشایم و راه و رسم عبودیت و یکدلی پیمایم و چون سینه را از شقاق و غبار و دیار امین صدق و صفا آراسته
سازم سپاه از تقریر این سخنان عذر و امیر خود را بر قدم شاهزاده انداخت و از روی سالوس بترفیه خاطر کی
را موجود داشت پس روی نیاز بشاهزاده نمود گفت گواه باش که هیچکس پیش از من پای بوس جلوس بر اریکه
پادشاهی شاهزاده نکرد شاهزاده بعلت حیله خواهر بی تدبیر بچاه افتاده زبان بدگوئی گشاده
فرمود که با من در مقام وفاق در آمده باید برادر و مادری خود سلیمان میرزا و خالوی خویش شمخال سلطان
را با من یار و متفق گردانی پس شاهزاده مصحف بیرون آورده پیمان را با ایمان موکد ساخت چون خواهر
نامهربان خاطر از عذر برادر ساده لوح پرداخت طرح شعبده دیگر انداخته معروض داشت که اگر شاه
زاده رخصت دهد بمنزل خود روم برادر و خالان را در حال بخدمت آورم آن بیچاره اعتماد بر قول خواهر نموده
او را مرخص فرموده در دم دروازه که از باغچه حرم بمیدان اسب گشوده میشد باز کرده بیرون رفت و در
را قفل کرد کلید را بخال خود شمخال سلطان سپرد چون نیمی از شب بگذشت طایر روح آنحضرت روی بنشیمن
گاه قدس نهاد مفسدان بعد دشمنان از همان دروازه داخل حریم حرم که حکم و من دخله کان امنا داشت
گذاشتند و آن نونهال باغ سلطنت را بدهره تیغ ستم از پای در آوردند و در دم مرغان بطلب اسمعیل
میرزا فرستادند القصه از سنوح این وقایع هایله در آن شب هول روز رستخیز ظاهر و هویدا گشت و آثار
روز نشور پیدا شد عقد انتظام امور از یکدیگر گسیخت و سر رشته تدبیر از دست امیر و وزیر بیرون
رفت بمرتبه که نتوانستند بتجهیز و تکفین آن شهریار سلیمان تمکین بپردازند غایت علما و فقها جمعیت
نموده بر تغسیل و تکفین شاه پیر و شاهزاده برنا پرداختند شاه جنت مکان را در خانه شیروانه کرد
آن روز دو نخانه واقعات بامانت سپردند و نعش شاهزاده ملک و جوانی بباد داده را در روضه
متبرکه امامزاده واجب التعظیم شاهزاده حسین بن علی بن موسی الرضا مدفون ساختند مجملا آنحضرت را پنجاه
و سه سال و هفت ماه گلشن سلطنت قرین حضرت بود و سی سال و کسری کمتر مجاهدت و محاربت با رومی و
ازبک باستخلاص ولایت ایران نگشود و بیست و سه سال در دار السلطنه قزوین بمسند راحت غنوده و هیچ دیار

غریبت نفرموده و بیشوم شهریاری و قانون دین داری آن سال ... روزگار خویش ... و عیش مجالس صفا
و مکارم را نیز ابواب امن و امان باز بود و دست جلادتش ببذل درم و دینار دراز و داوران نظارت چمن
شباب خطاطی و نقاشی میل تمام داشت چنانچه صاحب تاریخ خلد برین نقاشان آنعهد را معتاد نموده
حضرتش را سر دفتر ... کاران شمرده پیوسته شعرا و فضلا و ارباب کمال و اصحاب صنایع ملازم ... بودی
انتخاب بودند در ایام جوش جوانی بعنوان ... سرو شیخ ... شراب ارغوانی از جوش ... در
هنگام خروش عندلیب شباب بحکم همایونش ... کل ازاده می لبیل و منار خروش نموده نغمه
سرود آن مجلس و محفل بر شحات ... مناهی و ملاهی عجب بود که قریب پانصد تومان تنباکو و ...
که خورشتی از آن در خزانه هیچ یک از پادشاهان نبوده در آب حل کرده با خاک زمین بهم آمیخت و در اجرای
امر معروف و نهی منکر بحدی مبالغه داشت که قصه خوانان را از گفتن افسانه ممنوع فرموده در عهد سلطنتش
آسایش و آرام بجائی رسید که خیال پریشانی خود در گیسوی مشکبوی بتان محال مینمود و فتنه را در چشم مخمور
نازنینان کمین محال بوده در ایام ترک شرب داشت کرد و قزوین را که زین بود ... اش باعلای
اعلام دین مبین و احیای سنن حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مصروف و بانجاح مطالب و سعایت
مآرب مستحقین موقوف بود و بر رواج و رونق اماکن متبرکه و بقاع الخیر معطوف خاطر با ابرار مشهد مقدس
و نجف ... روضه رضویه علیه آلاف التحیه و باروی بلده طهران و مسجد عالی بنای دار السلطنه
تبریز مشهور و مسجد حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و طاق ... مسجد جامع دار السلطنه تبریز و رباط مابین
سلطانیه و زنجان و حفر نهر طهماسبیه ... اشرف زاده ... آثار که از آنحضرت باقیات و
همچنین دار السلطنه قزوین که پای تخت سلطنت پادشاه بادین و آئین است دولتخانه و حمامات متعدد و
ساخته و بواسطه ... خلایق داروغه و ولایات را موقوف داشت و هر کشوری و ... صاحب تدبیر
بعینه و داد و ستد دیوان را در کف اختیار ایشان گذاشت و کلانتران و حکام را چون ... شهر کاری
نبود و گاهی جوهری طبع همایونش بنظم لالی منظوم ... این رباعی از آن جناب است رباعی یکچند
زمرد سوده شدیم یکچند بیاقوت تر آلوده شدیم آلودگی بود هر رنگ که بود شستیم باب توبه و آسوده
شدیم او را دوازده پسر بود اول ایشان سلطان محمد میرزا بود که در حین وفات پدر در عهد پنج سال داشت
... دوم اسمعیل میرزا که در حیات پدر بیست سال بواسطه سوء ادب در قلعه
قهقهه محبوس بود که بعد از پدر به پادشاهی رسید سیم سلطان حیدر ... که بعد از فوت پدر بتکفل حال دو روز بیست
و دو ساله چنانچه شرح داده شد بتیغ جفا شهید گشت چهارم سلطان سلیمان بود که از همشیره شمخال سلطان

چه کس بوجود امن بود چنانچه بتقریر خواهد افتاد ششم بهترا سمعیل میرزا زهر هلاهل نوشید پنجم سلطان
مصطفی میرزا بود که در بیست و سه سالگی از جام خانه بمهوری اسمعیل میرزا خلعت فنا پوشید ششم
سلطان محمود میرزا بود که چهل سالگی او نیز به تیغ قطیعت رحم اسمعیل میرزا بی رحم زخم هلاک خورد
هفتم آقا مقلی میرزا بود که در چهارده سالگی جان بقابض ارواح او لاد اسمعیل میرزا سپرد هشتم سلطان
محمد میرزا بود که در سن سیزده سالگی غنچه وجودش بصرصر قهر برادر بیمهر در گلشن روزگار ناشکفته
پژمرد نهم سلطان علی میرزا بود که در چهارده سالگی بنشتر جفای برادر بیوفا اسمعیل میرزا مکحول و
سلطان نو واز حضرت هر قرارش معزول گشت دهم سلطان مراد میرزا بود که پادشاه والا جاه بمراقبت همایون
پادشاه نقشبند خاد فرستاده و در آن دیار جهان ناپایدار را بدرود کرد و دیگر زین العابدین میرزا و موسی میرزا
که هر دو در قزوین وفات یافتند **وزرا و خوشنویسان** در آغاز جلوس میمنت مانوس خواجه جلال الدین
محمد خواند میر تبریزی بود چون خرمن حیاتش بشعله قهر دو سلطان دو ملو بباد فنا رفت قاضی جهان
شاه قزوینی که از اعاظم سادات حسینی آن معمور بود بپایه بلند وزارت رسید چون او از مسند آن
منصب عظمی بخواست امیر قوام الدین جعفر ساوجی بجای او نشست بعد از وی مانند احمد بیک پدر اماله کال
اصفهانی ملبس بدان لباس شد بعد از او امیر عنایت الله خوارزمی توسل آن اساس گشت بعد از ایشان معصوم
بیک صفوی بدان شغل خطیر قیام و چندین سال بمنصب [illegible] بود و لوازم آن اقدام مینمود عاقبت در راه حجاز
شد در اثنای راه بدست رومیان کشته شد بعد از او امیر سراج الدین علی قمی بدان منصب بلند ارجمند گردید
و بعد از وی میر سید حسن فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی منظور نظر تربیت پادشاهی شد
و تا آخر دولت آن سلطان با معدلت بلوازم آن شغل خطیر میپرداخت مستوفیان عظام هفت نفر بودند
میر مسعود کلپایگانی خواجه شاه حسین ساروئی و خواجه غیاث الدین علی مشهور بغیاث کهنه خواجه قاسم
نطنزی خواجه ملک محمد اصفهانی میر غیاث الدین محمود مشهور بتخایر از اشکر الله مولانا علاء الملک تبریزی
مشهور بعلاء بیک که خط فحش ناسخ خطوط خوش نویسان بود و خواجه اختیار منشی که خط تعلیقش
عزت زلف خوبان عنبرین مو و در عهد او قلم برتری بر سلم شان خوش نویسان نهادند **ذکر جلوس ملجم
شهریار شاه اسمعیل ثانی بر اورنگ جهانبانی** قبل از این اشاره رفت که بعد از رحلت پادشاه جنت
مکان سلطان حیدر میرزا بجنب اندر گردش دهر ببهسیر روز دیگر تاج و کمربند را زیب بکمر و سر نموده بدولت
خانه در آمد امرای کثیر که هوا خواه اسمعیل میرزا بودند و کلید در دولتخانه بعضی که ایمانه بدان شد
ز دوستان طایفه حق ناشناس سرهمت بود زبان باشتلم گشودند که مردم بسلطنت شاهزاده راضی نیستند

وهوا خواه دولت اسمعیل میرزا باشند شاهزاده چون چنان دید از حرکت خود پشیمان گشت هر چند خواست
که در دولتخانه را بروی هوا خواهان بگشاید کلیدش بدست نیامد مراجعت بحرم نمود هوا داران او
از بیرون زور آورده تکه درهای دولتخانه را درهم شکسته داخل شدند و شاهزاده را بر تخت زر
بجای پدر جلوس در هنگام رای از پیش بردند هوا خواهان اسمعیل میرزا که سرد فتر ایشان حسینقلی خلفا
بود بپای نجات بدرون حرم و سرا پرده پادشاهی که فیم زا پای عبور بدان نبود نهادند شاهزاده
بیچاره چون خصمان قوی را با تیغ کین جو بپای خود دید بصواب دید مادر لباس زنان در بر و چادر
بر سر کرده در میان زنان نهفت که شاید ان گروه ناشناس خدا ناشناس [illegible] سند دران اثنی علی بک
شاملو ایشک آقاسی حرم محترم ان گوهر گرامی بحر شرف را شناخته بدیگران اشاره نمود جمشید بک چرکس
غلام سلطان سلیمان میرزا و علی خان بیک تونباتی با سایران ناکس گریبان شاهزاده بیفریاد رس را گرفته
از میان زنان [illegible] بیرون بردند و بفرمان شمخال سلطان و خلفا جامه اش را در خون کشیدند که علیخان بک
کرجی خال شاهزاده شهید زمان بیک کرجی و جمعی کثیر از هوا داران او بضرب تیغ جفا در هم شکسته حیدر
کرمانی تعیک در حرم رسیدند ان بیچاره [illegible] از بام زیر انداختند و آتش فتنه را بابان
[illegible] شاختند و بعد از آن بقلع و قمع اعادی پرداختند القصه زمام حکومت بدست پریخان خانم و حسینقلی
خلفا افتاد و هوا خواهان شاهزاده شهید هر یک که اسم و رسمی داشتند با سایبان خود سوار شده و بطرف
گذاشتند بعد از آن واقعه هایله جمع اکثر در شهر و کوه اسکار دو کار بجای رسید که اجاره واوباش دست
بتاراج دکان و بازار و بازار سکان الله یار دراز کردند و لشکریان ابواب نهب و غارت بر چهره یکدیگر
باز نمودند تا اینکه اسمعیل میرزا با عظمت و جلال در باغ سعادت آباد نزول اجلال نمود خلفا و سایر انصار
وی که خود را شریک الدولت میدانستند باتفاق شاهزادگان شرف پای بوسی استسعاد یافتند اسمعیل
میرزا برادران را نواخت و سایر التفات بر سر خلفا و سایر امرا انداخت و از آنجا بعلت غروب ساعت بخانه
خلفا نزول و بدولتخانه مبارک نرفت چون مقتضی دهر علی را مکافات و کیفر در عقب است [illegible]
[illegible] عاقبت ان تجرن ناحق ان شاهزاده بیگناه گرفتار سیاستی کردند و روز بروز اساسی فراهم میامد
که یک یک بجزای عمل خود گرفتار میشدند از انجمله پریخان خانم که خود را در حقیقت شاه نشان میدانست
اساس ملوکانه چیده و مقرر بود که هر با ملا داران عظام بدر سرای وی آمد و بوساطت خواجه سرایان سلوک
و سجود [illegible] و بعد از آن متوجه در دولتخانه شاهی شدند یعنی بر مزاج اسمعیل میرزا ثقیل آمد
گران بود که تخت کنایه [illegible] بصفحه مردم را از آن حرکت منع نموده گفت مگر نمیدانید که دخیل بودن زنان

در امور سلطنت و پادشاهی سزاوار ناموس سلطنت نیست و در نزد خردمندان آشنائی مردان با زنان
بیگانه خصوص بی پرده کیان سنجر و آنه جبهات این قضیه بدین واسطه امرا از آن امر مستقبح متنکل اغراض و پاکی
امن و دفت را باکره کشیدند پس از آن حق قدم دربان حاجب بر پیرامون حریم حرمت محجوبه حجاب هشیاری
نرسید مبادا از آن نوبت خیرخواهی بدو سرای حسینقلی خان خلفا زده شد چنانچه شاهزاده تحف فرستاد
و پیغام فرستاد که باید خود را از منصب خلفائی معزول داند و بشرایط شغل خطیر وکالت سلطنت مشغول گردی
چون منصب خلافت متضمن مطاوعت ایلات بود بدان واسطه صوفیه خلفا را نایب پادشاه مرشد کامل
میدانستند شار الیه در جواب گفت که اگر پادشاه منصب وکالت را با خلافت ضم میفرماید مضایقه ندارم
والا دست از شغل خود بر نمیدارم اسمعیل میرزا روز دیگر امرا را طلب نمود و گفت که هرکس اظهار پادشاهی
میرسد بجلب نزدیش حیث همگی معروض داشتند که بعد از آن اسمعیل میرزا گفت حسینقلی خلفا از فرموده ما
تخلف نموده او را اگر شمالی لازم است امرای روملو که از جمله ارادت کیشان وی بودند چون این سخن از اسمعیل
میرزا شنودند از خلفا کناره گرفتند خواست داخل دولتخانه شود حجاب مانع دخول وی گشتند از این
صفه که هرگز بخیالش نمیگذشت دودش از سر بگذشت چون از در راندندگان تا شام بر در دولتخانه نشست
شام بمنزل خود رفت روز دیگر اسمعیل میرزا آغاجان روملو را که از جمله صوفیان پاک اعتقاد بود طلب
نمود گفت باید برفتی و خلفا را همراه برده روانه مشهد مقدس سازی که چندی در آنجا بزیارت روضه
رضویه علیه افضل التحیة مشتغل بوده تزکیه نفس سرکش نماید مبادا آن او را در هنگامیکه مقتضی باشد بحضور
احضار خواهیم نمود آغاجان خان حسب الامر بمنزل او رفته او را سوار و روانه نمود چون ببلاد مغان
رسید حاکم آنجا فرمانی مشعر بر توقف در آن خطه او را نگاه دارد او را آنجا نگاهداشت پس از چندی سواری
از عقب رسیده جامه حیوتش را در خون کشید چون صورت قتل او اسمعیل میرزا در فرزند کلک قضا بر دو مثال
هر اندیشه که در پیرامون خاطرش نقش میبست چهره حصول مینمود و هر رنگی که مهندس خیالش در
ابتدا میانداخت در اندک زمان بانجام میرسانید و انکشاف چنان تسلط در امر سلطنت بهم رسانید که اگر یکی
را بقتل پدر امر میکرد بعضا بقیه پاره جگر خود را در خون نشاندی و اگر دیگری را حکم بر کشتن پدر میفرمود در
دم کمند بر گردنش انداخته بخاک هلاک میکشانیدند تا با آشنا و بیگانه چه رسد القصه در آن ایام از اطراف و اکناف
ممالک محروسه خلقی بسیار روی بدار السلطنه قزوین نهادند و ازدحام خلایق بمرتبه رسید که در کوچه و بازار
کسی مجال عبور و مرور نمیدید بنا بر آن که انتظار ساعت جلوس میکشیدند بدون التفات بنعمت امور مردم نمی
انداخت و بنا بر جهت خلایق روز بروز میمردند و انتظار ایام موعود میبردند و اسمعیل میرزا روز بروز شکار دلش تعلق کردن

مردم بود

مردم بود و هر روز طایفه بهانه هواخواهی حیدر میرزا در معرض قتل بر می آوردند و در آن چند روز چنان
خون ناحق ریخت و بمقراض تیغ اتفاق رشته زندگانی گسیخت که رود خانه ها همه فاوت خون اشک بر جای
خلایق بر زاوی چرخ نیلی میریخت چند ایام جلوس نزدیک شد تخت فرش پیروزی گرد و برفت سریر و امانت
گذاشته بودند نقل باستانه متبرکه امامزاده واجب التعظیم شاهزاده حسین علیه افضل التحیة و التسلیم نمود و از
اجداد و فضل ما تبر بصوب جناب علی و مشهد معلی یعنی روضه منوره عرش درجه امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا
علیهما السلام روانه نمود با ورده الله که یک روز دیگر بر سر پا ایستاده روانه آنجناب را با آتش داد چنان
از انوار المعصومین خاطر کرد که حرص گرسنه چشم در چشمی نام بر اوردند دار السلطنه قزوین آمد و از قزوین
ضعیف نمانند که کام مرام از آن موائد شیرین نگردد و سلطان ابرهیم میرزا و بهرام میرزا که در ایام خاقان
جنت مکان از ایشان آسی باشی سرکار دیدیه بهرداری و میرزا شکر الله اصفهانی را که در سرکار پدرش مستوفی
الممالک بود بمنصب وزارت سرافراز ساخت و در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاول با آیین
سلاطین بر تخت سلطنت و اورنگ پادشاهی جلوس نمود امرای قزلباش و اعاظم ممالک محروسه بشرف پای
بوس رسیده لوازم تهنیت قیام و پیشکش و هدایای ملوکانه امرای اطراف که در مدت انتظار جلوس جمع شده
بود آن نظر قبول گذشت و بعد ها سریر دارائی را بوجود خویش بیارایست باز متوجه انجام مهام انام
گشت بنابر غرضی که خود میدانست و فیصل مهام را به سلطان ابرهیم میرزا و میرزا علی سلطان قاجار و میرزا
شکر الله وزیر مفوض داشت چون چندی بگذشت همت بقتل شاهزادگان و بقیه انعام بگماشت نخست
جمعی از قزلباش را بر سر خانهای کرادیان دیگر که در ایام پدرش بدار السلطنه قزوین آمده بودند داد که
از آن که سلسله صفویه را داشتند هنایا استقلال بهم رسانیده بودند فرستاد تا ایشان را قتل نمایند
میان واسطه هنگامه روز شور را برپا کرده در خفیه دیو ساران چرکس را کرد تا آن شاهزاده محترم سلطان
ابرهیم میرزا بودند رسانید که تا رشته سروری بدمند و جودش را در کنار صغیر قو ستیه خاقان سعید که در حبالهٔ نکاح
وی بود آن پادر او ورند و یوسف خان عزیزش را بجاه ناکامی انداختند القصه هر طایفه را بقتل شاهزادگان
مامور نمود تا هلاک این بخبر بکردند دیدند و رشته جان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا و امامقلی میرزا و سلطان
محمود میرزا و سلطان احمد میرزا که در قزوین حضور داشتند بتیغ ستم منقطع و نهال وجودشان بتیشه
جفا منقلع نمودند آورده اند که گوهر سلطان بیگم صبیه خاقان سعید چون دید که سلطان ابرهیم میرزا را کشته
خانی کیخسرو شاه بیم آنکه مبادا خلفا آتش تاراج تفرقه اسمعیل میرزا و دو کتاب خانه که هر یکی نزد هر دو اگر در
دیوان ارباب دانش گنجی پر از لؤلؤ ثمین و جواهر دکنین بود با قطعات و مرقعات و کم هر قطعه از خط خود عین ند هر

دفعه از بهشت برین بود درآب رفت و تمامی داشت و چینی خانه‌اش که غیرت نگارخانهٔ چین بود بسنگ بی‌نیازی در
هم شکست و سایر اسباب از ملبوسات و غیره را باتش غیرت بسوخت و آنگاه بخاطر جمع بر گاه سوگواری نشسته
چون شمع از آتش درون خوناب بر چهره زرد روان ساخت خلاصه کسی که از قید قتل آن بیمروت جست
سلطان محمد میرزا و اولاد اکبر آن پادشاه زاده که بود سلطان حمزه میرزا و ابوطالب میرزا و عباس میرزا و اولاد
او و سلطان حسین میرزا و اولاد بهرام میرزا بار دانش که بعضی در شیراز و برخی در قندهار بودند کرد
آن ظالم بگریبان ایشان نرسید و سلطان حسن میرزا هم در ری بود عاقبت طومار زندگانیش بفرمان
وی شد چنانچه در جای خود صورت نگارش خواهد یافت و محمد حسین برادرزاده سلطان ابرهیم میرزا
که هفده ساله داشت و سلطان علی میرزای برادر خودش که در گنجه بستان طایفه جارچی بالا مرید زیر کرک
سر میبردند هر دو مکفوف البصر و جهان بینشان از دیدن جهان نظر بپوشید چون تیغ قهر آن بدگوهر
بخون برادران و بنی اعمام و برادرزادگان سرخ روئی نام برآورد با اطمینان خاطر و شوق تمام متوجه
انتظام مهام انام گردید با آنکه میخواست از کلی و جزوی امور دولت و نقیر و قطمیر احوال مملکت خبردار بود
بسوء ظنی که او را از پیش بود در فیصل قضایا و انجام امور خلایق را فتح باب نمی‌نمود و دری از
انجاح مرام بروی خاص و عام نمیگشود چنانچه حکمی از وی صدور نیافت که پس از آن از روزی قلم نسخ و
تغییر بر آن نکشید و همچنین در صدد تغییر و تبدیل امرای ممالک محروسه در آمده بهر ولایت حاکمی و امیری
دلخواه خود تعیین نمود و ایشان را از اهمال و تلون مزاج مرضی بمحل اختیار نمیکرد چنانکه اکثر ایشان هنوز
در داد و ورود محلی بودند که نقش بین کارخانهٔ ابداع نقش وجود او را از صفحهٔ زندگانی بسترد و القصه بعد
از تنظیم ملک بپرداخت و تخریب اساس ملت مصروف ساخت و روزی گفتگوی اختلاف مذهب در میان
انداخت و گفت طائفه شیعه بکدام حجت و دلیل تجویز لعن و طعن عایشه که حرم محترم رسول خدا و محبوبه
آنحضرت بوده مینمایند و حال آنکه نزول آیات بینات بر عصمت و طهارت او شاهد عدلست و بانی
سرود سهیلی تا این نهاده اگر بواسطه حکایت بصره زبان طعن او گشایند دلیلی از آنجاست که آن نافرمانی
باغوای طلحه و زبیر از وی ناشی شده و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن را بر نقصان عقل که لازم ذات
افتاده است محمول و از جریمهٔ او عدول فرموده او را معزز و محترم بحریم حرم رسالت فرستادند و بعلاوه
غالبا آنجناب و ناموس رسالت زبان گوهر بیان بطعن او نگشادند و بمراجعت ریحانتین باغ رسول الثقلین
امام حسن و امام حسین علیهما السلام چند قدم بمشایعت او اقدام فرمودند چون خواجه افضل ترکه و سایر علمای
عصر بنابر مصلحت وقت در صدد جوابهای شافیه بر نیامدند و مناسب مقام در پردهٔ سخنان میگفتند میرزای مخدوم

شریفی

شریفی که در زمان شاه طهماسب بتهمت تسنن معروف بود فرصت یافته بدلایل باطله تائید قول اسمعیل میرزا
کرده مادهٔ فتنه بپرده از روی کار برگرفت و گفتگو را بر حقیقت مذهب اهل سنت و رد و طعن غاصبان
منصب خلافت منتهی ساخت و اکثر اوقات را بمناظره و مباحثه با علما و اثبات مذهب اهل سنت در حقیقت بنا
نهاد و علمای شیعه بمقتضای الناس علی دین ملوکهم از ادای حق اغماض و از مباحثه روی اعراض مینمودند و زبان
بجوابیکه مطابق صواب باشد نمیگشودند و سکوت ایشان در نظر عوام موهم افحام علمای اعلام بود در اثنای این
قیل و قال در روز یکشنبه ششم ذی الحجة الحرام سال نهصد و هشتاد و چهار اسمعیل میرزا از نورعلی خلیفه
ملقب که بمنصب والای خلفای صفویه معتبر بود پرسید که اگر کسی در مجمع عوام در حضور تو زبان بدشنام دهد
تو را بد میاید یا نه خلفا گفت بلی میرزا فرمود که پس چرا مردمان حرم محترم رسول خدا را لعن مینمایند خلفا گفت
دشنام دادن هر کس در شرع حرام است اما چون لعن دوری از رحمت خداست و حکم نفرین دارد اگر کسی را نفرین
کنند و کار او را بخدا واگذارند قصوری ندارد میرزا گفت که تو مردی ترک و ساده لوحی این سخنان را که تو
یاد داده است خلفا گفت در زمان شاه جنت مکان از علمای سلف ام جمعی از خوش آمدگویان که حاضر بودند
زبان بتکذیب وی گشودند گفتند دروغ میگوید چند روز پیش از این در ایوان چهل ستون در حضور سلطان
ابرهیم میرزا فیمابین علما این سخنان مذکور شد و سید حسین مجتهد و خواجه افضل ترکه باو یاد دادند میرزا از
این سخن متغیر شده روی درهم کشید و از روی خشم چشم بگردانید و گفت خلفا سخن حق و نیست چون این
سخن را صوفیان از مرشد نمی شنیدند بیکبار تبر بر سر خلفا دویدند و او را چندان زدند که بیهوش شد و
جسدش را بخانه‌اش بردند بعد از دو روز بهوش و پس از آن شاه تا آن زمان میرزا سبابزان و اخذ منصب
وی زاید همه خلفای استجلو داد و بفکر بعضی از امرای دیگر افتاد و هر کسی را ببهانه بدیار عدم فرستاد و
حکم کرد که مردم شیوع تبرا را موقوف دارند و باو از ملبل میگفت که مرا با تبرائیان که لعن را سرمایه معاش
خود ساخته اند عنایتی نیست و جمعی از علما مثل میرزای مخدوم شریفی و ملا میرزا جان شیرازی و میر مخدوم لا
کرانه دست علمای شیعه چون لاکرد اعتقاد و خونین دل بودند بروی کار آوردند و طائفه را بکمات کریه تا
چند ناکس مرا با چشم بد اگر کسی غنچه دهان لب را بر تبرا گشاید سوسن صفتش زبان از قفا بر آرند و مانند
گل سرخش جام در خون کشند و چون گل همیشه از طعن در او بزند خلق از بیم نام ائمه اثنا عشر علیهم السلام را بر
زبان نمی‌آوردند و میرزای مخدوم شریفی در جمعات بنیان ادای صلوات بر عظ منبر داخت لکن از قصه
تبرائیان اندیشه مند بود چون کیفیت خوف و هراس خود را معروض رای اسمعیل میرزا ساخت میرزا دوازده
نفر از قورچیان را مقرر فرمود که بمحض رفته هنگام خواندن خطبه در پای منبر وی نشینند و او را از قصد و ایذا

خلا بن محافظت کنند القصه چون این قال و قیل مدتی طویل کشید و دوری امرا دو ده و تفانه اجماع و با یکدیگر
در این باب گفتگو آغاز و مواضعه نمودند که تا این حرکت را از میرزا بنابر مصلحت مید انیم اگر فی الواقع
با این عقیده فاسد باشد تا هم حسن میرزا ولد سلطان محمد میرزا که در دو جات حایش سرپر سروری
میا ذنیم و این اثنا یکی از خواص میرزا و اردوان اعیان شده گفت معاذالله که میرزا را این اعتقاد باشد
شما همراه من بیایید تا در حضور همگی حقیقت حال را از میرزا بر هنیم پس جمیعاً مجموعی بپایه سریر اعلی
حاضر شدند و معروض داشتند که مردم ملک متفق میرزای مخدوم شریفی غایب پیدا شدند میرزا در
جواب گفت چون شما با من طریق نفاق میپیمایید و با یکدیگر قرار داده اید که سلطان حسن میرزا را
طهران آورده پادشاه نمایید تا نیز این نخبان را اسکو تیم امیرخان و حبیب خان که از جمله منتسبان
باخترگان او بودند در صدد جواب برآمده معروض داشتند که مدت بیست سال است که کوس دولتخواهی
حضرت شاه او زده ایم اکنون که بطلب ملک آمده ایم دو برابر آنچه متمتع یافته ایم که بعد از این از سلطان حسن
میرزا توقع داشته باشیم اسمعیل میرزا گفت اگر چنین است خاطر مرا از جانب او جمع کنید القصه بالتماس
قتل آن بیگناه فرمان داد که رفته او را هم از عقب بیاوران وقت فرستاد بعد از این ساخته اسمعیل میرزا امرای تکلو را
از نظر انداخت و بر توانایی ایشان بر نتافت چون اخبار را استخلاف تمکن و مرشد قلی سلطان را از حکومت سیستان و
مهدیقلی خان تخماقلو را با ایالت سجستان و سعد و ابوتراب سلطان را با ایالت دستبه شیروان سرافراز و از اینکه فرقه های
طایفه بر بودن زاید بر طوایف مرقد عبادت غشید و بجهت رفعت اعتناد نشد از خود میرزای مخدوم شریفی
را بمهر مهر خانه کیل بید و مورد عتاب و خطاب ساخت عوام الناس که در انتظار چنین روزی بودند
سر راه او را گرفته از هر طرف زبان بدشنام او گشادند و بدان سبب رفع مظنه مردم از میرزا شد بعد از
آن این مقوله سخنان منکور کردند قبل از این نگاشته کلک درد سلک شد که اسمعیل میرزا نقش نگین
والا گهر را در روانه مشهد مقدس رضوی علیه السلام ساخت و در هنگام روانه نمودن علیقلی خان شاملو را که
دو ملیش خان را با ایالت هرات و امیرالامرائی خراسان سرافراز و مقرر نمود که تا مشهد مقدس همراه
نقش بوده چون آن قطعه را باید زیاده زده را به مهر عالم آرا رسانند متوجه هرات شود و از آنجا که با خود قرار
داده بود که او در زمان سلطنت و نهایت با نگذارد علیقلی خان را مأمور کردانید که چون تیار السلطنه
هرات رسد نقش وجود عباس میرزا ولد سلطان محمد میرزا که در آن اوقات هفت ساله بود عرضه فنا
صاحب خویش در آن ولایت بر دارد صبح روز کار محو نماید و مقارن آن کس پیش از تن دغازی بیک ذوا
القدر فرستاد که در حفظ و حراست سلطان محمد و فرزندانش سلطان حمزه و میرزا ابوطالب و طهماسب میرزا

غایت

غایت مبالغه بر عمی داردند او نجان فتح علی اوغلی که حکومت شیراز نامزد و قت بشیراز آب و رسیدند کانی
ایشان را بپایان رسانند بعد از این واقعات در شب جمعه بیست و چهارم شهر شعبان سال هفتصد و هشتاد و
پنج ستاره دو ذوابه مهیب در آسمان نمایان گشت که دنباله آن از وسط آسمان بطرف مغرب مایل بود
چون اسمعیل میرزا در علم نجوم کمال مهارت داشت از مشاهده آن کوکب بغرور و تشویش در احوالش بهم
رسید منجمان را احضار و از تاثیران استفسار نمود ایشان جوابی چند بخلاف صواب گفتند میرزا اسمعیل
قتل گفت که ظهور این کوکب دلالت بر زوال دولت یکی از سلاطین مینماید ایشان گفتند باعتبار آنکه
دنباله آن بطرف مغرب کشیده شده تاثیرش ببلاد روم رسد اما اسمعیل میرزا از سخنان منجمان اطمینان
کلی حاصل نشده پیوسته سفینه ضمیرش در گرداب اضطراب و خوف و هراس سرگردان بود و از آنجا که قرار
زاد خاطر ساخته بود که علم بر احوال ضرور مان داشته باشد و باین تقریب بر ابیعدالت بجهت ملاقات
گشایی اکثر اوقات با معدودی چند از خواص در لباس صیدالشهار در رونقها در اسواق و محلات گردش
مینمود تا در شب یکشنبه بیست و سیم شهر رمضان بمرافقت حسین بیک حلواچی اوغلی که در آن زمان عشق ورزی
بر سرو لبان افزود و شکوفه عارض جان پرور بر همه مهرویان سرور بود و لعل شکر فروشش چون
خورشید طلعتان باده نوش لعل بدخشان را خونین دل و از سرو قامت دلربا سرو چمن را پای حسرت
در گل داشت و صبا از سر زلف مشک بیزش نافه میخیلید و نسیم از عطر جعد دلاویزش طبله عطار میشکست
و گیسوی عنبر بارش بر آتش رخسار دخشان بعبیر گوی میخست بیت زلف تو چون دل بدلم بر شعله رخت
گفتم که سوخت میان شرار مشک ٭ زلف تو برخوی است اگر هست بیقرار ٭ بر آتشی اینکه از نکرد قرار
مشک ٭ عزم سیر کوچه و بازار نمود و تا حوالی صبح صادق با یار موافق در اسواق و محلات طوف مینمود
هنگام سحر شوق مواصلت یار سروکار دامن جانش گرفته بوثاق او آمد و بدو تخانه شاهی اتصال داشت رفت
و در آنجا به بستر استراحت غنود و معشوق شیرین کار را از درون در های اطاق را سد و دمنمود و چون جان شیرین
با عوشش یار دسکین درآمده فاش نشد شکر بکید یکدیگر را تنگ در برگرفته بخواب گران رفته بیداری نداشت و نشد
چون محرم خاص خیال را یارای آن نبود که درای از بیداری بر روی خواب گران آن پادشاه سفاک بیباک
گشاید آن شب بروز رسید و آن روز چون شام شب وقتانیکه تا شکام کشیکچیان حضرت که در آن نزدیکی
جمع آمده بودند و انتظار مقدم میرزا را میبردند دیدند که فتح باب روی نداد و در شبکه اضطراب افتادند
میرزا سلیمان وزیر و قورچی باشی بوقت زوال الحکیم ابوالفتح تبریزی را که از دوش خواص بود و محبت
وی اختصاص داشت تکلف ساختند که نزدیک او طاق رفته از حال میرزا تفحص نماید که باعث بر آن خواب

گران چیز حکیم ترسان و لرزان تا در خوابگاه ایشان رفت و چون کسانی نمونده باز گشت دیگر بار با مراد
دو نفر قورچی باشی پیش رفت و زبان بدعای میرزا گشود و از وی دریافت ضعف بگوشش رسید
که نادر دریاب حکیم نیز بود در رفتار اعجز نمود و در آن باشنید او و رفت شاهی را که از عظمت سر بدر
سپهر می‌سود در وی حرکت برخاسته نزدیک افتاده دید و همچنان بر بستر آرامش و اکر فهم مقام حیات جاودانه
بود از کمر پا تن از حس و حرکت افتاده ملاحظه نمودند و در دم کس با حضار امیرخان و میر محمد خان
و سایر امرا و مقربان فرستادند چون ناظر جمع شدند و کیفیت ماجرا از آن حسین بیگ مردود پرسیدند آن
التحکام سرش ایام با تن خسته و بیان شکسته بصد جان کندن گفت که دیشب میرزا بوقت افطار افیون
بسیار زیاده از قدر معتاد بکار برده بر بالای طعام نیز معجون خورد و از آن بعضی بمن داد من چون از
افیون بوقت افطار خورده بودم از بیم جان معجون را بکار نبردم و از آن پس حسین کوچه و بازار روان شدیم
بدکان یکی حلوا فروشی درآمد نشسته بود میرزا خواست تا زری بوی داده آن کنف حلوا
و کلیچه را بخرید و خورد و بوقت سحر مراجعت بخانه نمودیم فرمود که حب نزد بیات نلو بنای معشوق
بیاور حقه را آوردم نشان و مهر حقه را ملاحظه کردم بهم خورده بود چون آن عرض نموده گفتم که بر حقه
بمهر و نشان من نیست و نمیخواهم امشب از این نلو بنا میل کنید بنجس من اقبالی نکرده حقه را از من
بگرفت و قدری از آن بخورد و بمن داد و من قلیلی از آن را خوردم و هر دو بخواب
جا شکافه بیدار شدم خود را بدین حال دیدم که ملاحظه مینمائید و شاه را در دست و پا زدن که او از حکیم
بگوشم رسید و از آن حال در درون خانه آگاهی دادم امیرخان چون این سخنان از وی شنید گفت ما این
حرفها از تو نخواهیم گذشت اگر حیات خود را میخواهی بگو بر سبیل راستی که پادشاه را مسموم ساختی اینوقت
دنبال راه زنان هتک بسخنان کردی گفت که من از دولت پادشاه مطاع کل امرای قزلباش بودم چگونه
این کار میکردم و حال آنکه میدانم بعد از پادشاه زنده نخواهم گردید حضرت میرزا سلیمان وزیر با امیرخان
گفت فکری بروز سپاه خود باید کرد امری که مقدر بود شد پس فرستادند و جمعی از امرا را بدان منزل آوردند
و با یکدیگر عهد و پیمان کردند و بایمان تاکید نمودند که مطاوعت و نفاق را یک سو نهند و همگی بر در زرا
باموی ملک بودند تا مملکت را خللی پیدا نشود و بیان ندین نگذاشتند که آشوب پیدا شود و از آنجا برون
آمده بدولتخانه جمعیت کردند نقل حضرت حقیقت اطوار اسمعیل میرزا هیچ کس مشخص نشد بعضی بواسطه آنکه اطبا از
بدن میرزا احتباس بسیار نموده بودند میگفتند که او را پریخان خانم ساخته و بعضی از زیاد خوردن افیون
و کار بردن کلیچه میدانستند القصه چون آن واقعه غم منکر در میان مردم شایع شد جمعی از بعلت حرکات

میرزا در دولت چندان تأثیری نکرد بلکه خلایق شاد گشتند و مردمان همه از درسیدند مدت سلطنت او یک سال
و هفت ماه بود بگفتن شعر میل تمام داشت این شعر از اوست **بیت** شادم بجفایت فلک که ناوک کنان را
سوی هدف خویش نهانی نظری هست

ذکر سلطنت سلطان محمد میرزای خدابنده بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی

چون از قرار یکه خامه شکسته زبان کران پرداخت زمانه درست کار دیرین حرکات شربت زندگانی اسمعیل میرزا را
به زهر هلاک آمیخت و ساغر دوران شراب پر خمار مرگ بکام او فرو ریخت در آن امرای قزلباش قرعه سلطنت
بنام سلطان محمد خدابنده که در شیراز بود زدند و شیران با وثیقه مهموده باظهار خود روانه اصفهان
صواب نمودند سلطان محمد اگر چه از دیدن دنیای دون و بستر جفای چرخ دیر بود اما از آنجا که خان گرامی
دو دهم حال عزیزان پیوسته جویای افتادن اعلام آن برادر بیمهر عداوت فرجام بود بعد از آن که آن خبر بهجت
اثر که حکم بوی پیراهن یوسف داشت بدماغ آن مقیم بیت الاحزان غم رسید یوسف جان از زندان
ذلت و خواری رخت برآورد و رنگ شهریاری کردید و دید و دیده دلش از جواهر سرور مژده دو شادمانی
یافت و چندی در شیراز در محفل حکمرانی مسند طراز بود و بعضی از امرای قزلباش از دار السلطنه قزوین
بعزم دیدار پادشاه و وارث تاج و نگین روی بفارس نهادند عاقبت میرزا سلیمان جابری وزیر اسمعیل
میرزا نیز بدربار پادشاهی آمد معروض داشت که مهد علیا پریخان خانم در دار السلطنه قزوین لوای استقلال
برافراخته خیال که بجز سابق شیوه ناملایم پیش گیرد و مقاومت دفع فتنه او با سانه صورت پذیرد سلطان
محمد مشار الیه را بمنصب والای وزارت سرافراز لیکن در باب حرکت از شیراز دفع الوقت را پیش نهاد خاطر
خیریت انبیاء ساخت میرزا سلیمان خود را بخیر النساء بیگم حرم محترم پادشاه مکرم که نخبه دودمان سیادت
و صبیه قدسیه میر عبدالله خان والی مازندران بود و سلسله نسبش بمیر بزرگ منتهی میشد و درج لآلی
وجود او از وجود شاهزادگان عظام عباس میرزا و سلطان حمزه و غیره در امور شاهانه و احکام سلطنت
را مشیر بود و مهمی بی اشاره علیا او بفیصل نمی‌رسید رسانیده و شمه از استقلال پریخان خانم را معروض کرد ایشان
بیگم را چون بر کیفیت امور اطلاع افتاد دانست که با وجود استقلال و اختیار پریخان خانم از پادشاهی جز نامی با
سلطان محمد نخواهد بود صلاح را در آن دید که دست اختیار خانم را از دامان ملک کوتاه دارد و عنان بصواب
دید وزیر صائب تدبیر عطاف عزیمت عراق بجنبانید و رایات ظفر آیات را پرچم بر چرخ بگشاد و از شیراز متوجه
دار السلطنه اصفهان شد چون موکب فیروزی کوکب بدار السلطنه برسید نزول اجلال فرموده اهالی آن بقعه
خلد قرین خدمات نمایان نمودند سلطان محمد صفوی آن خطه خلد نظام را بابالف و دار الفوز نهاد و حسن سلطان حمزه
میرزا زینت داده از آنجا رایات نهضت را بطرف دار السلطنه قزوین شکوه جلالت بگشاد و دار المؤمنین قم

حسینعلی سلطان شاملو ایشک آقاسی باشی دیوان با خیمه و سراپرده و بارگاه چند شاهی بعزم استقبال وارد چمن
سعادت دستور شد چون مردم یافتند که مطاوعت ایشان نسبت به پریخان خانم ملایم مزاج پادشاه نیست
پای تردد از در سرای شاه ایشان کوتاه و کشیک داشتند و منع فوج از قزوین بیرون آمدن در منازل عرض
راه شرف پای بوس پادشاه مشرف گردیدند امیرخان و پیره محمد خان و خلیل خان افشار قورچی باشی بعرض
آن مهد علیا اخراج حرم حضور سلطان محمد نمانت کنخوره ابر میان بسته بمعسکر ظفر اثر پیوستند چون اردوی مسعود
منزل بمنزل طی کرده در قزوین رسید معروض رای شاه گردید که شمخال بدخصال با جماعت چراکسه و اتباع پریجان
خانم اسلحه پوشان در روبه در سرای خانم جمع گشته دامن زن آتش شور و شر بند سلطان محمد شاه پیشکش اند بود که شمخال
مزبور پیوسته جویای حکومت شکی است امر نمود با فرمان ایالت آن ولایت را بنام وی نوشتند و امیر اصلان
خان ارشلو را که باوی سمت مرافقت داشت طلب نمود که باید بدار السلطنه قزوین برود و رقم همایون
را شمخال سلطان برساند و در ساعت او را از شهر بیرون کنی کرانجا اسباب مسافرت خویش را سرانجام
داده راه شکی پیش گیرد امیر اصلان خان انگشت قبول بر دیده نهاده و در شهر و حکم همایون را بشاد
ابه رسانیدن آن مردود در دم از شهر متوجه قریه جنین کرده و در شکی مهارت کرد بد روز دیگر که غره ذی
الحجة الحرام سال هفتصد و هشتاد و شش بود همای لوای همایون باد ورود بکیفیت شکی قزوین گشود
نواب پریجان خانم از راه اضطرار در هودج زرنگار رفته مرصع بجواهر آبدار قرار گرفت و بعزم استقبال در
از شهر بیرون آمد چهارصد نفر از قورچیان محفه کوه نگار را ملکه روزگار را بر دوش کشیده باردوی
معلی رسانیدند چون داخل حرم برادر گرامی پردگیان حریم حرمت تا در سراپرده آن محجوبه حجاب عظمت را
استقبال و دست بوس نمودند و او را بخلوت خاص پادشاه رسانیدند سلطان محمد خواهر یگانه را برادرانه
در برکشیده زبان دلجوئی و شفقت بگشودند و از طرفین گریه خوش دلی آغاز نهادند و گاهی از مصیبت پدر
بزرگوار و گاهی از ستم برادر غدار و گاهی از ناکامی شاهزادگان شهید بیاد آوردند و لالی اشک بر چهره
روان ساختند چون شب بگذشت و خورشید انور بر بخار پیروزه هودج سپهر نمود شاه باز علم همایون
بعزم ورود بدار السلطنه بال حرکت بگشود در عرض راه سلطان محمد خلیل خان افشار را که در عهد شاه
جنت مکان لله گی آن بانوی عظمی سرافراز بود طلب نمود و مقرر داشت که محفه خانم را بخانه خود برد و قورچیان
حرم و خدام آن بانوی محترم محفه او را بر دوش کشیده میبردند چون بدر دولتسرای وی رسیدند خواستند
که بدرون روند کارکنان خلیل خان ممانعت نموده گفتند فرمان پادشاه است که هودج را بخانه خلیل خان
برند موالیان نواب مهد علیا دیگر جرات سخن گفتن ننموده ملازمان محفه را بخانه خلیل خان بردند القصه چون

عمارت

عمارت دولتخانه مفروش شد سلطان محمد زیب و زینت یافت شاهنشاه سعد پرتو آفتاب انتقال بر نشان احوال
پردگیان سرادق عز و شان پدر والاگهر تافت و بنات مکرمه و ازواج مطهره شاه جنت آرامگاه و سایر
جواری و خدمه حرم بمهربانی و عدهای بی پایان دلخوش ساختند روز دیگر امیر اصلان خان را طلب نموده او را
مأمور بقتل شمخال چرکس فرمود مشارالیه روانه چشمه و سران برایتی را از مواصلت تن جدا ساخته بحضور
پادشاه رسانید پس از آن خلیل خان را امر فرمود تا خانم را نیز بنزد شمخال فرستاد او زوده آنکه تمامی اموال
و اسباب او را که سی هزار تومان میشد بخلیل خان بخشید پس همت والا نهمت را با انتظام مهام انام برگماشت
و قامت قابلیت شاهزاده بلند مرتبت سلطان حمزه میرزا را بتشریف شریف وکالت و نیابت سلطنت آرایش
داد و مقرر فرمود که مهر همایون آثار در ضمن احکام و مناشیر بالای نشان خانم و وزیر باشد و هر یک از شاهزادگان
عظام و امرای کرام را بخلع فاخره شایان سرافراز و حکام و ولات جمیع ولایات بتعیین و خان احمد خان والی
گیلان را که در اصطخر محبوس بود همراه آورده به الطاف شاهانه ارجمند و بشرف همسری مهد علیا همشیره مکرم
خود سربلند و بامارت ولایت گیلان نامزد و روانه فرمود و بدست جود و سخا ابواب خزاین بر دل گشودن
گنجهای روان در اندک روزی چون تن بی روان فرمود و بخشش بیم در زبان دل رسید که در نظر ارباب
بینا باسراف و اتلاف مال منسوب گردید در اثنا خبر رسید که جلال خان بن دینمحمد خان اوزبک بعد از
واقعه اسمعیل میرزا بخیال آنکه دیگر کسی از سلسله جلیله صفویه نمانده که رایت سلطنت برافرازد با سپاهی
زیاده از مور و ملخ متوجه خراسان و مرتضی قلی خان پرناک که آن بیگلربیگی مشهد مقدس جمعیتی فراهم آورده
مقابلت را آغاز و سپاه از کوشش جنیاد بروی مستولی و او را در جنگ دستگیر کرده شش و احوصه تمیشر
سرش را بلا دیانت ملک نظرمند نهاده و در آن اوان نیز اهالی سیستان سر از دایره اطاعت بحیله ملک محمود نامی
از ملکزادگان آن ولایت که از احفاد یعقوب لیث بود و بخود امیر ساخته اند در بار شاهی جعفر سلطان افشار
بر قبیله ایشان نامزد گشت چون بدانجا رسید فیمابین آتش جدال مشتعل و جعفر سلطان در بین کر و فر
گرفتار و برهنمای شمشیر مسالک دار القرار شد لیکن ملک محمود دنبال عاقبت اندیشی عریضه مشعر بر عفو
تقصیر با پیشکشهای لایق روانه دربار شاهی و گناهش بعفو و اغماض مقرون گشت و از آنجا که در عهد شاه
طهماسب ایالت آن ولایت بمیرزا بدیع الزمان ولد بهرام میرزای صفوی مفوض بود و در این اوقات میرزایان
قندهار که از اولاد سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزا بودند با غازی بیگ ملک نیمروز متعلق بعضی
ایشان بود در مقام انتزاع آن برآمدند و مکرر محاربه فیمابین روی داد تا آخر الامر ملک محمود را دست از دامن
آن ولایت کوتاه ساختند **بیان شورشی که در کار ملک و ملت پدید آمد** آورده اند که بعد از واقعه اسمعیل میرزا اکرادی که

در نواحی وان سکنی داشتند لوای تاخت و تاراج بجانب خوی و سلماس برافراشتند حسین خان سلطان حاکم خوی
از انجا که خاطر نشین بود که رومیان نقض عهد خواهند کرد در غایت جانب حزم و احتیاط غافل که از طغیان
چون سیلاب هایل روی خراب بنیان اساس او نهادند حسین خان سلطان بناچار با هزار و دویست
سوار که داشت خود را بدرون حصار خوی انداخت چون مدت محاصره بیک ماه کشید فرخ بیک ولد شاهقلی
بیک با سپاه وان و واسطه معاونت کردان رسیدند چون دیدند که کرفتن ان سور بزور میسر نیست از راه
تزویر پیامی کسان نزد حسین خان سلطان فرستاده او را بعهد و پیمان بیرون اورده اکراد شیاطین
نهاد چون عزم هجوم بجانب شهر تاختند و هر که را یافتند ساحت زندگانی را از وجودش پرداختند اطفال
و زنان ایشانرا اسیر و اموال ایشانرا عرضه تاراج ساختند و از انجا متوجه قلعه کوکرجین و ترغه شدند ساکنان
ان نواحی نهضت نمودند جانب دیگر پاشایان ارزن الروم با سپاهی بشمار بعزم تسخیر قلعه شوره کل متوجه دیار
اذربایجان شد اما کاری از پیش نبرده فوجی کثیر از لشکریان تلف یا اسیر کشتند جلادت سپاه قراخان بیک حاکم
دیار کرد بند و از رومیان در حین فرار قریب بچهار هزار سوار از شدت سرما و کثرت برف تلف امدند چون
این اخبار در دار السلطنه قزوین بعرض امنای دولت سعادت قرین رسید امیر خان موصلو بن کمان دار بابات
اذربایجان روانه ساخت و در ان اثنا اهالی شیروان و لکزیان داغستان نیز داغ نافرمانی برجبین و
ابواب مخالفت کشادند و کسانی که از نژاد سلاطین سابق شیروان که از بیم سپاه نصرت پناه در ولایت چرکس
و داغستان بسر و سامان میکشتند پیدا نموده ابوبکر میرزا ولد برهان نام که داشتند و لوای شیروان شاهی
بر فرقش افراشتند و بملاحظه اینکه دست اقتدار خود را بنیای مردی امداد و معاونت خواندکار روم در ان
مرز و بوم قوی سازند کسان نزد سلطان مراد قیصر روم فرستاده خود را از ملازمان و هواداران ال عثمان
بقلم داده و مستدعی معاونت کردیدند سلطان مراد نقض عهد و پیمان پدر را پیش نهاده و مصطفی پاشای
لله خود را که لله پاشا اشتهار داشت با صد هزار کس بتسخیر شیروان و اذربایجان مامور ساخت
مشار الیه چون بدیار ... رسید نخست بتسخیر قلعه ... که بر اثر صدمات لشکر قزلباش خراب و منهدم شده
بود پرداخت و بعد از اتمام ان علم عزیمت بطرف قاخ ... که در عهدنامه سابق تعلق بایران کرفته بود افراخت و کسان
نزد سیمایون خان و الکسندر خان والی کرجستان فرستاده ایشانرا بامداد ... خویش دعوت نمود و سیمایون
خان دست از عروة الوثقی دولت دودمان علیه ایشان صفویه برنداشت و در قلعه نافرمانی ... نمایان
نمایان کرد چون دید که کاری از پیش نمیرود خود را بقلل جبال صعب المنال کشید اما الکسندر خان مطیع
و منقاد مصطفی لله پاشا کردید بعد از تصرف ان دیار متوجه شیروان کشت اوروس خان بیکلربیکی شیروان چون یارای

۲۸

معاودت

معاودت نداشت رخت اقامت از شیروان بکنار اب کر کشید و لله پاشا انولایت را بتصرف در اورده
عثمان پاشا را بایالت منصوب و بهر شهری حاکمی تعیین نمود و ابوبکر میرزا را وعده داد که از خواندکار
نشان حکومت ملکیا بدا ... بکیرد و او را با ... جمعی از رومیان بمحافظت قلعه شیروان کذاشت
و از انجا متوجه روم شد اما قادر ... و ایوان عرض لشکر خود را دید قریب بیست هزار کس از لشکریانش
در معارضاتی که با قزلباش نموده بود بمعرض تلف امده بودند چون ذکر انها موجب تطویل بود از تحریر ان
احتراز نمود القصه بعد از سنوح این واقعات سلطان محمد خدابنده ولد ارشد خود را که سلطان حمزه میرزا
بود باطفای اتش شرارت شرهاشان مامور و با فوجی از امرای قزلباش و لشکریان فارس و کرمان روانه
ان صفحات فرمود بحکم والد شاهزاده بنا بر فرط محبت ... سفر را اختیار و روی بجانب
اذربایجان شد چون موکب جلال شاهزاده نزول اجلال بمحال قراباغ فرمود میرزا سلیمان وزیر با امرای عظام
تدبیراتی که عبور کر بالاندیشه درست و رای صواب بدفع رومیان پرداختند ... رسیدند که اوروس خان بیکلربیکی
شیروانات طایفه تاتار شکست خورده ... را بباد داده در کنار کر با ایشان رسید تفصیل این مقال
انکه در هنکامیکه خواندکار لله پاشا را برای اذربایجان میفرستاد نامه ... مجید کرایخان پادشاه
تاتار مرحوم ... اظهار نموده بود که اوقاتیکه شیروانیان را کمک ضرور شود لشکری از راه دربند
بامداد ایشان فرستد پادشاه ... بود بنا بر ان عادلکرای خان ولد خود را با بیست هزار سوار تاتار روانه
ساخته سپاه ... با اوروس خان برخوردند چون ... شکست عجیبی او انداخته
چون میرزا سلیمان و امرای قزلباش از واقعه اطلاع یافتند از عقب فوج تاتار چون سیل ... و مانند
اتش سوزان بران ... درامدند و تیغ ... از نیام برکشیده اغاز سر افشانی و جان ستانی نمودند
لشکر تاتار که سپاه قزلباش را ... ایشان بپای ثبات و قرار ان
... داده ... در هنکام اشتعال نایره قتال بابا خلیفه ... عادلکرای
خان ... او را بطعن سنان خاک نشان از صدر زین بر زمین انداخته چون شاهین تیز پر ...
... دست ... کمند ... سرهدی خیالی در سر نداشت
و دستی که پیوسته در کردن شاهد مقصود حمایل بود بکمند کرفتاری بسته امد چون خبر کرفتاری عادلکرای و
... لشکر تاتار در حصار شماخی بعثمان پاشا رسید و از امداد و معاونت ایشان مایوس کردید صلاح کار خود را
در فرار دانسته از قلعه شماخی رخت بر بست ... متعاقب وی ... منصرف
و غانم و سالم معاودت باردوی شاهزاده نمودند ... عادلکرای خان را ...

واخان مطیع و فرمان بود و دفان غالب شیماند بنابران چند نفر از لشکر نادر را که در خبلک گرفتار سپاه نصرت
اثار شده بودند از بند ازاد کرده معزز داشت که در ملازمت خان مزبور باشند تا مراتب عاطفت را معروف
بمصلحت دولت غافنه شد اجمله باعث ارتفاع غبار نقار مابین ایشان و مهد علیا گشت و همچنین پیش نهاد را
این بود که ایالت ولایت شیروان با میرحمزه خان استجلو که با سنجقانی وو داشت با و میرسید داده شود بیگم
راضی نشد این معنی نیز مزید کلفت گشت و کار بجائی رسید که امرا از جاده ادب پای بیرون نهاده پیغامها
کستاخانه به بیگم دادند مهد علیا را حوصله تنک گشته در عین زمستان و شدت سرما که شرار از دوزخ نشک
با هزاران سیلی چنان تقدم به یخ نهاد و قطرات امطار از برودت هوا در میان زمین و اسمان از دهان
بازمی ماند دار از دبایجان بجانب قزوین روان شد و هوح زرنکار عزمش از آتش غضب امرا چنانت
کرم رفتار بود که در ان سردی هوا یکماه راه را در پانزده یوم پیموده خود را بدار السلطنه قزوین رسانید
امرا نیز از موکب شاهزاده تخلف و عناد کرای را بر داشته متوجه قزوین شدند چند پایه سریر اعلی رسیدند
و اورا از نظر کیمیا اثر کذرانیدند فرمان والا نفاذ پیوست که پیش کاران دولت در دولتخانه مبارکه منزلی
مناسب و لایق بجهت اقامت وی معین و ما یحتاج او و ملازمانش را بر وجه سزاوار مرتب سازند و مقرر شد
که دو سه نفر از ملازمهای خود را روانه تبریز سازد و اورا از مصلحت احوال خود آکاهی دهد شادایه عجب
مقرر و معمول داشت این امور چون موافق رای بیکم و مخالف رضای امرا بود و عاقبت جمعی نموده ان روز سپاه
بجانب زاد دود و ولیخانه بر تیغ به اصلحه پاره پاره نمودند و دیگر اموری که باعث فساد میانه بیگم و امرای دولت
شاهی گردید کشته شدن میرزا خان والی مازندران بود بیان این مقال انکه در عهد شاه جنت
مکان شاه طهماسب ایالت مازندران بمیر عبدالله خان که ملکی صفات اخص خصایل داشت رفته رفته
میر مراد خان بن عم او نظر بدعوی وراثت با وی شریک و سهیم شد چون دو تیغ در یک غلاف نگنجد عاقبت
میر مراد خان استقلال بهم رسانید میر عبدالله خان متحمل گردید شاه جنت مکان بنا برانفعالات بر سر باز
مانده کا شش امدا ختر و صبیه او را در سلک ازدواج فرزند ارجمند خود سلطان محمد کشید چون چندی بگذشت
و سلطان حسن میرزا از صدف پاک اکوهر تابناک بوجود آمد شاه جنت مکان مظفر مازندران رسید میرعبد
الله خان را بشاهزاده عنایت نمود و چون شاه زاده از قرار دیگر گذارش یافت بر هنمائی شمشیر اسمعیل میرزا
شاه راه اخرت پیمود دیگر باره زمام اختیار کل الملک بقبضه اقتدار میر مراد خان در امد چون روز او بسر
بتمام رسید میرزا خان ولدش صاحب ملک گردید بعد از آنکه سریر ارای ایران جلوس میمنت مانوس سلطان محمد ارایش
یافت بیگم در صدد انتزاع ملک موروث بر آمده جمعی از امرا و اعیان دیار فرستاده میرزاخان را از آنجا که تاب مقاومت

مقاومت نداشت خود را بقلعه فیروزجاه کشید امرا او را محصور نمودند چون چندی بگذشت و کاری از پیش
نبردند بیگم شاهرخ خان مهردار را بانجام ان خدمت مکلف فرمود مشارالیه چون از خدمت زادوت
با بیرون میان انتا از جنوبلش سر باز زده عاقبت ملکه او را طوعا او کرها رضا نموده بدان صوب فرستاد خان
مزبور چون بخارج ان سور رسید و تصرف قلعه را بزور مقدور نمی دید بنا چار قسم خورده او را بیرون
اورد و باتفاق امرا متوجه دار السلطنه شدند چون خبر به بیگم رسید از پیمان ایشان پشیمان گردید بیگم
او میخواست که قلعه بغلبه و عنف متصرف این تا بنیاد نیتیغ انتقام بر ان طایفه کذارد از روی تغیر چند
نفر قورچی را فرستاد که در عرض راه میرزا خان را از امرا گرفته بیاورند قورچیان با امرا رسیدند و او را
مطالبه کردند امرا مضایقه نمودند عاقبت چون امرا رفتن و جیان از حد بگذشت بان سید بیچاره گفتند تا
خون ما ریخته نشود سلسله حیات تو گسیخته نخواهد شد و تا ما حضور بهم رسانیم او در مقام مواخذه نخواهد امد
پس او را بقورچیان سپرده قورچیان چون دو فرسنک راه دور شدند ان بیچاره را سر بریدن
سرش را بر داشته روی بفهر نهادند دو روز دیگر امرا چون بپایه سریر اعلی رسیدند بعد در دولتسرای ملکه رفته
عرض سلام رسانیدند چنان اتفاق افتاد ندیدند این معنی نیز موجب مزید اشتغال اتش کینه کشته در مقام ازاله
بیکم بر امدند چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد **ذکر بعضی از اوضاع سلطنت سلطان محمد خدابنده**
چون مشیت خالق بیچون علت بافروختن چراغ دولتی و افراختن شادروان شوکتی تعلق گیرد نیران چراغ بصرصر
بیداد کران انطفا پذیرد و نیران شادروان بتند باد ستم معاندان سرنکون گردد عقلای عالم را معلوم
است و بر صحایف اذهان بقلم سطور و مرقوم کردد هر چه شایع کردد و شیوع هر چه واقع شود چنین
بازاده سلطنت و مشیت دلیلی است اکر عطیه بر مبنای اصل کرد داد خیر از اراده الهی است و اگر بلیه نازل
گردد از کارخانه تعلق پادشاهی از انیمر جلوه خیمه در رضای رضا و امتثال تمام شوان بود و غیر از خواهش پروردگار
بطوری انجام هر کار بر قدمی نتوان سپرد **بیت** خدا هر چه خواهد کند بنده باش ٭ رضا پیش گیر و سرافکنده باش
شاهد این مقال کیفیت احوال عباس میرزا خلف رشید صاحب نام سلطان محمد خدابنده است از قرار دیگه بیمن
گذارش یافت چون اسمعیل میرزا دعوی اوادی اخوت و روابط را کرفرانید و بر تیغ خونخوار چندین تن از برادران
و برادرزادگان و بنی اعمام را در خون کشید علیقلی خان شاملو و مرشد قلی خان شاملو و دار لله هرات را داده
مشروط بر انکه دفتر روز حیات عباس میرزا را بتمام و اغاز زندگانیش را بمقصلی انتقام انجام رسانند مشار
الیه چون متوجه صوب کردیدند پای وحشتش بجو بیبری رای با زامدند و قبول ان کار بر ایشان دشواری کشید
جهت ... الیه ... اشق ... بود اغضب ... جهان الذ و ملال

داینا جلال جنوبی هرات بر افراخت لیکن در عرض راه هر روز بهانه از منزل و مرحلی وقت اقامت انداخت و با
اقایان شاملو در این باب بمشورت میپرداخت که شاید راهی بدست افتد که پای در میان ان کار دشوار
نهند غافت سپاه بیم و هراس بر خاطر وی دست تطاول بکشود و امضای حکم اسمعیل میرزا نصب العین
ضمیر نمود که بیان ورود بهرات مبنای وجود مسعود شاهزاده عاقبت محمود را بسنک جفا در هم شکند تا
روز بیست و هفتم شهر صیام وارد هرات کردید ان شب را بواسطه احترام شب قدر مرتکب ان امر شنیع نکشت و
موقوف بروز دیکر داشت از اتفاقات روز دیکر شب جمعه بود و از لیالی متبرکه احتراز از ان امر قبیح را واجب
و لازم شمرد چون روز عید شد خواست که زهر جانکزای در کام شاهزاده ریزد حلیله جلیله اش که در دفع ان
کار ناهنجار مبالغه تمام داشت نکذاشت و بخان عالیشان عرض نمود که در این دو سه روز خلایق را انبساط
نشاط مبسوط است و مردمان بعیش و خرمی مربوط از رسم مروت دور است و از شیوه فتوت مهجور که صغیر
و کبیر ایام را شهد خوشدلی در کام باشد و تو طفلی معصوم از ذریه رسول را بزهر جانکزای ملول سازی
خان مزبور ملتمس منکوحه خود را قبول و عنان او هم ان اراده را از طریق ناهنجار معطوف بروز دویم
شهر شوال موقوف داشت شب سیم ماه مزبور خان ملبدا قبال از بیم اشتعال نایره غضب اسمعیل میرزا عزم
را فیصل شاهزاده اعظم جزم نمود سلطان محمود بیک نامی از کسان شاهقلی خان کرد در عقب او برد و ارد هرات
کردید و خبر قتل اسمعیل میرزا را رسانید ادری **بیت** خبر نفس بر آرد زمانه و بنود یکی چنانچه در اینه تصور
نماید القصه چون نسیم اقبال خبر مسرت اثار را وزانید کلام مرام خان نیک فرجام که تلخ از کام شاد
بود از ملاقات ان خبر بهجت اثر کردید و سجدات شکر الهی بجا اورد و گفت **بیت** اکر خار کلستان دهر بر باد
کل هنوز دوری را خدا باد مجلس چون خلد برین زینت داد و ارباب عیش و نشاط بر جمیع اکابر
و اعیان کشاد و ان کوهر یکتای درج سلطنت را چون جان در اغوش کشید با نحفل مینو مثال در اورد
و مجلسیان برسم نثار دریاهای انداز امت زبان بدعای استدامت عمر و دولتشان فرو باصرح شوکت کشودند
علیقلی خان و دودم مرشدخان من بعد بطرف عراق روانه و خلایق را ان حسن تاراج و هاج قرین هزار کونه ابتهاج
ساخت و اتش شوق دیدار دمنوز نداره جند را دخان بدرو ماد در اینا هیبت مهد علیا در ساعت رسید
خبر بهجت بعد یکی از عرفان داد و انه خراسان کران یکتا کوهر صدف مجدت را چون تنر دید بل و در وح بتن
چون فرستاده بهرات رسید علیقلیخان و مرشدقلیخان و امرای خراسان از روانه نمودن شاهزاده بهیچ تن
دو دست توسل بدامن این عذر در زدند که از روزیکه دار السلطنه هرات بتصرف اولیای دولت جاوید مدت در
امد تا بحال از وجود یکی از شاهزادکان خالی نبوده اکر در این وقت شاهزاده را روانه ان صوب نمایم نظم و نسق

ولایت از امرا و حکام بر بنیاد و طایفه اوزبک پای ترکتازی دراز و صرصر فتنه و فساد از هر سو باهتزاز اید
وصول مزبور چون امرای خراسان مایوس کشته مراجعت بدار السلطنه قزوین و عرض امرا را رسانید مهد
علیا از غایت لجاجی کرد و ارب و کاوش نمود بکرات مرشدقلیخان فرستاد و شاهزاده را طلب نمود و بجایش سید
چون درش از همه جا ابریس کشت حسین خان پسر علیقلیخان را طلبیده کفت چیرت سر از مطاوعت و عتبه جلیل
و عترة الدین بر از روانه نمودن نابید روانه هرات شوید و درج سلطنت را از شیرت کرفته بمصوب اورید
والا خود نیز در انجا بمان و دست بکار لغبراف تان خان بجان بنا چار روانه هرات کردید و در روز دیوان
دبار برخی خطابات امراء نمود لیکن کره از عقل و رای وی نتوانست کشود عاقبت مبتلکناشت کرد در هرات
نماند لاجرم متوجه عراق شد چون بسبزوار رسید دو فوج بدار السلطنه متردد کردید و دوان ولایت پا
بدامن کشید از بد خوئی مهد علیا نشخرت و جای نموده که کوکب اقبالش از حضیض و بال باوج کمال پیوسته
خبر رسید که مهد علیا بور آنکیز عامر انکام زهر هلاک کشته مفصل این اجمال ان است که چون سلطان
محمد بر تخت سلطنت جلوس نمود بواسطه ضعف باصره نمیتوانست که از عهده ملکداری بر اید بنابر ان
حلیله جلیله اش خیر النساء بیکم سر رشته نظام و انتظام مهام پادشاهی را بدست کرفت و پای بر مصاعد عزو علا
نهاد و کار بجائی کشید که عتبه علیه اش بوسه کاه شفاه و مجلس کامجاه امرای باعز و جاه کشت این معنی بر
خاطر امرای قزلباش کران بود و از ان کذشته از راه شتم و لجاج مشرب عذب زندکانی امرا را کیفیت
ملح اجاج داده و کار را بر ایشان دم تنک کرفته دفعه دفعه از قرار یکه سابق نکارش یافت فساد نفاق فیمابین او
و امرای عالی مقدار رو بتصاعد پذیرفت تا انکه اهالی کاشان از ظلم محمد خان ترکمان حاکم خود بجان رسیده
تظلم به بارکاه شاهی اوردند مهد علیا او را احضار و بسبب ثبوت تقصیر از حکومت معزولش ساخت شار الیه
چندانکه در عتبه علیه معذرت ملی فروتنی نمود که شاید از کناه وی درکذرد و حکومت کاشان را باو کذارد مدعی
بر نکردید پس ناچار دست بدامن حمایت شاهزاده زده رفع مکر با ایشان هم پیمان شد و مهیای اجتماع
افتاد و اعلام ان سبیل سعادت فرجام کردیدند و باعتقاد ناقص خود از راه اهتمام بحبت پیغام بسلطان محمد
دادند که دخیل بودن زنان در امور ملک سلطنت را زیان کلی است خصوص مهد علیا که او را نفس مکبر شوکت امرا
و زینت مادر شاهزادکان مصروف است و همتش بترجیح جانب ایشان معطوف و این معنی بعید و بانا سنات
امانت شان و در ریش سفیدان طوایف قزلباش کران است و با اینکه در این مدت هر کز از غائبان او کناهی که
باز ایمان سبکی و خفت باید کشید ظهور نرسیده پیوسته کمر نقص نادار میان بسته وار دور کیش صرف روت
و رعایت ناموس سلطنت چکونه روا باشد که در پیش پادشاهان جهان شهرت کند که در ایران مردی بهم نمیرسد

که زننده خاصه کلاه و پادشاه است سلطان محمد در جواب پیغام داد که چون دلخواه شما آن است که مهد علیا از امور
ملکی دخل ننماید او را ممنوع و معذور داریم که بخانه رفته در گوشه انزوا بعبادت مشغول گردد و اگر اقامت
وی را در اینجا مصلحت ندانید با دوازده هزار اشرفی نامزد کرده در سایه عاطفت فرزند خود بسر برد یا بمازندرانش
فرستیم که در خانه پدر آسوده از شور و شر دوری جسته و شبی بتهجد رساند و اگر بهیچ یک از این شقوق
راضی نیستید اجازت دهید تا او را برداشته بطرف شیراز روم و بطریق ماضی سر خویش و گوشه انزوا پیش
گیرم بعد از این شما خود دانید هر که را خواهید بپادشاهی بردارید چون این پیغامها با امرای بد رای رسید
با یکدیگر گفتند که چون کار بدینجا کشید ترک مصلحت نیست اما مهد علیا از پیغامهای امرا و جوابهای سلطان
چون شعله بر آتش غیرت و حمیت می پیچید و مسکنت کراهت و بی آرامی آن است که قدم اینگونه کسانی در حریم
حرمت من نهند مگر آنکه خاشاک وجود خود را بسیل سهم دهم با امرای نافرمان خود را بکوشید
که اهل سرحد مکو بیل تا من دشمنان قتیل و مال شما را المهین ذباب میشمارم و اگر مردم همگی را به تیغ انتقام
بهادر شاهزاده والا مقام که پرورده صدف احترام دارم میسپارم مؤلف تاریخ عالم آرا گوید که میرقوام
الدین حسین شیرازی که بوزارت آن ملکه سرافرازی داشت معروض وی گردانید که مقرر است تا چند کیسه زر
از حرم آورند تا من در عمارت چهل ستون برده بعنوان جایزه قسمت کنم و سنگ تفرقه در میان ایشان اندازم
قبول ننمود گفت سلطنت و این عیب نباید کرد منتهز القصه آن گروه ستمکش که سر دفتر ایشان صدر الدین
خان صفوی و حسین قلی بیک الکای اوغلی ذوالقدر و اوغلی مقصود میرزا موصلو که آن بودند بدان کار کمر بسته
با شمشیرهای آخته بطرف حرم سرای شاهی تاختند و آن سیل را از پهلوی ولی نعمت خود بیرون کشیدند
باتمام کارش پرداختند و از آنجا بخانه مادرش که در آن محله بود و تیغ و حشم بسر دیوانه وار نشسته
ریخته سر و شتر بو سنبل موی او را بتیغ ستم کشیدند و چون آن بکوچه و محلات رو نهاده بجماعت مانند
او بخشیده و داد از دودمان آن بیچارگان با یکدیگر و دست بغارت اموال عده و حد رحال
کشوده زر و جواهری که سرمایه سلاطین روی زمین بود بتاراج بردند با اهل زمان را چه روی میدهد که
دل از گرمی مهر و وفا میتابند و در طریق انقیاد و نایره شر و فساد تحریک داعیه ظلم و افساد میشتابند و در سوم
حق شناسی را از روی ناسپاسی بمیان انداختند و چهار پهلوی سپهر ولی نعمت خود را مجروح میسازند و دست
کفر از آستین هتک و عدوان بیرون میآورند و پای بی شرمی در منجلاب غرض و ناموس پیچ و دو کار خویش
میگذرانند **بیت** حیله گرانند حریفانه دهر * شهد بر آمیخته دایم بزهر * دود شو نادیده مانعی رسند * یاد شیرینی
از عیب زاغی رسند * بعد ما کار این حرکت ناهنجار از امرای مغرور و ظهور و شیدا از خواب هوا و هوس بیدار

ستیان در آن دوستی هشیار شده پای در دایره استغفار نهادند علما و فضلا را شفیع گناهان خود ساخته قسم
نامه مهجور و مغموم با نهاد خوانیم خویش و علما مهر و مضبوط نمایند که تا زمن اند بیل باشند و سلطان حمزه
میرزا را ولیعهد دانند سپردند اما سلطان محمد چون چاره نداشت ایشان را بعنایت بسیار امیدوار و مطمئن
خاطر نموده در آن اثنا از جانب آذربایجان خبر رسید که محمد گرای خان تاتار با لشکری جرار و سپاهی بیشمار
بخوغلو هم عادلگرای خان متوجه شیروانات موکب شاه از دار السلطنه قزوین حرکت و عزم آذربایجان کرده
چون بدار السلطنه تبریز خیام اقامت زدند پادشاهی کردید میرزا سلیمان وزیر اعظم با جمعی از امرای
معظم مامور بدفع فتنه انگیزان شیروان شدند چون بمحل قرا بلغ رسیدند خبر رسید که طایفه تتار وارد
شیروان و آن ولایت را بجاروب نهب و غارت رفته و رفته اند لشکر سعادت قرین خیام نزول ... استیصال و صدور دربند
استیصال عثمان پاشا را بهم ساخته لوای جلال بجانب صوب برافراختند و لیکن کاری ساخته مراجعت بدار
السلطنه تبریز نمودند و در بهار سال دیگر موکب سلطنت عزیمت قراباغ نمود و از آنجا میرزا سلیمان وزیر دیگر
بار متوجه شیروان و دافع معاندان شد که باز لشکر تاتار بمعاونت رومیان چون سیل بنهاوندی در شب عبور
و در برابر جنود ظفر علت عز و معرکه آرای جنگ گردیدند فیما بین حربه شدید روی داد اما سید بیک سیاه
قزلباش را شکست نیافته شکست بتاراج ... از تجاره کشیده رومیان پناه بقلعه دربند بردند و طایفه تاتار طرف
مراجعت سپردند امرای قزلباش نیز متوجه باکو شدند که ملکان ولایت را فتح و خود را از وبال انفعال
بیرون آورند بنابراین لشکر با کفار را جمع نموده بمحاصره قلعه پرداختند لیکن بواسطه قحط و غلا کاری نساختند
علم معاودت بسوی قراباغ افراختند در آن زمستان کسی از امرای قزلباش در دیار شیروان نماند رومیان
بار دیگر ولایت شیروان را مستلک باشند و بیگلربیگی عثمان پاشا حکام ... تعلقی شناخت چون اول بهار
هنگام جوش گلهای از اوردو ... و کردند میرزا سلیمان وزیر را با بعضی از امرای صاحب تدبیر و بیست هزار
سوار جرار بطرف گرجستان روان فرمودند که آن ولایت را انتظام داده صناباروی لکندر میرزا و سیمایون خان
والی کاخت و کاربیل را بر شمشیر بدفاع سلطان حمزه میرزا کنند و تاج طاعت شاهزاده را بر فرق ایشان نهند
و بزم بوده و امرا و جلال بسوی با لشکر منصور روانه گرجستان و از هر یک و اتباعش بود یکجا همراه
شاهزاده سعادت بود روی بر پسر کرد ... آن ولایت را انتظام داده با نیل مقصود معاودت باردوی
مسعود نمودند چون در آن اوقات خبر شورش امرای خراسان متواتر شد موکب سلطانی از دار السلطنه تبریز
متوجه قزوین گردید **ذکر عزیمت سلطان محمد بمملکت خراسان** بنیش وقایع خراسان بطریق اجمال و اختصار آنکه
که علیقلی خان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو با یکدیگر اتفاق نموده در سال فرخنده فال تیلان ئیل ترکی مطابق

حضور و هشتاد و نه هجری در هرات شاهزاده عباس میرزا را به پادشاهی ملک داری جلوس دادند و در ولایت خراسان
سکه و خطبه بنام نامی و القاب گرامیش زیب و زینت یافت و روی بجانب بلدان خراسان نهادند چون این خبر مسرت
افزای سلطان محمد کردید محمد خان ترکمان را با جمعی از لشکریان جهت انطفای نایره شور و شر ایشان بخراسان فرستادند
چون این خبر بعلیقلی خان و مرشد قلی خان رسید مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقدس را خبر نمایان فرستادند
در رکاب شاهزاده لشکر بجانب مشهد معلی کشیدند تا را یک چون از عزیمت خصمان آگاه گشت و در کیسه ثروت
و دیناری نداشت که تدارک چریک بیند تمال اغنیا و ارباب تمول آن ولایت را از خود خیال نموده خواست بلند
پروازی جاه و جلال را پر و بال دهد دیگران از اعدا امتثال کنند بنابراین بجهت سرکی ترکی محصل نمود مبلغ گزاری و
زر و جمع کرده بودند از ایشان بگرفت و با آنهم راضی نشد نفوذ و تا حرص و از دست به شرح عنوانه سرکار
فیض آثار مواد و قنادیل و شمعدانهای زر و از انواع ظروف طلا هر چه بود تصرف و به لشکریان قسمت نمود
روی مدافعت بطرف خصمان گذاشت در اثنای آن حال امیر خان ترکمان نیز با لشکر عراق وارد مشهد
معلی گردید علی قلی خان و مرشد قلی خان چون از ورود وی مطلع گردیدند بنابر مصلحت وقت فسخ عزیمت مشهد
معلی نموده متوجه استخلاص نیشابور شدند درویش محمد خان برج و باره حصار را مضبوط نموده در مقام
پرخاش و لشکر منصور موکب عباسی مدت شش ماه در دور حصار و مشعله افروز آتش جنگ بودند لیکن این بدی کار
امیدوار باتمام نگار دوران بادپای را بطرف خراسان پیمان ساخت چون خبر جلوس شاهزاده به دارالسلطنه قزوین
رسید میرزا سلمان و سایر امرا و ارکان دولت سلطان محمد که افزون و بهواخواهی شاهزاده سلطان حمزه میرزا ابو سردار شدند
نمانیاند و هکین و موکب شاهی را از قزوین بطرف خراسان حرکت کشیدند چندانکه خبر توجه سلطان محمد بعلیقلی
خان و مرشد قلی خان رسید موکب عباسی را بجانب مشهد مقدس عزیمت و بحصار و دری چریک مشغول گردیدند
چون چمن رادکان را محل نزول ساختند و قباب خیام بجوم لمعات را با اوج ماه و آفتاب بر افراختند خبر ورود موکب
مسعود سلطنت بنیان رسید و محقق گردید که ایشان را تاب مقاومت در برابر لشکر عراق و فارس نیست
شاهزاده را بر داشته علم عزیمت ملکه هزیمت بجانب هرات بر افراشتند در عرض راه مرشد قلیخان بولایت
تربت که محل ایل و الوس بود رفت و شاهزاده با علی قلی خان بهرات متوجه شدند چون سلطان محمد و سلطان حمزه
میرزا بغداد و دنا امرای خراسان مطلع شدند نخست بفکر جاده کار مرشد قلیخان کرا و را بهیچ ماده فساد هم خراسان
پیدا فتنه افتادند و روی بجانب تربت گذاشتند چون ظاهر آن قلعه جولانگاه سپاه قزلباش شد مرشد قلیخان
بیرون رفت کرامی امرای خواتم عنایت شاهزاده عباس میرزا دروازه شهر را محکم ساخته بر سم قلعه داری پرداخت
مدت شش ماه در ظاهر آن سور آتش شر و شور مشتعل تا مرشد قلی خان در اندرون مشتغل بود امرای قزلباش

که در رکاب سلطان بودند از ابتدای محاصره تنگ آمده لیکن از بیم میرزا سلمان وزیر با اظهار صلح نمیتوانستند
عاقبت جمعی که با میرزا خصوصیت داشتند سخن صلح در میان آوردند چون میرزا سلمان بیان امر را مفهم شد از
طرفین ابواب آمد و شد گشوده گشت آخر الامر قرار بر این شد که موکب شاهی از ظاهر شهر کوچ نموده یک منزل
بعقب نشینند تا مرشد قلیخان تدارک دیده بعز بساط بوسی سرافراز گردد سخو مقرر اردوی سلطنت از خارج
قلعه حرکت و یک منزل عقب نشستند در آنجا خبر علیه رسید که علی قلی خان از شهر هرات بمنزل غوریان
نقل مکان کرده که خود را بمعاونت مرشد قلی خان بتربت رساند رای میرزا سلمان بیان اقتضا نمود که خود
را با فوجی از لشکر ظفر شعار بطریق ایلغار بجانب غوریان رسانند و سلک تفرقه در میان ایشان اندازد
روز دیگر که رایت بیضای مهر انور از گوشه آسمان نمایان گردید الویه اقبال و اعلام جاه و جلال نصوب
ایلغار کرم رفتار شد متانی را که بعد مسافت بر باد صبا گران بود در عرض سه روز بکران طی نموده شان
پیموده در صبح روز چهارم که هنوز شب از روز متمیز نبود باردوی علیقلی خان رسیدند لیکن قراولان
لشکر هرات خبر کرده بودند و خود را بعلی قلی خان رسانیده او را از جوش آن بحر زخار و موج آن دریای خونخوار
خبر دادند علی قلی خان در دم بجنگ و مقابله سوار آمد در حمله اول فرار نمود لشکر عراق و فارس بعیان
بنا و غنیمت تاراج پرداختند و بعضی از خویشان علی قلی خان را دستگیر و بقتل و زیر طایب تدبیر کنند اسید
او نیز بطریق ایلغار کرده همگی را از تیغ بی دریغ گذرانیدند هر چند اهل استغاثه کردند بجائی نرسید بنا
بران کینه او را دل گرفتند دو سه روز بود که موکب سلطنت در ظاهر هرات نزول اجلال داشت امرا
زادهای جاهل مغرور از ساتین و میرزا سلمان ملک گشتند القصه علیقلی خان و شاهزاده عباس میرزا ابواب
قلعه هرات را بستند و ساخته بقلعه داری پرداختند و سلطان محمد بعیان نوبت امرای قزلباش را بمحاصره
امر فرمود مدت دو ماه آن شهر مرکز دایره خون غوا بود که خبر آمدن فرهاد پاشای سرعسکر روم ببغداد از در
بانجا رسید امرا صلاح در مصالحه با علیقلی خان دیده پیغام دادند که ماده فساد میرزا سلمان وزیر بود و محمد
منفع گردید و الا پادشاه و شاهزاده را نسبت بهم کمال عطوفت و نخستین کرشمه مخالفت بکنار انداخته
و شمشیر نزاع از میان بکشایند و پسر خود را بملازمت شاهزاده و الاتبار فرستید تا منشور ایالت هرات
باسم او نماید مصلحت صادر کرده علی قلی خان قبول صلح نموده پسر دوازده ساله خود را به دربار شاهی
فرستاد مشروط بر اینکه حکومت مشهد مقدس را از مرتضی قلی خان انتزاع و بدیگری از امرا تفویض فرمایند شاه
زاده ملتمس او را قبول و حکومت مشهد را بسلمان خان ترکمان عیان تفویض و چهار ماه از نوروز
فیروز گذشته رایات نصرت آیات از ظاهر هرات کوچ و متوجه دارالسلطنه قزوین کردیدند امرای خراسان دست از

دامن سلطنت عباس میرزا برنخاسته بعد از نهضت موکب شاهی از غنای ولایات روی هرات نهادند و در سایه
اشفاق عنایات شاهزاده عباس میرزا آرمیدند چون چندی بدین منوال بگذشت مرشدقلیخان بفکر تصرف مشهد
مقدس افتاده مراسله بجانب امیر سلیمان خان حاکم آن خطه خلد قرین قلمی و ارسال داشت که چند سال است این
صفات سکال بواسطه حکومت مرتضی قلی خان از جبهه سائی آستان کروبیه مکان روضه رضویه علیها الاف التحیه
محروم است در این وقت که زمام اختیار آن خطه سعادت بار بتصرف خان دوست کامکار است آتش شوق در کانون
دل بنیران کشته اگر اراده یگانگی اذن عزیمت بدان صوب با صواب دهند کمال مروت خواهد بود چون نوشته خان
بو ترو بیابان امید بیخبر رسید سفینه احوالش در گرداب حیرت افتاده علما و مشایخ و اکابر مشهد را طلبیده مضمون
نوشته مرسوله را گوشزد ایشان نموده و از رای انجمن مصلحت جوی شد همگی صلاح در آن دیدند که چوب مخالفت
در پیش پای خان گذارده نشود در این اثنا خبر رسید که موکب مشارالیه قریب بشهر نزول نمود سلیمان
خان بناچار با اکابر و اعیان بعزم استقبال بیرون رفته در طرق ملاقات افتاد و باتفاق وارد شهر گردیدند
مرشدقلیخان در آستانه متبرکه معتکف شد و سلیمان خان بلوازم مهمانداری پرداخت و دقیقه خود را از
دلجوئی خان مزبور معاف نساخت ناگاه رفته رفته ملازمان خان بتدریج وارد شهر گردیدند مرشدقلیخان
چون اعوان و انصار خود را بدور و کنار خویش دید سلیمان خان را بضیافت طلبید و در بین صحبت مذکور
ساخت که خاطر محب ذخایر ملتمس آنست که خان عالیشان این ولایت را بمن دهد و خود در عزیمت قیس
خواف و باخرز کشد سلیمان خان چون راه چاره را مسدود دید خانمان دارائی آن خطه را از کف اختیار خود
بیرون آورده بعضی ضبط خان دیوسیرت نمود و طریق خواف و باخرز پیمود بعد از تمکن مرشدقلیخان بر
مسند حکومت آن بلد خلد نشان بدستیاری و معاونت رای زرین و فکر دوربین اکثر سرکشان دیار خراسان
را مطیع خود گردانید تا در سال نهصد و نود و دو بفکر آن افتاد که حقیقت مقدمات شاه جنته و حسن دولت
خواهی خویش را بپیشگاه خاطر شاهزاده والاگهر و علی قلی خان جلوه ظهور دهد بنابر آن ابراهیم خان ترکمان
و دو را با عریضه بدار السلطنه هرات فرستاد چون بشرف بساط بوسی رسید و عریضه که داشت
بگذرانید ریش سفیدان طایفه شاملو در جواب گفتند که اگر مرشدقلیخان در صوبه گری ثابت قدم بوده باشد
بمنشور علی قلی خان که لله شاهزاده عالیشانست بضبط مهمات مشهد پردازد چون این گفتگو بمرشدقلیخان رسید
بمضایقه متوجه آن گردید بعد از آن پابوس شاهزاده بملاقات علی قلی خان عازم گشته اظهار یگانگی
انقیاد نمود چون چند روزی برآمد مرشدقلیخان بگذشت ریش سفیدان شاملو دیدند که علی قلی خان باری
در مقام مخالفت با او بنای قتل و قتال را نهاده گفتند که اگر مرشدقلیخان دیگر بار بجلو مکان خود دور نبرد باد

نوخان در بنا بر علیقلی خان سخنان ایشان را بگوش قبول نمی‌نمود و در آداب و رعایت مهمان نوازی کوتاهی می
نمود چون خبر اصرار ریش سفیدان شاملو را در اضطرار خود شنید مشوش گردید تا روزی بحمام رفت و دلاکی
که با او مشابهت داشت متوجه قتلش گردید از اتفاقات یکی از فرخیان را با دلاک مزبور عداوت دیرینه
بود به تحاشی بحمام درآمد و دلاک را بضرب تیغ هلاک نموده بیرون رفت مرشدقلی خان را بخاطر رسید که قصد
وی داشته دلاک را علت مشابهت بقتل رسانید از این واقعه پریشان حال از حمام بیرون آمده شبانه
هنگام بر پشت بارگیر برنشسته متوجه مشهد مقدس شد چون خبر بعلیقلی خان رسید مضطرب گردید و بعیست
بدست نایب فتنه و فساد امداد کار را بجائی رسانیدند که آن دو خان با لجاجت یکدیگر قصد کشتن کردند
و علیقلی خان لشکر بطرف مشهد مقدس کشید و فیما بین محاربه عظیم روی داد و شکست بر لشکر مرشدقلیخان
افتاد علی قلی خان شاهزاده را واگذاشته در وادی مخالفت علم برافراشت که مرشدقلیخان از کمین بیرون
آمده او را برکاب شاهزاده رسانید و عنان اشهب جنبادر مناردش را که فی الحقیقه زمام دولت بود بکف
چون آفتاب اقبال شاهزاده پرتو التفات از ظلمت کده احوال طایفه شاملو برگرفت و بر سر جماعت
استجلو سایه افکند کشت قصر شوکت و اقتدار طایفه شاملو شکست یافت و بی اختیار آواره دیار فرار
شدند علی قلی خان زمام سمند هزیمت را بطرف هرات معطوف و مرشدقلی خان عنان گران عزیمت را در
رکاب شاهزاده والاجناب بصوب باصواب مشهد مقدس معطوف گردانید

عزیمت موکب سلطنة بجانب آذربایجان و بقتل رسیدن سلطان حمزه میرزا در آن دیار

قبل از این رقم زده خامه گردید
که سلطان محمد بواسطه فتنه آذربایجان با علی قلی خان صلح نموده از ظاهر هرات کوچ و متوجه عراق شد
بعد از وصول بدار السلطنه قزوین خبر رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب سلطان مراد قیصر روم با سپاهی
دریا هجوم متوجه دیار آذربایجان است و چنانکه این اخبار بعراق رسید که فصل زمستان چون شدن سرما
بار سفر بست و شاهد گل پیرهن فرهاد پاشا لباس در ایلات برتخت ارض غرافت سلطان حمزه میرزا و جمعی سپاه بدار
روم بگذاشت و هجوم لشکر ایمن‌تر بعد از معدوم انگاشت و در آن هنگام عشرت بنا کرده و زنبای شاهد
وکار آنکه را بواسطه جوش فتنه و دیفان کلزار در مذکانه از کف نداد و روز و شب بتجدید امتاح راح ریحانی
داد کامرانی داد و گرفت و چون در آن ایام کریبان دلش بدست محب آهنگر دیری مولاد دل شیطان نام
مردم اصفهان گرفتار بود و پیوسته چون لاله پیاله در کف و چون غنچه صراحی در بغل هر روز در جمعی
شب در انجمنی بسر میبرد تا آنکه عثمان پاشا بجانب فرمان فرهاد پاشا بخارج دار السلطنه تبریز آمد و آن
ولایت را تصرف و در عمل دو روز قلعه محکم و حصار مستحکم در سمت جنوبی شهر طرح انداخت و ذخیره فراوان و

اسباب بجانب از توپ و تفنگ بقلعه مزبور کشید و حکومت آن دیار را بجعفر پاشا خواجه تفویض نمود چون
میدانست که اهل تبریز بنابر تعصب مذهب با رومیان نخواهند ساخت و بتهاکی بیان رومیان میاویزند در
خون ایشان را میریزند بنابر آن حکم بقتل عام تبریز نمود و بقیه را اگر به کریمه آدم زادانا لمادم بخلق شلهله
آبادان معموری آن جز بنیاد ویران و خراب ساخت و بقیة السیف شهادت اهل و عیال خود را گرفته
روی فرار به بادراوکی نهادند تا تفصیل قتل و غارت بجائی رسید که بعضی از رومیان داود بر بیتولی
بجارکان جنوختان عثمن پاشا ملتمس گردیدند تا از آن روز لشکریان را از قتل منع داشتند اما آن حکم
بجابر عثمن پاشا بنابر انبار مدد دود آه مظلومان در آن دور ما نیش برآورده و از تن دیگر یار سفر
و در سفر هفت بن عمر گشت خلاصه کلام از قرار دیگر در تاریخ دولت صفویه مرقوم است امرای قزلباش که در
آذربایجان بودند از هر گوشه و کنار در میان آمدند و خود را برومیان میزدند و خلقی بسیار از آن طایفه غدار
را بدار البوار سفر دادند لیکن چون جمعیت ایشان نه چندان بود که از کشته شدن ده هزار رومی خوار نزول
در ارکان قرار ایشان راه یابد از جای خود جنبش کنند نمیشدند تا آنکه موکب شاه و شاهزاده وارد تبریز و متکی
مدینه را حصار را محصور و از آنجا که کلید فتح از قرار دیگر معیا از این نگارنده خامه صداقت ختامه خواهد گردید
در دولت شاهزاده مرحوم عباس میرزا بود و در فتنی بروی بد و در پیر گشودن سوانح حیرت افزا که روزات
زمان دعوی ذاوانیست که محمد خان ترکمان و بعضا از امرای غاصی خیال این نقش بوالعجب طرح انداختند که یکی
از شاهزادگان کامران را به پادشاهی بردارند و منهج مخالفت سلطان حمزه میرزا را سپارند تا خاطر مرقوم ایشان
بنام طهماسب میرزا که از اولاد طایفه ترکمان بود فرودند و کهنه روسیک کرجی للرشاهزاده وادار بنیه
شبی از شبها مرکبان باد رفتار در پی عمارت خوابگاه شاهزاده خاطر بنا ختاوز اسوار و سرعت باد عنان
تخاوزان برف بو به بجانب سلطانیه راندند چون روز دیگر سلطان حمزه میرزا از آن نیت امرای غاصی مخبر
گردید ابوطالب میرزا را در خدمت پدر بازداشت و بنابر از محاصره قلعه مامور و خود از عقب ایشان با
سه هزار سوار عزیمت عراق نمود و در حوالی قلعه تقارب و تقابل روی داد سلطان حمزه میرزا خود بنفس نفیس
پا بر زده اضطراب کردار چند بیل مت مهتیه کرده که متبر بیضا خیزنده بنیان سپاهان در آمدن از جانب امرای
غاصی که جمعیتشان ده هزار سوار و جرارید رسید طهماسب میرزا از بریختیه ند نکاه باز داشته و فاله وار
سرزاه بر شاهزاده و اطاعه کردند شاهزاده سنان شیانسان بر جنگ سپاه در پای آتش عنان زاد
و به یمن جرات و قوت جلادت طایفه ترکمان و تکلو را از میان برداشت شاهد فتح و ظفر که تا آن زمان هم
هفت کرده در نظر اغلو جلوه داشت از دیدن ایشان کناره گرفت و صرصری که از طرف خصمان میوزید وزید

انصار شاهزاده مولا انبار را از غبار دیده و تاو میمود در و عقاب دشمنان نهاده بجانب آن بادسرها کش چشم اقتدا
آن طایفه غدار گشته چون خیل بجوم گران نا مسلک تیغ اصحاب متفرق کردند پریشان شدند جمع از اتباع
با طهماسب میرزا اسیر گردیدند سلطان حمزه میرزا بر سبیل عفو با ایشان لنگر گرفت و برادر را بقلعه
الموت فرستاد و خود روی بطرف آذربایجان نهاد بعد از آن بپابوسی پدر نامدار آگهی داد و روی همایون را که
زاده منوجهر قشلاق قراباغ شد در آن اوقات فرهاد پاشا با سپاهی فراوان وارد تبریز و ذخیره
شانیانه و اسباب قلعه داری که همراه آورده بود به قلعه رسانیده و نامه بامرای قزلباش مرقوم داشت که
چون سلاطین آل عثمان را عادت نیست ولایتی را که بتصرف در آورده باشند از دست بدهند بنابر آن
صلاح شما در این می‌بینم که شاهزاده را راضی نمایید که صلح بر این شرط نماید که چشم از ولایت متصرفه ما
بپوشد تا ولایت دیگر از شر رومیان ایمن باشد و ترک لجاج نموده با حضرت خواندکار از در دوستی در آید
چون مکتوب فرهاد پاشا بعرض شاهزاده رسید گفت من فرمان از دست ندهم و در طلب ملک رفته
از پا ننشینم اما جواب فرهاد پاشا را خود قلمی نمود بدین مضمون که چون صلاح عباد الله در صلح است قبول صلح
مینمایم بشرطی که ولایت تبریز را که گورخانه قزلباشان است با ایشان گذارند فرهاد پاشا در جواب پیغام
داد که شاهنشاه مینماید بنابراین قبول نمی‌شود که اعلیحضرت یکی از شاهزادگان را بتهمت شبانه صلح مبنی
متصرفه کرده سالک مسلک مصالحت شوند ولایت تبریز را قطع روی مقصود شود سلطان
حمزه میرزا را بر مفارقت یکی از برادران نهاد که بروم فرستد غائب و حاضر بنام سلطان حیدر میرزا
و لیکن چون فرهاد پاشا را منظور این بود که خدمتی بخواندکار نماید و بیرون یکی از شاهزادگان بسر
با سرفراز آل عثمان بعنوان ولی عهد ایشان کند و از عهد عالیه ساخت که مبانی صلح را تشیید ساده
خود روانه از دنبر ... شد مشار الیه در طلب کجا بعنوان پوشیده رسید سلطان حمزه میرزا انجام این امر را
موقوف تفصیل خواهد داشت تا در همان اوقات فرهاد پاشا از آن مرشد دریافت و بیست هزار و دولت
هلاک شد تفصیل این اجمال آنست که شاهزاده شبی از شبها مهمان علی قلی خان بود و در آنجا به الرحمید را خ
رحانه بیمود متوجه و لشکر ای خود شد چند بر رخیمه توپخانه رسید تکلیف حریف بیخودی دوستی
بدرون توپخانه رفته بخواب شد خدا و روی فوبی ولایت کرد و عهد یعنی نوبتی بخدمت شاهزاده
رسیده بود و مطلق و نظر عنایت کرده و فته و فته کارش بجائی کشید که مطلع امرا و اعیان شد و سلطنت
محروم در خدمت شاهزاده بود چون از شرور و بغرور نفتان ظالم بدون جهت تیغ کافر عمق از میان بیرون
آورده تن شاهزاده نوجوان را که هیچ سال بیش نداشت از نیش خنجر پاره پاره ساخت آری هر کرا از

بود ورش میدهد غافل کارش انیت و نزاکتش همین سبب از شهادت سلطان حمزه میرزا امرا اتفاق نموده
ابوطالب میرزا را بولیعهدی برداشتند و روی بدار السلطنه قزوین گذاشتند لیکن بعد از واقعه سلطان
حمزه میرزا در عراق و فارس انقلاب و آشوب از حد اعتدال گذشت و در هر کشوری چند با و سری ادعای خود
سری پیش گرفت و امن و امان از میانه سر خویش گرفت موکب شاهی چون بدار السلطنه قزوین نزول اجلال
فرمود بواسطه عصیان و طغیان فرهاد بیک غلام در اصفهان و فساد سایر حکام کرد و ولایات فیض
شاع بودند روانه دار السلطنه اصفهان شد چون این اخبار در مشهد مقدس معلی مسموع مرشد قلیخان
شد گرامی گوهر درج سلطنت و اجلال را بر داشته بجانب عراق آورد و راه دامغان در آن ایام نهضت بر افراشت چون
در آن هنگام موکب شاهی باصفهان نزول و امرای بی غائله با بیداد و اذیت مردم آن خطه مشغول
بودند مواکب جلال شاهزاده بی منازع وارد دار السلطنه قزوین و بر تخت فرمانفرمائی آبا و اجداد
باعلی سعد جلوس نمود و بیت دراز کردن عروس هزار داماد سلطنت غارتی که چنانی ندانست کوتاه
ساخت چون و عنقریب کلک خواهد شد انقضای سلطنت سلطان محمد دوازده سال بود و بخت وزیرش
میرزا سلمان جابری اصفهانی بود که احوالش در طی کتاب شاهان پادشاه سعید شاه طهماسب مرقوم شد
بعد از وی بمیرزا محمد فراهانی و در سال هزار و چهار در دار السلطنه قزوین بمرض استسقا [illegible] سپنج
را بدرود و در آستانه شاه زاده حسین مدفون شد **ذکر جلوس شهریار با عدل غازی سلطان کامل دل دریا**
شاه عباس بن سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی چون خان سمند حوادث سر بدست [illegible]
قضا و قدرات و زمام توسن هر نیک و بد در قبضه فرمان انجم و افراسیاب و [illegible] هر کسی که خواهد
رام نماید و ادهم مکتب را بسوی هر که خواهد عنان کشاند چنان که جنبت کش روزگار عنان سمند [illegible]
مرام خسرو کیخسرو غلام یعنی شاهزاده سعادت فرجام را فرخان که از عمله رفعت از قلب سپاه علیقلی خان
مصحوب معسکر مرشد قلی خان کشید و علیقلی خان متاع مکنت و کالای ثروت خود را اسباب تاراج داد و
روی بطهران نهاد مرشد قلی خان شخص و منصور در رکاب شاهزاده سعادت بطرف مشهد مقدس
نمود و در آنجا بتالیف قلوب مشغول و امرای آن ولایت و حکام خراسان را بکمند مطاوعت خویش در آورد
تا آنکه اخبار اختلال اوضاع امرای عراق و فارس و کرمان بعلت شهادت سلطان حمزه میرزا رسید و
در آن اوقات نیز عبدالله خان اوزبک متوجه هرات شد مرشد قلیخان که پیوسته منتظر فرصت بود با لشکری
آراسته چون [illegible] عروس از مشهد مقدس طوس موکب همت را بجانب ملک عراق [illegible] چرخ سند روش
رسانید و ماهچه رایات همایون بر کوه و هامون پرتو وصول افکند چون [illegible] شبگیری [illegible]

در ظاهر دار السلطنه قزوین رسید عموم سکنه آن دیار استقبال طریق فرمان بری کردند فوج فوج [illegible]
پیوستند و از باب شرط اتفاقات حضرت قیام کرد [illegible] پس موکب فیروزی کوکب در ساعت سعد
بمنزل و مواقع داخل شهر [illegible] سعادت اثر گردید چون این اخبار در اصفهان [illegible] مراجعت
دار السلطنه گردید چون نزدیک دولتخانه رسیدند شاهزاده والاتبار بعزم دست بوس والد بزرگوار از
درون [illegible] شتافته عزم ملاقات دریافت و برادر عالی گهر را نیز در بر کشید و [illegible] فرمود
و [illegible] حرم قدم رفعت ساخت در آن بزم [illegible] خانه که جمعیت آباد خوشدلی و کامرانی بود سلطان محمد
که [illegible] چشم از جهانداری پوشیده بود برغبت تمام و خواهش لا کلام از شغل سلطنت استعفا و تاج
شهریاری را که آن پدر بزرگوار [illegible] داشت بر سر فرزند ارجمند گذاشت جهان پیر جوانی از سر گرفت
و زبان زمانه و زمانیان بر تهنیت و مبارکباد گویا شد و اسم سامی شاه عباس [illegible] قبل از آن
[illegible] فکر دو دنیا [illegible] را از تیغ تیز بگذرانید چون در هنگام حرکت موکب شاهی از مشهد
مقدس عبدالله خان اوزبک با لشکری جنگجوی بجانب هرات آمد شهر را محصور ساخته علیقلی خان مدت یازده
ماه لازمه خود داری نموده عاقبت از تنگی آذوقه جز بیرون آمدن چاره ندید با مردم خود متوجه اردوی عبد
الله خان گردید چون [illegible] خان رسید [illegible] اوزبکی دست دراز نموده [illegible] از سر علیقلی خان [illegible]
شاملویان از در مخالفت در آمده شمشیرها از نیام کشیدند [illegible] القصه مجموع بر تیغ ستم
شهید و زنان و اطفال اسیر شدند چون این اخبار بشاه تاجور رسید ملول و اندوهگین گردید و در اول
بهار [illegible] بصوب مقصود [illegible] خیام والا
مقام گشت از آنجا که اطوار مرشد قلیخان مرضی طبع همایون شاهی نبود بر اسطه استحکام بنیان دولت سعادت
فرجام [illegible] سلوک مینمود [illegible] قتل علیقلی خان [illegible] افزود و [illegible] معاملات
در [illegible] نقاب از رخسار شاهد مدعا [illegible] هر که فوق مرتبه
او بود [illegible] یکی از خوانین طایفه استاجلو که از جمله مقربان خان بود خود را [illegible] ملازمان شاه دین
پناه رسانید و معروض داشت که مرشد قلی خان [illegible] ذیل آن حضرت [illegible]
[illegible] تا آنکه در شبی مرشد قلی خان [illegible] خانه [illegible]
خیمه که محاذی سراپرده شاهی بود خوابید شاه [illegible] قراسورلو و قزلحسن چاوشلو قورچی تیر و کمان
را [illegible] فرستادند و در همان شب میرزا محمد را بمنصب والای وزارت سرافراز
و هر یک از امرای [illegible] اعتقاد را [illegible] و حکام بولایات خراسان فرستاد و حکومت مشهد مقدس را

بامت خان استجلو را در رایت نصرت آیت را بصوب خراسان شقه جلالت گشاد چون نواحی جام مرکز خیام ظفر فرجام
شد خبر رسید که جغاله اوغلی حاکم بغداد با لشکری هنوز از حد دهستان آمده خود حسن خان مستوجب ری کشته
بعد از محاربه بدست رومیان افتاده اند و الحال قدم اجلال بنهادند همدان و آن ولایت را خراب و ویران ساخته
و قلعه محکم بنا نهاده مراجعت نموده و همچنین فرهاد پاشای سرعسکر روم که در ارز الروم بود با سپاهی نامعدود
بقرا باغ اهل آن ولایت را از دهر فنا و فرمان امرای قاجار بیرون آورده در گنجه قلعه طرح انداخته و خاطرشان
بدان جانب تعیین نموده از استماع این خبر امرائیکه در قراباغ و همدان خانه کوچ داشتند مضطرب و پریشان حال
گشتند بنابراین رای خورشید ضیای شاهی از توجه خراسان منصرف و عنان همت جهان نورد بجانب عراق
منعطف فرمود چون دارالسلطنه قزوین مقر موکب سعادت پرور شد امرای صایب رای را طلب داشت و مجلس
کنکاش آراست و در خصوص امور رومی و اوزبک اتفاق وقت بالاخره رای شاه بدان قرار گرفت که مصالحه که
فرهاد پاشا با سلطان حمزه میرزا مغفور بود تجدید و تمهید دهد و خاطر جمع روی کینه جوی بجانب خراسان
و بعد از فراغ از کار اوزبک با رومیان به مقتضی مصلحت وقت و پیش آمد عمل کند بنابران ولد امای جاشنی گیرباشی
را که از جانب فرهاد پاشا پیش از شهادت سلطان حمزه میرزا بجهت بنای مصالحه آمده بود و مدت دو سال میشد که
در دارالسلطنه قزوین منتظر جواب بود طلب داشت و منظور نظر عنایتش ساخته و مهدیقلی خان چاوشلو را برسالت
تعیین و حیدر میرزا را با تحف و هدایای رنگین و نامه خلوص ختامین باتفاق ولد اما روانه دیار قیصری فرمود چون
از قراری که از ولد اما میرسید مشخص کردید که جغاله اوغلی عزیمت همدان و نهاوند نموده و از جانب
خوندگار مامور بوده شاه ذیجاه جمعی از امرای کار آگاه را با فوجی از سپاه بطرف قلعه رومیان روانه فرموده
و خود ایام بهار را در دارالسلطنه قزوین باقتضای ایام شباب در باغ و بوستان کام ستان و اگرچه نقاب
غفلت صورت این چنین ملک داری کسیل بود اما در مصلحت و تدبیر از مهام سپاه و رعیت غافل نبود و تا معاودت
ایلچی اندر دیار خوندگار امور مملکت فارس و کرمان و کوهکیلویه و عراق و همدان را از نو کیلان را که چون لحن
منتظمان درهم و وزیر بود منتظم نمود و کمر استیصال عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان بمشهد مقدس و قتل
عام نمودن اهل آن بلد طبیعت موجود رای عالی کردید بعزم تسخیر خراسان فرمود چون ملک دری حکیم خیام سعادت
اشتمال شد مزاج شاه از اعتدال بانحراف تبدیل یافت عنان معاودت بطرف دارالسلطنه برتافت تا آنکه در
ابتدای سال پنجم جلوس که سال هزار هجری بود مهدیقلی خان که بسفارت روم رفته بود فراغ صلح را مشید ساخته
با نامه خوندگار روان دربار شهریاری شد پس همت شاهانه بانتظام مهام خراسان پرداخت در آن هنگام
رسولی از جانب حاجی محمد خان والی خوارزم وارد دربار شاهی و نامه دوستانه وی را که مشعر بر تقبیل بجهت قلیم

بو

بود و نشانید و در نامه مرسوله زبان ذو ظاهر اظهار ساخته بود که ولایت مشهد مقدس و بلاد تا بود متصرف
اوزبک و ز امن اگر یکی از امرا را با فوجی از غازیان معرکه آرای قزلباش روانه دیار خراسان نمایند این
دولتخواه نیز ازامن باتفاق او در دفع اعادی لازمه کوشش خواهد نمود مشروط بر آنکه پادشاه طمع در ملک
خوارزم و اورکنج که بملک خراسان پیوسته است ننماید بنابر آن شاه ذیجاه فرهاد خان را با فوجی از سپاه
نصرت همراه مامور بخراسان ساخت و در نظام مهام حاجی محمد خان و فرهاد خان اتفاق افتاد حاجی محمد
خان منوچهر دشت گشت که از راه فراه و ابیورد عازم مشهد شود فرهاد خان از طرفی سبزوار عزیمت نیشابور
نمود چون عبدالله خان در بلخ از اتفاق ان دو امیر مطلع کردید عبدالمؤمن خان پسر خود را با لشکرهای بلخ
و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبرغان روانه خراسان ساخت چون خبر ورود او به مشهد
مقدس رسید فرهاد خان مقابله او را خوف ندید هر یک از امرای خراسان را بمحل ایالت خود فرستاد و معاودت
بعراق نمود عبدالمؤمن خان چون از مراجعت لشکر قزلباش مطلع کردید همت بر استخلاص بقیه ولایت
خراسان بست و بخت بر سر اسفراین آمد ابو مسلم خان با جمعی از غازیان استجلو مردانگیها نمود چندان خود داری کرد
که چهار هزار نفر از اوزبک را بکشتند عاقبت عبدالمؤمن خان بحصول آن دست یافته قتل عام نمود و از آن
بعد بسبزوار و ترشیز زاینین رفته حکام آن ولایات متوحش مضطرب و معاودت بلخ نمود چون هزار و دو
هجری رسید و شاهجهان بنیاد بشکوه و از مداران دیلمی ساختار جلوس کرد کردید رای عالی آرای پادشاه
بکوشمال خان احمد خان گیلانی که در آن وقت سر از دایره اطاعت پیچیده بود قرار یافت وجمعی از شیران
بیشه جلادت را بسرداری فرستاد شاه الیرزن و فرزند و ملک و دولت را بدرود نموده قرار بجانب
شیروان نمود که در تصرف رومیه بود و دیگر سال که در آن سال معروض رای شاه کردید ایلچی پادشاه
هندوستان اکبرشاه آمد باد اهتزاز قدم هادیه زمین دار و از قراریکه سابق نگارش یافت ایالت
ولایت در ایام اسمعیل میرزا بسلطان حسین میرزای و بهرام میرزا برادر شاه اختصاص یافت بعد از فوت
سلطان حسین میرزا مظفر حسین میرزای ولدش قرار گرفت مشارالیه در زمان دولت سلطان محمد کار اقتدار
و نقدها رعیت نشانید و ملک سیستان و گرمسیرات و خراسان را مقرر گشت عاقبت فیما
بین او و رستم میرزای برادرش غبار نقار مرتفع شد و ملکان سیستان دست یافته رفته رفته مظفر حسین
میرزا را سر رشته کار از دست بیرون شد چون در اواسط استیلای اوزبکیه بولایت خراسان استقلال دولت شاه
نتوانست نمودن هادرا با والیای دولت سلطان هندوستان سپرد و خود نیز در سال هزار هجری از قندهار هجرت
و بجانب هند رفت و در اینجا بر زحمت سرای آخرت خرامید القصه موکب شاهی بعد از تمشیت مهام گیلان منوچهر

کردید چون چمن بسطام شادروان شوکت را مقام شد حکایتی که از جناب عبدالمؤمن خان اوزبک باراده اسفراین
وسبزوار ونیشابور رخ نموده بودند مرکز خوشی را خالی وطریق عزا در پیموده بودند وهمایون نامجار کجا
باقدام نگاوران سپهر خرام پیموده وحاکم بولایات مسترده بتعیین چون فصل دی نزدیک بود باستخلاص
مشهد مقدس وهرات نپرداخت وایات نصرت آیت بصوب اصفهان برافراخت واز زمستان را در آن دیار خلد
نشان مغانی شاهدان عیش ونشاط ومصاحب عروسان بهجت وانبساط بود چون مزاج روزگار را اعتدال
بامت وشمایم گلهای بهار ونسایم عنبربار گلزار ودماغ جهانیان را معطر ساخت مواکب سعادت کواکب خیام
هفت از ساحت اصفهان برکند وبساط مسرت در عشرت سرای قزوین افکند ودر آن اوقات نور محمد خان
بن ابوالمحسن خان والی اورگنج که از نژاد جوجی خان بن چنگیز بود از بیم بنی اعمام روی نیاز بدولت سعادت
انباز نهاده در دارالسلطنه قزوین بشرف ملاقات پادشاه جمجاه فایز گردید لوازم مهمان نوازی درباره
وی بعمل آمد ودر اثنای [illegible] خبر وورود [illegible] مؤمن خان اوزبک دیگربار بمملکت خراسان وتصرف نمودن نیشابور
رسید مفصل این اجمال آنست که چون عبدالمؤمن خان نظام نیشابور نزول وبمحاصره مشغول گردید درویش
محمد خان ودوطرف حاکم آنجا وامیر فتاح اصفهانی کوتوال حصار برج وباره وحصیل دروازه را مضبوط وبر
پشت دیوار مخالفت نشستند عبدالمؤمن خان خیمه بر بیرون شهر نمود ودلاوران قلعه را وسپر نمود انگشت بر دلی
کشیده کوششهای مردانه کردند بعد از مدت چهار ماه عبدالمؤمن خان نقابان را امر نمود تا نقب زده زیر
برجی را خالی کردند واز باروت پر ساختند چون زمانه نقاب سیاه بر روی شب نقابان باروت را آتش زده
اجزای برج را متلاشی ساختند وبتقریب چهارصد نفر اوزبک خود را از رخنه‌های برج بدرون حصار انداختند
درویش محمد خان وامیر فتاح با سیصد نفر تفنگچی اصفهانی تفنگهای [illegible] را دنبال کشیدند
کلوله [illegible] چون [illegible] آنطایفه را دیدند ویک یک را از پا درآوردند وبیست نفر از بهادران نامی را
که بکمند ونقب [illegible] سلاطین زادهای اوزبک بود زنده دستگیر وهمان شب برج را تعمیر نمودند القصه
چون این خبر مسموع سمع اشرف شد حکمی به درویش محمد خان مرقوم ومقرر داشتند که جمعی کثیر از غازیان
قزلباش واصفهانی با اهل وعیال در نیشابور بند مقارضه با عبدالمؤمن خان از عقل ودانش دور است
باید طرح صلح [illegible] ومسلمانان را از شکنجه تلف خلاص سازی اگر خدا خواسته باشد کل مملکت
خراسان بآسانی بوجهی بتصرف اولیای دولت قاهره خواهد آمد چون حکم منزبور به درویش محمد خان
رسید طرح مصالحه انداخت از آنجا که تا آن روز چهار هزار اوزبک کشته شده بود عبدالمؤمن خان را عزت
سلطنت منکشاف کردند از فتح حصار کشد این معنی را موجب عظیم دانسته عهدنامه نوشته که اگر درویش محمد

خان

خان ترک مقاطعه زادی نماید در بلوک عراق نشان شاد کشاند سپاه اوزبکیه ایمن باشد بنابر آن درویش محمد خان امرای
اوزبک را مدد داده [illegible] ترک لباس را گرفت وجمعی خویش را که علاوه بر هزار سوار وپیاده بود [illegible]
وقرن [illegible] جمع واز دروازه عراق بیرون آمد راهی شد سران لشکر اوزبک که برادران وپسران واقوام ایشان
در ایام محاصره بقتل رسیده بودند خواستند که نقض عهد کنند ودست مجادله بکشایند عبدالمؤمن خان ایشان
را منع کرد اما کسی را نزد درویش محمد خان فرستاد که وظیفه آنست که برابر ما آمده [illegible] بماند و
بدل امت طریق مقصود بتعجیل درویش محمد خان امر نمود تفنگچیان فتیله‌های تفنگ را روشن نموده آماده
محاربه باشند خود با چهار سوار از میان جمع جدا شد در برابر عبدالمؤمن خان بر سر اسب تعظیم نمود عبدالمؤمن
خان زبان بتحسین وی گشوده گفت نمک پادشاه ایران بر تو حلال باد که در کوی دولتخواهی دیدی چون درویش
محمد خان عازم معاودت گشت عبدالمؤمن خان یابوی چند خود را [illegible] خان فرستاده اسبان او کرد نیز
[illegible] واز دنبال بادصبا [illegible] اول هزار فرسنگ عقب میگذاشت چون درویش محمد خان یابوها
بگرفت واسب را داده روی براه نهاد در هنگامیکه موکب شاهی از سفر [illegible] معاودت نموده بود
بعز خاکبوسی استسعاد یافت وبازای [illegible] [illegible] را بوی عنایت فرمود القصه شاه جمجاه
در مقام تلافی با اوزبکیه بنیاد [illegible] از استرداد مملکت خراسان چشم پوشید وبانتظام مهام عربستان وفارس
وکرمان وگیلان کوشید تا سال هزار ودو چهار هجری در رسید وحضرت انجم مربع نشین [illegible] الشرف خویش
گردید وباد بهاری وشمیم اذاری بمشاطگی [illegible] عروسان [illegible] زینت بخشید
وعروسان سوری وسمن بنوات وفراش قضا فرش [illegible] زمرد رنگ سبزه را در صحن دشت وصحرا در
گسترد رای جهانگشای شاه مصمم سفر خراسان گشت که مهمان [illegible] آوردند که عبدالمؤمن خان [illegible]
نظام قلعه اسفراین رسید شاه ذیجاه معقب جمیع عساکر حضرت شاه که با اضداد ایشان فرمان داده شد
بودند گردید و[illegible] تکمیل لشکر بجانب خصم بر اختر شد واز راه چشمه علی دامغان بچمن بسطام ناصب خیام
نصرت فرجام گردید وسه روز در آن عرصه دلگشا جهت عرض سپاه ظفر پناه توقف وعلی العجاله [illegible] مبادا
عبدالمؤمن خان پهلو از محاربه خالی نماید وسمند جلادت را بمضمار مقابله عنان ونه جنگ وجدال طرح
[illegible] واموده در [illegible] مکتوبی بوی مرقوم داشت که در این وقت مسموع شد که خان
عالیجناب با لشکری کوه [illegible] طاهر اسفراین را مخیم خیام مهر قباب ساخته خاطر شوق [illegible] تعرض
ملاقات جمشید [illegible] عنان زاده تا چمن بسطام بقدم استعجال پیموده مستعد رزم وپیکار
طریق مردانگی مسلک [illegible] آنست که خان زاده [illegible] دست [illegible] معرکه [illegible] رزم بمیدان نبرد

کشاده داد مکتوب من بود را مصحوب قطب کلبن آقای چکنی ارسال و از عقب محرک سپاه رعد خروش دریا
جوش گردید چون مکتوب غیرت انگیز بخان رسید آتش حمیتش بلند گردید و در ظاهر زبان بلاف و گزاف
کشاده اما در باطن خرمن صبر و آرام را بباد طیش و اضطراب داد و سپاه خود را برداشته روی بفرار نهاد
چون خبر هزیمت او زیب مسموع شاه ذیجاه شد از جانب استغراب خاطر قدسی مظاهر را اطمینان حاصل
گردید مقرر شد که امرا و اعیان را با لشکر بیگانه که از ایشان زبون دارند روانه عراق عرب نمودم کار امر جلد
و سپاهی جرار در موکب همایون گشای نمایند امر اعلی صادر شد معمول و رایات نصرت آیات بطرف استرآباد
نهضت نمود چون ظاهر دار المؤمنین معسکر اردوی سپهر تمکین گردید حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که از جمله
مشرفان اندوزان بزم شاهی بود ملتمس آن گردید که بمیان ترکمانان صاین خانی رفته جمعیت فراهم آورده متوجه
استخلاص ملک موروث خود شود شاه ذیجاه ملتمس عالی او را قبول و او را با تدارک و اسباب و یراق پادشاهانه
روانه خوارزم نمود در آن اثنا خبر رسید که عبد المؤمن خان از مشهد مقدس مراجعت و بجانب سبزوار آمده اهل
شهر را تصرف و از کرام محصور نموده شاه جمجاه میخواست با همان جمعیت جریده بسبزوار نهضت فرماید امرای
قزلباش معروض داشتند که این دیری عبد المؤمن خان منوط برسیدن کومک و امداد دما و درا تهیات باید
چندان تامل نمود که لشکریان عراق و فارس با تمام برسند شاه جمجاه از بیم انکار از سبزوار منایا سبقت
عبد المؤمن خان در آمد و دست تعقل ایشان کشاید قبول تعذر نمود و کوس حرکت را بجانب سبزوار بلند
ساخت چون خبر نهضت موکب مسعود بسمع عبد المؤمن خان در دور رسید تاب مقاومت در خود ندید دیگر باره
راه انهزام پیش گرفت و شاه عالیمقام چنان رای ابدا داد که تسلیا بود و عامور و خود از راه نرسته راه یزد در پیش گرفت
گزینک موکب منصور شاهی وارد سبزوار و حکومت آن ولایت را به بیانی سلطان قاجار که ضبط کار در
آن نموده قلعه داری بود تفویض فرمود چون موسم زمستان در پیش بود و علت قلت او وقت محاصره قلعه نبود
از راه دور اندیشی عنان عزیمت بصوب عراق معطوف داشت چون در آن اوقات خبر وفات سلطان مراد
خواندکار روم و جلوس سلطان محمد خان ولدش بعرض همایون رسید ذو الفقار خان برادر
درویش محمد خان روملو را با پیشکش بجهت تعزیت و تهنیت ملکی فرمود و با تحف و هدایا
ارسال داشت **شمه از احوال پادشاه عصر می شود** آنچه بر ضمیر منیر مطلعان حقایق جهان گیتی گشای که خاصه
درویش تمام جهان عالی ملک و ملکوت و سفیر عالم غیب و شهود و بید خداوند و دولت که پیوسته
خاطرش جو ناب بیغرضانه ای کشته با دو چراغ امل عدو دیش طرا ستین دهر کشته و تن خصم ربوبیت
با آتش شقاوت سوخته و شمع خاطرش را اضا فروخته در این کتاب مستطاب رضا نیا بجا دو اختصار از دست

نداده قلم از دایره اختصار بیرون نگذارد و راه طریق اکتفا را کرده است و کمالات جمع ذات لازم الاطاعت عدل نماید
و عنان خامه را بدست اسهاب و اطناب نسپارد **عربیه** و جزت ذکری و منه الاعجاز فی الایجاز و لکوام فی الظهور
بدیع **بیت** کم گوی و گزیده گوی چون در تا ز کم تو جهان شود پر لاف از سخن چو در توان زد آن
خشت بود که بر توان زد لیکن خاطر بجانب جوی از سر مطالب چند که از مورخین متقدم از نکات بعد
عهد خویش دانسته اختیار دیباچه طین تا ضمیر در تواریخ خود ایراد نموده نتوان گذشت و حال غازی آن
سر انگشت مفاد و خامه بر جبین مخدوم استبعاد ایشان نکته ایست بنابر آن قبیل کلک مناقب رقم بر شاخسار
مبین مدعا و نمره سرایی میگردد که اسکندر بیک مورخ تاریخ عالم آرای در تکرار صادرات احوال شاه عباس
ماضی انار الله برهانه اورده است که در دولت آن حضرت بود مولانا شانی تکلو که بر عم ایشان در آن عصر بهتر
سخنوری و بعضی خطا داشته مثنوی در مدح جناب ولایت مآب مرتضوی در سلک نظم کشیده در
مجلس پادشاه حضور بعضی گوید ساخت چون بدین شعر که **بیت** اگر دشمن کشد ساغر و گر دوست بطاق
ابروی مردانه او است رسید مزاج مقدس سلطان را کیفیتی غریب طاری و امر فرمود تا گوهر مولانا شانی را در
کفه میزان نهاد و کفه دیگر را چندان زر ریختند که با مولانا هم سنگ و مساوی شد و آن نقود وافر را
بصله این شعر باو عطا فرمود و شعرای عصر بدین مضمون زبان بمدح و ثنای شهریار جهان گشای کشادند
بیت شاعر که خاک شده برابر شاه بود بر داشتی و بزر برابر کردی دیگر او زده است که مولانا عجزی تبریزی
که مرد بلند قامت کوتاه اندیش بود بتقریب مولانا ملک رضای خوش نویس چند روزی در مجلس همایون
همراه او با سخنان دیم خوان احسان پادشاه سعادت قرین بهره مند میبود تا قضا بسخنان گستاخانه
گفتن که باعتقاد خود گوهر لطایف و ظرایف سفتن میشمرد در حرکات بیجا جسارت از مجلس همایون دور
وازین باطر عزت محجوب شده بود آنچه در بعضی ایام نواب همایون هستند که بواسطه حصول کامی کام گشاهی
با زور بایشان کام بادبه در خدمت سلطان که فی الحقیقه کام دهی کام شی نهاده نان است دراز مینمایند
روزی در اصطبل جنت مکان بخدمت رسید و بی تقریبی حرف باز کشیدن مولانا شانی در میان
آورده گستاخانه گفت که چرا انکونه التفات شاه از آن امثال من بهیچ گرد در پادشاه سخن سنج
فرمودند روزی بر سر گنج بودیم و زر را باز کشیدیم و امروز در طویله ایم گر صلاح باشد تو را با سر گین
بکشیم انتهی الحمد لله و منه که در این زمان خجسته که هر روزش رشک صبح خلد برین است و هر شبش
غیرت ایام قرون دین ضمیر بود از انوار این زمین بیت فرخنده صفات شهریاری عدالت پرور و داد گستر
با آنکه هنر پرور اعلی اقلاق سلطنت عظمی و ممهد بساط خلافت کبری و مشید ارکان اعلام دین و دولت و فروزنده

رخسار مملکت و ملت که از تأثیرات دولت منصور و اعتناء حضرت مغفور تو که از آفتاب عنایتش صبح نجات
و فیروزی از مشرق اقبال سفید و کبود طلوع است و بازار آمال و امانی در هوای مراد بر نار و نیم
در صعود و هر فردی از شعرا اسباب اتصال و طریق اجتماع با شاهد مقصود آماده و ساخته است
و ارباب کمال را مورد معیشت با حسن وجهی منتظم و پرداخته هر ادنی شاعری پای بر فرق شعرا گذارد و
هر فروتر پایه از ارباب کمال مشتری وار بر تیر قدم سپارد و هر که قطعه گرید اقطاع جوید و هر که قصیده
خواند دو کوه سیم بر سر فشاند هر فردی غزلی سراید بمفتاح همت والا همتا ابواب ایالت و یادش
بچهره بخت گشاید بیت کر بجویی ضار وغث بقصیل دیاری · چون بزم ظل الله شهریاری ندید
شود ابر بهاری · آن جام که جم بخود نمی بخشید · او روز نشد که صد نمی بخشید · امید آن فیض نامتناهی
الهی آنست که اشفاق متامو دولت و استقامت مهام سلطنت این پادشاه با عنایت علی الله دوام روز
افزون تر از آن حضرت و من تقریب لدیه همایون با دوا ثار فوائج متکاثرا انتاج که محبان نسیم
غنچه اقبال و نو نسیم عناد لحصول آمال و امانی است در ریاض روزگار در مشام روح هر مخلص را معطر
و معطر و از آفتاب عنایتش ارجاء گیتی و اطراف جهان را منور دارد **بیان مامور شدن فرهاد خان**
سپهسالار به تسخیر مازندران چون ولایت طبرستان تا سال هزار و پنج هجری به تصرف اولیای دولت در نیامده
بود در این سال رای جهان گشای شاهی تسخیر آن ملک بهشت نظیر که بواسطه میر عبدالله خان حاکم
نادری خود ملک موروث خویش می دانست قرار گرفت و فرهاد خان را با سپاه کینه خواه به تسخیر آن
ملک ملک قرین تعیین نمود مشار الیه به تسخیر مقرر عازم آن دیار و استمالت نامها به بعضی از اعیان آن
ولایت مرقوم و ایشان را بایلی و انقیاد دعوت نمود سید مظفر که از سودای خودسری دماغی شوریده
داشت قدم به شاهراه مطاوعت نمیگذاشت عاقبت با من شد سعی و نکر ادراسل ... با راحتی کشته با
جمیع اعیان نزد فرهاد خان آمد خان مزبور او را تکلیف رفتن به پایه سریر اعلی نمود سید بدین شرط راضی
گردید که فرهاد خان با وی قرار دهد نماید در خدمت اشرف شفیع تقصیرات او شده در صورت تمهید ایصال
باج و خراج و تقبل ایالت ولایت باو محول گردد فرهاد خان بنابر مصلحت وقت ملتمس او را قبول و باتفاق
سید عبد ربا دست بهم اقتدار آمد چون به پایه سریر اعلی رسید و بعز بساط بوسی ... یکی دیدن جانب اشرف
مصلحتهای ملکی تفقدات بسیار در باره وی مبذول گشت در باطن بواسطه ادنی بهانه که از او نسبت به
بزرگ و فیع با ضر بود انتقامه نیابت اجلا و مستدعی گردید که همراهی فرهاد خان به مازندران رود و
وحتی معضا ... بار را آرام و خلایق را اطمینان و آرام دهد شاه ذیجاه ملتمس او را قبول و باتفاق فرهاد

خان

خان روانه آن دیار گشت چون بنواحی آمل رسید ملک بهمن که در لاهیجان بود جمعی از ملازمان خود را به
قلعه آمل از استحکام دهند و در مقام قلعه داری برآمدند فرهاد خان لوازم قلعه گیری به پرداخت و آن اثنا
سید مظفر نیز فرار و خباری رفته در قلعه او واره کلاره رحل اقامت انداخت و لوای مخالفت برافراخت
بنابراین هر یک از اعیان مازندران که در رکاب فرهاد خان بودند طریق نافرمانی بجبل حکمرانی خود نمودند
فرهاد خان نیز پای مردی افشرده کلید فتح آمل را بدست آورد و از آنجا متوجه ساری گشت اهالی
مازندران چون خان را منصور و اعیان را مقهور دیدند یک یک از جنگل بیرون آمده دیگر بار در
اردوی فرهاد خان مجتمع گشتند چون سید مظفر حریف را سخت دید پای ثبات سست شده قلعه را
گذاشته به جنگل گریخت چون بمداومت افیون دار معتاد بود روزی بنیم مثقال افیون خالص بکار میبرد
در وقت فرار بردن حقه افیون را فراموش کرده بودند با تغیر مزاج متوجه اردوی فرهاد خان شده لیکن
سرگشته تا توانه لهاده اطبا چندانکه معالجه کردند مفید نیفتاد و بمرض اسهال جان شیرین بداد فرهاد
خان بعد از آن واقعه بعضی از ولایات مازندران تصرف در آورده از آنجا متوجه تنبیه ملک بهمن لاریجانی
گردید او را در قلعه محصور و عاقبت بروی دست یافته به پای سریر اعلای شاهی رسانید شاه
ذیجاه او را بدست ملک سلطان حسین لواسانی داد تا به قصاص خون برادرش از پای در آورد در اوایل سال
هزار و شش هجری ذوالفقار خان که بسفارت روم رفته بود با نامه محب خامه خواندکار روم مشعر بر
استحکام بنیان صلح وارد حضور شد و هم در این سال فرخزاد بیک ایلچیان جلال الدین اکبر پادشاه هندوستان
و اکبر به پایه سریر اعلی آمده بودند رخصت انصراف ارزانی و منوچهر بیک ایشیک آقاسی حلبی و غلام خاصه شریفه
را همراه ایشان بسفارت هند مامور ... انتخان دارالسلطنه قزوین مقر سلطنت سعادت قرین بود
و گاهی بجهت انبساط خاطر و نشاط مرتب در عشرت آباد اصفهان مبسوط میداشت در این سال خاطر همایون
قرار گرفت که آن بلده طیبه را مقر سلطنت نماید بنابر آن در آن خطه جنت بنیاد طرح عمارات عالیه
در محل نقش جهان که نمونه از بهشت برین ... داد و اثاث پادشاه بی نظیر که اساسش ... چنانچه بر ... خواهد پرداخت
انداخت و آن محروسه فردوس منزلت را دارالسلطنه ساخت و از اقتضای زمان معظم بلاد خراسان بلاد
اوزبکیه در امان بود همت شاهانه با ستردادان مصروف لیکن حصول آن مأمول بمشیت حضرت داور موقوف
بود تا اینکه در همین سال خبر فوت عبدالله خان اوزبک رسیده آتش شوق بصرصار این خبر تیزتر گشت
در نیمه رمضان سال مذکور با سپاهی چون ذرات آفتاب بی شمار که از غبار مرکب ایشان ... روی
دیده ... ماند ... شهسوار فلک از اعجاز ... نظاره قرار ... عزم خراسان کرد چون

دار المؤمنین کاشان جلوس کاه اعلام نصرت افشان گردید لشکر نصرت نمود را امر فرمودند که از راه خوار و ری
مراحل مقصود را طی نموده در چمن طهران ناصب خیام توقف کردند چون الکای ... ذ زمان از زمان
مشهور بنظر همایون نیکو نیامده بود جمعی از خواص از راه سیاه کوه بطرف الکای مزبور روانه شد
و چند روزی در دولتخانهای آنولایت بصید و شکار پرداختند از راه چهارده باستراباد منزل اجلال عساکر
نصرت بنیاد مخیم بود در آنجا خبر رسید که عبدالمؤمن خان بعد از سر حد اراضی سلطنت ماوراء النهر گشته
و حاکم هرات و بعضی از سلاطین زادهای اوزبک را که مایه فتنه و فساد مبدا فتنه گشته با سمرقند و بنا
شکستن را متصرف گردید بعضی ذکر کرده اند چیزی از قزلباش بیخبر داین خبر خواستند که دراصفهان اراده شاهی را
در این سال از ان نهضت متوجه و لوای معاودت را بجانب عراق مرتفع دارند چون آنحضرت را شاهین
بلند پرواز همت بتسخیر عقاب مملکت خراسان چنگال تصمیم تیز کرده بود استماع سخنهای بلبلان چمن راحت
نفرموده بعزیمت ثابت متوجه مقصد گشت چون چمن کالپوش محل نزول سپاه دریا موج عرض گردیده
محمد خان والی خوارزم که از جمله هواداران دولت و باستظهار شاه بیعت عبدالله خان پدر عبدالمؤمن خان از نیات پناه جسته بود
از راه استراباد روانه در دشت مزبور بعز احکام مطاعه نبوی کامکار ... و عنایات بیپایان خانه کرده کنار کشان و انداز ... افتادند
متوجه مواطن خود شد اوزبکیه از معاودت و مراجعت محمد خان باردوی همایون شاه والد خبر داد و دیگر ما بشرف ملازمت رسید و خود را
دشت شده در خلال این خبر رسید که احمد سلطان حاکم نسا که از نژاد سلاطین اوزبک بود قوه
خوات قلعه نسا را بر دیار خود منتقل و از خوف عبدالمؤمن خان قوات رقیق ماوراء النهر نموده سرها نه
زیارت عتبات مشهد را از سپاه خالی و از خوف عبدالمؤمن خان ... زیارت سلطنت تسخیر ... آن حضرت در زمستان
ابو المعالی بیک نسا بوزی را کرده در رکاب شاهی بر روانه نسا بود فرمود و دیگر احمد سلطان و اولاد پادشاه بزرگ
اعلی و بیفتاد ... و روانه عتبات و روانه حجاز کرده چون خواب حلال او که پیرنش خادم مشهد مقدس گشت
و فرهاد خان والی مازندران و استراباد را با جمعی از سپاه ظفر بنیاد مخصوص بمحلی سپاه پیشرو
ساخت و خود چون عزیمت سفر و حضر در ملازمت حضرت بود چون از عقب برافراشت که چاپار از فرهاد خان وارد حضور
و حوادث مشهد مقدس و کشته شدن غضب عبدالمؤمن خان دارد سانید تا نیز انفعال آن اخبار که چون
خان حاکم مشهد مقدس از ورود وصول موکب نصرت شمول و نصرت نسا بر مطلع گردید خاطر و اراد دریکه
اضطراب افتاد و از قلعه داری شاه که سپاهیان از سمت ماوراء النهر بسیار جمع آورده بود که عبدالمؤمن خان
متوجه بلخ بود بواسطه آنکه بعضی اوزبکان با امرای بلخ مخالفت خلاف آمیز سبک ده ابیات از بیم آنکه
چون بمشهد برسد کار زنان کاشان را برین خاک نزد نادر دو شب وقت سواری در دلبری جلو

نهاده

نهاده معتمد قدیمی کشی که قضا اندر از استماع این خبر بر محمد خان را اضطراب بر اضطراب افزوده که حیدر بودی
فرهاد خان با لشکر قزلباش بسرعت در رسید بیای تنها بیگلربیگی بیقرار و دل بر قرار و تنها و تنها کرا فیش
هنت و نهادت جمهور زده میرزا اخلاق ... سرکار شیخ ... بلکه از اهل جنت بود بنا نشود بر خاک ... ما را خنک بود
برداشته و از حسن کیدو جمعی از سادات عظام شد را لیرسیده اوزبک ... از حرکت فتنه شیخ نموده گفتند که اگر بدو
بابی را بقتل بینداز و ... نماید چه قهر ... سپر شمشیر چه تو بکشند و عاملی اوزبک ... و اکتفا کنند خان مزبور حیدر
این سخن جست ... سخن اراده نموده مشروط برانکه مردم مشهد مقدس از آنجا با اوزبکان بکشند و جمیع مجموعا
شهر بیرون رفت اهل شهر که بیشتر نزد فرهاد خان فرستاده او را از قتل کردن افضل حریفان نهاد صورت
آثار و شهر با کار رسید فتنه کرانه این عظمت بنیان مسکنت نجات زمان فرهاد و زمان حالش با تمیز حال
منتهی کردند

بیت

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا . بر منتهای همت خود کامران شدم

اقتضای جان روزی که بسر و دیدن و بروز دیگر که بیست و پنجم شهر ذی الحجة الحرام بود احرام طواف روضه ملائک مطاف
روضه رضویه بسته بجانب کعبه مقصود روان شد چون شعشعه انوار اقدس مبارک اعلحضرت کرد
گنبد چون احضرت روشنی بخش دیدها ... بر تقاضای کشتها نسبت جلال اهلی نهاده شد و برهنه پای بیاده تا
اعلی حرم مطهر شد بسی از خاک بوسی عتبه علیه و تواتر دعا و زیارت استان مقدس سعید عبدالمؤمن خان و ... بحکومت اخا
سرافراز و بی چهار باغ سبز مساکن اجلال ... فرمودند و آنجا مخصوص کرده که در آن محمد خان بن جانی بیگ سلطان ... خواهش
زاده عبدالله خان که از بیم سیاست عبدالمؤمن خان از آنجا بدولت مقرون شاهی آورده بود و بسلسله کبیسه چنگیزی
خان حاکم کرمان و مسند باز بغیرت ان اعادت معاونت قزلباش و زده ... بعد از کشته شدن عبدالمؤمن خان
همراهی آزار و نحوست دعاوی ملک هرات را و غوغاها کشتند گل ... استقلال آن را نیز ... وسال ... و بجای نفرت
وجوه بدست ماندگان زاده ... یار محمد خان پدر بزرگ جد و آنکه از دودمان چنگیزی بود بیاد شاهی بر داشته

بیت

خویش کرفته جهان سر زلف سیاه . که قلندر شان بکشاده کرقرار کربی . شاه جهان ... نام

تعهد نمود و ... خاطر جلوس جلوه ساخت و ... محمد خان ولد محمد خان والی ... که از بیم
شمشیر عبدالمؤمن خان پناه بدولت شاه صفویه ... نموده بود و با فرمان جهان لشکر ... ستیزه ... جهان
و ... بصرف و مصارف و خود ... شغل کشتار پای ... بجانب هرات شده محمد خان
قراد ... فرستاده با لشکر تا ... شاه ... السلطنه هرات ... قزلباش پیرو ... بود
ترکمن ... مشغول بودند ... بحکم کشته شد ... که ... بنیاد ... کردند و در عرض
راه جان ... سپهر موکب شاه جمجاه ... شاهی ... عالم ... ساکن

اﷲ یارکه از دشت سکان اوزبکیه بجانب رسیده بودند تا کفنداز از جانب بخونکه برموم شد بوز محمدخان با عساکر
قزلباش منوچهر بروشاهیجان شد چون بباغ عباد رسید محمد ابراهیم سلطان ولد برسون محمد سلطان که از قی
انجام عبدالله خان وخان او زاده عبدالمؤمن خان و جوانی در نهایت صباحت و ملاحت بود و در باغ عباد حکومت
قیام داشت از جرود عدد لشکر قزلباش متزلزل و چون جعد گیسوی خود پریشان گشت و راه فرو پیش گرفت
سپاه قزلباش که قریب نودی که نصف آن لشکرها تنگ و شبیر دلاور بگاه راه بر ایشان کار را کاه چنی کالنبات
الخالف ناخشنود باد رسیده چون هاله بدور قمر محیط گشتند و اوزبکیه را او بودند سرخویش و راه بجا ازا
پیش گرفتند و آن بیچاره را که بند اسیری دادند و همچنین ولایت فناوا بود و منوچهر شاهیجان شعرف نور محمد
خان و دولت سپاه قزلباش بعد از تمکن ابراهیم سلطان را برداشته بعز بساط بوسی رسیدند شاه ذیجاه ترحیم
سلطان را نوازش بسیار فرموده بطهماسب قلی بیک کرجی غلام خاصه سپرد چون خاطر همایون شاهی از انتظام
مهام آن ولایت فارغ گشت ایالت هرات را بحسین خان شاملو عنایت و رایت معاودت بطرف مشهد مقدس
و از آنجا بدار المؤمنین استراباد برافراشت چون ترکمانان خاین خلند و نکه در جنب جبلنج سال ایام هرج و مرج دست
اندازی بر سر اهل استراباد دراز نموده همچنین طایفه سیاه پوشان اعدو دانواب ستم بر چهره ضعفا و مختشمان خطه باز داشته
بودند رای جهان آرای برتنبیه ایشان قرار گرفته اولکا نان را نهب و غارت نمود تا کنار اترک شهر گروه سید
برکه و بار خیانت را بریدند محل کسی ریخت و صید طایفه سیاه پوشان درادو بخت و سرخیل ایشان را بشمشیر انتقام
از پای در آورد و طایفه را اسر و بر از درج و مضعف غاری وار بابانی کار دادنی سود و حسین خان زیاد اغلو قاجار
بحکومت آن دیار کماشت و قلعه مبارک آباد را ساخته از آذوقه و اسلحه و سایر اسباب قلعه داری انباشت و خود
بعزم گرمی اوهنید دید که در محل نادر از کریزان بود برای جلالت آباد زاستانوند دیو حرف دید کرانی دفعه
شهریار دیو غیاث کسی بعصیانش جسته که جبرانکه نه بی توان کشود بنا چار سر بنا بر اطاعت نهاد و بحسب
فرمان واد اهالی شیراز بجهه سکنی وی مقرر شد الحصه دراین سفر چنین اثر از کنار آب و غاب تا سمنان از وجود
مفسدین پاک و مصفا گشت و ضمیمه ولایات عز و سر کردیده موکب فیروزی نشان شهر فندکی وارد اصفهان
وان زمستان را در آن بلاد مینو مثال بپایان رسانیده اول فصل بهار در آغاز سبزی دشت و کهسار
شاه سفر خراسان ساخت و اعلام ظفر فرجام بدان سوی برافراخت و در دار السلطنه هرات محمد ابراهیم سلطان را
که وارث تخت و تاج ملک ماوراء النهر بود بقتل بیحد جمشید خانه منان و نشان داولق بلخ و خیاوا را اکر بدست
منقلبان افتاده بود بنام وی برخود داوزا با نفاذ کی شایان روانه قبة الاسلام بلخ نمود تا از آنجا به
[illegible]



منوچهر بروشاهیجان گشت تا نزد محمدخان را که چشم از حقوق پوشیده بود که شمالی تبرا و هند چون ظاهر قصه هجیه
مطالع محرمه را بنیخ اب گشت بوضوح بپیوست که نور محمدخان طریق نامردی سپرده و هلو از صیر باند
خالی قلعه مرو را بمعتمدان خویش سپرده و خود متوجه قناد باغ عباد شد و در آنجا بها رخیمه و زار سواد قیا
هم و معاودت بمرو نموده چون موکب شاهی ظاهر مرو نزول فرمود میرزا خاتم بیک وزیر اعظم را
بشهر فرستاده او را بنصایح مشفقانه از طریق نادانی منحرف و بپایه سریر اعلی شاهیش آورد شاه ذیجاه
کمال عاطفت در باره او مبذول چون حزم و جاودر قلعه محکم اساس مغرور به آهنگ دخول نمود او را رخصت
انصراف بدرون شهر داد شاه الیه با نا بجا لکاد را حی سفتن قفل کلید قلعه را سپرده روز دیگر
انحراف داد در شهر و در صحن جامع خطبه بنام ائمه اثنی عشر که از ایام شاه اسمعیل تا آن زمان که قریب به
هشتاد سال بود بگوش احدی نخورده بود خوانده شد امر فرمود که هر کس که بپناهی باشد اسلحه خویش را
داده بجای که خواهد برود در اثنا آن بسی برج و باره شهر را مضبوط و خزینه تمینی بیکرد شهر حتی
نمود و حکومت آن دیار را به بکتاش خان استاجلو تفویض و حکام بقلاع آن و ابیورد و نفیذ فرموده تمام اشهب عزم
را بجانب عراق معطوف و نور محمدخان را با خانه کوچ بدار العلم شیراز روانه و خود بنزول اجلال بدار السلطنه
اصفهان فرمود و در اواخر همین سال الجها نکیر میرزا ولد سید محمد سلطان که در شیرغان بود و محمد سلیم ولد
پیر محمدخان حاکم شیرغان افراد محمد ابراهیم خان طریق التجا و اودر بار سپهر مدار معروض داشتند
که محمد ابراهیم خان را اغراض عارض و عالم فانی را بدرود کرد و بلقه خان حاکم سمرقند که در ولایت کار را ز
جمله امرای عبدالله خان اوزبک بود سپاه اوزبک بنا بر سطوت خان بسبب ایل سبب تکوین خان بمرغیر بااییت
سمرقند رسید و بر ولایت ماوراء النهر استیلا یافته با جابروت از ملک و دیار بر داشته روی نیاز با ستان
سپهر بنیان که آشیانه شاه سکندر جاه نهاده اعزاز و احترام نسبت بپادشاه زادگان مرعی و ایشان
را عزت بهمه جان که کسیل و لازم در مجوت بود و از دیکانی که همراه ایشان بودند پیشکشهای لایق گذرانیدند
از آن جمله یک قطعه الماس گران بها بود که در وقت استیلای مشهد مقدس از سرکار فیض آثار بتاراج برده بودند
چون هنگام بهار شد شاه جمجاه بنا بر نذری که کرده بود پیاده احرام آستانه مقدس رضویه را بر بسته
منزل بمنزل طریق مقصود پیموده در عرض بیست و هشت روز بیان خطه دلفریب رسیده و فیض آستان
بوسی دریافت و آن زمستان را در آن آستان شریف [illegible]
الله وردی خان [illegible]
مهمان نوازی در مقام تدارک و کارسازی سپاه ظفر پناه برآمد که بتاکید خاطر اکبر لشکر بطرف ماوراء النهر



کشیده ملک موروث سلاطین زادهای اوزبک چون تکه میرزا و محمد سلیم میرزا از تصرف باقی خان کرفته
بایشان دهند چون سرخان مزبور باطراف ممالک دوان و حیله و لایات را طلب داشت و کس فرستاده
پادشاه زادکان را که در قزوین توقف داشتند با اردوی همایون احضار و خود رایات اقتدار بجانب دار
السلطنه هرات برافراخت دوران ملک چون لشکرها از هر سو جمع آمدند و سلاطین زادها نیز بعز بساط
بوسی رسیدند عرض لشکر داده پنجاه هزار سوار دلیر در موکب همایون از ایشان در گذشت و با شوکت تمام
و صولت تمام عازم جهت حصول شکنای بواسطه رعایت جانب مهمانان کرامی خود بنفس نفیس زحمت سفر را
بر خود و ... ذات اقدس کردید و امر نمودند توپ خانه و ... که ... مریسیدند جانم
فرستاد از نقد ... بر ... دو هزار تفنکچی ... ایشان را ... و همراه نمود چون
حوالی ... مضرب خیام ظفر نمود شد ... از سپاه دریا موج را امر فرمود کرد و ... را چون
سفینه در کرداب کرفت چون ساکنان قلعه ... محیط خود دیدند نیز ... حاکم خود رفته
او را ... نمودند ... چو ... دیدند در ... سپاه نصرت جوی امان و با علما
و فضلا ... بوسی سرافراز کشت پادشاه کیتی پناه ایشان ... و ... امان و سران ایشان را ... جمعی
جانب عراق ... و ... سلیم سلطان تعلق داشت او را در آنجا کذاشته رایات عظمت
بجانب سرخان برافراشت در آنجا بر تحقیق پیوست که باقی خان از ... آمده بنا بر ... جنک مشغول کشت
موکب شاهی ... از آنجا کوچ و منزل بمنزل با وجود کرمی هوا طی ... مقصد نمود و باقی خان نیز چون از
قرب وصول جنود ... شاهی آگاه ... در کنار قلعه منزل ... حصار داده در
... موکب جلال سلطان ... سنکی ... و خیام ... بر فراز
هوا چون ... و ... در ... دو سپاه در مقابل یکدیکر ... بودند
و از ... هیچ ... از لشکر بیرون ... و ... قلعه کشیدند اما از ... اردوی شاهی
... و سپاه ... نیز ... و ... و مصلحت ... لشکر
هدف ... مرض و بیماری بودند ... مشغول ... بیماری ... بنابر رای ملک آرای پادشاهی
... از نصوب ... بجانب ... معاودت فرمود لیکن
باقی خان از عقب لشکر ... نمود که ... حوالی ... پیش ... ها
که سپاه ظفر پناه ... بجانب ... در میان ایشان ...
و بسیاری را قتیل و دستکیر نموده ... در ... جلال ... شد ... که در باب نهب و غارت

واسیر نمودن بود موقوف کشت بهادران لشکر دست غارت و تاراج کشودند و طریقه ... را خراب و
ویران ساختند ... و صبیان را باسیری بردند و اهل ... را نیز ... چون محل
... خیام سپهر ... شد حکم همایون با ... قلعه ... خان ... فان
حاکم مشهد مقدس را ... و متوجه دار السلطنه هرات شده بعلت بیماری جمعی از لشکریان
چندی در ... لازم افتاد اما بسیاری از ایشان ... شستند و ترک ... کا ...
کشت ... از ... نموده بعد از استعداد ... بوس ... کرده نهضت
بطرف عراق کرفت ... در ... را ... و ... دار السلطنه
قزوین ... راه سپاه ... اصفهان ... نظر ... کردانید

کفتار در عزیمت موکب شاهی بجانب آذربایجان و ... آن ایالت در این سال رای همایون
... قرار کرفت که ... آذربایجان ... چون خورشید جهان آرای در ... سوار
... روز ... ایام
کردوهر ... اسباب ... همت شاهانه در فضای ... و لایات ... رو
... بیب ... این کتاب ... استان ... بعد از شد که حب ... در نظر
رومیان ... بود ... از قلعه ها ... پانزده سال ... که ... و غلبه در ...
بنا نهاده و مستحفظین ... و هر سال ... و علوفه ایشان را ... شاهانه
بر غایب صلح ... استخلاص ... در این سال حسن خان حاکم ... داد ... قلعه
را از تصرف رومیان کرفت و ... ساخت و مواکب جلال بعد از فتح قلعه ... فتح قلاع
که پاشایان روم در آذربایجان ساخته بودند در حرکت آمد ... قلعه تبریز را از علی پاشای حاکم
آنجا انتزاع ... علم ... بطرف نخجوان و ایروان ... قلاع ... قلاع ... و حصون ...
را از تصرف رومیه جبراً و قهراً کرفت و پاشایان رومی قطع تعلق از ممالکات خود نمودند چون شریف پاشای
... از ... اصفهان ... الاصل بود که بروم افتاده ... پاشا ... بود از ... روم ...
و ... کرد ... مشهد مقدس و ... علیه السلام دفن ... و ... اسباب ...
دهد ... مبلغ ... تومان ... نقد ... و ... غله ...
او ... و سایر پاشایان را ... و ... ولایت را بامیر ... خان
... و حکومت نخجوان را ... سلطان ... تفویض یافت و ... کروهی از ... متفرقه



ولایت روم که از انجمله یکی طایفه سیل سپور دو هزار خانوار میبودند دوی امید بلد و بار و ملک متاع رها داده
و دامین و غوار جهة سکنای ایشان معین و روانه عراق شدند و همچنین طایفه شمس الدین لو و حاجیلو نیز
از دو مبادرت کرده و سلک شاه سونیان انتظام یافتند و چون هوا بغایت گرم بود و خود نفس نفیس باستخلاص
قلاع قراباغ نپرداخت بعضی از امرای عظام ایشان را با فوجی از سپاه بطرف گنجه نامزد کرد تا مورچل ظاهر
قلعه مزبوره نزول و چندانکه سعی نمودند رومیان در قلعه را نگشودند و طریق مقابله پیمودند لاجرم اطراف
کردستان تسخیر بود نهب و اسر و غارت نمودند و با غنیمت بسیار مراجعت برکاب نصرت شعار نمودند **ذکر لشکر
کشیدن الله ویردی خان بکلربکی فارس بر سر قلعه بغداد** بیننا این مقال آنکه امرونا احمد یکی از آقایان بغداد بود آن زمان
طوری که داشت با والی بغداد بنای منافقه گذاشته غایب از جانب خواندکار و والی عراق عرب شد و بنا
امنای دولت معوی پیغام داد که من از جمله هواخواهان آن دولتم و بغداد را بجهة سرکار مضبوط کرده ام
بنابران شاه جمجاه درو فتیکه الله ویردی خان را برکاب مستطاب مقرر داشت که از راه بغداد طی نموده او رودی
نصرت بغداد را انتها بنماید که آنرا داخل ملک خود سازد و خوب و الا او را گوشمالی فرماید حسب الامر الله ویردی خان
با دوازده هزار سپاه فارس و کوه گیلویه و لرستان بطرف بغداد آمد و دون احمد نقض عهد را پیش گرفته
بمقابله پرداخت و شکست یافته سپاه بحصار بغداد در رفت که در آن اثنا رقم همایون با الله ویردی خان رسید
که از محاصره دست کشیده متوجه ایروان گردد سرداران مزبور بحو منظور در روز یکه قلعه ایروان مفتوح شد
بکاب همایون رسیدند و در همانروز که چغال اغلی فرنکی نژاد سنان پاشا نام داشت در ولایت روم شهرتی
و معروفی کرده مشهور بود در آنوقت که خبر تصرف ولایات آذربایجان باستنبول رسید او را لیابی دولت عثمانیه
وی را طلبیداشته وزارت اعظم دادند و استرداد مملکت از دست رفته را بکوشد و فرمودند تا وانیه
با لشکرهای روم و ربا لشکر متوجه سرحد آذربایجان شد چون خبر حرکت آن عجم بنا و رباهنای دولت
سلطان زاده کرد رسید در دم فوجی از بهادران قزلباش را بتاخت و تاراج و خرابه ارزنه روم و قارص
مامور و مقرر شد که تا ده منزل آنها را بادی نگذارند و همچنین ایلات اطراف ایروان و نخجوان را
کوچانیده باینطرف رود ارس رسانیدند تا از اعمال اراضی مزبوره جولاهه نخجوان را که سیف خان ارشد
امور شد که او ده دو کنار زنده رود اصفهان سکنی دهند خلاصه کلام مبلغ هزار خانوار از سرحد
روم کوچانیده بعراق و غیره آوردند چغال اغلی تا به نخجوان هجرا بی تعجیل خود را رسانید دید که کار تسخیر
از پیش رفته و از تخیب عجب داران نموده موکب جلادت کوکب شاهی نیز وارد تبریز شد دیگر از جمله فتوحات
این سال آمد کرد که منادعا و دون احمد بغدادی است که لشکر بقلعه کشیده و در محاربه حسن خان حاکم اخا

کردید بنابر رای اعلای شاهیش ارودند دوم عضو سرزار لاذش کشیده شد اما مامور بعراق کردید و در نخجوان
بمرض در گذشت و محمد بیک پسرش در بغداد صاحب اختیار شد که چاپاران حسین خان شاملو بکلربکی هرات
وارد دربار پادشاهی و مژده فتح زمینداور و روضه را رسانیدند که بسعی و اهتمام حسین خان مزبور ضمیمه
ولایات محروسه کردید چون شاه والاجاه هرات اسباب استخلاص دار السلطنه تبریز حکم محکم جز این قلعه مستحکم
که رومیان ساخته بودند شرف نفاذ یافت اهالی تبریز و اسطرشکسته دل بودند که پادشاه ذیجاه بولایات
آذربایجان دو دست دل شنبه بنابران رای جهانگشای بر بنای حصاری با عیار و سوری استوار قرار
گرفت و در روز بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام سال هزار و چهارده طرح آن ریخته و بر امرا و اعیان
فوج چاپان تقسیم که بانجام رسانند مامور شدند در عرض بیست روز کنکره دیوار آن حصار حصین را با فلک
هفتمین و غرفات چرخ برین همت نشین ساختند در هنگامیکه قلعه ایروان مفتوح شد کسیکه بلخان والی
گرجستان مامور بود در شیروان شد و با جمعی از امرای قزلباش روانه آن دیار رو بناوری بخت بیدار کامکار
ولایت شیروان را سوای شماخی و باد کوبه و دربند در این سال از تصرف محمود پاشا گرفت و او در قلعه
شماخی محصور ساختند از انجا که خان مزبور سلیمان و پدر او در اکثر نشستگی جنگ کاه او ر بخشش کار
را چنان تند از قضا ایشان آگاه شده از جمیع که بخشه خود را به پناه لشکر قزلباش رسانید و امرای شاهی
چنان با خند که گرجیان با بعضیان ساخته دست از محاصره قلعه کشیدند و خود را کنبار کرد رسانیدند
و آن نواره و اهالیه اکثر رومیه نیز آن شورش را حمل بر عهد قزلباش نموده مادی از قلعه پای جلادت بیرون
نهادند خلاصه در هنگامیکه موکب شاهی در پای قلعه با کود فتح خیام فلک شکوه منوده بودند با دودی
همایون پیوستند **محاربه لشکر نصرت اثر قزلباش با چغال اغلی سر عسکر روم** مجملا از این نگارشنه کلک بدایع سلک کشت
که چغال اغلی از نخجوان مراجعت بطرف وان نموده در انجا رحل اقامت انداخت چون خاطر انور شاهی از
تسخیر قلعه تبریز فراغت یافت و لشکرهای اطراف بدرکاه سپهر انتظام جمع کردید رای جهانگشای شد
بر بیه چغال اغلی و استقبال وی قرار گرفت بنابر آنجوش دریا خروش بسرداری الله ویردی خان بکلربکی فارس
با نصوب مامور شدند مشار الیه با سی هزار سوار جرار و پیاده اشجار متوجه آن دیار کردید چون موکب خان
بظاهر وان رسید چغال اغلی صلاح خود را در جنگ میدان ندید در پناه قلعه گریخت و بکمین شاران قلعه پای
جلادت بیرون نهاده طرح مطاردت با سپاه قزلباش ریخت و بالاخره کروهی تاب نیاورده بجانب قلعه
گریخت و مادی دو هزار کس از رومیه در آن جنگ بچنگ قزلباش ضایع کردید غافت کشتی و سفینه
ترتیب دریاچه وان که برای الفضال داشت نشسته وی فراد بر عم نهاد الله ویردی خان مظفر و منصور

تراجعت بر نهج نمود هنگام ورود بدیار ملک آثار شهریار کامکار والی اقتدار بجانب نواحی خوی باز گشت
و در ورود بخوی بواسطه اینکه قصبه مزبوره در سرحد واقعست طرح قلعه محکم انداخت و پیربداغ خان حاکم
تبریز را مأمور با تمام آن بنا ساخت و از آنجا جهت سیر و دولت بانه خان پادشاه مادر را بهمراه رسید که
ملک آرای عزیمت آن نمود که اکراد با کوه اجتنبه کامل مزبور بنا بر آن طایفه قراچه داغی و مقدم را نامزد
تنبیه آن طایفه کرده و شکوه ز موده مأمورین را دست تصرف باز نرسید پای زنگنه ای بغارت و غنا
اکراد محمودی که در حصار اسکنار اشتغال کشودند و غنیمت بسیار حاصل نمودند و موکب شاه از آنجا متوجه
نخجوان گشت و در راه در وقت شدیل خان را با جمعی از امرا و اتراک گرجستان فرمود چون اراده از قتل آن
جوانمرد کشی مقرر کرفته بود که گرجیان دیگر با و از در مناقضه در آمد اسباب مقاتلت ساختند بمقابلت
پرداخته کشتند پلنگان از راه غرور و جولان نفس خویش با آن طایفه بد کیش مجادله پیش گرفت و گرجیان
را بهزیمت ساختند از فضای اسلام در هنگام کردار نهانان نکند و کسی از گرجیان فرار را دیده شناختند
در روی بیعت هاده کار دشمن را ساختند و علم نصرت بر افراختند و خود را بدین حال و صیت را بان گرجی رسانیدند
مژده فتح و ظفر رسانیدند چون صیت را بان کرمی برد طنطنه قزلباش متنبه شده بیغام داد تا که چون کشتند نیل
خان ... حکم همایون شاه بگرجستان آمد و اقبال رسانیدیم و اذن خان پادشاه سر پنج نشستیم چون
این خبر بلشکر قزلباش رسید و وقوع این حادثه کردند صحیفه حال ایشان صورت منتشر بود نقش تعیین گرفت
هیچکدام مقید بر مراقبت و مکیدت نشده بعد از فرار دشمنان داده در هنگام که چاپ الغی سرخی اردو را لشکر
بشمار بعزم محاربه و پیکار لشکر قزلباش در طرح توقف و موکب شاهی جهت مقابله او در عقب بر ستوه
به تبریز نزول اجلال ذات بادروی همایون پیوستند و گرجیان نیز راه هریمت بکینا هی خود را عرضه داشت
دایم شاه ساختند چون همت خسروانه مدفع رومیه مشغول بود بدان ساخته اتفاق نمود **بیان خلعت بابا**
غلیلیم چاپ الغی سر عسکر دولت عثمانیه حکایت خسرو انحال الخامه در این خجسته نامه نفسیر سرای امید عاکر
که چاپ الغی خود را از قلعه وان بکشتی رسانیده و سفینه خود را از دریای بیکران طلاطم در روی انجم شمار بیرون
انداخته در حوالی موش برای اقامت و لشکری فزون از حیز تعداد جمع و علم جلادت نصوب ادربایجان
مرتفع ساخت چون خبر عزیمت او در اردوی همایون منتشر شد شهریار کامکار با لشکری همه در حوالی
کار دار چون پلنگان کوهسار و در نبرد پیکار نهنگان دریا بار و در بیشه دلاوری شیران شیر شکار
و دلیران جنگی از پلنگ کره کذارشان فلک انداختی و بیم دلاوری پیش ز نام خاصان زه با خنجر زن
بیم خنجرا جنگاورانشان زهره در سر نهاد بکذاختی **بیت** دم هر یک نهاب شیر کسل ❊ تیغ هر یک

درخش خاره گذار همه رستم کمان آرش تیر همه اهو سوار رمیه سکار تا بند بند از جنگ آوردن سپاه و نصرت
اسلام در بیین و یار سپاه صیا خانند سهو یاری را کرم چون همه سپه شیفته انس هیجا در بدو خبر از افغان
بیوی کرنکار و بار و اشهب مرصع رفت تو از در روی در بار **بیت** دلاور چو شیر در کار و چو اهوی ناور
چو پیل در جوبلاغ سناورش ❊ قد در ایام از زخم کوبش نقطه ❊ زمین را دایم از شکل سمش مقصف ❊ همش دم کشاده
همش پا ایستاده ❊ همش پشت در بدر همش شاق لاغر ❊ بجانب نخجوان زد چون موکب همایون بادروی نبیه
شو همیه ... با نوصول گشت رای صایب شاه که صفت بادسیکفنان و فغان کرد مصوب که کران
رکاب و نایب شد به بوده باد و قرار یافت که خود بنفس نفیس ملاحظه کم و کیف اردوی چاپ الغی را نماید
پس با چند نفر از شهره جانان متوجه سرایغ چاپ الغی گشته معسکر ... را بدین قیاس ملاحظه و تعیین نمود
که از لشکر هزار سواره و پیاده هشتاد تا انجامشان وقت معسکر انجمعیت را عهده و بر جنگیان لشکر ... رسد
و در آن انفصال رخسان بر وصول و جمعی از امرای صایب رای را با فوجی از جهادران ضرغام حمام مأمور بمقابله
و مقاتله ان طایفه ساخت ذا را غیاب چاپ الغی از شنیده کوچ و در شش فرسنگی تبریز نزول نموده چون
سپاه قزلباش که باوجود کثرت لشکر غنیم را کاهندم بر دند در براه بر نومیدان رسیدند فتح چاپ الغی پیش
را که رخ چینی لشکر بود عنان اختیار از قبضه اختیار بیرون رفته با فوجی از خشک جانان شران روم بر قیچیه
گرا از اوج روم بحرف بود با اهل صواعق بلا بر سر اقوم بازدید گرفتند و در دهشت جهن اسیر فلک
رنک گرفت و از او راه وحشت دشمنان نوب قهار قزلباش یحصه زمین بندرنک شده و از آن چشمه پیش را آفتاب
مرکوز گشت و از این دل مسکان سموات بر خوف جهادران قزلباش در دلاوری بردند که کرد موکب همایون
شاه از دوری زمین مغلق و غرایبهای روی زمین قرنطه همایون نکریش ملک و سپید مهیجه آفتاب بکریش از رخش
میدان هجوم نمود دلاوران قزلباش چون از وصول رکاب فلک وحشت ولی نعمت اطلاع یافتند ... بشت
خونبار دلا ... انس هیجا انداختند تیغهای زمرد رنگ از خون دلاوران ... تمام رنک لون عقیق گرفت و خنجر
مصرها از جگر بردلاوران شاهی چشمه خون گشاد و گرز البرز ... جهادران خون در رها در دم کوبش بجوش آورد
واز تن کشته بتعبی ها ... هم گشت و از خون خسته کان از هر طرف سیلابه در کرده شد **بیت**
بجوش خونها شد خاک ... ❊ کشتی ز خون کرد ... بنا بافته چو دریای خون شد زمین ❊ تو گفتی که
روی زمین لاله رست ❊ القصه آن روز تا زنیک جوش بهر بها با مردانش جنک ... دلاوران جابجا بین
دو سپه ... **بیت** بکیفر چو کاسه داغ بر دل ❊ بکیفر چو کرزه دست بر بش ❊ تا آنکه دبیر قضا ... فتح
را بنام لشکر قزلباش نوشت و خامه قضا بر صفحه احوال رومیه خطخط ... کشیدند از خوف شمشیر ... خنجر

خونبار قزلباش نهنگ تلاش آتش پای کشته و باد کردار عرصهٔ خاک خالی از او بیهوده کردند و از بیم صمصام

خونآشام در هر دو سه گام سلاحی بینداختند و بهادران قزلباش چون صرصر عقاب از عقب آن طایفهٔ بد

نهاد تاختند و سنان جان‌ستان کار ایشان تباه ساختند اما شهریار کامکار بر بستر چنین فتحی نامدار که

عروس زمانه بتمثلات بچشم هیچ دامادی نزاده در میان میدان پیاده گشته و در مضمار رزم محفل بزم

چیده و اطناب سراپردهٔ عیش و عشرت بر قبهٔ کیوان کشید و مجاهدین میدان کین امر پادشاه سلیمان

تمکین شد که هرکه از رومیان اسیر شده روباش حاضر سازند که سلسلهٔ [illegible] راح روح پرور

مجنون‌وار آن بادهٔ ظفر پیمایند چابکان میدان وغا و ترکان غلمان منظر حورلقا که از افق رزم وغا بچنگ آورده

بودند عجب الاسر همای برج میدان بزم حرم بردند و مجلس را از ماهرویان رومی نژاد که سنبل کاکل

پریشان سلسلهٔ مشکین پای دل مسکین می‌بربست و نرگس نیم مستشان با جان ریش صدگان [illegible] جان

میگشاد و هر یک در اطراف چمن و سوسن سبزهٔ خطشان بر اوراق گل احمر شکل از قرون ایشان بیت خط است

گرد عارض آن ماه دمیده است ° یا دست فلک غالیه بر لاله کشیده است ° یا رهگذر مور همچنان است بگل بر ° یا بر سمن

نافهٔ بنفشه بدمیده است ° رشک نگارخانهٔ چین ساختند مطربان پریچهر چنبل [illegible] بنشتر سرپای دل خسته

[illegible] و نرگس نیمخواب خفته خفته بیدار میکردند و یاران خلیلان چشم [illegible] خاده خون میگشادند و نغمهٔ

جانفزای خرمن غم بباد میدادند از الحان باربدی روح نشاط بر افروختند و غمهای زمانه را سراسر سوختند

ساقیان سیم ساق جامهای بلورین بر کف نگارین حریف انگلی برخاستند و از فروغ بادهٔ حمرا رخ گل

ارغوانی بعارض خورشید رویان بیاراستند و از عکس شراب بجلای ماه رخسار بنفشه عذاران رایت لعل

بدخشان ساختند و در آن حال شاهد [illegible] کوه کان و [illegible] و موج موج با غنایم بسیار از اسب و سلاح و زر

و بیهودیان و در پرده ناز پرورده که نطاق بیان و عقده بنان هیچ محاسب دان محیط تکشتی و سیاح فهم نشد

حد عد و حصر طول و عرض آن نکشتی [illegible] جنود [illegible] خان جم رتبت میمود و از دست ساقیان ملیح صباح در

بزور [illegible] و احسان پیمودند **بیت** چو ارباب شراب خطیب [illegible] ° بجام بلور اندر انگندی ° سبب [illegible] او

گشت مست ° [illegible] سیه سرخ زیبد بدست ° معروض رای شاه ذیجاه گردید که چالاوغلی با لشکر قلب [illegible]

نامزد ارادهٔ خاطر اشرف بیان قرار یافت که فوجی از افواج [illegible] فرستد در حوالی [illegible] یکی از اکراد

ملازم میر شرف حاکم [illegible] اکراد کثرت شعار از سایر [illegible] قبیلهٔ اکراد [illegible] تابع میر [illegible] در این سفر همراه

چالاوغلی بود لشکر منصور گرفته جنود [illegible] وردند چون میر شرف [illegible] بود چند سال بود که [illegible] با [illegible]

دودمان ایشان اظهار اخلاص [illegible] مینمود شاه ذیجاه آن [illegible] آزاد [illegible] نمود و کله [illegible] میر شرف [illegible]

داشت که تا چالاوغلی از لشکر قزلباش آسیبی با کراد [illegible] سیل و هی کرد در جنگ بدست سپاه شیر جنگ

حکم بقتل ایشان نفرمودیم طرفه خلوصیت مشتمل بر آن است که اگر توانند خود را بعباد الامان موکب فیروزی

نشان رسانند الا از چالاوغلی کناره جویند و طریق ولایت خود پویند میر شرف بجا آورده حکم همایون

بلطایف الحیل خود را از سپاه سردار روم دور کرده از کنار دریا متوجه حصن کردید چالاوغلی چون دید

که بعضی از پاشایان کشته و بعضی بطرف اوطان خود برگشتند توپخانه را استحکام داده با نتظار

که هنر بین و [illegible] خود چون زمانه [illegible] سپاه دور کرد که لشکر [illegible] قزلباش سرانشان

تاخت آوردند خلاصه آن لشکر شوم [illegible] هر یک را که دست رس بود پای بر پشت ابرش فرار نهاده

قطع تعلق از متملکات خود کردند و [illegible] بعافیت سر در [illegible] زدند و روی بخود [illegible] گذاشتند چالاوغلی

نیز خزانه و اثاثهٔ دولت را غنیمت [illegible] پیش گرفت و در آن فتح نمایان کوسه صفر وزیر بکلربکی ارزنة

روم و مصطفی پاشای ولد [illegible] خاتون [illegible] وزیر اعظم بود [illegible] احمد پاشا

حاکم قارص گرفتار و علی پاشای [illegible] عثمان پاشای بکلربکی شام قتیل [illegible] و از جمله

اثاثه مرغوبه [illegible] آشوب جهان آشوب بود در تاریخ عالم [illegible] اسطورات که در آن

وقت که پادشاه والاجاه در میان میدان [illegible] بزم گسترده [illegible] یکی از بهادران قزلباش

حقیقی [illegible] هیکل [illegible] برزمین انداخته

جنون [illegible] منصورش [illegible] چون دست [illegible] بستر بود [illegible] بکار [illegible] که با خود داشت

کشید و بقصد ذات پادشاه دوید و خنجر را بسرا حضرت نمود [illegible] انکی دست او را محکم

گرفت و [illegible] نخواست تا خنجر از کفش بیرون کند [illegible] شعلها از شدت

کرد و غبار [illegible] کشته [illegible] با شمشیرهای [illegible] خود را [illegible] انداختند اما هنوز پادشاه را

از آن تا بکار [illegible] تا آنکه خود آن حضرت [illegible] از دستش بیرون کشید [illegible] امان [illegible] سلسله

[illegible] موکب شاه [illegible] از موصل و [illegible] سرحد کردستان [illegible] حکام [illegible]

و میر شرف [illegible] حاکم [illegible] متوجه قراباغ و تسخیر قلعهٔ گنجه گردید چون ساحل [illegible] خیام نصرت

گشت در اوایل [illegible] برودت هوا بود و کوه [illegible] پوستین [illegible] بر دوش داشت

سنجاب [illegible] لشکریان [illegible] بود [illegible]

شامان نیز افتاده [illegible] اوطان خویش [illegible] آنکه [illegible]

روی عزیمت بر [illegible] گذارند [illegible] بکلربکی [illegible]

ذات کردند اشراف و اعیان گرجستان بعتبه علیه آمده و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و استدعای عفو تقصیرات
نموده ملتمس گردیدند که طهمورث بن الکسندر خان را که در رکاب همایون بود به ایشان والی نماید آنحضرت
ملتمس ایشان را بعز قبول و طهمورث میرزا را بخطاب خانی سرافراز نموده جیقه ملوکانه آراستند و او را
بمسند ایالت نشاندند گرجیان جلوس او را نموده و داشت که علی الظاهر اعتبار کرجی نخواهد که یکی
از والی زادگان را بمسند حکومت جلوس دهند یکی از دهقانان که بزعم ایشان مرشد القوم است ریش
سفیدان گرجی اتفاق نمایند و دونی در اطاقه کنند و او را بر آن قالیچه نشانند و هر کدام طرفی
از سرخ و سفید بدست گرفته بر سر او نثار و جیفه بندند و در پیش او زانو زده کاسه میدهند و یکیک از او کاسه
بگیرند در آن مجلس جلوس خود عمل نمودند اما پادشاه دینپناه از راه عاطفت امر فرمود که اول از جانب
اشرف نثار واقع شود بعد از آنکه از خزانه شاهی یک طبق زر و جواهر او را نثار کردند هریک از اصل
نقد و حال خود طبقهای زر و اشیاء و نفایس معتبر کاسه ها دادند و گرفتند پس همگی گرجیان را بخلاع فاخره
سرافراز و با اعطای والی رخصت عزیمت گرجستان داد چون بهار دلگشا قدم بعرصه جهان نهاده و در و دشت
از جوهر لاله و شقایق رشک باغ بهشت گشت چنانچه شیخ نظامی قدس سره در وصف آن هنگام در این زمین
میفرماید بیت خوشا ملک بردع که اقصای وی * نزاده وی جنت بکل بزدوی * بنوروزش گل کوهسارش …
دهد * زمستان نسیم بهاری دهد * همه ساله ریحان او سبز شاخ * همیشه … از نعمت فراخ * موکب پادشاه
عزیمت قلعه گنجه را تصمیم خاطر ساخته لوای سپهر فرسای بآن صوب برافراخت و رومیان بروج و باره
را استحکام داده اندر مدافعه در آمدند مدت چهار ماه گریبان طرفین بدست نهنگان جنگجوی بود
تا بمفتاح شمشیر مجاهدین موکب نصرت قرین در فتح گشوده شد و مجموع رومیان معروض تیغ سیاست
گشتند و حکومت آن دیار بمحمدخان زیاد اغلی قاجار قرار یافت چون قلعه تفلیس و گوری نیز در تصرف
رومیه بود بعد از فتح گنجه خوف و هراس بیشمار پاشایان قلاع مزبور راه یافته کمر مطاوعت بر میان بستند
و مفاتیح قلاع را بحضور سعادت دستور فرستادند و ملتمس گردیدند که از جنود منصوره اذیت و
آسیبی با ایشان نرسد منوچهر روم گرجی شاه جمجاه ایشان را امان داده … داد علیقلی
خان شاملو را مأمور فرمود که بشهر تفلیس رفته … نماید بعد از ورود خان مزبور …
عبداللطیف پاشا شهر را خالی … با رومیان … آمدند و خود با اعیان رومیه
بار دولت همایون آمده عز بساط بوسی یافت و … روانه روم شد پادشاه والاجاه بعد از
انتظام مهام آن سامان تصمیم شیروان گشت که جمعی گرجیان از گرجستان … آمدند و خبر … کرکین خان

ولد سیمون خان والی آن ولایت را معروض رای انور ساختند اعلیحضرت لوارصب خان ولد او را که در آن وقت
چهارده ساله بود و چون ماه چهارده در حسن تمام بجای پدر حکومت ملک موروث داد و خلاع فاخره بجهت
او و عمدهای آن سلسله ارسال و حکومت تفلیس را بمحمد سلطان شمس الدین لو تفویض و چون ولایت آخسقه و
قلاع که سرحد ارزنه روم بود … در هنگام وقوع صلح فیما بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان داخل ممالک
ایران شد بعد از آنکه سلطان مرادخان نقض عهد نموده از راه شیروان تا آخسقه را تصرف نمود صبیه سیمون
خان زوجه منوچهرخان والی آن ولایت پسر خود را که از منوچهرخان داشت از بیم دشمنان برداشته در بیشه ها
و کوهها مدت بیست و پنج سال با زحمت گرفتار و خانش در زیر بار محنت و آزار بود در این
وقت که موکب همایون بآن سامان نزول فرمود آن عورت صاحب حسب پسر را برداشته و در دربار شاه
مستدعی امداد و اعانت گشت پرتو عواطف شاهانه شامل حال او گشت و امرای شمس الدین لو و غیره را
مأمور به امداد او فرمود مأمورین رفته آن ولایت را باتفاق تمام از خار و خاشاک وجود رومیه پاک
و مشار الیه را بر مسند حکومت تکیه دادند و … ضمیمه ممالک محروسه گردید و علم ظفر قرین … بجانب
شیروان شقه گشا گشت چون ساحل گنجه دنگیز جولانگاه سپاه نهنگ ستیز گشت عساکر منصوره فوج فوج
چون ذره با آفتاب و قطره … بدریا پیوستند آنگاه الله قلی بیک قورچی باشی با جمعی از امرای عظیم بمحاصره قلعه
ایروان مأمور و ولایت را با امیرگونه خان قاجار تفویض و … رایات منصوره بصوب شیروان گردید در سیم
ماه مبارک رمضان در کنار رودخانه کر نصب خیام جلال نموده بود بعد از اتمام ماه صیام شقه گشای
لوای نصرت انتمای بطرف شماخی … غازیان نصرت … را … باکویه و دربند
خود بنفس نفیس متوجه استخلاص شماخی شد مأمورین حسب فرمان همایون بخدمت مقرر قیام و آن قلاع
قلل احتشام را تصرف و حکام آن ولایت را که از ضیق محاصره … امان تا جنگ نموده بودند روانه دربار
شاه و با الطاف و اعطاف خسروی مباهی گشتند و در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند و دربند که
یکطرف دربند متصلست بر کوهها بلند که بلندی و خیال را صعود بر شرفات آن محالست و طرف دیگر
دریای خزرست بعضی بر آنند که اسکندر ذوالقرنین سدی از دامان کوه تا کنار دریا کشیده که بسد یاجوج
و ماجوج بین الجمهور مشهورست و بعضی را اعتقاد اینست که سدی که اسکندر کشیده در قرآن مجید وصف
آن سد مندرجست در مشرقات … تواریخ بنظر رسیده این سدی که در زبانها بالابواب است آن شیروا…
… کوه تا … صفنان … از دامن آن ولایت کوتاه کرد و راه عبور منحصر بدروازه بود که حال دایر
است در آن اوقات معلوم شد که از میان آب کنار دریا که بشهر اتصال دارد عبور میتوان کرد پادشاه دین پناه

جمعی از مردم کار آگاه را معین و منصوب کرد که ملاحظه نمایند هر جا که ممکن الحصول باشد جاری حکم از میان آب
قشلق و اهل بلاد رشت و بیان برج دار متصل سازند چون معماران سر رشته تقدیم خدمت متعهد گردیدند
زمین را کندند تا به آب رسانیدند و ملاط بنیانی از سنگ و آهن ظاهر شد و از آن استنباط رفت پیش از
ظهور اسلام در عهد اکاسره عجم عظیم بوده و با تندباد زمان و تقاضای ایام انهدام یافته خانه بیک در
زمان ملک اشرف افغان آن را باز به نیت آن امن و امیر تیمور از همان راه به ترتیب خان رفت و از همان
معبر عبور کرده القصه معماران آن اساس را در غایت استحکام ساختند بعد از آنکه دربند به شماخی
نیز بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و عقب بدو سه هزار نفر تفنگدار مستقل شد و حکومت آن ولایت
نیز را افشار خان و ضبط دربند و آن حدود بعهده بلغ سلطان استاجلو تفویض یافت و موکب همایون بواسطه
کثرت هوا و شدت برف شیروان زمستان را در احکام افغانستان و جهات گرجستان و باد و هوای معلی امن دست
مطاوعت برداشتن دولت شاهی درنشد و ... بایغانات خزانه و وقایع شاهانه از اقتضای پایه تنزیل مقصود
رضا نظرت باشد **ذکر فتح قلعه اوص** چون خاطر خطیر از انتظام مهام شیروان و داغستان
فراغت حاصل کرد متوجه دار السلطنه تبریز گردید در اثنای راه معروض درگاه جهان پناه شد که امیر گونه
خان بگلربگی ایروان با لشکری مخصوص خاص بقلع و قمع ولایت را از خلل و فتنه مستخلص ساخته
تاخت از رنج اردو دانا ختر چون در ایام شاه طهماسب که فیمابین دو دولتین مصالحه واقع شد قرار آن
یافت که قلعه اوص که در سرحد ملکتین است منهدم و خراب بود و اولیای دولتین را دخل و تصرف نباشد
بنا بر آن آن سرحد را منهدم ساختند بعد از آنکه سلطان مراد نقض عهد صلح نمود آن قلعه را تعمیر نموده تا آن زمان
که بیست و پنج سال بود در تصرف رومیه و جمعیت و آبادی آن جانب به بر بسته بنا بر آن پادشاه ذی جاه امر
فرمودند تا موجب خان را اسباب آن قلعه را که زیاده از حد احصا بود نقل بایروان نمایند و سکنه آنجا را که جا نیل
در آذربایجان الی عراق منتشر و قلعه را خراب و بنا را زمین برابر ساختند امیر گونه خان نجیب افغان تعمیل
داشت چند مدتی پنج سال مثل که سپاه قزلباش از خانه و دیار بود و از مواصلت زن و فرزند مهجور
بودند رای جهان آرا از جهت تعمیر آن قلعه خاطر ساخته در اواسط سال هزار و پانزده هجری نوای
جلالت مصوب عراق برافراخت بعد از ورود بدار السلطنه قزوین چون بطریق تند دین یار رستاق فلک
بنیان و صوب علیه الانف التحیه را بر خود لازم ساخته بود سپاه منصور را رخصت با وطان خود فرموده با قلیلی
از خواص در روی بنا زمان معصر کرده و مناصب خاص سبا تا استنشاد شهر استاد بودینی معاودت با صفهان
خلد بنیان نمود و چهار زده روز در آن ولایت خلوتها و در سیر مطبوع و تماشای بنا یافت و سانید اولاد زمستان را ده بقرخج

مازندران از خاطر میمون بسر برده میرزا خاتم بیک اعتماد الدوله را با معدودی در اصفهان گذاشت و رایات
جلالت عالی مصوب باستر آباد افراشت و در آن ولایت خلاصات جدی معنی و سر حد و گذارد کرد رانیدند و در آنجا
بر حضرت نوری خوشیات بر ذکر جمیع املاک و رقبات مکتبه خود را که مبلغ مال اد آنها کهید هزار تومان تبریزی عرف
بود و منافع هر ساله بیست هزار تومان بیسیستی وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام نموده
و از اجداد و آبا و اجداد هزار و سیزده هجری شقه کشای رایات جلالت بصوب اصفهان گردید و خواجه
محمد رضا که از اواسط حضرت لا تعبیر بمنصب جلیل کلانتر وزارت کل بلاد آذربایجان سرافراز و انتظام
تمام داشت آن حدود با بعهده شاه ایشان مود و میرزا هی برادر زاده او را که بزیور فضل و کمال
آراسته بود بمنصب جلیل الشأن صدارت داده و احداث بنای کربلای شاهیه ائمه علیهم السلام نقش نموده بود با
بند های صحیح رتبه بجمعیت امرا و نامی که زاد و سپید هر کار رزا بهم بنا بر آن حضرت علیه السلام
نمایندگی که در این سال میمنت مآل واقع شد این است که بطایفه جلالی روم است با ایران نیستانی مقالۀ که
جمال خیر که در روم بپادشاه خاص کشته شیوع قطاع الطریق بیش گرفته و دست تعارف کشاده ایشان را
جلالی میگویند اول کسی که در راه عدو و در این شیوع من بعد برده را پیش گرفت و خصلت شور انگیزی و خون
ریزی را شعار خود ساخت شیخی از نو بسند کان عرب و هر بیابان بود مشهور بیا زنجی کرد در اوان دولت
سلطان محمد بن سلطان مراد خان در حدود آماسیه و توابعات سر خروش بر آورده جلالی شد و گروهی از
اجامره و اوباش بکرد وی جمع و به قطع طریق و مسالک مشغول در هر چند روز ولایتی را تاخت و غارت نموده
او را از صلابت و شجاعت و سخاوت و مهابت او بعد از دوم طلب کشته و بر بهیه خود او در دولت گیر شد
که حکام و لایات و قلعه جات خود فرستند چون اثر تشنه که قدم از حد ارب بیرون نهند تا انحف
حسن پاشا و محمد پاشا وزیر سلطان سلیمان او را باب سلطان محمد خان خوند کار با جماعتی بسیار
ببجنگ وی مامور گشت بعد از مقابله و مقاتله چند بار بران طایفه ظفر یافت بازنجی خود را با سر چهار هزار
کس بکوهستان کشیده دو امکنه صعب المسالک خزینه خود را آنجا ن کنام ساخت که یک سنگ به جبال آن
شراع افتاد با هیچ جنگ از ان ناحیه با ذکر دید که حسن پاشا با معدودی از خواص به قلعه بیجا نا و قات
مغفلت میگذرانند در دوم از کمین بیرون جسته و بسروی تاخته او را بکشت و بکیفیت قلعه را منزل اثر آنجا
گشت بنا به مقرب رشید چون از مدت طلب خاطر او در اطاعت میشد آمده شفقت را بدر باد عثمانه فرستاده خواهش
مندی کرد که محافظت بیرون از نفوذ کفار را بوی معوض دارند که رفته بیبزا و جهاد مشغول گردد و اعضای
دولت چون بیخبر بستند که او را بکار ی بازدارند که رشتی از سلطان کوتاه شود مستول او را مصلحت دولت

از سرحدات فرنگستان منتشر شدند بعضی از لوندات هنگام طلب از هر ناحیه روی تخلف و عصیان نهاده نامی را بسر خود
ساخته در حلب را باب فتنه و فساد برافراختند چون سلطان محمد خان را در وزن سرحدی خبر رسید و سلطان
احمد خان پاشای سرعسکری چپال اغلی را با اذربایجان فرستاد مشارالیه جمیع خود را بمبادات
انطایفه روانه کرد که او را از مخالفت ال عثمانی منع نموده از وی استمداد جوید چپال اغلی بعد از آن در
نزد انطایفه رفته بنصایح دلپذیر پیش نهاد راه اطاعت گشادند و مقرر شد که جمعیت خود را برداشته
باردوی سردار ملحق شود و خود مراجعت نمود خان قزلاد در حرکت تکاهل و تدلیل ورزید و چون چپال اغلی رسید
که شکست یافته بود و روی از محاربه قزلباش برتافته چپال اوغلی او را بمعرض خطاب و عتاب در آورده
قضیلش مونمان داد بعد از کشته شدن او پسرش بعلت مخالفت کوفت و محمد پاشای حاکم حصن منیزه ان
سلطان در دم برکت و با او اتفاق نمود مشارالیه را بقتل آورد از اوج ثواب و سیاد بگذشت تا بر سا
که پای تخت قدیم ال عثمان بود بتاخت و مقبره‌های سلاطین آن سلسله را با نبش قبر بسوختند
و خنازیر الخلق و مصحع و صندوق پوشهای زرتار را بتاراج بردند سلطان احمد خان از استنبول لشکر
بسیار و سرداری مراد پاشا نامی بدفع فتنه انطایفه نامزد کرد چپال خان قزلاد با بیست هزار سوار جمع نموده
سر راه بر وی بگرفت بعد از کوششهای صوری انهزام شکست خورده و روی فرار بجانب ایران نهاد مراد پاشا
از عقب وی چندان تاخت تا او پای نخجوان ایران گذاشت چون دست از سر وی برداشته برای معاودت نمود
افراشت چون خبر بدارالسلطنت ایران رسید عریضه بدربار شاهی در آورد و ملتمس عنایات خسروانه گشت پادشاه ذیجاه
میرزا حاتم بیگ اعتمادالدوله را با وردن انطایفه که عدد ایشان به هزار سوار خوار دمیرسید تعیین و
مقرر شد که خواجه محمد رضای صدرنشین در نخجوان علوفه و اخراجات ایشان را مهیا سازد و با بعضی نفر از بزرگان
انطایفه را باصفهان آورند و تتمه در قشلاقات اذربایجان متفرق شاذند میرزا حاتم بیگ بموجب حکم
همایون معمول و سرخیلان ایشان را باصفهان آوردند و در دولتخانه نقش جهان بشرف بساط بوسی رسیدند
پس از چندی انطایفه را با بعضی از امرای قزلباش مامور بتاخت و تاراج کردستان ساخت در انجا محمد
پاشا [?] انعقام بود طرح [?] بهمود و اجماعت مقاومت بروم نمودند مکر قلیلی و در همین سال موکب
همایون فال شاه متوجه از نخجوان شد و از دارالارشاد اردبیل میرزا حاتم بیگ را بمدد بیان قلعه
محصور داشت تا اکر در شب جمعه بیست و هشتم ربیع الاول سال هزار و نوزده در زمان روحش از [illegible] تهی بست
بدقش رخت برداشت بعد از وی میرزا ابوطالب ولد وی بمنصب وزارت سرفراز شد و محمد بیگ بیکدلی مامور
قلعه کریی مامور و غاصب جبعی را اجتهاد امرای قزلباش آن قلعه بیست و هشتم شوال مفتوح گشت چون خبر استخلاص

حصار

حصار و مدام بعرض پادشاه جم‌خدم رسید و امور شیروان و داغستان نیز منتظم و ذوالفقار خان حاکم
ان ولایات بعرض قتل رسید و حکومت ان دیار بقرچقای بیگ تفویض یافت و در اول بهار هزار و بیست
رایات نصرت ایات از دارالارشاد اردبیل عازم قراغ گشت و در انجا [illegible] لشکرخانه [illegible]
را بقتل عام جماعت مکری مامور فرموده بنیان انطایفه را بصرصر قهر بر باد دادند و در خلال احوال
ایلچی از جانب ولی محمد خان پادشاه ماوراء النهر وارد [?] خان بنابر سبب اعلی وارد و تحف و
هدایای بسیار با نامه مشتمل بر اظهار اخلاص نسبت باین خانواده سعادت اثار از نظر اشرف بگذرانید
و جواب محبت امیز صادر و نائل بمقصود معاودت نمود که از طرف روم [?] رسیدن معروض رای
جهان آرای ساختند که مراد پاشای وزیر اعظم با دریا دریا خیل و حشم از جانب سلطان احمد خوندکار
مامور بجنگ قزلباش است حضرت پادشاه جمجاه از راه خوی فرمودند با امیر کونه خان قاجار بیکلربیکی ایروان
مقیم و منتظر بود که با جمعی از لشکریان قراباغ که بموجب حکم علیحده مقرر شده است که نزد او بیایند
بیایند متوجه سامان لشکر روم و از آنجا تا ایروان را ویران ساخته از غلات و حبوبات بکلی پرداخته
که رومیه را از ان مدد و حبوب میسور نگردد امیر کونه خان بمجرد وصول حکم اشرف خود را بمقید برسانید
محمد خان زیاد اغلی بیکلربیکی قراباغ فرا خات و با هزار سوار جرار که از خود داشت علم عزیمت بطرف اردوی
روم برافراشت چون حوالی اردوی روم جولانگاه لشکر تازان میدان جنگ و جانبازان معارک نام و ننگ کردید
بود مقیم خبر رسید حسن پاشا بیکلربیکی اطراف با پاشایان اخذ و در این مقابله و مقاتله برافراخته
امیر کونه خان که در معرکه جلادت شیر دلیر را اکثر از روباه [?] را [?] که در پنجه
ضیغم مصاف با ان قلیل سوار خود را بان سپاه خونخوار که عدد ایشان به هزار میرسید زده و بچوگان
شمشیر کج قزلباش در میدان مجادلت سرهای کردان را چون گوی کردان ساخت و در حمله اول سنگ
تفرقه در میان رومیان انداخت و پاشایان را [?] در حصن قلعه سعی نساب نمود که در ان اثنا
محمد خان زیاد اغلی نیز رسید اهتمام دو صد روزی در ان میانه توقف [?] و ولایت رسانید
مظفر و منصور باز کشتند **امدن رسولان مراد پاشا وزیر اعظم خوندکار بدربار شاهی بطلب صلح و صلح نمودن**
در تاریخ عالم آرا مسطورست و چنین بود که چون مراد پاشا وزیر اعظم از جانب سلطان احمد خان خوندکار
روم مامور بدفع فتنه قزلباش که بعد از جانب [?] اصلاح و افساد متوطن برای او کردید و مشارالیه
مردم عاقل و دور کاردیده بود و بعد [?] زمانه رسید مصالح دولت و نتیجه خود را در صلح دانست و
ضرورت چاوش را همراه محمد بیگ روملو که قبل ازین از جانب پادشاه ذیجاه ایران با استنبول رفته بود بدربار

شهریاری فرستاده ملتفت گردید و ملتمس آن شد که پادشاه ذیجاه نامه محبت آثار بخوانند کار صدق
و اظهار دوستی و یک جهتی نماید چون سفرا در اواخر فرستان بوسف سید محمد عریضه مراد پاشا را ملحوظ نظر
منظور ساخته شاه جمجاه حسب الاستدعای آن دستور ملک آرای نامه نوشتند که دولتخواه اسعاد شد که اگر از آن
طرف طریقه مودت مسلوک باشد از این جانب نیز ابواب وفاق مفتوح خواهد شد و محمد بیک را دیگر بار روانه
و مقرر فرمودند که اگر قواعد مصالحت را بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان شاه طهماسب استحکام
دهند استرضای ما بعمل آمده خواهد بود و ایشان را روانه مقصد فرموده در هنگامی که سفرای مزبور به معسکر
مراد پاشا رسیده بودند سپاه قزلباش بجانب ارزنةالروم مخبر گردید بطریق استعجال
بطرف اردوبادجان پیمانه دشت و در شد و دیگر کار مکتوبه صداقت اسلوب مصحوب چاوش مزبور
بخدمت اشرف فرستاد که غرض اصلی این جنبه خواه از این نهضت انجام صلح است و خواهد امر مصالحه را فیمابین
دولتین استحکام دهند بعضی هدایا نیز ارسال دربار شاهی و خود نیز از عقب سفیر راهی شد چون
مکتوب شاه الیه منظور نظر همایون شد منشیان مصالحت ترجمان را مامور فرمودند تا جواب ورا دلپذیر فتح
نگاشته خامه بلاغت ختام ساخته که استدعای انجناب نامه صلح آمیز ارسال و تحف هدایا ات که بجهت
ملت القا شد اگر بنیان مصالحت بدان نحو مشید میان از معجوب و الا آنچه مشیت الهی قرار گرفته بظهور
خواهد پیوست اگرچه پیش از تمهید قواعد صلح و انهدام اساس فساد و خصومت ارسال تحف و هدایا
لایق ناموس سلطنت ما موافق نبود لیکن جهت خواهش انجناب یکشمامه عنبر اشهب وزنی یکهزار و هشتصد
مثقال که صناعان صناعی کار هندوستان در ظرف مشبک از ذهب مینا احمر [illegible] و دایان ت
پادشاه والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای هندوستان برسم تحفه فرستاده بود و خالی از تکلف نیست زیرا
که این مقدار عنبر اشهب خام یکجا [illegible] کمتر اتفاق افتاده در خزانه هیچ پادشاهی از سلاطین
یافت نمیشود بجهت خالی نبودن مکتوب یاد بود به پادشاه والاجاه ساختیم اگر از آن طرف نیز استحکام رفع
دوستی شود ابواب [illegible] مفتوح گردد چون سفیر مزبور به معسکر مراد پاشا رسید عنان از عزیمتی که داشته باز
نکشید و از حوالی قارص کوچ کرده از طرف ایروان بجالدران میل نمود و تا سلماس هیچ جا توقف نکرد
معلوم رای شاه گردید که غرض وی آن است که اگر جنود قزلباش محاربه [illegible] نماید خود را بلطایف الحیل
بدارالسلطنه تبریز رساند و در آنجا بامر مصالحه پردازد که در میان همگنان بجبن و بددلی منسوب نگردد بنا
براین شاه جمجاه قلعه تبریز را بامرای مناسب رای سپرده [illegible] فرستاده خود را از عقبه
کوه سرخاب گذشته در کنار رودخانه اجی خیام نوبت برافراخت فوج فوج لشکریان بموکب همایون پیوستند

چون مراد پاشا در ظاهر قلعه تبریز نصب لوای ملالت نمود رسولی به دربار شاهی فرستاد که غرض از این گستاخی
این بود که در ترتیب جواب اشرف بتمهید مصالحه دهند نه آنکه با جنود قزلباش بنای مخاصمت دهد چنانچه چند
قلعه در ممر عسکر روم افتاده البته بعرض اشرف رسیده خواهد بود که متعرض ایشان نشدم چون مادر مقام
مجادله نیستم از آنحضرت نیز چشم آن داریم که جنود نصرت ورود را از خصومت منع فرمایند و نگذارند که کسی از
ایشان قدم از مسلک دوستی بیرون گذارد تا کار مصالحه انجام یابد پادشاه ذیجاه در جواب فرمود که لشکر
قزلباش به حکم همایون اسلحه جنگ در بر شو انند کرد و جز جای آنکه خود سر قدم بمیدان رزم نهند اما چون جمعی
از امرا عقب قشون در اطراف محافظت احوال بحر و بر و رعایا مامورند انجناب نیز مردم خود را از تردد منع
نموده نگذارند که احدی طریق خارج اردوی خویش را سپارد ما القصه مراد پاشا پنج روز در ظاهر تبریز توقف
نمود و جمعی از لشکریانش بجهت تحصیل آذوقه و علف که علاج از آن اردو بیرون رفته بعرض تلف آمدند حسن پاشا
و خلیل پاشا که از سایر پاشایان در جلادت و تهور و شجاعت مشهورتر بودند با شش هزار لشکر از سنگلاخ
زیاد و [illegible] بیرون نهادند دوچار سپاه قزلباش گردیده پاشایان قتیل و جمعی کثیر از لشکریان دستگیر
اسیر شدند چون بقیة السیف به بنگاه رومیه رسیدند پریشانی احوال آن طایفه از اندازه یافته طبل ارتحال
کوفتند و در وقت کوچ مراد پاشا چند نفری از مردم مجهول الحال را در هنگام ارتحال به دست آورده بود خلعت
داده مرخص ساخت پیغام داد که حضرت شاه والاجاه را از آن آمدن و رفت غباری بر ذیل همایون ننشیند
که این جلادت بنابر اطفای حادث جدال رومیه بوده تا وانند کرد و پاره [illegible]
[illegible] نقش خیالات باطل [illegible]
[illegible] در صحیفه خاطر شان رقم [illegible] ساخته که این
خواه طرح مصالحت دیرینه کینه را برطرف انگشت که [illegible] باشد چون پیغام پاشای مزبور به شهریار منصور
رسید بنابر [illegible] مودت قریب بهیجده نفر از [illegible] اگر اکثری از طبقه [illegible] بودند [illegible]
اسیر گردیده آزاد نمود و خلعت و انعام عنایت فرموده روانه معسکر مراد پاشا ساخت پس از آن موکب همایون
در شهر تبریز نزول و باهندام قلعه [illegible] مشغول گردیده [illegible] حاکم
تبریز [illegible] که اسباب قلعه داری را [illegible] حفظ و حراست آن سرانجام نماید [illegible] طهمورث
خان والی کاخت [illegible] والی گرجستان
[illegible] که در رکاب [illegible] بود رخصت انصراف [illegible] حضرت [illegible] بجانب اصفهان
[illegible]

طراوت رصد لهها را وایام فروردین عیشید و غبار سم سمند جهان پیما چین غالیه اندود شام و ظهار و نور طلعت هما رونق
چراغ از روز ظلمت کین غالیه ها کشته و در اوایل سال هزار و یک هجری بعرض اشرف رسید که ولیمحمد
خان پادشاه والاجاه ترکستان را بواسطه عصیان امام قلی سلطان برادرزاده اش دست از دامن ملک کوتاه
گشته روی نیاز باستان سپهر اساس داور پادشاه ذیجاه آورده بمهمان نوازی امر فرمودند تا بازارها و میدان
نقش جهان را آیین بستند و تا دو فرسخ با مقدم آن مهمان عزیز را استقبال [illegible]
[illegible] بظهور رسانیدند [illegible] پادشاه [illegible] اجلاس واقف [illegible]
[illegible] و طرف تفنگچی با اهل حرف صف کشیدند و مغنیان تیز چنگ و مطربان خوش
[illegible] پادشاه سکندر جاه زنگ زدای آیینه خاطرها بودند و در هر چند گام از
دست ساقیان ماه روی زهره جبین جام ستان و از کف سمن عذاران شیرین حرکات شراب تلخ [illegible]
[illegible] عیش و نشاط [illegible] در منزل [illegible] نزول دارند
بعد از فراغ از سیر و تماشا کنکاش امور سلطنت و اصلاح فساد [illegible] دولت بنیان اعلیشاه ذیجاه
[illegible] مهمان گرامی [illegible] انتظام مهام [illegible] امداد
و معاونت [illegible] دوست [illegible] معاونت و اعانت [illegible] چاره ندارد و لیکن
در این سال کنکاش مصلحت [illegible] پادشاه والاجاه روم اتفاق افتاده و سرداران افندی روم
[illegible]
[illegible] که حضرت خان [illegible] از [illegible]
[illegible] با در باجان رفته [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] ترکستان و [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] داشتند که چون [illegible]
[illegible] پیش [illegible] شود اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم است که
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] غلغان [illegible]

نداشته همت شاهانه را یاد و [illegible] مقصد کرده [illegible] مطلوب [illegible]
امرای خراسان را [illegible] نباش [illegible] همراه خانزاده [illegible]
محمد خان [illegible] کنکاش [illegible] ترجیح داده [illegible]
بگردن گرفت پس شاه سکندر جاه اسباب ما یحتاج او را از اسب و اسلحه و [illegible] و [illegible]
[illegible] ولیمحمد خان [illegible]
[illegible] موکب شاهی متوجه آذربایجان و ولیمحمد خان جمیع امرای قزلباش [illegible]
[illegible] امام قلی سلطان بطرف قرشی [illegible] ولیمحمد خان [illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] بطرف قرشی [illegible]
[illegible] بعضی از اهل سمرقند [illegible] ولیمحمد خان [illegible]
[illegible] امام قلی سلطان [illegible]
[illegible] ولیمحمد خان [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible] بیان ورود و سولات

فتوح پاشای سر عسکر روم بحوالی دار السلطنه تبریز بدربار پادشاهی [illegible]
پادشاه سکندر جاه [illegible] ولیمحمد خان [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] دار السلطنه تبریز [illegible] فتوح پاشا [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
[illegible] اوضاع [illegible]
دولت [illegible] پاشا [illegible] ایلچی سابق [illegible]
[illegible] حضرت شاهی [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] حضرت شاهی [illegible] صاحب ثروت و مکنت [illegible]
[illegible] بطرف [illegible]

شکارکنان متوجه مقصود با صواب و در آن سفر معمار همتش عمارات دلگشا و باغات روح افزا بنیاد نهاده و
طرح انداخت و بفرح‌آباد موسوم ساخت و چون باغها که بنا کرده بود بارنگی همیشه بکل و لالهای انباشته بود
سنبل تب نموده و همچنین در سایر خیابانات نخلک حضرتش امل و ساری و باغ فرح کرده بود در نزاهت
و نضارت هوا و فزونی با انفعالات خلد برین همدوش امثال عمارات دلپذیر و بیوتات منیع اساس بنیاد نهاده بود
کذا ان زمانها انان سالها بعلت ضیق مقابر شدت حل آب و وصل نظر بر هیکل پشته بنفشه نهاده بود حین
خیابانها قیب و قرار دنش همواره بود از کل و لالهای خشکی یافت شد و در آن ولایت هم سنبل القصه حین
شاطر خیابانها سال نهاده و بیت ولی دست بالا بیش دخار شاهان کوه و دشت باور بود داری همانی
شاهی مزو استان بر بینی بعضی صنوبر عوض درجه صنوبر علیه [illegible] تعمیم خاطر و تا سوته و از متوجه
شهر مقدس شد بعد از استیفاء بزیارت و طواف آستان ملایک آشیان [illegible] معموری و آبادی
انتظام نظم قرار گرفت اساس صحن مقدس که مشتمل بر چهار ایوان که از علو شان پهلو بر قصر کیوان میزند
طرح انداخت و خیابانها از دروازه [illegible] بهشت نا شرقه بنا نهاد که از هر طرف منتهی بصحن مقدس میشود و چون بنا
آن عمارات [illegible] در غرقاب بود [illegible] در خیابانها باعث [illegible]
بتعمیر [illegible] خواص [illegible] زلف و رخارات خوب طرح ریخت و بعد از تعیین مهمات
و سرکارات با نجام اتابیه و انتظام مهام خاصان خواص [illegible] اکبر [illegible] که اکابر عصر بود بمنصب
جلیل وزارت کل خراسان سربلندی بخشید و عنان تهیت عزیمت صوب [illegible] معطوف داشت و از راه دار
المومنین استرآباد متوجه مازندران شد و در آن ولایت [illegible] اشرف کرده [illegible]
عمارات عالی بنا [illegible] ذات العماد لم یخلق مثلها فی البلاد بنیاد نهاد [illegible] روز
شان [illegible] گذشته از قصه فرح‌آباد [illegible] عراق [illegible] سعادت [illegible] بجانب اصفهان
[illegible] دار السلطنه [illegible] از مقدم همایونش خاصیت [illegible] باغات و [illegible]
معدلتش بر ساحت [illegible] فیض [illegible] بر همه انام کشاد و از سحاب رافت
و اکرام باران نوال بر امیدواران جود و افضال بارید و تشنگان کرم را از مشرب عطا جان سیراب گردانید
و از اطراف عالم [illegible] اجتهاد [illegible] خان [illegible]
رسید و موجب انبساط خاطر [illegible] گردید و همچنین [illegible] خان که بسفارت روم رفته بود باتفاق ایلچی قزلباش
با نیکو مرام حصول و مصالحه بطریق ایام دولت شاه [illegible] دیگر ایلچیان [illegible]
با تحف و هدایای بی‌شمار [illegible] اعلی [illegible] نامه و هدایای [illegible] چون سلک [illegible] قطب شاهی دکن

از قدیم الایام [illegible] بدین دودمان و ولایت ایشان داشتند و درین اوقات فرمانفرمای هندوستان قطب
بان سلسله جلیله شیوه دوستی پیش گرفته بود محمد قلی قطب شاه ایلچیان سخندان بپایه کاه گیتی پناه ارسال
و مستدعی گردیده بود که سفارش نامه [illegible] بپادشاه [illegible] رقم شود حضرت اعلی نامه دوستانه
بپادشاه روم رقم داد و او از مخاصمت آن سلسله ممنوع داشت و [illegible] اشرف ترک
مخاصمت نموده القصه بعد از این واقعات چون اغتشاشی در امور کرجستان هم رسیده بود موکب شاهی
متوجه آن حدود و امور آنجا را انتظام فرموده [illegible] ساخته [illegible]
طرفه از آن ولایت رحلت [illegible] علم [illegible] بر افراخت [illegible]
و آن [illegible] بر بساط عیش [illegible] پرداخت چون فصل زمستان بنهایت انجامید و
کوکب بهار [illegible] ظاهر گردید [illegible]
موسم ربیع [illegible] گرفت **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible] متوجه دار السلطنه اصفهان
[illegible]
[illegible]

عزیمت موکب شاهی بجانب کرجستان و [illegible] چون [illegible] امور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرجستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهی [illegible]
[illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از امرای نامدار دیگر فرستاد و خود نیز از نخجوان رو بغداد کرد انطاکیه طهماسبی گرجیان خونریز را نامی
شان در شبیکه یک افتاده و یک ند کروه کروه روی بجنگل و کوه نهاده قلعهای جبال صعب المسالک
را مأمن خویش ساختند سپاه قزلباش چون پلنکان کوه کرد کرد انطاکیه را گرفته شیر پنجه قوت اسلام
و زور بازوی ائمه انام علیهم السلم و هر جا مقتاتی که بود از هم پاشیدند و هر کجا جنکلی و جای
بوده به همین جلادت تراشیدند و ارواح اعدا را از نعیم دنیا بجحیم عقبا فرستادند و در جحیم سقر
دوزخ و بعضی بغاوی زادند و چون بتهای زمرد رنک دختران انکافران حور لعل کون شد
و کونه ریخ از تیغ دم شمشیر سرخ کردید لوده اند که عدد قتیلان کرجی در آن کیرودار هفتاد هزار
و سیل بود و شمار اسیران از دختران نخجا ملعت کرچی کمان زلف بر کرد کرمی زغن لان زاه کار و اهنما
میزدند غیرت یوسف جمال کرانجل شکستن حالها انارت مصر و تندوستاره سار و صبیان کرتمات
الحال از نظر انور پادشاهی گذشت و تعلیم عارضانا آمد صد هزار کس بوده اند صاحب نکیه بیت زبیم تیغ
الماس رنک شمشیرش * بیابان دیار شدند از تیغ افغان و بیادش * چون صورت غضب شاه بیان خونریزی
افغان شکیب بیافت روی عزیمت بجانب کوکچه دنکیز بر تافت چون ساحل دنکیز محل سنر ول خیر اضعیم
ستیز کردید خبر رسید که سلطان احمد خان خواندکار دیکر با ن با محمود نقض میثاق یار و محمد باشا
وزیر اعظم را با لشکری زیاده از حد تخمین که در هیچ عصری از اعصار سپاه روم با این کثرت و جمعیت
بار از نیامده بود با توپخانه و اتش خانه بسیار نامزد دیار آذربایجان نموده شاه سکندر جاه متوکلا
علی الله باستحکام قلعه ایروان پرداخته فتح خان اعظم ماظهار و چهی کشیده تفنکچیان اتش بار
اصفهان و خراسان و بایع کرد و قند را از اقارب همکنان یوسف قیر کرد کی سنه فتح میر باشی
اصفهان کرد و کار و بی جنک زموده قلعه دار ایروان ساخت کوه خان فتح بار ماموروا و امام قلی خان
و لاله وردی خان بکلربکی در سرو فتح جاری خان جهت خاصه شریفه که اصلش از ولایت شیروان بود و
کیخسرو خان حاکم کرمان را همچنین نمود که هر یک با کروهی از سپاه جلادت از اطراف ایروان رفته طرق
و شوارع را محافظت نمایند که روضه بنوانند قدم بجانبی کشایند القصه محمد باشا با آن لشکر بیشمار بظاهر
ایروان رسید شهر را مرکز وار در میان گرفت و سنگهای منجنیق قلعه را محاصره ساخت و ادیم سپاه قزلباش
یکسو را انگیخته اند که از ادرو قدم پیش نکذارد و الا بتکوبان که بمحاصره مشغول بودند عاقبت از و قید رو
از درویش کم شد و چند نفر از پاشایان عظام هم تفنک رسید و سپاه خراسان و مصالحه را تسخیر معین ایران
بادرو بعضی فرستاد تا صلح کردیدند شاه سکندر جاه زانی بصلح شرع و شیفتها بینا دز از دیکر که

دولت شاه مناسب ستون و بیته شرع بود مرقوم و ممهور کردید و وستیان انبار قلعه ایروان طبل حرکت کوفته
اردو ماند که شصت هزار نفر بمعنی در آن هنکامه بدست دلاوران کارد و سپاه حضرت شمار و نصیل رسیل بوده
چون محمد پاشا و باد عثمانی رسید بعضی از پاشایان او وزرا در عوض سلطان نعمان اهل و بد دلی متهم کردیدند
سلطان احمد خان کار را متقلب و محل نموده خلیل پاشا نامی را وزارت اعظم داده با سپاهی زنکین سنکین روانه
آذربایجان ساخت چه معروض رای سلطان کشت که سلطان احمد با لشکری بیکران و سپاهی بایان بیشمار کاری
خلیل پاشا وزیر اعظم نامزد آذربایجان نموده فرهاد خان غلام ادهمی را کرد و اسطر متانت شایان رتبه
سپهسالاری ایران یافته بود با جمعی از جنود مسعود قزلباش مامور با ذخیره نعم و تعب بود که از ایروان تا آن
دیار و بار را هکذار و قلعه محصولات و غلات را چون تندر و زنبور بجنب زنان تا کنار قلعه از زمین آرام نکذاشت
جاعنان کشید حسن پاشای حاکم اظهر با انطقه ابرو حظ بیرون نهاد فرهاد خان چند روز در ظاهر حصار
توقف نمود تا سرحد ولایت را بیهب و غارت و تاراج نمود و اهل اعانت او طرف جلادت بطرف وان با امرا
محمد پاشای تکلو بیکلر بیکی آن مرز و بوم که بهادر و شجاعت موسوم بود از باده عفونت دم تاده هزار سوار از روا
طرف قزلباش رو آن شد و در عرض راه رو اقتضی بر تیغ جلادت کشان بعمل حکامی نیران بهویت و
پیچیک سپیند رستاه مغلوب از ذنب کانه در کذشت اردو بیان کشت در مقام جانب وان دا کرد حکام را
با وطان خود فرستاد ذکر آمدن چیر میچیک چون خود را از بنی عباس میدانست و دم از تشیع میزد و بالیدن
بواسطه و نفوذ او شیل جعفر بیهقی داشت متوجه درکاه اقدس و بیته خانه سراپرده و با الطاف حدیدانه
نه کمانه لار غنا کشتا القصه چون خبر انهزام و خبر جمان و از بنی خان رسید افغان درد از امینی بنمو و ار و زن و روم هب
و غارت کرده روانه دار السلطنه تبریز شد تمام مخاطرات از غبار موکب شاهی تجز اینه ساخت خلیل پاشا ناچار روانه
بکر کردید پادشاه سکندر جاه قدرت لشکر سپاه را دیدن شیر کرد که فرهاد خان تجار بر دو سپاه شکست
فرستاد که خبر از وقعه سلطان احمد خان کار رسید و از وعده و بیرون آن بوده یکی دو از ده سال بود دیگری
بجای او و پیش سلطان عثمان خصوصا تا ملک کمال اعتماد نموده پادشاهی بود به سلطنت استقلال داشتی
سلطان مصطفی خان برادرش را که بحفظ و ملخ را اشتغال حال منسوب بود بر سر سر یر مقر خصوص داد تا از لشکر
فرستادن به دیار عجم رغبت بنمود چون بنا بر آن قسم بلکه سبب شاه صفی ذات را که دو سال قبل از این با الحجی
کری تامور بود و استنبول توقف داشت خواسته تا رخصت دهد و بنای مصالحه را استوار نماید که امیا مابین
سلسله علیه و ارکان منصب مقر کل طرح و تکلیف نمودند که خود سلطان عثمان بجای زاده خود را از الطلبه بر حضرت
تاج و تکلیف بیش بر خوانند القصه طوعا او کرها پادشاهی بر سلطان عثمان قرار گرفت و نام صلح مغافلات و تراشیدن تا کسب

صفویه قلمی و ارسال داشت که خلیل پاشای وزیر اعظم که عجب زمان والد ناجم انتظام مهام سرحد ایران مأمور بود
تا بنیان و سقوط او را ضبط و صلح حیله ز اصلاح داند عثمان تا خیم المقصد عاقبت بنا به این قرچغای خان و
خلیل پاشا جنگی عظیم واقع و جمعی کثیر از رومیان مقیم شمشیر قزلباش ضایع کشته سبب مهم بمطالبه انجامید و عهد
نامه مقرر از سهو باد تاج و دیگر رفته و خود عهد نامه مداده حزابت جبله و ثبت رومیه را از جنگ قزلباش رهانید
چون خبر عدوان غدار معلوم رای شاه گردید مرتضی خان نزد قرچغای خان فرستاده حجت داشت که از تعاقب
رومیه عنان باز کشد تا معهد نامه مبشر نگیری باو شیفته که به اشرف استرداد و قرچغای خان عقب
عثمان چون باز آمد بنا ساز گشت چون سردار استقلال از جنگ و اقبال در حوزه یعنی عهد نامه ایلچی که از طرف
خلافت مرحوم بمضمون حقیقت و معنی مهر و ارسال اردوی قزلباش نموده طریق استنبول پیش
گرفته و قرچغای خان بنیمه دولت صفویه اقدس شاه گردو بوده ملتفتات بی اندازه گشت و موکب حضرت
در نیاز تبریز متوجه دار السلطنه قزوین گشت و انجا ایلچی از جانب شاه سلیم پادشاه والاجاه هندوستان با
نامه مودت طراز و ده زنجیر فیل با سر بسیار های زرین و اقسام جانور از تحف و هدایا که کردن و ارمغان تحف
کری و کاو ماهی بپای سریر اعلی رسید و همچنین ایلچیان پادشاه ذیجاه اروس هنیز در ان اوان با تحف
و هدایای جیناد بدربار فلک منار آمده و دیگر سفرای غضب شاه والی گل کنده با نامه جبودیت آیین و منشورات
نمین شرف اندوز محفل جلال آیین شده تبلیغ رسالت نموده و خصت انصراف یافتند **در بیان عزیمت شاهی بجانب**
خراسان و فتح دار القرار قندهار و ولایات مرا کشت قلم عجب تر نغم از سمو عرایس معانی خطاب مکنت یاد قرار
کرد ناتق حقیقت بیت خامه دوستان این شکرف نامه نغمه سرا گردید که دار القرار قندهار در ایام دولت شاه
طهماسب که صد اخری بار ثنای دولت سلسله صفویه مشغول گردید و دار ال ان دیار بسلطان حسین میرزای بن
شاه اسمعیل مغفور معوض و مفوض بود بعد از فوت او بر دوی عهد چون نوبت شهریاری ایران بسلطان محمد رسید خود کلی
در مملکت بواسطه نفاق امرای قزلباش واقع گردید اکبر پادشاه بن همایون فرصت یافته آن ولایت را استرداد
کرده مدت سی سال در تصرف ایشان بود پادشاه اسکندر جاه شاه عباس علت شورش رومیه و گرفتاری ازن
با ایشان نتوانست که همت والا نهمت بتعرف آن دیار گمارد چند دفعه که سفرای هند بپایه سریر شاهی آمدند خصوصیت
در مقام کلام اظهار مدعا نموده شاه سلیم زمان فرمانروای هندوستان پیغام فرستاد که این معنی مخالف دوستی است
و منافی یکجهتی که ملک موروث ما را تصرف نموده باشند پادشاه والاجاه بر بدیع اسطرهد نه و در انداز اربابغرض
جاه دوستی مکر شایب وقوع امری از خود نگرد مدعا را نا محض نموده و همچنین سلاطین اوزبک نیز در هنگام که در تما
ان حضرت در اذربایجان هنوز بر کنار وی ترکستان ...و مترصد فرصت در سال الخ او رومی لشکر بقلعه قلعه اند

خود به بغداد که رستم خان و سعد و ... محمد خان ... واقعه رجب زمان شاه در بغداد مقام داشت که کیفیت راه جبلی
را تصرف و خراب ساخته بودند در این وقت که فرار و خاشاک وجود مفسدان اذربایجان با تیغ تیغ آبدار شسته
حضرت شعار قزلباش شعار شعبه و سلک جمعیت منافقین خاک ادبار و بادیه غیرت ساده این این متفرق گردید
پادشاه نیکخواه را اعاظم رسید که با انتظام مهام خراسان پرداخته هم گنند همت بلند بکنکاش نتخیر قندهار افتاد
و هم تدبیر ما یقدم نیم الماضیات از رکاب سپاه دولت قریب را اول سال هزار و سی و یک هجری عنان معاودت
بجانب خراسان بال تعظیم بکشاده احکام قضا نظام در راه انجام بخلیل پاشا و روسای سلامت که امرای عظام آن
بنده جوار بادکوبی سیاهت باز تاختن کردند و همچنان کنان مرکب همایون را از مرز مورد تاجمام شاه و سرا بر ده
شهریاری در حوالی صفاهان هست از بیرخ ماه شادن قزلباشان باشرقستان با رقضا شان سرادقات نجم نجات
قبه بلند در سعادتی سعید و روز فتح از مبارک عید دیوشه و هر چون سپهسالار عثمانی ضرکشیده تا دوران آنجا
نهضت سلطان ایلچی مخرب چپ زبان از جانب او وحید خان برادر اما مقلی خان پادشاه ما ورا النهر که
نایب مناد سرحد خراسان بود با مکتوب مبنی بر انتظام سلوک ربیکهای مرغوب همچنین ابلیساق و آداب حضور
حرمت و ان شار البه همچنین ... ابوطالب رضوی متولی آستانه مقدس رضویه بعد گرد در هنگام استیلای عبد المؤمن
خان بمشهد مقدس بدست بلیم خان بدر او افتاده جبال خود در آورده بود بعرض حضرت رقم و عهد
خواه نقصیرات جنون نامه عهد گردید پادشاه اسکندر جاه چند شار الیه را حلقه کوب در وبار اخلاص دید
با صلوب تخاوتی ابا ... اسناده گشته سفیر بود از مقتضی الدام ... سنا و ... دست از آهنگ عطا کرد حضرت
ماثر بهنیانا بعریده فی زیر وری خوش ... شب وصف و کبرای فرق منیر بهبد کالبا شرقی و لال دم سنبل عم
شبد بر خرام بیجو کام بر افرا تمام ... بال حصار بال نعریف ناه ... ... خود شید فر تر نو فیشاط
شرع صور تسخطار و حصار بر عزا آنان از کین هیبت جهد چو نبا دو دور شکر که کوکی گردید زهرا ز مرز و لد
کوهان چنین ضمور از کوه ... فکر زا ... ادیم از ملک چون دو رخ از ابر ... و بنا از کان از صبح قمر عهد
او نهان طاعون بسزاوار و تنها تمام او با لای کرد و یزید عنان خوب بهیج که ره هیکل سخت سیم نا اندیم شاف
اخته نه همین سینه ... کرش کنده زان بیم چشم سناده کرد اویوم او غاه حلقه کوش بجوه منال دیو ازهمات با
همت کبک بطاوس و آرام حال چون دل کرکس بدربلبل بر بصفت ان دوار و ده فتح از زمینی وطفران
با معموره نیا و خراسان گشت چون حدود دوراه چلا نگاه سپاه نصرت پناه شد منشور عطوفت دستور شفقت تغییر
خان خاکم قندهار و سایر امرای چفتای که در آن دیار بودند رقم و رسول داشت و پیغام داد که چون در این
وقت خاطر سپاه ما شکار صید در دار القرار از صمیم الهام ... بر سر جد و شه غلام آهنگ و شیم خسته منا فدا ...

رنا گجیدن بلند احتشام مستلزم ان است که بعد از استیفای انوار جاه و جلال از لمعان نور تیغ و تیغ مثال الادم الا
قواعد یکانکی را بمواصف خلاف منزلزل نسازند و مبانی یکجهتی را بدست مغایرت منهدم نکردانند
و عزیمت موکب مسعود را بان حدود محض نشاط خاطر دانند و کرملازمت بر سبیل تقدم بطریق مین بلده کش
و از جانب برادر والا گهر و شاه عالم لوازم مهمانداری بعمل اورند و چند روزی که موکب سعادت کوکب
بفرحت و فیروزی در ان حدود بتفرج مشغولات و در کابا امنس باشند تا بر او زکیبه قریب خوار ظاهر
کردد که مملکت هند و ایران یکیست و مغایرت و جدائی در میان نیست بعد از روانه نمودن چاپار از راه لهفت
و دو روزه بقصد کذاشتن کنار اب هرمند مضرب خیام سپهر پیوند کردید مین رابته کابلی از انجا بشغل
با عرضه اخلاص نمای حیلت اندوز نواره حضور شهریار دوست نواز دشمن سوز و معروض داشت که امرای
جنتاله عرض مینمایند که شاه سکندر جاه از عزم همایون انحراف و دزدی مسالک حرفی معاودت کردند کرما
در راه و رسم نوکری و چاکری بجز مخالفت و قلعه داری کریزنیت چون این جواب ناصواب بسمع اشرف
کردید نایره اتش خشم پکر و اینه رسید و ره تورو طرقی مقصود شد خسرو سلطان بازکی را با فوجی از افواج
فاهره بر سر قلعه دمین داور مامور و خود بنفس نفیس متوجه دار الهنز از قندهار شد روز چهارشنبه هشتم
رجب سال هزار و سی یک وارد ظاهر قندهار و بهادران بلنک مهور را امر محاصره اعتبار کرده و بنا قند
زمود و حراد قلعه کشا اطراف و جوانب قلعه را احاطه نموده سنکرها پیش بردند با جنکهای اهنین در عرض
هفده روز رخنها در اساس حصار انداختند و کار بر محصورین تنک و تنکنا شیان را ابیدان تنک نمودند هاکم
قندهار چون چاره بجز تسلیم ندیدند ان در استیمال در را حانشاه سکندر جاه با وجود حرکات بیراه انقوم
رابطه دوستی را منظور و ایشان را امان داده در سه شنبه یازدهم شعبان عبد العزیز خان با سایر امرا و اعیان
بطریق کناهکاران ترکش بر کردن انداخته بعزم بساط بوسی مفتخر کردیدند و دیگر صدور عظام و خاصان
درکاه بشهر رفته در مسجد جامع بپایه منبر را از ذکر مفاخر و مناقب ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم از فرق فرقدان
کذرانیدند خطبه مرهمایون شرف نفاذ یافت که امرای جغتائیه با لشکر نامعدود که قریب بپنج هزار کس بود
از شهر بیرون نامزد درجب اردوی مبارک خیام اقامت زده بعد از دو روز شهریار دفتر و زحمه را با اموال و ا
و اهل و عیال سالم و غانم روانه هندوستان و نام دو شانه عتد رایتر پادشاه والاجاه شاه سلیم مرقوم صحیفه
حیدر بیک بوبنا باشی قرار اعلی روانه اعتذار نمود که هفت والا بصوب قندهار اتفاق افتاده است سماعت بوده
اندروا اخبار دو کلید از طلا که مفتاح ابواب یکتاد لی بودن نیتر را دیکی را نام قندهار و دیکری را کمال
نزهت بخش ابدانی نقش کرده و جیغه بوده سپرد که شاه والاجاه داده عذر خواه سوانح اتفاقیه کرد داورده اند

کرچون

کرچون نامه شاه سلیم رسید در جواب رقم داشت که حاجت در دوستی ان ذی شان اصبر کیانه را بمملکت عالم ان هیچ
نافهمند رها دهند و رسد انچه کرده اند مختارند و مغایرت بینما بین دو نیست خلاصه کلام رای جهان کشای
عزم مراجعت نموده هنکامی بود که رایض خورشید جهان فروز عرصه سرطان را طی نموده مرحله پیمای برج اسد بود
هواداران دولت معروض داشتند که عبور موکب منصور از راه کرم سیرات و زاوه مقدور نیست زیرا که در این موسم
مغاوزان از نفس سموم چون خلال اتش تافته و از شر حرور کره خاک طبیعت از دیا فنر سنک در بوته بیتاب اما
عقیق مذاب و وحش و طیر را بر ساحل او دیدار او چون ماهی بر تابه کباب بیت تعبور کاه پی ز صد نخود شد
همی کنند منقارش اخکر از پر و بال و بواسطه شدت کرما و عدت هوا معلوم نیست که چشم صبح صفای جهان کرد
منبع ابدی را ان قوا الله دیده با متم شمال طالع نوردد بر سر چشمه ها زلال نوالان رسید و بسبب تنکی علف دواب لشکر ما
زابهم تلفات اکر موکب همایون از راه عبور که سیلاف و در وسعت و فضای زاهن هرا و نواب و کرمن علف
از جمیع ممالک فاق عبور فرمایند انسب و الی خواهد بود چنانکه انوری کفته بیت عرصه مملکت خود چه نامحدود است
که در ان عرصه چنین لشکر نامعدود است اما بواسطه ارتفاع جبال و ضیق طرق و غلبه بابد چون علیا ماماه و
افتاب فران کرد و کاه نباشند بو قتر یا کاو ماهی قرین شد اهضه باید بیت و زان شیب و بالای نرم و درشت
زما هی شکم دید و از ماه پشت شاه دینجا عجب خاطر خواه سران سپاه از راه عبور نوای منصور با راحت
و فیروزی تمام ان کوه و دشت با سلسله بکذشت کفتی ز صد هر سم ستوران و نعیان کوه کوهان ار دوی
همایون ان جبال کردوی همان در یکدیکر کو فته شد و دشت و کوه سمت شادی پذیرفت چون ساکنان فیروز
کوه باستحکام مکان مغرور و کشته باستقبال موکب جلال نیامدند از و فور دستی بهادران نو تباش کو شمالی
بزایا فتند اداد و ده عنبر قند رجب و سرور امن شاه هرات را مقر رایات نصرت ایات ساخت در ورود
موکب مسعود عبار دار السلطنه مزبور سفرا دالجیان سخن کذار رضیع ابنیان از جانب امام قلی خان پادشاه ما ور
النهر با نامه حق اقتابین وارد و در بار خسروی و سبیل از ابلاغ نامه پیغام امام قلی خان و ابلیغ دستور معروف
شهریار منصور کردانید که اکر چه مخاصمه با ایشان و قتدانان دیمان است قدیم لیکن این مخالفت قرین را
منظور ان است که حق بین نسبت ما ان دولت ها و بین مدت حق طریق یکانکی نه پیماید و در ب مغایرت را مسدود
و ابواب یکجهتی را مفتوح نماید و دوارده خویش تاب قدم و راسخ دم خواهم بود و بر انم کر انشاء الله عالم حق
من الحجوم حرکتی که خلاف رضای شهریار ملک ارای باشد از این معاودت انتمای حضار رذکر زد و لیکن اشتهار
ان رادم کر رستم محمد خان بن دین محمد خان که بپناه باستان سپهر جاه التجا اورده و در این سر حدهای را داده اند
بنواق برسد که خاک نام و داین حق و موجب مفاسد کلیه خواهد بود هر روز در فتنه و اشوب بر روی مملکت باز

انهم خواهد گشود زیرا که میان ایشان و بنی اعمام حضرت ات و غارتگران اوزبک فتنه جوی و آشوب طلب جمعی
از اوباش دیرینه مجتمع و لوای فساد را مرتفع خواهند داشت اگر این اوقات ایشان در مقام دفع فتنه او برآیند
جمعی خود را تاخت بفرستند هنان بطرف ایران متصرف شود و بیم آن دارم که بواسطه شکست او آسیب و مضرت بحال
تلو [illegible] رسد و این معنی موجب نقض عهد و مودت و نقض پیمان را باعث [illegible] اهل سنت از دوستی و وداد گردد
القصه حیله اسفندیار خان غالب آمد مقرر شد که رستم محمد خان در رکاب همایون تا بغداد [illegible]
والجیان را متعقب التزام رضا اضطرار از آن و موکب حضرت متوجه نجف و شاه عراق گشت چون
قبل از این امام قلی خان بیگلربیگی فارس مأمور بتسخیر جزیره هرموز و دفع فرنگ کفش پرتکال که جمله تصرف
در آن اطراف بند نموده بودند کرده بود در اثنای [illegible] دوری فتحنامه شاه از هرات [illegible]
از [illegible] و حسن فتح الله یار و دفع کفش پرتکال را رسانید پادشاه سکندر جاه را اراده این بود که تا م
درین ایام مشغول فتوحات قندهار و هرموز بسلطان عثمان خواندکار روم مرقوم و ارسال [illegible] کرده بود
بعرض خلیفه سکندر رسانیدند که امرا و ینگچریان نفاق نموده سلطان عثمان را مقتول و محبوس ساختند و سلطان
مصطفی مخلوع معزول را بر سریر سروری منصوب ساختند چون وی بشوریدگی دماغ موسوم است [illegible]
وزرا متوجه قطع و فصل مهمات سلطنت و عزل و نصب ارباب مناصب گشته ینگچریان قرار گرفته جمعی از نیک
خواهان را نظر ضبط و دماغ سلطان مصطفی اراده خانات کرده که [illegible] سلطان زاده برادر سلطان
عثمان را که [illegible] بپادشاهی [illegible] طالب سلطنه متمکن کردند و ینگچریان بدین
جهت [illegible] سلطان مراد نشستند و سلطان مصطفی مکتوب [illegible] مشتمل بر وقایع و سوانح مذکور
و تجدید قواعد مصالحه و تمهید قوانین دوستی بحضرت اعلی فرستاده [illegible] ایلچی [illegible] دار السلطنه هرات
بنابر [illegible] رسید و تمام منظور نظر [illegible] شد [illegible] کشای رایات [illegible] بطرف [illegible]
کرده بود در آنجا بحال [illegible] رستم محمد خان عنایت کرده در والا الصوب شد والجیان بخار ارض
براجعت نمود چون قبل از این او و بکیه لشکر بر غاب کشیده و قلعه را خراب کرده بودند و حاکم او را بلخ برده
در این وقت که الجیان مقتضی التزام مفارقت بخارا نمودند امام قلی خان حاکم مرغاب را رخصت نموده بوطن
اعاده ولایت را دیگر باره بطلیه آبادی در آمد در این اوقات نیز پادشاه سکندر جاه با خاطری مجموع [illegible]
در دار السلطنه اصفهان نزول و بعیش و عشرت مشغول گردید **بیان فتح دار السلام بغداد مفتاح همت [illegible]**
بنیاد شاه عباس بر رای صواب نمای خردمندان مخفی نماند که دار السلام بغداد از ظهور دولت و [illegible] مذهب
حنیفی شاه اسمعیل صفوی متصرف این دودمان رفیع الشان در آمد چون نوبت پادشاهی ایران به شاه جنت مکان

شاه طهماسب رسید و دار الملک آن ولایت را محمد خان ترکمان در تحت تصرف داشت تا در سال هشتم و جلوس سلطا[ن]
غازی خان [illegible] که از امرای با اقتدار تکلو بود از دولت [illegible] روگردان شد التجا بسلطان سلیمان
خوندکار روم برده او را بتسخیر دار السلام بغداد ترغیب نمود سلطان روم با سپاهی دریا ستیز بدار و عراق
آمده بغداد را از تصرف محمد خان گرفت و آن بلاد در تصرف رومیه بود در این اوقات شوق طواف عتبات ملایک
مطاف ائمه انام علیهم السلام که بنیان کبریا خاطر پادشاه ذیجاه شاه عباس گشته خاص و عام را صلای زیارت
در داده و [illegible] باطراف ممالک فرستاده امر فرمود که هر کس را اراده زیارت باشد بقدم اخلاص طی طریق ارادت
[illegible] را بنماید و عساکر همایون جماعت جماعت [illegible] و سپاهی از اطراف
اینجا را نمودند از دار السلطنه اصفهان نهضت بجانب بغداد نمود چون نواحی دار السلام مضرب اعلام ظفر فرجام
گشت بکر سوباشی حاکم آن ولایت که از جمله عاصیان دولت عثمانیه بود حقیقت [illegible]
الکا بود خاطر اقدس مشغول [illegible] گشته بود نقض عهد را [illegible] و در پی [illegible] از آن حرکت
شنیع [illegible] شاه دین [illegible] قریب بغداد [illegible] کردانید و در عشر
ربیع الاول بمحالی مزار ابوحنیفه نزول و شاد دودمان عظمت و اقبال برافراخت و عیسی خان بیک صفوی قورچی
باشی را با زینل بیک [illegible] شاملو و صفی قلی خان مقرر نمود که از جمله عبور نموده بطرف بغداد کهنه رفته
در آنجا سنگرهای متین ساختند و علم قلعه گیری برافراختند چون بکر سوباشی از عبور لشکر منصور اطلاع یافته
[illegible] از جوانان دلیر بان طرف فرستاده که لشکر قزلباش را از عبور مانع آیند و فوج رسیدند
[illegible] از اسب عبور نموده بودند لاجرم همان قلیل سوار صف جدال بسته با ذوی [illegible]
کشانیدند و [illegible] لشکر بغداد افتاده [illegible] بجانب [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] از اطعمه [illegible] دینار [illegible] و مجموع قوای قلعه گیری برافراخت القصه
مبارزان قلعه گشای از اطراف سنگرها [illegible] رسانیده [illegible] کشتند [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] قلعه بر بعضی از برج
عروج [illegible] قلعه را متصرف [illegible] چون اهل بغداد [illegible] قلعه مشغول [illegible] باد الامان
بر آورده ترک ستیزه نمودند عظما و اعیان [illegible] سلطنه [illegible] پناه
بحضور [illegible] آوردند و مفاتیح دار السلام را تسلیم کردند شاه سکندر جاه در [illegible] هر طلب
مذهب شنیع داشتند [illegible] خلاف [illegible] بواسطه ولای [illegible] طیبین و طاهرین
رقم [illegible] کشیده [illegible] اهل [illegible] عجزه و مساکین که در قلعه از حضرت

تان چشم بغرض شاه واصحاب دو لخت بودند از بلیه جوع و قحط و غلا خلاص یافت صفی قلی خان حاکم همدان
را بایالت دار السلام بغداد و قرچغای خان سپهسالار را بتسخیر موصل و خان احمد خان اردلان را باستخلاص
کرکوک مأمور نموده موکب همایون روی نیاز باستان عرش بنیان سلطان سریر ولایت و شاهنشاه خطه هل اتی امام
المشارق و المغارب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله علیه آورده چون بیک منزلی آن خاک پاک رسید
با کمال اشتیاق از اسب پیاده گشته بقدم اخلاص رخ بعتبه سعادت افضل کاینات و افضل بنابر فضلا
و علمای مشهور است و از محقق صادق القول مسموع شد پادشاه دین پناه را اراده آن بود که طریق حریم حرمت
آن روضه مقدسه را پیاده بپوید و بقدم مسکنت و سر آنکه کی راه میان عتبه علیه حریم صفی در حرمین آمد گویا
یکبار نزدیکان و همرهان دولت بعرض معروض داشتند که مزاج اقدس ضعیف و پیمودن این راه دور سیر
ذات اقدس بغایت دشوار است آن جناب از حسن عقیدت فسخ عزیمت نموده لاجرم روی نیاز بر
استخاره گذاشت و شیخ بهاء الدین محمد عاملی رحمه الله را مأمور باستخاره نمود چون شیخ مزبور بکلام الله مجید
رجوع کرد این آیه شریفه فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی آمد شاه حقیقت نیوش از زیاده محبت و ولا هوش
سر از قدم نشناخته از توسن پیاده شتافته با برهنه قدم قبله آمال روضه علیه پناه مقصد بخاکروبی
درگاه آسمان جاه مدت ده روز و در آن مدت سه شبانه روز بزیارت اقدام و باتفاق سایر خدام بخدمت جاروب
کشی قیام مینمود و باجرای حکم لیکه پادشاه غفران پناه شاه اسمعیل حضرت از هر فرمان باب آن خطه جنت نظیر
برده بود و شیخ در زمان استیلای خاقان منهدم گشته بود که بحضرت نبی و علی کرامت مآثر را از امیر مأمور
بانجام آن خدمت سعی و ابرامات کرده خانه ساختند و زبان حال در نجف اطهر بدین مقال گویا شد **بیت**
دشمنی افزون بهشت باد بنیاد ترا · خاک بر سر کن کتاب دهر بانا معجزی · و منظور این بود که او که فرمان
و جا ... حضرت نموده ابنا دو روضه سه کرده اسیل بدریای نجف رسانیدند و آن خطه بکمال رونق و زینت
کرد مجاورین و زوار عتبه سعادت اختصاص از آب شیرین بهره یاب شده کمال خاص و عام شوند و جمیع
مجاورین را علی قدر مراتبهم با دولت وزرات و انعامات نوازش و از آنجا احرام حریم مطهر حضرت سید الشهدا
و سایر ائمه هدی و خامس آل عبا حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیه دا بر مبادات بستند و طوافات
روضه مطهره سلطان شهدا و مشاهد دیگر بعمل آمد و مراسم زیارت بجا آورده دار السلام بغداد چندی که شاه سکندر جاه
مراجعت منتهی گشت بود که قرچغای خان و خان احمد خان مظفر و منصور و ارد دار الملک موصل بتقبیل مقام
ایمانی و حکومت کرکوک با برادر سیف خان استجلو تفویض یافته منوچهر محل اختیار خود شد و دیوان
نوبهار با انا میر گونه خان قاجار بیگلربیگی ایروان بنام میرزا علی امیر خرجی بود و فتح آخستقه که بسیع شاه آیه

سورت وقوع یافته بود شایسته تحقیق کلام شاه و الاجاه بعد از آنکه دیگر باره کلش ایالت را بر لال فرات در یافت
زیارات عتبات عالیات طراوت تازه بخشید حامد مراجعت کرده متوجه اصفهان شد و در خلال آن احوال ایلچی از
جانب شاهین گرای خان پادشاه تاتار که با ملازمان دوستی و تبانی دولت جاوید آثار مبتغی اعلام استیلای
و علم بهامفرع و اعلیک کمال امتثال یافته بود وارد حضور و مکتوب مخالفت و دستور او را مطلق بود رسانید
او در وه که نقش کمین نام غلام شاه عباس شاهین گرای بود الحضرت فرستاده خان از ایت بنیان را از قم تورانزمین
شده موعود حضرت رخصت داد **ذکر عزیمت حافظ احمد پاشای وزیر اعظم روم باستیلای دار السلام بغداد و معاودت**
و بنیل مقصود باز گشتن ادهم خوش خرام قلم در میدان وقایع نگاری اظهاری نمود که امرای دولت عثمانیه
بعد از انتقال سلطان عثمان سلطان مصطفی را بر سریر قیصری نشاندند چون شش ماه گذشت او را از دوران
خلع و سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که طفلی دوازده ساله بود بمسند سلطنت جلوس دادند که خبر وقایع
بغداد و رسیدن امداد در مقام استرداد آن ملک بر آمدند و حافظ احمد پاشای بیگلربیگی دیار بکر را که بی زبدهٔ کیاست
و کار دولت انتقال داشت وزیر اعظم و سرعسکر نموده در آن سرحد با افزون تاختن سرعسکر بود بعد بلدیی؟ پیوسته
مدتی در سال در دیار بکر توقف نموده با لشکرهای مصر و شام و سایر بلاد روم در موکب او جمع گشته از دیار
بکر متوجه بغداد و در عرض راه مراد پاشای حاکم دیار بکر را مأمور بمحاصره خطه و شرف عنف استیلا ساخت
و خود لوای نهضت معطوف بغداد با افراختن از این جانب جنجوره ورود سعود سرعسکر بعجم و دیار بکر
معروض رای انور شد بنفس شمس نفیس متوجه اصفهان را با جمعی از تفنگچیان افشار مأمور بعزیمت صفی قلی خان
بیگلربیگی بغداد بمحافظت و بحارست آنحضرت از همه بنیاد فرموده و همچنین پهلوان حسن فراش با دو اصفهانی
را بتدبیرات قلعه مبارک نجف اشرف مأمور کردانید و خود به دولت و اقبال بعزیمت تهیه دولت استقبال
فرمودند تا اینکه بعرض رسید که حافظ احمد پاشا از دیار بکر متوجه بغداد است و از عثمان اراده تصمیم عزیمت نجف
دار السلام گشت و از دار السلطنه اصفهان عرصه بسیار نصرت پناه گشته چون نواحی الکای همدان مخیم خیام
نصرت نشان گردید زینل بیگ سفره چی باشی را که درین ایام الکا... عرایض پاینده و پنج هزار سوار شیرشکار رستم
منقلای از پیش روانه و مقرر فرمود که خود از نزدیک وزرای اخبار احوال محصورین بغداد بوده تا لشکر ظفر
مآل عنقریب در رکاب شاهی جمع گشته موکب همایون نیز از عقب برسد و زینل بیگ چون بکنار آب طهرش
رسید خبر یافت که از آب عبور و در اطراف نصب خیام و خیمه نموده اند و دروازه ستیزه انحصار از اجماع مکرمیه عمرنزی ان
متوجه دار السلام شد چون بدان نواحی رسید معروض گردید که سرعسکر و پاره در قلعه شهداد نقصان کلی داده بود ازچه مان
خر رفته و یافت که ... زینل بیگ سفره چی با هزار پیاده تفنگچی سرعسکر و باروده بقلعه کیان رسانید تفنگچیان سربازان و در کی

مبیان جلادت نهاد و خدمت نموده ابجا رسانیدند و این کار را که کارنامه دلاوران روزگار بود در صفحه
روزگار بنیاد کار گذاشتند چون سرها ز روم وصول موکب شاهی را با بغداد و معلوم کرد سرخان فرستاد
ملکی پاشا هر که مدت سرداه بود در دور قلعه نجف اشرف نشسته بود و کاری از پیش نبرده طلبداشت
الیه چون با دو روی سر عسکر ملحق گردید روز شنبه با تفاق طرح چید که آنها ر جیله نموده تا رسیدن موکب شاهی
ملک را همی قلعه بحرینید بنا بر آن ابطال و بطالان لشکر از اطراف زور آور شدند و خود را بپای حصار رسانیدند
از اتفاقات نقبایان الطایفه نیز نقب را زنجیر بیجی چیدند و از باروت انباشته آتش زدند و از منقب
شعبها افتر فقاب بتهرها خشد و لوای جلادت برفراز قلعه برافراخت چنانکه خروج خشت بعضی قلیخان
وصبر فتاح رسید مانند بلای آسمانی روی بطرف رومیه نهادند و بضرب تیر و تفنگ جمعی را از پای در آورد
دست تصرف آنها را از دامان قلعه کوتاه ساختند انقضاء عاقبت کار انجام کار بجایی رسید که خندق پر از دو
خودکشان گشتند پادشاه سکندر جاه فوجی از سپاه را گروه گروه به اطراف فرستاد که نگذارند از سمت دیار
بکر و خیره ادوقه با ایشان برسد و منیل بک را با سی هزار سوار و پیاده در مقابل رومیه روانه ساخت که خود
نمایانه نموده ملکیه چنان افتاده قدم از خندق و انر خانه بیرون نهند و منیل بک بکمینگاه اردوی خصم امن
رفته حافظ محمد پاشا مرحوم را کشت که مادر صغار جنگجویان استخار میاد زمکیشیم فکر از صحرا بر نبید
اثر حیبا فیروزی نکت خلاصه کلام کار لشکر روم نیز از قلعه گیری و قلعه داری انجامید چرا بای صلح گشتند
حافظ محمد پاشای سرعسکر شخصی را نزد بابا سر سیاهی فرستاد که لشکرین فیمابین را متعرض نمانید که مستعرض
نافتال نامناف مجاورت منصرف سازیم شاه سکندر جاه ملتمس او را قبول ننمود و در جواب پیغام فرستاد که بجا
جمع متوجه مقصد گردید که از سپاه همایون در امان خواهید بود شاه الیه با وجود حصول اطمینان تو هنجار و
قریب چند هزار سپاه او را گذاشته مراجعت نمود شاه سکندر دستگاه بعد از فتح نمایان وارد دار السلام و بهام آتا
زاتمتیت داده عطف عنان بجانب اصفهان فرموده در سال هزار و دو و سی هفتا امام قلیخان بیکلربیگی
فارس را مامور بتسخیر ابلاد بصره ساخت شاه الیه با لشکری بسیار به بغداد در رفته از کنار دجله متوجه گشتند
شعفای اعراب وحشی صفت حال و خراشی را با تمام و احشام را و سید بیه و عیهتیب تمام آورده بصریان نیز
اعیان و کلانتران فرستاده امان خواستند که فرمان بسط را حت باردوی خان گذارند که جزء ضمیمه ممالک پادشاه
جهاه رسیدا امام قلیخان بنا به مقصود مراجعت نمود **خاتمه احوال پادشاه دیجاه شاه عباس** چون فرمان لازم الاذعان
پادشاه دست ناقد حضرت الهی ولئن حد فنبرالله سیلا از ابتدای خطرت جهان تا انقضای دوران بر آن
جهه بوده و خواهد بود که هیچ یک از کلش عالم تاند بر روی بامه نشود و هیچ کامی از دست سلسله ایام نرهاند رجمی

پاشی بجا حتی هجله که رخت آنان گشودند کانه اورد و سلاح حاربه بدیدرا به مقتضای اجل سپرد و هر کس بیت
مهلکه عروداسه مرکب فاتش اندوفوانه جان بیرون خواهد برد و در این سال شاه ستوده خصال و صورت
روکروه زرینای دوعند در اینه خاطر کرد کنت نام میرزا خلف ارجمند صفی میرزا و خود را خلعت ولیعهد
دو ربرو تاج بخانیت سلطنت بسر نهاده فرمود **بیت** کز آن شمیم و کنز شمیم ولا عیم و شلیم تو شاد باش هم بوست
باده روشن و بعد فتح سرچشمان ندران شد و در انجا بعرض اسهال گرفتار و در روز پنج شنبه بیست و چهارم
شهر جمادی الاول سال هزار و سی و هفت بحکم کل من علیها فان و کل شیء هالک الا وجهه دست تصرف هادم اللذات
قواعد حیاة اش را منهدم و اسباب بانا و املا که را بکلی منعدم ساخت مانند اسطه ورق و جیده صفیه و کبیه دف
کرداب حیرت و غره ب اضطراب افتاد و امواج و امواج مصیبت و احزان متلاطم و متراکم شد امیر را از این حادثه
دلها بجوش و اعلیرا از این مصیبت جانها بخروش در آمد حسب الوصیت نعش او را روانه نجف اشرف و در آستانه
روضه منوره مدفون شد اوصاف جمیل آنحضرت از حد و احصا بیرون است و اطوار پسندیده اش از حد تصور
کی افزون بجلال پادشاهی بود نظام انگاره صابر و شهسوار خدا رانی خیالات دقیقه حسن اعتقادش بود در
رسالت و ولایت بمرتبه بود که کلک دوران در ایش داد و عشر عشری از عشرات سینه و فیش ایستود در عهد شاه
و منابع شرع از شوایب ضلالت و اقتداء ببدعت مصون بود و از تجلی نور عدل و صبح انصافش آتش فتنه بیفروخت
و برای دنین از دارالسلام بغداد الی ذمینی داور و قندهار و غور و از داغستان تا کیچ مکران زیر نگین در
آورد با محمله از حمیت پاسش چهل و چهار سال شاغر امالا اهالی فالحق و سه اوراح دوح بود و امن و امان ما لا
نال بود و از بیم سطوتش عقاب چالشگرا اشیانه بهوی ضعیف و روزیبال **بیت** ز عدل کامل خسرو فیض
شامل سلطان شد و کبک و کوه رمو میکشد در گهان یکی چحابر شاهین و دیم مجانه طفل شیم هم صحب
ضیغم چه در هم شبان و در نیکوئه اخلاق در میان سلاطین طاق بود و در عظمت و شوکت و ثروت در عهد
خویش سرآمد خسروان آفاق پادشاهان روم و کیف و سلاطین اقصای ممالک عرب و کاشغر و تبت و هند و سند
با حضرت طرح آشنائی افکنده و هرگز در کاهش از ایلچیان ایشان خالی نبود به سرمشق و هدایای
لا تعد و تحصی مینمودند و همچنین پادشاهان فرنگستان از ولندیز و انگلیس و دانمارک و ونیز و پرتکال و اسپانیه
و پاپ که بزرگترین پادشاهان نصاری و نایب حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مقتدای طوایف مسیحیه بود
با وجود بعد مسافت سفرا به درگاهش روانه و از او اظهار عقیدت مینمودند و طریق ارادت میپیمودند و از احداث
ابنیه و اماکن و بقاع و مساجد بنایت مجد بود که یکی از اطراف کثرت ما ثر و عمران نام مقابر و مسجد جامع جدید
اصفهان است که بصفای معبد و کمال حسن امثال مقتضای انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر جز

بنیاد کعبه معمور و دو قبا بنین اقصی و بیت المعمور را السنه و افواه امامی و ادانی مذکور یاد از مال حلال خاص
و از نخت خبیثه نزخام بلکه از سنگ خام بنیاد نهاده اگر گویم قبه اش از قبه فلک برتر است و نقش ایوان در رسیده
بنقش و نگار شکسته بیجاست و دیگر میدان نقش جهان است و بعضها لی علی ما یحکی که یکی در وسعت با میدان قزوین
جهان نو و صفات و یکی در رفعت با عرصه فلک اطلس **بیت** یکی از وی فلک با طلس بیغت ، یکی از وی جنات
نازل عقبات ، و زبانها در وصف آن از در اطراف مجوبان آب حیات ابنیه از در الهار ، دیگر مسجد محاذی عالی قاپو است
مشهور به مسجد شیخ لطف الله که سرهور قبه اش در کیوان دیش دار و طاق رواقش رفعت درجات در بیش
دیگر چهار بازار است و حمام و مسجد و غیرهم بیرات که از طول و عرض بنایم قزوین بتفصیل کتابیم دیگر خیابان چهارباغ است که
ابل انکه به معمور جهان در جهان و همچنین پل ما بین چهارباغ علیا و سفلی مشهور به پل الله وردی
خان از بناهای عالیات و عمارات تا شرف ما ندارد در رضا یا دو مدرسه و خیابان مشهد مقدس رضوی ع
و رصد وضعیف و صفی بنایش بسیار شرف و بخصوص امامزاده اصفهان و عباس آباد و جمیع لاهرا از جمله محاسنات است
و همچنین در اواخر دولت رای باز هنگش با وجود آن اکثر تا اصفهان قزاکرفت امامقلی خان بیگلربیگی فارس و
حسینعلی خان والی ارستان و یعقوب خان حاکم تخت و صفی قلی خان حاکم همدان با نجام و سرکاری آن ما نور
لیکن بواسطه نادر شاه شعف و فتنه تا شاه کار بعضی کار بنا عدم و مدارس و خانقات و بنیاد و خانات حیدر ام اصفهان
و صفحه و اصفهان بسیار ساخته که ذکر همه موجب تطویلات و کاهی شعر یکفت
این بنو و از نتایج افکار آن پادشاه است **بیت** هرکس برای خود سرانشی کرفته است ، زنجیر از آن کم است که
دیوانه پرسلسه است ، و وزرای آن سرکار هشت نفر بودند در اول جلوس میرزا شاه ولی و او میرزا احمد میرزا
عطاء الله وزیر سنانی از دولت بجائی رفت و وزیر شد بلیغان بود بعد خاتم بعد از وصف قلاج خان زبده برتبه وزارت
اعظم رسیده از روز بلند پرداخت و عزوجل پیش از قیاس و وزارت عم پیگلر از جهات مجهور شده بعد از
آن میرزا لطف الله شیرازی که وزیر سلطان حمزه میرزا بود و وزیر اعظم و اعتمادالدوله کردید اما وزارت تا
آنان چه کرد صاحب سیف و قلم و جلیل و علم و صاحب حشم کند و سال بار وزارت پرداخت بواسطه اطوار
نامنجار میرزا محمد که از وجوه جمله و امور که مرضی طبع سلطانه نبود آن وزارت معزول و حاتم بیگ
ولد ملک عزالدین بود بجای او که منصب استیفای عالی الممالک داشت قدم بر مسند وزارت گذاشت و مدت بیست
سال در کمال استقلال بانشغل خطیر اشتغال مینمود تا حقیقت در هنگامی که بجنب آنان شاه مأمور بتنجیه قلعه
دمدم ارومی بود ظفر یافت بصود و میرزا ابو طالب پسرش که جوانی مستعد و آراسته بکمالات صوری و معنوی بود
بجای پدر رفته مدت ده سال لوای وزارت بود کامل مهام سپاه و رعیت اغلب بواسطه بحکات

لرازنرب

دو دیوان صواب کرده و نرفت چو الواتی از مستند آن منصب را بدید بغرات و سلیمان خان ولد شاه قلی خان استجلو
بجای او نکیه زد چون مدت پنج سال بگذشت بمهر جاقش در کشید و فضا افتاد سلطان اصلانی خلیفه
سلطان خلف میرزا رفیع الدین محمد صدر ممالک سید عالی انداند نشینیجش مسند وزارت
کردید بجا بنی خلا رفتند و نیکو اخلاق بود و در عهد خویش در میان علما و فضلا علو جاه و
مرتبت و منیع و در تلبیس شهور آفاق است و در ابواب جرئت مطامعی برد و ابنادی حضرت شاه
در محافل سرافرازی داشت و همچنین هشت نفر و سرکاران پادشاه ذوالاقتدار بمنصب جلیل استیفای
ممالک رسیده اند ولد خواجه شکرالله اصفهانی و اقاشاه اسمعیل و قنا بادی اصفهانی که قبل از مرصع گر
زمان همچنین از مستوفیان داده شد بود از سرکار شاه موسی عطاکشت بعد از وی آن منصب با میرزا اعلا
برادرش تفویض یافت چندانش قانع دوری بنا فت میرزا ابراهیم شیرازی بیان مرتبه سرافراز بعد از
او میرزا قوام الدین محمد ولد میرزا حسن کفوانی اصفهانی که مرد بزرگ منش و درویش نهاد بود مستوفی الممالک
مدت شانزده سال در ان شاغل عمل و ابا مال میکرد تا اکثر از بعد از وی میرزا
قاسم نظنزی جیبر دبیر ولا اره جند یافت و وزرای مملکت در عالی ارتحال پادشاه مغفور کاف
اقتدار و استقلال داشتند میرزا محمد رضای وزیر مملکت آذربایجان و میرزا تقی مشهور بسارو تقی وزیر
خواجه غیاث وزیر بمازندران بود که بعد بمنصب والای وزارت اعظم رسید و میر عماد الحسینی خوش نویس
نستعلیق که شهره آفاق و از همکنان طاق است در عهد او بود **ذکر جلوس شاه صفی بن شاه عباس ماضی بن
سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی** چون دواعی خاطر خاقان خلد آشیان در زمان
دوری داد امرای عظام سیما عیسی خان قورچی باشی و اعتمادالدوله و خلیفه سلطان که هر دو شرف مصاهرت
آن حضرت سرافرازی داشتند بحسب الوصیت پادشاه وثیقه در باب تفویض ولایتعهد و سلطنت بنام
میرزا رغم دابا بها جمیع امرا و صفیان مهمور و مصحوب محمد علی بیگ بدار السلطنه اصفهان فرستاده و خود
از عقب خاد خان حرم محترم و ابنعاب و اثاث سلطنت را برداشته روی براه نهضت گذاشته بعد از رسید
حضرت نور و وثیقه مهمور را بابوالقاسم بیگ ایشیک آقاسی باشی حرم علیه باتفاق خسرو میرزا برادر لهراسب خان
والی گرجستان که حاکم دارالسلطنه اصفهان بود و بعد برستم خان موسوم گشت جهه دفع مفاسد و ارامش
خلایق که در اصفهان جمع بودند مقید برسید تا اعتمادالدوله و امرای رکاب نزد سام میرزا رفته و آن
ارکان همچنین سال او را ملقب بشاه صفی ساختند و در بیست و جمادی الاخر سال هزار و سی و هشت هجری بر اورنگ
خسروی جلوس شد نواده مغز باقر داماد علیه الرحمة در مسجد جامع شاهی خطبه بنام نامیش خواندند و در همان

نامه از ارکان دولت بخواتین حرم با ایمای عزم و حشم اذعان نمودند [illegible] اولیای دولت شاهی پابوس و ارباب مناصب
بدون تغییر و تبدیل منصب خدمات معینه خود گردیدند و عالم [illegible] حوادث از سر گرفت و عروس
روزگار شوهر جدید را در کنار [illegible] بجلوه [illegible] و لایات و اطراف دعوی بنیاد سپهر ارتفاع نهادند
سرکشان افغان مقدم شاه [illegible] زمان [illegible] کشاده شد که از [illegible] خراسان [illegible] نظر اوست
افتاده بود [illegible] و حضرت [illegible] که بواسطه [illegible] پادشاه مغفور بر کشور [illegible] ساخته
[illegible] هنگام [illegible] بنا بر مقتضی بحسب خویش را مخالفت پیش گرفتند اما با آن
[illegible] امرای صاحب [illegible] بزودی فرو نشستند و همچنین جمع از اوزبکان [illegible] از
[illegible] دست غارت و تاراج ممالک خراسان دراز ساختند منوچهرخان حاکم مشهد مقدس
با بعضی از امرای خراسان بدفع [illegible] فرصت [illegible] سپهبد [illegible] دادند که
[illegible] منهیان بعرض پادشاه رسید که خسرو پاشا [illegible] سلطان مراد [illegible] قلعه بغداد
تا [illegible] رایات شاهی [illegible] آگاهی یافت با لشکری و سپاهی بیکران بدفع و دفع ایشان بجانب بغداد عنان
داده [illegible] معروض گردید که سپهسالار روم [illegible] کردستان و شهرزور [illegible] جمعی از جنود خویش را بر سر
قلعه [illegible] ساخته شاه صفی زینل خان سپهسالار [illegible] امر کرده
[illegible] بیک [illegible] اوسنوا [illegible]
[illegible] بیت [illegible] موجود [illegible]
[illegible] مقرون [illegible] حروف [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] و مشقت بسیار
[illegible] المضبوط ساختند [illegible] اطراف
و جوانب لشکر قزلباش را محیط گشتند [illegible] آفتاب [illegible] ساختند
[illegible] در حمله [illegible] احوال [illegible] خواین [illegible]
[illegible] لشکر شکسته [illegible] شاه [illegible] امرای عظام
[illegible] محصولات [illegible] آبادی [illegible] عسکر
روم [illegible] اجتماع لشکر قزلباش
و [illegible] موکب سلطنت [illegible] اسم سلطنت [illegible]
اطراف [illegible] بغداد کردید و قلعه دار السلام [illegible]

[illegible] اکبر [illegible] پاشا [illegible] بعد اوچون [illegible]
کت [illegible] ساخت [illegible] از جانب بغداد وارد و معروض داشت که سپاه روم
در شب [illegible] قلعه [illegible] هزار کس از ینگچری و پاشایان کشته
[illegible] ینگچریان [illegible] شورش [illegible] سرها را [illegible] و جمعی از [illegible]
[illegible] طریق [illegible] کردید چون خسرو پاشا [illegible] قلعه شهرزور را معمور [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اوزبک [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] بنیاد [illegible] جمادی الاول سال جلوس
[illegible] بغداد [illegible] صفی قلیخان [illegible] پابوس [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] خسرو پاشا قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] شاه صفی رستم بیک [illegible]
[illegible] رستم بیک [illegible] فرمان [illegible] کردید
قلعه [illegible] لشکر قزلباش [illegible] رسید [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] سپاه [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] وجود [illegible] بکنار
[illegible] قزلباش [illegible] وجود [illegible]
[illegible] موکب شاهی [illegible] دار السلام بغداد [illegible]
کت و قلعه را [illegible] علیهم السلام [illegible]
رستم [illegible] سپهسالاری [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خلیفه سلطان [illegible]
[illegible] مشهد مقدس
[illegible] خلیفه سلطان
[illegible] منصوب ساخت
[illegible] صفوی [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] همچنین [illegible]

نامداری با سی دا مثل امام قلی خان بگلربگی فارس و صفی قلی خان قیرپش و غیره را نیز مقتول و برخی را از مناصب
معزول کرده در اثنا خبر رسید که داود خان بگلربگی قراباغ برادر امام قلی خان با طهمورث خان والی
گرجستان طرح دوستی انداخته و از اینجا سپاه گرجستان تکیه زاویه اند و ولایت را غارت و مسلمانان بسیاری
را اسیر برده‌اند بنابراین رستم خان سپهسالار را با فوجی از سپاه جرار به تنبیه آن طایفه مأمور شد و موکب
شاهی نیز روانه دارالسلطنه قزوین گردید و رستم خان چون بنواحی تفلیس رسید طهمورث خان دید که تاب
مقاومت ندارد بقدم فرار برخاست نمود صوب باشی آچوق رفت و داود خان متوجه استنبول شد رستم خان بعد
از مهم قلعه که شاه جنت مکان شاه طهماسب در آنجا ساخته بود و گرجیان خراب نموده بودند تعمیر
و قلعه گوری و دیگر را نیز با تمام رسانید و صفی اباد نام نهاده آنجا مأمور به قلعه روان گردید مواکب
شاهی نیز از قزوین عزیمت تبریز نمود چون رستم خان در نخجوان و ایروان شاد و روان ملازمت برافراشت
سپاه منصور را بمحاصره امر فرمود از اطراف سنگر پیش بردند و کار بر محصورین تنگ و [illegible]
رسید که تمام را بر ایشان تنگ ساختند که مرتضی پاشای بگلربگی دیار بکر را با دو هزار کاوا خلیل پاشای
حاکم ارزنه الروم و غیره از کردستان بامداد محصورین رسیدند روز دیگر که چشمه طلوع خورشید در نقطه
سپهر افراشته گشت سپهسالار پیاده و سوار لشکر را با مبارزان فرستاد [illegible] به دلیری
خانان [illegible] طرف آن طایفه هم عسکر بداند آنجا روم نیز صفوف ستیز و آویز
را ترتیب داده با دو سپه مبارزت گشادند [illegible] قزلباش از کراباغ [illegible] پیاده [illegible]
سیل [illegible] محابا آتش [illegible] غام [illegible] خصم شکنی [illegible]
سرخ [illegible] ذکر دلاوران [illegible] اصحاب [illegible] از هیبت
اندام دیگر [illegible] چشم خورشید رسید و فرط [illegible]
دریای خون [illegible] دلاوران [illegible] مفلوج گشت [illegible]
نگاوران [illegible] بیت [illegible]
[illegible] چون باران * تیغ [illegible] گشت چون آذر * [illegible]
شد [illegible] نیزه و سینه [illegible] جوشن * از هنگام آنکه
تیغ خور از نیام افق کشیده شود تا وقت آنکه [illegible] مغرب پنهان گردد هنگامه رزم گرم بود و چنانکه از خون
ریزی [illegible] قزلباش سپاه [illegible] دشت از خون [illegible] خورشید
ماند چون روز دیگر سپهسالار [illegible] و لشکر [illegible] صبح

پیش کرده دیگر روز همه سپاه قزلباش [illegible] پشت نگاوران عقاب صولت بر [illegible] روی بمیدان
کین نهادند از جنود رومیه [illegible] با تیغ تند [illegible] قلعه [illegible] طرف حصار نهادند
و مفتاح جلادت آن قلعه سپهسالار را گشادند و لاجین بیگ حافظ آن قلعه [illegible] برافراشته لوای معاودت
بجانب تبریز برافراشت شد بعد از آن شاه صفی را عزیمت بغداد افتاده امیر خان قورچی باشی را با
جمعی از جانبان از مرکز دعا بدفع [illegible] مأمور و موکب منصور متوجه [illegible] بهمدان [illegible] طالب
خان اعتماد الدوله را معزول و میرزا تقی وزیر [illegible] وزارت دیوان اعلی منصوب فرمود
و خلف بیگ سفره چی باشی را [illegible] روانه کرده خود عزیمت قزوین نمود بعد از ورود
[illegible] هزار و [illegible] خبر رسید
که سلطان مراد خواندگار روم ایروان را تصرف و متوجه دارالسلطنه تبریز است موکب همایون از قزوین
حرکت و بجانب [illegible] رستم خان سپهسالار را با فوجی از لشکریان روانه آذربایجان و امر نمود
که دارالسلطنه تبریز و نواحی را از اهالی خالی و خود در [illegible] بوده [illegible] پیش [illegible] سر راه [illegible]
گرد سپهسالار حسب فرمان معمول و سلطان مراد [illegible] تبریز [illegible] یوم [illegible]
خویش را [illegible] دید از راه [illegible] روم شد [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] معمول داشته و [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] خان حاکم [illegible]
[illegible] احمد خان حاکم [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible]
لشکر [illegible]
[illegible] احمد خان [illegible] روم [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible]
[illegible] کاشان [illegible] هند [illegible] نامه [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] خزانه [illegible] هزار [illegible]
انعام [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] رسید که [illegible] خراسان نهاده اند

واقف و چون طالع مسعود کمال انتظام دارد اغماض کرده میشود که پادشاه والاجاه هندوستان اراده تسخیر
قندهار داد و بنابر آن قوللر آقاسی حسب فرمان مامور بطرف قندهار گردید که خرابیها انجام آن نموده انتظام کلی
داده بیگلربیگی سپاه در مراجعت برکاب همایون نماید پس قوللر آقاسی بموجب امر شاهی متوجه قندهار
گشت علی مردان خان حاکم قندهار چون از عزم قوللر آقاسی مخبر شد سپاه و توهمات بیهوده بخاطرش
مستولی گشته اشاره امرای پادشاه هندوستان را که در آن حدود بودند قندهار و دو شهر را با ایشان
تسلیم کرد و خود با اهل و عیال متوجه دار الملک هند شد چون این خبر بقوللر آقاسی رسید عطف عنان
عزیمت برکاب شاهی نمود در سال هزار و چهل و هفت [illegible] از دار السلطنه بغداد وارد حضور سعادت بنیاد
بعرض رسانید که سلطان مراد خواندکار با لشکری بیرون از شمار متوجه عراق عرب است موکب سلطانی
از اصفهان کوچ و متوجه قم و ملتیک گردید و میرزا صدرای ولد خواجه دوست محمد اشتهاردی را بوزارت
آذربایجان سرافرازی داده و نظم و نسق الکای ولایت و کیفیت کمالیات او خادم علی بیگ برادر رستم خان سپهسالار
آذربایجان را باتفاق روانه آن سامان گردانید که بجای رستم خان خادم و رستم خان با سپاه آذربایجان
در کنکور باردوی سعادت نشان ملحق گردد بعد از آنکه موکب شاهی بطاق بستان رسید معروض گردید که خوندکار
بر بغداد استیلا یافته و خلف بیگ سفره چی باشی و میر فتاح اصفهانی را مرخص نموده و مصطفی پاشا را سرعسکر
ساخته در بغداد گذاشته و [illegible] نامی را برسم رسالت و تمهید قواعد مصالحه روانه دربار جلالت
مدار کرد القصه سفیر مزبور بورود و قرار مصالحه ما بین چنین قرار یافت که بغداد متعلق بکار گذاران روم
بوده و ایروان بسلطان ایران و من بعد بیگلربیگیان سرحدات مملکتین متعرض ولایت یکدیگر نشوند بعد از
وقوع مصالحه موکب شاهی متوجه دار السلطنه قزوین گردید و از آنجا از راه گیلان عزیمت مازندران و چند
روزی بساط نشاط مسرور بود و اوایل بهار از فرح آباد بطرف اصفهان بر افراشت و در ورود
بمقر سلطنت خبر فوت کلبعلی خان بیگلربیگی ایروان رسید محمد قلی بیگ امیر آخورباشی را که از سعادت دور
مسافرت و خبر فوت سلطان مراد خواندکار و [illegible] رسانیده بود بخطاب خانی سرافراز و بحکومت ایروانش
روانه ساخت در آن اثنا خبر رسید که امام قلی خان پادشاه ماوراء النهر را چشم ضایع شده و ندر محمد خان
برادر خود را بجای خویش بتخت پادشاهی نشانیده از راه ایران عازم سفر بیت الله الحرام است القصه در اواخر
سال هزار و پنجاه یک بعزم استرداد قندهار رایت نهضت بر افراشت و در دوازدهم شهر صفر سال
هزار و پنجاه و دو وارد حومه کاشان بحکم قضای ربانی و تقدیر سبحانی از منزل ناپایدار بمحفل
سرای سرمدی انتقال نمود و [illegible] و امرای عظام نعش او را به روضه

مطهره حضرت معصومه علیها السلم برده مدفون ساختند مدت سلطنتش سیزده سال و سه ماه کشید
و وزرایش سه نفر بودند اول خلیفه سلطان دویم طالب خان بن حاتم بیگ سیم میرزا تقی مشهور بساروتقی
نواده خواجه عنایت اصفهانی که در زمان شاه طهماسب وزیر حسن بیگ یوزباشی بود در سالی که پادشاه
مغفور شاه عباس عزیمت بغداد داشت مشار الیه را نظر عنایت [illegible] وزیر دیوان بیکی [illegible]
آثار رشد و کاردانی از ناصیه احوالش مشاهده نموده در مقام تربیتش بر آمد عاقبت بوزارت مازندرانش
سربلندی داده در آن ولایت خدمات بر وجه قیام نمود در انجام عمارات و ضبط و نسق ولایات و نسق
طرق و شوارع سعی ما لا کلام بعمل آورده روز بروز مدارج مراتبش بمزید اعتبار محسود اقران گردید
جمیع امرای عظیم الشأن [illegible] گردید تا وفات پادشاه مغفور متصدی وزارت مازندران بود و در اواسط دولت
شاه صفی بمنصب وزارت اعظم رسید و در سال [illegible] جلوس شاه عباس ثانی جانی خان قورچی باشی و بعضی از
امرا با یکدیگر اتفاق نموده او را مقتول ساختند چنانچه ایماء خواهد شد و استیفای ممالک بمیرزا اسمعیل تعلق
داشت عمارات [illegible] کاشان از بناهای سلطان مزبور است **ذکر جلوس شاه عباس ثانی برادر یکه سلطنت شاه**
حضرت سبحانه جل شانه و سوانح ایام آن بعد از آنکه شاه صفی از دست ساقی اجل شراب
فنا نوشید عباس میرزا خلف ارجمندش که در آن اوان نه سال و هشت ماه و بیست و هشت روز از مدت عمرش
گذشته بود حله سلطنت پوشید و اول حکمی که از وی صادر شد خراب نمودن شرابخانها بود و منع [illegible] احکام
مطاعه بجمیع ممالک محروسه مرقوم داشتند که عمال و دیوان مطالبه بقایای ایام شاه صفی را که در صد هزار تومان
بود از رعایا ننمایند و به تخفیف مقرر دارند و جمعی از امرای عظام که مدام بشرب مشغول بودند توبه نامها
نوشته بنظر پادشاه ذیجاه رسانیدند موکب جلال بجهت تنظیم ملک متوجه دار السلطنه قزوین گردید چون
ساحت آن ولایت محل نزول گردید خبر ورود امام قلی خان پادشاه ترکستان رسید نواب اشرف در وقت
موکب او را استقبال و لوازم احترام نسبت بوی مرعی و چند روز جابش را در دار السلطنه قزوین نگاه داشته
جشنهای خسروانه فرموده مهمانداری تعیین نمود که او را از خاک ایران بگذراند در این اثنا ایلچی از جانب
خوندکار روم با نامه دوستانه و هدایای پادشاهانه وارد حضور گردید و [illegible] در باب تشیید مصالحه نموده بود
در ماه رمضان از قزوین حرکت و بجانب اصفهان نهضت فرموده و در این سال مقرر شد که معماران و مهندسان
[illegible] در پیش عمارت هشت بهشت عالی قاپو [illegible] بنیاد ساختند و در سال هزار و پنجاه و پنج جانی خان
قورچی باشی و [illegible] خان حاکم شیروان و [illegible] خان شاملو بیگلربیگی کوهکیلویه مدعی میرزا تقی اعتماد الدوله
گردیده بحکم نواب اشرف معزول و بعد از دو روز امرای مزبور بگمان آنکه پادشاه را مکروه خاطر نخواهد بود

بخانه وی رفته نعشش پرداخت روز دیگر نواب اشرف مرتکبین را با تمام متقبل و شادی ایشان محمد وزارت
بوجوه سلطان العلمائی خلیفه سلطان که در آن اوان از سفر جنت آثار بیت الله الحرام مغاودت نموده بود
زینت یافت و مرتضی قلی خان ایشیک آقاسی باشی را قورچی باشی مقرر فرمود در آن اوان نیز عزیمت ملک
محمود حاکم سیستان رسید خاتمش را بعلت نصرت خان ولدش که در رکاب بود مفوض داشت و در خلال
احوال معروض شد جلال کش که عبد الغنی خان ولد نذر محمد خان پادشاه ترکستان طغیان نموده
ملک ماورا النهر را از تصرف پدر گرفته و نذر محمد خان پناه بسلطان خرم پادشاه هندوستان برده
پادشاه مزبور بغیرت خود فرزندش را با فوجی از لشکر جنگله بمقاومت او مامور و مامورین فتح
بلخ را که مقر سلطنت بود از تصرف عبد الغنی خان انتزاع و نذر محمد خان را نیز مدخل نداده اند و نذر محمد
خان با قلیلی از خواص عزاو خود را بمرو رسانید و روی انجذاب درگاه جهان پناه آورد نواب
اشرف مهدیقلی خان ایشیک آقاسی را با جمعی از اعیان باستقبال روانه و در شهر شعبان او را بظاهر
اصفهان رسانیدند نواب اشرف موکب او را دو منزل استقبال و همه جا پا انداز انداخته شد تا
بدولتخانه نزول فرمود و یکماه آن شهر را آیین بسته چراغان نمودند مبادرت جشنهای ملوکانه تدارکات پادشاه
فرزانه را دیع احکام مطاعه بجمیع خوانین خراسان مرقوم که آنجناب را امداد نمایند و در هشتم شهر
رمضان سال مذکور روانه ترکستان شد چون خبر نصرخان و دیگر فتنه انگیزان سمع امرای جغتائیه
شد بلخ را خالی ساخته مفاودت هند نمودند نذر محمد خان وارد بلخ و دیگرباره پادشاهی ترکستان را
صاحب شد چون باسترداد دار القرار قندهار پیوسته منظور نظر شاه دین پناه احکام مطاعه به بیگلربیگیان
ممالک محروسه مرقوم و مقرر شد که هر یک سپاه ابواب جمعی خود را برداشته در دامغان و بسطام ملحق
باردو گردند در پنجم ذیحجه سال هزار و پنجاه و شش خان نثار خان ایلچی سلطان خرم فرمانفرمای
هندوستان و ایلچی پادشاه روس در اصفهان شرف پابوس دریافته فتحنامجات و تحف و هدایای
خویش را از پیشگاه مجلس شاه گذرانیدند رخصت انصراف حاصل نمودند و موکب جلال در رمضان
سال هزار و پنجاه و نه از دار السلطنه اصفهان شقه گشای علم ظفر پرچم بطرف خراسان شد چون
خطه سمنان مخیم خیام عزو شان گردید لشکرهای اطراف بنابر سرعت کردن نظر بمجمع کشتند از آنجا فتح
و نصرت از پیش و پس و چپ و راست مقصد داخل برای نصرت کیش شد مبادا استمداد بزیارت حضرت امام
ضامن ثامن مشرف و در آن بلده خلعه شان لشکر ... و سیستان و ... بمحال خراسان باردوی
نصرت پرتو پیوستند و ... آن سفر سعادت نشان لشکر را از خزانه عامره مهمانداری و مقرری

فرمود که چون قبیحی که رعیت را متنی شوق حرمتباری نمایند در هنگامیکه موکب همایون از هرات عازم قندهار
بود ایلچی خواندکار با نامه دوستانه وارد و حضور و تحف لایقه که از دربار قیصری آورده بود بگذرانید معاودت
نمود موکب شاهی نیز متوجه دار القرار قندهار شد و مهراب خان حاکم استرآباد را با فوجی از عساکر نصرت
بنیاد بکشودن قلعه قبت مامور ساخت و شاهرخ خان را با شخصی چند دلاور نامور بر فتح قلات معین
را با نجام رسانید در روز فتح قندهار بسبب خرابی ... نشده چون نواحی دار القرار قندهار مطلع ماهیچه
رایت جهانگشا اشراق شد در باغ عباس آباد که از بناهای گنجعلیخان و در سمت شمالی شهر واقع است نزول
و بخدا و دار قلعه گیری را امر بمحاصره فرمود و در اندک زمانی شیرحاجی را از فرق و سر بسیار ... بشمار
کمینها اثر رسانیدند بعد از فتح نمایان ... حکمی جهانگشا که ... قلعه ... را
بطاعت تکلیف نمودند چون اهل قلعه مضمون منشآت پادشاهی اطلاع یافتند در روز ان شهر را گشوده بیرون
شتافتند و روز دیگر دولت خان و ... خان و غیره امرای قندهار شرف پای بوس رسیدند یکشنبه
یازدهم شهر صفر هزار و شصت نواب اشرف وارد شهر و امر فرمود که در مسجد جامع خطبه بنام ائمه انام
علیهم السلام خواندند و امرای هند را ... با اسب و باخانه کوچ رخصت و روانه هندوستان ساخت و دار الدواب
ولایت را بمهراب خان حاکم استرآباد و حکومت قبت را بعلی سلطان زکنه و زمین داور را با سیاه خان
حاکم آنجا که خود بد جنگ ... بخدمت امیر بود مفوض و موکب جهان کوکب بالطرف و لطف از قندهار
حرکت و هفتم ربیع الآخر ساحت دار السلطنه هرات را از فر قدم فرخنده مقدم عزت ده باغ ارم ساخت
روز هفتم جمادی الآخر خبر رسید که خرم فرزند و شیعه اوزبک را با لشکری بیشمار بتسخیر قندهار
فرستاده نواب اشرف نجف علی بیک امیر آخور باشی و الله علی بیک زکنه را با طایفه زکنه و سپاه مقرر بامداد
بسوی قندهار فرستاد که بعد ورود و روز لشکر هندوستان پرداخته و از عقب مرتضی قلی خان
سپهسالار و مرتضی قلی خان قاجار قورچی باشی و سیاوش خان قوللر آقاسی و بسیار از امرای عظام و امرای
علی قلی خان حاکم قراچه داغ که قریب بپنج هزار سوار از ایلات ... روانه قندهار فرمود امرای عظام چون
از آب هیرمند گذشتند خبر رسید که اوزبک و قلیج خان را که یکی از امرای عظیم الشان هندوستان
است مامور بمحافظت قبت ساخته و ... با نجفخان ... خان نامی را با یلان غیور چهار
هزار سوار مامور ساخت ... عرض راه با امیر آخور باشی برخورده کار ...
رسید خاقان امیر آخور باشی با طایفه ظفر یافته قریب بنصف لشکر او را با نجفخان مقتول نموده قلیج
خان بمحض رسیدن سپاه شکست از کنار قلعه قبت ... فرار ... بسوی قندهار نموده امرای مزبور

نیز از آب هیرمند عبور نموده به پنج فرسنگی قندهار نزول نمودند و از آنجانب چون خبر ورود نصرت نشان
بنا بر عدم وصول اوزبک دست کشته خاطر ایشان از سپاهان خبر پرده شده و چراغ امید ایشان در صرصر یأس
افسرده و رستم خان دکنی از ارکان دولت خود بجلوس کرسی بیگلان کنام در لباس نامور بود متاراً الیه
عقب منهزم گردید شحنه کرد بنا برای لباس باغات فرار و لاثان عزیمت قلعه و ملای تحلیه از ترنج
وصفه صریحاً امور لبحرانه مت از اطرف او کرم جولان ساخته قریب بفوج سپاهیان نیزه بختان
نمایان شد سپاه فیروز لباس چون راه دور پیموده بودند باب زادن تکاوران مشغول شدند که سپرده
خلق بجنبش لزله دو دز کشیدند شد لاجرم مراجعت به منگاه خود نمودند تا هنگام صباح که امواج
خاوری بر قتل هندوی شب غلبه نماید بنجانب معمار مبادرت کرارسید رستم خان دکنی چون جرات و دلاوری
سپاه فیروز لباس را مشاهده نمود عنان جلادت باز کشیده بحصار شهر هزیمت و بیباکی و بختی و جلالت
سپاه منصور را معروض اوزبک ساخت اوزبک در باره کردوی بجهت عزیمت تا این
اذکیا و قلعه را هنگ کوچ و دو دهان نموده افغان حاکم قندهار را به تسخیر ملک کابل کشته بود چون
افغان در هرات مرصع ببهار پناه در سید اونار خان غلام را گماز بزرگ زادگان که چنان بود
با باقی قندهار مامور نمود صیانت کرده از جنب بنای سرباعلی نمودند موکب شاه نیز از دره
بسطام بمرحله پیمای صوب اصفهان شد و چندی در آن بلاد ضبط و فساد میکند اینده اوره
ملکت را انتظام میداد و تا در شهر ربیع الآخر سال هزار و دو صد و دو صد وضرط حسب اخجانب دار السلطنه
هرات وارد و دو بار شاهی و معروض داشتند که اوزبک دیب و معبدالله خان و وزیر سلطان خان بعزم خرابی
قلعه قندهار را محاصره نموده افتخار پادشاهی علیقلیخان سپهسالار با فوجی از قدیمیان جرار دکابل
روانه خراسان گردیده در شهر جمادی الآخر نواب اشرف نیز اراده عزیمت افغان داشت که مجدداً
جزو سپاه که اوزبک در جمیع از سپاه هند زادر یوسف قلعه قندهار گشتن باده نیل مقصود در
مراجعت هندوستان نموده شاه ذیجاه فتح عزیمت خراسان نمود و حکم جنبه ساله را رقم شد که در مشهد
مقدس توقف و سیاه جدید و تازه مقرر شده معمول دارند و موکب همایون بعزم تسخیر متوجه ما زندران و آن
زمستان را در آن ولایه بعدالتا دکار پیش رفتند هیاو جهادیش عزت کلیان دهان ات هر روز از دو جو سیاه
و هر شب را در بزم آرزوی شادی و سکار اندازی مشغول بود در ماه جمادی الاول سال هزار و
هفت و سه جلو ز اوی انطرف قندهار را نموده و دو بار حمزه دست و معروض رسانید که دارا شکوه چهره زرکسی
عزم کرو بلبلهدات و معبدالله خان و رستم خان و سایر امرای هند با لشکری بیشمار بر سر قلعه قندهار امل قراب

اشرف خان بلخ بعجله اشرف حرکت و بجانب فرحاباد نهضت فرمودند و از آنجا علیقلیخان سپهسالار را زاکرده آن
جنبان مشهد مقدس را جنب حضور اقدس نموده بر تعجیل درمانوده خراسان نمود و منوچهر خان حاکم استرآباد
را معرفت تحبیش لشکر بلبنک ملیش ابراهیم علیقلیخان سپهسالار رخصت نموده روانه قندهار ساخت و میرزا تقی
استرآبادی و صیدی ناصر رای عدد زیاد در باغات را بورات شاد زادن و نظم و فتق آن ملک هشت
نشان سرافراز و رایت عزیمت فیروز آن طرف فیروز کوه و زراهت از او ورده که عالی پاران حسینعلی خان حاکم
شیروان وارد کردید و معروض داشت که رضا اروس در کنار دریا بنای قلعه نهاده بودند حسینعلی خان
با لشکر شیروان بعنوان انجام عت تا خراسیه جنبانی و اسباب بیشمار بدست آورده و قلعه را خراب ساخت
واستعداهای آن را دو دکر لشکر قتل اتباع را مامور با بغداد و فرمانید که در فتر قلی محکی که از پادشاه اروس
نشینه بند دیناب کرفته و بر آن ساز نواب اشرف فرمود که چون پادشاه اروس قدم انهزار خواهی
و دوستی نامیده خلاف معاهدات شاید که بر حال ایشان خود سر این حرکت از ترکیب شده باشند
پادشاه ایشان را با علام نموده تا خود دفع ایشان نماید موکب جهان از استرآباد اصفهان کردید خبر رسید
که منوچهر خان حاکم استرآباد که بسیه سپاه نصرت نهاد به خود را با دو و عهد رستم خان دکنی رده او را
بیریشان ساخته و دارا شکوه از آن صد متقاب بنا و زده صفا ورد بهندوستان نموده حکم اشرف شرف
نفاذ یافت که سپهسالار و منوچهر خان مراجعت نمایند با محلان پادشاه ذیجاه مدت بیست و چهار سال
جلوس بر سریر و پی بوده دوازده سال بلشکر کشی و با دشمن کشی مشغول بود و دوازده سال کامرانی و عیش و
ترتیب خطاب ترتیب ولایت و اتحاد مطالب اصحاب حاجات و مآرب ارباب خیرات میکند رانید و صیت
معافی و خیرات پادشاهان را با این دو قبطی پیمکوت شایع کشت **بیت** بود کار توان انتظام یافت
جهانه کر از عنایت جدید باز شد کام وران بنیاد که رعد لنا نکند ستایش نقش دوری بود ان ما به در ست
نمودت در سال هزار و هفتاد و هفت عزیمت ما زندران خلد نشان فرمود در آنجا خبر رسید که دارا
شکوه از هندوستان دعوی بنا با ستان مدت ایوان داشته ضیا ایلخان افغان را وزاکر رفته بسنه
او زبک ببرده وان جمعی را حرمت زاکران نهاده و دو شنبه فانی بر تیغ کین کشیده افغهر بنا بام دی
دوران با رحمت اتا رفته و سکار طی نموده دراول بهار بعزم دار السلطنه اصفهان متوجه و امعان کرده
در عرض راه غارضه منضمن ذات ملکی صفات که استطهار امنیان روزگار و رونق امالید بمجموع بلاد
دیار بود شد وجود شریف دولت بجانب مغرب افول منتهی گشت امرای حطام و خوانین حرم با جتماع تمام
زانفلد با مشار عنبر کران بنقد سیل و بی صدقه سبقت الله المسلول بن انام الهمام موسی الکاظم علیه السلام

نموده و در جلو روضهٔ مقدسه معصومه ساخته شد و وزرای حضرتش سه نفر بودند اول میرزا تقی که احوالش مرقوم
شد دوم سلطان العلماء خلیفه سلطان سیم محمد بیک و سیوم محمد الک میرزا اسمعیل تا در عمارت چهل ستون
و پل زاینده رود جنب سعادت آباد و باغ طاوس خانه و باغ شبکه و عمارت قوشخانه و باغ سعادت آباد و چهار
باغ علیا و باغ هزارجریب از بناهای شاه عباس ثانی است صفه و سنگ نصب نمود و تا لا در پیش روی
غال و بوانات خر اغانات و همچنین کاشی صحن مقدس مشهد رضوی و از خوش نویسان میرزا شفیع
شکسته نویس و حسن خان شاملو نستعلیق نویس و از نقاشان آقا بابا ابدال بیک و علی قلی بیک در زمان او بودند

ذکر سلطنت شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی و بعضی از سوانح دولت و حادثات ایام او

چون امراء و اعیان دولت شاهی بدار السلطنه اصفهان خلد بنیان رسیدند روز ششم شهر شعبان سال مذکور شیخ
میرزای ولیعهد شاه را ملقب به شاه سلیمان و باورنگ دار الملک جلوس دادند و تمکین سلطنت و اورنگ
اختیار پیش نمودند و او و حضرتی بود در نهایت ظاهر و در مرتبت ملکت وادی ناهموار و در عهد سلطنتش خار جور
و جفاجویان سوخت که کسی خاری به پای کسی نمیدید جز از دست کل عنایان و خود ایام سلطنتش چنان بی جیلک شد
که احدی هیچ دکتری دی لا از حوزه شد هم او شان شنیدند اگر بودی چشم نشان باز بود و قبیح در زمان فراز بیخ
ملی عیز اهل دل غایش بعیدار کسی و دور جنت بخوری با دهنه کلی داشت به پیشه همت بر رعایت جانب
علما و ارباب کمال میگماشت و در او استغفار و دوستیش سلطان اکبر بابا و نیک رجب درخ از صطارعت بیخ
بنا نهند سفینه توکل دود و دنیای عیضا جهانی زملک بی دانا خبر نام الطاف مبالغه او را بساحل فارس رسانید
انا نجا که مهمان نوازی رسم قدیم ابن خاقان و لایت نشان بود میرزا ابراهیم مستوفی الممالک
را بمهمانداری و مقبول ... و احکام موکد بحکام فارس و سمنان ... از عرض راه صادر شد که منزل بمنزل
او را استقبال و پیشکش لایق کنند و با اقدام تمام بدار السلطنه اصفهان رسانیدند و امرای
عظام و وزرای کرام موکب مهمان لازم الاحترام را بقدم استقبال پیش رفته او را در عمارت چهل ستون
منزل دادند نواب اشرف و بعد از ملاقات و باستین دلجویی گرد غربت و غبار کربت که از گردش زمانه
بچهره حضرو انراش نشسته بود زدود دادو فین مسروص ذات که جیغی هیچیانه از نسل و طین و شاهزادگان
جنت دوری اما سمل امانی استان سعادت نشان شده بودند برکت ... خانان منسوب برهنه جانکنده
رسید ... تو سل بدنیا شفاق خیر او ادامه انجا که ... فیمابین مثل مینی فسا بود و نیوث
بود مغا و نقش بر نواب اشرف مستحسن بود د رخلال احوال دو دعیا ابا حضرت عارض کشت هر چند اطبای
عیسی نفس بمعالجه پرداختند در دو عبا از ضرم سری دست بر نداشت تا ان پادشاه دنیا جاه را از سستی و ...

بازداشت و امتداد مدت هفت سال رسید و هیچ یک بدر بادش بار بنا شد اما از سطوت و صولت
سلطانه و از تعصب و کار دولت شیخعلی خان وزیر اعظم خللی در ملک بهم نرسید پادشاه زاده هندوستان
بشوق طواف مشهد ملک بیت سلطان رضوی علیه السلام مبادرا ستیفا ناز ان خلاصه دودمان صفوی بنیان
منسوب بغداد و دور از اقبال از زیارت چندی که گذشت و روز عمرش به پایان رسید و بعد از بانه کرده در زمان
شاه والا جاه دروقت زاد اول طغیان ادینه ترکمان میان خلف بیک شاه ول شعث هزار نسل جیع و هش
روی جوجی را بنا ساخت قزاج نواحی استرآباد سیف سنان زخم زده کار بجایی رسید که تمامی مال و دو
و عیال و اطفال تصدق و حرظان و قنجام و دامغان را غارت را سیری برده و نقیله سنا با دوت یافت
و بعضی از ان شهر را غارت نمود و بعضی بکی نوذر ادوش و الطایفه غایت را بعد که دشمن حاکم استر
بحیاده کس کیفیت را بعرض رای شاه رسانید کلبعلی خان شاملو که در آن وقت بیگلربیگی بود با لشکری
افغانان را برای ایشان جمع نموده به دفع الطایفه مامور شد سهراب نیز بود متوجه ایشان شد چون ترکمانان
از وصول سپاه آگاه شدند در کنار گرگان جمع شده خندق بدور خود کندند و اماده مصاف گشتند
کلبعلی خان را و داستر آباد و بعضا را هشت دهنا که بعضی بنیاد را هنل حیک نمود چون تعاقب دست داد صفوف
جدال آراسته شد قلیچ خان حاکم استرآباد و دیگر عیسی جمشید خان حاکم بسطام در میمنه و میسره قرار گرفتند
خود در قلب با ایشان انها جون ترکمانان دیدند که جمعیت ترکمانان فتنه جیست سپاه ترکمان قطره وار درمیان
حمله کنند همه بمیدان مبارزت نهادند جنگ شمشیر و خنجر در او رشیده همی را هم از اتش فروزید
کلبعلی خان را با اینکه از ترکمانان ده نفر بیک رسید پای ثبات افشرده با کرمی مراد جوانان شمشیر کج
فرقیاشی از دنبال دنبود چون الطایفه تاب را الهزام پیش گرفتند سهراب زاده را از تن ایشان تعاقب کرده از
ایشان میکشتند یکی از سواران نیز ثبات بارسیدن بیدا رونا بضرب سنان از دوش فرق نیز بر زمین انداخت
و سرش را از تن جدا ساخت و دراودره آنکه نبان نفع جون سهراب از میدان بیکار بخیمه ها مد بر جمعهای پنیر که
در دهن داشت جان بقابض ارواح سپرده قبل از این ذکر کار ایشان احوال شاه صفی مرقوم شد که خان
احمد خان والی کردستان از این دعوت رو کردان و بناه بیت وقت معتمری بد پادشاه روم برد یکی از منسبان
او را که سلیمان بابان مشهور بود جنتیه صلح از جعبتی و با بالت کردستان سر بلندی داد و سر از ...
روز بروز بیفشرده نموده و حشمت و جلال او در همکنان بیشتر فا دو غافت بسبب شار ضرغام پادشاه و
استیلای زمان نا خوشی سه نوبت بر سرو ایشان جرش بجا برداشت و جمعی اکرادی که همیشه جو بای فساد ند بگرد وی
جمع امدند چون آثار سلطنت ببستر بوجه خوانرات و خانمان کردستان را به بلبلی شود تهیه اطراف و اکناف

مملکت دست کشود و دست اندازی بجانب کرکوت و موصل نمود و قبایل آن صفحات را منیزد و در زیر رایت خود جمع
ساخت و نام شاهی بر خود نهاد از دربار سلطنت رستم خان سپهسالار با لشکری خونخوار بدفع او نامزد
شد چون اردوی سلطانی بنواحی شهرزور رسید سپهسالار رسولی خوش بیان نزد آن پریشان کرد و او را
سرکردان فرستاده پیغام داد که هر چند خیانتی عظیم و جنایتی جسیم از تو صادر شد که بطهارت زمزم خجالت
او را زایل نتوان کرد اما اگر بقدم پوزش پیش آیی و دست از لباس شاهی برداری تعهد مینماییم که ابواب تلطف
شاهانه را بر چهره ات بگشاییم آن خذلان نشان در جواب پیغام داد بیت کنون بوده هر چه بایست بود
نباد در غم و پیغ و اندیشه سود سپهسالار دانست که انطفای شرر شرارت او را جز آب تیغ فرو نخواهد نشاند
و بجاودانه عنان را اطرف قلعه ناصر تاز کرد ذکران فتنه جو ن شاهباز شکاری بال دلاوری بطیران وکشود
مبارزان اکر ساعد تیغ اندازی رسید هنگام صباحی که عقاب زرین بال خورشید از نشیمن افق بپرواز آمد
میر شکار عرصه هیجا قلعه عقابان شکار اندازرا طعمه خصم شکنی از سر پنجه کرفت و در پرواز غنا غمامت
را جیب شان در حوالهای اردوان متواری ساخت و در اوایل کیر و دار سلیمان را از تخت زین بر
زمین انداخت سپهسالار بعد از انتظام مهام آن سامان مراودت بدربار سپهر مدار نمود در اواسط
دولت علیا [illegible] خان حاکم والی مملکت توران ولایت عهد خود را بجان نقلی خان برادرش سپرده
بعزم طواف کعبه معظمه وارد دار السلطنه اصفهان و شاه ذیشان بطریق [illegible] و جمیع
امرا را با وفود باستقبال فرستاد و آن مهمان عزیز را بجهت او در آورده تا لار چهل ستون را منزل قرار دادند
چند روز دیگر روز و هر روز بود جشنی ملوکانه ترتیب و مطربان بزم آرا [illegible] مینمودند
عقد [illegible] بعد از انقضای ایام بهار او را با تدارکات سزاوار روانه دیار سعادت
بار بجان نمود [illegible] کلام آن پادشاه سعادت فرجام مدت بیست و هشت سال سریر آرای ملک ایران بود
و پادشاهان هند و سند و خاقان اوزبک با وی طریق مصادقت میپیمودند و در سال هزار و صد و پنج از تنگنای
[illegible] و دام دنیای [illegible] رها [illegible] وزیر بود از اول جلوس تا نصف ایام سلطنت شیخعلی خان [illegible]
بک زنگنه بامر وزارت قیام متکفل مهام انام بود او و ده اند که علی بیک والد او مردی از اوسط الناس طایفه
مذبوره بود در هنگامی که شاه صفی بمحاصره قلعه ایروان پرداخت علی بیک با [illegible] باغلامی از غلامات
سرکار شاهی طرح الفت انداخته در خیمه او بسر میبرد روزی که اسب و اسلحه آن [illegible] بطالبیت خواسته بمیدان
رفت و چند سر از دوستان کرفته آورد غلام من بود سرها را [illegible] پادشاه رسانید که جایزه بگیرد شاه صفی فرمود
کرانی دلاوری از تو دور است غلام حقیقت را معروض داشت نواب اشرف علی بیک را طلبیده در سلک قورچیان

40

منتظم

منتظم ساخت بواسطه کرامتی که در ظاهر آثار خوبیها داشت و شاهزاده مشهور این بود که یکی از قورچیان
[illegible] عرض نمود که بعنوان [illegible] اصطبل خاصه نگاه دارند که تا [illegible] جوهر خواهد شد شاه عرض
او را مسموع و عاقبت چنانکه گفته بود شد بر تبه امیرآخوری رسید شیخعلی خان ولد او است ذهنی ثاقب
داشت در تنظیم ملک و دولت و تعظیم دین و ملت غایت اهتمام بعمل میاورد و در احترام و اکرام سادات
عظام و علمای اعلام [illegible] بسیار مینمود در اقامه خیرات و اشاعه مبرات جدی جد داشت که بیتها [illegible]
وضع نقد وجنس بدر رضا نهای بینوایان و ایتام میبرد مسجد و حمام جزیه در محله تلواسکان اصفهان
ساخت و همچنین رباطات متعدده بجهت نزول قوافل و زوار در راه عتبات عالیات ساخت که هنوز
آن آثارها باقی است و خلایق مستفیض اند مدت پانزده سال بالاستقلال اعتماد الدوله بود هفت
سال در ایام سوء مزاج پادشاه و هشت سال در خوشی احوال و اما از [illegible] بیباکیش با وجود علت که
در مزاج سلطان بود خللی در ملک بهم نرسید و از عدل شاملش کرد بکرد ملکش نمی کردید و آن وزیر بی
نظیر در سال هزار و صد و یک مریض و بجانب رضوان شتافت بعد از وی میرزا طاهر وحید واقعه نویس
مجلس [illegible] شاهی بود او رسید [illegible] از اهالی دار السلطنه قزوین بود در بدو حال وزیر میرزا
تقی اصفهانی اعتماد الدوله بود بعد از آن بمنصب واقعه نویسی مشرف و در دولت شاه سلیمان مفتخر بمنصب
وزارت رسید و مرجع ترک و تاجیک کردید و مراتب علمی [illegible] و شعر نیز میگفت دیوانش [illegible] هزار بیت است
هیجده سال وزارت و نود سال عمر کرد و باجل طبیعی در گذشت و این دو شعر از او است بیت پیش [illegible] طلب
یاد عبرت [illegible] براز آنات که پرسم ز کسی یا یکجا است سراغ یار میکنم هر کس میبینم اما بجود اهسته
میکویم که یار [illegible] باشد و منصب استیفای ممالک نخست با میرزا صادق ولد میرزا صدرای [illegible] و [illegible]
[illegible] بود بعد از وی با میرزا ابراهیم برادرش که [illegible] فنون فضایل و علوم متحلی بود تفویض یافت
و مدرسه طهیریه و بقعه سید حمزه و مدرسه صادقیه واقعه در دار السلطنه تبریز از بناهای ایشانست
و املاک و رقبات و قرا و ضیاع و خانات و حمامات و دکاکین بسیار در آذربایجان و عراق وقف کرده اند
بعد از آنکه در سال هزار و صد و دو میرزا ابراهیم وفات یافت میرزا ابوالحسن ولدش بمنصب والای استیفای
ممالک فائز شد باغ هشت بهشت اصفهان که روضه ایست از روضات جنان و قطعه ایست از قطعات رضوان
خاکش گویند بعنبر تر آمیخته و نسیم صبا بنافه ختن [illegible] نسیمش بوده مشک و عنبر ریخته در جنب [illegible] بلندش قصور
هشت [illegible] فضای [illegible] عرصه فلک [illegible]
[illegible] و نکش [illegible] مبهوت و شمایم [illegible] کلهای بهارش دماغ [illegible] زاده

می‌شکفند **بیت** از نگاه و شتری مین اغاث پرنگار * بوز عجب صورت و شکل عجیب شان * شفته کرماه و مشتری
از روی دیو دلان * دو نغوشی نزنده و دو رنگینه نوان * کوئیا که بوستان هشت است بر زمین * رضوان نهاد
ستون یکی از بوستان * ریحانه بود و سوزن و دانشاخ نسترن * نمیای شک سای دزان ریحان غوان *
زلف بنفشه عنبر سوده در شکن * رخسار لاله تو بر توکرده دهان * در زیر سرو بنفشه ریحان رود زن
بر شاخ سنبل بنفشه ریحان شعر خوان * ان قصر کره بیکدا عجم نهاد داد * بنهای خاک دارد بالای آسمان * از صحن باغ
کنکره اوچو بنکری * کرد که خورد جیب مینج از اشیان * از امرای پادشاه زجاه است * و دو مسجد که در جنب
جامع جدید است ان نیز از بناهای اوات از خوش نویسان شیخ که معاصر او بود شاه ابرهیم مفتی بود و از شکسته
نویسان ربیعی قلی خان شاملو وان نقاشان اقا رضا و اقا خاجی برادران اقا ابرهیم خوش نویس کردمال
سحر کار و مانی معجز عیسوی سقم و بقلم معجز نگار شان کلک او زی منقم بود و همگی در دولت شاه سلطان حسین
زانیمجو بانفشه **ذکر سلطنت دارائی پادشاه سعید شهید سلطان حسین صفوی و شاد زان ایام**
تنکفر جاه صباح قلم صباح صحت بسم الله در صحیفه را بجواهر رنگین در ثمین مسانه و حکایات دل پسند بر این
داستان ترصیع مینماید که چون شاه سلیمان را اهرمن فنا خاتم سلطنت از کف بیرون برد دست زمانه از نظرها
پیداوشی نهادن ساخت از وی هفت پسر ماند دو بعد از ایشان بعضم بدرکانی تاج و امرای بودند همین سلطان
حسین میرزا و همین سلطان ربیعی میرزا شاه مغفور در هنگام انتقال بدار القرار وصیت فرمود که اگرچه سلطان
حسین فرزند اکبر است اما سلطان ربیعی الحال پادشاهی را سزاوار تر است زیراکه پادشاهان را سجیتی باید بغیر مهر
امیخته و جبلتی از لطف و عنف اکنده و سلطان حسین را از عهده سلطنت بیرون امدن خطاب مشکلات روی
نبیند سلطان شاهقلی خان قورچی باشی و دو شیخعلی خان وزیر اعظم و بعضی از امرای اعلی بسلطنت ربیعی شدند
سلطان حسین میرزا به تخت دارالملک ایران جلوس دادن حضرت پادشاه بود کریم الاخلاق در مروت و بانت
واقعی از جمیع سلاطین ماضیه ایران طاق قایم اللیل و متهجد و رقیق القلب و متعبد گلشن احوال فرخنده بنیش
از خار و خس گناهان کبیره پیراسته و قامت قابلیتش بطراز اعمال ثواب اراسته بلکه از جمیع محرمات متجنب
و از منهای محظوران محترز بود و اغلب اوقات فرخنده ساعات را بصحبت علما و فضلا و مجالست عباد اشتغال
داشت و کار گذاران دولت و وکلای سلطنتش در پی مدام و مصاحب صهبا و جام و پادشاه بادای نوافل قیام
مینمود و حافظان سرحدات بتاراج نوافل انام اقتصار در عهدش بنهادن علاقه ذلت کرفت و خاطرها را داد و رسم
خیل فراموش شد اگر خونی ریخته میشد از دل مینا و چشم ساغر بود و اگر مجروح بدستی شد از تیغ مژگان بت
خودسنید بیک صف مژگان برجات زنان و مضمار و دم بزم سنا و رضا … بلبل یافت سلطان سعید از مفتون

انکه **بیت** هرکجا جان باید فرمود * کر تو برهم بخی نبادد سود * غافل کرد بیاری پادشاه رحیم دل با ایمان
چنانکه ملک دوری از امنیت نتایب سیات ملکی لازم امور عصار ادب و لوازم بهار شهر یاری افتاده سلطان
کرچشم از همه بعد از او برتشید لا محاله بابیش در دو دربارها و دو بی رود دولت نوشید چنانچه بلبل بوستان
سخن بود از شیخ مصلح الدین شیرازی فرموده است **بیت** بر انداز بیخی که خار آورد * درختی بپرور که بار
آورد * نه هرکس سزاوار باشد بمال * یکی مال خواهد دگر گوشمال * چو گربه نوازی کبوتر برد * چو فربه کنی
گرگ یوسف درد * در عرض فتنه خونده که خصایل طایفه غلج بوده که سرکشی افغان نموده صفی قلی خان سپهسالار
بقتل تمام اجماعت مامور گشت و بسیار از افغان را کشت القصه چون **بیت** … الا در ایام سلطنت پادشاه
سعید گفت ملک دوری بویرانه او رود و هر سرکشی … استبداد براو … از انجمله افاغنه قلیچان
قندهار از بی اعتنائی گرگین خان حاکم دار القرار پریشان و بیقرار گشته میرویس که مقدم آن طایفه
شوم مقدم بود به دربار پادشاهی تظلم برد از امرای بی تمیز در جواب … خورد از انجا طرفی بیت الله
سپرد و در همین راه … احوال گرچه … از امرای عجم و … دولت را نموده متوجه قندهار شد
در انجا غبار عصیان و شرار طغیان برانگیخت و در شهر قندهار را تاب زاد و منتظر فرصت نموده گرگین خان
بکلربیکی قندهار را مقتول و … مقتول گشت چون خبر این … با مسامع دولت شاهی
رسید کیخسرو خان برادر زاده گرگین خان حاکم قندهار را با گروهی … عجم
فرستاد و … در آن یکسال قلعه را محصور و عاقبت … قلعه از … بند تن دود
ماند و همچنین سرداری چند از عقب هم روانه شد … مقصد نرسید و … حصار …
… میرویس مدت هشت سال درانجا … حکومت کرد و … از او برادرش …
روا شد تا انکه محمود ولد میرویس عم خود را مقتول و علم حکمرانی برافراخت در هنگام افغان ابدالی
سر شورش انگیزی برآورده … عبدالله خان ابدالی که در … سکنی داشت بعد از
استماع واقعه قندهار با شش هزار … ولد خود اسدالله متوجه نواحی هرات شد با اسدالله …
ملاقات صفی قلی خان شاملو بکلربیگی دار السلطنه … علی قلی خان چون از ناصیه احوال افغانان … فساد
نموده … محبوس ساخت عاقبت … بکلربیکی … و اسدالله با پدرش
فرصت یافته از حبس گریخته بمیان ایل خود رفته در کوه دوشاخ قرار گرفتند چون خبران شورش با مسامع دولت
شاه سعید رسید صفی قلی خان استاجلو را با جمعی بدفع ابدالی … مامور ساخته صفی خان …
مقتول … ان طایفه … قندهار هم در قبضه اقتدار محمود …

و بیرون آمده چند نفر لشکر بطرف دارالامان کرمان کسیل آن ولایت را تاخت و تاراج نمود یکچند لطفعلی خان
بگلربگی و سپهسالار فارس برادرزاده فتحعلی خان اعتماد الدوله وزیر اعظم دو سه هزار سوار تبر کرد که محمد بیک نامی
از غلامان خود بجهت دارالامان فرستاد تا فتنه باغی در میان باغی بخبر خفته بود و هم بسر ایشان ریخته
سلسله جمعیت هزار نفر از ان طایفه را گسیخته چون خبر بمحمود که در دو منزلی توقف داشت رسید از عقب لشکر
فارس علم انتقام برافراشت و میانه ایشان جنگ عظیمی روی داده شکست بغازیان فارس افتاده محمود مظفر و
منصور معاودت بقندهار نمود موکب شاهی از اصفهان عزیمت قزوین فرموده از انجا بجهت دفع فتنه
افغان غلزائی عزیمت بجانب طهران با اجلال کثیر دو هفتاد هزار سوار و پیاده بولایات و بگلربگیان سر
حدات را طلب داشته و نام سپهسالاری بر لطفعلی خان بگلربگی فارس گذاشتند که با پنجاه هزار سوار از
جانب فارس عزیمت طهران نموده از انجا روانه قندهار و موکب شاهی ایضا بر فراز لشکران عقب
روانه شوند و [illegible] سرخان [illegible] بیگلربیگی [illegible] کردیده در [illegible]
امرای شاملو و بعضی فتنه جویان فتحعلی خان اعتماد الدوله برادرزاده لطفعلی خان را که روز بروز غافل و
مشیر در فنون دولت داری کامل بود به بهانه آنکه سر عند سری دارد گرفتار ساخت چون ناتمام و برادرزاده
کافش در دربار از دربار بجان بکلربکی سرحدات و لطفعلی خان عمو حسب از قراری مرقوم شد در فارس فرازنده
رایات شوکت بود برکاب احضار و سرحدات را از لشکر و سپاه پرداخته و شاه و [illegible] محمد قلیخان قورچی باشی
شاملو قرار یافته موکب شاهی معاودت باصفهان نمود از انجانب چون محمود از کرمان معاودت بقندهار
نمود فتحعلی بدفع اسدالله ابدالی پرداخت و او را مقتول ساخت بر ارکان دولت شاهی رسانید که
چون این حرکت از این بنا رسید محض خیرخواهی دولت بظهور رسید موکب سلطانی عازم خراسان شود
تا منهم از قندهار حرکت و بیخ طایفه ابدالی بر دارد بعموم امرای [illegible] لوح عنوان کذب [illegible]
را صدق پنداشته ملتفت با ان قندهار را بجهت [illegible] حسین قلیخان [illegible] مخالف ساخته محمود بر بهانه
ابدالی [illegible] هرات [illegible] در قلات [illegible] طایفه بلوچ عازم تاخت کرمان شد اهل کرمان [illegible] حادثه
را ملتمس مقام محمودی شد محمود [illegible] از خراسان بطرف کرمان [illegible] و در دفع ان طایفه پرداخت
و انفارش را از سر کرمانیان رفع ساخت و در ان ولایت [illegible] منافات خلاصه محمود مدت سه ماه در ان
ولایت حکمران بود تا آنکه فارسی زبانان قندهار [illegible] برافراخته محمود از کرمان متوجه دفع ایشان
شد بعد از تنبیه ایشان دیگر بار هشت هزار افغان و بلوچ و هزاره برداشته روی بکرمان نهاد اهالی
ان خطه چون امدادی از هیچ طرف ندیدند و مقاومتی نداشتند طالب امان گشتند و در تقدیم دادن شهر

تا انجام کار اصفهان استمهال نمودند محمود نیز ملتمس ایشانرا مبذول و روی [illegible] محمود بطرف اصفهان گذاشت
از انجانب چون خبر ورود محمود [illegible] کرمان معروض اولیای دولت شاهی کردید بخاطر شاه [illegible] رسید که آن
[illegible] عزیمت اصفهان نماید رضا قلیخان شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را طلب کرده بدفع
رفته [illegible] را جمع کرده متوجه کرمان گشته [illegible] از ان ولایت دفع کرمان بنا بران قورچیان سپاه و کمانچی
را بر داشته روانه شیراز شد و چاپار باطراف بلاد فارس فرستاد و بعساکر آن مملکت را برکاب احضار و خود
منازل را باهستگی طی میکرد و در هر منزلی [illegible] بسط و نشاط [illegible] چون بقریه [illegible] رسید [illegible] ایام
توقف کرد و کس فرستاد ارباب طرب شیراز را بمعسکر خود طلبید [illegible] روز صحبت بمصاحب مطربان و لولیان
بزم طرب اشتغال مینمود [illegible] محمود چنانکه نگارش یافت از کرمان روی بجانب عراق نهاد چون [illegible]
دولت [illegible] سید عبدالله خان والی عربستان را که در رکاب بود [illegible] نموده روانه [illegible]
و رضا قلیخان مقرر شد که سپاه مجتمع را بسید عبدالله خان سپرده خود معاودت برکاب نماید سید عبدالله [illegible]
[illegible] رسید که محمود از دارالامان [illegible] کذشته بحوالی اصفهان رسید امرای بی عاقبت که [illegible]
عاقبت را [illegible] سرخان قورچی فرستاده [illegible] عزیمت نمودند و [illegible] را کشوده سر هر یک
[illegible] جنگ [illegible] سواری [illegible] نداشتند [illegible]
و شوکت ثانی و رستم و اسفندیار [illegible] ساخته سه شنبه چهاردهم شهر جمادی الاول هزار و صد و سی و چهار از اصفهان
بیرون رفته [illegible] برافراخت بعد دیگران [illegible] حرکت و رستم خان قولر آقاسی با دو هزار
غلام [illegible] پیش بود سید عبدالله خان والی [illegible] با ایشان ملحق شد [illegible] خان
زنگنه قراول سپاه [illegible] ساخت که محمود [illegible] شد [illegible]
خبر رسانید [illegible] هنگام طلوع صبح کرنای حرکت نواخته و علمهای [illegible] و [illegible] برافراخته [illegible]
تا [illegible] * [illegible] * از علمهای [illegible] * [illegible] * خلاصه
رستم خان قولر آقاسی با غلامان [illegible] شد و محمد قلیخان وزیر اعظم و شیخ علیخان زنگنه قورچی باشی و [illegible]
شاهقلیخان و سید عبدالله خان والی عربستان و علیمردان خان والی فیلی [illegible] آراسته متوجه میدان
جنگ شدند در قریه [illegible] آباد تلاقی فریقین روی داد نخست علیمردان خان فیلی [illegible] روی [illegible]
نهاد و [illegible] خان [illegible] هزیمت داد و محمد قلیخان شاملو که خود را رکن رکین سلطنت میدانست بمحض
هزیمت علیمردان خان فیلی [illegible] بجانب شهر اصفهان انعطاف بخشید و رستم
خان در [illegible] ایستاده بود چون علیمردان خان [illegible] فدا کردید و محمد قلیخان نیز [illegible]

او جنبیت رفت بیک مرتبه چون شعله آتش با غلامان بجانب افغانان سرکشی تاخت بیت همه با تیغهای آتش بار
همه با نیزه های آهن ورق گاه کردی یکی دو را از تیغ گاه کردی یکی دو را از خنجر آن مرد مردانه چندان کوشید
که با چند نفر از غلامان شربت فنا نوشید و در راه ولینعمت جان سپردند و کوس نیکنامی را در میدان زدند
افاغنه بر شهر و لشکر قزلباش ظفر یافته دست نهب و غارت برآوردند [illegible] زیاده بر صد هزار تومان
اسباب و اثاثه کسب و نصیب افاغنه شد محمود متعجب بود که قزلباش این اثاثه بسیار را از چه راه همراه
آورده بودند و میگفتند که میدان رزم و بالش بزم را چه مناسبت خلاصه سه روز افاغنه در جمع
نمودن اموال اشتغال داشتند روز چهارم محمود بعمارت فرح آباد نزول و بمحاصره شهر مشغول گردیدند
سه روز و شب از بلندی [illegible] جنگ انداخت و کاری نساخت پس [illegible] کارکنان [illegible] کار در وقت
در حوالی فرح آباد ایستاده بودند بمجادله شهر کشیده [illegible] پرداخت اعیان دولت
چون کار را چنان دیدند طهماسب میرزا ولیعهد خاقان سعید را [illegible] بیرون آورده [illegible]
تکیه داده [illegible] محمد حسین [illegible] اعتماد الدوله [illegible] محمد علیخان [illegible]
خان [illegible] با جمعی از غلامان شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل روانه دار السلطنه
قزوین نموده [illegible] افاغنه را [illegible] کرده [illegible] طهماسب میرزا
افاغنه [illegible] نمودند که سبیل [illegible] عبور و مرور مسدود بود و محمود جمعی را بر
سر هر راه فرستاده بود که اگر از شهر طالب لشکر و سپاه خواهد با اصفهان [illegible] و در اوایل محاصره
دولت [illegible] سوار از اطراف [illegible] و [illegible] افاغنه [illegible] و در اوایل ایام محاصره محمود [illegible]
از اولیای دولت خواهش نمود که [illegible] از سر سلطنت و [illegible] خلافت بوی دهند و [illegible]
[illegible] تا از سر [illegible] و [illegible] امنای دولت [illegible]
[illegible] دست برجهره شاهد خواهش زدند [illegible] ملت [illegible] قحط و غلا [illegible]
کشته کار بجائی رسید که از جنس خوردنی جز گرسنگی و از اقسام آشامیدنی غیر از شربت [illegible]
و [illegible] سگ و گربه [illegible] و جوان جز خون جگر
و سرشک یافت نمیشد [illegible] اگر دیگری در حضور شاهان [illegible] گرسنگان [illegible]
از فرط [illegible] بینوایان [illegible] بر حلق طفلان خود و خلق مینهادند و از گرسنگی
دست بحلق عزیزان خویش و بیگانه [illegible] و از آن قوت لایموت ترتیب میدادند [illegible]
[illegible] کثرت مردگان در [illegible]

کرچه و بازارها را عبور کسی را مقدور نبود و کسی به آنکه پای بر سر خفته نگذارد قدمی نتوانستی پیمود خلاصه کلام
[illegible] امرای عظام کار از نظام افتاده چنان شد که [illegible]
[illegible] عاقبت امرای [illegible] روزکار صلاح را در آن دیدند که پادشاه سعید تاج و تخت را با آن
[illegible] بینوایان را [illegible] که اگر [illegible] استیلا دست یابد شهر را
قتل عام کند بنابر آن جمعه دوازدهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و سی و پنج خاقان سعید را به فرح آباد
برده [illegible] در آن شب هزار [illegible] افاغنه [illegible] محمد
قلیخان برای ضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی روانه شهر ساخت و خود در چهاردهم شهر محرم [illegible]
[illegible] از دروازه خواجو داخل شهر گردید و در عمارت چهل ستون نزول نمود و سکه و خطبه بنام
خویش نمود و خاقان سعید را از طرف خیابان چهار باغ آورده در عمارت [illegible] خانه که [illegible] اشرف
مشهور است سکنا داد و محمود مردود [illegible] و معتبرین دولت که هر کس بر سر [illegible] بوده برتق و
فتق مهام سلطنت [illegible]
و در ماه رمضان سال [illegible] قزلباش را [illegible] را مقتول ساخت و [illegible]
[illegible] اهل صلاح و [illegible] افغان [illegible] فرستاده [illegible]
را محاصره [illegible] تصرف نمود و خود عزیمت [illegible] کرده [illegible] فرستاد [illegible] اصفهان
[illegible] ایام حکمرانیش [illegible] شاهزادگان خاندان صفویه را [illegible]
و صغیر را شربت شهادت چشانید [illegible] دیوانگی [illegible] شد [illegible]
دوازدهم شهر شعبان هزار و صد و سی و هفت [illegible] اشرف [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حکمرانیش دو سال و هفت ماه بود [illegible] افاغنه [illegible]
و یکسال [illegible] اشرف بر شیراز و کرمان و قزوین و طهران و قم و کاشان مستولی شد و در سال سیم
جلوس [illegible] احمد پاشای والی بغداد از دولت عثمانیه با فوجی عظیم باتفاق [illegible] پاشای حاکم [illegible] و عبد
الرحمن پاشای حاکم همدان [illegible] مصطفی پاشای موصلی بطلب شاه سلطان حسین و فتح ممالک مفتوحه
افاغنه مامور [illegible] اشرف [illegible] ایلچی احمد پاشا [illegible] و پیغام رسانید
که [illegible] پادشاهان [illegible] شاه سلطان حسین [illegible]
اشرف [illegible] خاقان سعید را در اصفهان شهید [illegible]
با ایلچی [illegible] احمد پاشا فرستاد احمد پاشا [illegible] همدان لشکر بجانب او کشید و بعد از [illegible]

قتنین شکست بر لشکر روم افتاد و منهزم بهمدان رفتند و پس از چندی دیگر باره احمد پاشا بعزم دفع فتنه و فساد
غاصب فیما بین بیضا انجامید که بسمت شرقی عراق باشرف و غربیه و فتحعلی کردستان و درستان و خوزستان
تمام بدولت عثمانیه متعلق باشد الحاصل نعش پادشاه شهید را بدار المؤمنین قم سپرده مدفون ساختند
مدت سلطنتش سی سال کشید و آثاری که از وی ماند عمارت چهل ستون اصفهان است که شاه عباس
ثانی بنا نهاده و در دولت او آتش گرفت و سوخت و آن پادشاه سعید مجدداً بانی آن بنا کرده و عمارات
فرحاباد دارالسلطنه که حال آثار آن بنا خرابه و ویران است و همچنین مدرسه چهار باغ اصفهان که الحق بهشت
معنیست از دلکش فضائی چون بهشت و حجرهای چو حور عین و از روز که معمار عالم ایجاد این طاق بلند و اتفاق
را افراخته هیچ بنا از سلاطین صاحب نگین طرحی باین دلکشی نینداخته وی شاخ و پنج تن وزرای آن
سرکار بوده اند در اول جلوس شاه قلی خان زنگنه ولد شیخعلی خان دوم محمد مؤمن خان شاملو و سیم
وزارت کرده میرزا طاهر مجلس نویس که بوحید مشهور است و فتحعلی خان داغستانی پدر
افاضل ... ابدال رضا شیخ الاسلام در هنگامیکه شاه صفی لشکر بقندهار کشید شیخ الاسلام اصفهان بود
را بیم کرده بکتاب شاهی عرض نمود پادشاه بر توانسته ... او را با دختر حسنخان استاجلو که
از امرای معظم بود پیوند داده ملقب بصفی قلیخان ساخت چندی در شیروان و ایروان بیگلربیگی بود و فتحعلی
خان از آن دختر بوجود آمد در دولت شاه سلیمان ... یساولی بود رفته رفته بر مدارج عزت ترقی نموده در
اواسط سلطنت شاه سلیمان قورچی باشی شد و در سال هزار و صد و بیست منصب والای وزارت اعظم
رسید مدت ده و دوازده سال در کمال استقلال بلوازم شغل اشتغال داشت چنانچه حسد بردی رشک برده رای
شاهی را باعدام دولت او ... متهم ساخت ... مکفوف ... و قبل از سقوط
فرستادند و ... خبر هنگام اصفهان وفات یافت و همچنین منصب جلیل ... را استیفای
ممالک بمیرزا محمد حسین اشتهار وی خلف میرزا رحیم وزیر ... تعلق داشت و در ایام محاصره بوزارت
شاه طهماسب مامور و با اتفاق او از اصفهان منصرف ... گردید ... کرد ... فاتح منع
... گردیدند در خط نسخ میرزا احمد تبریزی و در نستعلیق میرزا صالح و در شکسته میرزا حسن کرمانی و میرزا
زین العابدین اشتهار داشتند بعد از نقاشان محمد علی بیک پسر زاده علی قلی بیک فرنگی و آقا یوسف و آقا محمد علی و آقا
... از نقاشان ... اصفهان و استاد علی اشرف و بعضی از ایشان معاصر شاه طهماسب ثانی در شاه
... بوده اند ذکر جلوس شاه طهماسب ثانی ولد خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین در دارالسلطنه قزوین
برمسند حکمرانی و فرمانروائی ایام ... شاهی بسمت نگارش یافت طهماسب میرزا باستصواب امنای دولت بدید

ازاصفهان

98

اصفهان بیرون رفته خود پیش از آباد و از عزم پدر و عم در پیش بدارالسلطنه قزوین رسانید چون خبر ... اصفهان
در آنجا بوی رسید با وزیر ... شاهی جلوس نمود و سکه و خطبه بنام خود نموده و نامه بپادشاه روم ... کلاه
نوشت مشعر باستمداد از آن دولت و اسمعیل بیگ تابین میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلی را بابلاغ آن
مامور ساخت و از آنجا عازم آذربایجان و دارالسلطنه تبریز گشت لیکن همدان و کرمانشاهان و قزوین
هنوز ... افغان ... بود و آن ... محمود ... از افغان ... قزوین فرستاده
اهالی آنجا ... وصول اطمینان ... بشهر داخل کردند ... ایجا ...
کشودند ... بعضی از ... غیور ... دور بود ... افغان ...
بسیاری از طایفه ... افغان ... که در ... بودند ...
باصفهان گریختند و همچنین جمعی از افغان مامور بتسخیر همدان گردید سبحان وردیخان حاکم آنجا از در
... جمعی از ... مناسب ... طایفه ... کردند در حصول
کامی ... دولت ... کار دشوار ... پنج شش هزار ...
... جمعی از اصفهان ... جماعت ... افغان ... شیعیان ...
بک ... کرمانشاهان ... پاشای والی بغداد ... کرمانشاهان و دو ولایت را
... احمد پاشا ... از دولت عثمانیه ...
منصوب شده و در اواخر شهر رمضان سال هزار و صد و سی و شش ... لشکر بطرف همدان کشید و
... خان ... از جانب شاه طهماسب حاکم ... بیرون ...
... احمد پاشا ... شاه همدان را محصور و ... تسخیر نموده دیگر ... بیک ... ولد سلیمان
پاپان ... دولت شاه سلیمان ... کردستان را تصرف کرد حاصل کلام شاه طهماسب
... السلطنه تبریز رسید و ... سلطان روم ... محمد رضا خان عبدالله ... و آن
دولت استمداد نمود ... از تبریز ... انتظام امور گنجه و شیروان ... عزیمت ... نمود ...
... کرد ... بود ...
... و شکست ... پادشاه روس ...
... ایلچی ... فرستاده که ولایت را از ... دولت ... شاه طهماسب محمد
قلیخان ... ولایت را جمع نموده ... روس ... بیرون
... دولت ... عبدالله پاشا ... هزار ... ایران

شاه طهماسب از اردبیل عازم تبریز و از آنجا محمد علیخان قولر اقاسی و شاهقلی خان مقدم را بنجا دیر پاشا بان
مامور ساخت و در آن محاربه توپال پاشا غالب آمده قریب سه هزار کس از رومیه مقتول و عبدالله پاشا بجانب
وان معاودت نمود حاصل آنکه شاه طهماسب چون دید که اکراد آذربایجان توقف نماید با یاوقات بجهاد
و مدافعه رومیه مصروف دارد و از دفع افاغنه باز میماند مصلحت در آن دید که خود را بدار الخلافه رساند
و استرآباد و سرحد خراسان که بدلیل در آنجا بقطع مواد متغلبان اصفهان پردازد بنابر آن در اواسط سال
هزار و صد و سی و هفت از آذربایجان عازم سمت طهران شد هنوز از اصفهان متصرف افاغنه [illegible]
چون موکب شاهی از آذربایجان حرکت نمود ابراهیم پاشای حاکم ارزن الروم بگرجستان و عارف احمد پاشا
با ایروان و عبدالله پاشا بتبریز استیلا یافته و روسیه نیز دربند و باکو را متصرف گردیدند شاه طهماسب
چون بر [illegible] تکیلان رسید او را کری دیده تا احمد خان تفنگچی آقاسی را با رعیت مستقبلین استرآباد فرستاده
از فتحعلی خان قاجار که تیغ هیبت اش در [illegible] جبلت و قسوره شهره حضرت را اهل العبد و اولی نژاد بیش طلب
را سپاس داد و مناقب خاقانی از درهای سینه را اهتزاز کلید و بصوب [illegible] وجه سعود بشهریار سعید
کاین همایون دفتر با ادیب و غزنویان بحجتراش تا فیض نبی بر اصل اصیل و دوحه نبیل است استمداد جست
چون بلاد طهران مقر دولت گردید فوجی را سرکرده کی محمد علیخان قولر اقاسی روانه دار المومنین قم ساخت
که در آنجا توقف تا جمعیت استرآباد و فارسد از آن رسید عازم اصفهان گردند اشرف افغان از اصفهان خبر
دادند که موکب شاهی از آذربایجان معاودت و بنزول اجلال در [illegible] نموده اشرف بمحض استماع سپاه
افغان را برداشته متوجه قم گشت محمد علیخان پشت بجنگ داده سر خود گرفت و از افغان بسوی اشرف چون
شنیده بود که قشون ذیل هیئت کرده نزد محمد علیخان است با خود نقش این خیال بست که با این فت
با شاه طهماسب محاربه و او را شکست داد که محمد علیخان خود مضمحل خواهد شد بنابر آن جمعی از افاغنه
را در مقابل محمد علیخان باز داشته خود بجانب ری عطف [illegible] کفایت وقتی با خبر رسید که موکب
شاهی بعد بیشلاق ری طهران رفته بود افغنه محمد علیخان را چون مسموع گردید که شاه طهماسب
نادند از آن رفته او نیست با آن جمعیت استعدادی که داشت متوجه [illegible] شد چون موکب شاهی
را در بارفروش گردید نواب فتحعلیخان وارد و پادشاه را برداشته بنواحی طالقان بطرف استرآباد برافراشت
و دار الخلافه رسید که افاغنه محاصره طهران پرداخته و کار بر اهل آن دیار تنگ نموده اند فتحعلی خان قاجار جمعی از
قزلباشیه را بکومک متوجه رفع آن طایفه گردید در نواحی طهران با اشرف افغان تلاقی و صفوف جنگ آراستند
دلیران شیر شکار قاجار چون پلنگان کوهسار بر [illegible] شیران خونخوار با شجاعت دو سه کردار [illegible] جنگ

٧٠

خونریزی گشادند در حمله اول صد سوار غلجه را از روی زین بر زمین انداختند و بیتهای نغمات را متفرق
ساختند که طایفه تن لباس از عقب سر که خود را بجهت خالی و در ری سپاهی بطرف استرآباد نهادند و نواب
فتحعلی خان را چون [illegible] اطلاع اشاد و هم جهان نورد را جلو [illegible] عنان داده سپاه را [illegible]
امیر الامرای مجال آنجان نواب فتحعلیخان و نظارت بیوتات بحاجی یوسف بیک خویش آنجناب تفویض یافت
و سردار خراسان و حکومت خبوشان با محمد قلیخان قاجار مرجوع گردید که هکلی با اتفاق میرزا محمد حسین
وزیر دیوان اعلی در کشیکخانه جمع و در باب مدافعه دشمن با یکدیگر مصلحت نموده با هیچ رایها قرار گرم صعوبت
دار [illegible] قرار دادند که موکب شاهی بطرف خراسان توجه نماید شاید که توسل
تبرک گشته امداد حضرت مقدس رضوی علیه السلام کشایند در وقت آن الحال میرزا علی اکبر [illegible]
ندر قلی بیک افشار ساکن ابیورد و [illegible] در رکاب شاهی عرض [illegible] منصب صدر [illegible] حکومت
ابیورد [illegible] کرده بود امانی [illegible] ناچار مرام روانه و پس از آن نواب مغفرت ماب بتهیه تدارک
لشکر در استرآباد توقف و موکب شاهی در [illegible] چهار دهم شهر شوال سال هزار و صد و سی و نه متوجه راه دامغان
خانه [illegible] استرآباد و از آنجا روانه چهارده شد و چند روزی بانتظار موکب نواب مغفرت ماب
در آنجا [illegible] توقف کنند تا آنکه آن جناب با حشم انبوه و سپاهی [illegible] شیر شکار قاجار
و کرایلی و حاجیلو و [illegible] تکه و یموت و تفنگچیان استرآبادی با استعداد و آراستگی تمام [illegible]
و شان باردوی شاهی نمودند و در رکاب شاه روانه خراسان و در آنجا منصب ارجمند والای نیابت سلطنت
بآن خجسته [illegible] آنجناب دایر یافت و تاج و افسر کلاه گوهر [illegible] سلاطین صفویه بود [illegible]
[illegible] حضرت زینت گرفت و ضرب [illegible] و مهر گردیده مقرر شد که [illegible] بارگاه و سرداران
سپاه او امر و نواهی جنابش را مطیع و منقاد بوده هر حکمی که فرماید احتیاج بعرض پادشاه نباشد پس چند روز
دامغان [illegible] لشکریان پرداخته سر عنان بطرف خراسان روان کرده مردم را از وصول موکب شاهی خبر
[illegible] با جمعیت خود روانه دربار سلطنت گردیدند از آنجمله حسینعلی بیک ولد جمشید خان [illegible] که از
جمله غلامان خاصه بود بمنصب میراخوری سرافراز و با ندر قلی بیک افشار حاکم ابیورد [illegible]
و محمد علیخان قولر اقاسی را با فوجی از جنود دولت گذاشتند که آن سمت عراق با خبر باشد و رایات
پادشاهی عزیمت خراسان نمود و از اثنای راه خبر رسید که ملک محمود سیستانی حاکم تون که چندی بود
بر مشهد مقدس استیلا یافته با شش هفت هزار سوار بعزم [illegible] شهریار روی نهاد نیک نواب مغفرت ماب
صلاح را در آن دید که [illegible] در قصبه [illegible] نهاده بطرف ایلغار [illegible] بیخبر [illegible]

خوزرا

شاه از پس سخن مفسدات اوزان لوای نصرت انبان کردیدند و در جاجرم رحیم خان کرایلی نیز با جمعی وارد
باردوی شاهی ملحق شد که خبر فساد و تسلط محمود رسید چون خاطر از جانب دشمن جمع کردید در جاجرم
تا صبح خیام اقامت و چاپار باحضار نبید روانه شد بعد از رسیدن اسباب و کارخانجات شاهی متوجه
خبوشان شدند و در حسین آباد سرخیل و ریش سفیدان چمشکزک وارد دربار عالی کردیدند چون اردوی
شاهی بخبوشان نزول فیروز نشان نمود اکراد چمشکزک و قراچورلو وغیره مبلغ ده هزار تومان برسم پیش
کش آوردند که از حضور بکذرانند شاه ذیجاه فرمودند که ما را از شما توقع پیش کش نیست و اخراج ولایت
بانعام شما مقرر فرمودیم مشروط بر آنکه دوازده هزار سوار او زده ان شان نکن رانند که همیشه ملازم
رکاب باشند ریش سفیدان آنکه قبول بر ریلها ده مشغول تدارک بودند که مزاج پادشاه از نجف
علی بیک قراچورلو بخیل او را بقتل رسانید بنابراین اکراد وحشی صفت بگمان اینکه حکم بقتل عام طایفه
شده است زن و بچه خود را برداشته رو بقلل جبال نهادند و ریش سفیدان طوایف اکراد خود را در چهار فرسنگی
خبوشان بنادرقلی بیک که متوجه اردوی شاهی بود رسانیدند و او را شفیع گناهان خود ساختند نادرقلی بیک چون
معزز ببساط بوسی ما بیزرگ شد ملتمس اغماض از تقصیرات آن طایفه شد شاه طهماسب نیز التماس او را قبول و آن
را مخلع و کامیاب سرافراز و عنایات خاص مشمول ساخت القصه نادرقلی بیک با لشکر فراوان مورد مراحم روز افزون
باسپاه خاور شانا تا رو وار حضور شاهی و پیشکشهای شاهوار که لایق بکذرانیدند و نادرقلی بیک بطهماسب قلی
خان موسوم و بمنصب قورچی باشی گری سرافراز و مأمور بتنبیه مشهد مقدس گردید با فوجی از اکراد و افشار سه
روز پیش از حرکت موکب شاه متوجه ارض اقدس و مضافات مبارکه را محصور ساخت و اردوی شاهی نیز حرکت
و در خواجه ربیع نزول نمود قورچی باشی چند دفعه یورش بطرف حصار شهر برد و لیکن محمود با
ثبات افسرده سپاه تیز بیاتش را کلید فتح بدست نیامد چون موسم دی و بهمن و هنگام بی رونقی باغ و چمن و
بی طراوتی باغ و گلشن بود و سیل ملت از دقت و شدت سردی هوا گرمی از کار رفته بود عنکبوت نواب عنزات
مآب دارای بیضا ضیا بیان قرار یافت که شاه طهماسب دست از دامن تصرف قلعه کوتاه و عنان عزیمت را
بصفت مستانه از ان جا قشلاق و در اول فصل بهار کرد دشت و کهسار لباس خضرا در بر میهماند طریق
مناورت بنمایند و دست دلاوری بقلعه کشائی کشایند شاه طهماسب بتحریک طهماسب قلی خان از قبول آن
امر انکار و اجتناب اظهار فرمودند اما دی مشیت الهی که گردش آسیای فلک دوار از چشمه سار اجرای فرمان او است
و زمام امور نفت قطار لیل و نهار در قبضه قدرت و اختیار او است باهتمام و انصرام کاخ شامخ دولت صفویه
قرار یافته بود و بر انصورت موجودات عالم علوی و سفلی که محکوم و بی اختیار ربیع و نیرو فرمان بردار حکومته

میرزانه

مثل انقیاد قضا اش سر بپیچد با حکم محکمش راه تغییر و تبدیل دهند اسنیکه افغان با صفهان ذلیل است و امر و نهی
است قاطع اکر خواست خلاف بود محمود افغان هفتاد منزل را جکو بر می پیمود بعبار فساد و فتنه را در اصفهان
میکشود با آنکه خراسان مملکتیست وسیع که در پی شیران در هر کنار بش خفته و دیار دلاوران که بسیف تیغ و سنان
کوش تیز و کیوان سنجاعدی بنود که سر راه بروی کیرد با آنکه او که جویای سلطنت بود دفع او را لازم دانسته
بتدارک نمودن حوالی و حواشی خود نهاد ملک اصفهان را مسالک و ماشی کرده از اصفهان سی هزار سوار
از عرب و عجم و ترک و دیلم که هر یک اسفندیار وقت و رستم زمان بودند روی بوی نهادند و سر رشته دولت
از دست داده اند این گذشته از قراریکه مسموع شد در اصفهان جمعیت خلق بمرتبه بود که دوازده هزار اسبان
اصل بلوچ نقلم معمار ان در امور و اکثر ارباب حرفه و بازاریان رو بان هفت هشت هزار رجال افغان و هزاره
منهادند کار ایشان را تمام ساختند پس معلوم است که آنچه روی میدهد بسته بتقدیر مالک مقدر است **بیت**
هکند خلق که گردن نهند فرمان را ـ هکند کوی که فرمان نبرد چوکان را ـ القصه چون طهماسب قلی خان از اول
کاروی کار خود کرد منظور بود و میدانست که سهای بخود را در برابر پرتو آفتاب جهانتاب ضیائی و عصفور
ضعیف را در مطار شاهباز بلند پرواز طاقت بال گشائی نیست و تا مهر عالم آرا جهانبانی اندرون
بحجاب غروب نرود شد کرم شب تاب رخ ننماید و در چندان و سوسه نمود تا روز جمعه دوازدهم شهر صفر المظفر
سنه هزار و صد و سی و نه از جناب ذابا رحمه شهادت رسانیدند و در خواجه ربیع مدفون و اولاد و احفاد شاه طهماسب
و اقبال از دماغ روزگار بیرون کردند و حاجی یوسف بیک ناظر بیوتات و رحیم خان کرایلی و شرف الدین بیک
و نیاز قلی بیک و قاسم آقای قورچی باشی استرآباد را گرفته محبوس ساخت و طایفه و غیره چون از حیات و نیستی خود
مأیوس شد تحریک آن را اوطان خویش پیش گرفتند هر چند خارجیان ظاهر و اندکه کسی را با شما کاری نیست مالع
نبخشید میان دو روزی چند محبوسین را از بند و حلقه دادند طهماسب قلی خان چون کار را بر وفق مرام ساخت دست
[illegible] خاطر جمع بتسخیر قلعه پرداخت و بعد از یورشهای متناوب یکدیکر بر مشهد غالب و ملک محمود فرار برار گشود
قلعه با تاج مکلل بجواهر ثمینی که بر سر مینهاد در سلک اردوی شاهی و امان را طالب کردید شاه طهماسب آن
مفتضح گذشته مقرر شد که رفته در روضه ملایک مطاف اعتکاف و عبادت و زیارت روزگار بکذرانند و
اموالش ضبط و سلسله جهانداریش بهم ربط کشت **در بیان عزیمت شاه طهماسب از خراسان بجانب
عراق و محاربه با اشرف افغان** چند در هنگامیکه اردوی شاهی متوجه دیار خراسان گشت محمد علیخان
ذوالقدر سی از دارالدوله استرآباد بدار افغان کذاشته شد الیه ذوالفقار خان نامی از اقوام خود را در
مازندران حاکم نموده او رفته رفته در [illegible] غارج خاه و جلال کشته قلیخان حاجی و تکلو بیکی

استراباد را گشت مبادا که این اخبار بشاه طهماسب رسید بعزم قلع و قمع ماده فساد او با جمعیت زیاد بسرعت برق و باد
از مشهد مقدس عازم استراباد شد چون آوازه توجه موکب شاهی بپرده در گوش ذو الفقار خان گردید تیغ
لاف در غلاف کرد و پای گریز از میان مضائق کشید از استراباد داخل مازندران شد شاه طهماسب خود
را بشرف نوبت و طهماسب قلیخان را با تفنگچی بسیار بسر او فرستاد ذو الفقار خان خواست که خود را از آن
مهلکه بیرون اندازد از هر طرف که آهنگ نمود راه را مسدود دید جمعی از اهل مازندران را بموجب فرمان شاهی
مانع عبور خویش دید ناچار مراجعت و بنزد طهماسب قلیخان آمد بموجب فرمان شاهی نقش از بار سر سبکبار شد
چون خوار و ورامین و طهران در تصرف افغان بود محمد زمان خان شاملو با فوجی بمحافظت راه سمنان و حسینعلی
خان زنگنه بانتزاع گیلانات که در تصرف روسیه بود مأمور شد و جهانگیر را با لشکر استراباد تمکین داد که قشون
استراباد و کرایلی را جمع نماید و در اول نوروز بموکب فیروز ملحق گردد چون امور مازندران بکلی در هم و
پریشان بود و تنبیه سرکشان ابدالی هرات نیز اهم و از ضمیر ارادت منیر عمدة الملک العوالی میرزا محمد حسین وزیر
دیوان اعلی را با بایات مازندران و انتظام مهام آن سامان مأمور و خود را نیز در سازی کرده که تدارک
ابدالی را بیخ از عقب روانه ارض اقدس نماید و طهماسب قلی خان را به تنبیه آن گروه ناسپاس مأمور نمود رایات
مراجعت بطرف مشهد مقدس منعطف گشت طهماسب قلیخان نیز بعد از انتظام امور مأمور باردوی شاهی ملحق
گردید بعد ما که شاه در ارض اقدس تعیین خیام جلال شد عرض لشکر دید هفت هزار سوار و پیاده بقلم آمد
چهار هزار نفر را سرکردگی سرکردگان کاردان بولایات خراسان و محارست سرحدات تعیین و چهل هزار نفر
و خلاصه سپاه همراه داشته در شهر شوال سال هزار و صد و چهل و یک متوجه دار السلطنه هرات شد در
حوالی کافر قلعه طایفه ابدالی با دلی از بیم خوف خالی بمقابله شتافتند سپاه نجار به شکست برادرکان فرار
اختیار افتاده از بیم شمشیر تیز جهادران خنک ستیز راه هزیمت و گریز پیش گرفتند اردوی شاهی از آنجا
حرکت و بطرف قصبه کوسویه هفت و از منزل مزبور چراغ بیک افشار را با سه هزار سوار بتاخت و تاراج
بادغیس فرستاده و الله وردیخان نامی را با پنج هزار سوار بجانب فراه و طهماسب قلیخان را مأمور شد که در آنجا
جلودار بوده متوجه شهر شود مأمورین هریک بموجب فرمان متوجه انجام خدمت شدند چون طهماسب
قلیخان بده فرسنگی هرات رسید دیگر باره ابدالی خود را پیش آورده ترتیب جنگ دادند و از طرفین بازوی استعمال
سیف و سنان گشادند غاضب بروز بازی دلاوری لشکر قزلباش پنج شبانه افغان کمزور شد و روی
هزیمت کرد در چنین اوان تا حیص غنیمت بجانب شهر نهادند الله یار خان رئیس سفهاء آن طایفه چون خود را در
جهاد مضمر مضغزی دید یکی از دوستان خود را با بضاعت اخلاص منید بدربار شاهی فرستاده پیغام داد که ما از جمله

ناجیه او میرویس و محمود و اولادش تخلف نموده و شرمنده‌ایم اگر حضرت پادشاه بزلال مرحمت غبار انفعالی که بچهره احوال
فرقه ابدالی نشسته فرو شوید عین مرحمت خواهد بود شاه طهماسب فرستاده او را نوازش فرموده رخصت
انصراف ارزانی داشت و دیگر باره الله یار خان و سرخیلان آن طایفه بشمشیر ظفر گرفتار و اردوی پادشاهی و تلطفات شاهانه
مباهی یافته مرخص گردیدند مأمورین بادغیس و فراه نیز با غنیمت بسیار وارد شدند شاه والا جاه بکلربکی هرات
تعیین و عطف عنان بطرف مشهد مقدس نمود و در شهر ذی الحجة الحرام سال یکهزار و چهل و یک وارد
ارض اقدس و حکام و ضابطان برو و سایر محال خراسان فرستاده و امور آن سامان را انتظام داده سفر عراق
را تصمیم خاطر گردانید که با هادی منهیان معلوم شد که اشرف افغان چنان عزیمت اردوی پادشاهی بطرف هرات
اطلاع یافت سپاهی که بسپاهی غلمان پهلو زدی از عراق و فارس فراهم و بجانب خراسان عازم گردید شاه طهماسب
را اراده این بود که در دو سه ماه دیگر آسایش و در توقف و نقوت دوست و دشمن را بجانب خود تالف دهد درد آنوقت صلاح
زاد حرکت دید با چهل هزار لشکر که از غیر فراد ملتزم رکاب گردانید کوچ و بنه طهماسب قلی خان را امر نمود
که امروز را در ارض اقدس سکنی نماید و در هیجدهم همان ماه سفر از منزل مزبور رایات منصور بصوب عراق برافراخت
در عرض راه خبر رسید که اشرف افغان سمنان را محصور ساخته شاه طهماسب با حتیاط آنکه مبادا اهالی سمنان
قلعه را تسلیم افغان نمایند چند نفر چاپار را که بلدان سرزمین بودند روانه کرد که ایشان را از توجه موکب شاهی
بشارت داده که بدلی محکم بصیانت قلعه و حصار بپردازند اشرف چون از ورود جرد عار رود و پای خود را خبر
دار شد از سمنان حرکت و عازم دامغان شد از این طرف نیز اردوی شاهی از بسطام لوای اعلام جلالت
نمود در کنار آب مهمان دوست دامغان سپاه دشمن سوز فوج ملتن را با افغنه خذلان تلاقی و تقابل
روی داده و از جانبین مبارزان طرفین چون دو سیل بلا بجوش و در موج متلاطم بخروش آمدند شاه
طهماسب خود در قلب جای گرفته طهماسب قلیخان لشکرهای چپ و راست را بمبارزات و توپهای قلعه کوب
و غبارهای شهر آشوب را در برابر سپاه اشرف کشید **بیت** بیارات لشکر چنان هفت بهشت و غا
تخم کینه بکشت و مقرر شد که نخست توپچیان آتش بار بنا افتن گلوله‌های صاعقه کردار بازار گیر و دار را گرم
سازند **بیت** در آن فضای ز غبارهای آتش بار ز دود و زخ تفنگ در فضای جهان کلیم وار هوا را از
سراوه دود پدید پرتو بیضا و پیکپانان ز دود و ازدر آتش نشان بجای نهاد کشید نخی افلاک کوه بر کوهان
آنگاه جانب دلاوران افغان که هر یک خود را در جلادت و دلاوری از رستم و اسفندیار زیاده میدانستند چون
آتش سوزان برق تکاوران با دیای برشسته سناهای بدست هر یک چون بیچان ماری در روی بجانب سپاه
قزلباش نهادند که بکمر بنه کره از دل توپهای و بتاب آب جمعی از سواران نامی را تن با طایران روح نقشان

معرکه بیم دارد زاهد بیت هوا تیره گون شد زمین آبنوس ز بس ناله نای و آواز کوس و از عقب صواعق بلا اعقاب آن
خان شکار تیغهای هلال انتمای چو ابر بهمنی بنیان خرمن بنیان بیخ و تیرهای شهاب مانند ترکان خطا
دلاوری بی‌باکانه با آتش سوزان رو بسوی خصمان نهادند از غبار سم تکاوران دلاوران میدان جنگ و
دود دهان توپ و تفنگ بیت جهان چون شب تیره تاریک شد تو گفتی شب روز نزدیک شد شد از سم اسبان زمین
سنگ رنگ ز تیره هوا شد چو پشت پلنگ از خون صحرا و دشت دریای خون گشت و از صدمه قوایم ستوران کوه و هامون
بیت یکی شد از انجم میدان گروه که شد دشت دریا و هامون چو کوه تا این زمین تبرک کشتگان و عقب
برکشتگان افغان مشحون و افغان آغاز هنا و علمهای مضمار نغار و عرای ایشان کیسر باز نمود بیت همه ترک و جوشن
جوف رخساره شد غرق و برگستوان چاک چاک پر از خون بود دست و پای رکیب ز کشته شد پیدا فراز و نشیب
عاقبت به نیروی بازوی دلیری قزلباش شکست بر سپاه افغان افتاد و در آن حرب قریب دو هزار نفر از ایشان هدف زهر و بار
و جز طریق فرار منهجی نیافتند و ... میدان جنگ و نام بنا قشون نجات ... قزلباش انطاقیه ملا عاقبت و کرد
بافشان و صال شاهد تمامت مجبور شاخت شاه طهماسب چند شاخت ... از خون خصمان بنیان
شاخت و دل از کینه و بنیر پرداخت از هم انجا متعقبی بطلب ولایت اذربایجان روانه و دم و یکی از خوانین را از
راه مازندران و نواحی کیلان مامور و بعضی را شاخت و نواحی دیگر از راه سمنان بطرف طهران برافراخت چون موکب
شاهی وارد خوار گردید بعرض رسید که اشرف در سر ره سنگری متین مابین دو کوه ساخته و فراز کوه را
بتوپهای ادوش کوه و تفنگچی اشرم مرتب و خود با سواره بسیار مستعد رزم و پیکار است موکب شاهی در نزدیکی
سر ره نزول و پیادگان کوه کرد را امر شد که بر شرفات کوه عروج نمایند و پادشاه خود با طهماسب قلیخان
و قورچیان سپاه ظفر پناه بجلو تاخته ان میان دره روان شد و صلابت که چند پیادگان بر شوامخ جبال
رسیده بودند شروع با تاختن توپ و تفنگ کردند هوا را چون کره اثیر نمودند که تو روان قزلباش سر
شمشیر ابدار افشان شور و شران شرار و فشان ... چون پای ثبات را بقرار دیده ... طاقت
بر کشیدن صدمات افغان را چون ضامنه کوچ در قزوین برد از او خبر کشته منو خبر دار السلطنه مزبور کردید چون
دید که لشکر قزلباش پیشتر از وقت سر راه بسته اند تاخت تند و عزیمت کرده و راه اصفهان پیش گرفت شاه
طهماسب خود بجهت استنظام مهام افغانان در طهران اقامت و طهماسب قلی خان را با جمعیتی وافر از عقب فراریان
روانه نمود چون کمال نظر معلوم گاه خود مسعود قزلباش گردید خبر رسید که از احمد پاشای بغدادی
باشرف رسیده بیان واسطه در محاربه دلیر گردید با جمعی بسیار و کرنه بیشمار در مورچه خورت مستعد جنگ
و پیکار است طهماسب قلیخان تعبیه صفوف نموده چون عقاب خان شکار با صفیادان صید بام امن با بال جلادت

کردد

کشود در صحرای مورچه خورت هنگامه رزم گرم ساخت و پس به چند دیری شکست بر ارکان طاقت و توان خصم در آمد
اشرف با ان غنم پریشان وارد شهر اصفهان و کوچ و عیال خود را برداشته روی فرار بطرف شیراز کذاشت
طهماسبقلیخان مظفر و منصور به دار السلطنه منزل و چاپاران عزم و نوید بهجت ابلاغ فتح را به طهران و موکب
شاهی دوم و هشتم جمادی الاولی سال هزار و صد و چهل و دو وارد دار السلطنه اصفهان و اهل ان خطه نالان را
بقدوم بهجت لزوم ... و ... الاعبر و نسید که ولد صفیا لا نفغان سر وده دوار کشتن بنی محصن
شده بود با خانه و کوچ آن ارکان دولت را بلطانیه که در تصرف دو صفیه بود و شنائیل بسی انسانی دولت
شاهی حکومت قزوین و ضبط مال الافاغنه را با بیهان محمد رضا خان شاملو مقرر و حسینقلیخان و مکتر را بطرف
قراهان و کلپایکان مامور ساخته که بجمع و الا رسیدند که اشرف ضرب دست دلیران رزم کوش را قرامو... و دیگر
بار در شیراز آن انجام استعداد و استحضار جمع ... بنابران شاه طهماسب طهماسبقلی خان را در
نیمه شهر جمادی الاخره به عزم رزم آن ... و از راه ... و ... چون آوازه کوس رزم سازی وی باشرف رسید
لوای عزم در بر افراخت و در زرقان به فرحی ... مناز ... ساخت و عزم کوس طاس فلک ابنوس در
انداخت دلیران هیزاده و صولت قزلباش ... بر صفوف ... سیوف و خنجر ... و دشمن شکنی را بطرف
خصمان مصروف ساختند بیت هوا چو بیشه الماس گشت از شمشیر زمین چو پیکر مغلوج اماد در ... و محلات
زده که از صدمات طاقت پرداز ... فراز ... و ... نزود بار او بار شد ... افواج قاهره تا در
فتح از تعاقب رفته وجود بسیاری از ان طایفه را که خارا و صلحانی بودند صرصر قهر رفته و قضای
هامون را از خون ایشان لاله‌ستان نمودند دو روز دیگر صیدال و ملا صدیق و ملا زعفران بطلب امان از
جانب اشرف افغان وارد دولت طهماسبقلی خان گردیدند خان والاشان در جواب گفت راه نجات از برای
افاغنه در خالی میسر است که اسرای خاندان خاقان مغفور با اسرای ایرانی که همراه دارند و کرداوارا تا تسلیم
و خود طایفه بطایفه در ممالک محروسه سلطانی تقسیم و قسمت کرده کان ایشان و روده کاب پادشاهی روند و ایشان
را رخصت انصراف داده و دیگر ملا صدیق و ملا زعفران محمل مهد علیا جنیبه شاهزاده پادشاه سعید شهید
را آوردند و خود مراجعت کردند که اشرف را مطمئن کرده بیاورند چون صیدال از نجات ... خود بر دمی بیوسنش
ایشان مطلع گردید اشرف را از غرایب ... نقش هار ... و ... مجموع سوار شده از شیراز بیرون آمد
اشرف بیرون دو نفر از صبایای شاه مغفور را کشته ... محمود را با سی نفر از اولاد و بنی اعمام خود
دکور ... فرصت ... نگرد و در شیراز گذاشت و شخصی را بقتل ایشان بگماشت و خود عازم فرار
شد بحضرت ... اشرف خواهر محمود را مقتول و پس از آن ام النساء مادر محمود را ان رنه کشته

مهجور ساخت که سپاه منصور رسیدند خلاصه چون جنگ گرفتن افغان بجانب قندهار بطهماسبقلی خان رسید
از عقب آن طایفه تاخت نموده پل فسا میان که مرور برشد محمود و اشرف بود بپل رسیدند و مناصلت
ملا زعفران اسیر شد و در هنگامی که اشرف از پل گذشته بود که طهماسبقلیخان با سپاه فیروز نیاش
چون بپل تنگ کهان رسیدند و سر کرده فوج اول زاکنبا آنکه در رسیدن خبر فرار اشرف معاهده نموده بود
کوه و از پله بعبور و تاخت فرسنگ در هیچ جا درنگ نکرده اسیر بسیار در آن آهنگ بچنگ آوردند
و از آنجا چاپاران روانه هرات و سایر بلاد خراسان ساخت که سر راه اشرف را گرفته نگذارند که از میانه خود
را بکنار کشد اما اشرف خود را بهزار مشقت بحدود سیستان رسانید چون قبل کشتن محمود بقندهار
عنوان رفت متوجه گرمسیر شد حسین برادر محمود ابراهیم نام غلجی را بسر او فرستاده غافل او را گرفته
بقتل رسانید و صبایای خانان شهید را گرفته بقندهار برد حسین ایشان را روانه دربار شاهی ساخت
و میر صدیق و ملا زعفران و بقیه که فراران افغان را با منسوبان و اسرای خاندان خاقان مغفور که در
شیراز فرصت بردن نکرده بودند روانه دارالسلطنه اصفهان نمود ملا زعفران چون بسرپل رسید کمر
خود را از خاکساری گرفتاری بهانه ساخته باد سبک خود را بآب و دمان انداخته از آن راه آب روانش
دوزخ جای ساخت بقیه را بحضرت آن پا باصفهان رسانیدند در میان میدان نقش جهان نگین ملک فرمان
سلاطین نقش هستی ایشان را از صفحه روزگار سترده و افسر مکلل بجواهر با خلعت خاص با بقیه ام رقم ایالت
خراسان بجهت طهماسبقلیخان و سعید دشت خلایق فرمودند چون روسای سپاه مظفر حسنعلی بیک معیر الممالک
روانه و مقرر شد که طهماسبقلی خان از شیراز حرکت و بطرف کوه گیلویه و عربستان شتافته امور آنامان
را نظام داده از طریق لرستان متوجه همدان و کرمانشاهان شود طهماسبقلی خان بعد مقر از شیراز حرکت
لشکر ظفر پرور گردید بعد از انتظام مهام آنجا و ورود بروجرد بامنزول کشوده حسنعلی خان زنگنه سردار
کلیایی کرند و فراهان بموجب فرمان شاهی با عزم شنیده در بروجرد در حضور بود آن جناب رضا قلیخان شاملو ایلچی روم رسید
معروض داشت که اعیان دولت قیصری بنا را در رد نمودن مملکت متعلقه [illegible] بنابراین طهماسبقلیخان
در اول شب با یکه تازان اهتمام سلیمان بر عجز سوار و بطریق ایلغار متوجه نهاوند شد در طلوع فجر دارا
خود را بخارج دروازه رسانیده [illegible] از خواب غفلت بیدار شدند که اجل را بر بالین دیدند
عثمان پاشا بهانه خیل آن شهر بیرون آمده در حمله اول تاب نیاورده بطرف همدان فرار نموده بعد از آنکه هما
مفتر گردید خبر رسید که تیمور پاشای حاکم وان و خانه پاشای حاکم سنندج و سلیمان بابان با سی هزار
سوار در توسرکان گذشته وارد ملایر شدند طهماسبقلیخان سپاه را دسته دسته نموده روی دلاوری

طرف

بطرف ایشان نهاد و بضرب حملات جهادگری خاک وجود آنجماعت را بباد فنا داده افضل وران بیرون شهمدان با توپ
خانه و اثار و [illegible] سنندج و کرمانشاهان بتصرف اولیای دولت در آمد و جمعی کثیر از پاشایان و لشکر روم
بمعرض تلف در آمدند بعد از تمشیت مهام آن امان عنان عزیمت بدارالسلطنه تبریز معطوف و از راه [illegible]
و اردوی [illegible] انتزاع نموده [illegible] از جانب ابراهیم خان برادر طهماسبقلیخان حاکم مشهد مقدس
عریضه رسید که افغان ابدالی هرات با هوای حسین برادر محمود مهدی که گسسته بودند شکسته و از الله یار خان
ابدالی برگشته با ذوالفقار نامی پیوسته متوجه تاخت و تاراج نواحی مشهد مقدس شدند بنا بر این شاه والا
جاه چاپاری روانه آذربایجان و معروض داشت که طهماسبقلیخان سپاه خراسان را برداشته متوجه تنبیه
آن غنوده ابدالی شود چون خبر بطهماسبقلیخان رسید تبریز و اردوی و بر اعدا احکام و اوامر شاهی سپرده از
آذربایجان عطف عنان بجانب عراق و در دارالسلطنه قزوین اسباب و اثاثه و میرزا با سپاه عراق
روانه دارالسلطنه اصفهان و خود متوجه خراسان گردید **ذکر نهضت شاه طهماسب از اصفهان بطرف آذربایجان**
و عنان بر گردیدن با احمد پاشای والی بغداد چون شاه والاجاه طهماسبقلیخان را مأمور بخراسان
نمود با استرداد نخجوان و گنجه و ایروان در عهده تعویق ماند و خبر نیز رسید که احمد پاشای والی بغداد عزیمت
کردستان دارد موکب پادشاهی در ماه جمادی الآخر هزار و صد و چهل و سه از دارالسلطنه اصفهان
حرکت و بجانب بلده همدان نهضت نموده بعد از ورود [illegible] مهام آن ولایت را تمشیت داده لوای سعادت
انتمای روی بطرف سنندج شفقت [illegible] ساخت سبحان وردیخان والی موکب شاهی را استقبال و پیشکشهای
لایق بگذرانید و از آنجا رایات عقاب پیکر جناح بجنبیل بال گشای پرچم ظفر بطرف تبریز گردید و ولیقلی خان
کنگرلو برای گذارش تهنیت جلوس سلطان محمود خواندگار روم با نامه عنبرین شمامه و [illegible] شمامه عنبر روانه
دیار روم ساخت و خود وارد تبریز [illegible] خان افشار را بان ولایت والی و علم نصرت طراز را با بیست
هزار سوار [illegible] بجانب ایروان در اهتزاز آورده رو بمیدان اردوباد و نخجوان چنانکه عزیمت موکب
منصور اطلاع یافت مرکز خویش را خالی کرده بقلعه ایروان نزد علی پاشای حکیم اوغلی که در آن وقت از
دولت عثمانیه سرعسکر روم و با تیمور پاشای ملی مستحفظ آنجا بودند رفت [illegible] علی پاشا از ایروان [illegible]
در کنار رود و خانه کرنه سرفرسنگی ایروان [illegible] لشکر [illegible] داده آنگاه بر فوق تپه [illegible] کوکبه شاهی
با دریای لشکران [illegible] تن آن سیل [illegible] عبور و علی پاشا بعزم ستیز از جای حرکت کرده بمقابله
شتافت آن طرفین دست مقاتله گشاده [illegible] لشکر منصور [illegible] بجانب ایروان
عنان داده قزلباشیه بضبط توپخانه و اثار ایشان پرداخته اردوی شاهی از ایروان گذشته در جانب

عزیمت بشهر سرقین قلعه نزول و جهادزاران قزلباش بحصارگیری مشغول شدند و چهل روز در آن مقام محل اقامت
موکب منیر زمین بود چون راه از دو طرف مسدود و غله با اختلاط و غلا در ارتفاع بود رای شاهی نهضت را مصلحت
ندید از راه خوی و سلماس وارد تبریز گردید در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان و احمد پاشا
از طرف بغداد خیمه عسکری منصوب و بتسخیر آذربایجان و عراق مامورند موکب شاهی از تبریز متوجه سلطانیه
و در آنجا محمد علیخان قولللر آقاسی که در آن اوان بکلربکی فارس بود با سپاه آنجا بموکب مسعود ملحق
گردید و رایت شاهی از راه درجزین متوجه همدان گردید احمد پاشا منتهز و منزلی از اردوی شاهی در سنه
از آنجا اظهار صلح نموده و احدی از رؤسای لشکر خود را بدربار شاهی فرستاد و خود از عقب بهمنه جلو
عنان را بامنای دولت شاهی بدون آگاهی از مکر و کید او بتشیید قواعد مصالحه مشغول بودند که
سپاهی خود و رومیه پیدا شد هنوز قزلباشیه عزم درکوب ننموده بودند که سفیر خوش تصویر گلوله توپ
باردوی شاهی رسید شاه والاجاه سوار شد و لشکر قزلباش را بنواری مامور و قلب را بمحمد خان
بلوچ که از جمله امرای دولت افغان و از جانب اشرف بسفارت روم رفته بود بعد از واقعه شکست افاغنه بتکلیف
طهماسب قلیخان در سلک امرای دولت شاهی منسلک گشته بود سپرد و میمنه را بامرای قزلباش و خود در
میسره ثابت قدم قرار گرفت چون بنیاد جنگ حواله برای و زرهنگ محمد خان بود اهمال و دو کینه دیرینه
اشکار و با سه شصت و ضرب ۳ روی از میدان پیکار بر پیچید و توسن تیز گام خودش سرکشی کرده بمیسره رسید
نظم قرار میسره را که مستقر هوای خاص پادشاهی بود متزلزل ساخت رومیه چون چنان دیدند بجانب
میمنه اسب انداختند افاضه لشکر قزلباش شکست خورده موکب شاهی متوجه اصفهان شد کرمانشاهان
و همدان بتصرف احمد پاشا در آمد محمد خان با جماعت بلوچ و هزاره فرار و بتمرد را اظهار کرده بالاخره
با شمال آن محمد علیخان بازگشته بدربار شاهی آمد قبل از این نگاشته خامه وقایع نگار گردید که و قلیخان
کنکرلو و رضا قلی خان شاملو بجهت تهنیت جلوس سلطان محمود مامور باستنبول شدند بعد از آنکه خبر حرکت موکب
شاهی بایروان و شکست رومیه بسلطان محمود رسید سفرا را محبوس و اختیار صلح و جنگ را با حمد پاشا تفویض
نمایند بعد از وقوع شکست همدان اولیای دولت عثمانیه با حتیاط آنکه مبادا فتنه خوابیده برخیزد و جرحها
از طرفین ریخته گردد احمد پاشا را مأذون بصلح نمودند احمد پاشا راغب افندی را که دفتردار بود بدربار
شاهی فرستاد که امر مصالحه را انجام دهد و از اینجانب محمد رضا خان عبداللو که بعدا تفویض ایالت خراسان
بطهماسب قلی خان قورچی باشی شده بود که با راغب افندی ببغداد رفته اساس مصالحه را ممهد نمایند عاقبت فیما
بین صلح چنین قرار یافت که این طرف ارس بقزلباش و آنطرف با رومیه باشد سابق نگاشته قلم بلاغت نگا

سش

شد که طهماسب قلی خان مامور بتنبیه سرکشان ابدالی شد کوچ بر کوچ مسافت طی نموده قلعه هرات را محصور بعد
مدت چهل و پنج روز بتسخیر بهشت نظیر زنگ شد افاغنه ابدالی را از قلعه کوچانیده در قراء حوالی و حواشی
هرات سکنی داده و جمعی را با خانه کوچ و دواب باوطان مشهد و ابیورد فرستاد و ابراهیم خان برادر خود را
با قورچی و سپاه بسمت فراه روانه و فیما بین جنگی عظیم واقع و سرکرده آن طایفه را با جمعی عرضه فنا و رادوند
در خلال این احوال خبر رسید که حسین برادر محمود با جمعی از افاغنه قلیجانه بامداد قلعه کیان میرسد طهماسب
جلادت جنیجی باشی را با قورچی بسر راه افاغنه فرستاد اما از هیات چون هر اینان را در ملاقات کار خوش
دیدند سپاهی ملطا و عسایش ملاقات کرده ان حسین سلطان باده هزار سوار افغان از جانب حسین وارد
فراه و ایشان را بر داشته دوی فرار بقندهار نهادند چون قلعه فراه بتصرف سپاه قزلباش در آمد
ابراهیم خان معاودت بخدمت برادر نمود بعد از آنکه طهماسب قلیخان از امور هرات و آن صفحات فراغت
حاصل کرد خبر مصالحه شاه والاجاه با خوندکار روم موری رسید عریضه بدربار شاهی فرستاد که مملکت خراسان
از جمله ممالک محروسه و امرای این حدود نیز از جمله غلامان آستان ولایت نشان سلطانیه میباشند
و رضای ایشان در مصالحه شرط است این خان نثار و همچنین از خوانین و سرکردگان این دیار بصلح با
رومی راضی نیستیم و تعهد مینمائیم که بشمشیر خونریز جواب رومیه عهد شکن را بدهیم عریضه خان پر تزویر
بپادشاه نیکخواه رسید مقرر داشت که او با سپاه خراسان عزیمت عراق نماید تا امنای دولت شاهی نیز
سپاه عراق و فارس را بر نفاق و روانه و بطوریکه مستعد آنست مجادله خصم عهد شکن شیم و اقدام نمایم
طهماسب قلیخان حسب الامر روانه عراق و دارالمومنین قم محمد علیخان بکلربکی فارس با لشکر بیشمار
اشناس عراق و فارس باردوی خان حق ناشناس ناسپاس ملحق که باتفاق بدفع رومیه بپردازد طهماسب قلی
خان بملاحظه اینکه سر چهار سال است از شرف ملازمت و نعمت دور و از قرب بساط بوسی مهجور لازم است
که بدارالسلطنه اصفهان رفته بعد از تقبیل آستانه ملک آشیانه استمداد از مراحم التفات شاهانه خواسته
بعد بصوب مقصود روانه گردد از قم عزیمت اصفهان نموده در روز سه شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار
و چهل و چهار هنگام طلوع فجر وارد هزار جریب که بحسب فرمان پادشاه والاجاه بجهت نزول او معین
شده بود در همان روز هنگام سلام عام در تالار سعادت آباد بعد از سرفرازی زمین بوس بجلوس مجلس
شاهی مامور گشته و در ولی که در شبان روز جمعی از زوار امرا پادشاه را از مدعوی آگاه ساخته بجهت
ناپاکی از غلامان کرجی و چند نفر دیگر از غلامان در مقام استیذان برآمدند که او را در هنگام جلوس در مجلس
میمنت مانوس از میان بردارند که تا بوس سازند شاه طهماسب راضی نشد گفته تا حال از او خلافی روز دیر

نشد که بعد نیاوردن از بروات و برات وجمع از اجزای اثنا عشر بقایات نقود وغلات استنکاف واستنفار سوی عن کفتکی نمود کرده
از کفت شاه رید و در وقت تحضور عرض نمود که مرا از راه دور از اهل او سیم ام و سبب عجب و لطوطی بیعتب و در پیش ارکه
چه شود که بعمل خف متکفل اردید خود را از خانه بروارده و بنا دمیم سرافرازی نمایند تا این شرف در دو خود دمانیم
نمانند شاه در جواب التماس او را قبول و شنوان شاه ایشان باقی معمول و در حضور تشیش نمود عب باکرام او روانه
کردید شاه با وزیر و امیر کفت شاه هم کردید که هم منظور کانه در باب طهماسبقلی خان مسیمو دیل بیجا بود کی
دیکر در جواب ایشان سخن نا صواب از بیم لب نکشودند و دیکر شاه بمقتضی جهد بجنبه از اواز نکرمرا و نظاره
جو بت شد طهماسبقلیخان از پیشکش و بنا انداز وصف متکفل ای دقیقه خود داری ننمود فاطمئن و
نشاط جیل خنیاکران هزارکه و کابلی مطربان خفیف هزاری و زابلی مغنیه سازی و ساقیان سیم ساق
بناده برنند و اکثر شبانان ازی و راس ندمان روز و شب ساعتی بی وظایف بنا سودند و دیکر کردت
قضا خاتم مخود را از جبا فرق فروند و تاج شاه را از سر شهرناد سپهر بیرد اشت طهماسبقلی خان بیه
نفسنکیها نخزانه امامهرو نادعره و خلوت خواری شاهی باد درمیان کرفت و عوض باجی از خزاین کردوعیره
مد روز دفتر معروض داشت که امرای ترکیان باش و اصحاب سرداری بادشاه نشیند و تاج و نکین شهریاری
زالها تنید و محو اهند کرشاهزاده عباس میرزا را سریر آرای ملکت ایران بسازند شاه طهماسب در آن
وقت از خواب غفلت بیدار و از کفته وزراء و امراء پشیمان کشت اما وقتیکه کار از تدبیر کذشته بود
تیغ بی رحم و قضا ابیش طهماسبقلی خان افغان خان از بر بود بر داشته بوسیله بی و نام و از عقب وزراء
وامرای دولت فرستاده همکی را جمع نموده مکنونات خاطر را با ایشان اظهار کرد چون هیچکس یارای انکار
از کار نبود و نبا خبار بقتل نمودند و اوحامتی بس از جهت سکنای شاه طهماسب معین و حرمش را از راه در
دروازه نصوب با صواب نموده و دوم لفکر پادشاه در تخت دوران نشسته خان میرزه نا تکیه مسند
هنرله سیرت و عق و معجزات و اوزان بی سلطنت مبدا دخل و صدر وقت سلطنت او دو سال بود و شش
شان و ظلم اسنلیهای افغان در اذربایجان و خراسان و بحار شان سبب انهدام بنیان کاخ دولت
اما عقیده و سیوانه که نادر شاه و زهت بود و رضاقلی میرزا زبیم آنکه مردم ایران او را جبرو نا و ده
سروری فشانند محمد حسین خان که فرنده خان قاجار بیکلربیکی استرآباد را فرستاده وزان وقت محل سکونت
او بود و تهاد فرمودینا ثار و کرازوی نلفات تا لاد سعا و بنا باد ات کر بنا ایش را شاهبا
نلفه خاده بود و دولت افغان ویران کشته تحقیق بیان عمارت نمود و صلاح در ناله ری پیش روی ایوان
را با خاد او و زادو و دید بود اول میرزا محمد حسین استهار دیدکه مستوفی الممالک دیوان شاه سعید شهید بود

دروقت محاصره اصفهان پادشاه مغفور شاه طهماسب را با بیهود حادثه زابوزارت نموده سرانجام تعدد و اثر قزوینی
ساخت چون اصفهان مفتوح کشت از ایشان بوده عدد لش میرزا رحیم که مستوفی الممالک و والی مازندران
بود بجای پدر و در بعد بیع معتمد الدوله حضور کشت چون دست شاه طهماسب از دامن عروس ملک کوتاه شد
طهماسب قلیخان بنا بر مصلحت وقت ایالت اصفهان بو یجار زلفو صیانت شکست او را بصیه که هیمد آنا مله
او را طلبیات در سال هزار و یکصد و چهل و پنج بدرجه شهادت رسانید **جلوس نادر طهماسب قلی**
خان شاه عباس ثالث را بر مسند سلطنت چون خلع سلطنت از شاه طهماسب کردند طهماسب
قلیخان از بیم شورش خلایق و مصالح وقت دوو ده بکی بنیعوعجز اندر تا لا دطو طلبه نیست و مهد شاهی دم
والا کهر عباس میرزا را که در آن وقت شش ماهه بود او وزده ذیب مسند خسروی کرد ایند و افسر زری
و خطاب شاهی از ابیه سرو اسم وی کذاشت و پنج هزار دست خلایع کر انبها ذیب دوش امرا شد و خود سمه
خلعت وکالت دولت و نیابت سلطنت در بر و دار السلطنه قزوین جهه سکنی و مقر بود باسر ده کیان
سه سلطنت روانه اغلب و دو نمود و من سه سال و کر ی خطبه و سکه در ایران بنام او بود تا از قرار ادیکه نکاشته
خامه بخواهد شد دوران سعادان خلع کشت سباذ فراغ خلع و نصب پادشاه و پادشاهزاده محمد
خان ذاکه مقهور و مغضوب بود بنیاب کوهکیلویه سرافراز و بر تینه اثراد دعرب ستاره در کوس ما بود
موکب جلالت کوکب صوب صد به بغداد و شد احمد پاشا و هضراو سلواد از راه زاست روانه نمود که خبری
از حمود رسانیده بوی رسانند خان و الاشان از راه خیر مهر و خطر بغداد دعوی نمو و غافت
سپاه منصور و اد ذاد احمد ورفت بکیک یکرو چاپو خاده ران تا اما که صید کاه دشمن شکار بغداد تشهبات
تیز پر باز بوده بودند با ایشان درا و نخته چون سپاه دعا از افتوح را بر نقابه هلال وانا نجا ستوجه
بغداد دو در بغدادی ذاو سیر مقبره سر کاظمین علیهما السلام خیام جلالت منجام زاهید و پس کیوان و الامعا
ساخت چون احمد پاشا حاکم عرفه وقرامصطفی پاشا ازطاب احمد پاشا و الی بغداد امر در بغدادی ازکه
سطح و دنا ناظر جناب نو غیاث و انا نیرکا و دار نصب و نیل و دیوار افتخار نموده بودند در ای جهانگشای طهماسب
ایران بو یران نمودن بنیان پایداری ایشان قرار کرفته و دوهفته فرسنکی بغداد بحلی موسوم بد بخاله
بر بعمی محله جرف و ازاب کذشت و چون شیه کی مسند دو میلان سیب کفا شن و فتح سید
کر ایشان بتبخر خود را ابد درون حصار کشیدند بو سیقه درهم افغانان را کرفتند احمد پاشا چون ملاحظه نمود
سپاهی ان لشکر از اکثر سپاه خود بیش بود اف کر پاید لشکر قزلباش از دعقب خواهند رسید هزار
نفر مرد سوار و پیاده از شهر بیرون و بلرکرد که احمد پاشا و قرا مصطفی پاشا بمقابله رفته شاه طهماسب

قلیخان اکراد قراچورلو را مامور بمیدان نمود پیادکان روسیه که نامشانرا سولدات و در کیش اشغال بوده‌اند
بیک رتبه شلیک نمودند ایشانرا چون کلاه و دم دادند طهماسبقلیخان تفنک انداخته بهوت داشامو و بیوش
مو بود لهذا انبار ایشانرا برزنی تفنک پای متینی فلک و جنبوی مقاومت دکر بنیاد هنک نمودند
طهماسبقلیخان برقیان و مضطرب کشتند و غیبان رسید که پای ثبات از پیش برود که کرد باغه
لشکر از آب کذشته خود را در زمان شد در دم لکادر باد رفتار ایشان جانب عثمان زاده و
ایشانرا جود اشتند چون آتش سوزان و لعنه بوق خروشان به سرا لغوم خاک انداخته و تزلزل در بنیاد
قرار ایشان انداخته فرار بقلعه سیواس نمودند طهماسبقلیخان در اطراف قلعه سنکرها بسته بقلعه کیری
پرداخت که ضمن حرکت عثمان پاشای سرعسکر روم رسید که با لشکری عموم هجوم در دکر کوت بوده
بامداد امدخان ذیشان سنکرها را مضبوط و چاکه قلعه کیان محنه فتند سولداده سپاهی را برداشته
هنکام شام از شب بغداد کذشته روی به عسکر کذاشت در دو دیکر حوالی جبل نیکو که بسر عسکر درکنا
اب دجله نمودار شد در همان روز دو روز در همان موضع که شکسته و ناهموار بود پیشها را درست کرده کرد
محاربه را امد تا اول طلوع آفتاب تا هنکام زوال هنکامه جدال کرم بوده و دلاوران کرد دلاوران احمد خان
نیز ایشان اسب بغداد غالب به پنجهزار سوار و پیاده چهره زان معرکه و صبر قاموریت در بغداد را باز غاب
وانا ثروت بنیاد فرار نهاده خود روی به هزیمت نهادند بهم انها واری این شورش زفتن آن کرد
طهماسب نمود و نیز طغیان که از کان ابتدا و از رکاب و غنیمت خود مصنف کشود غافل از آن عمر
تحکام و هلعفان نهام کشت تا انباب بصیرت را فاهم کرده که ابواب فتح و ظفر را کلید در بغداد کرد
نر در سر عجبه سعی شیر نکن بر کار بند کان خدا کرها از بند را در وقیس برد بر وخان دون تو شیدات
شرانغم از عقب **بیت** ای دوست بر جنازه دشمن چه بکذری شادی مکن که برتو همین ما جرا بود خلاصه
کلام چون وارد صلح همداد کردید سرخان نیز رفتار بطرف خراسان و دوان و توجه به نهاوند صورت اطراف
عراق فرستاد تا چرک جمع نمایند و محمد خان بلوچ را که نیابت ایالت کوهکیلویه وا ده بود و حکومت کوهکیلویه
و خوزستان سرافراز و معزز نمود که بنا رکن سپاه افغانان را دین مقاومت با دو دنیا و خود
بتدارک لشکر شکسته مشغول شد در عرض دو ماه جمیع مو دیکه موقوف علیه حرکت بسر خصم بود صورت
انجام کرفت و لشکرها را اطراف وهادران عرصه مضاف در صف اداد مقرر نمایند سیل اب کوه داری کرم
عرصه خاک بجنبید دوازده روز در حضرت بخور سر فتح شوق کرد آن فوج از روی دلاوران نیل و خود و سنان
ملحقا کم از آن بود بودا را سلطنت برند کرد نظفعلی بیک حاکم افغان جانب طادم و خطا الحرف از استحرصت

٧٧

وانی نامه بکشور کیر کردید کتابش بیک عم خود را بخطاب خانی مسر زادی فارادن را با قبت استرابادسر افراز
و بابوی از سپاه خراسان روانه کیلان و میرزا ابراهیم دو شاه طهماسب را که حکومت اصفهان زاده بود
مفوض و طهماسب بیک جلایر را بخطاب خانی و حکومت اصفهان اختصاص داده روانه ساخت چون
طایفه بختیاری نیز کوه کرجبال نافرمانی کرده بودند مبادا ایشان رسید کان احشامات عراق و
کرفته بر تنبیه آن طایفه پرداخت در تاریخ جهانکشای نادری بر زبان رانده که چون خاقان ذیشان را
منظور آن بود که بعد از فراغ مهمات روم با حضرت شاه طهماسب را جانشین بر سریر سلطنت ساخته و
رایت جهانکیری در صوب دیکر بر افرازد در ایام محاصره دار السلام که کارها را انتظام
و سیدعلی اکبر ملا باشی و میرزا کافی ملقب اعتماد الدوله حضرت پادشاه روانه ارض اقدس ساخته
مامور بودند در همه جا همراه صفوی از مشهد مقدس رضوی حرکت و بجانب عراق آورده در عرض راه
شاه صفی باد رسیله توقف و صروض را شد چون در چنین وقتی که منو صبا اشفام کشیدن از خصم
فرجام بودن کار صورت نمی بست فرمان را صادر شد که مامورین از راه دامغان در موکب شاهی عازم
رفته محمد زاده بیم سلطنت را که در وقت بود با اعلی حضرت عباس میرزا را از افغانان را افغان
بنیان از مقر حریم خوزستان شاه زند مبادا تنها این مهام در بیت و سیم شهر ربیع الاول اعلام
نصرت فرجام بجانب دار السلام نهاد عموده روز دیکر در کرمانشاهان با بقایای مهمات رایات بیان سلوک
کردید که قرا پاشا و چند نفر دیکر از پاشایان عظام با بیست هزار نفر از جنود روم از جانب سرعسکر
کردد که کرکوک در کنار آب دیاله هشت فرسخی ذهاب خیام اقامت زده اند که اکراد و بهم بعد
عزیمت غنیمت نمایند جلو ریز بر سر کرمانشاهان آیند طهماسبقلیخان بمجرد استماع این خبر بسرعت رو
کذاشته با فرجام معا ورزان کزین هشت فرسخ راه را دو شبانه روز پیمودند اکرچه منظورش این بود که
بیش از ظهور مناهجیه تو اوپیه پنهان دوروزبه بر آن طایفه شبیخون برده وقت و فاکرد و روز مقصد و سیل
به فراز تلی کرد آن منزل که واقع بود بر آمد و ملاحظه اردوی رومیه را کرد عرب بی منیج نمود و دو
انصعود که وغبار استیلا و صورت خصم کرده سرانجام بر مکار و قرار در سواد و اسباب و اثاث خود را در کجیه
کرفتند سواران قزلباش دست بغارا برآورده هر یک مال الخطار وبها شدند لیلا راه هم محت و تعب
دو شبانه روز پیمودن راه بقیه مطلب انام تنش کزین خیام را در وسایه نشین شاد روان استراحت
کنند در آنجا ضرطغیان محمد خان بلوچ رسید و تبنیان معنا بشر محمود بوقت دیکر کردید بطرفه کرکوک
وانهار از لوای کینه جوی شد در بغداد و قلعه بوس مجلد موسر و ملجا آن قشون صفوف نمود عثمات

٧٨

پاشای سرعسکر صعب کار و زاد در عارض دیار هلوی خود از مضار ضرغامی و بیحشر ناتوان دهاد و سپاه روم را از
قلعه بمجادله و پرخاش ستاده اما دلاوران دو تیغ جنگ بازو بیغ و سنان نخل جلادت بمیان تاختند و بحمله اول
سیفی و کریمی سر از چوگان تواریم ایشان در میان غلطان و برخی را بنوک سنان جان ستاندند و برخی قلعه
و جانب ادرنه روم گریزان ساختند و مفاودت به نیکاه خود تیز نمودند روز دیگر بسر قلعه رفتند که شیار
پاشا از شهر بیجا مرون شتابید در رشته مخاصمت چشمش را بار مغیلان باب بیجان رسید طهماسپقلیخان چون کیفیت
عزم سرعسکر را شنید و بر بستان اهنکش نیل منحیه قلعه سوداش کرد در دامنه کرکوت بر حراز کوهی
فلک شکوه و مقام جمیع اکراد بابان و بلباس و محرون ذخیره سیفاس بود و هم همت ساخته از ظاهر
کرکوت بابشوب هفت و رهمان روز سنجر و اکرادی که در انجا بودند معروض تیغ ابدار و رعنا اسیر
بنیاد تعقیب غازیان حضرت شعار کرده موکب جلالت اثر بجانب قراتپه بیابان دشت و در کرد بد قریبا
عثمان پاشا را بخاطر رسید که فوجی از تعاقب لشکر پاشا را تار و دانه کنند که در هنگام فرصت خود را بمعسکر
اعجم حشر بنده شاید که بی سنکینای ادمیان عبد بند بنابران فکر خام حواله ده هزار سوار با تفاق لمش
پاشا بدانام مامور کردید چون قراتپه مضرب موکب جلالت پاشا بیناده دررسید هفت فرسخی سوداش
و اکرد مکان مستحکم بود در میان دو کوه واقع و معبر آن مضرب بگرده باریک مامور خود ساخته خیام اقامت
برافراخته این خبر بلند بسمع طهماسپقلیخان رسید در دم با فوجی گزین از زهاد عزیمت داده مرکب ایلغار را
تیز تک و هنگام صبح بدربند وارد و بغتت جمعی از خراب خیان یلنک کینه پوش و تفنگچیان برق دست
رنعه وحوش واز دو طرف بیرون از کوه خارا ده خود را بقله رسید واز نیب و بلند تیراز قنات را اشتغال
دادند که از عقب توپال عثمان پاشا بخیال انکه مبادا لمش پاشا غالب و نفع تنکینای را جالب کرده بر سمند
تیز هنکری قضا و ادبیح [illegible] بود که خود را بعرش پاشا رساند که حملات مردانه و صدمات دلیرانه
افواج نصرت بر و بر صفوف وجبیه داده هم شکسته و قلب لشکر سرعسکر و سیل ایلغار [illegible] سلسله ثبات ان
یکدیکر پاشید سرعسکر کرد که از شوکت و شان در رفت و روان گشته بنا بی ناچار پیاده و بیتکار و بیرق
دهفار و اورد و غادم را که بر گرید هادران در شعاقب رسیدند و با ایشان در اویختند چون فیلا اذکری
هنگامه مرد قوم فوجی از افغان ابدالی مامور بیگاه داشتن اجزو رتبه بودند که اگر در وجیه منهزم کردند و خواهند
انانا [illegible] عنایتی مانع شود تکلف نیاها نیز از پیش دور دو ذالمان آن دو طرف خصم اکثر مشغول دون بال
پاشا باده هزار پیاده و سوار در ذان کیر و دار مقتول کشتند و جمیع اردوی عثمان پاشا و احمال و اثقال از توپ
خانه و خزانه سرعسکر بتصرف لشکر نصرت اثر در امد و از موقف جلالت مقرر شد که سر سرعسکران را بنعش او الحاق

و باتفاق عبدالکریم قاضی عسکر عثمانیه که از گرفتاران معرکه بود بعد از فتح روانه جانب مملکت روم و در وار انش سازند و جسد
را جنب قراتپه که مستقر جلالت بود مدفون نمودند و بابا خان چاوشلو را با جمعی تعیین کرده در حوالی سرحد رای کلک قلعه
در ابیعور و عطرو و حفظ اشرف و کربلای معلی را ضبط داده و ذخیره را از اطراف بقلعه کیان [illegible] نموده و ستند
وصول موکب حضرت منتظر باشد و حضرت از انجا با سپاه جرار و سنای بمراسم تنبیه سیمیر پاشا متوجه دربار بغداد
کردید در اثنا راه بلغ [illegible] رسید که چون خبر آمدن بساوک کرده و قلعه کرکوت را اقا کاه قیام دو به پیچید
صموع بیعو پاشا کت [illegible] الغالی و [illegible] وان روان شد و لطفعلی بیک نایب [illegible] که در قلعجات
بود و [illegible] قلعه را تصرف کرده [illegible] افغان [illegible] سیل معروض داشتند که محمد خان بلوچ جمیع
بلاد کوه کیلویه و خوزستان و بنادر و دشتستان را تصرف و لوای استبداد بر افراشته بنابران محمد حسین خان قاجار
بکلربیکی استرآباد را با سرداری خوزستان و تنبیه مفسدین اعراب و تمکین سیف علیخان والی حویزه مامور و اسمعیل
خان حاکم قاین را با بابا رت کوه کیلویه سرافراز داد و او ده هزار نفر از افغان اکرنی و ذوی بائرنا با مرافقت
حکام مزبور روانه [illegible] طهماسپقلیخان جلایر بکلربیکی عراق را نیز مقرر شد که از اصفهان امداد
ایشان نماید و رایات [illegible] غادم [illegible] رای کردید که خبر فتح [illegible] اشرف
کربلای معلی بنو [illegible] سپاه منصور [illegible] موکب جلال غادم بغداد کردد [illegible] تاب
قیام حضرت [illegible] احمد پاشا [illegible] و صمصام [illegible] واز دولت عثمانیه و ارباب استقرار
سنوات تنظیم [illegible] ولایات و [illegible] کفالت [illegible] زمان و کالت نموده و فرامین خط شریف [illegible]
کربلا پاشا باد کنی [illegible] تفلیس و ایروان و شیروان در باب تخلیه قلاع [illegible] ممتنع و ادا خود روانه
اردو نموده که با اتفاق کارکزاران [illegible] ولایات را بسفرات قزلباش دهند و خود در باب [illegible]
امدن بغداد رجوع پیغام داد و بمقام اسپرانه کرد در خیل همدان و در خیل عثمان پاشا در کنار شط خیمه
دوحصه افتاده بود بعد [illegible] موکب جلال [illegible] ایشان [illegible] محمد خان بلوچ ان
[illegible] از راه باغ شاهی [illegible] رسید [illegible] با محمد خان بلوچ که
در این مدت سپاهی همراه [illegible] و جمعیت او را متفرق ساخته با افغان ایشان [illegible] دیارکار قرار گرفت
کشت بعد از اتمام و انتظام مهمات [illegible] طهماسپقلیخان جلایر را مقرر کرد که با انجام کار محمد خان بلوچ پردازد
و موکب جلال [illegible] دوازدهم شهر ذی القعده الحرام [illegible] دو صد و چهل و شش [illegible]
روم [illegible] اصفهان [illegible]
معزکوک [illegible] عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم [illegible] کرکوت [illegible] شده که

نقض پیمان پاشا را برده بود وارد حضور خاقان والاشان گردید مدعا اینکه از جانب وزیر اعظم دولت عثمانیه رسالت
که احمد پاشای کوپریلی اوغلی از دربار قیصری بسرداری مأمور و بصلح و صلاح مأذون و در باب دیگر توقف
داده معتمدی نیز از طرف توپال پاشای مزبور با امور دیگر معروض مصلحت دولتین باشد طی نماید بنابر
آن اعلیحضرت اسمعیل خان اصطبل آقاسی همراه سفیر مزبور روانه و پیغام را که منظور ما ولایات آنطرف ارس است اگر
بتصرف دادند فبها والا مهیا و مهمان پیکار باشند سپاه انتظام مهام اصفهان در شهر محرم الحرام سال هزار و
صد و چهل و هفت هجری لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد برافراشته در عرض راه خبر رسید که طهماسب
خان جلایر محمد خان بلوچ را با تحفه‌های چینی و جنگ آورده کردن در پا اهل دار السلطنه اصفهان روانه
ساختند مقرر شد که چشمهای آن تیره بخت را عبرة للناظرین سازند و دل از طرف آنجناب بپردازند و از
انجا موکب خلافت کوکب کوچ بر کوچ عازم اردبیل شد چند پاشایان در قلعه گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان محصور
میکردند و فرستادگان احمد پاشا جواب داده در تمهید مطلب بودند و در آن وقت نیز رسولی از جانب عبدالله
پاشای سرعسکر روم وارد اردوی قضا هجوم خاقان والاشان گردید و پیغام آورد که مهلت دو سال در امر دادن
ولایات تأخیر نمایند که سلطان روم با قرال نمسه جنگ دارد و بعد از فراغ ایلچی روانه دربار قیصری و مطالب را
نماید اعلیحضرت ایلچی را بار و رخصت اظهار داده پیغام نهاد چون سرخای لکزی از جانب اولیای عثمانیه
بضبط محال شیروان مأمور و خط شریف در باب رد کردن ولایت شیروان باسم او نیز صادر یافته
بود خاقان والاشان معتمدی با حکم قیصر نزد خان مزبور روانه ساخت و او را بر تخلیه شیروان امر نمود سرخای
بوعده خام فرمان خان را کشته جواب لاطائل ادا و خان موصلی افزون نوشته و استمدادی کرده بود که ولایت
شیروان را بضرب شمشیر که از احمد بغدادی باکرد دیگر را صحیح دیار ایات که از اینمقوله امور در زند
لهذا عنان تأدیب و تنبیه آن مدبر پیش نهاد امر صایب تدبیر گردید و عزیمت لوای حضرت بجانب شیروان
شد چون کنار کر محل نزول آن سیل خانه برانداز گردید سرخای تا بطغیان عربده لاطائل را نیاورده بطرف
داغستان فرار و مقیم فرازهای جبال و کوهسار گردید موکب حضرت کوکب وارد شماخی و باتفاق ابراهیم قلیخان
سعد توجه و عنایت و عزم تنبیه سرخای فرا ذهن رای تصمیم شد چون در آن اوقات سرخای در قبه با حاکم شکی و
لکزیان جار و تله متفق و مستعد پیکار بودند اعلیحضرت اسمعیل خان جلایر را با پانزده هزار کس روانه شکی و مقرر شد
که بعد از انجام خدمت مقید بعزم مراجعت از راه قارس و سغناق روانه حوالی
و با ستور تا خویش را سردار ... موکب خلافت متوجه قبه که محل سکنای سرخای بود
گردید در یکفرسنگی ... از محال داغستان خبر رسید که سرخای با اعلیحضرت اسمعیل خان جنگ داده و منهزم گشته عازم ... است

خان ذیشان با توپچی اندیران ... کنار دجزایرچیان ... سرخای بر بستند باد پیمای عنان داده در عرض راه
ببیاری از انجماعت را که از اطفال و حیران طی مسافت میکردند قرین هلاک نمودند ایلچیان را اغنام کرده
کوهستانات را انتشار دست فرسود غارت و تاراج جنود مسعود کردیدند آن راه سخت و طریق پر درخت را همه
که بود با توپخانه پیمودند تا یک منزلی قلعه ... اردوی همایون ... ساختند سرخای نیز بجمعیت نموده در
کنار رودخانه ... سنگر بسته و پل را شکسته نشست با اینکه سپاه ... که از دم آن سیل ... با همینجا
دست روزی دیگر که سپهدار روز بر خیل انجم فیروز گشت لشکر فلک شکوه بر فراز کوه روان شد چون بکنار
رودخانه که از صدمه ... میگذشت وقت ... از آب ... سید ... پل را شکسته و حریف را
در برابر نشسته دیدند بنا جان با یافت ... توپ و تفنگ معرکه جنگ را گرم کردند عاقبت طایفه ابدالی بحسب فرمان
از پایین در دامی پیاده ... مظفر نشان دو ... تفنگچیان لکزی سر راه برایشان گرفته شروع
باقسی یادی و شراره رزمی نمودند دلیران غضنفر توان که گلوله تفنگ را ژاله و شراره توپ را قطرات
باران میشمردند چون پلنگان خشمگین بروش بر دند و شمشیرهای آخته بسر آنطایفه تاختند و سنگ ...
در میان انجماعت انداختند سرخای را پای قرار از پیش بدر رفته فراری و خود را بقموق رسانید زن و فرزند
خویش را برگرفته راه چرکس پیش گرفت اعلیحضرت با سپاه وارد قلعه و ...
در ظاهر و پنهان با فتنه و بغاوت بر دند ... وارد حضور و ملتمس عفو و تقصیرات لکزیه
گردید از قبچاق خانه ... خلعت قبول ... طراز بر دوش شد چون فصل زمستان در پیش بود آن
راه ... گنجه ... تسخیر ...
انصار توپ و تفنگ ... که مصمم ... نشان ... بودند و ...
کوشش بود در باب استخلاص قلعه از دست رومیه نمودند از آنجا که ...
وقت ...
نقاب ...
زار ... ایلچی روس که ...
مانوس بود در باب تخلیه ولایات ... استمهال نموده ...
کلاه ... از عزیمت خاقان ذیشان اخبار نموده ... دولت ... فرستادند ...
ولایت حاکم بود مأذون تخلیه و تصرف دادن باکو ... ساخت ...
ولایت را بتصرف سپاه ... عبدالله پاشای سرعسکر روم ... که با ... هجوم ...

وبوم بقا رسیده امیر بود خان سکندر شان کشورگشا او را از پیچیدن بر سر گنجه و تفلیس اهتمام و لازم دانسته بود که
از سپاه ضیغم چنگال پلنگ پیکر [illegible] در گنجه گذاشته و خود با پانزده هزار سوار گزین [illegible] تا
[illegible] عبدالله فتنه اهنک فرصت نمود که شاید پاشای مزبور را از حصار بیت قلعه [illegible] لشکر
منصور کردانند چون از [illegible] قلعه [illegible] جمعیت ان عسکر انجم شمار دانسته نمیتوانستند جمیع ان الطایفه در بیرون قلعه بر
فراز تلی در بیع نصب خیام اقامت و اطراف خود را بمتریس و خندق استوار ساخته بودند خان ذیشان امر فرمود
تا انکه توپهای صلوه را بپای تل کشیدند و گلولهای صاعقه بار با بطایفه من کان شغا و باریدن کرفت بعد از
انکه اشتغال جنگ شبان دهان توپ بتوپ [illegible] سنان و تیغ رسید سواران و پیادکان میدان
جانبازی با شمشیر و نیزه پای تنگ [illegible] بطرف ان الطایفه گشودند و بسر پنجه عقاب دلیری جمعی از نفوس
وحش زاد [illegible] از اشیان تن ربودند بقیة السیف خود را بدرون حصار کشیدند چون خیام فضا [illegible] سپاه
شب را جهة اسایش موجودات حیطه [illegible] و کاچه ماه برافراخت لیکن بود عادت بمنزلکاه خویش
معاودت کرده خان والاشان فیروزمند [illegible] سرعسکر مرحمت نموده و او را بمهمان خانه خلعت عزت
و محجوب یکی از گرفتاران او را [illegible] ذات سرعسکر [illegible] ملتفت جواب نکرده بلی معلوم شد که بنای او بر تغافل
است چون قلعه گنجه و تفلیس محصور سپاه منصور و تسخیر ایروان نیز منظور بود از انجه شغله کشای رایات جلالت
و کوچ بکوچ امیر در خانه اوج کلیسای عنبر خیمه و خرگاه همشان قبه مهر و ماه ساخت و بمحاصره قلعه
ایروان پرداخت حسین پاشای بکلربکی در مقام قلعه داری برامد و در پی دیوار مخاصمت [illegible] عبدالله پاشای
سرعسکر انصراف موکب نصرت اثر را بضعف حال دلیران خیال [illegible] معاودت [illegible] دل شکسته
خود را درت و با صد و بیست هزار سوار و پیاده طریق مبارزت [illegible] چون خان ذیشان از عقب وی [illegible]
که دید [illegible] فرهنگان [illegible] دار و [illegible] و خود با پانزده هزار سوار و پیاده بعزم استقبال
خصم راه [illegible] کشت و در دو منزلی [illegible] کندی [illegible] مسلحی [illegible] و از خانه زین بزیر
امده شب را [illegible] هنکام صبح [illegible] با سپاه [illegible] کوه افق
کوکبه خویش بنمود سپاه قزلباش بر پشت [illegible] صولت [illegible] سر حرکت
[illegible] بیکار کشتند و خود را بر فراز تپه کشیدند [illegible] سرعسکر نیز از منزل خویش کوچ نموده همین
که با کوکبه و جلال [illegible] سپاه قزلباش از فراز تپه [illegible] اهنک [illegible] کردند و رو
[illegible] رومیه [illegible] سرعسکر روم توپخانه خود را منقسم نموده [illegible] بجانب [illegible] بر سر تلی کرد
فضای میان بود قرار داده و خود که عقاب [illegible] ذات در عقب تپه [illegible]

چاره کار کشیل و توپ چیان را امر نمودند تا برچه فتیله [illegible] از دل توپهای اژدر [illegible] گشودند فضای صحرا
و دشت را کره نار ساخته در آن دوران میدان دعا که سمندر شان [illegible] هیجا بودند و ان دریای اتش
شناور [illegible] و با شمشیرهای اختر بجانب سپاه اهنک و توپخانها را از تصرف رومیه کرفتند عبدالله پاشا را [illegible]
مردی و پایداری جنک امر از مضمار ننام و ننک روی بر تافت و از هزیمت سرعسکر لشکر روم را پای قرار
ثبات و سلسله جمعیت پریشان شد و جمعی کثیر عرضه تیغ بیدریغ گشتند و عبدالله پاشا اسیر فتراک دلاوران
چالاک کریبان حیات بچنگ انتقام [illegible] شد و همچنین سارو مصطفی پاشای حاکم دیاربکر که مصاحب
سلطان محمود خان پادشاه ذیجاه روم اختصاص داشت از دست خلیل بیک [illegible] مست باده فنا شد و
تمامی توپخانه و خزانه و احمال و اثقال و خیام و دواب و الات سرعسکر و لشکریان [illegible] از حیطه حساب [illegible]
اکتساب [illegible] تیمور پاشای [illegible] اشتغال [illegible] با اکراد [illegible] سبقت جست و [illegible]
از [illegible] کلیسا [illegible] بودند از پیش [illegible] چوب و سنگ و
دلیران قزلباش از عقب [illegible] تفنگ [illegible] ایشان را [illegible] هزار از ایشان از بیم جان
[illegible] بجاه [illegible] تیمور پاشا خود با قلیلی از
خواص جان از مهلکه بدر بردند خان والاشان بعد از فتح نمایان سرهای پاشایان را با سی هزار اسیر رومی
ازاد نموده روانه روم کردانید از انجا با کمال خرمی و انبساط معاودت بایروان نمود و با باخان چاپشلو که
والی لرستان [illegible] بود و بعد از فتح رومیه وارد اردوی کیوان شکوه شد بود با شش هزار نفر از دلاوران
رزم گستر بمحاصره قلعه ایروان مامور و خود عازم گنجه شد که فرستاده علی پاشای والی گنجه وارد حضور
و طالب امان شد خان ذیشان کس بضبط ان خطه فرستاد و ایشان را امان داد پاشای مزبور قلعه را تسلیم و جان
[illegible] از ان مهلکه بیرون برده روانه روم شد و همچنین اسحق پاشای والی تفلیس نیز همین شیوه را کار
بست [illegible] شمشیر قزلباش [illegible] حسین پاشای [illegible] در تخلیه قلعه [illegible] بحیله و مکر
[illegible] بود موکب فیروزی کوکب متوجه [illegible] و در جانب [illegible] روم [illegible] ناصب خیام
سپهر مناص کردید تیمور پاشای [illegible] که جان از معرکه بیرون برده در [illegible] حاکم [illegible] قلعه داری
پرداخته چون بعد از قتل سرعسکر [illegible] دولت عثمانیه احمد پاشای بغدادی را از حکومت
معزول و دیکری را بسرعسکری منصوب و اختیار جنگ و صلح را بوی معوض داشتند و او در ارزن روم توقف
داشت و از [illegible] لشکر قزلباش عجز کردید کس فرستاده حسین پاشا را [illegible] قلعه قارص [illegible] ساخت
پاشای مزبور [illegible] پانزدهم شهر جمادی الاول سنه الف و صد و چهل و هفت قلعه را با توپخانه و قورخانه و اسرا

بکاشتگان سرکار شوکت مدار و خانهٔ سیزده جوزا متوجه دوم شد القصه بعد از تصرف ولایات آذربایجان و انتزاع ممالک
ایران از ید تصرف رومیه و روسیه مواکب جلال وارد چولگاه مغان گردید چون قبل از آن جمیع اعزه و اعیان
ایران را جهت تعیین پادشاه طلبیده بودند فوج فوج و فرقه فرقه باردوی کیهان پوی ملحق میگردیدند چون
اجتماع خلایق که زیاده از صد هزار نفس میشد در چولگاه مغان روی داد امرا و اعیان ملک و فضلا و علما
و صدور و قضات هر شهر و کشور تماما در انجمن اجتماع شدند پس همگی حضار را طلب نموده گفت که ما را از
ابتدا در وقت منظور این بود که ولایات ایران را با اسرای آن از دست افغان و روس و رومی خلاص و
ملک را با قلاع مغتصب در قبضه تصاحب مالک سپاریم و باغ را بنا عیان اصطلاح ارزانی داریم و خود بکلات
رفته از قواچ نیم الحمد لله فخر حق کوشش بود بجا آوردیم **بیت** خدایا مصلحت وقت در آن می بینم که
کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم شاه طهماسب و عباس میرزا شاه و شاهزاده خود در سریر جلوس و جهت
بقا موجودند ایشان را با هر کس که ایرادند افسر سروری را مانند بریاست و سلطنت بردارند خلایق سلب
مرتبه او را برکشیدند که کل شش ملک از چشمه سار تیغ تو نضارت و طراوت جسته سلطنت حق توست و کسی دیگر را
سزاوار نمیدانیم مدت یکماه که بیان این مطلب و دو کشاکش بر سر این گفتگو بود تا اینکه سخن باینجا رسید که بعد از
رحلت جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شدند
هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قایلند در ایران هم همین مذهب متداول و رایج بود خاقان
گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه بنابر مصالح دولت آن مذهب را متروک و
مذهب شیعه را مسلوک ساخته علاوه آن سب و رفض که فعل بیهوده و مایهٔ فسادات پرداخت و دود زبان
اشاره او را باش ساخت تا دام که این فعل انتشار دارد این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد
اگر اهل ایران بسلطنت ما راغبند و آسایش خود را طالب این ملت که مخالف دین اسلاف کرام و اجداد
عظام نواب همایون ما است متروک کردند ولکن چون امام همام جعفر بن محمد صلوات الله علیهما السلم امام بحق است
در فروعات مقلد طریقه آن حضرت باشند اهالی ایران آن حکم را بسمع قبول اصغا و شقه بتزویر رقم و ممهور
ساخته سپردند مشروط بر اینکه پادشاه والاجاه در روم شرحی نوشته شود که اهل سنت این مذهب را خامس
مذاهب اربعه شمارند و چون الکا از ایران امیر حاج تعیین گردد که حجاج ایران را بکعبه مقصود برده در رکن
شافعی شریک باشند بعد از این گفتار شاهنشاه خان ذیشان در روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال المکرم
و صد و چهل هشت افسر سروری بر سر نهاد **ذکر جلوس نادرشاه افشار بر سریر سلطنت ایران و عزیمت نمودن بجانب هند**
و بر تخت سلطنت نشست و آن فتنه نشستن ضمن هاتف خواست خجسته نکته سنجان فن تاریخ جلوس او را ابن قیام

گفته‌اند تا آن روز سکه و خطبه بنام عباس میرزا بود از روز جلوس خود را نادرشاه مسمی ساخته و سکه و خطبه بنام او
زدند و خواندند و زمام اختیار امور خراسان در قبضه اقتدار رضاقلی میرزای ولد خود و امور آذربایجان را
با ابراهیم خان برادر خود واگذاشت و میرزا تقی شیرازی را ملقب بتقی خان و ایالت فارس را داده و همگی را رخصت
و اعیان هر مملکت که حاضر بودند رخصت انصراف ارزانی داشت و عبدالباقی خان زنگنه را با میرزا ابوالقاسم
کاشانی و ملا علی اکبر ملاباشی باتفاق علی پاشای والی موصل که بطلب صلح آمده بود جهت انجام مصالحه دولتین روانه
استنبول نمود و خود در اوایل اقتدار و بتجهیز عسکر قندهار برافراخت و از راه اصفهان بعد از تنبیه طایفه بختیاری
متوجه کرمان و از آنجا فوجی را بتاخت و تاراج بلوچستان تعیین نمود و از خراسان گذر دیده در هشتم شهر ذی
حجة الحرام سال هزار و چهل و هشت هجری در ظاهر قندهار شاه درون را با اوج کیوان رسانیده دور آنجا
طرح قلعه و سبعه مشتمل بر عمارات دلنشین و بازار و چهارسوق و حمامات منیعه انداخت و در اندک زمانی باتمام
انجام رسانید و موسوم بنادرآباد ساخت در آن وقت از شرف سلطان قلیجاخان که در عهد پادشاهان سلف
حکومت قلیجاخان بپدران او اختصاص داشت از قلعه قراروبا در اردوی نادری آمد و جزو رسانید که
ان غنی بعضی و دستبرد بکنار اردشاب بر آمد الله حقی از جهادران بدفع ایشان نامزد گشت و جمعی از الطاهر
را کشتند و معاودت نمودند چون اولیای دولت نادری دیدند که قلیجاخان بمتانت و صیانت قلعه مستظهر و با
پیشدون شهر عنکیار ند همت بمحاصره مقصود و طرح سیبه و سنگر و برج در اطراف قلعه رفیع و توپهای قلعه
کوب برافراز برجهای بلند بسیم پیوند کشیدند و جمعی تفنگچی بجهات معین کردند و راه ورود آذوقه را مسدود
ساختند بمرتبه که یک برگ گیاه را نظر و راه عبور نبود در بیست و نهم شهر سنه هزار و صد و پنجاه هجری جز تسخیر قلعه
ت که بیهل جمع آن قبل آسیبه بود رسید و در آن هنگام رضا قلی میرزا که در خراسان بود با لشکری جرار
خوا غزار ضمنا الله خود و تسخیر بلخ مامور نمود و مشارالیه با لشکر سپاه از ضیمه دخی کاه و توپخانه و غیره ما یحتاج
دیلم از راه بادغیس متوجه اندخود گردید ابوالحسن خان و زور شاه بلخ قلعه را مضبوط و دل بمحاربه نهادند
چون ظاهر بلخ مضرب خیام نصرت فرجام لشکر قزلباش شد ابوالحسن خان و زور شاه بلخ قلعه را مضبوط و دل
بمحاربه نهادند چو والی با جمعیتی موعود از شهر بیرون شتافته اما بانک که روزی تاب نیاورده روی آن
میدان محاربه برتافته بجادران قزلباش تا نیمها اخیر و علمهای فراخته از غضب تاختند و در همان گرمی شهر
را مسخر ساختند و ابوالحسن خان و زور شاه بشهر بارک عضو جسته خود داری مشغول شدند بعد از سه شبانه
روز از ضرب گلوله خمپاره سوز خانه خود را خراب دیدند و آن دولت استیمان درآمدند و قلعه را سپردند و سید آن
مسخر شد فتح و رتق و فتق امور آن ولایت رضا قلی میرزا از آب آمویه عبور و از راه قرشی متوجه بخارا شد ابوالفیض

خان پادشاه نادر را هنوز با سپاهی هم از اسباب پی و اوده منتهی کردید و لشکر قزلباش آن جماعت را که زیاده بر سی
هزار سوار جرار بودند مانند موج کبوتر در جنب شهباز متنبه پر فشانده متهورانه بجنگ ایشان آهنگ
نمودند سپاه از کشش و کوشش جنیان را ابوالفیض خان مغلوب و در قلعه قرشی محصور شد چون خبر آن فتح باولیای
دولت نادری رسید حکمی به رضاقلی میرزا رفت و داشت که چون پادشاه از اسباب خانه سلسله چنگزی
و دودمان خانان ترکمانیه میباشد و تمکین او برای بنیان سلطنت خود در منظور نظر ما است الحال مقرر میشود که
دست از دامن محاصره کوتاه و از آب عبور نموده مراجعت و امور بلخ را منتظم و در آنجا توقف نموده تا آنچه
من بعد معروض شود معمول دارند و شرحی هم به سلطنت ماب ابوالفیض خان مرقوم داشته که چند نفر از روسای
ماوراء النهر را در انزد کابیشاهی مانند که بنای کار که از ده شود حکم همایون را منزوا و را انزا کرامثال
فرمان ما کرد خوب والا بتوفیق الهی از دست جنود اقبال ما کوشمال خواهد یافت رضاقلی میرزا بموجب فرمان
پدر دست از محاصره کشیده از آب عبور و مراجعت کرده در قبة الاسلام بلخ نصب خیام اقامت نمود
و دیگر از جمله فتوحات که در آن هنگام روی داد غلبه کلبعلی خان کوسه احمدلو بر زمین داور و هزاره جات
که قبل از این عبدالله خان نادری مامور بتسخیر احقر و دیو بود چون افاغنه قندهار چند سال بعلت اقبال
بجمع کردن آذوقه اشتغال داشتند و آن شهر بکثرت آذوقه و عدت لشکر مشحون بود هیچ نوعی در فتح برج
قزلباشیه تمکن شود تا مدت محاصره امتداد یافت و دهم شهر شوال لشکر جلادت اشتمال دو دو او رس برج
بلندی که مشحون بتوپهای شبان مثال و بر فراز پیه واقع بر باد هر طرف افاغنه کرفتند و سپاه از آن بتسخیر برجی
سنگین که در سمت شمالی قلعه و بعد رحیل دینه مسرف به شهر بود پرداخت و از آنجا چهارده برج دیگر که از برج
فلک با دمیناد و سیصد نفر از افاغنه قوی دانا از بمحافظت آن قیام داشتند مسخر ساخته و نقب و جبادها بپای
کوه کشیدند و بیخ شهر بیچ وده که در جانب عزیز قندهار واقع است بستند هر کس از راه شک و
فضای بیخ و خم آن کوه پر شکوه نادیده باشد خواهد دانست که از درون توپ با نجان را هیچ نهایت صعوبت
و اما المقصود بضرب کلوله توپ جهان آشوب و صدمه صواعق آبرق کرباسان جان برج عظیم را ممبز منظم
رعیم ساختند چون متهور سنی توپ جهان آن هیئات سپهر بنیان چنین یافت سپاه هزور و برد انکی از کشور طرحها
سکنه آن ولایت دوری یافت آنها که جماعت بختیاری مکرر داد طلب مستلمی از آن یورش بودند ایشان
را با اکراد چمشکزک و افاغنه ابدالی از هر طرف سیصد نفر معین نمود که مهیای کار بوده در هنگام طلوع فجر
بجانب آن برج یورش برند و سیصد مقتول کشت و عوج بر سر بابان برج مستولی شد روز دیگر طایفه غلجائی
کرد و که کردی تلافی بیک کوهساری پیاشند بجانب برج ده سو از الله اخر قدم بر پله سلم مقصود کذاشتند

دان برج

دان برج را متوسل ساختند افاغنه هر چند کوشش نمودند بجائی نرسید و تلف سفرت لشکر قزلباش در آن حین
بر او محمود والا بار لا دولت یار بنی اهالی که مالک بودند بجمیع کوچهای دو لشکر مانند ران نمود قندهار را
ویران و سکنه افغان را بکنار نادرآباد فرمان داد و اما اتالان و ولایت را بقبضه اختیار عبدالغنی خان ابدالی
نهاد و جمعی از جوانان که وارد قبل انجا را کرفته و در انجا ایلچیان ذکر کرده و ایلچیان که برقم رفته
بودند باتفاق مصطفی پاشای فرستاده خونکار وارد کردیدند و جمیع تکالیف نادری صورت قبول کرفته
بود الا مقدمات رکن مسجد الحرام که بمعاذیر چند تمسک جسته بود نعالیجان من بود و از او و عقابان رایات
حضرت العزم و تسخیر کابل و غزنین با شتاب چرخ هم اشتباه ساخت چون منیع قلاع غزنین مخیم
کوکبه جلال کشت باقی خان حاکم غزنین از طنطنه موکب شاهی فرار و قضات و سادات و علما و رؤسا و اهالی
و اعیان افغان اذعان شاه بابت کلاه لایق روی عجز و نیاز بار روی نصرت طراز نادری نهاده بنوازشات
و عنایات شاهی مشمول و بیست و دوم شهر صفر سال هزار و صد و پنجاه وارد غزنین و جمعی از غازیان
نصرت پژوه را بتنبیه کوهستان هزاره جات مامور و هر یک سر جبر کسی افراخته چند درخت ساخته زده بنیروی
بازوی جهاد و انکنیه جملد یاد را مدند و هر یک که قدم بجهاد نهاده کنار شکسته از عفو و اغماض شدند
و از انجا برای تسخیر بجانب دارالملک کابل افراخته و کار افغانان را نیز با اهل و جمعی ساخته بعد از انتظام مهام آن
مفوض داشت نصیر جمعی جلال اباد افراشته کشت چون خیال آن بجهت تفویض نیابت سلطنت معروض بود که رضا
قلی میرزا قبة الاسلام بلخ را بعباس خان بنیان و سید خان افشار بکلربکی هرات سپرده خود وارد ورود وی کردید
در انجا رضاقلی میرزا ابن بساط بوسی پدر رفاهیت و نیابت سلطنت ایران مفتخر و اورا مرخص و مراجعت بایران نمود
روز دهم شهر شعبان سال مذکور برای تماشا بجانب پیشاور نهضت فرموده و از جلال اباد خان توپش
حرکت بیانجانب داد چون منزل موسی و رکاب مضرب شاه دوران عجب طناب کشت سبز و اعرق نادر موکب
نصرالله میرزا و لوا و سط خود نهاده با سواران کرین جنبش ایلغار و متوجه تنبیه ناصر خان کردید بیست و دو روز دیکر
دو ساعت از طلوع آفتاب کذشته بی فرسنک را طی و خود را چنان لای ناکهانی بر سر آن طایفه رسانید ناصر خان
از وصول آن لشکر جرار لشکر بجنبه و صفوف محاربه آراست و از ضاعقه شمشیر کج قزلباش خود و اتباعش مانند
حشمه برقان پیش نظر پدید کشتند موکب نادری مظفر و منصور و مقاد دقت باد و رعیت سهم مستور نمود که جبر
کشته شدند برادرش آبر هیچان سرخ ازادر بانجان در دغار به لکن بانجاد و تلد جمیع همایون رسیدا میر اصل افغان
و قولوز با بالت و برقرار از دربار بجان و صفی خان بنا بر با بخن و دیار بعاف تکین دیکر مامور نموده و باشدم
ماه صیام پرچم اعلام نصرت بنیاد بطرف جهان اباد در اهتزاز آورده و بر پیشاور از انجا خبر رسید امراج

فوج فوج چون بحر موج موج گذشته در حوالی لاهور موضع باغ شعله ماه مضرب کوکبه عز و جاه گردید ذکریا خان
صوبه دار لاهور چون خود را هم آورد سپاه منصور ندید طالب امان شد و کفایت خان وکیل مهمات خویش
را با پیشکش و عریضه نجیب بعتبه علیه فلک رتبه و عطایای دیگر در بار رحمت مدار نادری فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد در دامن عبودیت ما کرد و دار السلطنه لاهور حیطه تسخیر و ضمیمه ولایات مفتوحه گردید معروض رای
اوج پیرای دولت نادره نادری گردید که محمد شاه تیموری پادشاه والا جاه هندوستان در جهان آباد احتشاد
لشکر و سپاه و تجهیز خیمه و خرگاه و ترتیب توپخانه و استحکامات حکومت لاهور را به ذکریا خان و ایالت کابل
و پیشاور را بناصر خان صوبه داران شاهان واگذار از جمله گرفتاران و در رکاب میمون و ایشان را روانه مقصد
و از شهر لاهور روز جمعه بیست و ششم شوال رایات جلال و از رودخانهای شگرف که هر یک دریلقه
رذوف بود عبور نموده روز دوشنبه دویم ذی قعده سرهند را مخیم خیام فلک فرجام ساخت و در آنجا بتحقیق
پیوست که محمد شاه با سپهسالاران هندوستان خیل اردو و هزار فیل جنگی البرز پیکر و سه هزار عراده توپ
اندرون دهان دوزخ شراره وارد محل و تیول کرنال بیست و پنج فرسخی جهان آباد گشته و در کنار رودخانه
فیض که علیمردان خان در تنگنای از شاه جهان آباد جاری ساخته و از جانب کرنال دوان و از طرف دیگر
بجنگل پیوسته است خود را قلعه حصین و سنگرهای رصین ترتیب داده و توپخانه را محیط بحوش اردوی خود
ساخته منتظر مقاتله و مقابله نشسته موکب نادری از منزل مزبور عنان لوای همت بسوی مقصد نمود و
روز چهارشنبه چهاردهم ماه مزبور اردوی جهان پوی از رودخانه فیض گذشته در دو فرسخی اردوی
محمد شاه خیمه و خرگاه صنوبر مهر و ماه برافراشت هنگام شام بعرض جناب نادری رسید که برهان الملک
سعادت خان صوبه دار که معظم امرای هندوستان است با چهل هزار سوار بامداد محمد شاه میاید و اهل اردو
جمع از لشکر منصور را بجلوگیری او مامور و اما بگردش نرسیدند مراجعت کردند روز پانزدهم که کوکبه
گیتی افروز مهر از کنار میدان افق پیدا و رایات جهان را از پرتو تیغهای اشعه منصور و سپاه سیاه رنگ
شب هندو روش در عرصه عالم بجانب دیار کنای پی سپر گشت حضور بلباس قزلباش قراول یافت
نصرالله میرزا مقرر شد که یکقول را تا تیپ بوده باشد و از جانب شمالی دریای جون تا حوالی کرنال امور رایات
توجه برافرازد و حفظ بنه سپاه را بر داشته مابین رودخانه فیض و دریای جون برای حضرت مشمول نظر
خصمان برافراشت در نیم فرسخی اردوی محمد شاه زمین مسطحی بود جهت جنگ گاه معین کرده کس فرستاده نصرالله
میرزا نیز طلب داشت از اردوی محمد شاه اول کسی که قدم بمیدان جنگ و روی بمضمار نام و ننگ نهاد برهان
الملک سعادت خان بود که عرق حمیت ایرانی در تن بجوش آمد با لشکر رعد خروش از سنگر پای جلادت

بیرون نهاده و اصلحان خان سردار خاص پادشاهی و جمعی از خوانین که عمده اعیان دولت گورکانیه بودند با عساکر
وی از جای در آمده با توپخانه و احتشام حصن و آهنگ میدان جنگ نمودند و بعد از حرکت بهیج قلاده غرت
محمد شاه شروع اوینی بانظام الملک صوبه دار ممالک دکن و قمر الدین خان وزیر الممالک و بلندی صوبه
داران ساحت مبارزت را سالک شدند و فیلان البرز توان و توپهای هیبت نشان را سلسله بر سلسله
بسته در پیش صفوف بازداشتند و از این طرف بهادران موکب نادری قبضه صفهای سینه و آویزان تیپ
زاده و قول لشکر بوجود نصرالله میرزا فر و زیب گرفت و توپهای آتش بار که هر یک چون اژدهای آتش فشان
بر زنبورکهای آسمان شان تکیه داده مخصوص تحت لوای فیروز نصب اردو شد و شاه والا شان نادری
خود با دلاوران کینی و جهاد زان عرصه کین و توپخانه جلو و صفوف پیش و همه متوجه میدان جنگ و گرمی
بخش هنگامه آهنگ گردید بیت بیارات لشکر چپ و دست راست * همی مغز گردون ز بیم بکاست *
بجوم آمد از هر سه فوج فوج * بیافت که بر خیزد از آب موج * جهان شد پر از ناله بوق و کوس * زمین
آهنین شد هوا آبنوس * بپا کرد از ذهن سپاه * شد از گرد گیتی و گردون سیاه * دلیران ایران
بیاپید برابر * یکی حمله آورد چون آذرگشسب * بکردند و بصرف سر بپیش اندرون * کز آن نامش شد جهان پر
ز خون * ز آواز شیپور هندی درای * ترکفنق کنکانی در آمد ز جای * هوا گشت سرخ و کبود و بنفش
ز بس نیزه کوبنده و درفش * یکی تاز از جلادت تیغ و نیزه گذاران ظفر قرین گرد و طرح و کین مهیا
کین بود از دریا و یمین جوی هندیان نه خشد و از دو طرف ابر خروشند چنگ یمنی توپ رعد
آهنگ را ضاعف بار ساخته و تیغهای بملغ ایرانیان از سینه مبارزان هندی قراب میا خشد و
تشنگان میدان وغا از جویبار خوناب سیراب گردیدند و از گردنا و دود خون رسید و ماه ادیل نادکشت
و از کثرت سواران جنگ کما و ماهی گرانبار و عرصه هیجا از خون دلیران لالستان شد و از بس کشته
هامون نعوذ دشت همچو کوه ا گردند گشت سرهای هندیان در پای اسبان چون گوی در خم چوگان غلطان
گردید و موج خون از آن سهمگین میدان بفلک کیوان رسید بیت زمین شد بکردار دریای قیر * همی
موج خیزد ز گرز و تیر * دمان باد پایان چو کشتی بر آب * سوی غرق دارند کوشه شتاب * همی بر بادید
همچو نگرفت * چو باد خزان با درآن بید برگ * فکندند همه دشت خرطوم فیل * همه کشته دیدند بر چند میل *
در اثنای گیر و دار سعادت خان که کل سرهنگ هندیان بود از شوکت دلاوران آهنگ صولت
خیام قرارش چاک و در دوران جنگ بتافته فراری بجانب میقای ذلت و خواری شد در بین هزیمت خود و شاه
محمدخان برادرزاده اش که در هودج فیل قرار داشتند با اتباع و اشباع گرفتار کمند دلاوران سعادت

باز گشت بهمان وضع کرده چون پیل بودند بحضور جناب نادری فرستادند خلاصه قریب بصد نفر از امرا
و خوانین معتبر ایشان دستگیر و محمد شاه با نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم بمعسکر خویش بازگشتند
و فیل بسیاری با اسباب و اسلحه بیشمار بدست مجاهدین غازی افتاد و لشکر ظفر شعار قاهره بجای
اردوی محمد شاه شدند و اطراف لشکر ایشان را از جمیع جوانب در میان گرفته راه آمد و شد بر اهالی مسدود
ساختند محمد شاه مضطر گردیده روز سیم خلع سلطنت از خود کرده افسر سروری از سر برداشت با خوانین و
امرا باردوی شاه والاجاه نادری شتافت نصرالله میرزا تا خارج اردو باستقبال رفته او را با عزت
تمام به پیشگاه فلک دستگاه رسانید و نادر شاه تا بیرون بارگاه رفته دست آنحضرت را گرفته به درون
خیمه آورده و در مسند خود همنشین خویش ساخت تا عصر آن روز محمد شاه در آنجا بصحبت گذرانیده روانه
اردوی خود شد بر ارباب بصیرت و تحقیق مخفی نخواهد بود که هرگاه ایزد حقیقت را در باغ روزگار تخم جهانبانیت
و آنکه بد کرد بکیفر کردار گرفتار گردید در تلو احوال شاه طهماسب ثانی صورت نگارش یافت که همایون پادشاه
هندوستان از دست شیرخان افغان بایران رو آورد و بناز و نیاز بر ولایت علیه صفویه او در پادشاه مغفور
لا اقل مدد او نمود و او را با تدارک و لشکر روانه هندوستان کرد ایشان از یمن همت خاقان امامت
ملت از دست رفته اش بچنگ آمد بعد از آنکه محمود مردود باصفهان استیلا یافت شاه طهماسب ثانی نظر
باتحاد قدیم محمد شاه مرحوم ذات گرامی غضنفر قندهار باین دولت قریب خواه در این اگر از هندوستان فوجی
بر تنبیه آن طایفه مأمور شود هوا خواهی خود و شیوه های قدیم را بکار آورده خواهد بود محمد شاه ترک مروت و
مساعدت را پیش برید و شرایط فتوت و مصادقت را بکلی در نوردید و آنچه شایسته بود فتسلیم بنا شد
عاقبت زمانه انتقام کشید و این است که چنین زهری بر پیمود و بمجازات و مکافات آن عمل شنیع رسید
آری وفا مشاطه عروس کمالات و خال رخسار حسن و جمال و هر گلزاری که در وفا بروید هیچ
مرغ دلی را در قبا آشیان بر شاخش نباشد و هر گلی که از نهال انصاف خالی باشد هیچ صاحب
نظری دیده بر وی نگشاید از ناآشنایان بیگانه خوی دوری یکزبانه محبوب الضمیر و از ترکیبی با امرا
و خوانین اردوی ظفر قرین امور دو خیمه حضرت که کارگذاران دولت نادری جهان بران سرپوش سروری
قرار و ترتیب داده بودند منزل و روز صباح آن روز بزرگی نادرگاه بمهمانداری اردوی نصرت میل در آن شهر
در روز هفتم شهر ذی الحجة الحرام موکب نادری لوای عظمت نادری بجانب دهلی که پناه جهان آباد است از شهادرا و از هفت
و باید دارالخلافه سلاطین با عزت و تمکین را از قدوم میمنت لزوم آراستند فرزند ارجمند محمد شاه بعد از
انعام مراسم مهمانداری تمام جواهرخانه و خزاین و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه

سلطنت موجود بود مفصل ساخته بعرض عرض رسانید و در رسم نیاز ایشان نمود و متعلقان نامبین بضبط آنها
تعیین شد و روز دیگر طرف عصر بمنزل محمد شاه رفته بازدید بعمل آورده و در شب پانزدهم بدون آنکه از
جانب محمد شاه اشاره شده باشد آشوب و فتنه در شهر حادث و اشقیا تا به قهر نادری را باعث گشته
حکم بقتل عام و اراح فرمود تفصیل این اجمال آنکه عوام و اوباش در شب شهر با اهل اردو و طایفه قزلباش
بپرخاش آغاز و چند تن از لشکر ایران را بخنجر از پا در آوردند و از آنجا قدم جرأت پیش نهاده شاهی
گذاشته دست تعرض بضبط خیل گشادند هنگام صباح که تیغ مهر از نیام افق کشیده
هندوی شب را افسرده دریان آن پادشاه جهاندار بکاه و صرصر سوار و میان محله و بازار افتاده
دیدن تعرض و فرجام را بقتل عام مامور ساخت سی هزار کس از هندو در یک لحظه و خانه ها با آتش کین
سوختند عاقبت پادشاه والاجاه بوساطت نظام الملک و قمرالدین خان در صدد شفاعت برآمد آتش انتهاب
آتش غضب نادری را بآب عجز و خاکساری فرو نشاند پس از چند روز مطالبه دیوان از محمد شاه
بوده فیشن سرابنده نصرالله میرزا گردید ضابطان خزاین و بیوتات نیز از انجام خدمت مقرر فارغ شده
از جمله اسباب یکی تخت طاووس بود که در ایام سلاطین سابقه هندوستان دو کرور جواهر که باصطلاح
هندی هر کروری صد لک و هر لکی صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لآلی غلطان
و الماسهای درخشان و لعلهای بدخشان زیاده از ... از خزانه محمد شاه بخزانه دولت نادری
انتقال یافت و صوبه داران هند کرورها و لکها از نقود و جواهر برسم پیشکش بحضور
ساختند چون سعادت خان در آن اوقات وفات یافته بود محصلان بصوب لکهنو فرستاده شد که خزاین
او را ضبط نمایند یک کرور پول که پانصد هزار تومان ایران باشد از مال او بخزانه رسانیدند و روز ... اندکی
روز نهضت نادری بطرف ایران پانصد کرور نقد در خزانه موجود شده بود و پیش مجلس حضرت اعلی برای اسبست
خویش افسر سلطنت بر سر محمد شاه نهاده و سر و بر وی چنانکه عادت و رسم سلاطین هندوستان است ترتیب داد
تاج و نگین پادشاهی هندوستان را تفویض یافت محمد شاه ممالک طرف آب اتک را از تبت و کشمیر تا موضعی
که آب رود سند بدریای محیط اتصال می یابد ملک سند و ولایات تته و بنادر و قلعه جات تا بعبر سیر پیش
کش اولیای دولت نادری واگذاشت و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان ملازمت رکاب مأمور
و بعد از پنجاه و هفت روز توقف در آن ملک بجهت انتظام روز سه شنبه هفتم ماه صفر با بسیار اعزاز ایران شب و یمن
جهان بود معاودت برافراشته چون منظور شیر نیز ترکستان و خوارزم بود از جهان آباد و کاران ماهر و
کشتی سازان صاحب وقوف را از بلخ و مقرر شد که کشتیهای عظیم بنمای در ساحل رود آمویه ترتیب دهند

چون این خبر به ابو الفیض خان پادشاه ترکستان رسید مضطرب گردید و احدی را با نامه حضور صحبا انگیز روانه
خدمت و علفه کوکب دراشلاقه شد چون فرستاده به پیشگاه بزم حضور رسید نامه خویش بنجدرانید از
دولت نادری معتمدی یقین که همراه رسول مشو بود نزد ابو الفیض خان رفته بتبلیغ پیغام نماید حاصل
پیغام آنکه چون آن سلطنت مآب مقامه دودمان چنگیزخانیه تملکش بر مملکت موروث منطق و نظرات
اگر با عاطفت توران تقدیم الطاعت پیش آمد سرافرازی خواهد یافت والا مایه دو عاز ملک و مال بر
نافت بعد از آن که رسول را روانه ساخت کوچ بر کوچ روانه چون موضع سر دره هنا بحنیم خیام قمر خیاب
شد پیش نهاد خاطر پادشاهی گردید که برای ایصال حجز فتح هندوستان ایلچی روانه مملکت روم و روس
و از جواهر و نفایس انولایت بوسری بجهة پادشاهان اند یاد فرستد بنابران حاجی خان چمکرک را بسفارت
روم و سردار پیل قرمکوز را بمملکت روس یعنین و شاوی دوازده هزار تومان جواهر مرصع الات با
چهار ده زنجیر فیل بجهة پادشاه دیجاه روم و معادل آن از برای پادشاه خودسبند کلاه روس بر سم
ارمغان تسلیم داده روانه نمود و موکب فیروزی کوکب سواد تبریزاغ غنیر بوسعرا ای از راه پیشاور
جلال اباد مرحله نورد دشت و در گردید دوغره شهر رمضان المبارک سال هزار و صد و پنجاه و یک
هجری دارالملک کابل را از موکب فیروزی کوکب رشک سپهر برین نمود و عزت خانه زهره و مشتری ساخت
در آنجا از آغا عنه و هزاره جات و بانه ایلات کوه نشین سمت غزنه الی کران ولایت موصوفه هند بود چهل
هزار ملازم در سلک ملازمان در رکاب اعتقاد یافت و صوبه داری کابل و پیشاور را بنام ناصر خان
والی سابق محول و چون خدایار خان عباسی صوبه دار سند در ایام توقف موکب نادری در هند همیشه دم از هوا
داری میزد در این وقت که ان ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردید از بیم و خوف روانه جهة سلسله استان
شاهی بعضی بنابران بقیه او [illegible] احکام مطاعه تقی خان بیکلربیکی فارس مرقوم و مقرر شد
که با لشکر فارس و کوه کیلویه و کرمان از راه بنادر و خشکی و توپخانه و اسباب و دواب فشون با عزابات
و کشتیهای دریانه از روی دریا وارد مسقط شوند و رایات نصرت آیات با توپخانه جلو از راه بنگش و دیره جات
روانه آن حدود گردید همگی خوانین و زمین داران سر نیاز به ربقه الطاعت نهادند چون خدایار را خدایار روزگار
نورد طریق فرار گردید شاه والاجاه سر و اغرق را با ایشان نصرالله میرزا و لاد کاینات و خود
با فوجی از جهادران گزین که بزم عزت را خانه زین میدانستند جریده و سبای بطرف عمرکوت که مامن خدایار
بود نهاده وار دقلاع حصاران قلعه با شرفات ابراز [illegible] با سد سکندری برابری میکرد و همین که در پای قلعه
عقاب [illegible] از فرار [illegible] گرفتار [illegible] برگشته کی از وادی خویش را از قرار داشته از قلعه

درآمده

دراحل راه نوردوشت و خاتون شد که بهادران خولادجنگ دسته دسته چون شاهبازان شکار
از هضبات [illegible] نفس [illegible] تا [illegible] خود را سپر بجنه تهور [illegible] قلعه [illegible] گردیدند
توسل [illegible] منوجه موکب نادری شد [illegible] کرور زر و جواهر [illegible] ضبط گردید و خودش جلیس بساط
[illegible] بدرگاه حضرت [illegible] و ولایت سند را [illegible] تقسیم کرده یک قسم را بخدایار خان عنایت
شد و او را [illegible] خان [illegible] متصل بلوچستان [illegible] محبت خان حاکم بلوچستان و شکارپور را با ایلچیان
از مواضع سند که در جانب یمین [illegible] بود [illegible] داد [illegible] خاص آراسته
مرخص نمود که عریضه تقی خان بیکلربیگی فارس رسید مشعر بر اینکه [illegible] صورت [illegible] لیکن وارد
کیچ مکران و ملک دینار ذاکر حاکم آن [illegible] حلقه الطاعت در گوش کشیده [illegible]
تا وقت موسم [illegible] کیچ مکران توقف دارد تا آنچه امر پادشاهی شرف صدور یابد [illegible] معمول شود [illegible] شد که چون
کار سند ساخته گردید [illegible] خود دارد [illegible] معلی کرد **معاودت نمودن نادرشاه از هندوستان**
و منحر کردن ترکستان و دیار ماوراء النهر شاه جم دستگاه بعد از انجام کار هند و اتمام مهمات سند عنان
توجه بجانب ایران معطوف و در سال هزار و صد و پنجاه و [illegible] شوکت فرجام [illegible] که حوالی
[illegible] تخت طاوس [illegible] مملکت هند [illegible] مرقوم شد
اولیای دولت نادری در آمد رای شاه بر آن قرار یافت که تختی مرصع بجواهر [illegible]
نگارش [illegible] سود بنابران استادان صنایع کار ایران و هندوستان که در رکاب شاه بودند [illegible]
جهان آباد با تمام آن مامور [illegible] بود تخت [illegible] با تمام رسید و تخت
نادری موسوم گردید چون در آن وقت نیز شاهرخ میرزا ولد رضاقلی میرزا و امامقلی میرزا و غیره اولاد و احفاد
آن پادشاه [illegible] بساط سلطنت [illegible] بودند معروض شد که آن خیمه و تخت طاووس را نصب و
مجلس نشاط [illegible] ایشان آراستند و حمایلها [illegible] و بازوبندهای مرصع بجواهر با ایشان و علیقلی خان و لد ابراهیم
خان برادر خویش [illegible] شد چون هرات تختگاه شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بود بسبب همنامی شاهرخ میرزای
ولد رضاقلی میرزا [illegible] ولایت سکه بنام وی زدند بعد از آن نصرالله میرزا [illegible]
اولاد و [illegible] مشهد مقدس نمود و خود [illegible] ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و دو [illegible]
و در بادغیس رضاقلی میرزا نایب السلطنه ایران [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] چون موضع [illegible] بلخ مخیم خیام جلال [illegible] حکام و [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] کشتیهای که [illegible] هندوستان با تمام رسانیده بودند [illegible] دودخانه

چون روانه بخارا شد رایات منصور بطرف بخارا شد چون از آب آمویه گذشت ولد حکیم بی اتالیق که در زمان سابق
از جمله امرای توران بود بدربار نادر دوران رو آورده بشرف بساط بوس شاهانه سرافراز و سربلند گردید مقرر شد که
رفته ابوالفیض خان را مستظهر ساخته بموکب شاهی بیاورد ابوالفیض خان بمحض رسیدن حکیم اتالیق رد
خصومت و نافرمانی کرده بید طاوعت شد و باتفاق تمامی خواص زادگان و نقبا و شرفا و امرا و اعیان
بحضرت سلطنت آمده و پیشکشهای لایق گذرانید و بیست هزار ملازم از اجناد و عدد سلک ملازمان رکاب
منسلک و با خانه و کوچ روانه خراسان نمود و ابوالفیض خان را دیگر باره سرافراز و دی الذیار ایالت
و بخطاب شاهیش مخاطب گردانید و یک دست تمامی رود آمویه را از ممالک ماوراء النهر موضوع و داخل ممالک
محروسه ایران ساخت و دهه از دودمان سلطنت رشته از دواج علی قلیخان ولد ابراهیم خان برادر رش کرد آن
سفر شرفاندوز خدمت بود کشید و طهماسب خان جلایر را ایالت ولایات مفتوحه هندوستان داده روانه
گردید چون پیوسته سرحدات خراسان دست فرسود تطاول و پایمال تعادل اوزبکیه و تراکمه خوارزم شده
و مقصد انتقام مکنون ضمیرش بود خصوص در آن زمان که ایلبارس خان والی انجا چند نفر از گریبان
زیاده سری بیرون آورده بار رضا قلی میرزا در هنگام عزیمت مرکب نادری بخارا بر نموده بود لهذا بعد فتح ابی از بخارا
بتوجه خوارزم در آهنه از آمد در روز بیست و هشتم ماه رجب رخت عزیمت از کنار آب آمویه بطرف خوارزم
کشید و در ظاهر قلعه خوادسب رخش جهان نورد را بجولان در آورد ایلبارس خان پای از قلعه بیرون
نهاده شاه والاجاه صلاح وقت در آن دید که لوای فیروزی را بجانب خیوه که تختگاه ولایت و وسط خوارزم
است شقه گشا سازد تا شاید ایلبارس از تنگنای حصار قدم بیرون گذارد بنابر آن عطف رایات جلالت
مبانی گردید بکنار ولی شرم بود که ایلبارس خان از قلعه بیرون آمده از عقب لشکر ظفر اثر افتاد نادر
شاه بمحض استماع از رفتن عنان کشیده رو آورد و سپاه اکناف و زمام عزم را با فوجی از یکه تازان میدان
رزم انعطاف بخشید و خود را چون بلای ناگهان بر سر او رسانید و بیکبار رستاخیز برانگیخت و بکان هم پای ستیز افشرده دست
بتیغ تیز بردند سپاه از کوشش سپاه شکست بار کان قرار او یکباره افتاده خود را بقلعه خانقاه که از قلاع
حمیده خوارزم و در سه فرسخی خیوه واقع است رسانیدند موکب نادری روز دیگر وارد خارج قلعه در آمده
قلعه گیری پرداخت و بعد از چند روز قلعه را تصرف و ایلبارس را مقتول و طاهر خان نژاده و ایلچی محمد خان
جنگی را بجای وی به ایالت آن ولایت منصوب و ازانجا متوجه خیوه شد و آن قلعه را نیز بتصرف درآورده که از بکیه
از خراسان برده بودند غنائم را گرفته مرخص با وطان خود نمود و چهار هزار ملازم از ازبکیه گرفته متوجه مشهد
مقدس رضوی گردید بعد بنظر اشرف میرزا او والی خراسان ساخت چون قبل از این نگاشته شد قلم عنبرین شمامه شد که

ابراهیم خان برادر او را جماعت لکزیه داغستان کشته‌اند و رانوت تنبیه لکزیه داغستان را پیش نهاد خاطر جلالت
مظاهر ساخت و از مشهد رضوی بسمت مازندران فرا رفت و رایات حرکت گردید چون محال سواد کوه مقر اردوی
شکوه گردید روزی در هنگام سواری نزدیکی قلعه اولاد از پشت درختی گلوله بطرف او انداخته ضرب باز و
او را از انامل شست خنصر اشکرا جلو داشت برد و خود را از اسب بر زمین گرفت رضا قلی میرزا در آن روز همراه بود
خود را بر سر پدر رسانید و را او نیل دین خان با ازکیشیک تحقیق کردند کیران عمل از شکفتیم نام غلام
دلاور خان تایمنی و نجیب بلب و اغوای رضا قلی میرزا بوده لهذا آن پادشاه نهاد رضا قلی میرزا را شاهد دید
از شاهدین جهان غاری و میل ظهور آن بچهره توجه ادمعین شد و از انجا موکب نادری کوچ بر کوچ متوجه
آذربایجان گردید که خبر کشته شدن طاهر خان والی خوارزم بدست طایفه قزاق و اوزبکیه سرا پا نفاق
رسید بموجب حکم شاهی نصر الله میرزا به تنبیه آن طایفه مامور گشت و ایشان را از املاک گوشمال داده چون موکب نادری
باذربایجان رسید عبدالله اشتام مهام از ولایت بگران جهان پیما را بجانب داغستان عنان داده جماعت لکزیه
… را تنبیه کامل نموده از قتل و اسر و نهب کوتاهی ننموده از انجا مراجعت بطرف آذربایجان کرد چون
از جانب پادشاه والا جاه در روم سفرایی که قبل از این مذکور شد وارد شدند و خواهشی که اولیای نادری
در باب تصدیق مذهب جعفری صلوات الله علیه و نقش دکن کرده بودند مقبول نیفتاده و بمعاذیر چند
توسل جسته بودند جناب نادری عزیمت سمت روم را تصمیم خاطر و از راه تبریز و ورود لوای منصوره رایات
… شقه گشا ساخت چون ظاهر موصل مقر کوکبه جلال گردید حسین پاشای والی موصل و جمعی
از پاشایان که از دولت عثمانیه مامور با مداد او بودند با فوجی از سپاه روم مرکب … ان جلادت …
بقصد مقابله و مقاتله ادرم شمشیر جهاد … خونریزی در قلعه حصاری شدند توپچیان آتش فشان
باندا ختن توپ و خمپاره کار را بر قلعگیان تنگ نمودند پاشایان چون دیدند که عزم فلک اساس
نادری ان سرانجام طلب به تنخواهد خواست جمعی از علما و افندیان را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق
بدربار سلطنت فرستاده متعهد گشتند که جمعی را بدربار معدلت فرستاده امر معهود را بنحوی که دلخواه است
بین الدولتین صورت انجام دهند مسئول ایشان مقبول و اهل آن ولایت ببرایه بوش کسوت امان شدند پاشایان
… قاضی و مفتی موصل را با چند نفر از اعیان روانه اسلامبول نموده به عرض حال پرداخته موکب نادری
ترک محاصره کرده مار موصل عطف عنان بجانب کرکوک چون منظور … زیارت اماکن مقدسه بود بسیار ورود
بقرانیه در جلگاه خانقین … غرض را گذاشته با فوجی برای عزیمت بطرف قریبا اشرف عتبات عالیات
و نجف اشرف برافراشت در منزل شهربان سلیمان پاشای کدخدای بغداد با محمد آقا انجانب احمد پاشای والی

نهاد با پیشکشهای لایق و ادوه و خلایع فاخره سرافرازی یافته معاودت نمودند از آنجا حضرت نادری بزیارت
مرقد منور کاظمین و عسکرین صلوات الله علیهم مشرف و بعد از ادراک زیارت مزار ابو حنیفه از
فوارکید در تاریخ نادری مرقوم است نمود و بنای ... نادری ... کرامت کرد و از آنجا
حله عازم نجف اشرف گردید چون تمامی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا و سایر بلاد در آن زمان در رکاب نادری
بودند جهت رفع شبهه و نزاع از میانه اسلام علمای مشهدین شریفین و حله و توابع بغداد را نیز احضار و در
آستانه مقدسه علویه و عتبه عزویه سلام الله علیه مجلس مذاکره و انجمن محاوره را انعقاد داد و علمای فریقین
بعد از مقاوله و تعصب ملت احمدی صلی الله علیه و آله را از لوث شکوک و شبهات باعتقاد اولیای دولت نادری
تصفیه دادند و نتیجه مشروح کیفیت آنجا در تاریخ و ذرخ مزبور ضبط و سواد آن را بدیار مصری
فرستاد که چون اهالی ایران از عقاید شاه ... مذهب جعفری را اصول نموده اند قضاة و علما و افندیان
کرام ادغان نمایند خامس مذاهب بشمرده ... طریقه ایشان ... رکن شافعی ... احل
با امام جعفر ... حنفی ... ایران امیر حاج یقین شود ... امیر حاج مصر
و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران
مثل امیر حاج مصر و شام باشد و اسرای مملکتین از هر دو طرف مطلق العنان بوده بیع و شری برایشان حرام
و روا نباشد خلاصه بعد از مذهب کنید ... مهر را ... خان ... طرف شیروان نموده در اثنای
انحال خبر شورش و اهالی شیروان و طغیان لکزیه رسید و تفصیل آن اجمال این است که بعد از قضیه ابراهیم
خان اولیای دولت نادری ایالت مملکت آذربایجان را بمحمد علیخان ... تفویض و نام او را ابراهیمخان
نهادند و در آن اوقات شخص مجهول الحال نام و نام ادعای شاهزادگی و پسری شاه سعید شهید شاه سلطان
حسین نمود ابراهیم خان بینی او را قطع کرده مرخص ساخت او بجانب داغستان رفته پیر و پیاده در میان لکزیه
... محمد ولد سرخای وی را دیده ... برگزید و جمعیتی ... منفق و اهل دربند را نیز با خود
متفق و در اوجه ... امر تقویت کردند و اهل شیروان حیدر خان حاکم خود را کشته ... و بعد از چند
روز مقتول و اموال او را غارت کردند و نام را با ولد سرخای شماخی بردند و اهالی دربند جماعت مغانی
و غیره که مامور محافظت قلعه ... دربند بودند جمعی از افشار ... گرفتار بودند کشته متوجه موکب
شام کشتند و قلعه ... دربند را ... محمد علیخان ... دربند را مضبوط و کیفیت
را بدولت نادری عرض نمود ... خان افشار ... آذربایجان ... حاجی خان ... بیگلربیگی
کنجه و کریم خان افشار بیگلربیگی ... شیروان و ... میرزا اکبر در ...

همدان برد طلیل با پانزده هزار سوار بامداد ایشان روانه نمود چون فیما بین افشر محاربه ملهب گشت شکست
بلشکر لکزیه افتاد و محمد زخم دار و فرار و در شام بطرف گرجستان کرد سرداران بمحاصره افشر پرداخته شهر را انضرف
نمودند حسب الحکم نادری بمبیر قتل و در لکزیه گذاشتند دیگر سوانحی که در آن اوان روی داد طغیان تقی خان
بیگلربیگی فارس بود کلبعلی خان ولد بابا علی بیک کوسه احمد لو در وقتی که موکب نادری عازم روم بود بسرداری
فارس سرافراز و تقی خان بایالت عربستان امتیاز گردید چون کار فارس را ایلهادوان و ولایت مختل شده بود محمد حسین
خان قرقلو امیر آخور باشی سرداری عربستان و بختیاری روانه گردید و نمود تقی خان و کلبعلی خان را بحضور
احضار و مقرر نمود بعد از ورود محمد حسین خان تقی خان ... فارس را با خود متفق و جمعی از ...
کلبعلی خان کوسه احمد لو را کشتند و در صدد گرفتن محمد حسین خان بر آمد چون محمد حسین خان از
این معنی خبر دار شد بکشتی نشسته خود را با اهل نجات رسانید و از آنجا متوجه شیراز گردید تقی خان نیز با
جمعیت خود او را تعاقب نمود محمد حسین خان خود را بکنار کشیده حقیقت را معروض رای نادری ساخت
اولیای دولت لشکری با اعانت محمد حسین خان و تنبیه تقی خان مامور کردانید افواج در قلعه شیراز او را
محاصره و بعد از ... شهر ... تقی خان دستگیر ... نادر شاه ... قتل عام کردند و تقی خان را
خصی و ان ... مرقوم ... نادری بردند چون موکب نادری از شهروان
بطرف کردستان ... شد در منزل ... دشت ... رسید که محمد حسن خان خلف فتحعلی خان قاجار
که بعد از واقعه قتل پدر در میان ترکمان دست یکشت جمعیتی نموده داخل شهر استرآباد و ولد محمد حسین
خان قاجار ... نایب الله یار ... و ... خان چاپوشلوی سردار آنک رفته اولیای
نادری محمد حسین خان را مرخص و روانه استرآباد نمود و ... خان مرقوم ... او را امداد نموده
آن حادثه را ... بعد از ورود ... ابراهیم خان برادرزاده خود را سردار قطعه علی لشکر کردد
علیخان ... دیگر ابراهیم خان ... نادری ... و تنبیه او ... و الی خود را کشته فاتح
ابواب کشته بودند فرستاد چون در ایام استیلای افغان باصفهان چند نفر اشخاص مجهول النسب دو کار
دکرمان و کیلانات و سایر ولایات بعضی را ادعای برادری و بعضی ادعای پسری خاقان سعید شهید
شاه سلطان حسین سر طلب افسر برافراخته اهالی ایران ... را بشبهه ... انداختند از آنجمله
کرنام شاه ... محمد علی نامی رفسنجانی کرمانی بود که در سال هزار و صد و چهل و دو هجری در اوقات
استیلای افغان و طلوع دولت طهماسب شاه خود را صفی میرزای ثانی نام نموده باو غای برادری خاقان
سعید شهید شاه سلطان حسین ... جمعی از اوباش را با خود جمع نموده بنای شورش و اشتنایت

شورش متوحش و اراده تغییر او نموده مشارالیه بطرف استنبول فرار کرد اعیان دولت عثمانیه بمباهات آنکه پادشا
زاده ایران پناه بدولت عثمانیه آورده است بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق و مقدم او را بتقدیم
اکرام و اجلال استقبال و داخل استنبول نموده در اسکودار منزل دادند و خرج از برای او قرار دادند
در این اوقات امنای دولت عثمانیه چون چوبهای دستاویزی بودند که بهانه دست آویز بنای شورش و
انقلاب در مملکت ایران گذارند لهذا احمد پاشای [illegible] را سرعسکری [illegible] و صفی میرزای مزبور
را نیز همراه او نموده روانه سرحد ایران ساختند سرعسکر را چون ناحیه [illegible] مضرب خیام توقف گردید احکام
چند از زبان صفی میرزای مجعول با احمد خان [illegible] و [illegible] و حکام [illegible] طهران و [illegible]
و [illegible] یوسف پاشای حاکم [illegible] که از دولت عثمانیه با مبلغ
[illegible] مامور بود [illegible] یوسف پاشا در اثنای راه [illegible] طهمورث خان والی کاخت [illegible]
با [illegible] و [illegible] خان [illegible] نموده چون این اخبار معروض رای امنای دولت نادری گردید [illegible]
[illegible] که فرستاده کان طهمورث خان وارد و بعرض رسانیدند که [illegible] شکست
از [illegible] و [illegible] گرجستان و [illegible] که خود را [illegible] خود گرجی رسانید [illegible] او را گرفته
زوال [illegible] دستگیر [illegible] بموجب حکم نادری مقرر شد که [illegible] او را [illegible] کیفر [illegible]
کا او را [illegible] برادران [illegible] و رایات [illegible] از [illegible] نخجوان متوجه مقصد شد
[illegible] دیگر موکب جلادت [illegible] نادر [illegible]
قلعه [illegible] سرعسکر [illegible] چند [illegible] قلعه [illegible] جمعی از
عسکر روم [illegible] نموده [illegible] بجانب [illegible]
چند نفر از اعیان [illegible] شاهی فرستاده [illegible] که مقصود خاطر نادری [illegible] دیار عثمانیه صورت
[illegible] حضرت نادری [illegible] موکب فیروزی کوکب [illegible] قشلاق [illegible]
[illegible] زمستان [illegible] عازم [illegible]
از [illegible] عنان [illegible] نمود که با [illegible]
[illegible] معروض گردید که از دولت عثمانیه یکن محمد پاشای وزیر اعظم ثانی با صد هزار سوار و چهل
هزار پیاده [illegible] و [illegible] عبدالله پاشای [illegible] احمد خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] که از دولت نادری [illegible] دولت رومیه برده بود مامور ایران
[illegible] نصرالله میرزا [illegible] لشکرهای [illegible] و کردستان رفته در [illegible] و

مستحفظان تحت دیاربکر باشند در دوم چهارم ماه رجب سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری سپاه عراق را از تبریز و
نخجوان مامور بتوقف و خود بعزم مقابله سرعسکران ایروان عبور و در مراد تپه دو فرسخی ایروان مقام محاذی
عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی را مخیم خیام منصور ساخت که قبلا از این لشکر روم را در آنجا مغلوب ساخته
بود در روز دیگر یکن پاشای سرعسکر [illegible] دریای لشکر موج خیز شورانگیز [illegible] دامنه کوها مضرب
سرادقات جلال نمود و اطراف لشکر را [illegible] و متاریس مضبوط و روز دیگر از طرفین صفوف و تعبیه اصحاب
سیوف نموده نایره بلا بالا و آتش طعن و ضرب را [illegible] لشکر فیروزی آثار شمشیر در آن قوم [illegible]
سپر نهادند و خرمن عمر ایشان را بباد فنا دادند عاقبت شکست بلشکر سرعسکر عثمانیه افتاده روی فرار
بسنگر نهادند [illegible] را پیش گرفته و هر روزه [illegible] با سوار و پیاده سنگر و متاریس
ترتیب میداد [illegible] تا آنکه شبی [illegible] زیر حجاب [illegible] فلک
[illegible] در اردوی رومیه انقلاب و آشوب افتاده جواسیس چند از موکب نادری بجهت خبر
گیری رفته مراجعت کردند [illegible] که یکن محمد پاشا داغ وداع [illegible] بر جسم [illegible] نهاده و
عساکر رومیه چون خود را بی سر دیدند پا براه گریز نهاده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] از عقب ایشان بقتل و غارت و اسیر [illegible] و فوجی کثیر از آن قوم [illegible] شمشیر
[illegible] و بارگاه رومیه را تصرف کردند در اثنای آن [illegible]
از سمت دیاربکر [illegible] رسید و خبر رسانید که نصرالله میرزا در [illegible] با سرعسکر [illegible] کرده
و لشکر رومیه را شکسته [illegible] فیل و دستگیر کرده [illegible] نمایان [illegible]
بپادشاه والاجاه روم [illegible] و دیگر بار [illegible] چاپاری روانه
[illegible] عطف عنان داوری و از راه [illegible] محمودی متوجه [illegible] همدان و از آنجا
میرزا را روانه خراسان [illegible] اصفهان گردید و در [illegible] ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه و نه از اصفهان
نهضت و از راه بیابان طبس متوجه ارض اقدس شد [illegible]
سابقه جمعی از [illegible] بقلعه کلات فرستاده بود که در آنجا طرح عمارات [illegible]
[illegible] روانه کلات و در آنجا چند روز در مجلس [illegible]
[illegible] هند و سند [illegible]
بینوایان ایران [illegible] و از آنجا عازم عراق و [illegible]
[illegible] گردید چاپاری که [illegible] نامه روانه دیار [illegible] ساخته بود [illegible]

و وثیقه عجلی مهر نموده به بعضی از اعیان دولت عثمانیه در باب قبول مطالب مذکوره تکلیف رسانید و بنابرآن
جناب نادره میرزا مصطفی خان بیگدلی و میرزا مهدی خان منشی مؤلف تاریخ جهانگشای نادری را بسفارت روم
تعیین و تحف لایقه مرصع برای غلطان باد و زنجیر فیل رقاصی بهستم هدایا بجهة پادشاه سکندر جاه روم
بمصطفی خان داده شد و نامه صلح نامچه بمیرزا مهدی خان و هر دو را از اصفهان روانه روم و خود از راه کرمان
بعد از قتل ولایات درون خراسان و مشهد مقدس گردید چون بخت را وارون و اوضاع خویش را بعلت اعمال
ناصواب و ایذا و اذیت اهل ایران دگرگون دید نصرالله میرزا با شاهرخ میرزا و سایر اولاد و احفاد را با جواهر
خانه و خفایای اسباب سلطنت و اثاثه دولت روانه کلات و خود وارد ارض اقدس گشته بتیغ بیدریغ اکثر بعد از
معاودت سفر هند و کور کردن رضا قلی میرزا بجز بزرگی که بعد اضاع اهل ایران نیز کرده بود تیز ترساخته
بمباحرکی و سفک دماء بیگناهان پرداخت و راه مروت را که چندی بود بر روی عمال و رعایای ممالک بسته بود
بالمره سد و در کرد و اید ربنای هر قصری که رفیعتری داشت ده الف و بینا الف که هو الفی بچه زاری بها ساخته
میکذاشت و مصادره بجهة وصول و ایصال آن رجوع بجناب میکاشت اگرچه انان احدی در مقام انکار در میان
در دم بر بار عه مشت مینر مستاد وقت بما الاموال اقربا و خویشان میکردند اگر از اهالی مینامند
همسایگان و بیگانگان میپرداختند آن قسر سوزان بخانمان اهل محلی و ان محله باز داد بار ادب کل الدنیا
میانه اهل خاقت خان ستیز و انین بنا و مبیا دند او وده اند که انطام از جنت بیحکه مکرر در دیوانخانه روز بکشتن
بنم چشم میکند رکوش و بینی میبینید بسیار آنکه تمامی ایران را ویران ساخت عضبط املاک موقوفات پرداخته
کلیه را بخالصه عمل نمود و از جمله اوقافی که بنای خلافتی مینرت صد الف باسم علیقلی خان برادر زاده اش که در آن
وقت مأمور به تنبیه جماعت سیستان بود و پنجاه الف بنام طهماسبخان جلایر که از جمله دوستان قدیمش بود و
محصلین شکیب روانه سیستان کرد وجه را وصول و او در خزانه رسانند بنابراین علیقلی خان و طهماسبخان با یکدیگر
مهمه در سیستان را نیز با خود متفق و افاغنه را مخالفه نمودند اکراد خبوشان هم اتفاق و بعضی را در کاران رفته
و البحیی شاه را بیعت چون در ارض اقدس این اخبار شنید از خوف از قوا مسیبعنم پیشتر بجانب خبوشان عنان
داده در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الاخر سال هزار و صد و شصت هجری در منزل فتح آباد خبوشان محمد بیگ
قاجار ایروانی و موسی بیگ ایرلو افشار طارمی و قوجه بیگ گندوزلوی افشار ارومی باشاره علیقلی خان و تمهید
صالح خان قرقلوی افشار ابیوردی و محمد قلیخان افشار ارومی کشیکچی باشی شب داخل سراپرده شده کشته
او را مقتول و دنیا را از لوث وجودش پاک و ارکان ملک بدین سبب ساختند مدت اختیار و اقتدارش در مملکت ایران
پانزده سال و چهار سال باسم وکالت شاه عباس ثالث و دوازده سال خود صاحب جقه و افسر بود اصلش از طایفه

قرق

قرقلو و پسر امامقلی نام بوستین دوز است در بدایت حال ملازمت بابا علی بیک کوسه احمدلو حاکم ابیورد را اختیار
نموده در آن سرکار اعتبار بهم رسانیده ایشیک آقاسی شد اکثر کردید و چند دفعه چاپاری و ابلاغ عرایض
به دربار شاهی امور بتواسطه حسد و بعضی خدمات بمصاهرت بابا علی بیک سرافرازی یافت و از آن دختر رضا قلی میرزا
بوجود آمد و دختر مزبور از عدم بپیمود با بابا علی بیک بهمشیره دیگر خود را بسلک ازدواج او کشید نصرالله میرزا و امامقلی
میرزا از بطن وی بوجود آمدند چون بابا علی بیک را در زمان کشاکش شام و روز و رفتار پیش بکام رسید بمشهد مقدس ملک
ملا محمد سبزواری اختیار کرده غالب از پیش او قلعه ابیورد رفت و امام حکومت آن ولایت را بقبضه اقتدار
کرفت و سیصد چهار صد سوار ایلجار انجام و پیوسته با جمیع ایلات و یک کانان قرب جوار بکیر و دار مشغول بودنا از قوار
کرم مقام کلک در سلک تقرب بدولت شاه طهماسب جنت مکان قورچی باشی گردید و بعد بر داری
خراسان رسید عاقبت کارش بسلطنت کشید و بعد از اعتماد الدوله یقین دیگر در همراه مستوفی در رکاب
او را صحبت آذربایجان میرزا مهدی شفیع تبریزی بود اصل انتخاب از اشتهار دمن لعال سپهسالار چون در
ایام سلطنت سلطان حسین جنت مکین معزز بوزارت مملکت آذربایجان از قتل دیگر بعقوبت افتاد با ابراهیم اد واعمام
ایشان بر ممکن مینمکن و وطن خویش کردید بر تبریز باشتهار یافت میان نادرشاه و تبریز اقامت نمود
بواسطه که سمت مزبور و دیوانه ذکر دید و در سیع الاول سال هزار و یکصد و هشتاد در تشد دفنا
اندادر و مستوفی خراسان میرزا باقر بود و در اینهم عم او تا عنایات در سال هفت دولت نادری از سلاح شمشیران پادشاه
نهار تراب تا کرامی نوشته و مستوفی عراق میرزا ابو الحسن اصفهانی بود که از قیاحات و لایات بعد از نادر
شاه بحکومت فارس شده و انجا در اسم دنکانه نمود و استیفای ممالک فارس تقی خان شیرازی مفوض بود آن
در اینکه شان نکارش یافت دوی از حق تعالی نعمت بیافت حفظ و غضب گرفتار گردید عاقبت بحکومت ولایت حق
هندوستان رسید و در عهد احمدشاه افغان کمال اعتبار بهم رسانید و در کابل وفات یافت و جسد او را بنعت
نعش او را نیز از آنجا از دوه ملک ... ساختند شد از آنجا او سالها قفاس فارس بود و در وقت نادری بیابان انباشتن سید

بیان واقعه که بعد از کشته شدن نادرشاه در ایران روی داد چون شمه از ظلم و عدوان نادرشاه ازقلم گذشت
از واقعه که خامه بلاغت رحمه حضرت از آن و اضدرا بنوشت سرهلال نکیسا ل را بقتل رسانید له هر طایفه
مطربه و هر زمره بجانبی روی نهادند در آن وقت علیقلی خان برادرزاده اش در بلوچستان و سیستان بمخالفت
آغاز و با لشکرهای را بلد سیستان و اوغانات خوارزمان عازم بیکار و متفق کارزار هم بود کرد و رشاد
عال جاه و لشکرانش اکاه و با تمام شرکت ذاه بزرد رسوب مشهد مقدس عفیا زدروبان خطه مسموع قباط دولت
و اسباب سلطنت مهد کردانید و خود از باهی منصوب در وفتادونام خزینه مضیف و با انتظام و نظام علبت

موسوم گشت چون نادر و اولاد و احفاد نادری در کلات توقف داشتند بفکر تسخیر آن قلعه کرد و در جان افتاده بهزاد
خان غلام گرجی را که مدار علیه و شاه را تیمور نقش بود با فوجی از جماعت بختیاری و غیره بر سر قلعه کلات تعیین
ساخت از آنجا که حکم ازلی بتخریب دولت نادری جاری و طی بساط شوکت او بتقدیر حضرت باری بود بهزاد
خان بجبر و زور در خارج کوه و قلعه آسمان شکوه جمعی از جماعت بختیاری برسم جاسوسی بدامان قلعه فرستاده از
اتفاقات مستحفظین برجی از بروج زده بالا خارج برج نهاده از چشمه که در کمرگاه برج مزبور بود رفع رجوع مینمودند
برداشتن سلم را فراموش نموده بخواب رفته بودند که دو نفر از بختیاری که شراع جبال در پیش اقدامشان
با من همواره برابری دارد مانعی بپای آن سلم مقصود نهاده بر فراز برج علم خرمی را افراخته و بهزاد
خان را آگاه ساختند خان مزبور بعقب بتعجیل بجانب قلعه روان شد نصر الله میرزا چون جمعیتی بهم
نزد از کوه و علامت رایات سفیدی بر زبر برج آسمان شکوه دید بر دخول لشکر بیگانه یقین کرده لاعلاج
غلامان و منسوبان خویش را جمع نموده بمدافعه شتافت و در عرض راه یکی از غلامان میرزا زاهد
بنهیب ساخت و تفنگی بجانب وی انداخت نصر الله میرزا از آنکه از پیش مبر تفنگ بر عنوان گریخت و تیغ
قضا را اجازه تسلیم جان به نیشا امامقلی میرزا برادر خود را و شاهرخ میرزا برادرزاده خود را برداشته
روی فرار بجانب مرو گذاشت و در عرض راه دوست محمد نام افشار غلام قورچی میرزای مزبور بدکران المهالک
مهنه فاذم خدمت بود با ایشان برخورده حق نعمت را فراموش و هر سه را دستگیر و طراز سلسله زنجیر ساخته
بحضور علیشاه آورد نصر الله میرزا و امامقلی میرزا الحق کرد بعالم الاخرة در هجان خانه عدم مستور گشتند
و شاهرخ میرزا را از بیگانه و آشنا مخفی نموده تمامی اولاد و احفاد عم خود را از بزرگ و کوچک حتی رضاقلی میرزا
مکفوف البصر را از تیغ بگذرانید و جمیع کنوز را از معلوم و مستور و دفاین جواهر و نقود و دنانیر نادری
را فرستاده از کلات بمشهد مقدس آوردند و در عرض سه چهار ماه تمام اموال را بدست اسراف بباد داد از آن
زاد چون مدت سلطنت او بیازده ماه کشید برادرش ابراهیم خان که سپهداری عراق اختصاص داشت نوای عصیان
برافراشت و با صالح خان قرقلو و سردار بابا خان و محمد خان و موسی خان افشار طارمی متفق
نادرشاه و الله یار خان افغان و عطاء الله خان اوزبک که حسب الامر نادری بر بنه سپهداری فارس مامور و مغلوبا
بخدمت ابراهیم خان امیر بودند شانش چون این خبر در خراسان بسمع علیشاه رسید سهراب خان غلام خود را
که باو اعتماد کلی داشت بنزد برادر فرستاد که بعضی تحقیقات کرده از حقیقت احوال و تا اطلاع ابراهیم خان او را چون
مخل دولت میدانست با تمام کارش پرداخت و اسباب استیلا در میسوط نموده بنای مخاصمت گذاشت علیشاه لشکر
نادری و از خراسان متوجه عراق شد و در سلطانیه ابراهیم باو مقابله و مقاتله کرده کوکب اقبالش قرین احتراق و بدبخت

ابراهیم

ابراهیم خان برادرش اسیر و بمکافات عمل خود دستگیر گردید و مردم هوس اش از هم اعراض شاهد مینای محروم را ابراهیم
خان بینا بجهود و با ابراهیم شاه موسوم شد کوس جلادت را گوش زد سکان روس و روم ساخت امرای خراسان
بنزد مشهد مقدس شاهرخ میرزا را از گوشه خرابه بیعت آوردند و خطاب شاهی دادند و تاج خسروی را زیب
تارکش گردانیدند با جمعیتی موفور روی مهر بکار ابراهیم شاه نهادند و در هنگامیکه نواحی استراباد و ساحل رود گان
مضرب خیام شاهرخی گردید و بلاد سمنان نیز مفتوح گردید ابراهیم شاه لشکریان فوج فوج از اردوی ابراهیم شاه
فرار و روی بدربار شاهرخی نهادند عاقبت امیرخان توپچی باشی در قریه سرخه من اعمال سمنان توپخانه را بند
گردانید جزایر بند و حرکات ابراهیم شاه قب ابراهیم شاه بناچار ترک سلطنت کرده بطرف آذربایجان گریخت و در قلعه
بعنوان پناه قلعه بری گرفتار و باردوی شاهرخ خیش آوردند و با علیشاه برادرش هر دو بحکم زمان شاهرخ
شاه بعون اولاد و احفاد نادری مرحله پیمای صحرای عدم گردیدند و از انجام کوکب شاهرخی نزاجت بخراسان
و بعد از چند روز نیز بعنوان اینکه امرا از انشغل خطیر سلطنت معزول و دیده جهان بینش بکحل عمی مکحول و میر سید
محمد متولی مشهد مقدس خلف میرزا داود که دختر زاده شاه سلیمان صفوی بود و در حرف متصلات خانوی خویش
خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین بند هرزه شد بسلطنت برداشتند و تاج شهریاری بر سرش گذاشتند و شاه
سلیمان ثانیش موسوم گردانیدند چهل روز از ملک روزی از عبادت بیک دو روز باده خالص بفادر خویش معزول
و مکفوف البصر ساختند و دیگر بار شاهرخ شاه را با اطمینان بسلطنت قبول نمودند خلاصه جمیع اسباب سلطنت
و آثار دولت نادری در هنگام انهماک بیغما و تاراج امرای با لجاج خراسان رفت و مدتا این شورشها در
سال دیگری کشید تا اینکه تیمور دولت و جلالت خاقان سلیمان شاه محمد حسن خان قاجار کوکب برج
اختر درج نواب غفران مآب فضلعلی خان از مشرق استراباد بر ساحت احوال کثیر الاختلال ایران تافت و شکسته
کیهائیکه بر شهر و دیار ایران افتاده بود بمعماری همت همایونش درست یافت **ذکر احوال احمد شاه افغان ابدالی
و دولت افغان ابدالی و گذارشات او** چون بعد از انهدام کاخ دولت نادری هر فردی را از افراد دولت قسمتی از آن
تصرف نمانند مجدد خود بجانب روی نهادند و هر فرقه را که مائی و موطنی بود بیابان عنان راندند از آن جمله احمد سلطان
افغان که از اعیان طایفه ابدالی و در سلک قراولان معتبر نادری با اتفاق الله ذات با فوجی از افغان ابدالی
غارت نمودن نادر و بعض نقد و ودیعه بطرف قندهار و زمین داور گذاشت و در عرض راه بخزانه شاهی که از
وجوه دیوانی ممالک مفتوحه هندوستان نقل بکلات مینمودند برخورده اموال نقدینه را تصرف آورده بود و قندهار
را پایتخت اقتدار برافراخته خود را الخاطب بخطاب شاهی ساخته و در دولتی را فرع رتبه فاضل کرد
روی هندوستان نموده و در آن هنگام عالمگیر ثانی از احفاد محمد شاه والا جاه هند تاریک شاه جهان آباد دو روی عزا آورد

نهاده و بجانب هندوستان کرده از نعود و خوارزم و بعضی متصرفات افغان بطرف کابل برتافت و ایالت
را مقر سلطنت خویش ساخت و از آنجا برای جلادت بجانب خراسان برافراخت و دار السلطنه هرات را متصرف و بتسخیر
عزم نموده بطرف مشهد مقدس قطعه قطعه بخشید و ارض مبارک را محاصره نموده و هیچ را بطرف جرجان دوان ساخت
خانان مفتون از قراری که نگارش خواهد یافت عمدتی و لشکریان غالب را با فوجی از سپاه کشیده بر سر راه ایشان فرستاد
سلسله جمعیت ایشان را پریشان ساخته چون زمان مردم سردی غار نهاد و هم عزم را با اتفاق رفته ها و غنائم را برداشت
متوجه کشمیر و بعضی ولایات سند استیلا یافت دیگر بار دمشهد مشهد مقدس کرده با شاهرخ شاه مصالحه نموده
از وی یک پیر بکر گرفته معاودت بکابل نموده در سال هزار و صد و هشتاد طرفها خرابت بیمود بعد از او تیمور شاه
پسرش بجای او تکیه بر مسند حکمرانی زده و مدتی مدید در آن ولایت بدولت و سلطنت گذرانید چون او نیز در گذشت
حیات با خوش سپرد زمان شاه ولدش بجای او بجلوس رسید شاه محمود میرزا و فیروز میرزا برادران او نیز بدولت
برادر نموده روی بنیاد نهادند و با رسیدن از این شهریار عالیجاه گریختند و در دار السلطنه طهران شرف
بساط بوسی پایه سریر خدیو ایران را دریافته بالعزت مراجعت نموده رفتند و بر زمان شاه استیلا یافتند
و او را گرفته کور نموده تدبیر الحال محمود میرزا بساط سلطنت مهد ساخته پس از چندی شجاع الملک برادر
اعیانی زمان شاه بکابل آمد محمود میرزا را دستگیر و در بالاحصار کابل محبوس و برادر کور را دیگر جلوس فرموده
حال که سال هزار و دویست و هیجده و شصت در آن ولایت سکه و خطبه بنام او است **ذکر حکومت کریمخان زند در**
فارس و عراق و بعضی از ولایات آذربایجان و وقایعات ایام آن پوشیده نماند که از خواهی کلام محکی
نماناد که کریم خان زند بعشیره از عشایر لکیه زند از قدیم در ملایر مقام و بعضی از قبیلش اقامت می نمودند در
هنگام استیلای افغان باصفهان و ترکتازی روم ببلاد قلمرو علیشکر بر دست بیگمانه خودسری بسر
آوردند چون تمام ملک ایران بقبضه تصرف نادرشاه افشار درآمد جمعیت و غارت ایشان ممنوع گردید
باباخان چاپشلو را سردار قلمرو مقرر شد که جماعت را کوچانیده بطرف خراسان برده در محال
ابیورد سکنی دهد سردار مزبور بعمل آمر معمول و همگی ایشان را کوچانیده با بیورد برده در آنجا قطعان مدد و سپرد
چون تیر دولت نادری بر جای افول رسید و علیشاه بجای وی اسباب سلطنت چید طایفه مزبور بامانه کوچ
پیاده و سواره متوجه وطن اصلی گردیدند و تمام اختیار خویش را بقبضه اقتدار کریمخان که در آن وقت
بنوعی کلان کریم موسوم بود نهادند چون بجز یکه بحرب و بغیر افتاد شاهرخ شاه افسر سروری بر سر گذاشت
حکومت اصفهان را با ابو الفتح خان بختیاری داد علیمردان خان بختیاری را این معنی موجب حسد بر صفحه خاطر نقش
بست و از طایفه خود و تفنگچیان چاپقی و حزنباری جمعیتی فراهم آورده و روی عزم بر سر ابو الفتح خان در قطع

و قطع ییلاوان اصفهان آورد ابو الفتح خان نیز لشکری انتقاد و بجانب مدافعه عنان داد و بعد از ترفیق علیمردان
خان منهزم و فراری گشته و دیگر بار بعضی خیال کار افتاده سپاهی جنگجو جمع نموده از آنجمله کس نزد کریمخان
کرده بلاد ملایر سکنی داشت فرستاده او را نیز بمعاونت دعوت کرد کریمخان با پنجاه شصت نفر از ابطال زند
معیتم امداد وی روان گردید در حین هنگامه انجمن شدند چون خبر با ابو الفتح خان رسید او نیز در مقام احتشاد
لشکر برآمد در آن وقت سلیمان خان افشار خلوا از جانب شاهرخ شاه سردار عراق بود وارد اصفهان گردید
و همچنین حسنعلی بیک معیر الممالک و محمد علی خان و محمد رضا خان لکزی و صالح خان دربندی یاسی نفر خان که
بعد از تخریب ارکان دولت ابراهیم شاه باصفهان آمده بودند لشکری گران از هر کس و هر جا در آن خطه
خلد نشان مجتمع و هر یک از امرای مزبور بعد از اتفاق خاصه منبر و اعتبار بودند همگی با عانت ابو الفتح خان برخاستند
با لشکری از استر آباد بمیان جنگ نهادند و در صحرای ... هنگامه آرای معرکه ستیز گردیدند و بعد از مجادله
شکستی عظیم بر قوایم قرار لشکر ابو الفتح خان افتاده روی فرار بجهت نهادند علیمردان خان وارد
اصفهان چون خزائن مزبور در قلعه تبرک محصور کرده بودند دور و زوایات را صرف قلعه گیری نموده
عاقبت بر پیمان و ایمان همگی را بیرون آورده اما وقتی که تمام شهر بباد نهب و تاراج رفته بود القصه علی
مردان خان و کریمخان با خوانین مزبور بزم کنگاش آراسته قرار دادند که یکی از دختر زادگان سلطان
سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی را بر مسند سلطنت نشانند و علیمردان خان بوکالت دولت و
ابو الفتح خان بایالت اصفهان قیام و کریمخان بسرداری قلمرو اقدام نماید قبل از فیصله عمود فرمان بنام خطبه
بنام میرزا ابو تراب دختر زاده شاه سلطان حسین ولد میرزا استیلا رفع صدر زدند و درویشی مشغول
و طالع مسعود حضرتش را بر تخت سلطنت و سریر دولت جلوس داده شاه اسمعیل نام نهادند و دوش
و جیب زمانه بخطبه و سکه پادشاه مزبور زینت و زیب یافت اسباب و اثاثه از غله و غلام و خرجی
و وزیر و مستوفی و ادله زرین و سیمین مهیا کردند بعد از انجام این مهام کریمخان بسرداری عراق
روانه شد بعد از رفتن او ابو الفتح خان را پیمانه رسانیدند و جای او را بجایی باباخان بختیاری
داده و علیمردان خان در رکاب شاه متوجه شیراز و قلع مواد استعداد صالح خان بیات حاکم آن ولایت
گردید صالح خان اندر مقام مدافعه درآمد شکست یافت و رو بطرف شبانکاره نهاد غافل فیمابین
مصالحه اتفاق افتاد شیراز و بنیاد امصار آن ملک جنت طراز بتصرف اولیای دولت شاهی درآمد چون خبر
تلف شدن ابو الفتح خان بدست علیمردان خان مسموع سمع کریمخان زند گردید فیمابین نموده که علیمردان
خان در پیمان شکنی دلیر و کام خائنی از خلاف عهد بحاشی گیرد او را نیز همین زهر با پیش نوشید است

روی جلادت بطرف مهرعلیخان تکلو که از جانب دولت شاهرخی در قلمرو توقف داشت و خود را سردار میدانست
گذاشت مشارالیه با جمعیت خود که شش هزار سوار میرسید عازم مقابله گردید و با اندک کوششی شکست
خورده زنبورکخانه و اثاث شوکت او بدست کریمخان افتاد و از آنجا متوجه کردستان شد حسنعلیخان والی
اردلان قدم برادری بجاده مخالفت سر رشته خودسری را از کف نهاده سر بر ربقه فرمانبرداری نهاد
چون اسباب شوکتش درست گردید با جمعیتی که داشت روی بطرف اصفهان گذاشت حاجی بابا خان
بختیاری بمحض استماع خبر فرار وی کریمخان وارد اصفهان گردید چون این خبر بعلیمردان خان رسید از دار
العلم شیراز حرکت و در موکب شاه بجانب کوهستانات بختیاری نهضت نمود و پای کوه زرد بصعود و هبوط
کوههای صعب و قلعهای سخت کشود و از طرفی که عبورش بغایت صعب و از جائی که مرورش بکلی بعید بود و
گذشتن اردو و توپخانه مشکل مینمود طی مسافت و گذار آب کردن نصب برای توقف نمود چون وارد اصفهان
خبر بکریمخان رسید در اول بهار سال هزار و صد و شصت و پنج آنان بلیل هلال بنیان دافع رایت عزیمت بطرف
اردوی علیمردان خان گردید در کنار رود من بور تقارب نمودند دو عسکر پیش روی اتفاقا افتادهان صفوف سپاه
سدهای آهنین در میان کین قبستند و اسبان مثال تیغ ... حائل دو لشکر و تیر عقاب پرواز
بر بودن جان پرجانبدار اول شاه اسمعیل نظر بناسلوکیهای علیمردان خان چون نجبا از اردوی او روی
گردان گشته با جمعی از علما خود و خواتین و سرکرده کانه که در اصفهان سکنی داشتند متوجه قلب لشکر کریم
خان شد و سپاه علیمردان افغان را قوادر فرار دیدند و بار دیگر راه بزرد کوه و کتل و مرحله پیمای سهل و
جبل گردید کریمخان مظفر و منصور مراجعت باصفهان نمود و در دولت شاه وکیل و مطلع رعیت و سپاهی
گردید و اراده تسخیر مازندران نمود آنان خاطرنشان سر زده بجو که سابق مرقوم گشت تا نزاع استحلال بادر ابقدم خود
بیهوده اخته دنان چند سال اندوخته بود با قشون ابنا سلسله جلیله قاجار سوخته مغلوبا بطرف طهران بر
گردید در اول سال هزار و صد و شصت و شش جوی از آنجا متوجه اصفهان گردید خبر رسید که علیمردان خان
شخص مجهول المجهول النسب که در عتبات عالیات خود را بسلسله علیه صفویه نسبت داده و میرزا صلبی شاه
طهماسب نام نهاده با اتفاق مصطفی خان بیکدلی که از جانب نادرشاه بسفارت روم مامور و بعلت قتل نادر
شاه در بغداد توقف داشت بعراق آمده موسوم بشاه سلطان حسین ثانیش ساخته کریمخان از اصفهان روی
بدفع ایشان نهاده در حوالی کرمانشاهان نزول زاده بجنگ ایشان کوشش با علیمردان خان منهزم و شاه
در دو بیش نهاده بدست افتاده راه بزرد طریق فنا گردید و در خلال اینحال خبر رسید که آزاد خان افغان که قبل
ازین از اوسلط در دولت ابرهیم شاهی باتفاق لشکری که مامور باذربایجان بودند و در آن ولایت ساکن

دابهیم شاه ظفر بعد ممات او را بلقب خلافت سرافراز و باز در آذربایجان میبود میان دولت شاهرخی و دولت
منقوبا استیلا یافته و در این وقت با لشکری جنیا بمعاونت علیمردان از اردوی بیرون رسید کریمخان روی ممانعتش
او گذاشت و علم جلادت بسوی وی برافراشت میان مقابله طرفین دست مقاتله گشادند و در عین ارتفاع
نایره جنگ و شدت قطره اجل از جانب توپ و تفنگ شیخعلیخان و محمدخان زند که سرخیل افواج یمین
و یسار بودند هر دو بمرکز خویش داخل و روی بمرحله نوردی فراری و بنادی هزیمت آوردند کریم
خان را پای ثبات تنگ و آن عرصه را نام رنگ بسوی قلعه پری هنگ و در آنجا شیخعلیخان و محمدخان
روی بسوی ستند که بجانب هر دو را بجانب قلعه پری و محافظت عیال و اطفال طایفه زند مامور و خود
عازم اصفهان که از آنجا متوجه فارس گردد آزاد خان را چون در فتح پری ... عقاب ... در عطا نز
حصول پیوست از آن دوی عزم بجانب قلعه پری اورد و آن حصار را محصور و عیال قلعه را تصرف و حیوان
افغانان و فشار شیخعلیخان و محمدخان و سایر اهالی آن سلسله را با مادر کریمخان و کوچ و خانوار طایفه
بطریق ... یکی بعلیخان نام افغان سپرده و دو هزار سوار و پیاده همراه نمود که ایشان را برده در اردوی
بر ... خان هوتکی افغان بسپارند و خود بعد از انجام مهام ظفر عنان عزم بجانب دارالسلطنه اصفهان کشود
و در آنجا اساس دولت چیده سکه بنام خود زده و جمعی غفیر از شماره و تعداد در موکبش مجتمع گشته از آنجا
چون کریمخان از اصفهان عازم شیراز شد در آن اوقات صالح خان بیات حاکم آن ولایت ... ناشی از
توابین خود را در شیراز بنیابت گذاشته علم عزیمت بطرف کرمسیرات افراشته بود و هاشم خان ... از متابعت
و اطاعت صالح خان تخلف ورزیده حصار خودسری ... کریمخان با معدودی چند که همراهش بود شتافت
جیک بر دامن تصرف آن تلعه زده بنا بر عطف عنان بجانب اصفهان نمود چون بقصبه قمشه رسید اهالی آنجا
ابواب مناهضت گشاده در مقام مطاوعت ایستادند آزاد خان لشکرها انبوه و سپاهی با شکوه بقصبه مزبور
فرستاده کوششی مردانه فیمابین واقع و لوای نصرت آغاز ... اسکندر خان برادری مادری کریمخان
کشته شد و کریمخان فرار بجانب چهارمحال و از آنجا بجاری و جبال و بعضی توابع کوهکیلویه رود و عنان
بصوب خرم آباد خلی مصروف و خانوار ایلات غرق را که ... آزاد خان در آن نواحی متفرق بودند
مجتمع و دیگر باره لوای اقتدارش مرتفع شد از نو در غرایب استخلاص شیخعلیخان و محمدخان و خانوار کوچ
طایفه از ... است ... مقال آنانست از قراریکه بقوت ... علیخان افغان محبوسین زند را با
کند و بند برداشته ... گذاشت در منزلی از منازل رؤسای زند که هفت نفر بودند ...
خود را با عیال و اطفال که در ... ایشان ... مردان را شکسته و ... قبضه

شمشیر و طپانچه در میان افغان و انقیاد پنهان داشتند با ایشان دادند دو نفر از ایشان زن و دو منصب صلاح
را برافراشتند در اول زوال که علیخان بر در خیمه خویش مشغول وضو ساختن بود چون بلای ناگهان خود را
با او رسانیده کارش را ساختند که تتمه انظار از زن و مرد عمودهای خیمه را کنده روی بجانب افاغنه
نهادند تا جماعت زاید کنی ساختند و اسباب علیخان و سایر ما ضره را غارت نموده بر اجمه نمودند در آن
میان میگشتند تا کریمخان وارد منصبه بر وجود کردید بکدیگر پیوستند چون خرابی و آفات با زاد خان
رسید عنایت خان نامی را با لشکر بسیار بدفع ایشان نامزد کرد در موضعی موسوم به واب من توابع [illegible]
خور شکار دست داد کریمخان انهزام یافت و از جبال رستان خود را بکازرون رسانید و در آن قرار
محمد خان زند از همراهی کریمخان تخلف ورزیده بنواحی کرماشاهان رفت و از آنجا متوجه بختیاری و اردوی
علیمردان خان شد چون به رضا و علیمردان خان رسید از اسب پیاده کردید داخل خیمه شد علیمردان خان
دست او را گرفت کرد بهلوی خود نشانند در بین صحبت خنجر از میان برکشید و پهلوی علیمردان خان را بر
درید و از خیمه بیرون آمده بر تکاور خود برنشسته از میان بختیاری خود را بکنار سلامت
رسانید چون بنواحی کرماشاهان رسید جمیع خانوار ایلات و اکو جا [illegible] از راه صدمره و جاید در متوجه
در تفرقه و ورود افغان [illegible] فارس کریمخان پیوست چون خبر توقف کریمخان در کازرون با زاد خان رسید بعزم
فارس از اصفهان حرکت نمود کریمخان از کازرون حرکت و بخشت رفت و در آنجا اعتضاد عسکر و جمعیت لشکر
نموده آماده قتال و جدال شد آزاد خان سرحدی که مرقوم شد از اصفهان روانه شیراز و از آنجا رایت بطرف
قمشه برافراشت اوردوی کریمخان جمعی از کیکیلیان و شنشلو و ختی را فرستاده مغابر و مضیقه خشت را
بدرگاه سپاه آزاد خان بستند چون افاغنه بپای کتل کمارج رسیدند تفنگچیان [illegible] از اطراف تفنگ ها
[illegible] و از آنجا [illegible] آتش [illegible] آزاد خان [illegible] پشیمان گشته بصوب
شیراز مراجعت و صالح خان بیات را در آنجا گذاشت و خود برای عزیمت بطرف اصفهان بازگشت کریم
خان از خشت روانه شیراز و صالح خان بیات را محصور و شهر را مسخر گردانید و شاهد تصرف کل گرمسیرات
فارس را کامل با الحق تمام اعلام اقبال و جلالت بصوب اصفهان نمود که خبر ورود محمد حسن خان قاجار رسید
شیخعلی خان و محمد خان زند بخیال آنکه قاجار و خاشاک را از راه بروبد زنگار و سیل خون خوار میشوان
بنا استقبال موکب جلال روانه و در [illegible] کرازان مقابله و مقاتله افتاد شیخعلی خان فرار و محمد خان
اسیر پنجه قهر دلاوران قاجار گردید بموجب حکم والا او را [illegible] روانه و در آنجا عاقبت بامر
محمد حسن خان قاجار [illegible] لشکر شکسته که از کریمخان رسید [illegible] بر ایشان و

مضطرب

مضطرب گردید خواست خود را بکناری کشد که خبر ورود موکب محمد حسن خان بنواحی اصفهان رسید ناچار
اعوان و انصار را مجتمع و علم جلادت و تهور بعزم مقابله مرتفع ساخت و در جلوی آباد سرحد سنگی اصفهان
تلاقی فریقین روی داد بعد از کوشش بسیار رایت فرار برافراخت و دار العلم شیراز را مأمن خویش ساخت
تا آنکه موکب منصور خاقان منصور وارد شیراز و او را محصور ساخت [illegible] افاغنه [illegible] دولت بر [illegible]
شب اردوی کیهان پوی [illegible] خاقان سلیمان نشان [illegible] مازندران و کریمخان اسباب و اثاثه دولت
را [illegible] افاغنه را بواسطه حرکت [illegible] نمود بمنازع مملکت فارس را صاحب گشت

ذکر عزیمت کریمخان از شیراز بطرف عراق

بعد از وضع پریشانی لشکر قاجار از ظاهر شیراز
کریمخان شیخعلی خان را با لشکر بسیار از عقب سپاه شکسته قاجار بعزم مازندران و خود چهل و چند
روز عزیمت اصفهان کرد چون تقی خان حاکم یزد از بساط [illegible] متن لا بر [illegible]
کرمان [illegible] خود را بجانب یزد فرستاده تقی خان [illegible] عدو [illegible]
[illegible] بعد از دو روز کریمخان نیز در ظاهر یزد کردید و او را [illegible]
در آورده دو هزار تومان [illegible] از دارالعباد حرکت به
بجانب بلده طهران نهضت [illegible] خویش کرد [illegible]
[illegible] بعزم [illegible] مازندران و دفع شیخعلی
خان افتاد که در آن ولایت صاحب اقتدار بود [illegible] طهران [illegible] برای [illegible] بطرف مازندران
نمود [illegible] خان نامی از اقوام خویش را با سپاهی جلادت کیش بتسخیر مملکت کرمان گردانید و رفت
شاهرخ خان افشار [illegible] چون ساحت حمسه عراق [illegible] کریمخان گردید خبر
رسید که [illegible] خان افشار با سپاهی بسیار از راه [illegible] متوجه دار السلطنه [illegible] کریمخان نیز از محال
حمسه [illegible] جلالت را [illegible] دو کوه [illegible] تقارب و تقابل
روی داد و دلیران میان [illegible] کرده [illegible] یکدیگر آورده
علمهای بلند بالا چون [illegible] برافراشتند و سنانهای خون [illegible] چون [illegible]
افغان [illegible] برخاستند [illegible]
آنگاه آغاز نهادند و کمندهای اژدها [illegible] چون زلف [illegible]
کین بازوی [illegible] و خنجرهای بران چون [illegible] سپاه چشمان [illegible] آغاز کاوش
نمودند [illegible] چشمها از [illegible] لشکر [illegible] بتیغهای [illegible] کریمخان را از

پیش برداشته دوری بینکی گذاشتند نادر خان زند که محافظ بنه بود باکوهپای کریم خان و شاپور گرد کان
فرار بجانب همدان نموده افشاریه بقیه را تاراج و غارت کرده با کیب بسیار دوباره مراودت نمودند
از انجانب کریمخان که در تعاقب لشکر خویش ایستاده بود چون سپاه بمیمنه و بسیار در پی ایشان دید خویش را
بمیان خرابه‌ها کشید و از انجا بسعد و دو از انصار ستاناد دهها بیکدرد رفت چون غنیمت کف بر
آورده بجانب جنب فتحعلیخان عنان نداد فتحعلیخان چون حریف را سخت و بدیهه‌ها خاطر پریش منزه و ترک
کرد بلد پیشتر خاور دوری جرانطرف اردو میکرد کریم خان کرم خلق بود خبر فرار نادر خان و شکستن لشکر
و بنه و سلیعثمان بسمند صرصر تک بجانب مصرف تاخت در اثنای راه سواران افشار با غنیمت بسیار و فوج
فوج او بر میخوردند غنایم را ابلاغ … خان شیر بیت میبردند القصه چون چنگر سید مرتضی یا لشکران خانز
فتیران دیلمان هم انجا با یاران بسیار … باصفار نادر خان و فراریان روانه نموده و خود مراودت بجانب عجم نکام
نموده و لوای عزیمت را بجانب بلدع اردوی شفر کشاده و ان قلعه را از نما محاصره کرده غافت فتحعلیخان
از در مطارحت در امده شهر را سپرده کریمخان حیاز استیلای قلعه اردوی شیخعلیخان زند عم زاده خود را
که طلایه ملازمت او بعنایت گرفته بود که در و ان و مضال شاهد بینایی منجر ساخت چون نظر علی خان برادرش
را بکلربکی کیلان کرده بود هدایت الله خان ولد حاجی جمال حاکم سابق رشت را بکلربکی رشت نموده
مقرر داشت که رفته نظر علی خان را معتمد وا نزار دوسازد هدایت الله خان بورود رشت او را گرفته
محبوس و مقید روانه نمود کریمخان در مقام دلجوئیش بر امد از بند و قید اطلاقش نموده در ان اوقات کسی
نزد اکلی خان والی کرجستان فرستاده ازاد خان را اورده بعبورد نوازشات ساخت و مرحمت
امر اش را با اوج اعزاز و احترام برافراخته در ان وقت خبر ان سمت عراق رسید که زکیخان بنی عمش با غوای
جماعت بختیاری با علی محمد خان ولد محمد خان زند در اصفهان طغیان و عصیان پیش گرفته اند بنابران
عزیمت عراق را از نظر فتحعلیخان افشار و کاظم خان قراچه داغی و پناه خان جوانشیر و شهباز خان و محمد تقی
خان برادر شاهوردی خان زیاد اوغلی بیگلربیگی گنجه و حاجی محمد خان مقدم حاکم مراغه را تماما با خانه کوچ
برداشته علم مراودت بصوب عراق برافراشت بعد از ورود باصفهان چون زکیخان اعیان اصفهان را
کوچانیده بطرف سرمشت رفته بود نظر علی خان برادر شیخعلی خان زند را بدفع شرار انها مأمور ساخت
نظر علی خان تا اقصای لرستان رفته بنیاد استیصال او را در هم شکست زکیخان از میان فرار خود را باصطبل
کریمخان رسانیده تقصیراتش معفو و مغفور گشت و علی محمد خان نیز بجوبره رفته مولا مطلب خان والی عربستان
را مقتول و غا … بپناه بروضه منوره معصومه علیها السلم برکریم خان فرستاده او را اوردند چون خواهر

ادبودان سرحد ایمش درگذشت بعد ان چندی از اصفهان حرکت چون کوکبه جلالش بجمن منزوج رسید فتحعلیخان
افشار را مقتول ان راه لرستان فیلی روانه خوزستان و انحال را نیز بمنتب داده از شیخ برکات کعبی کرد
گرفته متوجه شیراز شد و در سال هزار و صد و هفتاد و نه وارد ان خطه منظم شده و اوقات را مصروف
بنا کردانید زکیخان را بمت بنادر و تنبیه امیر مهنای زغابی مأمور و صادق خان برادر خود را که تا ان زمان
بگلربکی فارس بود بتهذیب ان ناس نصیر خان لاری و نظر علیخان برادر شیخعلی خان را با استرباد کرمان از نید
بتعرف تقی خان و رانفه نامزد کردیدند هریک ان مامورین خدمت معین را بانجام رسانیده مراجعت کردند در
اواخر دولت زندیه صرصر طاعون در دار السلم بغداد و رحبات عرش بنیاد وزید تا مدو باران و با بنیاد
بس و هال بسیار … عاطرین ان اراضی مقدسه و تجار ایرانی را بیرک و بادهنی برخاک نیستی افتاند
عمر پاشای وزیر بغداد متروکات و مخلفات مطعونین طعن سنان طاعون را ضبط و اهل و عیال ایشان را در ممالک
محروسه مدخل و ربط نداد کریمخان شرحی در باب رد اموال ماخوذ بعمر پاشا مرقوم نمود عمر پاشا سخنان
اردا ون ننهاد کریمخان چون عنان ادهم عمر پاشا را … مطارحت عنصر … سپاهی خراد …
را بی صادق خان برادر خود بتسخیر بصره فرستاد بعد از چهارده ماه محاصره شهر را بتصرف و علی محمد خا
را ماموریت … و صادق خان سلیمان اقای متسلم و اعیان بصره را برداشته لوای مراودت بطرف شیراز
برافراشت قبل از چندی طوایف اعراب بوادی اطراف بصره بخصوص طایفه منتفج کرفو عید و حتی صعفت و هوکر
بار گران … احدی را متحمل نکردید و در طریق طغیان درامدند علی محمد خان بعزم تنبیه ایشان از بصره
نهضت نمود بعد از مقابله بمقاتله پرداختند جماعت مزبوره در پنهانی اب بر صحاری انداخته قبل از ان شمشیر
مهمان کشی اخته لشکر عجم و فتنه کر از کیف و کم اکاه و از مجاری احوال خویش ابتباه کشند که خود را شلوغ
وار عرقی اب فنا و بسمند رشاکن نار عناد دیدند از طرف اب کرداکر خانه برانش هستی ایشان مبدل
خانی با حملات لشکر اعراب روشن دید کانشان را تیره میکردانید عاقبت علی محمد خان زاده ان
کرداب مهر نهان بعضی از … سفینه تن منعلوم محمد خان برادرش نیز بر تیغ بیدریغ مقتول و معدودی
خود را از ان موجهای بلا بساحل نجات رسانیدند چون خبر ان قضیه بکریمخان رسید در دم کل شادمانیش
در کلبن دهر پژمرده و بسمع جانش در کین خبان افزود و مرض صعبی بوجراحش عارض و لشکر ضعف و انکسار
با نحض وجودش معارض کشت در روز سیزدهم شهر صفر سال هزار و صد و نود و سه باد سفر اخرت
بر بست مدت نوکنانیش در دو ولایت فارس و عراق و اذربایجان سی سال بود و در شیراز مدفون و با زاروی ثبات
بنیاد خیش ساخته و زینت مهر را چهل وجه ایش ارا جلب ساداتا اصفهان وجب بمیز … نمایند

سیدی نیک ذات حمیده صفات بلند همت بود کبری داشت مطبوع خلایق و مشفق قلوب ز امرا و ارباب خانه دو دمینه
خانه نادرشاه افشار سرهنگ لشکر ذات دو دهه ز ازاد خان که بلا اصفهان بعد از آن چند روزی حکومت
از ولایت آذر کرده در هنگامیکه کریمخان از طهران عازم آذربایجان بود بمنصب بیگلربیگی ممالک رسید و خویش نویس
کرد در عهدش بودند در نسخ آقا هاشم که در اصفهان خود در شکسته درویش مجید طالقانی بعد از نقاشان
آقا باقر و آقا صادق اصفهانی شاگرد استاد علی اشرف کرده او از دولت نادری در بین فن زینت کردند
بیان شورش که بعد از کریمخان در میان سلسله زندیه افتاد و حکومت ابوالفتح خان و علیمراد خان اصفهانی بعد از فوت کریم خان
نظر علیخان و اقوامی شیخعلیخان و نجفخان و طاهر خان و ولدان محمد خان زند بد رسم ابوالفتح خان ولد اکبر
کریمخان و زکیخان بمعاونت محمد علیخان پسر دیگرش کرد اما زکیخان بود آتش فساد و آشوب در شیراز بر
افراختند عاقبت زکیخان بر ایشان غالب گشت و بیست و دو نفر از ابطال رجال آن طایفه را که هر یک در عهد
خود رستمی بودند کشت و ابوالفتح خان را بواسطه سکوت خلق و مصلحت و فتح بجای پدر نشاند و علیمراد خان
همشیره زاده خود را روانه عراق ساخت و بنظام کار ماندن را با اطفای نایره فساد ولدان محمد علیخان افتاد
کرد در اصفهان رایت استقلال و استبداد افراشته داشتند و آنرا بود در آن هنگام صادق خان برادر کریمخان
که بعد از گذشته شد نظمی خان بمحافظت بصره رفته بود بعلت ناخوش برادر بصره را خالی و تا حوالی شیراز آمد
زکیخان نامه و خوش نهاده لاجرم روی بلاد الامان کرمان نهاد از آنجانب علیمراد خان در دو روز بطهران
سرانجام شد ابلاغ خان زکیخان تخویف و قلوب ایشان را بسوی خویش تالیف و بمخالفت و تکلیف نمود و
از طهران عطف عنان عزیمت بطرف اصفهان معطوف چند خبر طغیان او بزکیخان رسید بدون تامل و تدبر از
بهشر فجامون شتافته لشکریانی که هفتاد و ده سال ایام توقف کریمخان در شیراز بتیغ مسلول خواب بودیان خون
ریز فرنیان قبلی وشیشه رنگان و خواب رفته غنا از زنکان و مهوشان ابرو کمان شیرین رخسار ندیم
بودند و سواری در عیش خوش ساغر و پیاله و در عیش بکمند گیسوی خوبرویان مشکین کلاله کاری نداشتند سوا
و پیاده پیش انداختند برای توجه بجانب عراق بیرون آمد و در منزل ایزد خواست چون فاید خواست چند کس از
طایفه ملتفت بد رفتاری ابوالفتح خان شب برسر او ریخته مقتولش ساختند و ابوالفتح خان تخت داشته قبیله از
مشاورت کردند و صادق خان چون از گذشته شدن زکیخان خبر یافت از کرمان قبیله انتساب و نفاق
خدمت و مطاوعت برادرزاده از برفیان جست از آنجانب علیمراد خان چند روزی در اصفهان لشکر آنکن روزی
توقف و بسبب حب الامرا ابوالفتح خان عزم هدم بنیان استبداد ذوالفقار خان افشار حاکم خمسه در حرکت آمد
و در منزل شراه قلعه منزل بر بکی کرده ابواب محاربه گشادند فیمابین جنگی عظیم واقع شد عاقبت ذوالفقار

خان بدست علیمراد خان کشته گشت چون سرها از دست حکومت ابوالفتح خان سپری شد شاهد دولت و اقبال
اندروی سیری جست و صادق خان را هوای حسرت هر عروس دولت بر سر افتاده او را مصبوص و محبوس ساخته
و مسند حکومت بجای وی انداخته جعفر خان ولد خود را مامور باصفهان گردانید که علیمراد خان را از دخول
اصفهان مانع باکبر دیده مقرر شد او از آن طلب عراق قانع و ساده سودای سروری کرد در سرهای زاده با فتح
شمشیر دافع ایام علیمراد خان بمحض استماع از عراق اهل اصفهان نمود جعفر خان چون خود را حریف او ندید فرار
نمود از بس نمود علیمراد خان وارد اصفهان و فوجی کثیر از لشکر عراق بیدا شتر و وی بتنبیه شیراز گذاشت
بعد از محاربات لشکر صادق خان را شکست داده و شیراز را محاصره و سیار محاصره شهر را انصرف
نمود و صادق خان را با اولاد و احفاد غیر از جعفر خان که برادر رفاه در پیش بود بقتل رسانید و ابوالفتح خان و
محمد علیخان و ابراهیم خان ولدان کریمخان را که در حبس صادق خان بودند با علیه بینائی محروم ساخت و مرادخان که بر
خود را بیگلربیگی فارس نموده بطرف اصفهان مراجعت و بعزت و عزم **تمهید اساس سلطنت محمد شاه قاجار**
سابق نگارش یافت که بعد از وفات خاقان مغفور محمد حسن خان فرزند ارجمندش آقا محمد خان در ایام توقف
کریمخان بر سم گرو در شیراز تشریف داشتند از اتفاقات روزیکه کریمخان از دست سلطنت و دنیا انتقال
شربت مرگ چشید آنحضرت با دو نفر از برادران شنعت بر آن بهشتخفت و بعنوان شکار بیرون شهر حرکت فرمودند
حرکت فرمودند حضرات روز که ادکت دست برکشت و نام رده بهشور افتد و سلسله دولت زند را گشته
و عظم شوکت ایشان را از صرصر تقدیر شکسته دید همان دم براق برق تک را بجانب مملکت مازندران هشت
شتافته خان را دو فرسنگ خود را بملک ری رسانیدند اگر ادعا ملک کرد در سال ح ببدیع فیما داشتند چه
شاهد اقبال را در بیعو محض اقبال را بر دو دید بند چو آنحضرت بنامن انتمی اعجبن نظفت جمع و در دو کاب
طاووس منو صمد از نشیدان شدند مردم مازندران و جود مسعودش را از مواهب عظم مالک الملک اعظم
دانستند سر به درویش را ابنک دربیجان و دل بجد منش مشغول شدند و آنحضرت را در زمان استعداد کامل
حاصل و استبداد و نامداران و سمنان و بسطام بنیاد و بنای دولت و اصل کرده علیمراد خان در هنگامیکه
بمحاصره شیراز اشتغال داشت محمد ظاهر خان خاله زاده خود را با لشکر افغان زند و لشکری فرستاد
شتافته سنامه رواند طهران و همدان ساخت که خود را از دست نیاز سپاه حضرت اثاث جارضیات
نمایند خاقان خلد آشیان را ملکای مازندران رافع لوای عزوشان کردید و در شمیران طهران ناصب خیام
جلالت فرجام وانان بجانب جعفر قلیخان را بتخریب اساس علیمراد خان مامور و همدان و علی قلیخان را با انهدام کاخ
استقلال محمد ظاهر خان بد و قلعه طهران فرستاد جعفر قلیخان دو زنامی محمد خان با علیمراد خان بلا زد و او دراز

شکست و علی قلی خان نیز در ظاهر طهران با محمد آقا خان محاربه و او را مقهور و در قلعه طهران محصور ساخت
پس از چند گاه در قلعه بر خواسته جهت ملازمت زاده معاودت نمود چون علیمرادخان شیراز را تصرف از
نخجیر باد و فصل شگفتن گل الحال از هوا اعتدال یافت لشکر و چون موسم بهار و فصل تماشا آرایش داده بخت
شیخ ویس خان ولد خود را که طفلی بود در راه ری ز ملک کاو مرحله نورد او را حشمت مرتبه سالاری داده با
جنب مازندران جنگ کرد و بین باتیغ و زوبین دوانه مازندران و خود نیز از عقب با سپاهی همه آهنین سلب
در طلب دار السلطنه اصفهان رایت عزیمت برافراخت شیخ ویس خان چند روز در قصبه دماوند و ذکره توقف
و شوخ چشمانه فعل عجیبی که از نظر با اهل آن دیار و اعجاز و مراجعت بعد ملاقات سیادت شاه [illegible] توپخان بنور
اورنگ فیروز بخط و خال شاهدان مثل عید در رو نقش شیفته کرده جمیع از دو منال نزهت بوی زلف و رخسار به تا
و بخاطر نشان نیاز دیدند و دوری طفل از دام امن ساختند و را مایل کنند خاقان جهان گیر چون از
زابل المعانی محمد و سند بر ما لم یعلم اخان علیمرادخان صلاح در جنگ ندید بجانب استراباد داخل فیروز
شیخ ویس خان چون در سر سواحل مازندران و بعضی از شیراز عزیمت کرد باب روس حرمش کرد در ظهر ساحل لنگر انداخت
نیاوران تکیه بنشینند و درجه کمال کری سفینه ذبیح عاصفه و تیغ عاطفه بر دوست بعضی از ملا زمان کار او
بلند ساری کردند باغیان تا از مقدران و اطاف کوهستان و دریا کنار از سفاد و کنار دوری عقب نشینند بود
از آنجا که سینه کش جنوب خود ساند و غافل از وجه مال و لشکر و ارتش مهابت قواعد سینه سازی ورزش
عین کمر بازی برد لشکر با فرش فتبادند و تنکنازی کرده بشوم ایشان شورش نهاده ولایت را رها ن از
عمو و بمرتبه که اهل مازندران از اطاعت خلافت بجان و از کرده خود پشیمان شدند و دیگر بار رعیت خا
خلد نشان را غافل و مخالفت او را بیرون انجام کردند و در آن اوقات مرتضی قلیخان برادر آن حضرت روی
از آن دولت بگردانید و رخ بسوی او دوری شیخ ویس او برد او را بضیف پیکار دهاد آن شیر شکار رخ جا ر
تکلیف نمود و محمد آقا خان را با فوجی از سپاهیان دو لانه دار الخیر سرمند استراباد ساخت سپاه عیور لشکر از
حمل کلبا حرب نای هو اداری مهر با دم اقتدار با جمعی تفنگچیان منزه و طریق مضیق فسنه ساخت لطافه
بلند بادهار از دامن ادو فیروزیت غافت کار بخانه کشید کراز حمد و نه جز تخت جگر و از آنجا سینه عبا از خون ابدال
تبار منهدم بعد مرکا تنفیه بموت بنیاد را طرحه و ملازمان رکاب او جانبی دست تکنار دراز و در حوالی سنگین
الوادیر عاذ تکیه غاذ کردند تا اینکه هنگام صباحی که شیر ز بن جنگ آفتاب از بیشه مشرق زنانه بر روی بصحرا
چرخ اخضر هاد خاقان هلال نسبیان بپای سعادت بر رکاب بر پشت سمند فتاده دا زده دوی دلاوری محاربه
افسرده فتاده مانی شیرانه جمعیت ایشان را پریشان و محمد آقا خان بجنگ دلاوران شیرخیز آن سردار سپاه

علم گشت مرض شکستگی لشکر پوند دربار ساری به مراجعت شیخ ویس خان ساری و بسوی طهران قادری
در خلال این احوال علیمرادخان بمرض استسقا مبتلا و جعفرخان و لد صادق خان که در آن اوان از جانب
وی حاکم و مشغول بود دولت و استبداد برافراشت و روی بسوی اصفهان گذاشت خبر آن اخبار چون بعلیمرادخان
وسید بجانب پریشان گشته و آن نشانه برف و سرما کم جنده و سرشان و اشک وداع جان انجا بی یافت راه
نورد صوب اصفهان و در اواخر شهر ربیع الاول سال هزار و صد و نود و هشت در بورت مورچه خورت که
قریبی اصفهان رود بند با اخر هشت مرحله حکومت در اصفهان و عراق شش سال کشید و در عارض سه سال

بیان حکومت جعفرخان برادرزاده کریم خان در بعضی از ولایات فارس چون باقر خان خوراسگانی
حاکم اصفهان از وفات علیمرادخان مستحضر شد خزاین دولت و اسباب دولت را متصرف و اسباب حکمرانی و استبداد فرو چید
و لشکریان را که در رکاب علیمرادخان وفادار نشان دادا اصفهان بود دعوت خود دعوت نمود روز سیم جعفر
خان بظاهر اصفهان نزول و بهم اساس نجنده او را که طالب جنده و کشور بود مشغول گشت باقر خان
روز پنجم جلوس تا ما تو بود و میدان نقش جهان سان لشکر دید که مقابل جعفرخان روانه نماید که جماعت
ایلیات هواداری جعفرخان در دست تقابل تیغهای بران برده پای جلادت بطرف محل جلوس او گشادند و ماترا
قرار و جعفرخان در چهره امل بر بقای علیمرادخان قرار گرفت که خبر رسید که خاقان خلد آشیان از مازندران
عزیمت عراق عزم مرحومات جعفرخان بعارت لشکر پرداخت چون شاه سپاه کاف بدار السلطنه تحلیل و سیل
و نابس کار وزی کوه و دشت پکسوی تغیر دی تبدیل گشت فرار باد نهاری بر اندرده منتاق سبزه زار بطف الطاف طبع
لاله بیضا ... باغ و زاغ کشید و شله سحاب از رعد نقاره خانه جا بفعاد صبا ... بیافرید کلهای ا ... را
برازی زوق کرده اینجا جعفرخان و بدار از الدخان افغان را با بیت هوادار سوار آرد بمقابله و دربای ز نفار امن
موکب همایون فرستاده در هر آباد کاشان تر قیه آتفاق افتاد در حمله نخست سپاه جعفرخا
را شیرازی جنب کشت توسن فرار بجانب اصفهان بر انگیخت جعفرخان را از استماع این خبر پیچ خاطر د
شکسته و خزانه اقامت مضبوط و اسباب وانس دولت را بر نخیته بعضی از لشکریان فارس و قنادقها عن ز ند و ایلیات
پیاده و سوار بر داشته رخ بجانب شیراز نهاد روز دیگر که حضرت و فاو بیانخ و ظفر بر چپ تکادو فلک
اخضر را خاقان خلد آشیان با کوکبه صیمر و ضعفوره و ارد دار السلطنه اصفهان کردید چند روزی قرار
و مقاومت بطهران نموده جعفرخان تنها زودتر و در شیراز مطاوعت صید مراد خان معمر زاده علی مراد خان که
حاکم فارس بود با جماعت لشکر پرداخت و هر از بیت ها دو تفنگچی و سوار بجمع آوری و روی داور و بای اصفهان
نهاد باقرخان خوراسگانی که از جانب جعفرخان خلد آشیان حاکم اصفهان بود چون تاب مقاومت نداشت

قلعه تبرک متحصن گشت جعفرخان سه ماه او را محاصره و بالاخره بجنگ اورده بکشت و از عقب اسمعیل خان برادر
زاده محمدخان زند کرد در ورود باصفهان مامور بمراقبت ساخته بود و مشار الیه در قصبه مورچه خانست
استبداد جبلی بود و رایت غربت برافراخت در سبیل مخوره هنگام رزم فیما بین ان دو سپاه گرم گردید در حمله اول
نسیم نصرت از مطلع مراد جعفرخان تبسم اغاز نهاد و عندلیب ظفر بگلبن امانش نواساز گردید اسمعیل خان
بناچار فرار بهمدان نموده ان شهر را تصرف کرد جعفرخان او را تعاقب نمود مشار الیه بی تقارب و تقابل متعلق
و محارب گشت ظفر و غلبه متوجه کرونش شد جعفرخان چون اسباب جلال را اماده و الوان استقلال را گشاده
دید احکام منعقده بخسروخان والی اردلان قلمی و او را بامدن حضور تکلیف و ضمنا از نیامدنش تخویف نمود
خسروخان بیان و بمخالفت با قنبرانه علی خان افشار حاکم خمسه و محمدحسین خان کروس و قراگوزلو استعانت
خواسته با سپاهی بیکران روی بمحاربه او نهاده جعفرخان چون از مخالفت خسروخان مخبر گردید بان جانب حرکت
و در حوالی همدان تلاقی روی داده سپاه اردلان شکست خورد جعفرخان بهمدان [illegible] و انان را گذاشته متوجه
اصفهان شد و در دارالسلطنه من بعد فتنه شکسته دستها بسته بوی بپیوستند در خلال این حال اسمعیل خان
و محمدحسین خان عرب عامری کرد در بیابانک و جندق سکنی داشت بفکر تاخت و تاراج اصفهان افتاده از امیر
محمدخان حاکم طبس استمداد و مشار الیه نیز قریب به پنجهزار سواره اعانت ایشان روانه و [illegible] میانه دو
سه هزار تفنگچی جمعاوری و روی دلاوری باصفهان گذاشتند جعفرخان فوجی را باستقبال ایشان
مامور و در بلوک براان من بلوکات اصفهان اعراب مقهور و لشکر جعفرخان منصور شدند چون هنگام نوروز
رسید و نشستن زیبنده تاج بهرقم برتخت برج حمل نهاد و شاطر حاکمیت شمال رخسار عروسان
چمن و شاهدان بستان را از نظر انتظار محجوب نمود خاقان خلد اشیان از دارالسلطنه طهران
عزم لشکر منصور گشتند جعفرخان بمحض استماع [illegible] بر خراسان و بسال دیگر هوس تسخیر ولایت
القلاده یزد افتاده با جمعی انبوه و جیشی پرشکوه رو بدارالعباده یزد نهاد تقی خان حاکم انجا در روز
نابرد بمعاونت و امداد امیر محمدخان طبسی پیشتاخت تا آنکه امیر محمدخان سپاه چند روز وارد یزد گردید
جعفرخان نیز سپاه خود را برداشته متوجه دور شهر گشت امیر محمدخان از درون و جعفرخان از بیرون مصاف
کلی بر شغل زاکرم نمودند عاقبت لشکر جعفرخان کرمعلت قلت اذوقه [illegible] امرا بودند ننگ نام و ننگ گفته
جعفرخان مغلوب و منکوب مراجعت بشیراز نمود و در اوایل [illegible] تصرف اصفهان فیض بر سر افتاده ان سال از
جنت طراز [illegible] ارادهاش [illegible] ازان وقت علیقلی خان [illegible] برادر خاقان [illegible] در اصفهان
میبود بمحض استماع فوجی زاده وانه قصبه قمشه نمود چون انجا قصبه [illegible] جلاگاه سپاه جعفرخان شد قشون

مامور قمشه از قلعه های محروسه بیرون نهاده و راه فرار برداشتند در حمله نخست جمله دستگیر و جعفرخان برای
ان فتح و فیروزی روی باصفهان نهاد علیقلی خان متوجه کاشان و کیفیت را معروض خاقان خلد اشیان نمود
انحضرت سپاه و کلبعلی [illegible] را شاهین شکاری کرد و بحیله بهرجهت و چون پلنگ کهساری [illegible]
حیری کله اهوکند از طهران تا محال جوشقان را پیک کفت بپیمودند جعفرخان از محض استماع [illegible]
دست رفته ذات کربای در مصیبت شبیه نهاد در مجمع و طعمه ضیغم گشادن کاری جز دستواران [illegible]
روی فرار بدارالعلم شیراز گذاشت بعد از ورود به شیراز بعضی [illegible] معارض گردید و تکبر [illegible]
نا [illegible] نهاده و در ان وقت صیدمرادخان زند را با برادرزاده اش [illegible] اسمعیل خان و حاجی علیقلی خان [illegible]
را با ولد [illegible] علی مرادخان در خلوت از خلوتخانه [illegible] محبوس داشت محبوسین از صنف [illegible]
[illegible] به هشیاری غلام بحیلت از پای خویش بند گسل و در هنگام [illegible] از دربام خوابگاهش رفتند و بضرب
چماق و خنجر [illegible] و جوهر را از [illegible] حکومتش در شیراز چهار سال کشید و ان
واقعه در سال هزار و دویست و سه اتفاق افتاد و در هنگام مقتول شدن جعفرخان لطفعلی خان پسرش
بانتظام مهام بندر بوشهر رفته بود چون صیدمرادخان بنیاد دولت جعفرخان بر کند حکومت فارس [illegible]
احکام منعقده خبر کرد کاتب سپاهی که همراه بودند [illegible] سرکردگان [illegible]
احکام در بر [illegible] مشار الیه [illegible] و با طبل نهاده بر اسبی [illegible]
[illegible] صیدمرادخان چون از کیفیت مطلع گردید [illegible]
خود را با فوجی از لشکر [illegible] قشون مامور [illegible]
[illegible] لطفعلی خان [illegible]
ذکر [illegible] لطفعلی خان [illegible] صیدمرادخان [illegible]
گرفتند و لشکر شیراز [illegible] صیدمرادخان را [illegible] لطفعلی خان وارد شیراز [illegible] حکومت
پرداخت ذکر حکومت لطفعلی خان ولد جعفرخان در فارس و انقراض دولت زندیه چون هنگام
نوروز و موسم فصل بهار [illegible] و نبات [illegible] و حجله [illegible] زنار [illegible]
[illegible] کلستان [illegible]
[illegible]
[illegible] خلد اشیان [illegible]
[illegible] لطفعلی خان [illegible] لشکر بیشمار

نموده و درین فرسنگی شهر شیراز دو عسکر طرفین و روبرو شدند از طرفین دست کشش و کوشش بگشادند
آتش تیغ بیدریغ بلند و بغاتخور مغبار معرکه شعار خون سوزی شبانه و فرار فارسیان گردید عنان باد
پایان عزیمت را بصوب قلعه شیراز منصرف و موکب جلال السلطانی در محل موسوم بتکیه منزل و سپاه ظفر
شمول بمحاصره مشغول گردید سرمایه خارج از حد اطلاع تمام لیله تکاه ستون و انداز و ران هنر بر هم زده بود
و هر روز هنگام بام که کلوله مهر از دهان توپ مغرب انداخته میشد کلوله خامان سوز دهان توپ
کذار و بنیاد کنا باد و خراب اندیار بود در طاق قلعه شیراز و استحکام ان محکمه سپهر ابنیان از توصیف بی نیاز است
زیرا که اگر جبل و مفاوف را سنگ بشت و رش خواسته بودند و کوه البرز را سنگ ریزه دامان خانه زیرش
دانسته سرافراز به تنفس خود بیتکلف پشت کاو ماهی زانو ان دیده از فراز کنگره برج بی نقص شکم
جدی و جمل را میتوان دید چون فتح چنان قلعه بقلیل از قوه تسخیر و و دیروز بیجانب چنین حصاری
استوار اندو به سینه داری مهجورات احضرت سلطانی در معاودت دیده انسب کردید خیام عزم را رخت
مقر سلطنت عنان انصراف و انعطاف عطف نمودند چون بار دیگر بعرصه دو دشت منبر شرف گشت و ساحت
باغ و راغ رشک طبقات جنان شد خاقان نخلستان را گل شکفته ملکت آذربایجان از مطلع خاطر عیر رخسار سرسبزی
نمود خاقان کشورگشای آذربایجان رایات دولت منصور و اعلام سلطنت مشهور با نظام مهام سرحد
ماورای قبیق و حدود طرف آذربایجان عطف فرمودند لطفعلی خان بخیال اینکه با فوجی با موج صفت سد سکندری
بنیان اردوی دارای زمان را میتوان شکست و بمنع خاشاک و خس راه سیلاب کوهسار را میتوان
بست لشکریان فارس را جمع و را بعزیمت طرف عراق رفیع ساخت چون خاقان کشورگشای از حرکت او
مطلع گردیدند نامداران جنگجو و دلاوران خونریز را امر فرمودند و در یک هنگام بام که کبوتر سفید بال صبح
بکنگره برج امن بال زدن گرفت و زاغ سیاه فام شب عنقا صفت از نظرها پنهان شد علمداران موکب خاقانی
شاهبازان اولی بر طرف طراز را بجانب اردوی لطفعلی خان بال پرواز گشودند تکاوران خیال نظم فتوح
سم را کند مانا این قصه را بیک کفت بیمودند از این جانب چون لطفعلی خان مجال توقف ندیده رسید حاجی
و آثار منافات شخص خاص حاجی ابراهیم شیرازی کلانتر فارس از سر لطفعلی خان بر اسباب هلاکت و بر اوطان خوش
خداوند لطفعلی خان نیز سپاه بر جیلت فکر فرو شیرازیه سپه دشت و دور کرد چون بخارج شهر رسید
دروازه های قلعه را بسته و قلعه کیان را در برج و باره بمحاصره فرستاده و دیده بان را بدم تا خلاص خود بوسیلا و بجانب کشتی
ز ظلم و بیضای فراد کشت حاجی ابراهیم عریضه بدربار خاقان کشورگشا فرستاد که این کمینه غلام مدت
خواهی اند وقت در مقام این کار برامده ام اکنون قلعه سرکار حضرت ظل الله ... و سید دو صد هزار سوار ... را

و شنان کرمن وجود لطفعلی خان را قریب ایام غایت مانوس در عرصه فرسنگی دشت ستان تا به جبال
شغل ورزیدن کینه دامت اوراق و روده بطرف شیراز به سپه طریق این است شد لطفعلی خان از غالب
سپاه شکسته امیدی حمدی چند روز اقامت و از انجا بقلعه ذرخ فرستادند و در ان وقت مصطفی خان دو
لوی قاجار باش از جانب حضرت جوانب خاقان کشورگشای و شهریار ملک آرای با سه چهار هزار سوار
رزم ازمای وارد ظاهر شیراز و حاجی ابراهیم با خیالات فاسد که در ضمیر داشت صلاح در نزول او داد
شهر تابید و در باغات جنب خانه طیبه منزل داد تا اینکه شبی لطفعلی خان از کمین برامده شبیخون به نکاه
خان مزبور اورد و حاجی ابراهیم چون حریف را غیرت دید دانست که سفینه بخت چون بحر طوفانی و تنازع های دولت
طوایف مدت قاطع اصل نخواهد رسید مصطفی خان را شهر برده و دروازه های قلعه را بروی سپاه در انداخت
نبیره محمد خان و رضا قلی خان قاجار بیگلربیگی و محمد خان ملا شیخ با جمعی از سپاه نصرت شکار
مصطفی خان و حاجی ابراهیم رسیدند و جنبانیدن مجموعی را از شهر بیرون نمودند و مکان را بسیار ساز کردند لیکن
در ان انقلابات با شاهد نصرت ملاقات نکردند بل مراجعت شهر نمودند با این همه لطفعلی خان را استقلال نیامد چون
خبر در طهران بعرض خاقان خلد آشیان رسید خاقان کشورگشای از اصفهان طلبیدند و پای تخت را
مقر قرار داده دفتر آغا محمد خان و تعجیل در حرکت سعید کردند و کشاد برنده سفید به غرض ماده دوش انداخت و روی
باغ و گلزار سروکوه را از خرم و الوان آغاز برد اخته و یا قوت و لعل شکوفه و از هار ترتیب را در باغ
چون حوادث زمانه بکرانه ضبط شیراز اردوی همایون روانه شد چون ملک ایرج مخیم خیام نصرت ارتسام گردید
لطفعلی خان از بردشت شبیخون زده اردوی را عزم عدت حرکت و چون سواد شب به نظر شاهدان شکر
سوی اردو ی نصرت خود را بشکل کرنا بنا بر ایرج و بعضا از اوقات درنا مانند جمعی از تفنگچیان را اضطراب کرد
محافظان شک بودند بسرا پای شان زیر فتنه جنگ در رسید و از انجا خرج جمیع همایون را برخی از سپاه قرشاد
چون تاب مقاومت در خود ندید اضطرارا رو بجانب کرمان نهاد و انجام احوال او از انشاء الله بعد نوشته

خواهد شد باصله التوفیق ذکر احوال نواب غفران مآب لطفعلی خان جد مجد این ... اقتدار طال الله

چون بعد از ده ... در تسلط خالی بیت نوری و شجاعت با قتضای زوال نعلی یا نیست بود که بطال دولت و اقبال شاهنشاه
بطال را اکثر غار را یحیی بنای فرد لیانا علی در دشت و سوز و طوطی و دروصف دلیل های اصطهابات و اسباب
آنطرف زمین مرسنان و نعمه پرداز این اند سا برکت شاخسار خود با غریب بنا نیز که سخن کنانا فا با حوادث و جنگ
تقلید کار برای نواب احمد سلطان را مال کرده و همه دو مدار از آل نواب غفران مکان لطفعلی خان زاد چنین
ابلاغ وسر از ایوسند ان آمیخ علی و جوع و شهود دخت دو حمد سود در حضرت سلیمان و نسب آنان سلطنه و سود دمنت

رشتن

امور سپهر یاریکیون مرتبت را رابطه بود که تحکمات جهانیان را بزبان ارشاد مقال منشی قضا نقش مهد اندوز و سپهر برین کلام
و اشاب نزدکان و وزران دولت عباسیه شاهیه فی زمان راحت کریمه جنابش سلیل سلسله قاجار و این عقد بود
اقتدار و واجد بند کورات و اعلان بعضیله جلیله از ترکستان است و سال شصت و پنجاه و سنه از هجری که
هلاکو خان از جانب برادر خود منکو قاان مامور بقلع و قمع و هدم زنایع اهل الحاد و تخریب شرکت عباسیه
نهاده بود حسب الامر برادر از هزده هزار خانوار مغول دو هزار خانوار و دو صد نفر [illegible] مامور کرد از
ممالک ترکستان تا انتهای شهر شام محافظت ثغور و بلدان که بنظر اهتمام فرقه منظور مسکن و اوام [illegible]
انقراد یکه در تواریخ مذکورات عدد انها بصحت [illegible] تیغ [illegible] ایل جلیله قاجار الحمل
شهر شام بود و سبب ما که امیر تیمور کورکان با بعضه جهانگیری [illegible] عالم [illegible] و تنوک
قلم کشاد [illegible] که عباسیه بایران آورده مامور بترکستان فرموده عود بوطن اصلی کردند
و بعضی در بلاد ایران سیما اذربایجان بار توقف و توطن کشود ایل جلیله بود در عهد و دو که جد و ابو اوان
مسکنی خود بود و در جلوس شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه از جمله امرای طایفه ایشان بود مصدر کارهای نمایان
بودند چون ترکمانان [illegible] استرآباد [illegible] بپیوسته شرارت و فسادات میوستند دست تاراج بر
ولایت استرآباد کرد در [illegible] قلع آثار [illegible] میکشادند مال و اموال اهالی آنجا را [illegible] میخشیدند
و بنا در غارت میگرفتند شاه عباس ماضی صفوی بنابر آن از طایفه جلیله انقدر قاجار را که جلادت و دلاوری
اشتهار داشتند [illegible] کنار استرآباد که [illegible] واقع و آن
مقدمات پادشاه فردوس جایگاه است نشانید و بعضی را بمرو شاهجهان خراسان که انجا محل ترکتاز اوزبکان
بخارا بود مسکن داده بطایفه مزبوره [illegible] علم مخاذعه و منازعه در میان
افراشتند همواره با ایشان شدید وصدت سیف حدید بدست تطاول معتدین را از دامن معمورهای ایالات
کوتاه داشتند تا آنکه در ایام دولت خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی نوبت سروری قاجاریه استرآباد
بنواب غفران مآب فتحعلی خان [illegible] ابن شهریار جم غلام [illegible] شکنی و عصیان [illegible]
رسید چون [illegible] آثار شهامت و فرزانگی و اطوار صداقت و مروت [illegible] از ناصیه حال [illegible] ظاهر بود
میکرد محمد خان ترکمان که [illegible] استرآباد دعوی فرمانروایی میرزا احمد [illegible] و حسن بیکخان
قاجار از ترکمان [illegible] گرفته محصور ساخته بودند چون از جانب
نواب غفران پناه [illegible] بلند از قید رسته و [illegible] در وطن تن بر تیغ
سپرده [illegible] شهادت [illegible] آگاه شد [illegible] بیان [illegible] استماع

99

دیگر قلعه مبارکه را در تصرف داشته و دوازده کرت [illegible] قاجار [illegible] با آن حضرت [illegible]
قلعه و محمد خان و میرزا احمد از دار السلطنه قلعه بیرون جدا ساخته و لوای استقلال و استبداد برافراختند و بنا
جلیله قاجار در وقت توقف و توطن در آن خطه خیر بنیاد انجناب بزرگان قاجار و اعیان [illegible] ایالت
و امارت آن جناب را گردن نهادند و سر بر بقعه اطاعت داشتند و در آن اوان شکر ایشان تمام [illegible]
و [illegible] مشرق بود و پیوسته مردم قندهار و افغانان و [illegible] از حرکات ناملایم [illegible]
و [illegible] حواس [illegible] داشت [illegible] جنابش با سپاهی که از [illegible]
[illegible] شان خاکپای [illegible] بقرار از انجناب [illegible] بود [illegible] چون بلای
ناگهانی بر سر وی [illegible] تدبیر انجناب غریب ماند در آن [illegible]
هر [illegible] کرد که فضلعلی بیک و محمد حسین خان و محمد تقی بیک با جمعی از سرخیلان قاجاریه خیانت در سر و بنای
فساد در نظر داشتند بهانه [illegible] از [illegible] جلیله از [illegible] انتقام [illegible] کارشان [illegible]
بقتل محمد حسین خان که [illegible] سلسله [illegible] تیغ جهان ستان [illegible] انجناب [illegible] ضمان
و [illegible] استقلال [illegible] اشراف [illegible] اصفهان کرد
[illegible] محصور [illegible] قندهار [illegible] بطایفه [illegible]
[illegible] پادشاه و اعیان ملک شاه [illegible] پادشاهی که
[illegible] و غارت [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سرهای [illegible] و اجسام [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اقتدار [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه طهماسب صفوی اصفهان [illegible] شاه طهماسب [illegible]
[illegible] موکب [illegible] استقبال [illegible] شاه طهماسب
[illegible] سلطنت [illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] **ذکر آنچه بعد از شهادت غفران**
پناه فتحعلی خان روی داد و محمد حسن خان [illegible]
که [illegible] شهادت نواب غفران پناه در مشهد مقدس رضوی [illegible] صفوی [illegible]

شان رضوی نادرشاه افشار چنانکه خامه وقایع نگار اظهار و اشعار نمود سلسله جمیله ابد جلیل قاجار که نخبه
دنیا نظر بلند شان که با سپهر برین و چرخ هفتمین همعنان بود از شدت باد ان شاخه ریخته شد و از انجاب همین
خاقان غفران مآب محمد حسن خان بنیاد کار رفته و در کلبن روزگار همان یک گل در زیاد چون سن شریفش عدد که
نواله پنجه در پنجه خصمان پیر دنیا مورا امدا از دو زبیل بود بنا دوست و دشمن طورین مدارا و مواسات می‌نمودند و دوی
محمد زمان بیک ولد محمد حسین خان قراموشلو که قاجار که در زمان شاه طهماسب ثانی بیه و حکومت استراباد
داشت بواسطه اب دیرانه منازعه و اورده دل و ترک استراباد را بر دیگران بها نکرد عنان را دجیمی از اخلاص
کیشان قدیم پروانه وار بدور آن شمع انجمن اقتدار جمع کشته مقاومت طرفداری استراباد نموده شهر را از تصرف محمد زمان
بیک که از جانب بیت نایب بود گرفته و او را بهر کیفیت که استماع داد مامن بهبود خان که با مر نادرشاه سردار سرحد
حدو با بعضی از نقض و کنار ان متمکن بود زده سردار مزبور بعزم تیغ ستیز را تیز کرده روی باستراباد نهاد
و در ساحل دودکرکان مبارز مقابله و مقاتله طرفین منتج مغلوبیان باتفاق محمد زمان بیک فرار نمود نادرشاه
سپاه تراجب موصل محمد حسین خان قاجار را باستراباد معاودت نمود مشار الیه بر بهرام استیلا یافته کل منادها
از روی شوق و مهر اندر بار ترتیب داد خاقان مغفور نجات ... و تا انکه بیجانب دشت برکشت تا
انکه دوران دولت نادری بنهایت رسید روی باستراباد نهاد در آنجا صلاح کار را در آن دیدند که روی
عزیمت بصوب خراسان و مشهد مقدس رضوی نهند لهذا با جمعی موجود روانه خطه مزبور و در عزل و نصب
سلاطین و تعیین شاه و سلطان مشار الیه کلانتر خراسان گردید چون نوبت بار اکثر دو سر روی نواب
میرزا سید محمد ملقب بشاه سلیمان ثانی رسید و بجای شاهرخ شاه جالس تخت نادری گردید خصوصیت
باستمالت او و امرای خراسان کفیل مهام گاه ندزان و باشوکت تمام لوای ظفر فرجام بطرف دار المؤمنین
استراباد معطوف و در آنجا مشغول باحتشاد ملازم از ترک و تاجیک کشته تا انکه خبر عادی کردن قامت شاه
سلیمان از خلعت سلطنت بسمع حضرت فردوس منزلت رسید در روم اساس سلطنت جلیل نوشیروان سرکش
دولت چنته برید ان کشید چون از قراری که نگارش یافت از دیر میرزا ابوتراب دخترزاده پادشاه سعید
شاه سلطان حسین ... در اصفهان بر مسند حکمرانی جلوس و بشاه اسمعیل موسوم ساخته بودند که کریمخان
زند کرد وکیل الدوله ان سرکار و زمام سلطنت صادقی در قبضه اقتدار و اختیار او بود و بال بلند پروازی
بر کشوده با شاه اسمعیل داعیه بنیاد بر ترک هر خاقان غفران مآب صلاح دولت میمنت بنیاد را در عزیمت
باستراباد دید از آن حرکت رایات ظفر ایات بدان صوب کردید کریمخان در موکب شاه اسمعیل شوارع
بر درخت و مضائق ... قدم فرو پیموده و در نواحی استراباد نزول نمود خاقان مغفور هر روزه جمعی از

انجادران

انجا دران عدو سوز دوست نواز از اوسم ستور کنان از استراباد بیرون فیروز ستاده اندند که ابنیه بیوت را نیز مفر
فرمودند که از طرف دشت قطع طرف و شوارع نموده نگذارند که احدی آذوقه وارد اردوی معظم جات بیرون
هفت کاتان بعضی مفر ربر از اطراف سنکر طایفه دشت بدشت بر دکشاده دواب اردوی را که بجهت حمل و نقل
اذوقه بجوالی و حوالی برفت می‌کرفتند طاقت تعلل تلنا از ذوقه و واسطه قحط و غلا و مترکتار ...
بلد کاردیان طایفه شک و نامشان میدل غنیک کردیان درون شهر منیه تعجیل انجا دران هیرام مقرون
خبک منا هو تعلم اهنک و نایره افروز انش هیجا و ملهب شعله برونما کردیدند شاه اسمعیل چون بعضی همراهان
را دکرکون و طالع منادنان را واژکون دید خویش را از ان ورطه ابیرون انداخت و خود را بپای حصار
استراباد و کنف حمایت خاقان مغفور بنیاد رسانید کریمخان زند هر انچه داشت کذاشت و روی فرار
بکنار نقل نکش نهاد سلسله جلیله قاجار و طایفه بیوتات از جانب هجوم اورده دست بنهب و اسر کشودند جمعی کثیر
را از ان دیگر بکنیدن کانا اسیر و خاقان مغفور عنایای اهار را از خزانه کرم رها داده کرفته رها کردند و شاه
اسمعیل را بر داشته برای جلالت بجانب اشرف برافراشته چون تا اهالی لاهیجان و کوهپایان مقیم مازندران در
هنگامی که ایالت بیرمان حدود بالایشان ره سپر طریق مواصلت شده بودند محمد ولیخان قاجار دولو با مقیمخان
ساروی حاکم مازندران و جمعی از ملتزمان دکایا شرف از اشرف با مال ما مور معین بودند که اول سلوک مراعت
و ملاطفت با ایشان معمول داشته اگر بطریق مستقیم گرایند فهو المراد و الا راه مرحمت بسته منهج مزاحمت کیا
ماموریت را در اعمال و بروش عمل عامل شدند اما هنوز در میانه سوال و جوابی در رفته بود که محمد ولیخان
از سر بی پروائی و نابی بی سلوکی نهاده دست تطاول بعرض و ناموس اهالی انجا کشود و غیرت ان جماعت این
معنی را بر نتافته محمد ولیخان را گرفته بحبس و دست سیاست نای و کوس بر اوردند و مقیم خان دارو باست
قبول و باج بک و تفنکچی در سر خیابان باد فروش سنکر ترتیب داده بجادله پرداخته خاقان مغفور از اشرف
بسر انجماعت تاخته سید ادمحاربات بسیار مقیم خان بزخم کلوله زنبورک از پای در امد اهالی دار المرز
از سنکر بجنکل کرفته رفته طریق معذرت پیمودند دران اوان معروض رای خاقان سلیمان شان
گردید که احمد شاه افغان عزیمت تسخیر خراسان کرده ما رضا قدس را مسخر و بهوای تصرف استراباد بین
سوی سپهرت و مساوی پانزده هزار سوار از افاغنه بسر کردکی شاه پسند خان افغان روانه تسخیر
نموده و ابراهیم خان و عباسقلی خان بنا به همین خان کرد و علیخان قلیچی و چند تن دیگر از خوانین محتشم
حشم خود را از خراسان کوچانیده روی نیاز بآستان خاقان تفاخر نهاده داردند در حال لایخال خوانین مزبور
شرفیاب حضور و پیشکشهای لایق کذرانیدند از انجمله دو قطعه الماس بود یکی بوزن هفت مثقال و کسری

مسمی به دنیای نو و دو بکری به پنج مثقال مشهور به تاج ماه اعلیحضرت همگی را در ظل عطوفت جای و در اکناف
خاور مدار از مسکن و ماوی دادند و هر یک را از احوال انقطاع و نیل اعانت فرمودند و مردان کار اهل قبائل
را در سلک لشکریان منسلک و محمد ولی خان قاجار بخاری باش و حسین خان برادر او را با هشت هزار
سوار جرار دشمن شکار به دفع ایشان مامور و مقرر فرمودند بعد از مقابله که در مقاتله افتاد شمشیر بلا آغاز سر
افشان کردند و تیر [illegible] دلیران تحسین چون خیال دلیران دادند جستجوی را از پنهان میفرمود و نیزه
در یا چون نهنگ متهور [illegible] شاه سپاه را افکندند نیزه های به دولت قیامت میکرد بیت بیوفتاد
سران را اجل لرزان [illegible] بلان را اجل بیمی و لیاده صهیل اسب فکندند و در امان غلغل شعاع
تیغ نهاده راه آفتاب از آن غافل [illegible] از هیبت تیغ سرافشان قزلباش صفوف لشکر افغان از هم دریده
بجانب مشهد مقدس [illegible] خاقان مغفور با لشکری [illegible] و از راه ساحل دریای خزر عزیمت گیلان
فرمودند در آن وقت حاجی جمال فومنی به جمع ولایات [illegible] و خویش فرمانروا بود و طریق لشکر منصور
را از عبور سنگرهای استوار ساخته راه دخول سپاه نصرت شمول را [illegible] بر هم زد [illegible]
و طرف کوه [illegible] دیگر باره بحکومت منصوب گردید خاقان مغفور [illegible] را بجانب
قزوین مصروف و [illegible] را به حیطه ضبط در آورده از راه طالقان و [illegible] عزیمت مازندران فرمودند
و محمد خان قاجار قوانلو را [illegible] مازندران ساخته عزیمت عراق ساز و همای ظفر جناح رایات
منصور [illegible] در محلی موسوم به [illegible] من توابع کرزان با محمد خان و شیخعلی خان [illegible]
[illegible] سپاه نصرت پیوند را اتفاق مقابله و مقاتله افتاد [illegible] شیخعلی خان فرار
و محمد خان گرفتار [illegible] روانه مازندران و مواکب منصوره از آنجا عطف عنان
بصوب اصفهان نمود و کرمجان [illegible] در [illegible] من توابع اصفهان میان
دو لشکر کینه [illegible] کشش و کوشش [illegible] تیغهای بران از غلاف
و [illegible] از دو جانب [illegible] کالکت
بسیار [illegible] غالب [illegible] ظفر به پرچم رایات عقاب پیکر [illegible] کرمجان فرار بجانب
شیراز نمود و دارالسلطنه اصفهان مقر [illegible] گردیده و در اول [illegible] و هنگام گلشن آرای
ازهار [illegible] انقضای ایام [illegible] سال هزار و صد و شصت و [illegible] هجری موکب سلطانی [illegible]
[illegible] فارس [illegible] آزاد خان افغان سلیمان
خیلی که از افاغنه کابل [illegible] داخل [illegible] نادری در دولت

آذربایجان در پیش امیر اصلان خان قرقلو [illegible] در محاربه ابراهیم شاه و امیر اصلان خان پیش از مجادله باردوی
ابراهیم شاه ملحق و ملقب بخانی سربلند گردید بعد از [illegible] ارکان دولت ابراهیم شاه [illegible]
در آنجا مسکن گرفته رفته رفته بواسطه [illegible] با یکدیگر بقلعه ارومی مستولی و فتحعلی خان
افشار ارشلو که از جانب شاه سلیمان سردار آذربایجان بود کمر اطاعت و انقیاد او را بر میان بسته تا
اینکه نادر را [illegible] لشکر بطریق عراق و فارس کشید فیما بین او و کرمجان محاربات
روی داده بود در این وقت آزاد از آذربایجان عزیمت گیلان نمود خاقان مغفور [illegible] عزیمت فارس
[illegible] کاشان عنان داد و از راه سیاه کوه [illegible] و [illegible] کابودر
فضای ری و خوار [illegible] خورشید [illegible] باوج ماه و آفتاب و از آنجا رایات ملک
شان بجانب مازندران گردید چون [illegible] فیروزکوه [illegible] سوی [illegible]
کوهستانات مازندران [illegible] ولایت موکب جلال [illegible] احوال رعایا
خادم اشرف گردیدند آزاد خان در غیبت حضرت وارد اصفهان و از آنجا متوجه مازندران شد چون
به فیروزکوه رسید خاقان مغفور [illegible] سپاه منصور را [illegible] محمد خان قاجار [illegible] بضبط سفینه
[illegible] بضبط [illegible] قرار داده و خود [illegible]
نصرت [illegible] شوارع و در محاذات فیروزکوه واقعات توقف در
[illegible] آزاد خان [illegible] لشکر کشیده
را اصلاح خود [illegible] از فیروزکوه عنان باز کشیده از راه [illegible] و از آنجا عزم
تسخیر رشت نمود [illegible] گیلان [illegible] امیرگونه خان افشار را که از جانب
امنای دولت [illegible] گیلان بود [illegible] خاقان مغفور رسید در بلده
[illegible]
فرمودند و از راه ساحل دریای خزر [illegible] امواج [illegible] و سیل پر شور اردوی
منصور از آنجا [illegible] حزم نمودند
و پیش از آن سپاه [illegible] جماعت افغان رسید
در محلی موسوم به [illegible] طرف دیگرش نمودار کوه
جنگل متصلات سنگرهای متین [illegible] همچنین [illegible]
سینه های استوار [illegible] موکب [illegible] شان

تفنگچی بود سر رسید فتحعلی خان افشار مرکز رایات عالی در روی قزل‌ارسلان آذربایجان لاهیجان نهاد و سنگر لاهیجان نیز که ضبط آن
بمهدی خان بیگ مکری بود سلسله ربط گسسته تارش شیرازه سنگرها گسیخت آزادخان را هم پای قرار به ثبات
گشته با لشکر خسته روزگشت و پای شکسته شبروا عزم را کفالت و بجای علم دود دل بر عزم باسمان بر افراشت چنانچه
او را فرصت جمع کردن بعض از لشکر با نوکر که در قراء و مزارع دشت بود دست نداد و کوکبه جلال خاقان مغفور مظفر
و منصور وارد دشت و اسباب و اثاثه آزادخان بالمره واصل کارگزاران دولت گشت و در آن ملک قلعه مثال
چندان توقف فرمودند که نوروز فیروز در رسید و هنگام سرسبزی کوه و بیلاقات گردید عزم مملکت آذربایجان
را پیش نهاد خاطر معدلت بنیاد فرموده بطالع مسعود و بخت محمود مرحله نورد صوب مقصود شدند چون
خارج قلعه ارومی مضرب مواکب نصرت کواکب گردید یوسف خان هوتکی که از جانب آزادخان حاکم آن دیار و محافظ
خانواده افاغنه در آن شعار بود در قوه خود ندید که پای جلادت از قلعه بیرون گذارد و طریق مقابله و مقاتله
لشکر ظفر شعار سپاه و لاعلاج درهای قلعه را مسدود و در حصار محصور گردید اما آزادخان بعد از شکست
واشوب در قلعه‌جات قراداغ بقلعه گیری اشتغال داشت که با لشکر ایشان ورود موکب مسعود بار دیگر گوشزد
او گردیده بتعجیل باد جباران و دلی پرشور زنان دلهای بیقراران بجانب آذربایجان عطف عنان نمود چون قرب
موکب آزادخان معروض خاقان مغفور گردید چهار پنج هزار نفر از عساکر جلادت پرور در محاصره قلعه برقرار
و خود بنفس نفیس و رای ثابت بجلوی آزادخان ایلغار نموده در موضعی که تا قلعه ارومی شش فرسنگ فاصله داشت
تیغ بیباکانه بر افاغنه گذاشت شهباز خان دنبلی که یکی از اعاظم سرداران لشکر آزادخان بود با اتباع خویش راه
علیه سپاه خاقان مغفور را پیش گرفت و ظل رایت نصرت آیات سلطانی را ملجأ و مأوی گردانیده جمعی از آزادخان از یکدیگر
پاشیده و خان مزبور روی فرار به بیابان اکراد زنبیلی و بلباس کشید و از آنجا پناه بوالی بغداد برده و چندی در
آنجا بود عاقبت از اکراد آن سامان جمعی را با خود یار و دلاور تمام بجانب آذربایجان حرکت و در آن هنگام
فتحعلی خان افشار در آن دیار صاحب اختیار بود از در مداهنه در آمد او را اتابک زاده پناه تکیه بر دو در
و فتحعلی که مملکت آذربایجان تا سیلاب یافت کس فرستاده او را از درگاه حضرت عنان بر ...
نجوم دولت و خزانه بوستان شوکت آزادخان مراجعت بپای حصار ارومی و فتحعلی خان افشار با سرخیل
سپاه آزادخان روی خصومت و دولت سعادت بنیان نهادند یوسف خان هوتکی چون از اغاشان آزادخان مأیوس
گردید وسایط بنیان انداخته عذرخواه تقصیر و از جانب خدیو سلیمان نظیر امیدواری حاصل نموده کلید قلعه را
سپرده خاقان مغفور چهار سپاه افغان را ملتزم رکاب و بقیه را با قاعدگوچ و قاضی یوسف خان روانه
خانه‌های ایشان و از آنجا صرف زمام عزیمت بجانب قلعه شوشی که در تصرف پناه خان جوانشیر بود فرمودند چون تسخیر آن

قلعه آسمان شکوه که بر فراز کوهی واقع است در آن وقت خالی از اشکالی نبود و اطراف و نواحی آن ولایت را بباد غارت
داده معاودت بدار السلطنه تبریز و خلفا رشاکر خود خاقان خجسته مکان آقا محمد خان را که در آن وقت هیجده
ساله بود با اتباعی علیخان قلیچی بدارالامان صدور بینش و قبه علم صمدیت پرچم را دین پر تعب بمملکت فارس با اسباب شاه
و اتباع همنشین فرمودند چون دارالمؤمنین کاشان مقر کوکبه فیروزی نشان شد شیخعلی خان زند که از نجبای کریم
خان در اصفهان بود تاب مقاومت نیاورده بطرف شیراز گریخت و کوکبه جلال بدولت و اقبال وارد اصفهان
گردید چون علت تعددات متواتره کریمخان و آزادخان غلات و حبوبات کمال قسمت بهم رسانیده ملکه اغلب مردمان
را مقتکرون بر بقیت معیشت خاقان مغفور را در آن هنگام پنجاه هزار سوار و پیاده در رکاب نصرت
انتساب آماده بود چون تا عهضرت خکار دخل اتی را دو هم دلیل توقف در آن دیار را مصلحت و حرکت بجانب ملک
فارس را لازم و بهتر مصلحت یافته در اوایل سال هزار و صد و هفتاد و یک با آن دریای لشکر و فیلهای
از دارالسلطنه اصفهان بجانب شیراز عنان عزیمت دادند و در وقت از هجوم آن سپاه چون دریای فیروزی
سپاه گشت و غبار موکب همایون سر بدیل مهر و ماه جهت خاک کرد چادر را هفتاد مکمن سنگی آن ظلام نظم مخیم
خیام هفتاد را درهم شکسته دلها مغتنیا داردم کردید کریم خان ابواب قلعه را بر چهره خود بسته و در آن حصار مستحکم
محصور شد جمیع زورمندان و سرخیل افغان دست دوری امید بباد سپهر اساس نهادند از آن جمله نصیر خان حاکم لار که در آن
ولایت صاحب اقتدار بود با شش هزار تفنگچی شیرازه نابر بعنوان بساط بوسی سرافراز و باشفاق آنحضرت کامکار
اعزاز یافت چون از خیانت افغان جمعی کثیری ملتزم رکاب سعادت نظیر بودند توهم بجانب خاطر خاقان راه داده
نمک حرام و برهمزن نادر دوری خلل بنیاد افتادند چون تعجیل دوری از توقف موکب فیروزی در آن ارض عشرت
انگیز یکی شستی سپاه تا از دلهای خویش بمکاوره غائبی سوار و راه شهر را پیش گرفته از حرکت بجانب
انصرف دوری او صلاح در دوکر کوچ نمودن و هر یک به راه او رفتن و طریق دیار خود پیمودن کوشش جان خواهان
مغفوران را قطع خاص بیرون خراصیداز جمیع لشکر اینکه در دشت و کوه از هجوم شان و شوم و کاوش مین
از کرامت اسباب و هیاکشان در آن روز بود جبراً از شرذمه قلیل در موکب سپهر تمثیل ندیدند اگرچه رای خاقان
جم اقتدار در سکون و اقامت بتان در رزمین محکم استوار بود و مفراسند با افغانان در پا
و جباران ما جابود و نصیحتهای نصیر خان لاری پای استوار افشرده باشند لیکن محمد ولیخان قاجار دولو
از راه خیرخواهی بالغ حتی کرداشت العلم عند الله در خصوص حرکت ابرام و اصرار بسیار کرده عبی که اسب سواری
آنحضرت را آورده و چاره‌ای بی‌علاج با طایفه شیر شکار قاجار متابعت نمود در منازل روی بجانب
اصفهان نهاد چون باغ خوشخانه که در خارج خطه منزبور واقع است از مقدم میمون فیض رشک ساحت مینو گشت

معلوم گردید که حسین خان دولو که از اعاظم سلسله جلیله قاجار بوخاری باشی و از جانب اعلیحضرت حاکم اصفهان بود
پیش از ورود موکب مسعود مرکز خویش را خالی گذاشته علم مخالفت را بطرف مازندران برافراشته گردن
از جنب اعلیحضرت ملکه مدار ولایت بباد بیداد اتش فتنه انگیز و ابدی الله دولت اندود خان وجمیع ایشان را
برقابه مسکن دیرد خاقان مغفور و مصلحت را دو و رنگ نیز سرعت سیر از صبا در بود استعفان و مرحله پیمای
راه بخار و خاره گردیدند تا از جانب حسین خان دولو چون از اصفهان معتمد بود موکب مسعود نکرد
باشد و وی از علمای مازندران زان هشت فرسخ پیموده گرفت صفر علی اقای قوانلو ایشیک اقاسی را بمحمد خان
قوانلو عمزاده خاقان مغفور بیگلربیگی مازندران را اعلام و او را باحضار اعاظم و انجام نمود چنانکه قبل مذکور
و مسطور شد خاقان مغفور مجددا استیلای اردوی خانواده جمهور را عشیره اگر خواهیم و روانه مازندران
یوسف خان هوتکی را که از سرکردهای افغان بود و محمد خان یوسف خان را با بعضی از اعاظم افغان در شهر
ساری که دارالملک او بود ساکن و سایر خانواده را در سر موضع از جرالی بلاغ موجود سکنی داده بود در همان روز
که خبر شکست شیعه افغان در ... دولت کیتی خوانده و غریب حسین خان دولو بجانب ان ملک فردوس انساز
محمد خان بیگلربیگی رسید از کثرت جماعت افغان اندیشه مند گردید و صلاح کار و عاقبت امور کار را در ان دید
که پیش از انکه خبر مذکور منتشر و مشهور و گوش زد ایشان گردد سرکردگان افغان و سرخیلان ان طایفه
فرستاده در ساعت هفتاد هشتاد نفر از انگروه را گرفته مقید ساخت چون سایر افغان را خاوان جماعت
که در خارج شهر بودند حبس و قید سرکردگان خود را شنودند از سر مکان بیکجا جمع و سنگر محکم کرده خویش شبیه
فتنه و شبی که شده انک ... با خان لوانجم و اخر ضعف و شبی ... نیز موزار بوده خبر رسید که حسین
خان دولو بجنبورد کوه فرار دو مشخص گردید که افغان نیز با مشار الیه اتفاق دارد محمد خان از شب تا بیابان
بر عودت ... خبر شنید و به بیشه شعله اموز سر ریاح مهر زا بر سر نیزه خطوط شعاعی کرد محمد خان
جای زاده سفک دماء محبوسان را فرستاد بعد یوسف خان هوتکی را یوسف خان بجاه علم فرستاد و بعد تیغ
انتقام بر سایر سرخیلان افغان نهاده هنگام شام کردن سیم ... بیلقام از خون شفق کلگون و کنار افق ماتند
دریای خون شد در مرتبه پنجاه نفر از خوانین ان جماعت در ان ایام هستی در دخون تکیل خلعت کلرنگ و جام ...
گون پوشانیده بود حسین خان از استماع ان خبر جابوس دست استر مازندران کرده از فیروزکوه متوجه خوار
حبیب و از حرکت کنشته استراباد رفت و قلعه را تصرف نمود محمد خان چون از حرکت حسین خان بصوب استراباد
مطلع گردید لشکر را فراهم کشید روز دویم که لشکر کش مهر انوار بسنگر استوار خاور راستیلا یافت محمد خان
زان قاهر مشغولی و جمعی کثیر بدست اعوان خان مزبور قتیل و دستگیر و خزان و عورات ایشان اسیر شدند

بیان مغاودت خاقان مغفور از طرف دیعابت مازندران

که تینکام قلم وایرش خوش خرام کلک فصاحت رقم در شاهراه معاینه تیکوشر مقدم نهاد که خاقان مغفور را از نایغ فوشیجان از اصفهان عزیمت مازندران نمودند چون
بلاد طهران جولانگاه ابرش خوش خرام اعلیحضرت گردید فتحعلی خان افشار و شهبان خان دنبلی را که از شیراز تا
با حضور و شرایط و موالفت مرعی داشته و کام بکام مشایعت کذاشته بودند حاکم دارالسلطنه اذربایجان فرمودند و ابراهیم
خان قاجار را چند کوچ و منزل در نواحی دامغان بود استیفن بیوقایی و داس بیکانه پرمطاوعت افشار سمنان خرم
را نجانب بلاد مزبوره از انجا خاقان مغفور با معدودی از غلامان و معدودی از ایلخانان قاجار متوجه مازندران را
و وارد علی آباد گردیدند محمد خان بیگلربیگی که بیان شد اتفاقا در نواحی ساری شش هفت هزار پیاده و سوار جمع آورده
با تنظام و مقدم مسعود بوده اسباب ضروریه سلطنت موکب والا را تا علی آباد استقبال و بزمین اطاعت بوسی اسعاد
یافت موکب جلال از انجا دو امن ساری و چند روزی در شهر مزبور توقف و مجددا فوج کثیری دور ظل رایت جلال
ایشان جمع و عزیمت استراباد را مصمم کشتند در خلال ان حال خبر رسید که حسین خان دولو بمحض استماع ظهور ...
موکب چند روزی کوکب از افق مازندران پدید از ان خود را به دامان استراباد دوری بلامغان کذاشتند
و در انجا با افاقا برهیم خان قاجار که رایت مخالفت برافراشته از خاقان مغفور بعد از استماع این خبر ...
و فرار از ساری قرار ... راه ظفر بطرف استراباد کردیدند میاندرود ... با ... و دو بیست ... اعلای اعلا
بجانب دامغان نمودند و خیام جلال افراز جنود را با طهران قلعه مضبوط و حسین خان را محصور ساختند کرد
حسین دولو و شیخعلی خان زند بعنبور کوه رسید خاقان مغفور از ان پیش انکه تا با شیخعلی خان از فیروزکوه
کوهستان مازندران و محمد خان قوانلو بعلت عدم استعداد ... ملاحظه ... در ... استحکام و دامغان فرمود
متوجه هزار جریب گردیدند و قرار در خاطر صلابت بنیاد ساختند که در ساحت مازندران که مشتمل است
بر جنگل و درخت و اکناف و اطراف مشحون به جنگلهای مرود رخت خاقانی متاع زند تا کی شیخعلی خان وقت ..
کسانی که پیش جنگها ... ساس ... بنا بران در خاطر کنار قره که رخاره هزار جریب بعض رایات بافروز
شدند در قطع مسافت ... استعجال دو هزار دره ... مضایق سخت و بیشه و جنگل پر درخت را سکن کشف
خیام و رود در بلاد ساری کشودند چون دشمن شوکت بعد تراکم جنگ لشکریان سرعت را بر وقت و فقیه
محول و ان همراهی موکب ظفر ... بسیاری تکول کردند در ورود ساری ... کرده بودند و ... بمغادرت
ماب بودند دست ... کشودند اعلیحضرت هم بجمیع افغانان شاهنشاهی در ... خاقان و بعلت
توایی عزیمت بجانب استراباد برافراختند شیخعلی خان نیز با ظاهری خالی از تشویش راه ساری پیش گرفت
وان بلاد ... سقیر ... حسین خان دولو از افغان بار مواخذت اوار ... کشته بود

وقبل از این با شیخعلی خان به پیوست و همچنین آقا محمد سوادکوهی مشهور بوده که کدخدای چند قریه از قرای سواد
کوه بود با چهل پنجاه نفر از طبریان جنگل کرد و حتی صفت کوه نورد منشین با اردوی شیخعلی خان امان لقب خانی
دیا به حکم یافت خاقان مغفور بعد از ورود باستراباد جمعیتی مرتب فراهم و لوای جلالت بطرف اشرف
برافراخته و غازی بهادر بسمت ساری سنگری متین ساخته شیخعلی خان نیز از ساری حرکت و در
برابر سنگر کوه بیک خاقان سلیمان شان نشسته دلاوران طرفین آتش کارزار را در افکنده و از دهان اژدهای
تفنگهای ایشان شان شراره انگیز کردیدند چند روز از دو جانب بی بهاء تیر و گلولهای دود در
سر و چشم ایام و شام را تیره میساختند شیخعلی خان را این بیم بخاطر رسید که از راه غیر معهود روانه
استراباد گردد پس ملک بهمن قزل دولا که از دولتخواهان حضرت اعلی بود شبی برای فاطمه حشم و جمع لشکر را برداشته
از راه کنار دریای طبرستان که راهی غیر معهود است مرحله نورد صوب استراباد شد چون خاقان مغفور از
حرکت او مخبر گردیدند از سنگر اشرف بر آمده و از راه جایان شفقر کشای رایت نصرت کشتند چون محل
کلباد مضرب خیام سعادت بنیاد و ساحل دریا معسکر اردوی شیخعلی خان گردید بیخ تفنگ بین مسافت زیاد
از یک فرسنگ نبود [illegible] از آن دو لشکر و از هر کدام از آن دو عسکر بجهت تعیین جا و مکان و تحصیل آذوقه
باطراف بیشه و جنگل منتشر شده در میان جنگل جمعی از سپاه طرفین را اتفاق ملاقات واقع و اتفاق جنگ
اتفاق افتاد و در آن با طهمورث و با دعات جماعتی بین ایشان مقاتله بمحاربه و مجادله کشیده از آن رعد و برق
گلوله تفنگ و جوش و خروش دلیران میدان جنگ بگوش سایر بهادران جنگجوی جانبین رسید از هر دو
لشکر باغات یاران چند پیاده و سوار روی بجنگل نهادند و در کنار رود زیاد دریای بهشود و جمع بر فتور
دو سپاه تفنگ نفوذ بموج مدد و از لطمات دلاوری در زورق حیات بسیاری از مردان مردانگی فنا گردید
خاقان مغفور صلاح کار خود در فتح استراباد دانسته متوجه استراباد و شیخعلی خان از زیاده روی مقاصد در زایل
در کلباد پای ثبات مروحف کشید و عاقبت نا بکجا باشرف برگردید خاقان مغفور بعد از ورود باستراباد کسی
در انزد خراسان و نجف خان و ولیخان کرد شادلو را طلب داشتند از دو حق شناس باده خاصه سوار متوجه در
بارها بوده شدند و همچنین سبزعلی و کلبعلیخان شامبیات که ذکر محمد ولیخان دولو تا قل واد بوده است
الله جیبت بقرب محمد ولیخان در آن سرکار رو گردان گردید در دشت قبچاق در میان طایفه ای کر عشیره
از عشایر بموقت میباشند حیرت باستراباد طلب عزم و او را مورد کمال اشفاق و الطاف ساخته سرحد فش
را بعهد محمد ولیخان با پنج کیلوان بر افراخته از تفنگچیان استرابادی و جماعت کرایلی و خاجیلو و کفکر و کتول
و سایر فرق و جول دو سه هفت هشت هزار نفر بجمع ساخته چون محمد ولیخان و برادران و بنی اعمام حسین

خان در باطن از اولیای آنحضرت بدگمان و چنان ظن میبردند که اگر چراغ این دولت خاموش گردد شمع شوکت
ایشان افروخته گردد و نمیدانستند که آنحضرت با طلاع بر شر فتر مانند هیچ در سند بنا بر آن تقاضای اشفاق اشان کار نزد سعی
و تلاش مینمودند تا در این وقت که حرکت چنین از حسین خان ظاهر گردید آنحضرت در مقام قلع مواد فساد ایشان
بر آمدند و سبزعلی خان شامبیات را بقتل محمد ولیخان تحریص و جمعی غلامان سرکار را بجهت اعانت تخصیص و محمد
ولیخان و صادق خان با سایر برادران ایشان را بمحفل کنکاش طلب فرموده و بعد از انعقاد مجمع بنا بر علامتی
که از برای وقت کار قرار داده شده بود خاقان مغفور بهانه از مجلس برخاسته جماعتی که در کمین وقت
نشسته بودند با تیغهای آخته بیرون تاخته محمد ولیخان و صادق خان و جمعی از اعیان بوخاری باش را
هستی از خون گلگون ساختند و برخاک هلاک انداختند و بعد از آن [illegible] آن مهم عزم محاربه شیخعلی خان را
جزم و با آن سپاه جرار در شماره ایشان همچون هزار سوار و پیاده میسور متوجه خصم شدند در خارج اشرف
طوایف مشهور به حقیق محل ما هچه علم خورشید تنق گشته و روز دیگر لوای جلادت را بمیدان مبارزت شقه گشا
ساختند شیخعلی خان نیز تسویه صفوف خود را نموده نوای نای جنگ و افغان توپ و تفنگ از هر دو جانب
بر خواست و بر عروسان اسنان بازی بنیازی در آمدند و دلیران میدان جنگ تیر کتازی کمانهای خلنگ چوبان
چون کمان سینه تو نابر وی خوبان آغوش دلبری کشادند و سهام جان ستان مانند تیر دلدوز مژگان دلبران
داد جگر کاری دادند و در هنگام گرمی هنگامه نبرد اکراد حق ناشناس و آن طایفه خبیث ناسپاس روی از
معرکه تافته و بطرف خراسان و اوطان خود شتافتند خاقان مغفور بعد رسیدی پای قرار در سرحد افشرده ند
چون کار از آن شامت کردار کردوان را کردار نادان دست رفته و دولت را از پای افتاده دیدند عنان
بر یکران حزم سپرده نقش نفیس خود را از آن معرکه بیرون بردند لیکن چون همه شوارع ما دند دن را همی آ
مانند آئینه کم همسان باریک و تنگ و طریق جابا آتش و حل کاهیت مانند راه در از انل بیه ضاده و سنک
ویمین و یسارش متصل بیکدیگر بیشه و جنگل در میان و کنارش مشحون بجلاب و وحل آنحضرت بناچار راه خیابان
پیمودن گرفتند تا در موضعی سر پلی شکسته رسیدند و راه از کثرت مردم مسدود دیدند در کنار راه مضایقه نه
بلکه بسط تخفیف بر حال آنحضرت گردید که نظر بموانع دیگر مجبور در آن گستره و سطح ابداً خالی از مرد و عجز
بود بنا بر آن از راه پل بان قلیل و ستر کار اهل غلمن بودند در آن عزیمت اسب سواری آنحضرت که با برق
خودبینی و از باد بیشی داشت جلد پای نهاده در وحل افتاد چرخ ستمکار ایمن غوش الهاد و بیسه غدار
دیده فتنه را از خواب بیدار کرد و در آن حال سبزعلی نام کرد که از اکراد قدیمی متوطن استراباد بود و از جمله غلامان
قدیم سرکار سعادت بنیاد و از راه خام نمکی در آن اوقات از آن دولت روگردان و ملازمت شیخعلی خان

را اختیار کرده با وسواد و محمد علی آقای دولو زاده حسین خان از قضا رسیدند و تسخیر چند پشته را نموده باتفاق
دیدند از حرکت حریف میل پوشیده با تیغ و سنان با آنحضرت حمله بردند چون حضرتش را درنگ کار نبود و نفس غلام
پیش نبود انتقام جاکیش بروی مظفر و از پایش در آوردند و سری که بسالها بر گردنکشان سرور دودمان
پایش سرحد ازان را امیر بود از تن جدا ساختش چون خبر این سانحه محنت اثر و عزم بنیاد با استراباد رسید محمد خان
نام از اهل دیه جماعت یوخاری باش که جمعی محبوس و برخی مطلق العنان بودند و دشمن هم تن دیلو و سیل بود وقت
را مغتنم دید و بیت باتفاق خاقان خلد آشیان والد اکبر آنحضرت که با وجود علالت سن محبوس آنجا و قضیه
شیراز او را از دیار یحیان تا جمع اصحاب و احباب کرده موکب همایون خاص خود بود اسامی خود را با استراباد
رسانیده بودند نواب غفران مآب حسینقلی خان و سایر اولاد امجاد خاقان مغفور و از آنجا به عزم خروج و تجار
خاوران گرگان کوچ نمودند و گوی سلامت از میان ربودند و مدت سلطنت آنحضرت در سال کشید و این
قضیه نامرضیه در سال هزار و صد و هفتاد و یک واقع گردید استیفای فالان سرد و با میرزا شوش دامغانی
بود بیان احوال نواب حسینقلی خان والد بزرگوار شهریار سلیمان مکان است از مشاطه خامه وقایع نگار چهره
حسنای مدعا را بدین نکو زیور آرایش میدهد که چون مبنای شوکت و جلالت خاقان مغفور شبک زمانه شکن
و روزگار دون پرور را اسباب حکومت کریم خان زند را درست نمود و اولاد امجاد آنحضرت باتفاق محمد خان
قاجار ملو خود را بمیان ترکمانیه بموقف آمد آخوش غاصب خاطر ایشان از موافقت ترکمانیه سیری جسته
که علاج نزد کریم خان فرستاده بعد از خطاب و نسب عبا ایشان لا از غرض اغراض و اهتمام مرعی و وارد السلطنه
قزوین جهت توقف ایشان تعیین کردید و خاقان خلد آشیان آقا محمد خان خلف اکبر آنحضرت را که در سن شریفش
دو سه سال زیاده کلانتر و سیل بود با خود به شیراز برد و قبل از چندی نواب غفران مآب حسینقلی خان والا
که در این شهریار عدالت پرور از مرحله صبی بمنزل شباب رسید بجهت شوق ملاقات برادر والا گهر بیان
خاطر نمود و مطالعه ش را گرفته بجانب شیراز نهضت فرمود و در روزی چند در آن خطه فردوس مانند
بملاقات برادر ارجمند شاد و از بهر موافقت حضرتش ابواب سرور در مقتبس بود بنا بالاخره تا دنیای دولت
نتیجه ان بجا عزم عزیمت نمود از شیراز معلمین دانسته شد و بیش از لباس و امور بار الله هفت کشور
و شهریاری ملک طغرل و سنجر عادت بر پیرایه ایالت بلاد دامغان ارائه شد تکلیف بقبول آن تکلیفش نمود
حضرتش بنا باد دلان مصاحب برادر برگرفته روی بآن صوب نهاد و بر دامنان عزت وجمیت مستور مباد که
این سلسله جلالت بر روز زیاده بر اینچند و سلک نظم و نثر توان کشید شربت تلخ صبوری از جام دهر بنام فرجام
چشیدند و حرکات نامرضیه ارباب عناد تحمل و بردباری فرمودند تا دوران او ان بواسطه نا همجاری فاد پیشه کان

آنحضرت را لطافت طاق و بوجه بشکیل خود را سه طاق گفته هنای همت همایونش و فضای ملک جنت جناح کشور
کشائی گشوده وهیون عزم میمون فرسش ساحت جهان بمسافت را بقدم ملک گیری پیموده مخفف نفکر کار جماعت یوخاری
باش که دشمن خاکی بودند راه نزد و طریق یکایکی را خاقان نهضت را بجانب استراباد خان جلالت گشاده
وپاره ازسران قاجار یوخاری باش را که خاکستر راه بودند از باده حیات بنیاد مساخته و طوایف حاجی لر و کتول
را که کناره کرد بساط فرمان بر بودند تاخته و ساحت وجود را از گرد زنده کانه سران ایشان پرداخته مرتضی
قلیخان و مصطفی قلیخان برادران آنحضرت در آن هنگام بعلت قرابت از طرف مادر بطایفه یوخاری باش
در دار المؤمنین استراباد توقف و بخلاف سایر برادران با جماعت مزبور ائتلاف داشتند چون شنیدند
که آنحضرت نواحی استراباد را جولانگاه توسن جهان پیما فرموده ترک استراباد و موافقت اهل عناد را گفته
روی نیاز بطرف تربت شرف خدمتکار ی کردن متوجه شدند و بآنجناب چندی در اطراف استراباد بنیاد مجاهدات
شمشیر ابدار رفتند و ریزه آتش کین خواهی بودند و خاکستر هستی جمعی از سران و سروران طایفه یوخاری باش را
بصرصر نیستی دادند و اتابکان بعهد عزم را جزئی بلیر و افغان کشاورزند محمد خان سواد کوهی مشهور بیاد و که
در آن اوان نظر بمخالفت دولت سلسله علیه قاجار و موافقت با طایفه زند بمرتبه حکومت مازندران رسیده
بود بسیم چشمه را پیش گرفته و از زیاده سری مشرب عذب مودت قاجار و خاک نشاندن مراسمی انباشت و بنای
خصومت و منافقت با وکلای آنحضرت گذاشته خیانت او را به تربت رفته او را همچار و حرکات ناسزاوار مخفی فرمود
پیغام دادند که بغیر از ما کرانه مملکت ایران با افغان و ایران ساخته باشیم و غائله خاطر از اسباب فرمانده پرداخته
تو را با دیگری را با ما چه کار و آنست مناره الیه گوش بر نصایح آنجناب کرد و هر طلیعه صوابتوقع بدنام درساد
بود و نکشود و بنواب بجاج را از دایره درویشانه خارج نموده سپاهی گران از هر نوع پیاده و سواره آماده ساخت
و برای خونریزی آن اتباع وطن و تابر شرف بقصد تسخیر کند که در آن او ان مرتضی قلیخان را محل نشیمن بود بر
افراخت چون نواب غفران مآب را نهضت وی اطلاع افتاد دانستند که آتش غرور او را آب شمشیر فرونشاند
نشانه نعوذ بدو بار غرور نفس را غران صرصر تیغ بر خاک مسکنت نغشاند بمحض استماع بر پای شد و مرتضی قلیخان
روانه و او را از ذات جلیل کبریای آن مجرب فتار و ما مور و وجود نفس نفیس را سد و دوی چند از افغان متوجه ساری
و آن بلاد را جبرا و قهرا از تصرف گماشتگان محمد خان مستخلص فرمودند چون این معنی در اشرف مسموع ان
بار فرو بیش مناصحه انصاف گردید و در دم صرف زمام عزیمت بسوی ساری نمود و در ستم کلاه مرتضی قلیخان ما مور
اسفندیار را ییتان از چنگل چون شاهین شکار افتاد بی پرواز ساختند و چنگل صید افکنی باز نمودند و جمعیت او
مانند موج کبوتر که از آواز شهباز متفرق گردد پریشان گشت و هر یک از افراد لشکرش بطریقه راه نوردی

دو دست کردید نه محمد خان درآن دادوکیر آسیب سپاه منصور کشته شد و کردنش را مقید بغل و زنجیر نموده
بحضور فیض موفور منصور روانه موکب جلالت کوکب بیزدان ناحیه حرکت و مرحله پیمای صوب یارزوش کردید
در حدود بلده مزبوره مال و اموال او مقبوض و مأخوذ کارکذاران دولت کردیده سرانجام بقتلش اقدام ورزو
عمرش بتمام رسانیل مقاومت با مفان منسوب بنده که بیجان چون آنان را شنید محبتر کردید مهدی خان ولد محمد خان
مقتول را بجای پدر بحکومت منصوب ساخت دیکر بار آنحضرت با معدودی غلام و تفنکچی از طریق کوهستان
هزار جریب با ایلغار و هنکام صباحی که ترک لشکر ... از دروازه ... کوتاه ... ملحق ...
نمود حضرتش چون ماه نو بشهر در آمد مهدی خان وقتی از مستی نوم هشیاری یافت و شهر سر راه اش فرو
بنیادی کشت آنحضرت دائر در سرای حرم افتاده دید هراس کلی در دل او طاری شده و ... پای ...
منزوی و متواری کردید آنحضرت بجهت ... اجنه محبوس فرمود چند روزی در آن ملک عنبرسرشت
ایام میمنت فرجامش بفرحی و خرمی ... که بیجان ... کرهان ... کشاید دست ...
آنحضرت دامن از آن ولایت کوتاه ساخته و از ... پیش ... بر روی کار ... چون کوکب دولت
آنحضرت ... بلندی کرفت ارباب غرض ... که بلای مدروی در آن ... و از سر جهد و
منازلات در کرهی شوکت آنحضرت میکوشیدند و ... شهامت ... کل ولای ... میشدند
با ... بعضی از معاندین ... و از ... استرآباد که مکنه مستحکم داشتند و از ... بر ... استیلا
و استکبار میافراشتند ... که ... کردوستان ... ایشان ... ایشان را بحیطه ضبط در آوردند
الله وردی خان ... که خدمات پسندیده کرده بود مقدم آنحضرت را بجا ... جناب
شفقت ... تشریف برده چندی ... میرزا و ... شاهرخ شاه ان
مشهد مقدس ... خویش را ملاقات و خواهش کردند که با ... مواصلت و مرافقت پیش کرفته همت
بکوی ... کشور کشائی ... آنجناب از همت بلند ... را ... افسر ...
شان شرکت ... و از ... خواستند و ... ارض اقدس ... فرمودند و از آنجا ...
عطف عنان نمودند چون ... حرکت آنجناب بطایفه ... رسید ... و ... جمعیت کرده ...
... سنکر ساخته قرار کرفته ... کیفیت را ... نواب ... همایون
حضرت ... یاران را ... توجه فرمودند ... ایشان ... اهل
و هنکامه آرای معرکه ... که ... مصلحت و مصالحه ... حضور ... آنجناب
وقت مصالحه را ... شمول ... ساخته ... طایفه ... چون دیدند

کرد و چندی سپری شد اعلام کیهان کشوده ... و ... بال ... کرد ز مطار عقاب
خاک پال کشاید باد ... قدم ... که آن بیوت را اکر از جمله ... کتاب آنحضرت
بودند بمبلغ خطیر تطمیع و بشهادت آنجناب ترغیب نمودند که تا نان و دهقان پیرامون آنحضرت میکردیدند
و انتهاز فرصت نمودند که نخل برومند وجود ... بلندش را که با تمام محبت و صفات ... بود از پای در آوردند
و دست اهل روزکار را از دامن حیاتش کوتاه داشته ... کردند ... لباس سیاه سوکواری در بر کرد و فلک
کلاه نور از سر انداخت و دختران اختران ... اشک ... پیرامن ...
آنجناب ... زبان ترجمان قضا ... قطعه و رخطاب ... انا لله و انا الیه راجعون ان الحوادث ...
شغال ... شیر بیشه جلادت ... و در جام خواب شهادت ...
مسعودش ... نمودند ... کفران نعمت بر شمع کیتی افروز ... کرد
... و هفت سالکی در محفل جهان نور افشان بود از تیغ ... و ... وجودش
را از باد ... و ... از ... و ... خان ... شان
بر زبان ... خوان ... دوران ... با ... و ... این بیت
بیت هلا و حشتم ... اکر آفتاب جهان تاب سلطنت و اجلال در اوج
اتهار دولت و اقبال بمغرب فنا و زوال افول یافت ... که از لطف بی منتهای ... ذوالجلال
و از ... ماه ... دولت و اقبال خاقان ... از آفت محاق و کسوف زوال
محفوظ ... و شمشیر ... شاهد شوکت و جلالت از دست ...
... موجات ... کون ... خورشید ... زمان و خاکران
حضرت ... خواب ... خویش را در جامه خواب عدم خفته و کوهر شاهوار وجود مسعودش ... کلوله
... کفته ... و ... و ... هایل ... حضرت
... مطلب ... و حقیقت حال ... کیفیت ... بیت
از ... تنها نه ز دوستان فغان رفت ... دشمن و دوست ... فریاد و فغان بر آسمان
رفت عجبا ... مصیبت عظمی ... آسمان منفطر ... کواکب ... و ...
... شادی دنیا باطل ... انجام ... تمام ... شرب ...
... کلستان ... شور ... قضیه ...
ممنوع کردیدند ... اجلال ... دیدند ... که

بهر حال اما این مروت و فتوت چندان بود و از انصوب بهم او نیز بشمشیر خونریزی و از غلامان بیرحمی کشید
چه در استرآباد و چه در رشت از ان هشت بنیاد بر خود دو دوست و کوچک و بزرگ ایقان نمود بی در آزاد
مسلمانان اصرار کرده که جهت ستمهای ناکی و دونم خانهای چنگیزی تازه کشت **در بیان استخلاص خاقان**
مغفور آقا محمد خان از دار العلم شیراز مقدار امور معشر شرح مصور و صور اسباب اخیه و شرح اجلال او و عظمت که
سلاح کرده وقت من شای معقول اهتمام در جمع مصلحتهای او شو الله رسید و سلاح بر بیمان او فکار دارد و هام از لطمات
امواج بحر بی پایان حکمتهای او خود را بساحل نجات شو الله کشد سعادتمند اگر خواهد کلاه دولت بر سر نهد
اگر پدرش و ادر کام نهنگ بلا داد درجه تا عضا و شاد کام از کام او برآورد و نیاز اگر خواهد خلعت
سعادت در بر کند اگر خلیل آسا در نار ابتلا افتاد آتش سوزان را بر وی باغ جنان سازد **بیت** عزیزی
کز حق شود ارجمند. از آب و از آتش نبیند گزند. کسی را که حفظ خدا یار شد. ز هر بد خدایش نگهدار شد
تفصیل این اجمال الصورت خاقان بی همال محمد شاه مظ بناه کرم بن ... شاه اسکندر ... [illegible]
مدت پانزده سال در سلک زمره در آستانه در مخزن صدف و لعل ناب در دل کان مکان داشت تا آنکه
از خارج آهنگی جبله و حیره که عشر عشیر آن داستان ممنوع سمع گوش نشینان کوچک و بزرگ جهان نکردید
مکر در اسباب ایشان بیغمبر ای ذات اقدس آنحضرت مهیا و باعداد جریده حوادث در جعبه سوار نکته کرد فتاد
چهار موجه طوفان بلا دور زمان من قسطر لطائف غیبی آنحضرت را اسباب قطا یا بود و هم در آن عجب شور و
شر لنگر صبر را از دست ندادند و خاطر ملکوت ناظر را بمضمون صدق مضمون این بیت موزون ... خوش
بودند **بیت** صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند. صبر کن ای دل که عاقبت ظفر آید. و فعادند ... سبب
نقدیرا ایام انقلاب و ... جهان خواب و ارایش ... و تحلیل ... عناد و ... اهل بغی
و فساد گوهر ذات ... در درج پادشاهی ... و زمان ... دولت ... خود مامون
داشت تا آنکه ... دولت زندیه ... زوال ... افروز
ان مهر سپهر ... این احوال ... در روز سه شنبه سیزدهم صفر سنه هزار و نود
و سه کریمخان زند که مدتی مریض و صاحب فراش بود در دشت ... خاکی را ... درد ... کرد
و چند روز قبل از آنکه ... خاقان مغفور بهانه شکار از قلعه بیرون ...
هر روز در خارج شهر برای شکار ... اسباب ... استماع شود
اهل شیراز ... اضطراب ... کریمخان معلوم رای ... زمان کردید
با برادران والاشان جعفرقلیخان و مهدیقلی خان و بعضی ... کیشان با منتها استعجال ...

حضر

مقر سلطنت تحمل شفقت دکفت و نهضت فرمود آری **مصرع** دیج دراحت زان چه شد مطلب بزرگ **بیت** ز انجا
که خاک شود بر زمین. دفتا چنانکه برخ بحبید از اشیان. که کوه زیر پایش و کوه ابر زیر دست. که چرخ
همرکابش و کوه هم همعنان. تا اصفهان عشرت ... و سه روز ... کردید **بیت** خلق جهان بود و ...
میرود. از صبح تا بشام ... و از انجا بطرف ... کردید ... دار
السلطنه طهران چند روز توقف اتفاق افتاد و خان ایل ... بیگلربیگی ... از ایل ...
... و اکراد دیگر که در محال ری و توابع اصفهان بودند باردوی ظفر پیوند پیوستند و ... این نقود و
اجناس نفیسه که از عراق ... بتصرف ... عملجات ... فرمود ...
نیز ضمیمه غنایم شد و نقی خان زند که از طایفه کریم خان سرخه اردوی و ... کوه بود ...
... مبلغی و ... نقد جان را ... از انجا ... تمام ...
ذکر محاربه خاقان مغفور با مرتضی قلیخان برادرش در سوادکوه مازندران مرتضی قلیخان با برادرش مصطفی
قلیخان که با التماس حسین خان دولو در استرآباد ... مرتضی قلیخان ... استماع
خبر فوت کریمخان با سپاه و چاکران بمازندران آمد و ... قرار گرفت و ... خروج و
استخلاص خاقان مغفور را از شیراز ... استماع نمود اگرچه ... اقتضای
... اخوات ... مرض ...
... واحدی ...
... رضاقلی خان برادر خاقان
مغفور ... مرتضی قلیخان از
استماع ... رضاقلی خان و مصطفی قلی خان برادران خود
... خاقان مغفور جعفرقلی خان را ... مرتضی قلی خان فرستاده
پیغام داد که با وصف مباعدت و مفارقت چندین ساله ...
... موجب
...
ذلک ... جعفرقلیخان ...
... خاقان مغفور ... جعفرقلیخان ...
... رضاقلی خان که ...

این فتنه بود تفنکچیان پیاده را که مشغول نزاع بودند بر داشته بیرون رفت و تا بارفروش عنان باز کشیده و قتل

بسیار بعمل آورد و مغفای او نیز شکست خورده سپاهی شاهی داخل لشکر گشته بنای ایشان را غارت

کردند خاقان مغفور از مطرف عبور کرده بجانب بارفروش عنان و مصطفی قلیخان با جماعت بسیار بنابر طمع

عصیان و طغیان برادر برکاب حضرتش پیوست با اینهمه مورد اشفاق خسروانه شد و مرتضی قلیخان بعد از

ملاحظه خاتمه همت خواص و بنه خود را بر گرفته روانه استرآباد کردید خاقان مغفور نیز وارد دمناری شد

در بیان اقدام علیمرادخان زند بطهران و لشکرکشی بلاریجان و منازعه با جنود سلطانی بعد از استخلاص خاقان

مغفور از شیراز نزد کریمخان بنحویکه سبق ذکر یافت بر جای او نشست و تجدید قراجه بیرجمی جما

بنه و جوان و سلسله زندیه را بر جوجت و از استخلاص نواب خاقان و اثر شکست سیاده دریافته علیمراد

خان زند خواهرزاده خود را که شرح احوالش در محل خود ایراد خواهد یافت با لشکری بسیار باصفهان مامور ساخت

که متوجه عراق و سرحدات تا فرمان بوده باشد هنگام علیمرادخان با ایلات بختیاری و کروهی متخلف کرد

اصفهان و نواحی آن بودند الجمله جمعیتی نموده از اصفهان وارد طهران کردید و سرکردکان لاریجان نیز در

رفتن برای مخالفت خاقان مغفور از وی استمداد کردند وی جمعی از احمامه اغتنه کرد در اصفهان توقف

داشتند همراه اهالی لاریجان کرده ایشان رفته در آمل لشکری ترتیب دادند در محل لال خال بعرض

خاقان مغفور رسید که جمعی را که از دینه بقیه زکره املا ازاده مخاربهان نیز دارند بنابر آن جعفر

قلیخان را با هزار تن از متهوران لشکر جهت املا ارسال نمود جعفرقلیخان معرکه را کرم کرده در آن

کیرودار جمعی از لاریجانی و اغتنه هلاک شده کروهی اسیر و شکسته فراکسواران کشته تعبیه السیف اسلحه

و اسباب بیغیر کشته و حرکات ایشان نصیب غازیان ظفرنشان شد خاقان مغفور بعد از نظم امور

مازندران از راه سوادکوه بعزم عراق مصمم و قبلا از حرکت رضاقلیخان را بمحافظت خطه آمل و حفظ ابدال

کرد و انضبط ملازم شاری مامور ساخت در اثنای طی منازل خبر رسید که رضاقلیخان بعد از انهزام از جانب سواد

کوه باسترآباد رفته جمعی را فراهم آورده و در اینجا بحرج تا کرد در آنجا متوطن بودند فراهم کشته فتنه بنیاد

و آهنگ آشوب و فساد وارد خاقان مغفور جعفرقلیخان را با فوجی از غازیان نصرت نشان از پیش روانه حوالی آن

عقب ایشان روانه حرکت رضاقلیخان از استماع ورود جعفرقلیخان و وصول رایات خاقان مغفور که قا

و وطن اضطراب کردید دست در ذیل عجز و اضطرار زده بخدمت اقدس خسروانه جست و عهد کرد که دیگر پای

از جاده انقیاد بیرون نکشد چون مکرر از این ادعای ناخردمندانه از وی سر زده بود انجناب قصورش را

بعدم تجربه و جهالت محمول داشته و رخصت خود بطهران رسیده در عید نوروز با دمسوع مقربان در درگاه شد کرد و القفا

خان افشار حاکم الکای خمسه بعد از وقوع قضیه کریمخان بقزوین آمد اهالی آن بلد را تصرف نموده و بعد از غلبه بر

اهالی قزوین مردم آنجا را در میان جمعیت کرده بر سر او رخیشه و از عوام قزوین زخم برداشته از خوف شورش

و عزیمت آنجا بسیار و نام بالکای خمسه معاودت نموده در آن اوان علیمرادخان زند با وی بمقابله و مقاتله

پرداخته دستگیر و در دست علیمرادخان بقتل رسید و دو منزل دو کلاب عریضه از اهالی و اعیان لاریجان

مشتمل بر عذر تقصیرات رسید استدعا نموده بودند که مهدیقلیخان را در میان ایشان مامور فرمایند که مغفور

را خاطرجمع کرده بدرگاه آورد خاقان مغفور مسئول ایشان را قبول فرموده مهدیقلیخان را با معدودی جمع

استمالت اهالی لاریجان مامور فرموده بعد از رفتن مهدیقلیخان رضاقلیخان پیمانه پیمان را بسنگ نقض

شکسته خود را در زمره الذین ینقضون عهد الله و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض داخل

و نیت بلوستدرکان و اجاره استرآباد که همراه داشت از اردوی همایون کریخته روی بعناد نهاد و اهالی لاریجان

که بر شکل بعناد نهادن طوع شرارت رفته او را با مهدیقلیخان برداشته بلاریجان بردند خاقان مغفور

از استماع این وقایع دفع دشمن خانگی را اولی و اهم دانسته بصوب مازندران معطوف و جعفرقلیخان را نیز در

حدود قزوین از عزیمت خود واقف نمودند در وقتیکه خاقان مغفور در حدود طهران تشریف داشت مرتضی

قلیخان با جمعی از جماعت استرآباد و ترکمان دشت بجانب هزارجریب و دودانکه رفته ایشان از خوف مواخذه

خاقان مغفور از خدمتش سر باز زده وی را بجاغارزه فرستاد و کوه شد و رضاقلیخان نیز از لاریجان بیرون

پیوست در آن اثنا جعفرقلیخان که از قزوین معاودت کرده بود و مرتضی قلیخان سر راه بر او گرفته در دوبال هداول

جمعی از چاکران جعفرقلیخان کرفتار و قلیلی مقتول شدند جعفرقلیخان بجنگ کریز خود را بجنگلی کشانید

بمازندران رفت و رضاقلیخان بلاریجان معاودت نمود و مهدیقلیخان مواضعه نموده باسترآباد رفت

و مهدیقلیخان بسوادکوهی که سمت از اموال اوشان کرد رشت در نزد رضاقلیخان محبوس بود از نزد او فرار کرده

بخاقان مغفور پیوست مورد اشفاق و الطاف کردید **در بیان کرفتاری رضاقلیخان و محاربه جعفرقلی**

خان با اهالی لاریجان اما رضاقلیخان در لاریجان با اهالی آنجا در مخالفت همداستان و در کلات اهل

ضلال با جماعت کرده بنابر آنکه خاقان مغفور ایشان را کوچانیده در بجو سکنی کرده بود بنای آمد و رفت

کرده در طغیان و عصیان سعی و جد بپایان بعمل آورده چون حرکات ناشایسته ایشان بسامع علیه رسید بجهت

اطفای نایره فساد جعفرقلیخان را جمعیت بجهت ساهور فرمود در محل موسوم بخاملی بحوز جعفرقلیخان را با رضا

قلیخان محاربه اتفاق افتاد و بعد از کشش و کوشش رضاقلیخان شکست یافته فرار و جعفرقلیخان وی را تعاقب

کرده دستگیرش نموده بخدمت خاقان کرد در محبت آورد و آن حضرت نیز پاس ارحام کرده امور مملکت را

منظور نیت خاقان اردوده و طغیان او را بجهالت و بیخردی محمول و جرایم او را عفو و اغماض معروف و چاکران
را کرفتار از استقلالش انداخته و حیدر قلیخان و خان ابدال را با هزار و پانصد نفر از ترکان و اکراد بجا بکلو و
ملا نلو و تفنگچیان مازندران برسر لاریجان برای تنبیه و گوشمال انجماعت طاغی امر فرمودند ایشان قبل از ورود
بنایان جمعی را طعمه شمشیر و جمعی را دستگیر کرده مظفر و منصور بخدمت خاقان مغفور عود کردند و خاقان مغفور
از بارفروش عازم استراباد و رضاقلی خان و خان ابدال را در ساری توقف امر فرمود و از انجا بمحل
چهار دانکه تشریف فرمودند مرتضی قلیخان برسم استقبال مبادرت ننمود اعلحضرت از رفتن باستراباد قطع
نظر فرموده با شرف سعادت و جمعیت بجهت صدور رحلت تفاوت پیشنهاد خاطر اقدس مناقشه با مرتضی قلی
خان بود رضاقلی خان و خان ابدال خان را برکاب طلبیدند بعد از ورود با ایشان باستدعای دو نفر از اعیان
تشفع اوخت فرموده رضاقلی خان را باستراباد فرستادند مرتضی قلیخان زبان ندامت و استغفار در
حضرت برادر جمشید اقتدار کشوده مصطفی خان اخ خویش را با معدودی از چاکران بخدمت فرستاد و خاقان
مغفور بجانب شهر ساری توجه و از انجا ببارفروش تشریف ارزانی داشته هفتصد نفر از غازیان را
قبر کردکی حبس قلیخان و مصطفی قلیخان بسبب کیلان ماموز فرمود و ضابطش در بارفروش با انتظام امور
ضبط و نسق ولایات نزدیک و دور رحل اقامت انداخت **ذکر طغیان رضاقلی خان و سوانح عبرت افزای زمان**
خاقان مغفور رضاقلیخان ما نلوقاجار را بجهر ضیافت بلاد امل و ملکات بداثر فرمود و رضاقلیخان برادر
خود را باستقلالی کامل بجهر خاطر جمعی و تالیف قلوب اهالی لاریجان معین کرد که در نفس خاین و سران حات
مزبور را از رعب غم خوف و وحشت او وده از ملت قاتی و کاب شاذدان جهول را ملون مزاج و سودای نظری
طغیان کرده با استنفاف حرکات عنیفه پرداخت و بطمع طعمه سلطنت کراورا لقمه کلو کیر و بیاده از دهان حوصله
قابلیت و استعدادش بود با ان طایفه بمیغر سازش و بتد بیر باطله خود نازش نمود **بیت** اگرچه خصم تو
دعوی سلطنت دارد زمانه کرد برانداز و تاج و افسر او نرات جن قاطع بیت یعنی تیغ حکونه پیش و دود عرصه
مرد واو چیل برادر لاریجان و هزار نفر خاریجی کوه نوران ابعدا سادر هشتم ذی الحجه الحرام سنه هزار و صد و
نود و پنج همه بتخریب بیت الحرام دولت بشهر بارفروش وارد و نزدیک عمارت دیوان خانه حضرت اعلی باروی
کالای نفاق کشته باعلام وصول تفنگچیان را امر بشلیک کرد و عقل از روی انکار با دیکتاب این کار نا سزاوار
مصرع تیغ بر خویش میزند هشدار مسکیف و خان مغفور از ان شورش حقیقت علارش تفرس کرده با چند تن
از غلامان خاص که یکی از ایشان کودک بود بخلوت بادکیر که شاهزادگان عظام محمد قلی خان و حسینقلی خان
که در سن صبی بودند و با مهد علیا و ستر کبری بنظام محترم شاهزادگان مکرم تشریف برده منخفی شدند و چون

نمک حرامی و خیانت پیشکی خان ابدال معلوم ضمیر همایون نبود با انتظار ورود او امر دو دکور و ثبات قدم و محکان
که غولان خارخواب و خفتگان بودند **بیت** خلقی نه مردم انسان ادی سرشت با دیو هم بحبیب و با وحش همرکاب
و چنان از هر جهتی اراده کردند که بعمارت بالا رفته بر اعلحضرت مستولی کردند نتوانستند و بیا کراجناب تفنک بر
جناب ایثال خالی و ان کروه بشکوه زاد و هنگام استیلا از فراز بر قبب میان فکنده نشان ردی عروسان
تقصد احراق حضرات نافس بعمارت در انداخت خانهای اطراف سوخت و لیکن از بی نبات قدسی منفاخش
نرسید **بیت** ان را که خدا یار باشد او را چه ضرر ز دشمن باشد باشد چو خلیل اگر در اتش اتش چراغ برد
سود و خوش بعد از انکه خان ابدال از ساری ببارفروش امد معلوم کردید که او نیز طریق مخالفت سپرده و با
مخالفان تواطی استادی تربیت اهالی جهان به ثمر واز بیخ طالب برسوان خود **قطعه** هیچ سودی نکند
تربیت نا قابل که چه برنخی از طلق جهان مقدارش سبز و خرم نشود از نم باران هر کز خار خشکی که فتاده
بدیوارش چیل غادی دامن سعی بمیان زده سوء و عن عاد و انداخت اعلحضرت کابل در بعضی بندیل مکان
خلوت سربیرون تشریف اورده رضاقلی خان را حضور طلبیدند و مواجهه توبیخ و تعنیف کرده فرمودند که تو اخی
سزاوار بزرکی و نیکنامی بوده و نیستی و نیکنامان را بدنام کرده **بیت** این راه که بکیر خطر از معرودی نرسم
که بمنزل نرسی از دوری یاری هر چه در زبان مکنون ضمیر شراوت تحفه قت هر معمول داد رضاقلی خان هی چند
ازان کناه انابرد و در ضمنش چاپلوسی و لابه نمود اعلحضرت ادخالت مغز و صورت تعرض بینامل اعراض
کردند خان ابدال و اهالی لاریجان در حضور ان بکانر زمان با رضاقلی خان عنان دو میان اورده
در قتل و افنا ایش یکدل و یکزبان شدند سبحان الله زهی ابلهان کوتاه نظر و خفاش طبیعتان بی بصر و کور
دلان بی پا و سر که هست چراغی که نورکیتی فروزش شرق و غرب عالم را از مهر جهانتاب روشن نداشت
غلط بخت نهای دوران و سفله نوازنهای چرخ سفله نشان ان کوه کران نهاد ابدت ایشان واکذاشت
ان کروه از غایت ناسپاسی و حق ناشناسی در اطفا و اخفای ان میکوشیدند برید ون ان یطفئوا نور الله بافواههم
و دوران قیل و قال زبان خان خاقان مغفور با ابحهان جهول سفیهان نامقبول الطبع واقسوس منجوانند **شعر**
القتل یخرج من حرقنا الکم طرحتم لعلکم ند صرو غاء لا یعنی بدخشان ولا یمن فما افتقتم بافسادی وافنائه
عاقبت جماعت حلال فی بر که اخلاط نه مانند ان و در پرده بقانون ذات کیشان برای اخلاص اعلحضرت
داشتند مستهلک شدند که شاهزادگان بنهایت برده کران بلوک متعلق با ایشان بود محافظت نمایند چلی نجاب
و ابا شاهزادگان دست کبری بنیه برده بودند **بیت** دو مرتبه عالی خدا که نکجد مهمان سلاطین بنهان خانه
عصفور در هنگام بردکش و وقت خواهان رضاقلی خان مجنون غلطا بدیهم که نزاد ار کند و زعیم بودند

مصلحت دولت دید تا کار به عقل و هوش راه بعجیب پای دست نمایند از کلام حکمای است اذا ارتفع الوضیع اتضع
الوضیع و رحیمی که سلسله بر پای کرده و تزشاینش نهادند زعجیب با هم آهن دلی و سخت رویند چون مادر خود
بجیله ماننا اهل تقصیر در قدم آنحضرت اشاد و مبادی حالت جالده خان چون داد خواهان کشادند زبان
آغاز نهاده گفت **بیت** نی کجا پای فلک و تخت سلطان زکجا * کرده تفقد بر مرا نیست پای اعمل * القصه رضا
قلیخان چند روزی بر مسند زمان دولت خطه بارفروش نشست و کلاه گوشه بندگی را به سر همچنین شکست **بیت**
نه هر که طرف کله کج نهاد و شد نشست * کلاهداری و آئین سروری داند * رضاقلیخان که جاد خیره مترع این
فتنه را از خطا امل جعفرقلیخان و مصطفی قلیخان اخاکرد ایشان از طرف گیلان بمازندران بر گشته مرتضی
قلیخان نیز از استماع گرفتاری خاقان مغفور با علی قلی خان و محمد یقلی خان و قوانین [illegible] هفتصد کس
از سوار و پیاده از استرآباد و [illegible] خود شان و جیش شان همراه اسبان کوه پیکر و سنانهای شبان
مثال بابیهم [illegible] کانما قست علی اطرافهن ذبال [illegible] در حرکت آمدند رضا قلیخان از استماع
وقوع این فتنه [illegible] با سیصد و سیاه لارجان و چهار صد تفنگچی [illegible] تمامه
بجانب ساری مامور کرد آمدند دلاوران دو لشکر در برابر یکدیگر آغاز شور و شر نمودند و تفنگهای [illegible]
آهنگ [illegible] صدای رعد و امطار را از صد [illegible] میباختند و زنبورکها از روی تختها
سحاب آسا مانند برق درخشان از هر جانب [illegible] آتش [illegible] سر [illegible] تا تم [illegible]
زاد و [illegible] موت [illegible] الحاصل چندین [illegible] خان ابدال [illegible] بر سلطان
کرد جهان [illegible] و روی صف شکن بود [illegible] رسید خان ابدال از حملهای [illegible]
در اضطراب افتاده رضا قلیخان را از رخم [illegible] چیره دست جز دار نموده به قلعه ساری گشت روز
دیگر باز پای همیان قتال نهاده آغاز کردار کرده جمعی از ابطال رجال را بکشتن داده روی دیگر
نهاد با محمد قلیخان لاریجانی و یک و نفرا از آن کرده تا باغی [illegible] که در دو سر خیابان بود رفت چون
باده کشاند و بپای خم خود کش کرده گفت **بیت** [illegible] تا [illegible] دم [illegible] پیمانه
الحاصل فوجی [illegible] استرآبادی و تفنگچیان [illegible] خان ابدال را در میان گرفته از اسلحه و اسباب
عریان کردند مرتضی قلیخان بعد از حصول خوشی فتح و ظفر برای صلاح دولت خود تمامی گرفتاران را بمحبت و مراعات
امیدوار ساخته داخل شهر ساری گشت و در استخلاص خاقان مغفور ساعی گردید رضا قلیخان از
شکست [illegible] و سلاح [illegible] خود [illegible] کرده با جمعیت موفور از بارفروش عزیمت ساری نمود
چهار پنج فرسخ [illegible] از عمال خاقان مغفور [illegible] بود [illegible] حرکت [illegible] تفنگچیان و چریک قسمت

سپاه مازندران خبر گرفتاری خان ابدال و محمد قلیخان از سر پاشیدند و تنیز فرار کرده روی بجانب
[illegible] پادشاه [illegible] آنحضرت [illegible] چون [illegible]
[illegible] از حکیمی پرسید [illegible] برادر [illegible] در جرا گفت برادر [illegible] اگر دوست باشد
بیت چو دوست جور کند با تو و جفا کرید * میان دوست چه فرق است و دشمن خونخوار * الحاصل چون مدت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شد روی [illegible] علیمرادخان زند با صفهان رفت و [illegible] طرح
[illegible] صادق خان برادر کریمخان زند [illegible] در اینجا چون [illegible]
و بیکاری کاری [illegible] روی بجانب خراسان نهاده در مشهد مقدس مرکب حیات را از گریوه [illegible] جهان
[illegible] این بیت برخواند **بیت** در رفا که رفت آنکه همی با
تو سرکشید * [illegible] **کیفیت استخلاص خاقان مغفور و وقوع محاربه آنحضرت با**
مرتضی قلیخان در سنه هزار و صد و نود و چهار [illegible] آنکه [illegible] رضا قلیخان [illegible]
[illegible] حاجی خان [illegible] خان [illegible] آنحضرت را با بارفروش آوردند و در این حین خان ابدال
[illegible] مرتضی قلیخان
[illegible] سیف [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible] مرتضی قلیخان
خارج از [illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] مصطفی قلیخان برادر خود
[illegible] سلام [illegible] آنحضرت از راه [illegible] چاکران [illegible] ساری
تشریف برده [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] خدمت
[illegible] خاقان مغفور پیغام داد [illegible] برادران اتفاق کرده [illegible]
[illegible] ساری و استرآباد [illegible] خدمت [illegible] قبول [illegible]
[illegible] بادشاهی [illegible] باهم از روی صدق و وفاق اتفاق کنیم
[illegible] دشمنان [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] برادریم [illegible] چنان [illegible]
[illegible] خاقان مغفور [illegible]
حال مرتضی قلیخان در [illegible] خان [illegible] و لو علموا ما [illegible]

انصروا ولکنهم لم ینظروا الی العواقب با برادر بزرگوار که اطاعتش از روی عقل و خرد واجب بود آغاز مناقشه
و بخواهش ظاهر دانسته ان خیال باطل را با ساد و او جمعی از ابطال رجال در نیم فرسنگی علی‌آباد سنگر ساخته مقطع طریق بود اخت
قبل از ورود سلطان ذوالاشان رضاقلیخان مذکور بر سر ایشان شتافته بود و بیک حمله سنگر را گرفته مستحفظین را
متفرق ساخت و حضرت سلطان از علی‌آباد نهضت فرموده مرتضی قلیخان را در قلعه ساری بمحاصره انداخت
و جعفرقلیخان نیز از سکان ولایت داراد و بشرف دست بوس مشرف شد و بخواهش خاقان مغفور مرتضی قلی
خان از قلعه بر آمد جلال سرور والا مقام سربلندی یافت و بعد از چند وقت فیما بین سوداي شازش
و مواظبت در گرفت و بنیاد آن زمان راه مدار و مواسات بستند و در روب قحط و غلا بر قلعه‌گیان کشاده شد بعد
از روزه چوره بنیاد دوران و کر بسیار و بر شاخ اهالی قلعه مرتضی قلیخان از در عجز در آمده طالب صلح
گردید خاقان مغفور نیز از گذشته گذشت و استرآباد و جهاد را که دو ذکر و هزار جریب همه را بمشول برادر
نامدار برقرار و هر یک از مصاحبان و ملتزمان رکاب را بنوازش دیگر را منی و بجا بنا تنها باستراباد و خوض فرمود
اعتاب ... رفتن مرتضی قلیخان با یاوری دوران افزای ملکت همت ملوکانه مصروف ذات عرش مسند
شوکت و استقلال قرار گرفت **در بیان محاربه شاهزاده اعظم با نادرخان عرب الخراسان** در زمانیکه خاقان مغفور
متوجه ساری بوده نادرخان عرب حاکم تنجام جمعیتی از عرب و عجم فراهم آورده عزیمت کنان بر سر دامغان
تاخته کلبعلی خان ذوالفقار حاکم دامغان چون مرد میدان او نبود دو دم از در تخواهی خاقان مغفور میزد
بنابران حرکت را بعرض سالکان عتبه علیا موصول و بموجب ارشاد بجناب شاهزاده اعظم که در آن
ترسانه بود با من ... از جا ... کران لطف توامان بر بنشیند و تادیب او محض کردیدند و خاقان مغفور با سمعیل
خان ... صاحب قلعه زد و حاجی اسمعیل خان ... الیه ما ... ماذن داده ... که جمعیت خود را
اماده نمایند و در رکاب شاهزاده ... از ... بر باز نهند و در ... ناهید ... چون لشکر
اعظم برکاب ... کردید که در بسیج ... یاری و ... سرافرازی و ... بنیان ... خراسان
جهان ... و ... کاردم ... اکنار ... اعالی ... **بیت** دولت ... تارک ... افشانش
... نصرت ... تیغ ایلدرش الغضه شاهزاده اعظم بدان سمت عنان تاب و هنوز پای گردون فرسایش
در رکاب بود که نادرخان با قدرت و استعداد تمام روی بخصومت داده شاهزاده عنان از منزل بجانب معرکه
کار زار تافته و بمقاومت پرداخته با اندک کروهی ... مهزم ساخت روز دیگر که شبل شیردل خود ...
سمند تیز کام سپهر ... شاهزاده شیر صولت نادخان و کلبعلی خان مسلح ... بیلوک ... خوی شیر
شکار سوار گردید **بیت** سوی خیمه شتابان چو قطره در دریا سوی بلندی تازان چو ابر در ادان

بسوی میدان لگام داده برای رزم عدو در جنگ جوی یقین میمنه و تخصیص میسره کرده بجلال اقبال بنمود و نادرخان
با سر کرده جهادوش امید علی نام کرد شاد لو را خواب اعراب هنگام حرب و بازار طعن و ضرب گرم کردند شاهزاده
ماه طلعت **بیت** سپهری قبا او بشه و زین سپهر بر دوش کیش و حاجی کمان خدنگ انداز چون هلالی که بود تیر
او در کف مهر بجنگ او ورده خود چون مهر خاوری و لشکرش چون انجم از برج بخیاری دو ... احتر ... طالع
بود دو خار عالم آرایش مانند چهره مشتری و جبین سهیل لامع و نصرت چون رکاب داران در رکاب دوان
و ظفر چون جنب کنان در جنبش روان **بیت** فلک ... علم این حفیظ و کینی یار قضا همراهی در دولت
مطیع و بخت جوان الحاصل بعد از کشش و کوشش بسیار لشکر شاهزاده کامران ظفر یافتند و نادرخان
با سپاه منهزم و کشته راه فرار پیش گرفت و شاهزاده خان را تعاقب کرده در لرزان بدامغان بنشاخت و جلدوی
این فتح نامدار سلطان والا تبار نامدار را بیتوتی شاهزاده عالی مقدار مقرر فرمودند و زبان روزکار
بطالع همایون و بخت میمون او این خطاب مینمود **بیت** باش تا آفتاب جلوه کند کاین هنوز از نتایج سحر است
ذکر محاربه امیرگونه خان افشار بعد از وفات کریمخان زند فتنه و آشوب در ایران بنیاد شد هر سر هوا
هوای حشمت و جاه شد از انجمله علی مرادخان که بعد از بزرگترین امرای زند بود ممالک عراق و فارس گشت
و امیرگونه خان افشار از جانب علیمرادخان سردار و بسمت خاز ... کذا ... اهالی لاریجان او را با جنود
موفور با سمعیل ... خود داوود ... و علیقلی خان که قبل از ورود او با عدد در موافق بود با اندک نفاقی
و علیقلیخان کار ... از پیش ببرده مطاوعت کردن کرده و رفته رفته بپیش آمد خاقان مغفور بعد از استماع این
اخبار ... مساوی نهضت فرموده و سر سپاهیان را با انکسار طوفان اساس جنگ و پیکار بیادی ... مجل تفنکهای
هکشان هیبات ... از چشم پهن ... برانگیختن ... سفید و سیاه لاریجانی محمدخان ملقب به سفید
مرکب خویش ... تیغ کشته از جان رفت و سپاه او را از دستگیر چون ... بر تیر بلندی بود بعمارت
بلندی بوده ... سپاهش در انداخت و عباس قلیخان و امیرگونه خان که یکی از سرکردگان معتبر
افغان بود ... زخمی کاری ... کرفتار ... کامیاب که از راه ... جراحت
... بود ... بر ... جراح مقرر داشت ... و داغ عالم مانده بود و امیرگونه
خان ... کریبان ... بصوب طهران شتافت ... امور مردم لاریجان اول با ...
سمنان ... از ... خاقان مغفور در پس ... کرد ... ردی برار ... رفتند
... که ... کرخان ... اعراب ... تن ... بخشید مانع ارباب
فتنه و ... شد ... سلطان مغفور ... دامغان و بسطام ... رکاب ...

شاالله طریق انقیاد و جانفشانی گردیدند و قادرخان عرب که گاهی از سر سرکشی و افساد بنای مخالفت و عصیان
می‌نهاد بمنهج قویم تسلیم گشته بود بعضی نیز پیشگاه حضور خاقان مغفور را تسلیم نمود باوجود ظهور
خیانات بر جرایمش خط بطلان درکشیدند و زبان عفو و امان گشودند عنایت فرموده او را با کرج و اموال
بساری فرستادند و بسطام را به برادر جعفرقلیخان و سمنان را بدو هم سپردند علیقلیخان مبذول داشتند
و از آنجا باسترآباد رفتند چون سرداران علی‌مرادخان زند سید مرادخان و محمد ظاهرخان در منزل کرشک
ورود فارس از علیقلیخان و لطفعلی صادق خان برادر کریمخان زند شکست فاحش خورده باصفهان برگشته بودند
علی‌مرادخان نیز از صدور اصفهان بهمدان و کرمانشاهان گریخت و اعراب و اتراک دراعند و دراه یافت لهذا لطفعلی
قلیخان را با فوجی از غازیان نصرت نشان بسمت طهران مأمور فرمودند تا سبب امور اعند و دبیلان ساری
توقف فرموده خوانین بوخاری باش استرآباد با مرتضی قلیخان که کناره کرد نازی الفت و مباشرت و وحشت
بودند با سنیات خان بهخان سرنهادند و خدمت شده و با انواع نوازشات مباهی شدند و همت سلطانی چنین
اقتضا نمود که ولایت گیلان را تسخیر و مرتضی قلیخان که دید هنوز با آنجناب راه یافت در چهارم شهر صیام سنه هزار
و صد و نود و پنج از موکب خاقان بسمت آنجانب مقصود روانه فرمود چون هدایت الله خان حاکم آن ولایت از بادیه
دغا خبر شد و از فتنه او بود مورچل و خندق مستحکم ترتیب داد و مرتضی قلیخان در این طرف پل رایت
نجات برافراخت چهل و پنج روز از دو جانب جنگها بشد بالاخره هدایت الله خان از در استیمان درآمده
مستقبل خدمات و میرزا صادق منجم باشی لنکرودی و آقا محمد صالح لاهیجی که عالمی عامل و فاضلی کامل بود در آنجا
پیش کسی چند از برای استشفاع و قبول باج و خراج نزد خاقان مغفور ارسال داشت ملتمس ایشان مقرون
با نجاح و حکم باحضار مرتضی قلیخان صادر گردید اما علی قلیخان [illegible] از دو طهران اهالی آنجا درب حصار
را سد کردند و قدم براه اطاعت نگذاشتند و علی قلیخان دوبار دیدش بر ده کاری نساخت و بموجب فرمان والا
از آنجا مراجعت کرده بخاقان معظم پیوست دارالمؤمنین استرآباد بعد از سنوح قضیه شهادت سلطان سعید
جنگ و هرج و مرج از رونق افتاده بود چون وطن مألوف و پرورش منشیم خاقان مغفور و قبایلش نیز در آن شهر
عشرت انگیز [illegible] افتاده بود و رایات ظفرآیات با آنجا در حرکت آمد اهالی شهر در پور صغیر و کبیر از برنا و پیر که سالها
آرزومند دیدار حضرت جهانداری بودند قبل از شرف مشرف گردید چون خاقان مغفور داخل بلاد گشت مرد و زن در
کوچه و برزن از حصول آن دولت عشرت آغاز کردند و خان رعایا و اهل سوق پرداخته رفع حیف و میل و نقص و عیب
از ترازو و کیل آن کشور برداشت سوای قلعه مجرد و امر تخریب جمیع قلاع اعوانی فرمود و رحیم خان دولو را بکاری
استرآباد کرده عطف عنان بصوب مازندران نمود **حرکت خاقان مغفور بسمت گیلان** مطابق سنه هزار و صد

نودوهفت

نود و هفت هدایت الله خان ولد حاجی جمال فومنی که خواهرزاده سید حاجی جمال در سلک ازدواج سلطان مغفور
محمد حسن خان منسلک و حاکم بالاستقلال گیلان و پسر هدایت خان ولدش حاکم الکه بود با آنکه در ایام
هبوط اختر دولت سلسله جلیله قاجاریه اخلاقهای ناشایسته کرده بود در این اوقات از زور باد غرور و تربیت
گشته از اعتنا و رواق منهج مستقیم حسن عقیدت مهجور گردید از کثرت عساکر و صعوبت معابر استکبار
وزیدن و بیغانی دریا کرد و دولت ذات منظهر گشته بنا بسابقه مطربین مورچل اطرافها رخنه داری کرد
خاقان مغفور تنبیه او را واجب دانسته از ساری با جمیع خوانین و اولاشان و سپاهی عرب و روی بسمت گیلان توجه
نمود و جعفر قلیخان را با مصطفی قلیخان و فوجی از دلیران خضرتان از راه [illegible] قلعه جل بطرف لاهیجان ملحق
و دسته از تفنگچیان جنگی را بسمت لنگرود مقرر داشتند که بمقابله پردازند هدایت الله خان از ورود
خاقان مغفور و قتل اکثری از اهل لنگرود و قرار را شکسته [illegible] بکشتی نشسته بجانب شیروان روان
شد مستحفظین لنگرود چنان فرار هدایت الله خان خبر شدند هر یک [illegible] و راه جل در پیش گرفته
خاقان مغفور وارد رشت و در عمارت دلپذیر هدایت الله خان فرود آمده به نظم و نسق آن مملکت پرداخت و
بساط عدل و داد را منبسط ساخت و در آنجا بعرض رسید که رمضان خان نام از زمره امرا از جانب علی‌مرادخان
بحال تساعج بلاغ امر مشغول [illegible] جعفرقلیخان را بگوشمال او تعیین فرمود در حال بر سر [illegible]
و مقاتله پرداختند رمضان خان هم [illegible] کرشش [illegible] از رمضان [illegible] رخ تا [illegible] سر کشت [illegible] سال
راه فرار [illegible] دستگیر [illegible] گرفتار گشتند جعفرقلیخان [illegible] حصول [illegible] فتح تا موسم [illegible]
وارد و در آنجا [illegible] هدایت خان [illegible] حاکم فومن را گرفته با تمام [illegible] روانه ساری نمود و خاقان
مغفور [illegible] انتظام امور [illegible] گیلان [illegible] دست [illegible] از محل نزول جنود مسعود و آنجا چون سلطانیه را مضرب خیام
جلال ساخت و مصطفی خان دولو را با [illegible] از امرای قاجار [illegible] بود با فوجی از سپاه بر سر زنجان
فرستاد [illegible] انتظام مهام آنجا و [illegible] برکات دولت [illegible] و خاقان مغفور از سلطانیه بقزوین
مراجعت کرده چون هنگام فصل خریف در رسید عطف عنان بمازندران [illegible] نشان و ایام زمستان را
در شهر ساری [illegible] بسر بردند و در اواخر دولت کریمخان زند جمعی از طایفه روسیه از راه دریا بر [illegible]
[illegible] دریا و ساحل مشغول و از آنجا متوجه بادکوبه و ساری و بملاحظه شوارع و مواضع کوه و خرابه [illegible] جهات
[illegible] بر صفایح [illegible] معمور [illegible] حصول [illegible] مملکت [illegible] کسی [illegible] حال [illegible] بود و
در این سال که خاقان مغفور متوجه تسخیر [illegible] کرد خان نامی از امرای [illegible] ساحل
و افساد با [illegible] کشتی [illegible] فرنگ [illegible] نزدیک [illegible] لنگر اقامت

اتفاق شده شاهزاده اعظم کردند او ان از عمر شریف ایشان ده سال گذشته و نظم امور ممالک از ان استقلال داشتند
استعدادهای عظیمه ذهنی که بجا آورند از احکام ایشان داشته باشند نموده بقبول آن سرافراز شدند بعضی از انطاعیه
بهانه بیع و شری بیرون نامی متاعی که بهای عالی داشت بقیمت نازل میخریدند و خشنود از مسلمانان چیزی را که قیمت
پرداخت بر بهای بلند بخریدند تا آنکه از آلات و ادوات اهیمن قلعه مهیا نموده و از سر تزویر و خیال فساد
مردم قلعه بیرون شتافته دو هفته بیلم اشرف را با انداختن و قابل خود میکردند شاهزاده چون بخیال غلط
ایشان راه بردند مراتب را بحضرت خاقان مغفور عرض و حکم باخذ و حبس ایشان صادر شد شاهزاده چند
نفر از بزرگ زادگان قاجار را امر بگرفتن ایشان فرمودند ایشان تدبیر را با گرفتن خان بزرگ انطاعیه
تفتیش احوال ایشان مراقبت کردند و همه را گرفته بخدمت شاهزاده بردند بعد از حقیقت خاقان مغفور عفو
فرموده اعیان ایشان را از نجات فرموده بیلاق قضای مروت همه کس را خلع ساخته رخصت فرمودند و یکی از اهل
استرآباد را با التماس کرمخان برای تمهید قواعد وداد و اتحاد نزد پادشاه روس فرستادند **در بیان عروسی
شاهزاده اعظم** آنحضرت مکرمت منزلت حسینقلی خان دو فرزند سعادتمند داشتند که هر دو خلف ارجمند سلطنت بزرگ
که هر یک بهتر بی بیلیخاربای علوی و گرامی تر بنا و لاد امهات معلی الله دیده اورنگ خسروی گردید که یکی از آن
سمی فتحعلیخان سمی اعلی جدش **بیت** دست او در بزم گوهر بار تیغ او در روز رزم خون افشان و دیگری حسینقلی
خان همنام والد علیه مقامش و نواب خاقان کشورگشا فتحعلی خان در حجر تربیت عم بزرگوار خود که خاقان
مغفور است بحد رشد و کمالات رسید و سزاوار سروری گردید **بیت** پدر بر اگر از چنین خلف است نادری را که
اینچنین خیرات امانش برابر شش جهات ماهتابش برآسمان درات خاطر اقدس اقتضا نمود که گوهر
اکبر را که رشته شریفش بالیده بود بپیوندی بیقرینه قرین و در خلوت خاص با حجره بیست نشین سازند پس
بفرمان داور دوران که کنگره قصر جلالش از جانب طاق هفت ایوان برتر بود کارگزاران میان رغبت را محکم
تا در مصر مملکت بتهیه اسباب عیش و عشرت برخاستند و جهان را چون نشاط دو کارگاه ششتر بیاراستند
بیت سپهر زد بنای دوم نغمه بوستان راه زخوبان مهر جبین از قندهار شاهیان سرو قد و مطربان
گلعذار گلنار خد از زلال روح بخش و نغمات شورانگیز در محفل دلربائی و نشاط سرپای افراختند و بساط زمین
را از خور رهنمون هس در روشنک عشرت کره ناهید و عشرت بنگاه خورشید ساختند **بیت** در آن چمن که
صنوبر بقوان باده گسار بزم عیش نشستند بر بساط سرور زرشک چهره خورشید طلعتان در چرخ بزیر پرده
ابر آفتاب شد مستور زنغمه تار چو نبض سلیم در حرکت رگ بنای چه طبع حکیم منضبط بود و ماه جهان داد
منظر طارم اعلی برشکنان محفل هماپرواز تراب و سنباد دم دید شد و نسیم صبا بر فرق شاهزاده انجمن سلطنه

ازعطر

از عطر گل و شمیم شمشیر سنبل نکهت اکبر اله و عطارد بیان سوسن زبان عنبر نثار گشاده بر طلعت ساقیان سیم
اندامات و آن بکار بر خوان مشتری دولت شتر از امش و انیس گلهای سعادت افشاند و بهرام خونآشام دشنه
از کف انداخته غاشیه خدمت بر دوش افکند و کیوان برغراز کبد گردان غبار ایوان آسمان رفعت را کحل بجواهر
دیده اعتبار ساخت و شبها از شهاب شعله بار آتش بازان نادر محمود و شعله طور آشکار شد و از صدای بانگ کوس
عشرت آسمان چون ناهید بربط نواز از برای رقص جوه و شتافتند بیقرار **بیت** و خل سرفراز هست از مهر همت
را گر فتنه شد ببر دولت را بحجه خواهد کرد مشتری زهره است و باز بگر تیغ مریخ انسی دارد دشمنت را در بر
مغفور حکیم نمره مجیبا مثاب نوزانه شاید چو جیحون افکند بر سر گرد و اندر و دیم مجلس تو زهره طور جوی حنا کن
از پی روشنایه شب تو آب و باشد همیشه جوهر قمر چو نا ایام لهو و سرور منقضی شد خاقان مغفور عزیمت طهران نمود
چون دو سال بود که اهالی انجا دو خدمت بدرگاه خلایق امیدگاه سلطنت عیا ورزند بنابران موکب اعظم شکوه
بتنبیه قلعه طهران در حرکت در آمد بعد از وصول بامکان لشکر کیوان بهانت قلعه را احاطه کردند در آن
اثنا علیخان افشار حاکم خمسه شرف باب حضور و شمول عواطف و موفور گردید عبادت اینجا آن مهیان آگاه خبر رسید
که مرادخان زند از جانب علیمرادخان بسمت همدان امور انتهاد خود عنان عزیمت [illegible] حضرت جعفرقلیخان و علیخان
افشار را با دو هزار سوار جرار بدفع مرادخان نامزد فرمود اگرچه علی خان بمقابله پرداخته شکست خورد و لیکن
جعفرقلیخان بنیروی بازوی دلاوری مرادخان را چنان شکست که [illegible] علی مراد [illegible] بعد از انکه
او جمعی از لشکر با تیغ و ستیکر و از هم افراز [illegible] نصیب عساکر نصرت نصیب گشت و جعفرقلیخان بموجب فرمان
همایون باردوی کیهان پوی ملحق گردیده چون مدت محاصره طهران بطول انجامید ملک عفونت هوا امراض شدید
در اندرون قلعه میان اردوی همایون بمردم استیلا یافته اکثری از اهالی قلعه هیکل خاکی وجود را از تخت
روح خالی ساختند از هستی خویش پرداختند آخر زمینها الافتاح ابواب قلعه را بزمان دیگر
مفوض داشته صرف زمام عزیمت بجانب مازندران نموده در حضور [illegible] در اثنای منزل با بهتاج
صید وحوش و طیور دماغ رنگ نبود دل جمشید و کی سوخت و از انجا [illegible] محل [illegible] رسید
قصبه سوخش سپهرداری بود که در دو سه هزار و صد و نود و هشت اتفاق افتاد و هفتاد نفر از زنان و
و دختران دوشیزه و پسران پاکیزه محروق شد اللهم اعتقنا من نار الجحیم بحق النبی الکریم و عترته الائمه المعصومین
من آله و اولاده علیهم افضل التحیه و التسلیم **در بیان رفتن علیمرادخان زند بصوب طهران و فرستادن ولد
خود را بجانب مازندران و استرآباد** چون کریمخان زند [illegible] ترکتازی [illegible] فضا از سمند حیات پیاده
شد جنگ که در دو [illegible] بیان گردید ذکیخان [illegible] سران [illegible]

همگی از پای در آورده و خاقان مغفور از عزیمت شیراز بجانب مازندران و استرآباد و ایلغار کرده بیدکی خان از
اشتغال حضرت اعلی جاه قرین تشویش و اضطراب گشته علیمرادخان خواهرزاده خود را بسمت طهران بسرداری مامور
کرد چون وی مردی چرب زبان و چاپلوس بود ایلات و احشامات عراق را با خود یار ساخته چون خبر قتل زکیخان
در کوشک زرد هم بوی رسید اعلام اعلا بجانب مملکت فارس برافراخت عنان آنکه شهر شاه قلعه شیراز را محاصره
کرده بود مفتوح نموده از سر بیرحمی و نامردمی اولاد کریمخان و صادق خان را گرفته بعضی را از حلیه بینائی عاطل
کرده و بعضی را بقتل رسانید و جمیع خزاین و دفاین کابر بنیه را هالک و متصرف شد عنان عزیمت از شیراز
باصفهان منعطف و چند روزی نزهت خیال انتقام با فتح سودای عظیم در دیگ دماغ ابای ابی و استکبار
پختن گرفت و هوس شاهی و استعمال علم عازم گرفتن مازندران گشت اول شیخ ویس خان ولد اکبرش را بادو ارد
هزار کس از افواج اکراد فتنه شعار **بیت** درعرابه جمله با عزلان وادی همقرین ٭ در ضلالت جمله با دیو رجیم
دشتی همقطار بصوب طهران مامور ساخت محمد علیخان حاکم مازندران خلعت بار اورد و دمنانیان را خار
خار بدمستی از دل سر زده مخالفان پیوستند اطوار مخالفت اهالی طهران حاصل کرده و چون کار در دست هنگام
هیجان لا ابتلا بنیز محرر آغاز کرده بان گروه پیوستند خاقان مغفور حاجی رضاخان دولو را با فوجی از دلیر
آن گروه مغرور نموده رضاقلیخان دولو را بر آن طایفه بقتل بر انداخته بار دیگر کوه وی لشکر اکراد و دو نفر
از سرکردگان ایشان و پنجاه تن از لشکریان از دست شده و سنکر هیاززان مضاد محمد اوی شد شیخ ویس بنیاد
و حیج این واقعه خود را بنیاد ساخته و کشید پانزده روز خود داری کرده تا اینکه علیمرادخان با لشکری فراوان
بطهران آمد شیخ ویس را از راه فیروزکوه و ویس مراد بعزم خود را از سمت نور و اسمعیل خان زند را از طرف
دامغان با هر یک فوجی گران بتسخیر مازندران مامور ساخت در خلال این احوال مرتضی قلیخان برادر خاقان مغفور
با جمعی از ترکمانان مازندران سمت پیش گرفته جبراً از اردو پیوستند خاقان مغفور از اهل
ایجال صرفه در جنگ ندیده با استرآباد مراجعت فرمود جماعت لر ارد چون ولایت را خالی دیدند اسب کین بعرات
تاخته اهل و عیال و فرش را از حلیه آبادی انداخته و در سایر ولایات مازندران دست تعدی باز نموده و بازوی
تطاول دراز کردند نیاز چندی محمد ظاهرخان خواهرزاده زکیخان را با جماعت بختیاری و استعداد تمام بسمت
استرآباد فرستاد و سپاه زور و دربان سر زمین در ظاهر قلعه سنکری مبنی جسته راه مجادله گشاده و هر روز جمعی
از سپاه ایران با آن طایفه کرده و زد خورد کرده روزی در هر یکدیگر مینمودند تا آنکه محمد ظاهرخان پای ثبات کی پیش نهاده هنگام
شب بحوالی قلعه ساخته جمعی از تفنگچیان در آنجا فرستاد خاقان مغفور امر بیورش فرمود تفنگچیان
بلنک جسیفا استرآبادی بیج را صرف و شوه را از اهل شرهد کرد و بسر راه و شوارع تفنگ نیز در راه از دم را

با ایشان شده و کردند خاقان مغفور هر شب چون بخت خود بیدار بود و با خاصان جان سپار مشغول کارزار
که مقارن دو شبی که از شب یلدای قیامت خبر میداد مقدس اعظم تا زراه رئی عظما اعلی شتافت ویکم
حرم مقدس را میانت و بفاصله چند روز دیگر برادر کهتر را در نور و مهدیقلیخان که هیچیک سالار ما هر خش
از اطاعت عیار خطا هادم اشتباه رکاب و سردار بیرون خاقان و مقبل علمان و جور را افراشت با اینکه
خاقان مغفور بجت و شفقتی بی اندازه نسبت برادر داشتند و ملال از این بهر سانیدند و جود سعادت نمود و زاده
نادره ان کمال عزت و حیث در میان اعدا مسکون شده بود آن معزز و بحکم خاقان مغفور و مقابلت بخیر محصور را اخبار
محصور ساختند گرد راه خروج و دخول و تحصیل خوار وما یحتاج و ماکول با مقوم مسدود کشت از کرسنگی بجان آمدند شب
جمعی از ایشان از سنگر بیرون آمده بپای قلعه شهر تهیه شتافتند و از قلعه کیان آب و نان نیست او را دو ما از دست
موقع بیا فتند محمد ظاهرخان ظاهر و باطنی امر خود را مختل دید با چند تن از نزدیکان خود از سنگر گریخت
و در حوالی گرگان گرفتار چنگال گرکان وادی در نزم گشته بجانب مهر کشانیدند و در حضور خاقان مغفور
بقتلش رسانیدند و بقیه لشکر انوار کرخت فرار و چنین از سنگر منصرف و معدودی از ایشان خود را
بقرای رسانیدند و بقیه اسیر کمان کردید خوانین و سلاطین ایشان تمامی بدست جنود شاهی گرفتار و هم
کی از تشریف بخشایش کرم و خوشترین خلاع است مشرف فرمودند شیخ ویس خان از وقوع این واقعه عظیم سخت
و لا غرق و اسباب و اثاثه خود را در آنجا بجانب طهران گریخت خاقان مغفور والیت نصرت ایات را از استرآباد بمازندران
شفقت نموده و متوجه تنادک سفر عراق شدند بعضی از اهالی مازندران که مخالفت ظاهر کرده به سمنان
پیوسته بودند مورد عفو و بخشایش شد نقعلی مرادخان بعد از اطلاع هزیمت لشکر و فرار رستم خان
زند را که از بنی اعمام او بود با دو هزار نفر برای محافظت معبر جیمت سوادکوه نامزد نمود چون وارد سر حد رباط
گردید خاقان مغفور جعفر قلیخان را بدفع آن طایفه تعیین و در روز بیاب تلاشه احزاب و محاربه واقع شد رستم خان
دوی هزیمت نهاد چون بعضی از سران سوادکوه در طهران در دست علیمرادخان بودند بر جی دیگر همراه رستم
خان سپاهی لشکر مینمودند حکم بتاراج اموال ایشان رفته و لشکریان سلطنت خانهای ایشان را از مال و
اسباب رفتند مادیان و گاو و گوسفند امثال و اثاثه هم را ایجا کردند علیمرادخان از سموح این سوانح متوری
عظیم در کاوش بهیبت امن بیلاق ان ازافراط خوردن و مان شراب مرض استسقا بوی طاری گشته عبدی که عما
بر حرکت بود دیس نکاور شتابی همراه اضطراب را تکیف و در مورد جبه جورت مکثر تا اصفهان انتابش نتک دما
بکینا مانده **بیت** مگویش اندران کزینی حق رود ٭ کرجون پلنگ تا پیچ بیعتن رود ٭ عجب نیست از خلق گر شوخ شر دوست
نوزاینده هر پنا اخر بیوت ٭ از ثقت روان کرد رحقیقت آب چو بینا و بیر خون قد را از گاه ان در کشید

وازرحمت عظیمت مکتسی ادضیعه مرتضی قلیخان نیز خود را بمیان آن کمان بیرکشید و چندی در میان ایشان گذرا[نید]
انا انجا بنزد پادشاه روس رفت و اورا ترغیب بتسخیر ایران مینمود تا آنکه در سنه هزار و دویست و دوازده
با هزار حسرت و داغ وداع جهان ناپایدار کرد و نعش او را از میان کفار بیرون آورده در عتبات عالیات
بوده دفن کردند **در بیان عزیمت رایات نصرت نشان بصوب عراق و اصفهان** چون علی مراد خان را بساط
دولت طی و غبار شوکت دی شد جعفر خان زند که برادر مادری او و برادرزاده کریمخان بود بحکم او در جنبه
مینبود چون خبر فوت برادر شنید باصفهان آمد و خزاین زندیه که در دست علی مراد خان بود متصرف کردید
و جمعی از اکراد و لر و بختیاری بسر خود فراهم آورده چند روزی در اصفهان بر سریر استقلال نشست
خاقان مغفور در چهارم ربیع الاول سنه هزار و صد و نود و نه از طهران بعزم عراق نهضت فرموده سا[ئر]
سرکردگان طایفه خلج و بیات هر یک با دسته خود برکاب پیوستند و در محل بروجرد و اطراف آن حضور رسید
که جعفر خان زند از جانب جعفر خان در قم المتهادیات منمایند خاقان مغفور از آن منزل بعزم حرکت [illegible]
عقب خان در خارج شهر [illegible] براستی منهزم گشتند در قم محصور گردید و قشون سلطانیه یورش برده
قم را گرفتند و جمعی کثیر قتیل و گرفتار گردیدند عقب خان از میان بگریخت و جعفر خان بسوی [illegible]
جمشید شان از آنجا بجانب کاشان نزول نموده در آن منزل علی قلیخان حاکم خمسه و سرکردگان آن اکراد [illegible]
با طایفه خویش بمعسکر ظفر اثر پیوستند و سرخط همایون رسید که جعفر خان احمد خان و دولاد خان افغان
و تقی خان زند را بمجادله فرستاده حضرت از استماع این خبر بمقابله ایشان پرداخته میمنه و میسره را بوجود برادران
عالیمقدار جعفر قلیخان و سایر عم زادهای قاجار از استر غازی و بیگلار کردند و [illegible] تقریبا سه
ساعت کشید شاهد فتح و ظفر از دور اعجاب نقاب نمود و دشمنان برگشته روزگار در وادی
فرار افتادند و تقی خان زند با انکه در سالهای قبل دستگیر غازیان دلیر گشته بحکم شاهی [illegible]
شان از [illegible] را بخلاف رسانیده بود باز آنان متنبه نگشته المهادر پهلوانی میکرد گرفتار
گشته بقتل رسید احمد خان [illegible] اگر چه خود را [illegible] باضافه [illegible] و عنان
گریز را بجانب یزد منعطف ساخت و خاقان مغفور علم عتاب بکوی [illegible] اصفهان بال افشان فرموده در
حوالی اصفهان معروض [illegible] شد که جعفر خان [illegible] صدور این وهن جمیع اموال و
خانه و بنات و نسوان خود را [illegible] توسن گریز [illegible] کرده از اصفهان بسمت شیراز گریخت مقامات
ان [illegible] فصل ربیع [illegible] و سبزه نو رسته چون خط محبوبی یاد در ساحت گلزار
و کنار جویبار سر بر آورده و سحاب [illegible] چمن سراپای جهان بر فرق شاهدان گلستان گستر[د]

١١٨

بیت درنا خوشتر بچکید از ابر کل تازه بروی دمید از خار آب در جوی چون عقار بصفت لاله بر گرد جوی چو جام عقار
درختان غلغله از اهتمام ابر بهاری در اهتزاز نسیم آزاری و تابش خورشید عالمتاب از غیرا خرم شکوفه و
دیبا حاضر اوراق الوان در بر کردند **شعر** کان للاغصان عبد وقد لبس ازاهیر [illegible] بلابل و قماری
از جنبش نسیم عنبر شمیم کوساری و ناله رعد در خروشیدن و درخشیدن برق و تقاطر امطار در انجمن چمن
مانند مطربان بنغمه پرداز مسرور و نغمه سرا آمدند و از جلوه شاهد گل در دیبای زنگاری بلبل و سار را
ناله و فریاد بیقراری در نهاد افتاد **قطعه** [illegible] طرب [illegible] هرب و حمامة [illegible] و الغصن [illegible] و الهل
[illegible] بنی الصبح خلوته والمیاه [illegible] مسترق پی [illegible] و اقبال اصفهان [illegible] نشان
را مقر کوکب اجلال سلطنت خاقانی رعایا و وضیع و شریف را [illegible] امیدوار ساخته مهانی سروران و
سرکردگان سپاه را با انعام و احسان خوشدل و شادمان فرمودند [illegible] فرمان [illegible] حاکم سابق را
[illegible] اصفهان سرافراز و چهل [illegible] شهر اصفهان را مطرح اشعه موکب نصرت نشان گردانید **در بیان
طغیان طایفه بختیاری و رفتن خاقان [illegible]** در اصفهان بعرض [illegible] سلطانیه رسید
که طایفه بختیاری و کوه نشینان [illegible] بیعت کرده [illegible] افغان [illegible] تیز و
بجمعی کثیر اقدام [illegible] خاقان مغفور [illegible] از اصفهان [illegible] نزول فرمودند و دران منزل
[illegible] رسید که خیل خصم [illegible] اجل دوان بمقتل خویش که قرب عسکر
و نواحی [illegible] است [illegible] خاقان مغفور [illegible] ایشان شتافته [illegible] کرده بشکوه نیز
دیگر [illegible] در بیست [illegible] اموال خصم [illegible]
[illegible] بعضی از ایشان مقتول و [illegible]
گرفتار و پیاده [illegible] و [illegible] خود را [illegible] و خاقان [illegible]
[illegible] جعفر قلیخان را با علیخان [illegible] و جمعی از شیران بیشه [illegible] ایشان مامور فرموده محصور
چند [illegible] را از دامن [illegible] گرده [illegible] علی [illegible] از مکان خویش
[illegible] بیعت [illegible] دامن کوهی [illegible] سنگی بود [illegible] فراد [illegible] سرداران [illegible]
آن کوه هجوم آورده [illegible] دشمن [illegible] سر [illegible] و شمشیر [illegible] در [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] چند [illegible] کشته و [illegible] سرکشته [illegible]
[illegible] خان [illegible] و چند نفر از روسای آن طایفه که موقع [illegible] بودند گرفتار [illegible]
[illegible] از ضرب شمشیر [illegible] ساختند و [illegible] غازیان [illegible] جمیع [illegible] بختیار

بشارت دادند لشکریان نیک اندیش و سپاهیان نادان اندیشه حسب الامر خیقان ان طایفه را مقرب بهشتاد
هزار اغنام و دواب گرفته باد و دو برگشتند و بقیة السیف بختیاری و سرکردگان عرالقه که از بیم شمشیر غازیان
در قلعه‌ها و کوه‌ها و مغارات جبال ان ولایت مختفی و متواری بودند چون از تنگ حوصلگی و ضیق معاش
متنبک و سرهای ایشان از کوه متوری جنبان امن عرایض ضراعت امیز مشتمل بر استدعای عفو گناه بدرگاه
حضرت جهان پناه ارسال و مسئول ایشان نیز درای قبول یافته ان بقول و وثوق و دثت با مکنه ما لوف خود برگشته
کمر بچاکری بستند و زبان بشاکری کشادند **تمهید دار السلطنه طهران بجهت مقر اساس سلطنت** چون خاطر خطیر اقدس
مقتضی ان گردید که بلده طهران را که وسط ممالک محروسه است دار السلطنه و مقر اساس سلطنت سازد
لهذا حکم معز نفاذ صادر شد که مهندسان و بنایان و نجاران و سنگ تراشان نهاد و پیه از دار السلطنه
اصفهان و طهران برند تا اصفهان کرج فرموده ناحیه ملایر را محیم خیام شوکت ماثر کرده و در انجا عریضه
اسمعیل خان فیلی والی لرستان با پیشکشهای نمایان مصحوب برادرش بدرگاه حضور امر مورد نوازشات
گشته والی کردستان که از اجماع دوفت سوفزو و خاجب و بدیع و عذر و مطهرش و شور بود از خیالات
منبجه افساد مخالفت با پاشای بغداد و ات خود را با پیشکشهای مرغوب و عریضه مصوبت اسلوب بدرگاه
فرستاده و فرستاده اش را با مثال بمثال والی گری کردستان رخصت رجوع یافته و از همدان بجانب دار
السلطنه طهران عطف عنان فرمودند و شاهزادگان سپهر اقتدار محمد علیخان و حسینقلی خان که بنظم مهام امور کل
ما دندران اشتغال داشتند شرف حضور سلطانی مشرف گشتند چون اهالی طهران هنگام توجه خاقان
مغفور با صفهان از بیم خان و دادن قلعه مضایقه کرده بودند بعد از حصول فتوحات و تسخیر اصفهان
قلعه طهران را سپردند و چون نفوس که اثار لجاج و عصیان ظاهر مینمودند بپاداش کردار خود با قتل
مهدیخان و دو محمدخان سوادکوهی باتفاق جم و تکیف سرعش کردند و علیمراد خان بودند بعضی خان خبر
والا بنابر ان شد و هم خان دف چون از ساحت غزان خاقان مغفور را دور دید جمعیتی بهم رسانیده
از نا رسی و ایلات و احشام جمع اورده باصفهان امد باقرخان خراسکانی را گرفته بقتل رسانید و حاجی
علیقلیخان کازرونی را با فوجی از قشون فارس بجانب کاشان فرستاده و خود با لشکری اراسته عزیمت کلپایگان
و قلمرو نمود خاقان مغفور بعد از استماع این مقدمات مرامین مطاعه صادر فرمود حسن خان والی کردستان
و علیخان حاکم خمسه و سرکردگان قراگوزلو اصدار فرمود که با جیوش دریا خروش ابواب جمعی خود بیکدیگر پیوسته
بمناصرت نموده از تعرض این متمردین در اکتاف همدان اتفاق کرده با جعفرخان معانعت و محاربه نمودند تا
روز تیول از نصال اشتغال داشت غالب امر پای قرار جعفرخان از جای رفته خود را جنگ کشایند مبارزان

۱۱۶

گرداگرد سنگر زابان و گرفتند عرصه بر محصورین تنگ کردایند جعفرخان چون مجال امان فرصت نیافته تمامی سپاه
استقلال غازیان را از بیم هلال سر نهفته و باعث ورود ان سپاهیان بطرف اصفهان بکوچ عجب و در انجا باز
جمعیتی فراهم اورده طرف کلاه بر دنگ کرد از شکست خاقان مغفور با جنود نصرت نمود تبلیه خصم جنیره لوای کشور
کشائی را جلوه نما فرمود و بجانب فراهان نهضت نمود و اغان قلعه سیفان مخالفت نموده در بکشودند مبادرزان
لشکر سلطانی از حملات صرصر هیبت و تیغ اتش بار برق کردار سکنه سیفان را چون یتیم برکنده ساختند و از
انجا اردوی کیهان شکوه بمنزل دهق نزول و بجامع علیه رسید که از حضور وصول عزیمت حضرت انزعجعفر
خان نوش محیل را از اصفهان بجانب شیراز سبک و مانا و ورود خاقان مغفور بسمت اصفهان نهضت
کرده صفرعلیخان را با شش هزار کس بدار اصفهان بنوبه امر فرمودند و خود بجانب سنگباران توجه کرد
و از ان منزل بتحقیق پیوست که علیخان خمسه طهارت و طغیان بنیاد اصلاح را لازم دین مصوب جسر عاید
ورود راه بعرض رسید که اسمعیل خان تدبیر کرده چند انتظام داده و بسمت بروجرد چراد امانت و حنیز
اهل طیان بسپردا و باز مجدد ان نیز ان خبر بعرض رسید که اسمعیل خان از بیم غازیان جلادت توامان
جمعیتش چون خواستش پریشان شد برکت حکم همایون شرف نفاذ یافت که سپاهیان بچپاول ایلات
کرد ان حوالی بودند چپاول ایلات کرده بر ذات لشکریان نیز در دست درازی کوتاه نکرده
و از انجا با حشمت موفور با کمال جمعیت عنان گرای کوچ بنیاد و علیخان بخاکپای تمام تمهید معذرت
نموده بر کاب اقدس پیوست خاقان مغفور تقصیرات او را عفو جریمه نمود و نظر مرحمت عطف عنان بدار
السلطنه طهران فرمودند **در بیان نهضت دارا از گیلان و بقتل رسیدن هدایت الله خان** شاهنشاه مرقوم گردید
که هدایت الله خان حاکم گیلان که رفت با ز درانجا خود سازی کرده بگیلان مراجعت نموده خاقان
مغفور مصطفی خان دولو را با شش هزار نفر متحیر بدان رشت مامور فرمودند هدایت الله خان بعد از
رفتن بنا چار ایران خان نامی کرجی را بجهت رستم اباد کردرده فرمحی رشت و اضافات فرستاد و هنوز مصطفی
خان برستم اباد نرسیده بود ایوان خان گرفته هدایت الله خان بپیوست و لشکر جانی لشکر سلطانی و دینه باز ا
باز ارکان بعد با هدایت الله خان کرم کرده بطرف دهستان از شهر بجانب شیر انزلی رفت و چون انزلی که مانند
بارشت چهار فرسنگ است و در ساحل دریای خزر اتفاق افتاده و در میان این دریا بهندسی استادان
فرنگی قلعه عمارت کرده بود پناه با عکان برده مجدد ادی قلعه گرفت و طبعاً عر بلی این بیع بازار در بیرون
دکان مرکب از اتفاق کشادند و شور در عرصه برانداخته مصار را غال یکی از محصورین قلعه انزلی خانه از خانها
قلعه کیان بتقیف کبند حضار رسید نفر چانی شاهی نیک کمان از چهار سو بقلعه رو کرده بودش او را در بند

فهذا اینا الله خان چون دید که از انقلاب عالم آب و گل باد مخالف وزیدن گرفت و بحر برگشته بجنبش در تلاطم آمد
دست حسرت بر سر زنان بر سفینه که در دست داشت وان را سفینة النجاة می‌پنداشت نشسته کرباسی مرادی سعی
و تلاش بجانب بادکوبه روان گردید که ناگاه هدف تیر تفنگ یکی از غلامان ... لاش خود کشته بدریا افتاد غریق
لجه فنا گردید غلامان ... برای دست آوردن گوهر مقصود خویشتن را در آب انداخته سرش را بریده بدار
خاقان مغفور ... نعش را در انزلی بجانب ... سپردند و این واقعه در سنه هزار و دویست و یک اتفاق افتاد
شعر وما الانسان فی دنیا الا کبار فیه اذا تنوح ... و منه ... خاقان مغفور
بعد از انقضای جشن نوروز سال هزار و دویست و دو از دار السلطنه طهران باصفهان حرکت فرمود
علیخان افشار حاکم خمسه را که در ضمن غزا ... کار کم ... خلیع العذار رجا کرده بود و عنادا و
اتحاد و امتداد ... در سر ریش سودای ... و کاه افتاده کار ... از وصول بدرگاه جهان پناه
و سرکشی از فرمان قضا جریان ... سلطان ... در ضمن ... بر ... در ... هفت
... جهان ... پیش ... کرده بود ... از اسلحه ... مهام ... و
اهالی اصفهان ... بنیان ... نزول ... تشریف را در ایام بهار در آن دیار ... و شکار
مصروف فرمودند و جعفرقلیخان را با جمعی از سپاه منصور ... از اصفهان مامور ساخته و در ...
سنگبان ... کیل ... خان والی کرجستان ... عزیمت ... ناخته ... منظور ...
و پیشکش ... بیشگاه سلطنت کردید ... و خلعت ... ... باقت موکب ... ...
ان ... باران ... حرکت فرمود چون طوایف بختیاری ... در مقام ... و ... بودند
لشکر منصور ... ایشان مامور ... از راه بروجرد حرکت کرده ... همدان ... موکب
اقدس کردید چون در نظر ... خسروخان ... لطفعلیخان ...
... ... بیشکش ... از ... سرای ... موکب معلی بدار السلطنه طهران
... ... از همدان ... دار السلطنه
طهران شفقه کشا کردید ذکر جعفرخان از شیراز بجانب یزد و انهزام او از امیر محمد خان طبسی و محاربه جعفرقلی
خان برادر خاقان مغفور با امیر محمد خان ... و انهزام او از جعفرقلی خان در سنه
هزار و دویست و دو جعفرخان از شیراز لشکر کشید ... خان یزد ... امیر محمد خان ... حاکم طبس ...
... امیر محمد خان با جعفرخان در خارج یزد صف قتال ... آراسته ... امیر محمدخان ... دستی ... کرد
جعفرخان پشت بمصاف داده ... بصوب فارس ... امیر محمدخان ... ... تمامی ... و

اسباب ... کرفته مراجعت بسمت یزد و ... در ... راه داده ... اصفهان
کردید محمد حسین خان و اسمعیل خان عرب عامری که حاکم نطنز و اردستان بودند بار دیگر ... سنه در بلوک رودی
دشت اصفهان در آمدند حکم اقدس بجعفرقلیخان نفاذ پیوست که از اصفهان به پیشباز ایشان بپردازد جعفر
قلیخان ... چهارده روز نایره تفنگ و برق حسام معرکه افروز و جان اعدا را ... سوز ...
غالب میر محمد خان عرب ... را ... بجانب یزد و از آنجا بطبس کریخته ... و اسمعیل
خان ... ناکام ... افتاد و جعفرقلیخان مظفر و منصور باصفهان معاودت کرده ... فتح
را معروض ... اقدس کردانید خاقان مغفور بعد از نوروز سلطانی ... بجانب اصفهان رایت
... و نواب شاهزاده اعظم را بحفظ ولایت اصفهان متوقف ساخته کوچ بکوچ متوجه ممالک فارس کردید
و ... خیام فلک ... کردید چون اهالی شیراز ... ملوکات و نواحی ... را ...
بود جعفرخان در شیراز ... و ... از ... سلیمان ... علی قلیخان را تا تخت
جمشید ... و ... و ... بر کاب ... در منتصف سنبله عطف
عنان بصوب اصفهان و شاهزاده اعظم با امرای رکاب ... کان دولت ... باستقبال ... شدند و در
... حضرت سلطان در اصفهان چند روزی ... باشند بعد از حصول ...
جناب شاهزاده ... خدمت ... ... دیبا ... بقدم مبارک انداخت و پیشکشها
لایق از ... و ... اسبان ... و چند قطعه الماس ... و مروارید ...
جوهرشناس اقدس ... و ... کشت ... راه ... درس ... کردانید و ... جمیع امرای
درکاه ... سپاه ... نواب سلطنه علیقلیخان را ... در اصفهان ... بدار
السلطنه طهران معاودت فرمودند آمدن جعفرخان باصفهان و تسخیر خاقان مغفور شیراز و فرار جعفرخان ...
و کیفیت کشته شدن او بعد از ... خاقان ... جعفرخان با سی هزار ... از شیراز باصفهان حرکت کرده
خاقان مغفور ... خان ... که بمصلحت ... علیقلی خان ... بود ... و امداد
مردم ... بجانب مقصود حاصل کشت علیقلیخان ... را ... و خود ...
... از ... اصفهان ... کاشان ...
شاه و الاجاه ... بادکوبه ... کیلان ... علیقلیخان ...
هم کرده ... سلیمان خان که حکومت کیلانات ... دوران ... بودن ...
اهل کیلان ... کشته ... خاقان مغفور محمد حسین ... امیر ... حسین خان

خان از جندی فیروزکوهی و جمعی از لشکر پشته مامور و جعفرقلیخان را با پنج هزار تن از عقب ایشان روانه و آن
حضرت خود با سیصد نفر از انجاب معارک بصوب اصفهان عنان ریز و شتابان ور شدند و در حین حرکت بعضی از
خواص عرضه داشتند که سیصد نفر با سی هزار کس مقابله شوان نمود انجناب فرمودند که فتح و ظفر بکثرت و قلت
لشکر نیست بلکه منوط بعنایات ایزد داور است شعر الفتح لیس باجتماع مجتمع ❊ لکنه بعنایات و بن بنی ❊ پس با همان نفر
سپاه از راه جوشقان متوجه شدند چه خبر رسید در منزل [illegible] بود و قراولان خبر آوردند که جعفرخان با استماع نهضت
سلطانی ع چو صبر در دل عاشق چو آب در غربال ❊ قرار نکرفته بسمت شیراز فرار کرده میان شوقات از جنبیات و نامل
وارد اصفهان و مابر سلطانه مصطفی خان دولو بتعاقب او پرداخته تا یزد خواست برفت چون نصیب مقصود از کمند
جنبه بود انا فجاجر کشته بکاب فیروزی ملتزم باب پیوست و ترتیب خانه بسیاری از مخالفین را تصرف و چند روزی
در اصفهان حضرت خبر توقف و بجانب طهران انظر توابعه ان پیش کرفته تا محمد حسین آقای ناظر و میر محمد حسین
خان فیروزکوهی پیش از جعفرقلیخان وارد و رث شد بمنازعت پرداخته محمد حسین آقای ناظر میان شکست
فاد و امیر محمد حسین خان تفنکچیان فیروزکوهی را بر کرفته بباغ شاه که رضا ننات دفتر قرار کرفته بمجادله
ثابت قدم شد با نصف نفر ان کروه اورا احاطه کرده تفنکچیان از [illegible] کریخته [illegible] از کار مانده راه
هزیمت سپردند و ان شیر دل پیاده تن از تفنکچیان بایستاده کی [illegible] و جمعی کثیر را ناتوان و بیجان کرده انید
اخر الامر از زخم کلوله و از لباس کلکون پوشانیدند و باز زخمکاری تا چهار ساعت حرب نموده تن بقید دیگر را نجات
هلاک انداخت بعد از آن سر [illegible] قلیخان پیش از ورود جعفرقلیخان انچه خواست کرده بمقر خود
مراجعت نمود و از جانب خاقان مغفور مقرر کردید که اولیای دولت از راه فرضه نهان ندران رفته منتظر
ورود موکب سلطانه باشد کوکبه و الاحشم [illegible] ندران کن زانیده برای عید نوروز بستقر
جلال مقاودت فرمود و در ایام توقف مازندران خبر قتل جعفرخان و تند رسید کیفیت کشته شدن او این بود
که چون صید مرادخان و ویس مرادخان و شاهمرادخان اعمام علی مرادخان و ابهجیان و اسمعیلخان را
با حاجی علیقلی خان کازرونی در ارک شیراز در برج سمت دیوانخانه محبوس کرده بود و ایام حبس ایشان یک
سال طول کشید و زبان حال هر یک در شکنجه زندان بلا و دام دریغ و عنایت بن مقال کویا بود شعر کلمات
من سرور لیل یوم ❊ من قط نجلس فضا بالسنه یومر ❊ فالنعیم و لا البوس دوام ❊ لم یدم النعیم والبوس قوم ❊ شب ورود
در استخلاص خود بجان جو و وسیله طلب بودند و لطفعلی خان ولد جعفرخان با جمعی بسمت لار رفته بود میان [illegible]
او جعفرخان از دست یکی از جواری خود مسموم و صاحب فراش کردیده بود بحسین رجب نام و باقر نام که از نوشا
سرای جعفرخان و متصدی اکل و شرب خوانین محبوس بودند با خود متفق و دو غلام سیم و زر همراز و شفیق ساختند

رجب و باقر سوهانه برای ایشان تحصیل کرده محبوسین غل و زنجیر از کردن بر کرفته چون دیوانه از برج بیرون
امدن بعزم قتل جعفرخان برخاسته رجب و باقر از پشت بام خلوتسرا که منزل جعفرخان بود خود را [illegible] از
لطایف الحیل بشانه بان ان بام فرود امد تا طلوع صبح در کوشه متواری چون کاهان که سر برون بیا مهر را بجوکان
فضا کوی میدان سپهر نمودند یکی از زوجات جعفرخان ایشانرا در فضای خانه دیده از غایت دهشت فریاد و جوش
بر آورد و جعفرخان از استماع فریاد و فغان سراسیمه از جای جسته شمشیری بر کرفت و رو بعمارت نهاد که شاه
مرادخان پیش رفته جعفرخان که از تیغ اجل نیمجان و از شدت مرض [illegible] دست و کریبان بود شمشیر بروی حوالت
بر پیشش [illegible] مجروح ساختند بعضیان چو بیدان جاروب کشیدم بر سر پیش زد که از پا در افتاد با شمشیری که در دوش داشت
بود سر پیشش را بر سر بام انداخت صید مرادخان که بر فراز بام از هراس سر فرا دن بزیر بیاملم بود سر را بر
داشته بپای دیوار ارک انداخت و کشیکچیان و مستحفظین را از سرانجام واقعه مطلع ساخت و لطفعلیخان ولد
جعفرخان که از جانب پدر بتنبیه لار مامور بود بعد از استماع این خبر و شنیدن قتل پدر با چشمی کریان و دلی
پر از درد بسمت بنادر کریخت و پناه بشیخ نصر عرب برده با انصار نصر کریان بر دامن او او یخت پس لشکری از وی کرفته
بشیراز امد و شیرازیان [illegible] وقت ان پدر را کرفته بعضی را کشته و برخی را از حلیه بصر عاری ساخت و در
مادرش توانی استیلا دراندافت در بیان نهضت خاقان مغفور بسمت شیراز و شکست لطفعلیخان ولد
جعفرخان زند مقارن اینحال خاقان مغفور از مستقر شوکت و اجلال کوچ بر کوچ وارد اصفهان و از انجا با لوای نصرت
بجانب شیراز حرکت فرمودند [illegible] منزل بیضا [illegible] سنکی شیراز علیقلیخان برادر پیش سپرده از
انجا با جمعی موفور [illegible] قلعه شیراز [illegible] نزول اجلال اعلی نمود و لطفعلیخان از استماع نهضت سلطانه بت
هزار کس از سوار و پیاده [illegible] و قارینی و حشی و [illegible] تقابل [illegible] امل خاقان مغفور در
صفوف بروی بشوبه صفوف لشکر منصور پرداخته میمنه را [illegible] اعتماد جعفرقلیخان سپرده و میسره را بتدبیر
اعتماد مصطفی خان دولو مقرر داشته و خود در قول [illegible] قرار کرفته لطفعلیخان یکهزار و دویست نفر از
زادطلبان تفنکچی پیاده و شیراز شمشیر زن سوار بسمت جعفرقلیخان فرستاده داد طلبان [illegible] که بهکاوت
و مطاردت [illegible] با [illegible] کی بیش آمدند چون رود [illegible] که مانند چشم بد سکالان بی اب بود پیش روی سپاه
ذات و بروز ان بصعوبت بود از برای انیکه از بالا تراهی برای عبور لشکر جویند بدامنه کوه متمایل و
با انطایفه معارض کشتند جعفرقلیخان و موافقان مخالف انکیز از [illegible] کرده بنیاد جدال و قتال اشتعال
یافت ناوکهای دلدوز [illegible] دلیران جوی خون روان ساخت بیت هوا از کرد در هوا از تفنکی چون
دل عاشق ❊ زمین از زخم خونخواران برخ چون رخ جانان ❊ صهیل بادپا اکنون هر اهی در دل انجم هیبت

حمله آورده و زلزله در ارکان پیروزاغال داد و طلبانه از دو سمت دلیران منهزم گشتند بار دیگر دسته از تیپ لطفعلی
خان جدا شده و بفوج شکسته خود پیوسته دیگر باره بجنگ پیوستند خاقان مغفور نیز با قلیلی از سپاه قزل
اشاره رفتن فرمود لطفعلی خان بار دیگر بفوج ثانی اعانت کرده خاقان مغفور بار دیگر از پیاده و سواره
جمعی را بکمک جعفرقلیخان فرستاد جعفرقلی خان از آنکه سپاه و تابع اعادان بیرون مردی و دلاوری و نهایت
حماست و شجاعت زور بازو و چین بابرو آورده تیغ جهان سوز از نیام برکشید و با جنود فیروزی از حمله زان
گروه حمله آورده از گنگ خاک از زمین موکه صفحه سم اسبان کفن شد دو روز روشن در جهان مانند شب تار
گردید **بیت** ستاره برنیامد آن تیره گرد ز رخ روز و خورشید لاجورد وود دشت گفتی که بر ... شد آت
خود از چرخ گردون بیرون شد آت القصه عساکر هزیمت را هزیمت داشته فرار نمودند بعضی سمت
شهر بعضی بطرف کوه گریختند و دلیران نادر دوران شهر جنان از زدن و افکندن و بستن و کشتن و خستن باز
نگشتند هشت هزار پیاده دستگیر گشته و جمعی از دوستان نامدار نیز گرفتار و قتل بسیاری روی نمود و این
واقعه در سنه سال هزار و دویست و چهار اتفاق افتاد و پس لطفعلی خان فرار و در قلعه شیراز حصاری گردید
و اردوی کیوان شکوه از صحب بدی کوچ کرده در تکیه سنگی شهر منزل نمود با وجود برج و بارو و سنگ
محکم تر از سد اسکندر ترتیب داده مشتمل بر ... دروازه و یکماه تمام خارج شهر شیراز محل توقف خاقان سرافراز
گردید و چون اهالی شیراز از قلعه پابیرون ممکن نشد لاجرم تسخیر شهر را در زمان دیگر گذاشته
بادعلت دولت تراجعت فرمودند و در دار السلطنه طهران با فتح و ظفر داخل شدند **ذکر تسخیر آذربایجان و ...**
در اواخر سنه هزار و دویست و پنج چون موکب سلطان ربیع در رسید و فراش باد بهاری از سحاب مطر بیابان
عالم گیر بر فرق نو رسیدگان گلستان در کشید و از قطرات امطار گرد از رخسار لطافت آثار سرو و یاسمن
فرو شست و در پای هر گلبنی غنچه با غمزه زنی چون سبزه رست نغمه بلبل با صوت بلبله در انجمن چمن هم آواز
آمد و خنده گلها چون قهقهه مینا و شکر خنده شیرین دهانان دلارا از افواج قمری و ... از سرو چنار
و کرشمه ... شاخسار ... **بیت** باد شبگیری نسیم ورد باز از جویبار ابر بوزد روزی عالم
... باز از کوهسار ... آن چه پیکان بشارت بر شتابان در هوا ... چه پیکان خواهش کش ... دو قطار
آواز برکشید خاقان مغفور بعزم تسخیر ولایت آذربایجان به پیکاران کاروان امر فرمود که خیام گردون
جناب بعزم ... بنای کردند **شعر** تماثیلها اسد بغیر فرائس و اشجارها خیل بغیر سروج
و اعلام الطول ... سماء سماء ادیم بروج بروج بنابر این ... حضرت خاقان
فرزند گرامی خود شاهزاده جوان بخت جوان سال **بیت** ... زمانه بخش ملک

دستگاه

دستگاه و بحر نوال ز حرص خدمت او سرنگون همی آید برفت سو ... باشکری جنگجو بسمت شیراز
فرستاده که در اصفهان متمکن کرده که اگر از آن حوالی و حواشی آن حرکات ناغادی فتنه ناشی شود در تادیب آن
... رسم ملک داری و آداب صاحب کاری اقتضا کند بعمل آورد چون در ساحت ... خادم قباب خیام
اردوی گردون شکوه سر ... اطراف ... که ... این دولت را اعتصار شد
بودند سلیمان خان را باشتهار از ... جریان ... ایشان مامور نمود و آنجا ... را مفرت
خیام نصرت ... سلیمان خان ماسوله را ... بیجان بیجان و اسوله ... و اهالی آنجا را آن
تاراج و یغما کرد شمال ... داده ... طایفه را با کوچ بیجان فرستاده چون صادق خان شقاقی صاحب
ایل ... سراب ... خود بود خاقان مغفور با دو هزار از جوانان شیر ... بر سر آن غولان
... صادق خان ... لاعلاج پای جسارت پیش نهاده نماند
... خاقان مغفور ... سپاه ... طایفه شقاقی
و ... ایشان ... اول ... اجسام ... سنگ ... و ...
دشت طغیان را متفرق و پریشان ساختند صادق خان که ... جهان **مصرع** چو صورت
... بود نمانند شغال از بیم صولت شیران ... روی ... رفت و
نمانند ... ابراهیم خلیل خان ... **بیت** ... با پیل ...
... خاقان مغفور ... قلعه سراب ... اهالی آنجا
اشارت فرمود ... شاداب ... سراب ...
ساکن و اماکن ... سلطان ... سراب ...
شکوه فرموده مصطفی خان حاکم ... الطاف و اشفاق کردید و در
منزل ... مصطفی خان ... سراب و ...
چون ... سلطنت ...
... خاقان مغفور ... انتظام آن سر
زمین ... اجلال فرمودند حسینقلی خان دنبلی
حاکم خوی ... وحکومت خوی و تبریز ... ابراهیم خلیل
خان بود ... محمد قلیخان حاکم اروی ... کوچ و دو نفر
... محمد خان ... سر قلعه اروی ...

الیه بمنافع و غنایم داخل حصار شد کوچ دولت محمد قلیخان را محل و ثقل اردوی همایون ساخت اما خود با اقتضا
دنائت فطرت و زوال حرمت خیانت ظاهر کرده اکثری از اموال او را برای خود ضبط کرد از وقایع اتفاقیه که
در آن چند کل کرد اینکه محمد ولیخان و محمد خان عزالدینلو و محمد علیخان جوجوق و محمد تقی خان شام بیاتی که
قبل از طلوع نیر اقبال این دولت به زوال دولت سرور پریشان خیال بودند و فتنه را غنیمت شمرده سلطنه شدند
ما لهم لما فتنه و لا راغبه و در اینک زمانه ورود دولت خاقان مغفور در ربع ذلیلین محفل عزت و سرور و جام
امانشان از صهبای دولت و ثروت مالامال کردید بود دینی و کفران و رفتیم با هم مواضعه نمودند و عهد
خویش را بشکند تو کل ساخته که بنات بینانشند خبر را عنید کوش ی رسانند خاقان مغفور سیاه تحقیق این
مراتب حکم فرمود که محمد خان را از اوی مقید و مغلول حضور آورند و محمد تقی خان در معرض سیاست از
شمشیر پا به جزای خود رسانید و محمد ولیخان هم چند عذر آورد که این خیانت منوی ضمیر محمد خان بود مقید
سنقناد خطاب اصواب فسکون الشیاطین و لیاد ریافته گوش کردند محمد علیخان جوجوق و محمد خان عزالدینلو
از طلیعه بهرهای کروبیان تا حاصل سیاه چند روز که از محمد قلیخان ادوی دست رخ شد روی ابخایند که علم
بنام آورده جنگهای مرغوب که زایل نمود و عنایات خاقانه شد و در آذربایجان بمسامع اقبال رسید
که لطفعلیخان زند با بیست هزار کس از سواره و پیاده و تفنگچی رو بسمت اصفهان روی نهاد و فتنه موکب شاهزاده
اعظم در چمن کندمان توقف داشت هنوز آنکه حرکت لطفعلیخان معلوم شد رایات عقاب پیکر بطرف قمشه
بال افشان و ظاهر قلعه مزبور را محل نزول دولت و اقبال قرار داده لطفعلی خان خیر علیا امین در اصفهان
درنک و شاهزاده از منزل مزبور حرکت فرموده آهنگ جنگ کرده لشکر دریا موج را فوج فوج کرده هر فوجی را بر
سرتیپ و هر دسته را بمحلی معین کرد اینک لطفعلیخان چون چوب حرب را بر شود دیدار آن معرکه خود را حاصل سنگر
کشید چون پاسی از شب گذشت عبدالرحیم خان شیرازی برادر حاجی ابرهیم در برهم زدن اردوی لطفعلی خان
با سرداران فارسیه و بعضی سرکردگان دست بر همداستانند بودند میان چند تفنگ خالی کرده احداث شور و فساد
و اظهار مخالفت و عناد نمودند غلغله در اردو و ولوله در لشکر افتاد لطفعلی خان بگمان اینکه از اردوی شاه
زاده شبیخون آورده اند مضطرب گشته اسباب و اثاثه خود را گذاشته با دویست نفر از خواص خود بشیراز که خزاین و
دفاین و اموال و عیال و اولادش در آنجا بود رفت و حاجی ابرهیم دروب قلعه را بسته او را از دخول مانع
و لطفعلی خان چون مرغ تیر خورده کم کرده آشیان بجانب بنادر فرار کرده اموال و اسبابش که در سنگر بود بدست
عساکر فیروزی ماثر شاهزاده افتاده از آن منزل حرکت فرموده اصفهان خلد نشان را از پرتو نا حیه اجلال اهتزاز
داد خاقان مغفور از منزل اشکر بدار السلطنه طهران عطف عنان دولت فرمودند در بیان دفع مصطفی خان

حکم همایون بشیراز و وقوع محاربه با لطفعلی خان بعد از آنکه حاجی ابرهیم شیرازی کارش چنین برو رابد و بخواهش خاقان
مغفور از پیش بود مراتب را قبل علیه معروض داشت و استدعا نمود که سرداری برای ضبط ملک فارس معین
و متعین جهت ضبط خزاین و دفاین و جواهر و نفایس و دواب و سایر اموال لطفعلی خان و سایر زندیه و معاندین
دولت از آن سرزمین سازد خاقان مغفور مقرب الحضرت میرزا رضا قلی را از رکاب بضبط اموال باصفهان
فرستاد و بر لیفی نافذ بحکم شاهزاده ابلاغ که سه هزار کس مصطفی خان زاده با میرزا رضا قلی بجانب شیراز
فرستند حاصل بودن از اصفهان حرکت کرده و میرزا رضا قلی بعد از ورود شیراز جواهر و اره و پیاده و هزار
سر خادیان نامی در سلک انضباط کشید و سایر متملکات را نیز بعون تصرف در آورده و مراجعت نموده اما
لطفعلی خان را بعد از سنوح واقعه مذکور که کلکله عصر و مع کل جعفر شر قرار ذغاب سرکشته کی سرکشتک
امر ناچار در روی بخت نهاد و با آن همه اظهار و ستمی از آن الحشی رو بکرد یا آن حد و دیناری بنکی
نمود سیصد نفر جمعیت سرهم آورده عزیمت شیراز کرد و در محل کریم فرود مصرع کریم بتو تا چه در نظر داشت
مقصودش اینکه شاید بپای مردی سعی و تلاش دست و پا نه کرده یا خود را بشهر در اندازد یا کوچ و عیال
خود را از آن معرکه بیرون سازد حاجی ابرهیم آدم او را بمصطفی خان اعلام و او را بشهر شیراز آورده
گرد ران اوان مذکور شد که قلعه بیضت کاذرون میرفت چند سوار مجهول الحال هم سبیل ایشان را تاخت
کردند مصطفی خان هفتصد سوار از خود بر گرفته با آن راهزنان ایلغار کرده در پنج فرسنگی شهر بابان
کوه و سیل فوجی بعضا ایشان فرستاده و خود متوقف و خان کشته شد که ناهید بجد لطفعلی خان لشکر دومی
بکمین نشسته معدودی از پیش تازان با نطایفه و سیل بکیکدیگر در او قیشلاق ابابیل خان حیله تکلکی را از حمی بود
سینه و سیل از پای در آمد و در چینی که روی پیش تازان برگشت لطفعلی خان با گروهی که در کمین کمین کرده
بود روی بمصطفی خان نهاده او را در میان گرفتند مثال شیر چون پلنگ زخم خورده حمله آورده بعد از آنکه
ترکش از تیر پرداخته دست بسنان جانفشان برده حملات متواتره تنی چند را برخاک هلاک انداخت
دشمنان را از حد دور کرده اخر الامر طرفین از یکدیگر جدا شده بقرارگاه خود مراجعت کردند چون حاجی
ابرهیم این وقایع را بعرض واقفان حضور رسانید جان محمد خان با پنج هزار کس از رکاب بشیراز مأمور شد
و لطفعلی خان را در آن اوان جمعیت دو هزار نفر سیل رحل اقامت در مجن بدی انداخت سپاه ورود
جان محمد خان نخستین بجابر پرداخته لطفعلی خان مغلوب شد و تنی چند بشتاب در روی آورده در رکن دکاهی شک
فراریان بگشته رت درآوردند و تنی چند را بر تیر تفنگ جمل ساختند و بعضی از خوانین در آن منزل گرفتار
آمدند چون در شهر غله نایاب بود جان محمد خان کلبادرا با مصطفی خان محل تحفه نمودند لطفعلی خان نیز

منزل اقامت وا و روز فان کرده قریب بچهار هزار کس به پرش جنیب کردند مصطفی خان مانند نادر کلباد
بخیابان مهنید بخار فطیه شیراز برگشت بعد از چند روز لطفعلی خان با تمامی جمعیت خود بر سر مصطفی خان
شبیخون آورده کاری نساخت گریزان گردید از وقایع غم افزا آنکه روز چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الثانی
سنه هزار و دویست و شش در ایوان نخل مقام بعد از شکست سلام عام و حضور بعضی از خواص ذوی الاحترام
خاقان مغفور را مرض سکته عارض شد باین نهج که در اثنای خطاب در محلی که قطع سخن صواب نبود ساکت گردید
دید او را حالتی غریب دست داد سلیمان خان قاجار که از نهایت قرب مقامی قدم فاصله در پیشگاه
حضور با حضرت نزدیک ایستاده بود اختلال الاحوال ذات اقدس را تفرس کرده حضار را بنحو خاص مرخص
نمود هر دو تا چون دست بر بالین آنحضرت رسانید خاقان مغفور را با ماهیه سرایان بر داشته بخلوت
بردند طبیبان عیسوی دم میرزا مسیح و میرزا احمد اصفهانی دقت در معالجه نمودند عصر آن روز از حیات نفس
امیدواری حاصل و در دو روز چشم گشود و زبان متکلم گویا نمود اهل حرم و مقربان درگاه چندین هزار تومان
نقد و جنس صدقات و خیرات و نذورات دادند چون خاقان مغفور همیشه مایل بصحبت علما بود در مجلس حضور
ارباب فضل و ادب مباحثات علمیه و تحقیقات مسائل غامضه شرعیه میفرمود شعر محل مقادیر اهل الفکر
و مقادیر جبال اجلالها هنا در زمان انصراف لوای سلطنت از آذربایجان بصوب طهران در غره [illegible] محمد
حسین ملا باشی مازندرانی را طلب مجتهد العصر و الزمان آقا محمد علی خلف الصدق آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله
درجاتهما نیز آنجناب بکرمانشاهان فرستادند و آنجناب نیز در نهایت عزت وارد مستقر سلطنت گردید صادق
خان شقاقی که میان هزیمتیان سراب بقراباغ نزد ابراهیم خان رفته بود چون دید که درگاه سپهر اشتباه خاقان
مغفور کعبه آمال [illegible] گاه و کنده خیانت از خیانت پیشه عذر آن [illegible] از کنکره حضر بقصور آن
دولت قوی بنیان چون دست چنان [illegible] از هم [illegible] پناه کردید ده نفر از برادران خود را با پیشکش بعتبه علیا روانه
نمود و بعد از اطمینان شرفیاب حضور گردید و هم در آن اوقات از طرف سلیمان پاشا والی بغداد مصطفی
آقا نامی با عریضه اخلاص طراز و از اسبهای تازی نژاد و استرهای قوی قوایم و چند جوغ عنقا شکار و [illegible]
بسیاری از تحایف روم و ارمغانات نزد و هدیه وارد و مورد التفات خاقان مغفور گردید ذکر مذهب حضرت
اباعبدالله الحسین صلوات الله علیه چون دو سال قبل ضریح مطلا [illegible] برای مرقد پرنور حضرت اسد الله الغالب
علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه و آله بنجف اشرف [illegible] سال شده بود در این سال حسب اشتمال الخاطر اقدس
عتبه [illegible] مفتخر حاشر العبا حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام اقتضا نمود [illegible]
آن [illegible] و استادان [illegible] باتمام این [illegible] ورکرد رسید [illegible]

رفیع مجید بیت بنازم بمعمار طاق و رواقش که رتبه کنبد افزود بر هفت کنبد بارگاه منیع معمور و من هب گشت
و حاجی سلیمان صباحی رحمه الله در وصف او قصیده غرا منظوم کرده تاریخ اوست که ع در کنبد حسین علی ذیب
بافت زر چون غیر این گونه مطولات در این مختصرات سبب باز ماندن از مطلب خواهد بود بنگارش آن
مبادرت ننمود توجه خاقان مغفور بشیراز و شبیخون لطفعلی خان و بعضی کذارشات شاهان
خاقان مغفور در سنه هزار و دویست و شش انتقال اجلال بجانب اصفهان توسن دولت را عنان دادند
و در حین حرکت شاهزاده اعظم را بمحافظت استرآباد و دامغان و بسطام و سایر ولایات اعلی و دکر همیشه انجاب
نکاهینه دشت اخبارات سوده و فا [illegible] در سیلاقات [illegible] تمکین امر فرمودند و از اصفهان بجمع کثیر
و از آنجا بجانب شیراز عزیمت لوای ظفر طراز دادند چون لطفعلی خان بعد از انهزام سالی سابق بکوه و دشت
و ولایات کرمان و فارس میگشت و هر روز از سراسیمگی و خانه بر دوشی ناچیز تاخت کرده میکذشت
در منزل [illegible] بعرض وا قیان حضور رسید که لطفعلی خان با جمعی هو [illegible] از زرقان اراده حرکت و عزم
شبیخون بلشکر منصور دارد هذا حکم لازم الامتثال نفاذ پیوست که سرداران لشکر و سرداران نامور
خود را متوجه منفق ساخته تمام شب بیدار بوده در مواضع خود واقف و هشیار باشند و به امنای
سلطان والاشان کسی از جای خود حرکت نکند و ابراهیم خان که مردی دلیر و مقتدر گردید گرباد سته خود رفته
در سر راهی که مظنه عبور ظاهر شد و از آن مرصد در کمین کینه باشند چون در صورت تحقیق این خبر و ظهور سیاه
آن لشکر مرعبد شاه چون سیمرغ زرین بال خورشید روی با شیانه مغرب نهاد و غراب سیاه بال ظلمت بال بر
روی جهانیان گسترد بیت هوا سیاه بگریبان رفت گون حشفان فلک کبود بکردار نیلگون مفرش لطفعلی
خان شب بر سر راه ابراهیم خان آمد و چون از جانبی که وارث راه بر مفاتدین بسته و زبان بحرص دهان او
دست با مفاخش تفنک برسا اهل کشاد هر چند مغش کوشیدند ممنوع نشد از روی هجوم پیشتر معارض میشد
اکر وه بمقوای حرب الانسان اوسع من حرب الاشیاء جمعی بکیکیکر پیشی کرفته ابراهیم خان را بقتل آوردند
یکبار اردوی روی نهادند عبدالله خان رشتی [illegible] لطفعلی خان با جمعی اطراف اردوی همایون کردید سلطان
بیدار بخت از نهایت جرأت بر سر تخت سلطنت بی تغییر وضع خوابگاه استقرار داشت و سرداران را با داروی
اطمینان و امیدواری میداد چون عبدالله خان از دو در شاهزاده نمود که کشیکچیان دلاور و خوابی چیان
آتشین پیکر با فتیلهای سوزان و ضابهای موزون بدور سراپرده صف بسته و صف صف محیط خیام گشته
با مهمتی سوزی نشسته اند روی از معرکه تافت و سیل لشکر جنود از هر طرف تفنکهای اهالی اردو بینا باتش
کرفته شود و در انتهاد و آن سوز دین و شهرتازی ترادان کوه پیکر خنک سپهر بر آرام شد و از آن عوغای تمام

عجب حالی زا سپاهیان را تزلزل در اقدام افتاد عباسخان بعجلت جان کندن مرکب عزیمت زاهل و اردو زد
چون طلیعهٔ صبح از کوه طالع شد حضا قلم نسیم ایاب بود بر صفحهٔ انفاس کون کردون بکاشت و جهان بروه نیلکون
از پیش ایوان سپهر آیینه سیما برداشت مهیب جم کردون تیره و روشن در اوایات صبح کرشمه انداز خاک
ادوان خاطر دانا ستی لطفعلیخان مضطرب انه با علم و حشم از نهاموز مهر کشته خود را بامن کوهی کشید میرزا
نقی نام بمعرفت اردو که با لطفعلیخان سابقهٔ معرفتی داشته در اردوی شاهی بود در آن کیرودار
فرصت جسته خود را بوی رسانید و او را با بطال مژده عسی اقمان بانه با فتح مرهر رساخت و نیز باسید آد
تمام دراستقلام درنک نمود که موذن اردوی شاهی بندای اذان صبح ملبی او از کردید لطفعلیخان از ت
را چهار تکبیر کفت شاالله شاالله اضطراب دید بار فرار کر جانب کریوههای کرمان بود عنان تاب کردید
خاقان مغفور فوجی از لشکر منصور را از عقبش تعیین و مامورین از دنبالش تاخته بعضی از ملازمانش
را از پا درانداختند لطفعلیخان از میان بدر رفت و مامورین مراجعت کردند چون جمعی از جنود مخذول بر درد ما
از محلهٔ شقاقی کرفرار از محل غارت قیم از طایفه بنیام زنک بود دران شبیخون دو سپاه نموده از اردو
فرار کرده بودند بحکام ولایات احکام قضا آیات ترقیم یافت که غائله ایشان را کرفته مقید بدرگاه فلک
اعتبار از انجا بشیراز نهضت فرموده حاجی ابراهیم شیرازی با اعیان و اشراف فارس باستقبال پرداخته
خاقان مغفور در تخت سلیمانی مصرع نه غلط کفتم سلیمان هم که این شوکت نداشت بیادالملک سلیمان
نزول اجلال فرموده بمعماری همایونی اولاد کریمخان که هنوز در دست علیمرادخان کرفتار بودند با
کوچ و اولاد لطفعلیخان و سایر اکابر زند بجانب مازندران و استراباد فرستاد و میرزا فتح الله اردلانی را که
در یزد کرفتار شده بود بصلابت و دست عماد کم نزاقمانه که اهلکه اللسان در شیراز زبانش مقطوع کردید پس از
تمشیت مهمات فارس عساکر شوکت مآثر مراجعت فرمود چون خاطر خاقان جم نظر بجهت شاهزاده حسینقلیخان
کردوان زمان چهارده ساله بود مایل بانتساب طوی و عروسی کشت عروسی شاهزاده حسینقلیخان هذا
ضمایر بهجت مضامین وارقام عشرت قرین بامرا و حکام و علماء و عمال و اشراف و اعیان و ولات و نقبا و سران
احشام و ایلات نامزد کردید که جمیعا بمحفل سرور که دارالسلطنهٔ طهران است مجتمع کردند صاحب صورتان
داودلحن یوسف جمال و خنیاکران زهره منظر یکتا دلال ابواب طرب و سرور بروی روزکار مردم نزدیک
و دور کشادند چون جلال مرحوم دوران اشراف و اعیان و سایر خلایق از کهین و مهین در محافل تهنیت
آیین دوستان بهجت قرین بعیش کاوین و صحبت عشرت آکین نشستند و بر نادر تق بطون و نوازهای ...
و شبها از افروختن شموع و مشاعل و مصابیح و قنادیل عرصهٔ جهان را روشن تا زدوز دو ... نکردند و شما ...

عشرت

عشرت از دست کلچهرکان ماه طلعت در مجالس ادم نزهت خوردند بعد از انکه ایام و لیالی عیش و سرور منقضی
کردید خاقان مغفور باشتغال امور نیز دیده و در بدو اختر کاو کوشهٔ سلطنت و استقلال با وج بهرمن
افراخت **کیفیت احوال لطفعلیخان بعد از فرار ابرج و محاربه با محمد حسین خان قوانلوی قاجار** لطفعلیخان
چون از ابرج فرار نمود عزیمت کرمان کرد و مفتی که حاکم کرمان وسید با میدار اعانت کرمانیان در آن
حوالی تردد داشت ... نظرعلیخان زند کرد و کرمان بود نزد امد فرش الطلایع یا خبر ما مدد کرمانیان
شب بر سراو ریخته چند نفر از کسان او را کشتند بعد یاد و یاد متوجه لار کردید میرزا محمد خان لاری
نیز با او شیوهٔ دوری پیش کرفته عزم کرفتنش کرد و در انجا نیز تنی چند از همراهانش دستکیر شدند و از ان
محل دلکیر بطرف بندر ... با بقیه چهل نفر بطبس رفت و ده روز بطبس وارد بیابان چهار نفر از ملازمانش
از تشنکی هلاک شدند میر حسن خان حاکم طبس بشکسته بالی و اشفته حالی او رحم کرده سیصد نفر از
اوبماقیه مردم طبس را بامداد یش تعیین نموده او نیز انها را برداشته روانه شیراز شد و در حوالی یزد
تقی خان یزدی جمعی را در قید تفت بر سر راهش فرستاده لطفعلیخان چند تن انها را کشته از تفت بار
فارس رفت چون خبر ورودش بخاک فارس بعرض شاه رسید محمد حسین خان قاجار را که خالو زاده خاقان
مغفور بود با هشت هزار سوار از طهران مامور ساختند که بفارس رفته او را از ان مملکت اواره کرداند
لطفعلیخان شنید که او تصمیم سرداری فارس دارد نصراله خان عم خود را با معدودی از ملازمان خود را در
ابرقو کذارده راه بوانات و اصطهبانات را کرفت محمد حسین خان بر سر ابرقو امد نصراله خان مقابله بیش اهل
مهزوم کشته در قلعهٔ ابرقو متحصن شد محمد حسین خان در کرفتن قلعه جد و جهد نمود نصیری رسانید که فرمان
از جانب خاقان مغفور شرف صدور یافت که برای نصراله خان نجاحت و معطلی بیهوده کاریهات بایدست
از او برداشته عقب لطفعلیخان اوقات خود را صرف نموده شاکم ... یزدیان را معمول داشته
غادم ... از شدت لطفعلیخان از ان ناحیه جمعی فراهم اورده بدارالجبرد رفته قلعهٔ انجا را محاصره نمود حسین
خان نیز بعد از اجتماع ملازمان از شیراز حرکت و ضوب دارالعباده ... سرداری افراشت لطفعلیخان
از هراس سپاه همایون قبل از انکه مغلوب شود اهنک ترشیز کرده محمد حسین خان نیز از عقب او روانه شد
کرم کرم ... کشت در پای خمس کره نزول و سنکری بنیاد نمود یازده روز از طرفین بااهتمام مکتوب
سعی بلیغ نمودند از ان طایفه جمعی تلف شد شبی که بنای شبیخون با اردوی محمد حسین خان کذارده بود
خاتم نامی از اردوی لطفعلیخان فرار کرده سردار را از اراده ایشان اخبار نمود چون لطفعلیخان بر سر
سنکرها امد ... اردو و سردار را بیدار دید هشیار دید بنمایش رفت تا ملی بر کشت روز دیکر بعزم مقابله و مقا

تسویه صفوف کرده محمد حسین خان نیز از لشکر با جمعیت خود برامن [illegible] هنگامه کارزار گرم
کردیدند تا اکثر جمع کثیر از یاد و رامین لطفعلی خان فرار کرده بقلعه را هیتر رفت هماندم جماعت [illegible]
دنبال قلعه را [illegible] فرار و لطفعلی خان نیز از عقب ایشان بطبس رفت **در بیان فتح دار الامان کرمان و ذکر**
وقایع آن سامان بیان [illegible] سال هزار و دویست و هفت خاقان مغفور بعزم تسخیر
کرمان از مرکز دولت و مقر سلطنت حرکت و از راه اصفهان [illegible] نزول اجلال فرمودند و تسخیر کرمان
را بعهده اهتمام شاهزاده اعظم مفوض و مقرر داشتند که با ده هزار سوار و پنجهزار پیاده جرار با توپ و زنبورک
در هفدهم شهر شوال سال مذکور [illegible] مصطفی خان دولو نیز در خدمت شاهزاده بود
خاقان مغفور بعد از فرستادن شاهزاده باحضار حاجی ابراهیم شیرازی و عمال و متصدیان ولایت فارس
فرمان داده [illegible] سپهر اساس [illegible] و نوازش [illegible] پیشکشهای
لایق موفور و اسباب سلطنت [illegible] کردیدند اما چون شاهزاده اعظم ساحت شهر بابک را مضرب سرادقات
جلال ساخت بعرض رسید که محمد رضا خان [illegible] اطاعت نکرده و از راه
[illegible] قوافل [illegible] و جمعی از دزدان و راهزنان در سلک انتظام او در آمده [illegible] سادات
و محترم را بقتل آورده چون تنبیهش لازم بود [illegible] متوجه دار الامان کرمان کردید محمد رضا
خان از بیم جان بجانب جبال [illegible] کشید اموال و اثقالش ضبط [illegible] باغ نظر
مقر اردوی ظفر اثر شد مصطفی خان با شش هزار تن از سپاه دشمن شکن بر تنبیه مفسدان بم و نرماشیر
روانه کردید [illegible] اکثر همه
کرمان بتصرف در آمد و وجوهات [illegible] و اصل خزانه عامره کردید خان محمد خان [illegible] مصطفی
خان دولو [illegible] شیراز مامور کردید [illegible] رسید فرمان لازم الامتثال
صادر [illegible] که شاهزاده اعظم کدخدایان و اعیان کرمان را بر کاب فرستد [illegible]
را [illegible] محمد ابراهیم آقا برادر مصطفی خان را برای تحصیل [illegible]
خود [illegible] سلطانی [illegible] شاهزاده اعظم وارد اردوی همایون کردید محمد رضا خان [illegible] که هنگام
ذهاب از موکب شاهزاده [illegible] فرار کرده بود [illegible] کرفتار آمده [illegible] حکم قضا
[illegible] خاقان مغفور کوچ بر کوچ عازم دار السلطنه طهران کردید **رفتن خاقان مغفور**
بجانب استراباد بعزم تنبیه جماعت ترکمان چون جماعت [illegible] استراباد [illegible] الایام در سمت [illegible]
دشت قبچاق منزل و مقام داشتند و دست تطاول [illegible] و حوالی استراباد و خراسان دراز کرده

هر روز وجود جمعی کثیر از بنات و بنین را [illegible] قتل و غارت مینمودند و پاره را اسیر کرده با پای مجروح کشان
کشان برده بطایفه قزاق و تاتار میفروختند [illegible] خانها از وجود آن فرقه خانه برانداز خراب و دلها از آتش جفای
آن طایفه ستم شعار کباب خصوصاً اهالی استراباد [illegible] عیش شان در آن
شهر [illegible] بود که بجهة تحصیل معیشت [illegible] بارها
اتفاق افتاده بود که چون فتیله تفنگ [illegible] بعضی [illegible] بوی فتیله از تفنگچی
[illegible] خانه [illegible] تفنگچی در [illegible] بیت بود شور انگیخته
پیوسته ایشان را [illegible] هموار ایشان را شعار که [illegible] کردند بنده که
[illegible] همی کشتند زار چون کوشمال آن فرقه ضلال مکنون ضمیر منیر [illegible] بود لهذا در آن
اوان بعد از انتظام مهام عراق و فارس و کرمان و آذربایجان از دار السلطنه طهران بفیروزکوه و از آنجا باشرف
مازندران نهضت [illegible] خان [illegible] دولت
شرفیاب [illegible] محمد علی [illegible] ایشان [illegible] استراباد نزول اجلال
واقع شد بجهة اتمام حجت [illegible] مضمون [illegible] داشته [illegible] که ما
بعض از طایفه [illegible] کوچ [illegible] سواران [illegible] مخالفین بعرض [illegible]
که [illegible] و خدمت [illegible] کوچ [illegible] خاقان مغفور دو هزار کس
[illegible] محمد ولیخان قوانلو و مصطفی خان دولو [illegible] استراباد منزل
کرفته [illegible] زمینه
[illegible] لشکر [illegible] جلادت [illegible]
[illegible] شد
[illegible] جنگ [illegible] موجب [illegible]
[illegible] مصطفی خان و محمد ولیخان [illegible] کردن کشان
از لشکر [illegible] صفوف را [illegible] معرکه [illegible] پیاده [illegible] هزار [illegible]
[illegible] جنگجوی [illegible]
[illegible] سینه
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] الحاصل [illegible] پیاده [illegible]

و ترکمانیه چون کار تنگ دیدند و یلان بتعاقب ایشان پرداخته از هر سو حمله ور گشتند و تا بودت
انطاقیه از سر انخاله وطایان سلامت نیافتند بیت لشکری کز جنبش ایشان نفیر عام خاست
از کمر غلام خاص نگذشتشان نفیر هزار زن و فرزند و سفید مرد و جنس بشمشیر و هشتصد کس از نسوان و کودکان
اسیر امد ذلک جزیناهم بما کفروا وهل نجازی من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و از سرهای ترکمانیه بفرمان
خاقان مغفور در دروازه شهر مشهد استراباد کله مناری ساختند بعضی از افراد ان کلاب ازواج خود را می
کشتند و بعضی از نسوان ایشان خود را هلاک میساختند چنانکه یکی از زن ترکمانیه موسوم جمیله را که زن عروس بود
در ردیف خود سوار کرده فرار مینمود زن لبانی تعقیب ان ترک سیاه چشم بغلطه چشم سیاه نموده سرخنک
شوق از عقب بانکیخت زن کان هوام شود کیسوان دوران نحو جبین مشتری طلعت ماه منظر را از مرکب در
انداخته باتیغ هلال اسا مانند جوزا دو پیکر ساخت و زبان حال ناظران لشکر سلطانه از تاسف و تلهف
ان غزالنده سرو کلنار جوانه بدین دو بیت عمر بن ربیعه مترنم گردید شعر ان من اکبر الکبائر عندی قتل
حسناء غادة عطبول کتب القتل والقتال علینا وعلی الغانیات جر الذیول و زنی دیگر از دست یکی از
اتراک خود را به رود اترک غرق گردانید بیت خود ماه و چو عکس افتاب تابان افتاد بابا بحر شتابان
اب و صورت دیگر کار زوار کریکی از لشکریان کسپلاع بخود زده خویش را هلاک کرد بخت علی نام از نکبها
کرا اذا غاطم بموت بمرده میشد و مفاسد عظیم و شرهای کثیره از نفس شریرش سر میزد بچهارشنبه از اسرای
خویش کنیزی بصره نام از من جمله ایشان بود سبب از خرابه بصره باستان شاهی امد بحکم خاقان مغفور سران خان
شاد باد بیمار اباب در باجه تزید چند انش سرنگون در اب اداشتند کر جانش جحیم پیوست و زان سفر
بیت نفر از مجاهدان مرتبه شهادت یافتند و چندین هزار تومان از نقد و جنس سوای اسب و شتر و کاو
میش و کاو دکوسفند کیسب جیوش صوفیه رسید نقش بیوف کشت و زنان پریجهره اهو نگاه خوش رفتار بیت همه
شکر لب و بادام چشم و پسته دهان بنفشه زلف و سمن عارضین و کل خدان بفیض ایشان غازیان شیر نگار
و زان تمامی اسرا را خاقان مغفور از لشکریان خرید بیهوشیاری فرستاده و از ان اوقات مهر علی اتای
داشلو اورد و چهل تن از پیران بزرگان انطاقیه مذکوره برسم گرو با بعضی کسی برای حلاوت با اسبهای
نامی بعنوان پیشکش بر رکاب اوردند همگی زن کان زادها مشمول الطاف سلطانه شدند و مشهد را در کوچ
وچاکری و منقلش قلاده ملازمت خاقان برداری شدند پیل کرو با ابقای عهود رخصت حاصل و در شان
احشام خویش معاودت نمودند و چنبکه موکب همایون در ساری میبود ترکمانیه کرده های خود را از زده
خاقان مغفور اسرای ایشان را رد کرد و لوای فتح فیروزی بسای را بجانب دار السلطنه طهران شهر کشا فرمود

رفتن سلیمان خان بامر خدیو گیتی ستان باذربایجان چون در صفحه اذربایجان والی قراباغ ابرهیم خلیل خان
جوانشیر و بعضی ایشان پیروی طغیان نموده بود نظام الدوله سلیمان خان را با شش هزار کس سپاه نصرت
اذربایجان مامور و مقرر داشتند که اگر کار بلشکر احتیاج افتد شش هزار سوار از ان ولایت گرفته بنا بر
مقتضیات کار انچه باشد عمل ورزد بعد از ورود سلیمان خان بتبریز تمامی حکام و امرای اذربایجان نزد
سلیمان خان امده با نجام خدمات قیام نمودند بعد از چندی دو نفر از کسان معتبر خود را نزد سلیمان خان
فرستاده ابراز [illegible] نمود که چون بعضی از ناراستان اذربایجان او را از مصادرات شاهی متوهم ساخته
باعث شقاق میشدند [illegible] فساد [illegible] نموده که با اوضاع سلیمان خان بوده مکنون ضمیر
را با هر شناختند ابرهیم خلیل خان بعد از ترد سفر او ملاحظه استمالت نامه سلیمان خان عبد الصمد بیک
پسر عم خود را با پیشکش گران بهاء و عریضه عبودیت ادا بدربار خاقان مغفور ارسال و اعلام نموده مستدعی
کردید که خال بعلت ضعف پیری [illegible] خود را [illegible] که بناه بیب و جوانات متعذر
بدین جوهان [illegible] که مرض باشد چندی دیگر عزم رکاب بوسی حاصل خواهد نمود خاقان مغفور عذر او را
بمسامع قبول حضور داشت و نوشته بسلیمان خان نوشته که بار دیگر بتبریز [illegible] خالی [illegible] و
متوجه امور دیگر اذربایجان باشند تا از این پس مقتضای خاطر اقدس خواهد عمل خواهد اورد **در بیان شورش**
اهالی کرمان و نهضت موکب خدیو گیتی ستان و محاصره ان خطه خلد بنیان مطابق سال [illegible] در وقت
خاقان مغفور بعد از تنبیه ترکمانیه [illegible] عزم تسخیر ممالک خراسان داشت که معروض و اتفاق حضور گردید
کرد اهالی کرمان [illegible] و شورش [illegible] بنیاد نهاده اند که لطفعلی خان ولد جعفر خان
زند که [illegible] وقایع احوال [illegible] حقیقت سکان شد که از بیم [illegible]
نامزد [illegible] بود در غالم [illegible] از طلب [illegible] کمانی فروکشید
با انکه اهالی کرمان از خاقان گیتی ستان حضرت [illegible] بودند مرتضی قلی خان کرمانی که از جانب خاقان
مغفور [illegible] اعلم علمای ان [illegible] و امام جمعه و جماعت و جمعی از دراویش [illegible]
کردند کس [illegible] فرستاده لطفعلی خان را تکلیف بکرمان نمودند حرکات ایشان [illegible] ذلت و اول [illegible]
کامرانی دولت [illegible] شریعت و استیحال تمام مانند خام غافل از نا نهفای ایام [illegible] میل کرد
با معدودی از اتمام و چندین از [illegible] ایام بکرمان رفت کرمانیان نیز [illegible] یاغی کری یا
بلند اوازه اند و در ان بین بعضی از بزرگان [illegible] اکر [illegible] بودند با لطفعلی خان و کرمانیان
همداستان و هم [illegible] شهر جمعیت نموده [illegible] این مراتب [illegible] مکشوف رای

ایشان مبنای خاقان مغفور گردید شاهزاده اعظم را با گروهی انبوه از دلیران دشمن شکن **مصرع** همه در وغا تیز
عزم و ملاوا همن • بر سر قلاع و محالات کرمان مامور کرد که هر کس از سکنه بحق در پناه حضرت قدم و ان کرد کشتی
دم زند شاهزاده عالم پناه اساس استکبارش بر هم زند خاقان مغفور نیز مبادا اقتضای جشن نوروزی
سال هزار و دویست و هشتاد طهران با لشکر بیکران **بیت** جلوریانی که گریا چرخ حسندی بنزد • سر نخ
کو ورندی غوز دوی سپهر لاجورد • چون اجل نرم شکار و چون فلک بیکار جوی چون قضا گردون گذارد
چون هوا گیتی نورد • عازم کرمان شد و از اصفهان سمت بهتنی بپذیرفت که مردم بلاد شهر بابک ابواب
اطاعت بسته و بیمز گشاده از اول بان سمت تعرض نموده از آتش انگیزی توپهای سرشکن اراضی گرد ار
اهالی آنجا را با طلعت آورده و اراثشان چند بن هزار تومان نقد جنس از زر بفت رومی و دیبای چینی
پیشکش داده متنبهی شدند که اگر سپاه سلیمان و ما در سلطنه از کنار حصار دکین رند و از گناه این موران
ضعیف در گذشته بر این گرفتاران رحم آورند طبع و دفتمان بیم ظفر بودی شان بند برای ملتمس ایشان
کشته رایات ظفر توامان را بسمت کرمان جلو گر گردانیدند چون صنیه کوکب گردون مصیر شرف نزول
بمیز غبشیبلت بودند جمعی از ملازمان لطفعلی خان در آنجا اهالی قلعه مغرور گشته از اطاعت سرباز زدند
بفرمان خاقان بحر و بطش نوباز و دریای لشکر بنیو م شکستن کشتی آن قلعه در گل نشسته اهالی قلعه از
مشاهده انجال عزیز هزار فرش و مال کشته بعرض رسانیدند که هر گاه زامان و ایفرض و ضمانی امان دهند مستهی
کردت خارجی را اخراج و متصدی گذاردن باج و خراج مشیم حیان اگر مشمول اثیان قبول گشت جهل
نمازا لطالفه از لباس غایت غاوف و نیم آن زیر م باغی برای نقابی پیرهن بی جامه بر تن فنا کرده نفیلت
جاده بیرو منطنه که در دامن قلعه فراغ بود مستور و متواری گردیدند و رایات عقاب پیکر لا نجا بسمت
کرمان بال گشاد بعزم صید صنوه همان باز دولت قرین شکار مضمون **شعر** یالک من قبرة بمعمر • خلا لک الجو
فبیضی واصفری • لابد من صیدک یوما فاصبری • و نقری ما شئت ان تنقری • کرمان و نیم فرسنگی شهر را مضرب
سرادقات عز و علا فرمود اهالی قلعه چند روز از قلعه بر آمده با لشکر سلطان پهلوان سعلطا نوز را شان
و خلال را در اشتغال میاورزیدند و هر روز آلات حرب خود را ست کرده بلباس خود نمانه جلوه و حرکتی
مذبوح میکردند چون دیدند که مردم میان ارباب بیرون نشستند یکباره دروازه را بسته بجان کندن در
میان حصار نشستند خاقان مغفور سوار مرکب دولت شد بر اطراف قلعه کرمان بر آمد ملاحظه فرمود
و مقاوی ده دوازده هزار علو و با بغارس و بند و عراق مراکز رفت سبانان گشت وقتی در مقابل هر برج شهر
برجی چون حصن ذات البروج بنا کرده ما بین بروج را خلتد رفعت و از خاک خندق سدی متکی فاخراثا نمود

دروازه‌ها بر آن حصن قرار داده بهر دری پانصد کس از سپاهیان حرب بیقین کرده چون زمان محاصره ممتد شد
و هوا چون کام دشمنان دولت آغاز دم سردی نمود و صرصر دی از آیینه آب در ابدان و کنار جویبار جوشن
مصقول و کتان هندی ساخت لشکر بیا از کوه و صحرا هیزم راست هیمی بیافراخت و از بیگانان رنگ و
الماس گرانر بکوه و صحرا جوشن پوش ناوک هیمنه انداخت **بیت** نشکر که بر نیخ الماس جوشن است • طرف
چمن که بود پر از لعل و حلی • بستان شد از حریف حریف ابجان حرف • کش هادکلبنی کند و زاغ بلبلی • خاقان
مغفور امر فرمود که زوبنای سپاه از رخت و کل خانها و مسان ها را اختر دست از هیمه و خادر بدار دند بمعمار
حکم و الا زیاده از هزار باب بوقعه سمت عمارت پذیرفت که و از آن عمارات عدو بحیص از ابحاد باغات بلوکات
مقطوع و مهیا کرد بود القصه لا و زان طرفین شب و روز بنیاد بیرحرب و قتال اشتغال داشتند
چنانکه بارها اتفاق افتاده بود که بیرونه سر نقب با زیر حصار رسانیدند که نقابان در درون نایب و ستان
بر خوردن را برایشان ببستند و مکرر از طرف همین گذارش اتفاق افتاده و سد رخنه بکی منمودند
اما از این کارها کاری از پیش نرفت و از خواب الرو منجنیق امری بموقع رای و الا صورت نگرفت و از آتش
افروزی توپهای رعد آوازه مرادی حاصل نشد رفته رفته مدت محاصره به پنج ماه کشید قحط در میان
آن رهط بدبیا مد و مرض جوع شیوع یافت تا آنکه قریب بیست هزار کس از شهر اخراج گردید یا زیاری بانان
ما ند کان نفعی نبخشید انجاعت را از تیغ مجاعت کار بجان و کارد باستخوان رسید **بیت** توده توده بی کفن
اندامهای نازنین • در میان خاک و خون افتاده چون گل خار و زار • بر گل رخسار سرو قد خوبان چو گل •
چشم گردون چون سحاب اندو و حرب اشکبار • قحط تا حدی که مرد از فرط بیقوتی چو شمع • جسم خود را سوختی
در آتش و بردی بکار • مرغ روح صغیر و کبیر در دام حصار بار روزی حطه و شیر بچنگال عقاب بر دار سید
اهالی شهر ادرد و زن اگر را ترازنی می یافتند شیاطین آرابش را از زشتراتی ومیرفتند بیضه مرغ چون
بیضه عنقا نایاب و جگر گوسفندان از ناب گرسنگی را داغ حسرت کباب و بهشتی از دم تمثال کرد رخونه و ار استکی
بزبان اهل حال الخطای کوچک خطاب رفتی بواسطه خطانه بز دک کر از بزرگان آن شهر سر زند حکم دار رها و نیز
یافت فلک بیوتهم خاویة بما ظلموا **بیت** نازنین ملکی که انصاری نمی یا زی عماد و نعیم • بر زبان اهل دل خلد برین
رفتی خطاب • شد چنان از فتنه ویران کاشد آنجا عرعرها • کس نبیند عیش و انا اثنیه بسیاری و خرابی **در**
کیفیت تسخیر قلعه کرمان و گرفتاری لطفعلی خان و اختتام کار آن فرماندار جرجان خاقان مغفور چون دیدند که اهالی کرمان
از کردار خود نادم و پشیمان نگردیدند روز بروز بیشتر در طغیان و عصیان اصرار دارند حکم قضا فرمودند
ندت بلشکر دولت علی سرحد و رباف کرمان بهر و طبنه بودی همت بتسخیر قلعه کرمان ادشد گری

خاقان مغفور در روز جمعه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سال دویست و نه هجری هنگامی که سلطان مشرق
از این سپهر میدان بشبستان مغرب خرامید و حجاب قضا حجاب چیز کون از بام ایوان گردون بکشید و تفنگچیان
تراب و سیارنا هم شهاب آتش بار بعزم گرفتن قلعه سپهر سر برافراختند و بنای مددی سعی و تلاش این
بیلی حصار را موزون ساختند چون جراد و جوش غوغا در عنا کرمهور بربت چون سپاه دیو دیوانه خوغوی
ایران هوای همت و در دل بیزاران هوای جان همگی کنهاد جلاوت زا خشکمین پلنگ دریای شجاعت
دلاور نهنگ **بیت** زمانه بیرت و دریا جنیب و چرخ توان • سهیل زایب و مرحبه و مشتری فرهنگ • چون
سیل شتاخیز بهاری نعره زنان روی بقلعه نهادند با آنکه بگرت گلوله از آسمان برج و باره و هوای
کنگره و کوشواره مینبارید و آنجا کوه پای انسان سنگ اندازها چون برق جهان سوز بجان انسان میجست
تفنگیان که از طول سفر ره تشنه و از خانه فشنگ خصم باد در و دیوار در دهن بودند در و فرش نزار اهل
کلوله در تک کردند و به سردار از عقاب بته پروانه زحقدار باشت بطش و استیلا میبرو عروج کردند
و شهر را تصرف نمودند حکم والا بنهب و اسر اهالی کرمان و طایفه زند و اعوان ایشان از مصدر عزو شأن
صدور یافت اخراج لشکر محشر حشر در شهر اغا لیف تندواز هر طرف استیش تطاول و تهاجم و تصادم بر ما ایدند
از غلغله و هیل و هیال مردان کار و زار در معرکه گیر و دار و ولوله ان زلزله افتاغبی عظیم در جهان آشکار
شد **بیت** اولا بر و بکیر از سر او ضامنان • هر چه بود از عقد و عقبی اندر نهان و آشکار • تا ما در بیدها ب
جنگها کردند پیش تا بغش ها بر اشتران کردند بار • چون پرده شعر سیاه شب تار و حجاب ابصار شد بود
و نامطها نا موجود و حرکت دا جزم شد که لطفعلی خان در آنمیانه مقتول گشت در در وب و مقابر استغل
با سیلنه غفلت و فوز بیند هذا لطفعلی خان از قلعه کرمان فرین تا الروافغان رقیق هشت و جرمان سوا
بالتی چند از خدم باصف نذر **شعر** اللیل داج والکباش تنتطح • ومن نجا برأسه فقد ربح • گریبان را بهم گرفت
معیاذ و در و دیفریب قلعه بم قلعه کیمان را از امدن خود اعلام وبعضا لا انیکه در آنجا ساختی از کسانت را
بر این تا اعوان و انصارش کرد قلعه کرمان بودند بی بیوند شد و بر جمله باز عجیب روی هند نهضت
کردی او را **مصرع** در آورد و عهد دارد بنیاد کیانست • اما جماعت بیتانیان چون سران خود را کرد دم حکام
ذهاب بکرمان در در کار بی بودند خال در ایام بیش بید نیاز سرکار آگاه گشتند او را تکلیف بقلعه نمودند
او بنیاد و خانه و امضیل ایشان و حرف یافته مشتعل جستن و رستن بود کر اسبش را پی کردند و بجا کشیدند و را انداختند
و مقیده ساخته مبادره دنید کرد در راه مجلس و لیخان حاجاد کرنا جمی از سپاه جوادینا فیشی ماموربود با ویرخورد
او را از ایشان گرفته به پیشگاه حضور اقدس آورده حکم بکنند حشمش صدور یافت بعد از کوری بطهران بردند

و در آنجا تفیلش بر داختند و از در بدری و از تلاش بیهوده آسوده اش ساختند و یکیفر هم دیگرش هم نابینا کردند
ویکصد نفر از اشتاد بکرمان که در هواخواهی او سر جانسپاری داشتند در زیر شمشیر جان ستان جان سپردند
و قتادوق و انا را الحربه البلوغ الفاخره و ضار لتغار تها طغامها و دو قطعه الماس مسمی بدریای نور و تاج
ماه که با کوشب افروز ماه هم چشمی مینمود و در سلک جواهر و الدر خاقان مظفر و سلیمان قضا آب زمانه
درین بود و گردش گردون بیله و زیست تا غادی بدیکر افتاده بود با چند قطعه جواهر دیگر در بازوی لطفعلی
خان بود باز بتصرف سلطان والاشان در آمد و در جنب کردایت حضرت اعلی متوجه تنقیه کرمان بسود علی
قلیخان را بنا دیب بکنز جمیتره بلوکات کرمان و تنبیه مفسدین افغانان مامور فرموده بود مشار الیه بنزدیکی
قلاع حیزوی مرکشان را تنبیه بلیغ نموده تا دارای ایشان را منهدم ساخت و حسب الامر کوچ سادات شهربابک
کرد در دار همومنبی تم از کنار دقیرکهک بودند بکار اصلاح خود داج و هفتصد خانوار از عطا الهی بلاد ترمن
با نکالی و نیع زی مامور شد و حصار استوارش و بیرانو با خاک یکسان کردید و قلعه کرمان را هم بفرمان
خاقان مغفور منهدم ساختند و یک هزار نفر از جوانان کرمان جبر کرد کی رضا قلی خان کرملنه بطهران
فرستاده شد بعد از انتظام امور افغانان رایت ظفر نشان بطرف فارس جلوه گر گشت از سوانح حرب ان زمان
آن زمان که در آن اوقات اتفاق افتاده که تنه شد نصیب اهمد بیک قراباغی بود این عم ابراهیم خان که در هنگام
شورش و بورش بقلعه کرمان و کیر و دار لشکر حیات فرصت غنیمت داشته با چند تن از ملازمان خود
از کم خردی و بیهوشی از کرمان بر باد پای بی عنان برنشسته بطرف آذربایجان فرار کرد و خاقان
مغفور که مخطر از حال وضیع و شریف قائل بود محض احتیاط در یافت و مزمود که او را دوفراد کرده است
بحکام و لایات و معابر آذربایجان ارقام ارقم نشان بکیفیت آن عمل بجرام صدور یافت عبدالصمد نا
بحوالی آذربایجان آمد در میانه ایل شاهسون او را شناخته بگرفتش ترسن تلاش ناخشی چون فیلش
مامور بودند نا طیارا بیش را خشانیز تفنگ کی دندان قضا نیز گلوله از دیگر افشی گذشته بر یکی افتاد
چنانکه راکب و مرکوب هر دو از پا در آمد سرش را بریده پیش آن بدر بار کردن فراز بردند در
بیان وقایع و فتوحات شاهزاده اعظم شاهزاده جم خدم اسکندر حشم کاوس علم **شعر** الروح عند
نزاله والنبل عند سؤاله • والموت عند نصاله والرضا لمکفاله • گردون مصاد سپهر کشی ملک آرائی **بیت**
چو بر ابرش نشد گردون سوار • ز بیمش فتد لرزه بر کوهسار • چو سازد عنان نکاو در دها • بگیرد غبار از زمین
تا سماء • بر تنبیه نیات طیات مامور بود از راه دارات و فارس بجانب جرمن کرا نا مکنه مشهور و معروف
بود از ولایت کرمان رایت ظفر طراز گشود **بیت** نعره الله اکبر موکبش گفته بلند • ایت نصر من الله دانش

گروه عیان ایلات یکی که در کوه و قهستان کرد در عرض راه سنقنان داشتند و سر مخالفت و نفاق بر
داشته بودند از وصول آوازه نصرت شاهزاده اعظم پراکنده شدند کوچ و اموال ایشان بغنیمت غازیان
ظفرنشان شد و جمعی از حصن حصین باعث بر تحصن شده دست با انداختن تفنگ و [illegible] نزاع
جنگ کردند شاهزاده لشکر را امر بیورش فرمود سپاه منصور خود را بپای سور رسانیدند و دست
بتخریب قلعه بر آوردند اهالی قلعه خود را غریق لجه بلا یافته از در استیمان در آمدند مورد عفو و احسان
شدند و بزرگ ایشان که ده سال طریق تمرد و عصیان سپرده بود روی عجز و نیاز بدرگاه جهان
پناه آورده بتقبیل عتبات و سلوک طریق انقیاد و دادن کوچ و گرو متعهد گردید پس لشکر جرار بطرف
هرو و بحرکت آمد هروویان از بیم جان حصاری شدند و شاهزاده لشکریان را از رفتن بر سر
قلعه و مقابله و مجادله ممنوع ساخت محمد تقی بیک قراقاسی را که خیرخواه صاحب جوهر بود باستمالت نزد
قلعگیان فرستاد قراقاسی بمقتضای قضا حکم غالی را ناشی گشته با الطایفه بر خاسته جمعی از ایشان
را که از حصار بقصد رضا [illegible] بیرون آمده بودند روبرسلم [illegible] اخوالا و خود نیز [illegible] گردید
شاهزاده از قتل [illegible] نقش را که [illegible] فرستاده و قلعه را بغلبه مفتوح و قاتل را
مذبوح گردانیدند و از حضرت شعاری ذات سعادت سمات بحفظ عورات و اطفال آن اشارت داد
ایلات و احشام [illegible] که هیچ صاحب [illegible] خراج [illegible] نبودند تاخت فرموده جمیع مایعرف ایشان
را بنام نصرت مآثر بتقسیم فرموده حکم بجاودان دیار را آسمان جاه [illegible] شاهزاده اعظم بهادر
نمایش [illegible] بموجب فرمان عمل نموده اسب و شتر و گاو و گوسفند بسیار در آن چپاول
بدست غازیان نصرت شیم اهل موکب شاهزاده بجانب [illegible] که مسکن [illegible] بود نهضت یافت
[illegible] جمعی کثیر بمعرض قتل و اسر گرفتار و بالاخره بنیاد [illegible] کرده [illegible] ساخت و بعضی [illegible]
و اخراج خراج بجزو انقیاد در آمد [illegible] خان و [illegible] نظم امور
[illegible] غازیان عزیمت بصوب فارس انصراف فرمود و [illegible] و تنبیه [illegible] توجه نمود
در عرض راه [illegible] که [illegible] رکشته [illegible] حصن جستند شاه
زاده کسی بهم استمالت بجانب ایشان فرستاده [illegible] را از روی اطمینان از قلعه بیرون آورده بتقدیم
خدمات را میان ببست دو روز دیگر در قلعه نشسته بمخالفت دست گشادند چون جمله اکثر [illegible] ایشان معلوم
فرمان عزم گرفتن قلعه کرد اهل حصار بعضی را [illegible] سوختند [illegible] حرب [illegible] بعضی لشکریان

را بجهة اقتدار [illegible] نجات قلعگیان [illegible] چهار دسته کرده هر دسته را سرداری جدا تعیین فرمود از
چهار طرف حمله بردند و بضرب تیر و تبر و عمود دروازه را شکسته داخل قلعه شدند چون چند نفر از
لشکریان شاهزاده بتیر تفنگ ضایع شده بودند تیغ انتقام از میان کشیده جمیع اهالی قلعه را از
معروض [illegible] مطعون تیغ فرستادند [illegible] اتفاق امور اعتنا [illegible] **بیت** باز بقاش [illegible] سعادت [illegible]
بال طوطی و لبش شکر فتح در دهان در سایه لوای وی [illegible] ظفر از [illegible] چهان
رایت توجه بمملکت فارس افراخته شد عبدالله خان حاکم لار را که خدمت شاهزاده شرف جسته بود با پیشکشی
چند بکرمان بخدمت خاقان فرستاد و خاقان مغفور از کرمان بدار السلطنه طهران که مرکز
دولت و اقبال بود نهضت فرمود [illegible] مملکت فارس بشاهزاده عالم پناه تفویض
رفت و حاجی ابراهیم شیرازی بمنصب وزارت سرافرازی داد **در بیان حرکت رایات نصرت نشان بجانب
آذربایجان بمطالبه [illegible]** ابراهیم خلیل خان اگرچه خود را اعقل خوانین آذربایجان میدانست
[illegible] در مقام خلاف و انحراف از مقام عبودیت بچاره جوئی و تلبیس در آمد طریق اتحاد با والی تفلیس
گشوده از بیم سپاه ظفر پناه در حصن حصین [illegible] حکام شیروان و شماخی [illegible]
تدابیر [illegible] خاقان مغفور تادیب ابراهیم خلیل [illegible] استان و دوستان
[illegible] همت ساخت و از طهران بجانب آذربایجان حرکت فرمود بعد از ورود باردبیل
محمد حسینخان قراگوزلو با فوجی از سپاه مأمور ساخت که بر سر پل خدا آفرین [illegible] قلعه
[illegible] باشد تا لشکر ابراهیم خلیل خان پل را خراب نکند چون سپاه از ورود
[illegible] که پل را شکسته [illegible] سلیمان خان [illegible] معماران
بنایان معروف [illegible] بودند امر فرمود که سنگی در آن طرف پل [illegible] ساخته چهار
برج قرار دهند و مصطفی خان [illegible] را بر سر [illegible] مأمور ساخته فرمودند که اگر [illegible]
مصطفی خان و شاه [illegible] با اهل [illegible] طاعت بر گردن گرفته [illegible] سپاه طریق [illegible]
شدند [illegible] سلیمان را بعد ساختن پل با [illegible] تفنگچی
محمد حسین خان شیرازی [illegible] حاجی ابراهیم [illegible] هزار [illegible] مصطفی خان [illegible]
که [illegible] ایشان را خراب کرده [illegible] قتل و غارت [illegible] چون قبل از ورود مصطفی
خان [illegible] که [illegible] جاداده [illegible] ایشان
فرستاده بودند و [illegible] دو [illegible] و گریوهای سخت و [illegible] درخت [illegible] حکم قضا

نیز قضا و قدرت نافذ شد که با جمعی انبوه و لشکری موج شکوه رفته کشتی انها را در دریا گرفته کوچ و اموال
را تصرف نمایند چنانچه اهالی سالیان از بیم سیاست خاقانی از اسباب شان کوچ انها را با ایشان راه نداده
ایشان در دریا لنگر توقف انداخته خود را مهیای بلا ساخته بودند تفنگچیان گیلان که در دریای ثابت
نهنگ خونخوار و در جبال جلادت پلنگ اژدر شکار بودند بر سفینه ایشان کشتی شکستگان دریای
ضلالت و ضلالت را با زنان و فرزندان و مایملک ایشان را تصرف نمودند سلیمان خان و مصطفی خان نیز
که با بقیه غارت و یغما تحمل آورده برکاب ولا مراجعت کردند و خاقان مغفور چند تن از مفسدان
را که در دره کوههای ایشان را پناه داده بودند و بعضی را با دنبل فرستاده و شاه نواز خان ولد شاه
پلنگ را که غازیان شیرشکار اسیر کرده بودند شرف حضور دریافته از پادشاه عالم نوازش دید و باسم خود
مسمی گردید جشن خاقان مغفور از پل ارس گذشته بود با لشکر منصور عبور فرموده و فوجی از عساکر
جلادت مآثر را به سر مفسدان ایذا منزیان گرگانچی کان در جهان انا نیز به جوانان **بیت**
کسی شیر را نوازش مکن چشم یقین * کسی گرفته نیشبش مکر پاپای کان * ز شکل عیشی بر زد دهاس بوده
همای * ز استخوان مادر زخمهای گران * خبر کرد که مصطفی خان به تعیین و مشار الیه بعد از قتل و نهب
با صد و شش نفر به سر رکاب سرحد کردن فراز پیوست و از اکراد ایشان زنان و کودکان شیرین شمایل
بود با مراتعش با میان غافل نبوده که کسی دست خیانت بجامه ایشان دراز نکند رضا قلیخان بگرفتن
ما منی و طناده دیگر مامور شده منصور و مظفر معاودت کرده در منزل تخت طاوس عبدالرحیم خان شیرازی
را با چراغ خان بغدادی و جمعی از عساکر بمحافظت پل و ساختن سنگر در کنار همان پل مامور و سلیمان
خان و مصطفی خان را با ده هزار کس از دلیران شیر شکار بر سر قلعه پناه اباد مقرر فرمود که با
بند بیرون قلعه در رود روند با قلعگیان را عرصه چند دلهای ایشان تنگ ساخته بیرون نیامدند در اثنای
راه قراولان ابرهیم خان بقراولان شاهی برخوردند جمعی از ایشان را خون ریخته و برخی دستگیر شد
گروهی بشتاب تمام به قلعه گریخته چون سرحد از من بود بقرب قلعه نزول و سنگرها در کمال استحکام بنا
دادند موکب سلطنت شعاعت ایشان را آن دلاوران شکار کنان مبرهن و در عرض راه جمعی از سواران
ابرهیم خلیل را دیده ایشان را دستگیر و بقیه السیف را طعمه تیغ فنا کردند و در کنار قلعه پناه اباد سنگر
فتحعلی خان افشار جهانگشا را قرار دادند و توپهای شان مهابت را بانجا بردند چون از قلعه گیان
صدای بلند شد توپهای رعد آواز را بقلعه بسته جمعی را تلف نمودند حکم شاه صادر شد که مصطفی
خان با پنجهزار کس از عسکران که تا قلعه پناه اباد سه فرسخ است بسته راه متردین پیش دارد

دره

۱۲۸

و رضا قلیخان را با فوجی مامور کرد که در سنگر تخت طاوس رفته طریق امد و رفت قوافل و حراست سبل را بجمیع متعلقات
بسته دارد و اهالی قلعه در عرصه دهان حضار به بیرون آمدن خود دخالت میکردند و از آتش دستی تفنگچیان بر
جای خود سرد میشد ابرهیم خلیل خان این دفعه با ده هزار کس از قلعه بیرون آمده بسیار از لوازم کوشش و تلاش
و نهایت مجادله و پرخاش اندر معرکه ستیزه توسن کین را بجانب قلعه مهمیز زده جمعی از لشکر او دستگیر و قریب
هزار تن مقتول گشت و در آن اوان بعرض و افغان حضور رسید که محمد بیک و اسد بیک برادر زادگان
ابرهیم خلیل در عرصه دیگر بیاد صعب سغناق نموده بخود داری خشته این پیر قلیخان و عبدالله خان با
جمعی از رکاب به سر آن رفتند ایشان مامور شدند مامورین سغناق حصین ایشان را تصرف و محال ایشان را
گرفته با اموال ایشان برکاب مستطاب برگشتند بعد از گرفتاری ایشان ابرهیم خلیل خان یکی از اقوام خود را
با مستان کیوان پاسبان با عریضه ای بمضمون که چند هزار تومان پیشکش و یکنفر گروه خود را بحضور میفرستد
ز منیم که اکنون از سر این پیه شکسته بگذرند که بعد از این رخ دست دوری بدرگاه سلاطین پناه خواهم نهاد
مقادنا خال محمد خان ما جادابورلو و جواد خان گنجه و ملک محمود و ملک علی و ملک اسمعیل با پیشکشها
نمایان بادر دولت حضرت شکوه پیوستند و شیخعلی خان ولد فتحعلی خان پنجهزار تومان نقد همراه یکی
از اقربای خود و حسینخان حاکم بادکوبه ادم خود را با پیشکش روانه درگاه جهان پناه کردند و سلیمان
پاشا حاکم بغداد چند راس اسب عربی نژاد و استر کوه پیکر و سایر تحف بخدمت فرستاد خاقان مغفور بعد از
سی و شش روز توقف در کنار قلعه رایات فیروزی پرچم را بعزم تفلیس در حرکت آوردند و در منزل قراجاف
بند از انجا جی ابرهیم معتمد الدوله را سپرده بتوقف امر فرمود **در بیان توجه رایات نصرت اثر بجانب تفلیس و**
فتح آثار خاقان مغفور در هنگام توقف در کنار قلعه فرمانی بارکلی خان والی گرجستان فرستادند که
چون نواب همایون ما بجهت تنبیه سرکشان اذربایجان و دفع فساد و طغیان ابرهیم خلیل خان با لشکری که عدد
از رمل و انجم افزون است بنزول اجلال فرمودیم مهم ایشان بحصول نرسید مهلت شد و معروف ملکانه برای
اهتمامات مقتضی بعهده از انجا کوچ کرده متوجه این سرزمین شده ایم چون نظر بقواعد قدیم از عهد شاه
اسمعیل صفوی تا اغاز دولت همایون ما گرجستان متعلق بملوک ایران بوده است بنا بر این طریقه خود مسلوک
اینست که با در اسعد بساط بوسی مشرف شود و انواع تفقدات از نواب همایون مادرباره او بعمل رسد خود رجوع
نماید ارکلی خان بضلالت ضلال تفلیس مغرور و از شوم بد کیشی دوری گشته بخود داری پرداخت خاقان
مغفور با چند هزار سوار نامی کاشیل اطامی بجانب او نهضت کرده والی لا ابالی از طوایف گرجیه و ارامنه
سپاهی مجتمع و از شهر تفلیس بخیال محال تقابل بیرون امد مقاتله آنکه قریب والی برکلای غالی ما لی و طلیعه

سپاه کفر شهود نظر و دورا اندیش کردید خاقان مغفور به ترتیب تیپ پرداخته تو چهار دل کرم کارزار دو صفان
دشمن شکن آغاز کرده و دار کرد **بیت** از هیبت تیغ تو جاسوس ظفر • مرکز ادر چشم تیغ تو نهان باید
و زنجار خون خصمات هوای معرکه • به مزاج اعجم استعداد باران یافته • دران دشت و غاب و حزون و
شعاب از صدمات سنابک باد پایان و قعقعه سلاح مبارزان و نفیرنای و خروش کوس و آشوب غلغله
در طاس سرنگون گردون افتاد و آواز نعره و دنیا دمه پردین و قیر چرخ بریند رسید **بیت** ز گرد سواران
فضای جهان • چنان شد که پیدا نبود آسمان • یکی تن چو پرویزن از زخم تیر • یکی رخ ز الماس رنگ زریر
یکی خورده بر فرق گرز گران • یکی را شکسته ز کوپال ران • خاقان مغفور در آن حالت دست مناجات در
ازرق علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین برافراشته هنوز مصدوکه و رب لا تذر علی
الارض من الکافرین دیارا دران دنیا در زبانی مبارک داشتند که ناگاه ریح فاصنع که برای انطایف جن
بهجوم عاد و ثمود صرصر و بنای فرقه اسلام نسیم فتح و ظفر بود از مهب تفضلات ربانی وزیدن خصم را عنان
تمالک و زمام تماسک از دست رفته بقرار **بیت** در پیش حمله تو کجا ایستند عدو • روبا با اژدها تهمتن زور
غضنفرات • بر مثال ظلمت که از اشتعال تیغ خورشید که بزد راه فرار پیش گرفت **بیت** چه تیغ خنجر
خورشید برکشد ز قراب • هجوم را نبود پیشک از گریز گریز • خاقان مغفور با هر او نفرا از غلامان
پلنگ افکن شیر زوران عقب و آلی تیغها آخته و بکران برق جولان را همعنان شمال و دبور ساختند
و جمعی از کفره فجره گرج را از عنان تیغ ایادی بعقاب هلاک بدار انداختند **شعر** و من طلب الفتح الجلیل فانما
مفاتیحه بیض الخفاف الصوارم • ادکلی خان با سرهنگام شب پرست از درو قلعه تفلیس داخل و عورت و اکثر
او بود و زمستی و ده مال نام با دخنش از تفلیس کرفته راه کاخت و کار دنبل کرد در صعوبت مکان پیعدیل و بر
سپرد **بیت** عجب بهوش از بیم خان چنان سپاه • که هنا اینهی بخانش بریشان ندارد • بواسطه کریزی از
قبیله و شکیه هناد با اهل سلامت رسید و از تیغ خاستان جزو جها انکیز در امن و سلامت ماند خاقان
مغفور بعد از تصرف شهر و استیلا و تو غانه ادکلی خان و قتل او و دون هفتاد تن از کرجیان ضلالت توامان
با سیوف آخته و رماح افراخته ادبار و الی ناخته چون ضمیر مقصود را دم بکر کشاده بود بکمند ادبار بند
و پیران ظفر شد بنشیند و خاقان مغفور با نفر رسم مراجعت و بکیاعت بعد از خروج این کفره در سیمهر نزول اجلال
فرمودند خطابه الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا پس سلسله ضبط را از کردن شیران و غابر داشته تعینی حدود
ظفر نمود را بر او هب و بنای سهر تفلیس امر فرمودند بران آهو سکا را هو چشمان طاوس و قفا ر انکلز از حب تا
از ادام اوردند و در سرای یغما ایشن و در آن سیمین سرین را چون حومی نسرین در آغوش کشیدند نجابان فخر اکرام

معنیان و دو کاله سیمین تنان بی حجابانه زبان نشاد کان فرنگی جمال و خورشید رویان باغبنج و دلال بمضاجعه و ملاعبه
پرداخته و کواعب و اتراب سیب دقن و نار پستان فرزند بدن را کرده و پستان دیبا و مشک تبان بیمانه
بوده دست فرسود و مضاجعت ساخته حاصل سخن لشکریان خانه بر دوش از نقد و نقش و اولاد و فرش چندان
بهشت او وردند که فقیران چابک رقم از احصای ثمر از اعتراف نمودند سوقات و منازل و انی و مبانی کرجیه را منهدم
و با مرزا الا جمیع کشیشان حیش دیش ایشان را کرفته دستها بسته بر دار سر انداختند و کل کلیسای ایشان
را که معبد بتان آتشین رخسار شعله خو بود چون بتکده دلهای سوخته عاشقان هنم بیست آتش زده سوختند
پانزده هزار نفر از ان طایفه از مرد و زن و شیخ و شاب و رضیع و فطیم عوض اسیر را **شعر** ان الفتوح علی
قدر الملوک شناعت کتایع لا تزاحمه شبان • در روز تفلیس مقام توقف خاقان مغفور جمشید احتشام بود و در
ان حین چند ادکلی خان عریضه مشعر بر استدعای عفو قصور روانه ساخت فرمان برای رباد کینی مدار ادرسال
میاد اشت خاقان مغفور در آنحلاته نفر بود چون وقت مقتضی آن نبود که برسر او لشکری تعیین و کاخت و کاردنبل
را او و قتل و غارت با تفلیس هم قرین عمایند موکب اقدس از تفلیس بکنجه توجه و از آنجا کنار آب را منزل فرمودند
در کنار رود کرد ادس که انتهای در رود هنا و را ملتقا فتاده و انبار ادهنه خواد نامند خبر قتل مصطفی
خان دو دوعرض اقدس رسید تفصیل این اجمال آنکه مصطفی خان شیروانی بواسطه صاحب کاری و لایت
شیروان در سر شهوای سر فرو دی بدین امر بود خاقان مغفور مصطفی خان دولو قاجار را با دوازده هزار
کس دمبار زان بر سر شیرها تعیین فرمودند که رفته با او خورده او را از کاخ دماغ بر تیغ ابدار بیرون کند مصطفی
خان شیروانی خود مقاتله در خود ندید با اکثری از اهالی شیروان بقلعه که معقلی منیع بود که غنیمه
پناه برد مصطفی خان قاجار شیروان را بقدری طالع روز افزون خاقانی تصرف کرده در آن بین فیمابین محمد
حسن خان حاکم شکی و سلیمان خان برادرش کدورتی اتفاق افتاده از سر نفاق ستیزه و اکسنده رکی صاحب
اختیار و ملک رفت و اکسند در را با جمعیتی بر سر محمد حسن خان آورده و تاب مقاومت لکن برادر را بنا و رو
با هنرش کرفته و حرفه عجز امین بخدمت خاقان مغفور نوشته بذا من عطوفت و امدادش او نخسیف نیابت او فرمان
قد رفشان بمصطفی خان خرصد در دیانت که با علنا او و رفته در علش مستقل شاد و مصادرن و دود مصطفی خان
بان داش حاجی سعید و حاجی بیگ نام سیزده خان عالیمقام امر علی الفور حکمی صادر فرمودند که مصطفی خان محمد
حسن خان را که فتنه امرائش را رساله حضور و اهالی شکی را بزید الطاف شاهانه منظور سلیم خان را
حکومت شکی مفتخر و خود بطریق تسارع به شیروان مراجعت نماید مصطفی خان حسب الفرمان خدمت مقرره را
بانجام رسانید در آن اثنا بعرض عاکفان سده جلال رسید که مصطفی خان رشته حسن سلوك را کسیخته در حین

گرفتن محمد حسن خان کبعضا بیان و ملک زمانش بعدی و برای خود اخذ اموال و کالای گران بها نموده چون شیوه
خاقان مغفور آن نبود که در ممالک متعلقه بکسی بی‌وجه و حساب اذیت و ستم بر خلق بفرمایند و الا مرتکب
و برادران عالی مرتبت برسد تا بدیگران چه رسد لهذا علیقلیخان را برادری منصوب و مصطفی خان را مورد
فرموده برکاب ظفر انتساب احضار کرد مبادا [illegible] علیقلی خان بشیروان مصطفی خان با ملازمان و لشکریان
بخانم اردو شد بواسطه اینکه خبر عزل شیروان دیار اشتهار یافته بود گروهی از اهالی شیروان که از او زخمها
خورده و از فساد وی دل داشتند در اثنای قطع طریق چون قطاع الطریق سر راه بر او بستند شیر افکن چند
تن از ایشان را بخاک هلاک افکند بالاخره او را بقتل رسانیدند خاقان مغفور بعد از شنیدن این خبر
ملال انگیز روز [illegible] خلوت نشین اندوه و ملال گردیدند و علیقلی خان بسر مصطفی خان شیروان رفته او را در سلک
خادمان [illegible] متقبل باج و خراج شد بعد از آن علیقلیخان رخصت معاودت و [illegible] در رمضان با اردوی [illegible]
و خان [illegible] با خاقان مغفور مظفر و منصور بدارالسلطنه طهران گردیدند **در بیان جلوس میمنت مانوس حضرت**
[illegible] خاقان چون عظما و رؤسای طوائف فاخبار که در حضرت سلطنه شرف تقرب داشتند بارها
بپایه سریر خلافت مصیر عرض کردند که اکنون که تمامی امور و اسباب سلطنت مهیا و گردنکشان جهان طوعاً و کرهاً
تابع فرمان قضا امضا باشند و رای ملک آرای خاقانی **بیت** کار دولت چنان نباخت که نیست * چو گردون
[illegible] بیضه بخت چنان نکند که دیده * ملکی میکنند نه شیطانه * اگر [illegible] زمان و جهان داور دوران
تارک مبارک را بتاج گوهر آمود شاهنشاهی فرمایند جمیع اهل و عشیره و تمامی طوائف و جمله اتراک را شرف
سربلندی و افتخار حاصل خواهد شد آنحضرت جواب میدادند که بمیامن تفضلات الهی افسر دولت سلیمانی
ما را بر سر و سراز بزرگی تا [illegible] و افسر [illegible] اکابر ایل و حقیقت احوال ایشان بوضوح [illegible]
دلیل بود لهذا فرمان همایون با احضار حکام و رؤسای هر جزء و فضلای ولایات و افاضات بحر و بر صادر و
مقرر شد که در وقت جلوس همایون بر سریر شاهنشاهی همگی در دارالسلطنه طهران حاضر باشند تا بموجب
بموجب فرمان قضا جریان [illegible] زنان چون قطره بدریا پیوستن خاقان مغفور [illegible] که
[illegible] کنند و تفویض کلاه کیانی را که از اسباب [illegible] حضرت بر سر [illegible] مبارک
و بازوبندهای مرصع بدر و یاقوت و مکلل بالماسهای گرانبها موسوم بدریای نور و تاج ماه بر بازوی
همایون بست [illegible] هیکل اشرف ساخت بر سریر فلک پایه از میمنت جلوس حضرت بخشش
اورنگ کیخسرو و کیکاوس گشت و ظائف دولت در چهار گوشه مملکت [illegible] حضرت [illegible] کریان [illegible]
[illegible] گفتار [illegible] **بیت** تخت کو نشیمن مربع تاج کو [illegible] * دنیا [illegible] دولت زمان [illegible]

انس و جان * صنع ایزد در وجودت بر آن تاج کرد * تا کند تیغ تو دفع فتنه آخر زمان * در تمامی بلاد و امصار صبا
رفت سبع [illegible] تا در رئوس منابر بنامش خطبها خواندند و وجوه دنانیر باسم گرامیش زینت تازه و طراوت بی
اندازه یافت **بیت** هر انکه نام تو زیب دل نوشت گشت عزیز * هر انکه نیت کتب کرد شد ز غم آزاد * و خنیاگران [illegible]
در ایوان حضرت بنغمات پهلوی زنگ کدورت از آینه خاطر پیر و جوان زدودند و از [illegible] ترنمات طرب انگیز و
شعبده‌های شور انگیز [illegible] نظاره کیان محفل انس [illegible] بودند و دیگر از این موکب کبری [illegible] قابلیت
[illegible] اطلاع [illegible] برای تشریف و تزیین [illegible] چون سالها بود که سر پنجه شوق زیارت روضه عرش [illegible]
سلطان [illegible] ابن موسی الرضا علیه التحیة والثناء گریبان گیر خاطر منیر [illegible] اشرف اقدس بود [illegible]
مهام عراق و فارس و انضباط امور آذربایجان و تفلیس [illegible] طریق طلب و [illegible]
[illegible] تا اینکه بعرض [illegible] خراسان رسید که بعضی از سکنه مشهد مقدس رضویه دست تعدی
از آستین [illegible] اکثری از اسباب نفیسه و تحف گران [illegible] مرصع شریفه سرکار فیض
آثار [illegible] بر داشته اند [illegible] خراسان پای [illegible] گذاشته [illegible]
بعضی از اعیان خراسانی را قتل و غارت و نهب و اسیر نموده اند بواسطه این موجبات [illegible] تمهید
اسباب سفر و ترتیب مصالح سپاه [illegible] در هفتم شهر ذی‌القعده الحرام سنه هزار و دویست و [illegible]
از دارالسلطنه طهران حرکت کرده همه جا شکار کنان [illegible] از راه [illegible] بصوب استرآباد [illegible]
عزیمت داد چون طایفه گوکلان [illegible] در طریق [illegible] اظهار طغیان و عصیان مینمودند و در
[illegible] مسکن [illegible] طایفه را [illegible] از جمله لوازم دانسته بطرف دشت
قبچاق [illegible] شعار [illegible] دادند و دمار از [illegible] روزگار مردان گوکلان
بر آورده تمامی غله و زراعت و مساکن ایشان را آتش زدند **بیت** [illegible] آتش [illegible]
چنین بود [illegible] تادیب و تعذیب جماعت ترکمانیه موکب همایون از گرگان [illegible]
بجاجرم و از آنجا بجانب خراسان توجه فرمودند الله‌یار خان [illegible] حاکم سبزوار و [illegible] ابراهیم خان
کرد [illegible] حاکم اسفراین و امیر گونه خان زعفرانلو [illegible] زعفرانلو حاکم چناران و [illegible] لطفعلی
خان حاکم [illegible] و جعفر خان بیات حاکم نیشابور و صفر علی خان [illegible] در خبوشان و باقی ایلات و [illegible]
[illegible] در منزل [illegible] ارغیان [illegible] لشکر [illegible] رکاب اقدس
[illegible] بوسیدند و [illegible] پادشاهانه و الطاف خسروانه سرافراز گردیدند و جعفر خان بیات در نیشابور
[illegible] بعرض [illegible] دارالسلطنه طهران [illegible]

صادق خان شقاقی با چهار هزار کس بصوب مشهد مقدس مأمور گردید و مقارن این حال جناب قدسی القاب مجتهد کامل
و مدقق فاضل میرزا مهدی که سرآمد فضلای عهد بود بمراقبت شاهرخ میرزا و نادر میرزا ولدش از مشهد
مقدس رضوی باردوی حضور خاقان مغفور رسیده هر یک را موافق شان تعظیم و احترام فرموده شاهرخ شاه
را اذن نشستن و میرزا محمد مهدی را در زیر دست او رخصت تمکن ابواب محبت و ملاطفت بروی ایشان
گشوده صباح روز دیگر رای گیتی فروز چنین اقتضا نمود که جناب شاهرخ شاه با حرم و زن و فرزندش در اردو باشند
و سلیمان خان با هشت هزار نفر از غازیان فیروزی مآثر بمصاحب میرزا مهدی بشهر رفته اهالی آن
محل را از [illegible] بمکارم التفات شاهانه امیدوار و دلگرم ساختند در خلال این حال از نادر میرزا فرزند
شاهرخ شاه که در مشهد بود حرکتی بنظر خورشید اثر رسید که استدعای رخصت از حضرت نموده بود خاقان
گیتی ستان رخصتش فرمود که هر جا خواهد برود و نیز کوچ و متعلقان خود را برگرفته راه هرات جست و در
خاقان مغفور اهل مشهد کوچ کردند چون ابراهیم خان شادلو با وجود [illegible] در دادن [illegible]
مساهله کرده بود [illegible] از اسفراین با کوچ و منسوبان مأمور بطهران گردید موکب اقدس وارد مشهد
مقدس و از دروازه خیابان با خضوع و خشوع و خاکساری تمام پای پیاده بروضهٔ مقدسهٔ منورهٔ امام ضامن ثامن
علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء رفته بوسهٔ بر آستان عرش نشان داده بعد از تقبیل آستان بر تخت
مقر سلطنت متمکن گردیدند و شاهرخ شاه چند قطعه جواهر آبدار مانند [illegible] و پارچهای نفیس که از [illegible]
بسم پیشکش از پیشگاه حضور خاقان مغفور گذرانید بعد از بیست و سه روز اقامت کوچ و بنهٔ شاهرخ
را با اولاد و [illegible] تمامی بمازندران فرستاد و جناب شاهرخ قبل از ورود بمازندران بجهان جاودان
انتقال نمود و شاه مرادخان اوزبک والی بخارا که در [illegible] ولایت اطراف ارض اقدس دست عدوان
و بد اعمالی برگشوده بود بمجرد ملاحظهٔ توجه خاقان و آوازهٔ ورود حضرت سلطانی بجانب خراسان و مشهد
مقدس بخارا خود سواره راه بخارا پیش گرفت **در بیان انصراف رایات ظفر نشان از خراسان بجانب طهران**
در زمان توقف در ارض اقدس اسحق خان حاکم تربت حیدریه و برادر محمد خان هزاره و [illegible] و بقایای حکام
و [illegible] بتقبیل آستان خلافت مشرف شده پیشکشهای نمایان از نظر مبارک گذرانیدند
و بخلعت فاخره مشرف و با حصول مقاصد و مباهات [illegible] مرخص و روانه شدند [illegible]
تسخیر [illegible] ترکستان [illegible] مکنون ضمیر [illegible] خوارزم [illegible] مقصود
که [illegible] از راه بلخ بود [illegible] بلخ [illegible] محمد [illegible]
[illegible] تسخیر خراسان و اظهار خواهش تفویض ولایت بلخ با [illegible]

این دولت

این دولت ابد بنیان نیز در شاه زمان خلف تیمور شاه افغان فرمان فرمای دارالملک کابل و اسمعیل آقای مکری
[illegible] را با مراسلات [illegible] بجانب شاهزاده محمود برادر شاه زمان والی هرات تعیین و هر دو را از درگاه
اقدس مرخص فرمودند چون امور خراسان بحسب دلخواه ساخته شد حکام آن سرزمین را با [illegible] ولایات خود
مفتخر ساخته و کوچهای ایشان را [illegible] روانهٔ دارالسلطنهٔ طهران گردانیدند مقارن حرکت طائفهٔ روسیه
بجانب ولایت آذربایجان شایع شد [illegible] آنکه از جانب محمد خان قاجار بیگلربیگی ایروان و حسینقلی
خان دنبلی بیگلربیگی تبریز و خوی و سایر خوانین آذربایجان عرایض در ارض اقدس بعرض مقدس رسید که بسبب
آنکه در سال قبل قتل و اسر جمعی از روسیه که در تفلیس توطن داشتند اتفاق افتاده بود پادشاه روس
مقدار هشتاد هزار لشکر با [illegible] توپ [illegible] در محل موسوم [illegible] فرستاده مأمورین را در آنجا
متوقف [illegible] جمعی از آن گروه مکروه [illegible] دربند [illegible] محاصره [illegible] گرفتند و اهالی بادکوبه و
شماخیان و طالش [illegible] رسم اطاعت [illegible] شیروان و گنجه [illegible] استیلا
[illegible] خاقان مغفور [illegible] بیگانه [illegible] قدم گذارد
[illegible] عقاب [illegible] روباه [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] مشهد
مقدس [illegible] قلعه مشهد [illegible]
روضهٔ منوره [illegible] محمد حسن خان قراگوزلو با
[illegible] کابل [illegible] دارالسلطنه طهران [illegible]
شاه را [illegible] تسخیر خراسان [illegible] بلخ بود
رسانید [illegible] پادشاه روس
از این [illegible] پادشاه خویش
ولایات متصرفه [illegible] **ذکر توجه خاقان مغفور بجانب آذربایجان و**
تسخیر قلعه پناه آباد و کیفیت شهادت خاقان مغفور با عدل و داد در اوایل شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و
دویست و یازده خاقان مغفور از دارالسلطنه طهران بعزم ولایت آذربایجان و تسخیر قلعه پناه آباد
و استیصال ابراهیم خلیل خان والی قراباغ با گروهی انبوه از لشکر جرار [illegible] **بیت** همه را
بارماح خطی شغل ٭ همه را با سیوف هندی کار ٭ نیک دانسته [illegible] تدبیر ٭ خوب دانسته حرب را هنجار
[illegible]

سنه ۱۲۱۱

۱۴۱

روز دارس ضرب خیام نقض و جام کردید اردوی بزرگ را در کنار کود بتوقف اورد و از میان اردو سی
پنج هزار سوار دلاور از دلیران کیوشان ارش کان بر گزیده بتاخت بر سر قلعه پناه آباد روان کردید
ابرهیم خلیل خان پایداری را نمانند پشت طاقت خود شکسته بود خاقان مغفور با لشکر موفور تا نزدیک
از آب ارس گذشته در حیطه عبور سفاین ایلات جمع از دلیران و بارگیران توانا در کام رود دهنه اسالغوق
فنا و گرداب بلا افتادند ابرهیم خلیل خان از استماع خبر سلطانی و توجه حضرت خاقانی قرین خشیت و
پریشانی گشته دید که جان کار دخترکی ندید چون دست ستیزش بسته بود تنها چاره تن در دادن خود کرده با اهل
و اولاد بجانب بلاد شکی و ولایات داغستان فرار کرد خاقان مغفور بی دماغ و مانع خارج و داخل داخل قلعه
پناه اباد شد وان حصار حصین و حصن متین خدا افرین که حسن اولیای ملک ات متحیر و هم دور
اندیش خسروان قلعه کشا بر کنار کرکس او بی سیل بود **بیت** عرونیی بیابان مدعی ادهم عند راه برود دست
نا یافته هیچ خاطی از نکبت و نهضت ملوکانه [illegible] و امداد رشید بیکان مغفور اموال و اسباب
موجود در خزاین و امتعه و اجناس [illegible] محصول از ارامنه و مسلمین [illegible] خاقان مغفور و لشکر ظفر اثر در امد
و فتوحات [illegible] محصور [illegible] کردید چون در حکمت نظری براهین عقلیه مقرر است که در این دنیای دون و دور
بوقلمون هر کمالی را زوالی و هر اقبالی را اگر چه [illegible] تعالی در درجات و جهاز عالم ارای را در عقب
درجات **شعر** اذا تم امر بدا نقصه ترقب زوالا اذا قیل تم و ان [illegible] دی روح
را فتوح [illegible] منیر [illegible] و [illegible] مقاومت نیست **شعر** و اذا المنیة
انشبت اظفارها الفیت کل تمیمة لا تنفع دو سه تن از [illegible] متکلداران [illegible] ماندند و کاه کیوان
مناص که در [illegible] تخریب بنای جهان بانی حکم مثلث داشتند و [illegible] علاوه بر شان و وجیها
دولت سلطانی [illegible] یافته و [illegible] التفات خاقانی [illegible] احوال ایشان تافته بود بنا بشئون
دولت [illegible] **قطعه** در هر کجا است وی را سرشت کرش در [illegible]
بهشت و از جوی [illegible] بهکام اب [illegible] سرانجام کو هر بکار اورد همان
میوه تلخ بار اورد از شعله خوی جهان سوزش بخوف کشته [illegible] و از دو میان نهادند در شب شنبه
بیست و یکم شهر ذی الحجه الحرام که حجاب قضا و قدر [illegible] سپید [illegible] کردند بر روی کرد و بر کشیدند
جود و زال دهر غدار دو نا تم شاه خاوری و مسند ارای ایوان نیلوفری ادهم پلاس سیاه بر کرد
اکشن و از پنجه کف الخضیب و ناخن هلال دخان فراشیل و کاه هکشان بر سر [illegible] خاقان
مغفور [illegible] صادق شاهی در حال خواب شاهی بر سر تخت خسروی بخواب رفته دو تن از ایشان چون

ملک

بلای ناگهانی بر سر بالین شهنشاه دوران امده از خوف جان چون برک بید لرزان و مانند نبات نرمنع در کف دشمن
بخون و لیغت خویش از حرام نمکی خسته و زبان دوزکار بر ایشان از زبان سلطان جمشید اقتدار این در
بیت ضری را تکرار میکرد **قطعه** هر انکه کشته شود تو بخون بیا که از این خنجر اکنون زمانه بخون
تر کشته شود بر اندام تو موی دشنه شود با مدادیکی زجشم خنجر سرمه روا لا کهر را شهید کردند خامه
خواب خسروی را بخون لعل رنگ شاهنشاه هفت اورنگ کلکونه رخسار جهانگیری و جهانداری بود از لوث
و تاج دیهیم شاهی را با سایر اسباب سلطنت چون بازوبندهای جواهر و شمشیر مرصع و صندوقچه جواهر
و کره لؤلؤ و دریای نور و تاج ماه که هر پاره از ان پرابر رود بحر و خراج شاهان دوران و هو قطعه از ان
سرمایه بحر و کان بود بر گرفته نزد صادق خان شقاقی بردند و ان بنا اسباب را بر کرفت در ان حال
کیتی فروز از مطلع شرق جهان سوز گشت و این قضیه هایل در میان خلایق انتشار یافت لشکریان
از قلعه متفرق و پریشان شدند و این خبر در کنار رود بار در اردوی بزرگ رسید امرا و لشکریان
انواع و تشویش اسباب و اساس سلطنت را بغیبه هر کس از راهی سر خویش و راه دارالسلطنه طهران
در پیش گرفتند و تقریر تفصیل این احوال در ضمن صادرات احوال خان بهمال معلوم و مفهوم مطالعه
کنندگان خواهد شد انشاء الله تعالی وحده
مطرب مجلس لبان زمزمه عود خادم محفل لیوز مجمره عود دوم گلستان نوبهار چه خوش خنده که تا بر کنیم
ز امن مقصود باغ نزهت چو بارگاه سلیمان مرغ سحر بر کشید نغمه داود فرع عجمت بر اماب رحمت دو بیت
ز اوج ذره طالع مسعود یکی از منتهای بهمنهای خداوند یگانه جل شانه بر مردم این زمانه ان است که در
عهدی از عهود که افتاب اسمان سلطنت را زوالی و پا جاه دیرا از سر رشته دولت انتقالی روی داده باشد
زمان کم نبادت معهود جهان را نمانند که خدای ملک ارای باستخلاف براوزنک خسروی پای نهد و
کشور گشاید باستحقاق بر جهانیان استعلا و استیلا یابد سپهر چادر نر ذاری و سمای فتنه عنای شعبدها
از پرده بر انگیخته و بیرنگیها صد گونه نیرنگ ریخته خاطرها چون دل ازادکان در یزدان و خرمنها چون جویها روان
ساخته توانگران را بیما بیر کرده و هیچ دستان را بلند پایه و عزیزان را خوار و روزگاریان را نعمت خوار یابیس
از زمانه دیر باز چندین قبض و بسط زمانه منقلب معتدل و سبا زمانه دور روزه را از چندین حل و ربط
شکسته که یاب رستی و کجیهای راستی مبدل کردید چنانکه مبادی و معاد کتب اوایل و اواخر بر شیوه این حال
مؤید است مطلع و مقطع و [illegible] و نکو بصدق این سخن شاهد و در مفتح طلوع ماه به افتاب ذات
مؤید این شهنشاه دولت باریاب ضمیر منیر تابع امر الهی نیکوکار سایر دعت کردکار دهر عنا دم مقدم همیون شرح سرمدی

دوستان کردوند باد با انکه طبایع صغار و کبار رعیت و احاد و روزکار از شدت سطوت و کثرت سخط سلطان متنفر
متنفر و قلوب دور و نزدیک ترشحوا جبلتا از غلظت قلب و قلت رعیت پرستی نبود بد انکه از جوش سودای
محترق منکری مغرور و تغیری در مزاج معتدل دولت راه یابد از تاب صفرای حاد ستمگری بحور در نبض
مستقیم امداد ملک و مملکت خفض و سهوتی [illegible] ستی [illegible] بخاطری خطری کار خطیر سلطنت بر
وجهی دیگر قرار گرفت و مهر جهانتاب خلافت به پنده داری سحاب بر فراص عراق و سایر افاق تافت رسیر
خلافت انجیز [illegible] بر دچشم همه مردم بدا خیل بر شاهراه انتظار ظهور طلایع مبالش باز امد و کبوتر شکسته
پر دلهای عاصی و اداتی بشوق طواف حریم جلالش در پرواز و در هر کشوری روز هزار هوا کردی بسر
بغوات زن و مرد و پیل و اراده سایر ایشان بخاک راه می نشستند تا از مرکب او بهره یابد و بر پروانشی
باید و بشهار هرجه میشد بود اشناد بیگانه چون بیدوانه بر دوران استراق سمعی میکردند تا از ان خورشید
تابد کنه جز چیزی شنود اری ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا مثنوی ابن منتی پر اهل
زمین بود ان اسمان ۞ وین رحمت خدای جهان بود بر جهان ۞ تا کردنان روی جهان منور جه شدند ۞ کردند جها
بر خط حکم خدایگان ۞ امضای بر دعوی بنا شد نام او ۞ امد ز بیم حادثه در بازه امان ۞ بوی چمن برامد و بر قد جل
کراخت ۞ گل با شکفتن امد و بلبل به بوستان ۞ اندر و رشد کرنا خن در بنا بر بود ۞ وان روزکار رفت که رگکی کند
شبان ۞ بر عقیقه کرچشم ارادت کند خدای ۞ فرمانبری کند و بر خلق مهربان ۞ ملخص سخن ان است که سلطان مغفور سعید
نزدیک بهضت از دار السلطنه طهران بعید و داز دیار بحان چنانکه سبق ذکر یافت خاقان جهان پناه شهنشاه
جمشید جاه کردون بارگاه جوان بخت جوان سال بر کزید دو الجلال خاقان اعظم جم قدم انجم حشم هلال اعلم
ماه رکاب امم بیت نعل علل خلک عرض [illegible] کین ۞ سمال فیض صبا از سحاب دست ملک دم ۞ مهی کراد هم
کیتی بینداوات معقید ۞ شهی که اشهب کردون بداغ اوات موسم ۞ السلطان المؤید بالملک الموتید الذی زینت
بتقبیل سدته السنیة شفاة الاولین والاخرین [illegible] السیاسه و [illegible] والنواهی و رعی
بکمال رافته قلب الطایع والعاصی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان خاقان کیر جهان بخش جهان
دار السلطان فتحعلی شاه قاجار لا زال ظلال سلطنته مبسوطة علی العباد والامصار ما تبلج [illegible] الاذهار
وتبلج الصباح فی الاسحار از ابا فوجی از فرسان بسمت فارس [illegible] در خطه دلکش شیراز بر مسند عیش
و کامجوئی و حکمرانی و فرمان روائی متبهج و مسرور بودند و هنگام حرکت مصوب اذربایجان مقرب الحضرت میرزا محمد
خان قاجار معروف [illegible] سلطان [illegible] انار الله برهانه [illegible] وصیت کرد کش
پند بیوش مستف شد که اکر پادشاه قاجار و غالب جابکر زمام افواج را شباح در قبضه اختیار و پنجه اقتدار

اورات بحکم تنزع الملک ممن تشاء خلعت مستی مستودع را خلق و خاتم سلطنت عاریتی را انتزاع نمایند شعر وما المال
والاهلون الا ودیعة ۞ ولا بد یوما ان ترد الودایع ۞ باید که ارباب تطمع را [illegible] طهران به هیچ مراد حضرت خاقان
گیتی ستان گشاده و مقالید مخازن سیم و زر و مفاتیح صنایع در و گوهر بدست حضرت سلطانی کان یمین [illegible]
نثار داده شود بیت تاج شاهی و تخت دارائی ۞ ارزومند پای و نثار او است ۞ و علیقلی خان برادر کهتر
خود را منضبط [illegible] و نظم امور [illegible] بالشکری خان شکر روان نموده بر دست ناکس
تمام سلطنت و اجلال [illegible] نهاد دولت و اقبال از دست [illegible] بسکال [illegible] و مغبت
فنا و زوال [illegible] سرور رکاب سطوتش چرخ چنبری اندر [illegible] مقام خضوع و خشوع جنبدی و از رای صاف
رای کردنکش که گردن باطاعت [illegible] طوق مواعب [illegible] لکن هر کس
چون [illegible] صبحگاه نباکاه بر زمین افتاد و خیل لشکر و مخازن سیم و زر دست سودی نداد هلی علیه الکلم
این الکنوز التی کانت مفاتحها ۞ تنوء بالعصبة المقوین لو حملوا ۞ این العبید التی ارصدتهم عددا این الحدید و
البیض والاسل ۞ این الفوارس والغلمان ما صنعوا ۞ این الصوارم والخطیة الذبل ۞ این الکفاة ولم یکفوا خلیفتهم
لما راده صرفیا و هو یثقل ۞ و این کار [illegible] این جسارت بزرک ازان نا پاکان [illegible] سر زده تاج و دیهیم
شاهی [illegible] خراج رباج اقلیمی بود با اسباب و اثاثه سلطنت چون باز و بند
جواهر و شمشیر [illegible] مرصع و سایر [illegible] های ثمین که هر پاره از ان [illegible] بها [illegible] و ران دو را
وهر قطعه سرمایه [illegible] بود بر کمر [illegible] و صادق خان شقاقی [illegible] هول انکیز [illegible]
نقش [illegible] کردند [illegible] باور نداشت [illegible] شاهی زاد [illegible] خود دید یقین [illegible] دفع [illegible] کرده نمانی
افسانه [illegible] ولا حول [illegible] قدم [illegible] کذاشت [illegible] هیبت [illegible] خسرو
ذی [illegible] مهر درکنار بام افق [illegible] دیار [illegible] حادثه خطرناک
در بونه قلعه پناه اباد سیماب وار اضطراب دست داد [illegible] و امکان تمکن نیافتند و هر کوه [illegible]
وکوهی شناخته محمد حسین خان قاجار کیکجی باشی و منشی الممالک دیوان اعلی میرزا رضا قلی [illegible] ازاین
خبر [illegible] دارای دادگر [illegible] شریف و عنصر لطیفش [illegible] تخت و کاه بود [illegible] ستاد در دریا
خون [illegible] شناو [illegible] لالی و جواهر ثمین
[illegible] فرصت غارتگران بر زمین [illegible] بود بر داشتند و [illegible] سپاه بر اسبان صرصر تک کوه توان
[illegible] نهفتگاه کشتند و اردوی بزرک [illegible] منتشر کشته حسینقلی خان
وجمعی از امراء و خوانین در رکاب شاهزاده [illegible] ازین عالم [illegible]

تشویش سر خویش و راه شکار دیده پیش گرفتند و حاجی ابراهیم شیرازی با فوجی از عظما و روسا و تفنگچیان
نادرشاه ذرات از ملازمت شاهزادگان دور افتاده از راه اردبیل و زنجان بجانب طهران روان گشت و در
حوالی زنجان محمد حسین خان و میرزا رضا قلی نیز با جمله شاهزادگان و حسینقلی خان و سلیمان خان
و اخوان شاه همراه بودند از راه طوالش و رشت و دیگران از راههای دیگر بطی کوه و دشت با مشقت بسیار
و صعوبت جد و شمار خود را بدار السلطنه طهران رسانیدند و از آن هول آسوده در حول قلعه رصین شدند و چنین
اصف نظر هیچ ناجی تضییع شد هیچ جزئیکه سبق ذکر یافت از جرگه شبهای سپهر آستان کارکه پیوسته کریم غدار
احرار و اصحاب اسرار دو ربع نوای اسرارش کار دستان عمل معزول و حاجی ابراهیم شیرازی که بصفت نصفت
ذات و بحسن سریرت بجای و منصوب شد نود روز ها در کنجی از طهران چون کنج پنهان و مستور
بود و در گوشه عزلت اوقات بدعای دولت خاندان عزت مصروف و مستحفظین قلعه کرا غلبه انداه الی
خاندان و یاس وطی و شور و صلاح او را و غمان را شتند بموافق وصیت خاقان خلد آشیان با میرزا محمد
خان قاجار جمیع اسنان و وکیل و بکزیان والیان و سپاهیان را بالکلیه از دخول بطهران مانع و روادع
ناچار تمامی امرا و منحنی در خارج حصار المغابه خیام باو نهادان متاستیل کرده از بیرون و درون نرکش
اسنا چشم انتظار براه ورود خان دوکار رهنا و نه علی قلی خان نیز از ایروان بیاد شنید آن واقعه غم انگیز
بافوجی کربا او بود فاز راه خوی و مراغه و تبریز بعراق امد و در قیر علی شاه عوض کرا دلیرد سهربار و در
بیخ فرسخی طهران ذاقات سهبان شهریاری خود را لمبیه پیدران صعود کرده بخیال بال افشانی در صعود کام
اقبال خود عزم هوا گرفت و خیال جبل و تخل عمل شد دو و خوف بر ضمیر سر شرارت در کاربند و روز تکیه
و در همان مکان رحل اقامت انداخت تا میان چند روز بمرده حرکت رایات نصرت طراز شاهنشاه از دار العلم
شیراز و طهای مروه امرا و لشکریان زا شنیده کی تان با زامل و با دب کوس شادمانی بدین قبه و خانه بلند
آوا و مضراب زبان برود و زند بدین ابیات سلمان ساوجی نغمات بشارت نغمه ساز و زمزمه زن کوبا امل

بیت بر سپهر اندر صعود آمد آن فرخ هوای تو ۞ جهان را امروز عز و امیر سپه ۞ بدین درجه از بهر مباد و دوبی او لیزت بیا
نوای همدان تر تیب مجلس شد ۞ با به بهروزی صبح از برای جای دولت ۞ باز کردید است واز کردون مینا

ذکر فتنه صادق خان شقاقی

چون تمکین پادشاه ظل کیر اسباب شاهی را بصادق خان شقاقی
سپهسالار و در هنگام بیرون آمدن از قلعه پناه اباد روی با اردوی بزرگ خاقان اصفهان خیانت پیشه
و سپاهیان که انه شیر از آنجا با خود برده در ظل حمایت خویش متظل کرد و با جمعی از اکراد شقاقی که زن او همتا
بود از رود ارس عبور نمود و قشون متفرقه اردوی شاهی را از اهالی آذربایجان از بیم جان تیرزار او مجتمع و معقب

اردوی بزرگ افتاده بشراب خواب رسیدند و با رزوی سلطنتی که عمرها برورد داشت ظاهرا بهانه استخلاص زن و
فرزند خویش از قلعه قزوین و باطنا بهوس خام لبیک تخت و نکین عصابه عصیان شهریار در روی زمین بر جبین
بت و چون بود نیه بر روی زمین نشسته منتشر ازان عنود طایفه شقاقی و اکراد نواحی سلدوز و مراغه و تبریز تا
حدود اردبیل و مغان جراد آسا پراکنده و هم پنج هزار نا بیان در کنجی بر عی اغنام مشغول و هر بیشه و بلند در جوانی
برای جای رحل اقامت افکنده بودند بیت متردد به تاراج هر کوی چون بوم ۞ متفرق بپازار هر سوی چو مار
دو نیت از [illegible] و خیال سراب و کرم و دو سایه [illegible] از الاچی دو راند دو با هزار حیلت بمعسکر خود
شتافت و یکی از برادران خود را بحکومت تبریز و دیگری را با یالت قراچه داغ روان ساخت و خود بجانب عراق
رایت افراخت چون بقزوین رسید اهالی و روسای آن سرزمین در درب قلعه بر روی امالذ ایشان بستند
با نواختن مهر و مرسا هنگان [illegible] سر ایه رسید تفنگ گشادند بیت کاین حجره و مهرم تا نجابیند ۞ سرکیسه عسس
میکشایند ۞ و بهمن الجای بیمارستان خیال رنج برانی [illegible] استکبار [illegible] سوای صغرای استبداد و
استعلای ان گروه دیو کردار [illegible] نشین فرستادند و برس
و بادیه نام و ننگ داد مردی و مردانکی دادند صادق خان با آن گروه شقاوت پژوه شقاقی در خارج قلعه قزوین
خیام قیام افراشت و اعیان اغنام و شبانان تبه نام کرده آن هنگام ان دو سناکی سپاه نکبت فرجام بودند
بر ولات باسم سیورسات بغراه قزوین با محصلین بیکر و کین اصناد دو اشوب سر رشته زا هشیار
مساکن و مراکز متوطنین را چون دل عاشقان از تطاول غمزه خونریز خراب داشتند و در اندک مهلتی
حوالی و حواشی قزوین را بجاروب نهب و غارت رفتند و تفنیه ی بر بصفری و دیناری بیداری
کذاشتند [illegible] باغیه بیکبار از بخاء [illegible] خاقانی و فساد علی رؤس الاشهاد برافراختند و خطبه
خطبه و سکه ان در اوهام خودکامی بد نامی درآورده بر شق سهام خانه براندازی و شیء نیال ولایه ساز
پرداختند [illegible] در مراتب و مراتب [illegible] ضلع لقاء در کتاب [illegible] میکردند و از خبی خود سر حساب بدنجام
میخوردند بطرزی عادت چون کلابها و سرد خاب غادیر و غولان غادیر هر سو شورش [illegible] بلیه و صورت
نتایج آفت در نواحتند [illegible] افنی به پیوند بهرگوشه سفر و خشد در کلبه هر بینوایی آنچه از خوشه و توشه یا فتند یا
بیرو هند بیت کو به نوبه زنی ها تك بیتیمان مرا ف ۞ ای بسا آب که در دیده خار او ورد ۞ یارب بنیشیب وآه
سو کاه ضعیف ۞ ای بسا دختر که در کشتی خر آورد ۞ القصه در آن تا مدت دو سه کرت بودش بقلعه بیروز
از طرفین جمعی قتیل و دستگیر گشتند صادق خان در مطالبه حصار اصرار داشت و روسای قزوین
حصول این مطلب را منوط بدفع امرای قاجار و غلبه بر سلطان اسکندر ارا دمیدا شدند مصرع چیزی که معلق

بمحالات و بتسویف و بتهاون مهلت کشته انتظار ورود موکب خاقان مؤید کامکاری کشیدند و در حرکت
اذربایجان منتظر بودند برادرش جعفرخان دل اهل قراچه داغ را از خویش خوش ننمود و اعتنا نبود و ساعی در کار
مردم تبریز اندرون ولی برادر دیگرش برسر اجاره و اوباش و رنود و قلاش و خباثت پیشه بی دودمان برادر
را چون حول کنند تا دیک فوج خباثش فرو کرفته از اموال مسلمین و غنایم مهموره سپاه شاه فردوس آرام
کاه و بعضی مبرد ... روستا و ارباب خطانت و دکاکین امن غرامت کشیدند در انتظار فرج و حصول فتح
شعر امور یعجل الله فیها منهاج و یبکی من عواقبها اللبیب سیکفیه در اوقات اقامت قزوین هدوبرادر
را از تبریز و قراچه داغ بتخریب قلعه خوی و لشکر کشیدن بافغان کراز روستا و سپاه و منجیل یکسر خالی بود و نیز
نموده ایشان نیز قریب بر پنج هزار کس از رعیت و چریک ترک تاجیک و ارباب حرفت و صنایع تبریز و قراچه
داغ جمع آورده روی بخوی نهادند **ذکر وصول شهادت سلطان سعید با مرعلیه خدیو آفاق و توجه موکب**
مسعود از قدس بطهران چون واقعه غم انگیز عم بیهمال در دار العلم شیراز معروض عاکفان سلم سنیه
جلال کردید خاطر مبارک تربیت اندوه و ملال شد بیدرنگ عقاب رایت فیروزی خطرناک از آن دیار خلد آثار بصوب
دار السلطنه طهران ودیعت امان امد و زبان اقبال همایون قال از جلوه علم بنصرت شیم سرایندن کرفت نصیدی ابن
بیت انا فتحنا لک فتحا مبین برعلم خسرو دوران بر بین از عز و شاه تو برکاه تو دهلی رمید از دم امید
آرام یافت واز وصول بشارت ورود سلطان بهیات ورود و اقبال بر خاک تماشا شکفتن سرکرد **ع** عنادل
کشته فارغ از عنادل بر شاخسار کلبن ابتهاج و ارتیاح در صباح و رواح سرود کفتن از ادا ازاده اين خبر
زود رامشکر باسعد اکبر در شبستان سپهر اخضر در جام زرباده خوش کل در کردند و بر عهد فیروزی چرخ از
کسستن سند خسروی بنوی در اهنگ هیلری دیرور ننک ار **بیت** و صیت فخر اقبال در چهار امید ورسید رایت
سلطان اسمان مقدار بدین بشارت مطرب نوای نغز بزن بدین سعادت ساقی شراب لعل بیار حسینقلی
خان را کو ضمیر در ضمیمه اندیشه هنگامه زار که بود بظاهر حرمت از کار و وقوت رفتار از پای رفتن احتیاط و
انجاب بطل رحمت سلطان کوه حلم دنبال برده و در خارج طهران شرف بساط بوسی حاصل کرد **بیت** چکند
بنین کرکردن ننهد فرمان را چکند کوی که عاجز نشود چوکان را و علیقلی خان نیز بجد و رود خاقان مسعود
از دو دو باش یاس و سطوت خاقانه واحساس پیتهور بود پیاپی تاج و هاج سلطانه خانش و اربال پیروان
بکشاده اشک از کار دیده ناش با آنکه خود را حاکم کربی بپنداشت و در علی شاه عوض زمین کیر کشت و بعز مات
خسروی چند اعلام دولت غلام هراه انتقام او را بپایه سریر عرش مقام آورد و بعد از چند روز از بس و فور
جنایات باطن بجنایات ظاهر بحکم شاهنشاه خطاپوش دیده از دیدن جهان بر بستند بیلان بار فرورش و در خانه خوشی

خاموش نشست و چون مسند سروری و داوری از لوث داوری انبای کردون فرسای خاقان روزکار و جمشید سپهر
اقتدار و استقلال و افتخار با مسند خورشید و بزمکاه ناهید دعوی برابری کرد **بیت** خویش بجای خویشتن
بود این نشست خسروی تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن از جوانب کروه پیشکوه متقلّه شعله غضب
خاقانی شاهنشاهی سرکردون کشید و از شش بادخشم سلطانی بنیان شد که قندیل نور اندر مهر خاوری
در ایوان نیلوفری چون چراغ وارونه مجانبا نطفاید برد نخست حسینخان قولر اقاسی با با فوجی دیکر از
ازدحام از طرف قزوین بجهت اطمینان اهالی قزوین نامزد آن سرزمین فرمود و در ظل الهی حرال عمید و لقا
اجار کرد از جانب خاقان مغفور با شش هزار کس مامور بمحافظت قلعه مشهد مقدس رضوی تم بود خبر
واقعه وحشت انکیز را چون شنیدند از انجا حرکت و شرف یاب تقبیل رکاب اقدس خسروی کردید خاقان کشور
کشا و رود جنود ظفر نمود را ان جمله توجهات اقبال بد نوال و نیک فال شمرده چون سران سپاه و مقربان
درکاه کیهان پناه و میران صف شکن و امرای لشکر را جمع آورده ابواب خزاین بر کشود و صحن سرای جهان
را از افشاندن دینار و درم رشک خرمن سنبله نمود و دیت کر کفته اند **بیت** بزر میتوان لشکر
اراستن زلشکر نبی کینها خواستن چون لشکری جنکجو سپهبد نخوی برادرانش **بیت** یکی لشکری کشن
ارات شاه که ان مژه شد چشم خورشید و ماه جمع از امرا چون خاقان کشورکشا را برای دفع عاد
دولت جاوید مدت عازم عرصه پیکار دیدند در پای تخت کیوان دولت زمین بوسیده عرضه داشتند که فوجی
غراب باد بیر ضلالت را از ان عرصه از نجات که شاهین همت ظهیر بیکر خاقانه چنکال صید انداز بر ایشان
کشاید و فوجی غالب و ارات خواهی خوانین را ان محلیت جهات که ضرغام صولت لشکر و سکاره نه برابر
شیر او وی باشان زنکین غاید **قطعه** حضرت شاه بها نداد بخصمان ضعیف حیف باشد که شود ملتفت
جنک و جدال تن بازان نبود از درنکه عصفور کشند غلط شیران نبود آن دو که کیرند شغال اکر اعلا
حضرت ظل دفعدت فوجی از بندکان حضرت را کریک تن بهمت کیتی نورد در عرصه قتال از برق نعال شرار
مجیم بفضای زمین ریزند بدفع اهل شقاق و عناد اشارت فرمایند بنیاد دینها و ایشان را در طرفة العینی
چو بنیاد دفتر عاد ان صرصر بنیاد بر باد دهند **بیت** لطافت فوجی ز ماکرات که طوفان صلابت ناپود و
عوطه داد جهان را بندکان اعلی حضرت خاقانه التفات بعرضه ایشان ننموده بعزم رزم خصم کم حرم جزم نمود
بیت بفرمود تا خیمه بیرون زدند سراپرده بر روی هامون زدند ستون و طناب باد کاه شاهنشاه
زینت ده این نزهات شد از ان زیر اثر ان و خیام کونا کون بطرف هامون صف کرده برپا کردند و مخروق
عیوق سا و علم اژدها پیکر بصرت ادای بر بشر مشتری در حمت خدیو در اهتزاز امد دفع اعادی را یاری همت

دود کباب گردون فرسای نصرت او ده زبان روزگار در خطاب سلطان کیوان وقار این بیت جواب بر خواند **بیت**
محفل عیش طرب بر سبزه خنک گردون • تا او نبرد ذایل بر وحش باد بکران • در حوالی قزوین میمنه و میسره و قلب و
جناح و ساقه و کمین گاه بوجود عظمای لشکر و زعمای عسکر و سپاه کشان ظفر قرین و سروران هژبر کمین
رطل کین آراسته با شوکت جمشیدی و سطوت اسکندری و صولت چنگیزی و عزم تیموری و اقبال کیخسروی
روان گشت و فسیحان اوس ویلد بتنظیم و تنسیق لشکر پرداخته تبرزینهای کوپال کوب بر دوش نهادند
و پیادگان مریخ هیبت گردون شکیب را در برابر صفوف سوار چون پیادگان شطرنج ترتیب دادند
و رخ بر عرصه کارزار و میدان گیر و دار آوردند **بیت** بر افراخته آن سپاه گران • تو گفتی که شد کوه و بیشه روان
سواران و نیزه چنان مینمود • که بر کوه آهن یکی بیشه بود • و شهنشاه سپهر اقتدار بر اسبی پیل هیکل شیر افکن
بیت آهو خرام و کوه سرین و پلنگ جنگ • خوش کرش کام و شیر دل و ببر پیکر است • زینش چو طاق چرخ معنبر نقش
معنبر است • نعلش چو ماه نو که کواکب مسمرات • تا دمش ز لطف چو حبل سمبرات • شکل سمش چنین چو
ابری دلبرات • چون ننه روی بر عقابه و کلاه گوشه سلطانی بر جبهه خورشید زینت تاج مهر از عزت برانگیخته
شراد با سپاهی بیان صدق که مریخ و هم ظهار بیما سقداد آن رسیدی و برید فهم سبکرو آنا استقصای اقصای
آن عاجز آمدی **بیت** اگر نیزه بر ساختی بکوه • شدی کوه از بیم ایشان ستوه • و گر برکشیدندی زخم
تیغ • شدی آب خوف در دل و چشم میغ • کمند از بر آن آختی بلند • هماموی اگر تاختی بمند • شدی خسته
و بسته بغیاکاه • از آن پشت ماهی و فرق دو ماه • صف قتال بیارایست و صادق خان شعلهٔ منیر از سر
شقاق و نفاق در برابر سلطان آفاق حرکت مذبوح از جای برخاسته کروزی کرد چون ریض کرد و دم مرگ
سلیبت غلبه مرض دستی بداد و طبیعت خود را با رخ انکار داد دست و پای میزد ابطال رجال از طرفین پای
جرات در مضمار جلادت نهادند و نواب حرب و ضرب را در اشتعال آوردند **بیت** چو لشکر بلشکر در آمیختند
تو گوئی قیامت برانگیختند • در آن دجله خون بلند آفتاب • چو نیلوفر افکند زورق بآب • از نهیب غلغله نفیر و
ولوله نای و آواز کوس و زلزله در طاق سپهر آبنوسی افتاده بیم آن شد که طشت زرین مهر عالمتاب از گوشه
بام این رواق نیلی فام بر زمین افتد و از ترادف حملات دلاوران و صدمات قتال نکاوران نزدیک با تا محل
کر طبقات کره خاک با جرام افلاک مضاف گردد و صوارم مصقول در جوف غبار مظلم و صد دم درخشیدن
آغاز کرد و کمند اژدها پیکر در هوای وغا و عرصه هیجا چون هنل کجا ایشام بعزم فرو بردن اجسام دلیران دهن
باز کرد و ثعبان آتشین دهان تفنگ و خوایم شراره دیو نفس شعله انگیز دمبدم عرصه میدان و فضای
معرکه ایشان کوره حدادان تا شعله انصدای توپهای بنیان تن دوزخ نفیر و خروش خمپارههای رعد صفیر

جهان به پهنای صحرای صور محشر یافته از بر تصادم اجسام سوز آتش بخرمنها جان دلاوران کینه ور افتاد
اجل بر کشتگان معرکه گریبان در دید و زال دهر کاد بر سر نعش دلیران جلادت شعار گیسوی کافور گون
کشاد **بیت** روان در دریای خون اسب دلیران • چو ماهی گشته بر جوشن اسیران • در اول وهله سپاه کرد
اگرچه پای جلادت افشرده لوازم جانفشانی بتقدیم رسانیدند و صادق خان نیز از برای اثبات کاردانی و
اظهار تهور از خانه در تحمل اعبای کارزار و تفتیح بد دلی و فرار با رها کرده نکبت شعار شعلهٔ زا آتش ازو تیغ
جنگ خطاب با قوم لا یغبره منکم شعلهٔ تهدیدات عنیف کرده بود و لیکن تیغ پولاد پیکران دلاوران علم
شکن را محکم تر از سد اسکندر یافتند و از ضرب حملات ضرغام هیبتان دعوی بنا نهنده کرا از اشا گریزان شدند
صادق خان خود که طالب تاج و سریر بود با اعوان و انصار بجان تاخت حسرت بر سر زنان **شعر** کمثل غاد کان
للقرن طالبا ما بالباب اذن و لیس لمن قرن **بیت** سکینش خیره هوای دم کرد • تا یافته دم دو گوش کم کرد
اشک نومیدی بر چهره دیران بجانب سراب گریخت و خاک خذلان بر سر نام و ننگ ریخت شعلهٔ آهو فعال
استرول دو بهر خصال کران کارهای شتر گربه دوران باشغال شغال صنی و گاو نازی معتاد گشته و اوسود ای
ملک و کیش کاوش بدکوش فیل حادث خوابی کوش و نیروی دشت شیران هژبر تکن فراموش کرده بودند از
تطاول شاهبان طالع ضیاء الدان سلیمانی چون بنات النعش و سرب الفصفور از صوت جدال و سوال از تیغ
یافته با آنکه هنگام دعاوی و افتخار بر شیر نر ذیب مینهادند دنب بر گاو نهاده در عرصه صحرا و هامون جرار اسا
منتشر گشتند بدیهی است که مشتی زاغ و زغن در جوف مخالب عقابان صیاد بن چه فن خواهد ساخت و جوع
ثعالب و ارانب در مکنای براثن شیران پیل افکن چه حیله خواهد باخت و دلیری زنان را با ربع در برابر
چیره شاهد و کمان ببیاب و توان زادر برابه چیانا و زور چه طاقت پیش پیکنانان گران تمکین تیغ تیز
ر سنجر انگیزان بر گشته بختان تاخته بر سر ایشان تاختند و خار و خاشاک صحرای قتال را از خون ناپاک
رنگین ساختند از آب زهرآلود قواضب شرر بار تاکرا و لهم عذاب واصب و از شهاب سعیل شهاب تفنگ رعد
خروش و بنادق انجم شکل آتشین مهره چاشنی دنیای فاتبعه شهاب ثاقب چشیدند و بنوشیدن با بغضب از آب
عذب زندگی دست شسته داری **بیت** هر که با فولاد بازو پنجه کرد • ساعد سیمین خود را رنجه کرد • بالجمله
صادق خان ادبار بر بختی بر گشته بختی بار بسته سرعت نکاز کرو تخت دکاستعادت و در مسار ال
تا هنگام وصول بکنار دطا و خویش و سر جیب کوه هلبان شرح در کفت سقط کرد و از بیم جان بنجان
بد و بنبرده با سینا نگر با درایش از روی عجم وداش حسن خوی زاید سپاه و ذه وحضار تنبیه زانیز
استوار کرده اند تا در مضام ضرورت پناه بران برند کبراب رسید و از قتل یکر بکر ان اشارت رفت

براذران کلبعلی خان دنبلی از عزیمت براذران صادقخان آگاهی یافته چون دران روز ها حسینخان و برادر و
جعفرقلیخان ملتزم رکاب ظفر قرین بود و فرقه دنبلی در زمان تقرب جماز اردوی شاهی از یکدیگر جدا
و چون کشتی بی ناخدا هر جزوی از ایشان در یکی از ولایات آذربایجان مجروح و مغلوب و سلاح و مرکوب
ایشان مقسوم واز اسلوب حرب و طعن و ضرب افتاده و قبایل و عشایرشان در دید بار کریه افتاده بودند
بعزار و محنت جبر کسر خود نموده یکدیگر را ... اکراد ... از مخمصه فاد فراهم آورده بودند
در روز معارضه براذران صادق خان مقابله کردند و از یمن بخت فیروز شاهنشاه مؤید بتأئید یمین و یسار ... ماحت
انفس و ظاهر ... و ... برادران صادق خان مجال
درنگ نیافته پشتاب تمام بجانب قلعه تبریز عنان گریز دادند و در دو ساعت مسافت چهارده فرسخ را
بمنازعی منتقل کرده برابر تبریز رسیدند که چند نیاب نامی شناور از بیط و شناسا تن آن ماهی ذن
شط سقط شد و علی صادق خان و برادرانش بخطایند و مجموع لاتحصلها و از جبن و کذب و نفاق و مکر
و سر سختی ... از انفاقات در همان روز که صادق خان از لشکر فیروز عنان تافته بود برادرانش نیز شکست
یافته بعد ... حوف چون سیماب در جوف باده کاغذی مضطرب فتشتند ناچار برادران
مهر ... نباکام ... پر شور و شر را از وجود خویش خالی دیا بجانب ...
... در سراب بصادق خان پیوستند و طایفه شقاقی بکوه و دشت و نواحی و حوالی هر ولایتی چون مور و
ملخ شتابان و در فضای خاره خوار و خیالی کوهسار بکو ... و ما ... پنهان شدند فقطع دابر القوم
الذین کفروا ظلموا والحمد لله رب العالمین ذکر گرفتاری قاتلان خاقان سعید و رسیدن بجزاء و نقل جسد
شریف بنجف اشرف زاده الله شرفا بعد ما که ... روی دیران قوی باز و سالک جمعیت اکراد ... شقاقی
چون گرد باد از باد بر افکن گشت و شاهد هنر ... این فتح دلارا دار از آئینه مراد خاقان کشور گشا چهره نمود غلامان
عارف فن ... قاتلان خاقان را که ... دست بسته بحضرت حضر ... زمین ... ورودند و بفرمان
شاهی اعضاء و مفاصل ایشانرا بتیغ و خنجر منفصل ... بحنجر ... سلسل اثنین
کشیدند و از دست ما ... غلبت ... بیت مادی بر آمد بنه و سپاه • کاین است پاداش
خونریز شاه • نجشود گرخدا وند هش • براین ... شد خداوند کش • و چون از غلط بخشیهای سپهر
دون و جو البعجیهای دادوفا ... اسباب سلطنت از دست ... پاسبان ... قصر صادق
خان افتاده بود از آن روی که خوان نعمای خلدبرین در حوزه دنیای ... شاهد حور و عین را
همی ... و خاتم جم در انگشت ... تاج ماه بر فرق زنگیان


انگشت

انگشت روی پامال عادات و کوه ... بیت خاتمی را که ... سلیمان
نبرد کی توان دید خدایا ... منشور قضا آئین آز دیوان خاقان سلیمان مکین مصحوب ابراهیم خان عش
الدنبلو قاجار ... صادرات ... ناکاه ...
نقیم ... سلطنت را با برهیم خان تسلیم ... ابراهیمخان ...
ما و جرم بخش خطا پوش ... حکومت کم ... شد بیت ... رحیم
رحمت ... شیطان ... نزدیک ... در ... زنجان ...
از امراء و حکام آذربایجان ... شاهنشاه ... ایشان ...
کرد ... حکومت ... اسمعیل خان ...
سراز ازشد و جعفرقلیخان دنبلی ...
... حکومت دار السلطنه تبریز ... شال ... امکان ...
قلیخان ... خلیل خان حاکم
... مامور گشت و چون ... استقامت ...
تمکین ... زنجان
دار السلطنه طهران ... علم
نفرت ... جهان را چون ... بیت طره ... کشت
اندام • ... نور
کحل بصر • ... سلیمان خان ...
روان ... ربیع الاول سنه هزار و دویست ... سلطنت از قدوم خاقان کشور
کشا ع ... چند روز ... سلطان علیین ...
را با حفاظ ... آذربایجان ... اعیان آذربایجان ...
... مغفرت ... را
استقبال ... بیت ...
باز ... روان
... کروان ...
... مجوب با

از نفحهٔ بوستان خانه حکایت میکرد الحق اگر چرخ به سر و پای از این قضیه اندوه زای از حرکت بجای ماند
جای آن داشت و اگر توده خاک از این واقعه اندوه ناک چون حوا مال شده دوران با نفس تراب بود بیت
چون مدار انکر دبار او چرخ ٭ آسمان ببیند ار باشی ٭ ازینکه اکنون زمین سنکش کرد ٭ چرخ دون سنک ار باشی
چرخ اطلس پوش از این غم جامه نیلی در بر کرد و شب تیره سلب در این ماتم طیلسان مشکین بر سر کشید
بیت افلاک را بدین مصیبت قبا چاک شد ٭ اجرام را زروی بد ظلمت حجاب شد ٭ ماتمسرای کشت سپهر چهارمین
روح الامین معتزیه ارباب شد ٭ از هر آنکه نام بقربت شوند ٭ شام و سحر دو سیاه کبود مشتاب شد ٭
بنا ز چند روز کرد رسم عزا و سوکواری سپری شد خانزاد و غمارتی دز بکار رهاده محمد علی خان حاجا
زاباد و هزار سوار و مبلغ ده هزار تومان نذر مسکوک کامل عیار بو صرافه اخراجات راه و ایثار بر خدام
روضات جنان خباب بهمراهی میرزا موسی حکیم باشی و ملا مصطفای نمایند که از متبحرین فنون حکمت اشراقی
افلاطون الهی دوره کابل ارسطوی مشائی بود و به همچنان عزادر پنها و چند کس از قراء و حفاظ در روز
بیست و هفتم شهر جمادی الاول بمشهد مقدس نجف علی ساکنها من التحیات افضلها الاف التحف روانه فرمود و سلیمان
پاشا والی بغداد باستقبال استعجال نموده لوازم حاج نفقات و ضمن متکفل ری کما ینبغی بجا آورده نعش
مطهر عتبات شرفه نقل شد و شاید کنج در دل انجاک بالاد فن کرد بیت کو تیغ او که فتنه بدوران
زبیم او ٭ در چشم بیخوابان بود دست خواب ٭ کو دست او که برتن دو بهم وعاد ٭ دود زم فتنه سوز شرر
دیف چون شهاب ٭ کو دست او که شد چو کهر باش بر سر ٭ از دست او زرشک بر افشاند خون سحاب ٭ کو عزم
او که برق دو ما ندزراه کورای او که غلطان از او یافت تاب ٭ اندودی او آب خاک لحد چرخ ٭ چار مین
و نه جلم وات زیوزمین بکنج درناب ٭ شاید اگر که تا بقیامت سپهر پیر ٭ با صد هزار دیده بخاک ریزد خون
اب ٭ و مقرر شد که چند کس از قراء و ارادتش که اگر این غلام بدن کشتی عمر خویش با جنبش خلد و بنا ایشان
وقف کردی و کمتر از حسن ترتیل ایشان بتهلیل و تکبیر دم نزدی و خصوصا حفظ ایشان خفض و لین لازم شمردی
و از تجوید تلاوت ایشان عاصم در تواقف خالی و ایم شدی و حمزه را از نغمات ایشان در ادای همزه همس و
در اتمام متحضر واجبا مدی بر سر تربت او مانند لا تزال [illegible] دایم مجموع در بام و شام مقیم بوده تلاوت مصاحف
ملاحف باشند و از صحیفه که قندیل نورانه مهر از رواق سپهر تو افشانده است تا شکاه که مشاعل منادی کا
درشبستان چرخ اخضر از وخره و تابان میکرد و بقراءت بردازند و ثواب آن را بروح پر فتوح پادشاه
مغفور که شاهباز شیر پرواز فضای قدسی آشیان عاید سازند ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان کشورکشا
بر سریر سلطنت زیور یافتن آن حضرت [illegible] و در بهار نوبت نیل مطابق سال

یکهزار و دویست و دوازده هجری که آفتاب جهانتاب از شبستان حوت بایوان حمل فرامید و سبزه دمیدن آغاز کرد کنار
جوی چون خط مشکین جوانان ظاهر و در دمید و سبزه تیغ بجواه شاه سبزه را خنجر زهر آلود از نیام خار بر
کشید رباعی کلشن چو زابر لولو تر بر داشت ٭ کلها جام عقیق و لاله ساغر بر داشت ٭ سبزه چو خط سبز نکویان بدمید
بعضد عدوی شاه خنجر برداشت ٭ مشاطه حسن آویز فرزند دین بر کوش و کردن عروسان چمن دیدن کوهر نگار
از قطرات دوایه مهر سرشت ادوی بجهت زلف و کاکل نازنینان باغ را بر طوف عارض دلارا بدستی سکت
حنا ناکر برای تفرج حرم کینی اذا را استیفاء سور و سرور سرد عیش برای نوعروسان بستان را دادنی هفته
هوهفت کرده از حجله چمن بجلوه آورد رباعی مشاطه نوبهار در بزم چمن ٭ آراست رخ دلکش سوری و سمن ٭ تا باده
خورد حرم و بر بدین بساط ٭ تا عیش کند شهنشه شیر اوژن ٭ از اهتمام سحاب بهار وزرا بسیار آب شد
بلبلان شاخ ارغوان ارغنون نواز آمده و حشرها از فراز سرو بهی بنوای تحمدنا الله الا الله و صنعه آواز کشید
نو نهالان شمشاد و صنوبر چون قامت قیامت قیام خوش خرامان جلوه کر کشتند و طیور و اشجار در اغصان
اشجار یکباره از نحی دل اساس جوه تجل ساختند و کهن سالاران سرو د خاد چون معتکفان صوامع ملکوت
امتداد دولت روز افزون شاه بر کردکار دراز دست به غایب افراختند رباعی فیض ازلی چو دهر را یاور شد
بر خلعت شتر نامیه زاد هر شد ٭ بکشود چنار در چمن دست دعا ٭ سوسن بثنای شه زبان آور شد ٭ طفل
غنچه را در دبستان ثنا بان از ثنای پستان ابر ترکردیده و بر تخت زمرد رنک کلبن در شکر خواب بهاری غنود بیت
هنوز غنچه لبان از شیرا بنانشنه ٭ کشوده اند زبان چون مسیح در کهناد ٭ کل آتشین خار معنی از ابنجر الا
نارا شکار کرد و بلبل سید کلیم را در حیران پرتو تجلی کل و در هشت زده استغنای دلدار آمد لا افراغ الله
احمر در بوی نادون زاغمامر خضر برسر سحاب را چشمه پر آب از چشمه چشم عشاقتین بمونه بود و در زبان سوسن
و دهان لاله چو حدیث نشو و نما بنود نسیم عنبر بیز بوی مجمره از شمیم کلهای طوبی بر داشته معطر افشانی
و غالیه سای بر خواست شعر طاب الربیع کانما مجنی الصبا ٭ کافورة نتبه بعنبر طیبه ٭ از خوبی نسیم عنبر زلال
کوشمسان مانند قبای ترکان چینی برچین و کل را از عطر کلهای بهار دنبال حوالی تاتار رشک آگین
ابر در پاش مانند دست کهر بار مصرع داود خورشید افسر و جمشید جاه ٭ مروارید تر بدامن سالکان
این صحرا عز ریخت و زمین مینو وش از رشح غمام و رشحه سحاب نیلفام چهره کلفام مصرع از عطای
خرم کان بجشن ز باد شکاه ٭ شکفته و خندان عیش و نیلوفر شکوفه در میان ریاحین و ازهار بطاعت
رخسار و نزاهت دیدار ماهان کرده بیت فلکیم و خوش نماید بدن کبود مارا ٭ میکفت و نرکس سبزه قطرات
شبنم را مصرع همه تا سفته چو دری که ز عمان خیزد ٭ بکمال میسفت بیان مضمون میکفت بیت شکوفه چون سنا

دیخته هر شاخ وا ز شبنم، فکنده گوشوار و بر سلک بر گوش و بر گردن، ما احسن حمرة الورود و بهاء لهجه مجمرا ابل ابل
جبها کجمرة منا نحود و فیها ورد شحانا لواح فیها قطرا لشقیقة علی الشقیق کالدرا لفواقع فوق الرحیق بیت
چون لاله برافروزد رخساره تو گویی، از تاب عارض رخ خساره بارت، شبنم بیخ لاله تو دسته شاوات
با هر جو جوی کرده ان طرفه نگارات، شهنشاه جم جاه کردون بارگاه که همواره ایلی تیزکام سپهر پیش دیزدان
باد و نژاد و جهان در رکاب ظفر شان او و داشته روانا افسر صعود از فرق فرقدسای دیب داد و افسر
زدین مهر بر فرق سپهر شاهی ان از رشک و رتاب افتاده سیکیفت کاش بر دست خاقان دادگستر
بخطابی افسر بودی تا خود را برتارک بنالشان سزد مهر بود سودمی و قباحتی که سعادت رهین او بود
وسعود قرانات قرین او زمانه چون طالع دوتاف ورخدیو بهمال مسعود و اهل جهان از زبان زمانه
با نجاح امانی وامال موعود پای کردون فرسای بر دست سلطنت و کاه اجلال و تکیه گاه اقبال نهاد بیت
اذا ضم الدست العقبته سخا با مطر او بندا امیرا وسروش سرو بخش مژده امان و امن بگوش سرو جوان دستگیر
کوردکشان اطراف و سروران آفاق از جانب خاقان انعام حسرو کردون غلام بر دوش جمع را بخلاع آفتاب شعاع
مزین و محلی یافته طوق بندگی و تارک ده اطاعت بر گردن عبار بنگاه ایران را بمرکان رفتند و از روی حسن
اخلاص و صفای عقیدت جلوس میمون را مبارکباد گفتند از عباده دکاما شرف و یلا طرا از مسرور شد و
فیالهای بارگاه همایون از تعظیم و تقبیل سروران اطراف مجلد بیت سلطان بود هر کجا کردادی دست، سر ملوک
بود هر کجا که داری پای، و ریش ایران کیوان مقدار و رشته و رشتا هوار از دست خاقان سپهر پایگه لالی ابدار
ثواب و سیارا بود از گردش لیل و نهار بر قطع کرد، رنگ تحته و خرمن خرمن در دهم و دنیا را ز دامن گنجور خرج جهان
داد؛ پنداری برگ شکوفه و اوراق ان نهار بود از عزیز نسیم بهار در سر ریخته و شاخان خورشید رخسار از
ایثار زر و گوهر دامان عروکان را همی و جیب و گریبان با دریا مکان حضور شاهنشاهی را پر ساختند و رفتنی
بوستان درگاه از یمن و الطاف و اشفاق خاقان عالم پناه سرشار اهات باوج آسمان افراختند و از اشفاقات
حسنه ذرات روز فیروز که کردون حین قامت میمنای بارگه بند قولوزین جوزا و عقد روی ثریا از رسم
نعلبند دحجاب او وردی از حیث جبین ایشان حجاب کشتی شاهزاده محمود ولد تیمور شاه افغانی شرف حضور
فیض گنجور خاقان کشورگشا دریافته از جانب سلطانانی مراسم دلجویی و اشفاق که مهمانی چنین را سزا بود
تقدیم افتاد توضیح این اجمال و تصریح این ابهام آنست که تیمور شاه افغان برای استحکام بنای سلطنت خود
شاهزاده همایون را که اکبر اولادش و لایق [illegible] بود ولی عهد نموده و در دارالقرار قندهار محل استقلال
واستقرارش داد و شاهزاده محمود را بایالت هرات و نواحی آن مباهات بخشید و خود مصنف و [illegible]

دردار السلطنه کابل میعیشت او و سپر میبرد و برادران خرد زاده و بالاحصار کابل که بمنزلت زندانی بود باز
داشته جل خلل ایشان را مقطوع نمود و خاطر از ایقاع فساد از ان فتنه ایشان آسوده میداشت چون
خلع خلعت سلطنت کرده بسپهر راه آخرت شد شاهزاده زمان که از شاهزاده همایون و شاهزاده محمود کهتر
بود و در دربار حضور داشت افسر بر سر نهاده لوای استقلال برافراخت برادران مهتر را باطاعت و دربار را
بتمامی لشکرها انگیخته و جنود به فتنه شاه الا شاهزاده همایون بعد از شکست بدست افتاده بتماس اعمی
پیده نخابچیدن او را از حلیه نور عاری ساخته در زاویه کاملش نشانید بیت چه باز مکری باشد این چرخ
مست، که بازی برادر رهیفاده است، بنزیک ساز پیا خشلاند، نماند کس از صلح از جنگ او، شاهزاده محمود
و شاهزاده فیروز نیز از دهکشته شاهزاده کامران و هم خود را با چند کس از اعیان افغان بر داشته روی التجا با
آستان نوانخانه سرافراز و دودمان بنا ما العباده بدکیفیت اخبار ایشان در پایه سریر
اسماء جاه بعرض عاکفان درگاه جلال رسید بفرمان خاقان دوست نواز دشمن گداز اسمعیل آقای مکری
مهمانداری و اعزاز ایشان معین و فرامین نامی بحکام و ولایات صادر گردید که در هر جا مقدم ایشان را گرامی
دارند مراسم مهمانداری بجا آرند بعد از ورود بمرام نظم خاقانی در دارالسلطنه حضور لامع النور ما انس
بصیقل مرحمت و عطوفت زنگ کدورت از خاطرش زدوده و صدف سامعه او را بلالی این نصایح شاهانه
مشحون ساختند که شاهزاده را از عیب شب تاریکی دون ملول بهره خالی از ظهور امثال این وقایع سنایع
از زوال نعمای بوجه خاکدان دنیا را بلا و محنت و بنی نوع انسان را تراوده و خرابت [illegible]
زینت والله و رش دابشادی هستی من شعر الا انما الدنیا کظل سحابه، اظلتک یوما ثم عنک اضمحلت، فلا تک فرحا
بها حین اقبلت، ولا تک جزعا بها حین ولت؛ خاطر از هیچ رهگذر محزون مدارند و دامن [illegible] زآیت عنم
شیا که انشاء الله تعالی بصبح شادی از ظلمت نامرادی به بند و رخسار شاهد امانی را آیینه مقصود جلوه گر آید
اکمال ملکت نواب همایون ما هلق با شان وارد و تا زمانی که بعون سبحانه ملک موروث را از نقد جهره وسیات
را از نقد جهره و شنان [illegible] اشراع نموده اید و چشم خان نوازی را محکم دف کرد ببواطی مصاحب و نداوت
مخلل از ورز نشاط و فروغ بخش ایوان انبساط ایشان گردد، ابوالفتح محمد خان ولد زکی خان زند
در اصفهان. چون بساط دولت زند بدست قهرمان خلد آشیان طی و طومار عزشان وی شد از کریمخان
کان الطیف محمد خان ولد زکی خان زند بیادبر کرو بصیرو ساما در رحله پیمای وادی پریشانی مصرع
خرد و رغبرلی و هر بجاجلیه؛ از خوف خان قضای [illegible] در زندان و گاه در بصره و گاه در بغداد و بلقعه
وخرم مرطمن بوده و در سرچشمه خیال [illegible] بال کال دخن

دیش دو روزه بار دیشام و شام اکثار ذوابصبح کشت و خام بر نشانید چون واقعهٔ ناگزیر خان خلد مصیر اتفاق
و صادق خان خانی سر نفاق از گریبان خود سر برآورده خاقان کشورکشا مشغول دفع او گشته جعفر بیگ
خان از نواحی بصره فیروزمند تمام با معدودی از خویشان کمام بمکان نصرت شان و امید انکه شاید شب دیجور
عسرتش سر بکوهی در جزیره احتیاجش دو بیهی از دست بیان اوره آنجا را از باد و نیاورد و بهی بادولی نومید
بنواحی کازرون رفته طایفهٔ عشی که از اوایل طوایف فارس و فارس فرس بیشه و وقاحت و عدوان خارج
فطرتند و دیوان دشت فرانسیاند بیت گروهی چو یکسر حقیر عریان بکنجی چو کور دهی زان چنین سر او
جمع آمدند بدین وسیله بود شور و شر و شهوت و وحشیانه و ماغش بعنه نهاد و فوج فوج بر او اوردند
فوجی که چون سیل سبلاد جنبش پناه دو بنا بایان بدفع صادق خان تا مور شدند و دولان بودند بال و پران جنبش
را شکسته از آنجا راه فرار پیش گرفته بحوالی جنیص گرم شد و در آن حدود نیز رشتهٔ جمعیت خلایق را گرد آورد افغان
و سیستانی و کرملی داشت بر بنیاد نا خدا چون کرمان بی مسعود سرزا انجا نابید بجانب اصفهان
شتافت و چون بیغیر از خالکان حی بتا ضمال دار السلطنهٔ اصفهان رسید هوای شور و شر بر سرش افتاده سببی
خفه ناز سر خطایات بدوی کشید و از سبیل سری اراده کرد که دست از آستین هیبت و تاراج برآورده و سیبی
و جاده خمی دستی بلباد و دری نماید و اتفاقات در آن زمان حکام و اعیان اصفهان نیز ملازمان بوسی خاقان
کشورکشا در طهران بودند یکی از ایشان حاجی محمد حسین خان که در اصفهان بود از طغیان ایشان خبر دار
گشته قبل از آنکه جعفر خان زود رسد و کیفیت احوال ایشان معلوم کرد و به یکباره بر ان طایفه تاخته دستگیر شد
محمد خان از سوتوحش واقعه صوتی در امور خود تصور کرده از انجا بباغ سعادت آباد نزول نموده جمع از اراذل
بر سر او جمع کرده و رعایای اصفهان که در حقیقت رمهٔ بیشبان و آشوب طلبان را غایب بر شوت و ساماندات
بالغ سعی از ایشان حاصل شد و دست دو سه شبانه روز دو اسباب کاهی ایشان را از اجناس و اوانی و دینار
و درهم فراهم آورده وقتی از حقیقت امور آن طایفه آگاه شدند که کار ایشان از بی نفاقی از تعاقب و منوط ایشان از تو
آنکه از موج سراب یافتند کرکار از دست رفته بود و بزان قصه جمع از مسافرت متحیر گرفتار و برخی از
خوف گرفتاری در جوف شب تا ده نزد و ادی فرار گشته ایشان بشهر در آمدند و حکومت شهر اصفهان را بمیرزا
عبدالوهاب مستوفی مفوض داشته دست با غنام اموال تجار و مصادره توانگران شهر خلال استشهاد گشادند شر
مرادف بفوت رنداز مقامه ظلم و طغیان افروخته خرمن اندوختهٔ اهالی اصفهان را سوختند و ز آب استقلال
و استبداد افراختند چون خبر دو و انکرو مکتب بر عده باصفهان و مشاغل ایشان با اهالی آن دیار جهت خاقان
بعرض رساندند حضور مقدس دستور برید لطاعت فطرت اللهی حسین قلی خان قاجار و دو محمد علیخان قشلو

داله وبردی خان عز الدینلو و از غلامان درگاه کیوان اشتباه حسین خان فتح اللهان بی نوا با معدودی بدفع ایشان
مامور و در حوالی قمشه بسر را کندند روی داده انکرومه جد اینجا برافشین از خبر کنانه باران حکام
افغان چو کرنچای بنا فته بیت همه کبود دلب و ورزد دو روی و سرخ سرشک همه شکسته دل و تیره چشم و خشک دهان
از صف جنگ و پیکار بوادی فرار شتافت حسین خان ایشان را تعاقب کرده در عمارت سعادت آباد که نشیمن القوم
عزت بنیاد بود نهاده در بند و عوام کرمانها در انتظار چنین روزی کمر میبستند دست بنهب اموال ان فرقه
مو و مثال بر آورده جبر و انزجد کرد دان چند روز بهزار دهل جمع آورده بودند بمقدار اناملی استلاب چون زمان
بر چپ شعبان وصول انتقام دریافته سر را علی محمد علیخان قاجار برای بقیه سرمستان باده شرار فساد دو بار
معدلت مدار نامزد آن دیار و بجهت اصفهان عنان گرای شده دو روز دو بعضی از ادرمعرض حفات و خار و جمعی را
در رشته سلسله در دعها سبعون ذراعا گرفتار کرده اموال ایشان بغارت داد و بعضی را بخدنگ و خطیت دارد مکافات
شتافت چنانکه از اهل عمایم و علمای اصفهان روی بدرگاه عالم پناه آورده در پایه سریر خلافت مصیر ملتمس
ایشان مبذول افتاد در خلال آن حال یوسف خان بختیاری جعفر خان زند اگر در حقیقت جمیع عیارانی فتنه و ز
هنگام از انها چنین دیگران زند به تطلب باری از اصفهان روانه ولایت بختیاری شده و از دزدان و اوباش
جمع فراهم آورده در خیال خود عملی و شالاوی بود با اعوان و انصار گرفته روانه درگاه جهان مدار شدند خاقان
کشورکشایان اناوذا از چشمه سار تیغ ابدار شربت هلاهل و بر آورد چنانکه از هر آن در هوای ریاست
دود غرور و غرور در کاخ دماغ پیچیده ذات بیم چنان بادی در دهان جسته از جنیان خمار سبیان اغماض
جشم با کرده خود زاد در کام ثعبان بلا دید و بملاحظت فتیله شعله انگیز اعضای او در هوا چون دود متلاشی
گردید و سر من تو طنعه الامور تنغیر نظر نه العواقب تعرض لها دهات النوایب در همان اوان اسکندر شدند محمد خان
و رستم خان برادر زاده او از استماع این خبر عنان طلب گرفته خود را بحوالی سیلاخور که محل اقامت جماعت اجلاف
و بیرانوند بود کشیدند و بان طایفه پناه جسته نظر بقصا دو شرارند کرد در طبیعت فرقهٔ الوار مرکوزات داشتند
و از محیط مرکز ایشان شده کرد بالطاعت زمره بد نهاد نهادند و از آن او ان نظر علیخان با حال این قلعه
که منزل محمد خان بود در غیبت او دستگیر و خوراک کرده روانه درگاه عالم پناه نمایند مهدی نام با حال ان که
در حقیقت لشکر عواقب و عصیان بود باجمع مقتول گشته محمد خان را از چنگ ایشان رهانیدند و باعانت و یاری
او با جمع دیگر یکدل و یکزبان شده مخالفت اندوخته پیشه باعث بر اغاثت محمد خان گردید و میزان فتنه
و طغیان تجدید گرفته بار برای کیوان کشیده بعد از دیار بحیل و جلال محمد خان قاجار حاکم کرازو ملایر و حسن
خان والی فیلی و نقی خان حاکم بروجرد بدفع ان گروه تعیین شده و در حوالی سیلاخور جنگ در پیوستند

عمود ابرز چکش پیکر مبارزان دلاوران در هم شکست و کمند شبان تمثال دست و گردن ابطال رجال بر هم بست
پیکان های دل دوز اگر چه در میان سواران از سر غمازی به هلاک میفت و نفته نیم میباکیفت و همه ها میرفت
اما شمشیرهای آتش بار صاعقه کردار در قطع و فصل دعاوی خصمان کرنامی می نمود **بیت** چاکران تو که
رزم چو خیال اند؛ گرچه خاطر نشینا ملک کشور گیر؛ بکز نیزه و در حضم توی پیمانید تا بری تیغ شمشیر و بدوزند
بتیر؛ غلت دو ایمان غازیان از تیغ خان بروجردی روی تافته زخمی خورده و لجان در بند دلاحیدم کاری
از پیش سر رفته هر دو کروه بستوه آمدند و کروه خامه زاه کریوه کرد برای تمکین و تامینی خویش کزیده
بودند پیش گرفته بازکم کم از خرابات حسن و خارا نجاب برد و داشان فراهم آمد شعله فتنه بالا گرفته
تا جائیکه مبادا این صرفه و خام میان ملیشود تاب شمشیر لشکر عدو شکن قهر کردکی محمد ولیخان قاجار
فرو نشت **مثنوی** عقل داند که چو مهلب زند دست به تیغ؛ دو دو مغفر با مداره درع قصبات؛ **ذکر نهضت**
موکب جهان کشا بجانب آذربایجان و رساندن حال اهل طغیان و سرکشان آن سامان آذربایجان
که معرب آذربادکان و منسوب با آذر بنا کرد آن بنا الاسود بن سام است یا بعلت آتشخانه که در وی بر بوده
معروف باین نام شد خطرات جوطرانا و خطاب خطا برانحطا از کردش باد شمال و موج آب سلسالش بند برکرد
دل و سلسله دریای جان فتاده جان و تراکم باله شالش از سینه تر شقایق و نکین تهود زمرد و شاخ مرجان
خاک جود و بارش از نفحات نسیم عنبر بار توده مشک تاتارات **شعر** نسیم روضها منک و تربها کانها
بالعنبر العبق؛ و درانشکه هر کلزارش چشمهای آب خوشکوار روان و در سایه اشجار روان هاد **مصراع**
همچو دریای در دفتان جنتی انهار؛ و خاک هر کوهسارش داز کشای من انجان ما تنجر منه
الانهار و دهقان هر جویبارش نمودار خط و لب یار هر بهشتی از بهشت و هر قطعه راشد طعنه بر اردی
هشت بار از هشت سفعا بروان سعد و زاب و جای جنانات و بیران ساخوزده بتاثیر هوای نخجوان جوانب
عمارات شهر نوشیروان کر نفحه **شعر** تحسبها ایوان کسری بن هرمز؛ ما صحیح الارض المداین غالطا؛ از
کتابه او کتابیست حرب جش بوان نوشیروان است و از غرب ملتقای کردارش که اشارت حتی ابلغ مجمع
البحرین از آن حکایت دجله جنات از دل فرات روان از شور و سودای شیرین لبان ار من شکر در کام خرو
تلخ و بیان فنا اثر و شک فزای کل رضان خلخ و بلخ هر کرشاران که صفت **شعر** مفاهده عن غزالان الانس
تحاهت؛ لواحظها ان لا یبادر بصیدها؛ واداد حوی سرم بر روی خبان اورده و صحرای اران که در ساحت
ان **بیت** زاعتدال هوا حکم خانه دکرد؛ اکر بنوک قلم صورتی کشی دنکار؛ طفلهای بر کوی نشان زده از
حضرت شتا دن شعب بوان نوانت و آتش آشر زمینی در قلب شتا الاهای فروزان **بیت** دی و طبعی و ازدو

فزودی؛ همیشه پر از لاله بهی زمین؛ هوا خوش کوار و زمینی پر نکار؛ نه سرد و نه کرم و همیشه بهار و بوی خوش
تن روی پر فشان است و در هر پای کلی بلبلی در دستان **بیت** در او نابر هر کلی و سروی؛ هم ابر بلبلی تذروی
دشت صفای بدیع بدیع و از غلغله مرغ نازان از روی شاهدان بستان باز کرده و زمین شوشتی از بلندی سنک
ملامت بوشیده هفتم آسمان زده بالائی سنک ریزه خاک کنجه کنج کرهر باد رفته و از صفای مینا معنیش آتش بر
دل کوه نهفته و داغ بر لاله و رونق شکن باغ ارم و نزهت مرغزارش شادی بخش طبعهای پر غم و هوای
دلکشای تبریزیان از تن خستکان تب دیرات و ابش چون نشه اباتش طبع طرب انگیز دامن خاکش از پاکی چون آستین
مریم و نما دل ناکش اندر زر اعتاب مصر بر ادکان بیم باغ وکشتش از میوهای کوناکون بستان و فا کهه نمای بخزون
و کرهر و دهشن از اهوان شکاری و کبکان کوهساری و نخجیر طرب خانه شموخی با آیینه عالیه اش بهمهر ذاتی سر سرو
دو زیرو از نقوش بدیعه عمارات رفیعه اش خورنق بی رونق و سدیر دو خشوعی شرفات مساجد و عزفات مدار
با ایوان کیوان همسر و بساط دنیش جا بجهای اوتاد ابتدا ات **شعر** دیارها طال اشباب بغیبی؛ و اول ارض مس
جلدی ترابها؛ همانا از بر تپهای پران روشن دل در بهدش خفته و کوهسارهای روان جوانان پاک ضمیر
در دجش نهفته سرمه باران رحمت بر تپش و ابل و ابرنافت بر شاهنش شالیات اکر از خاکش غاد
روین با رخسار کلش خا و دو دل عندلیبش بیاز آرد و باشا ها شود از روی زاید تا از رکاه بکاهش
چونچشم نبان فتنه خیز و از خیال محال چون خال دلبران شود انگیز و دهقان ازل نحو پلی نسیم معدلتی
بیخ هستی ناز زلیسه در آرد و نیز شیخ زلال حمق صحرا از زمین را اکر دو جودش ز دوده دارد تا روی
نیکوی کلها رنک فساد نپذیرد و آیینه تا بد دهانش غم نکیرد و از این روی چندی پیش از این که مردم
آن کشور در کرداب نافرمانی متوغل و باکلیه از یاد خدا غافل کشتند از نفس نفوس دیوان و غرست
ارزاح خستکان جنبیتی و اجزای زمین ساکن بر بیا من که در یکدم چندین بو هوس با شاهد محل مغان نوش شدند
و در یکطرف عین چندین سوخ چشم چشم از دید دهان پوشیدند تبا بناهای عالی که سمت **شعر** فلو
انه رب ذاتا النهار دعمادها لاصت غانها ما طاسافلها؛ داشت صفت و جعلنا عالیها سافلها کرفت و بنا
بقلع که از ارتفاع حکایت **شعر** و سما بناه الاعلام تلحظ دونها؛ منها النجم نوا تقها متضایلا؛ میکرد بقلع صفصف
شب یل یافت تا دامن و بها الموز کرد ابرو کی صفا نپذیرد و مردم دید ها از خواب بیدار شود و داد این
ایام نیز دو سه نفر از حکام انجا مکر دار خار سر از فاک خود سری بر آوردند و آتش طغیان شان چنان شعله
خاشاک بالا گرفت دل درند متدا تا زاثبان زار و جان بیچارکان ان بیداد شان دراز بودی لا جرم غیرت
خداوندی بر و غیانی ان غاب مکرمت خویش برای سوختن خرمن ان بدکیشان جور اندیش بر افروخت

وباران رحمتی از غمامه لطف برای نشستن گرد زحمات از چهره درویشان دلریش بارگرفتن تا گلشن آن کشور از
خارهای ستمکاران پرداخته شود و چون کار دولت و امور ملک و ملت ابتری روی کار آن بوم و بر را این سبب
این تسبیب آن است که چون نهال صبح خاقان کشورگشا صبح اقبال ناشایسته صادق خان شقاقی را که
شقاقش آمیخته آب و گل و نفاقش سرشته خاک و دل بود از آلایش جیب و حکم ترفیع وضیع در مسند
حکومت سراب و گرمرود دو فت در آن اوقات جعفرقلی خان دنبلی که از تربیت یافتگان دولت جاوید طراز و
بایالت تبریز و خوی سرافراز بود از رکاب اقدس مرخص و در حدود آذربایجان متخصص شد صادق خان
بعلت خباثت باطن و خیانت تمام خویش و بنا بقرعه او که با جعفرقلیخان داشت متوهم شده تردد وطن
تا توقف گفته عنان براه مغان معطوف داشت و گرمرود و سراب را خراب گذاشت و از آن ده روان از مغان
بجانب شیروان روان گشت و چندی در آن حدود سرگردان و پریشان حال و سوخته در این خیال بود که بچه
احتیال جعفرقلیخان را بدام آرد و بار دیگر بخانمان از عنایت بندگان حضرتش ناکام دارد تا جانب خاطر
خود را مبانی از دوم بعد در کناهی از جعفرقلی خان تخم شنا در آنجا که هر عن و بنی را عشق بنی در عقب و هر
نعمی را نقمتی در پی است جعفرقلیخان گران جان عوارف حضرت اعلی نیاورده برقه بلیت و اهلیت هر دو نابود بود
آن عزم وسعت طرف الطراف باده ناب عواطف خداوند را تاب نیاورده خبط خبط دماغ بر کردن عقلش
پیچیده سر از بند بندگی حضرت که عین آزادی بود کشید لاجرم روزگار نیز روزگارش بر تافت و بختی بخت
زمام اختیار از کفش در بوده بدینا راد بادش برد بیت چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید
بکار صادق خان را از آن وحشت بموجب او از امنای دولت بگوش مندرینوش رسید غلغل صدای
این خبر صعبش کیفیت دیگر بخشید و چون ذاتی که مثالهای مکنون ضمیرش بود ظاهر گشت نکته اصلب
نالترم و وقت غنم را کار ربت و راه آمد و شد با او گشاده جعفرقلیخان را که مدام از فنا شراب
والشراب لی من بر طالع و شب و روز با جامی صالح و حکم بیت می نرانی دهر بری سر میکند انجمان
را انجمان نو میکند هوشی که نداشت مکیر از سر زایل و با امره ان کار دنیا و آخرت را اهل بود بنیر و سوخت
او را است بهدف دل امی چون گفتار رغیب گفتارش چند روزی بود پناه باز یادجی کروش و از کردار دام
خنادکت محمدقلیخان را افتادنیه چون خوان نبه افتاد دم بمواهقت ایشان جنبانیده با ایشان گرفت
و شنید زخم روزی کیخان رفت نیز در عراق رفت فکرشان را وری و بر اقدام طغیان ایشان جرئ
داشته نوای خلاف بگوش موافق و مخالف رسانیدند جعفرقلیخان و محمدقلیخان معدودی از خویش و ارو
که حکم منع خراب داشتند و صادق خان چندکس از گرمرود و سراب که عمر موج سراب بودند در دور خود

جمع دیگر کار خود را ساخته انگاشتند دل از غم پرداخته لوای خودسری برافراشتند و چندی در چمنهای
دلکش تبریز خیال شاهد تمنا را در خواب میدیدند و گاهی در سر چشمه‌های خوش سراب با میداب آن تشنه
ناصواب که سراب بقیه عبیدالطمان ... سیراب میکردیدند و حسینقلی خان برادرزاده محمدقلیخان چون عم
خود را در عماد بیعتم خویش را خوردده راه درگاه حضرت اعلی پیش گرفت و بعد از آستان بوسی در پایه سریر
همایون حقیقت حال را عرضه داشت و چون داستان با خامه زبان داستان مخالفت ایشان را بر صفحه خاطر
استان نگاشت خاقان کشورگشا او را بنواخت و با دل خرم و حزم درست عزم تنبیه آن سرکشان را جزم
ساخته نواب محمود میرزای افغان را که از دست جور زمانه و جفای برادرش زمان شاه با امان و افغان
آمده و بدامن شاه دوران شوکت خسروی التجاء و از حضرتش در استخلاص ملک موروث چشم دخای بجاد آ
و هنوز روزی چند کشار رای بنجمه مد غایش مقدمات ترتیب نداده اگر چه او با ملازمت رکاب مشتاق بود لکن
نخل مشاق سفرش از دوری مهمان نوازی بر طبع اقدس شاقا مد و مهد هوای قنگاه دوران زمان کرمش
از دل عشاق بود با تجمل تمام بمهمانداری یکی از خدام کیوان مقام مامور و توقف در کاشان داشتند
که تا هنگام تابش خورشید ظفر از مغرب سفر در مشرق عزت روزها در هوای آن بنیاد بگذار کلبه دروغ
غم از دل کشاید و بشهادت کاشانیان شهره صیقل صحبت ظرفا و نطفهای دری رنگ کدورت غربت از آینه
خاطرش زداید و محمود فیتحان قجار را با جمعی از سپاه انجم عدد سرداری ظفر و علیشکر نامزد فرموده تا پیش از کجا
زمد را کردار اطلاع یا چند کس از قطاع الطریق شاهزاده زنندش عجب و هم روزی در گوشه برای نوشته منز
راه بر قدم می بست بدرستی از دو تا یاری همت جدید سرش از سر کار دو آیات قشائه برای شتاب تهمل و
تقرب چمن نماهیت از آذربایجان او را ایالت و ولایت در ... از دیوان اعلی حسینقلی خان افشار رجوع گشت
و از دربار گیتی مدار رخصت رجوع یافت تا بان نواحی رفته یاران و هواداران خویش را از طایفه افشار
فراهم آورده با عم خود ... مستحیر و او را هر نوعیکه دانند و توانند قبل از وصول موکب جهانگیر
دستگیر نمایند و بعد از انصراف حسینقلی خان از دربار گیتی مدار نظام الدوله سلیمان خان قاجار که قدوه
فرخنده مقدم جمهور و اولی آجند لشکر منصور بود مقدم بر جنبش جیش بطش و طیش در عقب سپاهی کشیل امر
بجانب سنای شاهان آذربایجان مبسوط الجناح ساختند تا بو ... پرو ... والصفا
سمند ... بپه بساط سراپرده ... شرکت ... بنیاد بر پشت بادپا یا برق تازی نژاد چون تخت سلیمان
بر دوش باد در دهم ماه ذی الحجه احرام از دار الملک روان شد و علم ... چون بال مرغان ...
شان ... گسترانید و حکم مد ... شهر ... منزل و هر شب از ... دو

مشاعل او دواستانه در روی زمین مشعل کشت تا بعد از چند روز چمن سلطانیه مضرب سرادقات جلال و ساحت
آن از اهتزاز رفیع علم اقبال باد آورد کلهای امال شد کوه و دشت از امواج دریای روان سپاه کوثر
دریای روان بود و از کرد لشکر و برق ستارگان نیزه و خنجر پنداری که اسمان زمینی بود و زمین اسمان از
صدمت سم تکاوران کوه پیکران لشکر بیکران حصاری و جبال اذربایجان متزلزل گرفت و از شرار نعل
هیونان هامون نوردان سپاه گران اتش بر خرمن قرار سرکشان اشرزمینا متادا از آن سر بنهاد خوات
صادقخان که روی خود را با رها در معرکه ستیز ازموده و زورقلب پرد لی خود را در دار الضرب کارزار
بمحک امتحان زده بود و میدان کر ضاش تاب تابش افتاب نداد و خاشاک خیل بجنبش باد
از بیخ برایی مور با یمال ستور و اخگر افسرده ان سیلاب جیل جبلانه هو کشته و عمل مقصودش
از مخالفت که صد و ویفانتاز جعفر قلیخان بود بظهور پیوست نا چار صلاح کار در آن دید که با عتصام
شادروان نصرت معتصل و بحبل متین اولیای دولت متوسل شده راه بندگی حضرت پوید و عل رغبت خود کو پد
لاجرم سلیمان خان را شفیع جرم خود ساخته او نیز دست ردبر سینه مسئولش نگذاشته و بیان خاطرش در حضرت
شاهنشاهی بکارش عریضه اعتذار از کناه او و اعلی زخواه اصلاد دیران التماس قبول شفاعت و اثابت شفیع و
بجرم اشارت رفت و چون صادق خان عفو جرم حضرت شیراز و اسروش مرحمت از اسمان عنایتش بعرش
فراز امل نوید **بیت** این بود که کناه که تو مشیدی ی نیست، صد بار اکر تو به شکستی باز آ دردوام سنبل متم بوی شر
زمان در وصل لیفا منزل ان خاکبوس استان معدلت بنیان در سعیدی حاصل کرد و ابر نیسان رحمت آئین
کردانش نشتر کرمعا و وضش برمعضب بود بش دیخه عنایت کذشت و حضرتش را صفت سیفت
رحمتی عضبی صادق را ملاحظا کر خلفت تخلقوا با خلاق الله نقامت باستقامت جبابره خود را ت تو کند که
لو کنت فظا غلیظا القلب لانفضوا من حولک خلق کریمش یا دو خودات **بیت** عجب نباید از سیرت خردان
که نیکی کنند از کرم با بدان، در اقبال نیکان بدان نیز بند، اکر چه بدان اهل نیکی نیند و چون نبات نیات فا
جعفر قلیخان و محمد قلیخان که دزد و رنقش بردکی موهوم سکت سمت پراکنده کی یافت و رشته اونکا
با هلاک جمع کرد بست تقدیر سته هم با فته بود از هم کسسته رو در قرارشان در کرداب حیرت فرو رفته باد
ریش و دستانه برد ش و اهزیق تشبث بکل حشیش سر خویش گرفته یکی بدیا رکردان رومی و دیگر
بهادر اروی پناه بردوچند قلیخان اقشار که قبلا از هفت موکب مسعود با ردوی رفته بود با ملا محمد علی
بیلیخ الدولقلی سی و عزاهت طایفه طلیاس که در ان هنکام طلیاس بر اخفش طلیس عم خویش داد ستکیر و قلعه را
تسخیر نموده کیفیت واقعه را الوقهان بابه سریر اعلی عرضه داشت بحکم شاهنشاهی منشی الممالک میرزا رضا قلی

بسته بضبط اموال اد شرف و اشرف خان دنا و ندی جواسب برج وباده و شرف که کروه حصار نا مور کشت وامثال
قباب سرادق جود مشید سوزان و ماه تراعتبو سلدوز ندو رز شتم ماه محرم و خارج شهر اردو میه جهانان وزنشان شر
ان بوم و باز سودن پیشانی بر خاک استان معدلت کسته سعادت اندوز کردیدند محمد قلیخان راهر چند کشادند در
خرخ بیشش ز بنور فشر خنجر خوش بعد لکن با نان از محرو دافت در جزای خیث نیت شیرهان دو شش بمجرد مالش
میل ز بنور شده چون امد کلاه ز بنور کجیاتش   درد کردند و بحکم رای حکمت اقتضا عرق جبل الذراش
بلند و محکم جستند نا خون تو استد انکارش از رکهای   درمض بن خت طبعش را سفرانی مفرط هنکام عبرت
ایدر یکدم مواد اموال واسباب که چندین سال در اندر نوید نش بر دوی هم ریخته بود از شعبه کامل سیاسان
بالکلیه تحلیل رفت و در یک ساعت خفقان دلدوز سام سر رسوم چکر و مالخولیای دماغی و عمای بری که را ی
حمایت دولت اندوخته داشت بیره الساعه سپابه دشمن لشکرپای تسکین پذیرفت هر دلی از قطار دینار و درهمش
کر قلیل زان از مصلی و دانه اب چشم طفل یتیمی بود نصیب بلی که از جود طفر مند اشد هر خردلی از خروار شیر و
کندمش که هر قفیزی حاصل بخیری و هر شی محصول کشتی بود حصه یکی از وفود جلا وقت پیوند کشت سیم و زر د و آب
و استری کو رعضل اندو دنکاری نقد عمر صرف نمود و جمع جوی سد دل پرشان کرده دیگر روز بتاراج حوادث
رفت اندم سرد و سیل سرشک بیوه زنان و دردویشان در ساحت سرا و سا و دلش چیزی نماند مگر دود آه و دود حسرت
بسیاد **بیت** محبتی اه مظلومان بهنیم سخت کرد کلنا ان دار وحصار ارادی از خاریز چشم دمیدن نرکس و تشریف
نب وازحش مکس امید حیثیت انکبین **بیت** دانه نیم چو کشتند دهد نیک بار، خشت زرکج چو نهادند بفقید دیوار
و بعد انجام مهام ارومیه در نهم هم ماه محرم الحرام حضرت شاهنشاه و کتایب سپاه از راه سلماس بجانب خوی
روان و غنمان را از جنبش انفلن م نطاد موج خوی نجلت بر چهره روان و در چمن اندرمین خوی بر عنم ابن خیمه بلند مقام
چند سرایچه ده کلکون بانه هفتم اسمان نماس امد و انجمن ان چمن از الوان خیام رنگ رنگ و خیاطان اسلمه حبل متین
اساس و رومش تران مینای خواس شد حسین خان دنبلی کلر بکی بنه بن و خوی و سلماس که از حسن خدمات دیرینه محظوظ
عین عنایات بیقیاس و در ان کشور کرنجال دوم بیوسته ات بجود خاص و عام ناس بود بخای قیم با لسات
بو بنی نا پیر مرو برای تقدیم خدمت جز اصفت کشاده روی و دست کرامت میکفت **بیت** سرخیت تا ببندت
بر زمین هم جان در رهت در یغ نباشد نثار کرد، و بعد از عرض بیان و اخبار نشتر شهریار بنام نوان در سرا
بوستانی که نامش چون سطح دیارش ملکشا و ددو امن کوهی بنفایح شهر واقعات بحقیقت کلشنی است و صحن
لطف ان سبعلزارش عنوان هفت اسمان و اختران روشنش شکوفه او ولطیفی از ان قطعه از کلزار جنات ثمان برد جای
هوا ان فزین و فتراش عزف شمیم و تراله در طبقه هفتم ان عمارت دارا سید چون حضرت و با تماثیل زیبای ان

ولدان خلد صورت نه دشت در برابر غمازیش دریاچه کرابان در صفا و رقت کوثر چشمه حیوان است و ضمیر روشن صاحب
دلان و موج بر روی آن نسیم سحر بیداری دیده در خواب زلف پریشان است بر بر و دوش مهوشان و از
میان خیابان باغ نهری چون سلسبیل روان است و سنگریزه رنگ رنگ در وی پیدا و پنهان کانهن الیاقوت
والمرجان در اطراف آن درختان موزون چنار چون جوانان همال بالا برابر و گلبنان یاسمن و ارغوان
چون عولهٔ توام دست بر گردن یکدیگر و در سایهٔ هر یک از آنها بر بستر سبزه نرگس مستی خفته و در پای هر شاخ
بنفشه بر روی بالین اوراق کیسوی سنبل آشفته شاهدان شوخ شاخسارها ادوات غلغل عشق بر را
و معشوقان بلند قد شاخساران را ساعد بلورین حمایل کردن بلبل شوریده با گل شکفته در گفتن راز
و سوسن لال انده برده که کلها زبان نیز نیش و راز طوطی مجمل انگور شیرین گفتار عذرای رزان مزوهته و
پستانهای نار عروس چمن افتاده بی طاهر سبز برگ پنهان کرده لب پسته‌اش از کرشمه چشم بادام خندان
و فخر سینه شوخ در طلعت برازنده زنخدان شمشاد قدان و انجیر با این همه نزهت و دلگشا در مقابل بوستان
سرایی که مهندس فکرت حضرت اعلی در دار الملک طهران بنا و طرح آرایش نام کذاشت سرکشت تا سطر
خامه نیاز این بوضع خویش در صفت کیفیت و نقاب از روی شاهد اظهار بر خواهد داشت کل آن در
دیده‌ها خار است و گلشن کلخن آری مصرع هر کس بقدر همت خود خانه ساخت است ؛ طرح ضیافتی در جنت
عنبر انداخت و خاقان کشورگشا از راه مرحمت شاهان باغ دلگشا را بفر قدوم میمنت لزوم و رشک ارم
الماوی ساخت سحاب آزاری بر سر چتر خورشید پیکر سایه گستر گوهر افشان آمد تا آزاری از تاب آفتاب بسر
پیکر مهر پیرو همایون فرش نرسد و جویبار چشمهٔ جاری ابنیه بر دست و قوتی بر دامان در پای توسنش ... دون
رفت تا دخار رفاه تعلق از کرد کلف بکیرد و سفته پیکر مشتی برا بجود کذاشت و چنار دو دست ذلام
در فتوت است بد غلیدات مرغان نغمه‌خوان بلبل برای رامشگری بر هم حسن و عادل بنوای دلکش در پرده ... ساقیان
ترانه‌زن و نسیم عنبربیز صبحگاهی برای مقدم شهریار دریادل نثار دینار زر و سیم و اوراق ریحان و فرش کشت
حسن خان نیز پیشکشی در خور خویش چون تحفه مور پیش درگاه سلیمان از نظر شهنشاه بزرگ همت کذرانید
اگر چه در حقیقت چنین بهانه شایسته چنان مهمانی نبود اما حضرت خاقانی از روی کرم ملکانه و ذره پروری
زبان الهام بیان بتحسین حسن خان کشودند و قامت قابلیتش را بتشریف خاص اختصاص بخشودند و خدمتش
مقبول درگاه سپهر اساس و در طور خسروانش از خطاب و انا الحق تک بمنتهای مرام نائل کشته و از راه خدمت
همت و در حاشیه نعت را اخبار یافت و مقربان کرنا ز نقیب خود را دو افتخر خلوص سپش نکند در دار الضرب جان
نقش سکه بر تر بن بر درنا سیم نام خود را در بوتهٔ حسن عمل نکذارد و در بازار قبول رواج نکرد بیت بکنج خواهی

در طلب بعجز فی سر جیب کرابات عجمی بکار رد ذکر وصول خبر طغیان حسینقلی خان بمسامع علیه و نهضت موکب همایون
از دیار عراق هو چنانکه از شاهد ضمیر حضرت خاقان کشورگیر غنچه شاداب این نیت تاب بدین کرنه تابت و در کنار
جویبار عزم خسروی بهال برود و مقدار همت بلند بدینسان نامی بود که تا بیناری تیغ ستم سوز بوستان بلاد
آذربایجان و حدود گرجستان را از خاشاک شریر اهل کرمنی آدم و دهای کلها از هیبت خار اسلیب
روان بکران غزیمت بجانب گلشن تختگاه روان کشودند تا اغصان سنان ظلم رواپیش بسر هر کشوری از آن بوم و بر
چندان سایه نکند از کرمی تا ثمر نهال نبات و بیخ انابت حدف هوای خداوند امن ثمال نخل بلند رایت جهان
گیر شاخ گلزار دولت ملک مایل ذکر کردد ولکن چون باغبان قضا و قدر کرا کاه از مقادیر خیر و شر وانست که
مزهی کاد ما خزانات بحکم آنکه پیوسته کلبنی را طی زاکر نضارت آن در بلاغ دولت سایه کرد که از ظل آباب ...
و ذات علی ذاکر نضارت آن در بیع قبل اقبال حسن و جهان دار اهل شاید دیر ترسی افتد لاجرم اصل خلاف
کردرپس دیوار عیب رعب هنوز بیخ و بن محکم ناکرده بنیادش از بن تا جب نمی توان انکار و افکندش
باسانی میسر نبود که گفته‌اند بیت سر چشمه شاید گرفتن به بیل ؛ چو پر شد نشاید گذشتن به پیل ؛ و کدورت
نفاق که چندین سال سنادور نکرد و نهال خویش کنارند تا اگر بعد از روزگاری دراز ثبات در رخنی بجید
کند آن دشوار نباشد نتایج مقدمات آن است از قراری که سبق ذکر یافت اعلی حضرت خاقان گیتی ستان
بعد از انجام کار رضاد فخان و مراجعت بدار الملک طهران تا رک حسینقلی خان را عبث و آیات ملالت دار بیان
و کم و کاست مهمات انجام برای نادانات او معوض و مسلم داشت بعد از ورود بشیراز در مبادی امر کوی
سبقت از مضمار حسن خدمت بچوکان اطاعت میربود و چندی از الطاف خداوندی کلاه گوشه بر تن بر آسمان می
سود چیده ما کریز دالجه مکنت او استغنا دماغش بجوش نخوت برادری حضرت اعلی خیال استبدادش بر سر افتاده و علت
قلت تجربه و حداثت سن و مستی باده غرور و بنیاد و غبار حرص و عناد که هر یک را بر اسر عقال پای عقلند مضمون
این نکته حافظ بیت رهرو که طرف کلاه کج نهاد و تند نشست ؛ کلاه داری و آیین سروری دانند از لوح خاطر
اش محو شد تسویل و تلبیس جمعی از تن دیگان خدمت و فتنه جویان آن مملکت بر اظهار دعاوی و متبع مواد و
دواعی او کردید از دید بیت ای فیا ابلیس آدم روی هست ؛ پس بهر دستی نباید داد دست ؛ عدد ل ... مرزا
نصرالله ذاکر حسب الحکم شهنشاه موید در انجا بود با جمعی از دوستای فارس که بخلاف کار و در عمل الکار مقید
بر تنکنای بند زندان توسعیل بر دیدکان کشید و قوچی سوار دیگر نیز آقا محمد خان قاجار گردو قلعه را ... بود من
آقا محمد خان با شتاب و صلاح در زد رنک تبدیل روی از الادر بنافت و از حرکت وی دیگران و منکب عنان
بجانب عراق شتافت فرستادکان او خود را بر دمیدان آقا محمد خان بیاهشت قدمی پیش نکذاشتند کیفیت

امر و صد داشتند حسینقلی خان نیز از شنیدن این خبر جون از شیراز بتعاقب او رخا تربیدار شد و نا باو نان به
اثاث و بهل حجت و بهل بیهوده جا محمدخان را جون گرفتاری مقتدر نبود از سمت او و نان تیر بیرون جست
و کمر ادراک کرد باد از عقوا بعوا خود را بکاشان رسانید حسینقلی خان بکردش ز سبیل عود جیران زاینه بنرخود
نپسندید ناچار عزیمت عراق را اماده و روانه اباده گشت و میرزا عطا کرا ملی را که از خاص صاحب وکت تدبیرش
نامبرده مخاطب بلیمونه دسع بها عذاب بود اشارت دالله نابنه واعرفی را کرا کنل کیان خرات ایزد بود از شیراز
باز دخواست آورده بعد منش ملحق شود و رستم بیک نام بیلات غلام خود را که حیف زال دوری شبات بود لورا
عهده دولت محیل اباده خود میافت شوش شهر و تعقیب و سینی بشهر بعنین نموده خود با جمعیتی تمام در
اواسط ماه محرم الحرام وارد اصفهان شد و علی النظام مردم را بانی محنان که منفصل اصلی از این حرکات شنان
بوبنی حضرت است و عرض کلی بجهد و عرض عبودیت و تیب بیداد و عب با ظهار ملفوا القصه همنکشاد تا بحدی که اکثر
احدی از زیاده کوبان جون سوس بیبنبارند که عمیث است نام خاب بود حتی که نام را بر زبان میاورد و سفته
و رش را با فش از قضا میکشیدند و اکر کسی از هرزه درایان سقر بری نا دلبدید در عیب جوئی شهنشاه عرش
بارگاه جون خودش بیکاه خودش نفی میند لطیف صفت این کناهش کلو میبریدند محمد علیخان ما خار که از جانب
سپهر بار نیکو کردار بحراست اصفهان نامزد بود جوف هنوز از طرف او انکار داشت و الحق خالی از بود و هذا
اشارت در اقدام بید دفع و منع او از کار که از آن دولت نرفته بود مقابله و مقاتله او را خلاف ردیه کار دانسته
دیل با ثقاف حاجی حسینخان کلبرکی اصفهان و عمال دیوان از شهر بیرون رفته در نواحی دود و دهق و دهق
نوزهت کشیل داشت و دیل تصدیر او وصول الحکم اشرف بکاشت و دروود حسینقلی خان را باصفهان اکرجه
بیشتر از اهالی شیراز نیز کوش زد مقربان حضرت شده بود محب داعرضه داشت و این جز جنیع در آن اوقات که
فضای دلکشا و ساحت دلجوی خوی دینمن بهشت آئین علم نصرت طراز بود بعرض اقدس رسیل خاقان کشورکشا سلیمان
خان را با مکام و سرکرده کان اذربایجان بجهه نظم امور آن حدود و ثغور ستوهت مامور و روانه ماه محرم الحرام
به اکر اینه مینیر حتر و اسکندر و نظیر از کردان بنه این بزرک عجب زنک بیز بر دو دست نکوت این حز حیرت فزا لشکر
عنان همت کردها بون لوای ظفر انتما از آن مقام بیر فراز امد از نوای ناهید دادا دراز آهنک عراق جلاذکیا
کوه ثبات عجیب امواج سپاه بکیم چنان تلاطم کرفت و غبار سواران بورود هوا چندان که شهسوار
خاور از دهشت آن راه با خر کم کرد و خسرو ماه سنجق نزاله عراق جون خود باسمان روان کشت و جون محل اردو
ترنیان نصب خیام و دیغ اویه ایران رونق بافت محمدخان زند زادبیل و وقت حیثیه یابر سر عجز و نوشا
اوزوند و درستیا خان کرفتاری او بیک نقال امد که ادرش خال او و بروبخا خیال اکنه از قرار بکیف کران اشارت

رفت با معدودی از اجلاف درسیل اعوز بجهادی پناه جسته ر راه بروید بر رم قسم بود عهد و لنجان تا جاد که بیغ او ملک
بود بنبل العور بیوسته جاده کار او و یارانش از اجلاف جبال و فرار از آن حضار اعضا با بافت و در نواحی بی
عقاب تیرهای پران لشکر ولیخان پران دیوان بیکشای و تزلزل ستنلفای بها بنیان کردان از سینه مرده
مردان اکنده در لایهای امد موفق امدیبیت و دکنرای ذذ خیل و شوشتر با خوارف بردت خیل خیلی کرفتار و با شار
حسن خان والی سلیل بر جیبش و بر بحیر خشمش کشیدند و بدرکاه خسروی آوردند و بحکم داور جهان اورا به ابیکما
خان سپردند تا اهل جهاد دامستبرا ا بحکم و لکمنه القصاص حیات را بروی جادی شاروند بیت جوبیب کردی شو
ایمن زافات که واجب شد طبیعت را مکافات و در فرنیه مبالغ کرد و سبب ابراهیم خان که پسر کهتر ابرهیم خلیل خان
خوان شیرزا کیا عضا و از موهبت سلطنت حکم رفته بود فتوح مل زمت در کاب دولت نمود و جبین عبودیت بخاک استان
را استان تواند نموده از مودد منایح مدنیا ثواب زاد یافت و از انجا رکب بروی سپهر کرم عنان کشته روز بکه ساحت
نفیان از کردش شعهای شقا نیوا انسای اعلام و جنبش رماح متمایل از نسیم روح کلزار نعیم و بوستان ریحان کرفت
از بازیچهای سپهر بلعب صقید کوش ز دو اشان حضور خاقان نوید کشت که بعد از نهضت شهنشاه کیتی ستان
از حوالی عراق و تواتر خبر حرکت حسینقلی خان بعزیمت نفاق سلیمان خان را دبیران دور و خرکاه از جبل علی همت
کلبانه و خانبانا سرکرده طایفه نا کلی بکلی از راه برده اند و با اینکه مکرر میکفت که شغل خطیر سلطنت مصرع
نبود کار هر دلش سوداننده مواد سودای ریاست بجادی عروقش ساری و از عزایب صفرای حیاله ما خوذیا
خیال الخلافت بر مزاجش طاری و بران معطلی این رای منتد را با سران سپاه انجمنی ساخته و عبار اختلاف در
خلاف با هل افتاد میان برخاسته و همکی پیمان بایمان بسته اند که اعم از انکه شاهد فتح و ظفر در اینه مراد جهره
زاد کردخ نماید یا العیاذ بالله عکس بصورت نبندد دیکری را بر روی مهتری نپسندند و جز زاویش کمر بندکی و
الحاعت بر میان نبندند و چشم از حقوق و نعمت چنینی بوشند و در عصیان و حقوق کوشند از نکته شعر اذا اللطف
شمس البقی من فیا هب نلابا استار الدی کواکب و بیمودی کرم شب تاب در پرتو افتاب غافل نماند و ز دیار
دوزکار بر انبان بیخواند بیت با قومنا لا تضیعوا ذمام کل حمیم ولا تخلوا الجود بکل حق قدیم وذکروا انفسکم
یقول رب رحیم انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم خاقان بلند جناب جون برای ابطال سحر و دغای ابطال دغا بیغ
بیضا بردست جون بیضا و بیع شبان اشاجر دعضای موسی برکف داشت و ذلک فضل الله یؤتیه من یشا
ادای ان عوغا و اکثر انان انا لرحیل و خروش زاب و بانک از نهاق غراب و طنین ذباب انکاشته در همان دم سکوهی
برجیبی از غلغل کوس خبک و هم دیش لماس سرکون سپهر را بطنین ساخته نادجی سلطانیه خیمه و خرکاه بقیه
ماه برافراخت یکروز در انجا را بآسقامت مایل بانی رکشته با شارت و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل

علی الله سران لشکر و کافه عسکر را خواسته دران جمن بمبادرت انجمن ارادت پرکاله کردان لشکر بر کرد سرادق سپهر
پیکر چون هاله بمعدود فرو اکام بر مرکز محیط کشته از نوازش شهریار محیط دریای تنشیط یافتند بعد از چند بن سرات
وجوابهای مختلفه امرا و وزرا بران اتفاق یافت کر ذات شوکت قرین از راه قزوین بجانب خصمان زشت
آئین در خفقان آید و سیل لشکر چون طوفان نوح از انجا بجوش آید و بنیاد وجود غایله منافقت و مجادلت
عبادات و مبارزات سفینه هستی طلبند بعد برجعت طهران قرار گرفت چه جنانب رای مطابق رای رزین و سپهر طبع
صواب کزین شاهنشاهی بود **مصرع** همه دانند که امیر منه همچو نزد او داشت متعلقه فکر خطای ایشان کرمودی برا ضاعت
و تفریط بود ودور عزم فکر بسیط و سبط دو رشته بنیان بدین سان چمنید و از ان ایشان از ان تفریط یافت
کر اغراق از محاذات ارباب کین و انصراف عنان بر آن قزوین مخالف آیین و مستلزم رای دوربین و موجب جرات
خصم بی تمکین است رای جهان آرای بر این شد کر از راه همدان و در حرب شیخ مقابلت آخته و کار مجادلت و پیکار ساخته
و صفحه عراق از حس و خار اشرار پرداخته آید حقیقت اشراف و بنید کان مضافات و مضامن انطاف داوند کر
اهل شهریار هر سنگ و هر سنگ مواشی ما نوع خیامات و عمارات از لاشه عاد و سنگ **بیت** کر سنگ هم اهل
بدخشان بودی ۞ پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی ۞ همگی یکدل و یکزبان بر این داستان سر بر خط فرمان نهاد
و دستان جدال و قتال اهل خلاف کشاده گفتند **بیت** هر که سیمای داستان دارد ۞ سر همت بر آستان دارد ۞
چو تعریف قزوین و طهران منقضی شد در ضمن منقضی شهریار جهانی مذاقی ذوق و دنیا در شاهزادگان راسخ بود و پس
تیغ بلیغ بجناب والا علی اصغر معلم و میرزا اسمعیل ناظر تبلیغ یافت کرد و رکاب شاهزادگان آزاده عباس میرزا
و حسینعلی میرزا و محمد علی میرزا ادراک تفضیل عنایت و اقبال را آماده کشته دده هر کدام از منازل عرض راه اهالی
اهداف ایشان بر سماء سبز سپهر آسا کهکشان اثر یا جمیع آورند و حکم در جمع خیرات وفق بولیخان قاجار صادر کشت
که با لشکر ان نواحی فرار و علی نکرد و بوجود شاد و معاودت کلپایگان کشته منتظر ورود موکب موید و حکم محدث
باشد سپاه سلطانیه معرفی نایب و رایت صایب و جبین صاعد و اقبالی مساعد ذات حضرت آیت بوت پشت
هیون کوه هیکل در حرکت در آمد ودر منزل راه حسین نام شرح همت کهلیا دربار رضا و تبیان ما نکلی کردن سال
غلامان انتظام داشته از همت جبانت پید در بار دکر در آمده و امرا در این بود و حقیقت پا فشرند بعیسکر سلیمان
خان نزد ایشان شتافتند و با دجر قرار ندو ناپاک طینتان از خوف جان نهاده خلاف اهل طغیان محکم کشت
و المهادر سرکشی بیشتر از پیشتر کرده و حیا نمی کرده رفتار ای خاص بخاطر داشت علی روس الاشهاد اشکار کردند
و از انتشار این خبر در معسکر فیروز اثر حکم قضا مثال به تغریب جمع و پشتاب ستمکاری حدود پیاده نامحصل
از سران سپاه ابو المحمد سلیمان خان با سواران و پیادگان بولایات و مضافات حدود روند چون منزل در جنب

ازنزول موکب ظفر قرین زینب و ایمنی یافت و زمین آن ناحیه باحیث دم از مساوات زد و دو دهلفیه دل حضرت
عادل اندیشان خواهان هیات سلطنت بوزیر از شکفت و هدف دین بر کن بین حق از استهلال اهله
فرزندان کامکار بن زمان بافتران ابینه سیمای ایشان آیات شمایل کرم و امارات علو همم روشن دیده و زمان
سلطنت میقال **شعر** اصاغر نا فی الملک نما کابر ۞ او اخر ملذوا لنا اشاوایل ۞ فایلا مدد هم ان انجا استارکان
سپهر بخت و کاه را بر حسب بر غایه تحکاه اجازت و ستارگان ناسدود جنود را بمیرد ودرود فلک مقصود ایشان
شد و دیگری از مسائل این خجسته بنیان دولت را مسلک کشت کر دلیجان قیمانی ناس نادبر وجود عجب نمای
اشرف بنواحی کلپایگان هر حرکت حسینقلی خان را از اصفهان شنیدند با آنکه از موقف خلافت منشور سردار
و اثر مهتری ذات و خود را کمتر از دیگران نمیدانست بل از بلند پایگان بیفتاده شد چندی از اغراض و
اهوای باطله خویش صفت لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء گرفته بقدم نقدم در جل او پرخراجی کامی میزد آخر
الامر بجاذبه جنسیت و تواصف سر رشته عنان فرایش بجانب حسینقلی خان کشیده و چشم اندادات اغت
نمت و اشاعت حسن تربیت ولی نعمت عالمیان پوشیده و اضاعت حقوق و اذاعت عقوق کوشیده و در دهی
با وطبق و شتر **بیت** ذره ذره کاندرین ارض و سماست ۞ جنس خود را همچو کاه و کهربا است ۞ بر دیده طهور
صورت نسبت حضرت خاقانی ده مقام عرب حکیم عرب کفته **شعر** فصل الناس فی الدهر طرا ۞ ولیس معی بها حلاه
دهری ۞ فما ظ‌لوانی کبر قلبی ۞ وما نقض الهند و طیم صدری ۞ بر زبان وحی ترجمان آورده فلک دوران
بکران عزیمت در طهران هضت جاری کرد **ذکر وصول مهد علیا بمصالحه و توسط احکام منازعت و نجات**
غاضب امور بمسالمت و مهاودت در آن اوقات که رای خلاف حسینقلیخان از پرده ذبدبه بم و از زمزمه
بلند آهنگ کشید و ترانه این سرود مخالف آهنگ و ساز او بعراق و فرود آمده فرش باصفهان بکوش بزرگ و کوچک
رسید ملکه آفاق و غافله روزگار را مهد پادری از دل بجوش آمد و از غم در خروش آمد چند کرت بالهام و
تصریح و ابهام و توضیح نامهای نصح آمیز و پیغامهای مهر انگیز بحسین قلیخان فرستاد و او را بخدمت والا
دادودین و دنیا دلالت کرد و از طرفین هبات بر بکشت لاجرم خاطر پاکش هم دم ملالت کشته بد اخبار
غمار و عزت بر آسمان غرالات کوزتک بر کشت و چندانکه در حجاب سحاب بر این شش و سر عنبر سیر از
ماه شبکیر استعارت کرده شبگیر میراثه در منزل معروف بچاله سیاه شبانگاه اورا ملاقات نمود و کلها
دلپسند اندوزوسیله بصد رنگ و بو بر جیب و داماش ضد دریغ و دست بر دامنش او بخت کوشش جنیدان
از وثیق کبر پر بود که دو عن دینی و خطش ضیا فت و دماغش از بادعزو و رنر جنبان اکنن بود که شمیم
خیری و قرنفل بنیش سودمند آید ودر جواب آن کفته سعدی اکتفا کرد **بیت** ملامت کن مرا چندانکه خواهی

کرتوان شستن از زنکی سیاهی؛ ملکه ملک وملت را از روی حکم آنکه بیت مقدرات که از هر کسی چه فعل آید
در دفتر مقلب هر حادثه شرح داده بود؛ توصیف عدوی نمود و در توصیه بادرویی مهربان نیکو کردار فهاد تا ممکن
از جانب انحراف نیافته بر حفظ مراسم رحم بپرداختی سلسله محبت فطری و پیوند مهربانی ذاتی بر تیغ منافرت و منافرت
نکسیخته تا کرد و صبیه علیا عفت شعار کریمه و عفوش را عظیم و قلبش را سلیم و رایش را مستقیم ساخت و در آن
کرانه قضا یعنی ذات بیضا تمیز را سالروف را فهان و منزل کشت چشم بد از آن ادراک دوری هم آیینه خبر او دور ندان
کرانیک پرده را از آن مهد علیا و پرستاران صدف گوهر عز و صلاح خلوت گزین پرده عفت دیده لیکن خلوت
عصمت و شرافت بیت هر پیچقی که سایه پیرامن خویش؛ ما دیده مکرمیم در دامن خویش؛ محمل همایون برخی چون
اهوی مشک بر جسته واز شکوه معزش کلاه کوشه قیصر شکسته میرسد و بهبلقیس خاک پیاسی ما حاصل بود دیده بیدار
قرة العین آنعلیا روشن کرد و از شاه هلال رخ فرخ حظ بود و از آن فرح یافت و از کار دنیا غافل نشست از انجا
حسینقلی خان حکایت بپردازیم شد سر سخن باز کرده با یک عذر حمل کشت که چون وجوه ملک فارس بوجه خرج
به وظایف کفاف نمیکند چون بین خلاف ایلاف و اقدام مرهگی اعلاف کرده اگر حضرت خاقان ملک کیان
کرمان را بهادرش ضم و مملکتش مرحمت و سیاست درخواه شکرانه این نعمت بندگان مالک کرمانی را این با ظفر و اطاعت اوضاع
فرماید و از بزرگ همت دل کوچکی بیعت ار دارد یقینهای بیمهای کرمیانه دور و رفع اهل نبود بیت علیکی کرم کن
جواو باز خواست؛ که از آن شاه احسان براز باز خواست؛ و او نیز بر خط اطاعت سر نهاده ترک نکتاری و فتنه
سازی خواهد نمود حضرت با علی اذن رخ دهان کالی جواب این نکات بر خط جواب کشیدند که از جانب ما
با آنکه ملک سلیمان را بموری توانیم بخشید و را اضافه ملک کرمان مضایقی نیست و اگر از روی امری بخواهد
رای اشرف و صلاح دولت سرمد مستحقیقت مالک او و یکی از این روی که دوری کوه فیروزی و روزی
نیست جوینده و بوینده را اعانت سعی نماید و چون بخت نافرجام با عقل ناتمام قرین آید تدبیر هیچ
دانشمندی نافع نباید حسینقلی خان بکرمان اکتفا نکرده اصفهان را نیز طالب گشت و چون حضرت خاقانی
برای آنکه لجاج و سوء مزاج او بر کمکه آفاق خصوصا در وجوه اطراف عموما متوجه کردد راه ابا نزد او را سد کرده
و اوسانها ندیکر شد بر همه کس روشن شد که مراد او همکامی دادن نیست نمودی و فانی دجامه جوابستن
روزد و یکر اعلام لشکر و افواج عسکر را اشارت فرمودند تا بر تعبیه کتایب و تسویه صفوف پرداخته کار
تقسیم ملک بر پیام اوری پیکان و زبان تیغ سرافشان و ضرب عمود و جمع جنود و تضعیف لشکر
تضعیف بیکس باز افتاده شعر فالریح متیال ولا النقر خاذل؛ ولا الفقر خوان ولا السهم طالع؛ در خلال این حال
محمد علیخان قاجار که از اصفهان بیرون رفته روی بکعبه مقصود در کوه و هامون مهر تقبیل کشت

الکار

رکاب همایون گشت و سر بر خاک نیشا از ارج کرد و دانگذشت و چند ستشتهی شهوه از شهری خیام ظفر شکوه
شکوه کوه با فیروزی مکان عتبه اقبال و سایکه حسینقلی خان با اتباع کمراه روی کمر همت بر مقابلت جنبه
دارند بخت جانکیر را آتش غیرت خسروی مشتعل گشته سیزواغر قرار دادند منزل گذاشت و مهدیقلی خان
قاجار و حاجی ابراهیم شیرازی عزایت و پاسداری حان تعیین و دوازده هزار کین را اشاره رفت تا کسی
چونی ترک خود کرده سپهر تجرید رماح و سیوف اکتفا کرده حرب و بی اسباب و بنه روانه شوند و شهریار
جمیعا دل با دلیران سپاه که روز مبادات دم از نبرد هات شعر فالترس محمل والنجاد شریع؛ لنا السیف منصف
والنجد تحریر؛ منبر رشد برنا زیان خیول تمام یا نزده روز و فرسنکی ابدوی حسینقلی خان خیمه حلول
بسیما افراشته ترک رماح بر دین سما لحیان بر دل سمک زدند روز شنبه بیست و هشتم صفر المظفر چون
بیت جنح زاغ علامت ممنوع برکشید؛ از آسمان شمامه کافور بردمید؛ سپهدار رضا و زعفر زرین
تیغ آتشین بکین برکشید و با تیرهای لشکر و نیزهای خطی خطوطی سعوی دیدار از آن سوخ چشم بر دفت
وزیر آسمان جوش و برد یلخان سعد و بند خصم سکا دخود خورد انابه فرق فرقدنا بهادر نشان
خانه ان کلیم شان برکف گرفت و تیغ صبح رنگ بیقراری چون کی برکرکت را زخجر ترکش در کشش
عقد ثریا کسیخته ترکش چندانکه؛ بیکر مهر پرورش حد پرده رزان و ودیع را وری اصلح بودنا نیل
از عجایب سحاب و سیر چون ابیمنش در دریچه ابینه با بین ماهی در دریای جهان افتاب بپیوندی سپهر چرخ
پروین لکام خورشید زین هلال رکاب بیت شب تیره کرتیز بشتافتی؛ تبلی روز زنکی شسته دریافتی؛ اگر
چیست نکو فتی او را عنان؛ همیخواست جستن بعنان زجهان؛ چون سفینه با سکینه بر روی عمان برشت زخار
وار چون شمشیر خویش سرخ و روی بشفق برافراز جنبش آن لشکر کران کوه را با همه سنکدلی در زیر سنابک
استبان کوه پیکر چشمه اشک از چشم میریخت و بر خورشید جهان افروز با همه تندی از اسبی سواران بر
دشت نبرد کرمان سپهر محاک تا فتنه ینا فتنه بکوشه میکریخت او افتای و کوس کوش چرخ اسبوس رسید و از
کرد کردان آسمان سیما نکند کوهرسند روس کرفت و بادپایان برق آهنک رعد نشان در خروش اصل ندید
دریاهای آهن نیل جوش و نهیب میدان کین را اسلحه خنک چون آسمان نیلی رنک حدید پوش و دیدن چرخ کمانکش
تیر انداز برق تیغ و خنجر خاره کذار درمیان غبار معین اختران شب افروز جوشش را فراموش
کردند کوشید دو الفرنین دیگر بیست رشت از استین آورده زبان تحدید گشوده و در پیش روی فیروج با جیج
هموج سد ی سدید دست سپهر یاد کران تمکین هوا و و باد او ودین حیاط تن بنیب تیب و تسویه صفوف و
جمع کتایب ما دخت با بین حید رود حمل جمله صف صفین سپاه خضا کین را از مبادرت و مسابقت بر منافست

کمتر انتماء من اهله باز داشته و دیگر باره مت‌حجب میرزا موسای منجم باشی را نزد حسینقلی خان فرستاده تا
او را بر رفق و لین و اطاعت دعوت نماید که اگر تن زد و عتبی و اگر نزد و ان کس دی عبادت خواست ایشان چشم بیدار
تیغ تیز خواهد گشت و از این موج بلا جست و پا در دست نتواند دست حسینقلی خان بادای دل شنید پند سفیه
دانشمند از خواب پندار بیدار و پرورش نصایح از مکر غرور هشیار گشته دریافت که بهره باد لیس در نطع طرودی
جسته زاعل و عطابه چون ایشان را غنای دو پای افتی در برابر بیشتر نهاده در مقابل بیضا نورد عصفور را در پنجه
شاهین بیند و ز دیل بالفروده عمر بکیم را غنیمت شمرده و از کارزار روی بجانب کردون خاب آورده جبین
شرم بر تراب ودت عذر ریب و کاپیهاده گفت اگر بهتر یا رعناد دل ما زلال اضاعت حقوق و اشاعت عقوق تیغ
عقیق کردن عین تیغ و قاین تیغ زنگین و نمایدع سیلاب ام انیک سرو تیغ و کفن؛ و اگر عطف ذره پروری به
پرده عفو جرم پوشد را ستار خطا رفته کوشش مصرع کنه را عفو شوید کرد را آب؛ خاقان خانه ضمیر بجای
طادم الماس کرد ارشاد عدسعادت باد و شاح کردنش کرده بدستا ثقا تیکه زمانه زید ستش در بر دست بود
دستش بکرفت و از بسیط میدان رزم بر بساط ایوان بزمش آورد بیکبار تیغهای خلاف در غلاف رفته
و دوری دشت مصافها از کرد کینه چون آیینه سینه صاحبدلان رفته سنانها ی زبان بکام کشیدند و خنجرها جادر
کوشه نیام کزیدند و سواران پیاده شدند و پیاده کان شور از سر نهاده از هر دو طرف لشکر بکناری رفتند
و در خیمها ادام کرفتند و عنقا از جهان نیست و آشوب از میان بر خاست **بیت** چو همت است چه حاجت بکرز
مغفرکوب؛ چه دولت است چه حاجت بهنر جوشن خای؛ و لیکن زاکر نیک بیاندیش و در حقیقت عدوی خویش
بود و از کفران نعمت سر خلیت در پیش و بغیه و غل در کردن مهر و مهر با را بچشم خشم آورده صورت ضل و
سلاسل تعبیری که طمع پوشند و مجسم کشتند اگر چه بکیش اهل وفا دیکانه و جلیش جیبانست اولی و احق بود
هم از جانب رحمت حق در جزای تغریب تادیب و نفیر پریش کفایت رفت در آن شب هر دو سپاه بر جا بودند تا
صبحدم روز دیگر لشکر معسکر حسینقلی خان یکجا بر جا بر خاسته بمعسکر همایون پیوستند و آیات افتاس تیغ خلوت
که دین اهله افراغ او بر وفق حکم خاقان کشورکشا مهدیقلی خان و حاجی ابرهیم شیرازی نیز تیغ از بر داشته
باردوی کیهان پوی رسانیدند و انافها هفت و کوه و کسر کمر و ان رغما لو بهر ظفر و نصب خیام سایه کستر
و جدیل شاد روان شوکت روح فتح بعد رخت باقت خزاین ورقه سای عراق و فارس کرفتار پس از دیای
مخالفت و طوعاً او کرهاً با حسینقلیخان موافقت داشتند از آن احسان حضرت شایه کرد کار و در از ام
شکر بعاواراه ی بمبنهای حضرت افنیکار و جمله کی شبیکر عفو سپرین کام شد هر یک با جازت حضور جوز اعلام کم
دنیا در خویش کام کذاشتند **بیت** شهان بر خورند از جوانی و بخت؛ کر بدین بهستان مکیر بند سخت؛ چو کار

براین ز لطف و خوبش؛ چه حاجت بر تندی و بردم کشی؛ کرم چون به بیغاش نکین آورند؛ جهلاد بزین نکین آورند؛ بود
عالمیان روشن است که کار آفتاب ذره پروری است و شیوه سحاب سایه کستری اگر حضرت ذوالجلال صفات کمال
خویش در ذات حضرت بیمثال نه بدی مقالید قبض و بسط مهمات جهانیان بقبضه اختیارش نداری **بیت** اگر حسود بتو
ز اصیت کوروش بمیرد؛ که برتبت خبراوار عید هد بزدان؛ چون نفاق غراب البین این بود و شقاق با طراف آفاق
و سین مختران بود که چند هوس در اشیان دیران سرهای پر شور و بیضه کذارد لاجرم چند کس را رای باجرم و رای
نظم مهمات و ولایات نامزد کشت از جمله محمد علیخان قاجار بجلو و رضا ریس و حسنعلی خان قراقوزلی خان و نودوز خان
هر اول بنلو بکو هیلولیه رهبیان ردان شدند و موکب منصور شهنشاه موید از کرد بدار الامان قم رسیدند ابنیه
بیت الحضرت شاه انسوون نجات پا لشیفه نور لغه بضعه طیبه جناب رسالت پناه نقش بر بصور آمال و
امانی کشت و دار السلطنه طهران اخر ماه دبیع الاخر ماه عالم آرای سلطنت در درج بیت الشرف حضرت استقلال و استقرار
یافت **بیت** در بهشت کشود و بر جهان ناکاه؛ خدا بچشم عنایت نظر کرد ناکاه؛ شب دراز بما بدار ظلمت نانید؛
که روزهای سپیدات در پیشان سیاه؛ **ظهورات ایام توقف در دار السلطنه طهران** چون سلیمان خان زاید هیب
فرخنده فال مثال حضرت و نیهان دشادت بخشیده بود که اگر علی همت کلبانه و پسرش حسین خان بابای نامکلی را اکر در
کمین فی الفتنه جای کرفته و مردم نادان نیابانه خون بیشتر بیام افتاده دست خیر در پایه سریر اعلی حاضر آورد و سبب
مالکان عتاب و تکال سیاد در بکلی خط خطا و زلل از صفحه عملش محو کشته عطف عطفش بر پرده پوشش و از ابواب غضب
عفو جرم عرش خواهد بود سیان متمکن شهنشاه با تمکین در مرکز سلطنت سلیمان خان با امتثال الحکم فی رمضان
مذکور را در ازای رزقت ببند ذلت بسته با خود بدار السلطنه طهران آورده خود بر سر کمند بمسند پادشاهی
رفت و عرضه داشت **نظم** که این هر دو چون بر کناه آگنده؛ نه تن ما زجام و عقل ناتمام؛ کرکر شادم کنی منبوجیم
در بخشی عفو هیچ با انتقام؛ از کرمی عرق فجلتش عرق رحمت شهریار جرم پوش بجوش آمد کفرانش را بغفران
مجازات فرمود و از التفات خداوندی کلمه کوشه مخاصمت تبمواف سود کوی صفت سرور و رحم چو کان طاعت
نهاد و دو کوهان و ولایت خانه کرفت علی همت کلبانه با پسرش حسین خیال انکه خادم فتنه بر دین شان غلبه
اند دم جباره سرار با دو دوزه و بد لافشان بحیل دود و هوا نفس بر دی کشیدند و خان بابای نامکلی نیز تا باد آن
را بیابانها نرسید نشانی خشم حضرت اعلی حتم از دیدن پس سید و عبدالله خان حاکم خمسه که چندین خیانت ها
پیش از وی صادر و در این معامله هم با ایشان همراز نامکون منهو عکسه لا اهو را بیهم و لاحمه الاهو سادس
بود و چندی از بنیان حضرت سالم ماند تا جمع از رعایا و رعیت نجانا انتهی و مضی و بجان امن برای
تظلم و شکوه روی به درکاه فلک جاه نهادند در روزهای سلطنت خود کل جور و ستم او را شرح دادند که یکی از

کور کردن توکل خان بود لاجرم سپهر پاداش عادل بمکافات این جرم او را بدست پسر توکل خان سپرده تا بوفق شریعت
حکم والعین بالعین بروی جاری و از حلیه بینائیش عاری ساز و او نیز بعینه همان معامله که با پدرش کرده بود
باوی کرد **مصرع** هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت و حضرت خاقانی بعد از فراغ از مواخذه گناهکاران از روی
مهربانی ایالت سمنان را بحسینقلی خان ارزانی داشت و [illegible] خان قاجار را بپاداش ناسپاسی از شرف حضور دور و
مهجور گذاشت و در آن روزها نواب محمد میرزای افشار از قراری که سابقا رقم خامه بیان گشت بحسب حکم
[illegible] روزگار مقیم کاشانه کاشان بود بعتبه نجاح تمنا بکاشت و انجاح مطلب موعود [illegible] استخلاص ملک موروث
و توجه بصوب مقصود از اولیای دولت مسئلت نمود حضرت اعلی [illegible] او را امیدوار و [illegible] نفاذ احکام
مطاعه بر امرا و حکام خراسان صادر گردید که در اعانت و امداد شاهزاده مقدم جد و کد بلیغ همت بر نهاده با تسخیر
ملک موروثش او را بدست آورند و بدستش سپارند و [illegible] حاصل شود و سعی از سر ملکت او بر [illegible]
طلب ننشیند و از دوری مهمان نوازی [illegible] رفت تا او را بقریت [illegible] یزد برد و در خلال این احوال [illegible]
عشیره جلال دولت پایه سریر سپهر تمثال عرضه داشتند که جعفر قلیخان که از [illegible] جناب اقبال در حکام ترشیز
اذربایجان خفاش وش گریزان و از بیم خان دولت شکن خبایای کره پنهان و در دنیا اکراد یزیدی [illegible] خانی
پناه میبرد و [illegible] چون ظلم در این زمان بینام و نشان بود [illegible] عرصه ان [illegible] را از
شیران غاب و [illegible] خالی یافته و روباه صفت از سوراخ [illegible] شتافته [illegible] اکراد [illegible] یزیدی از دیار
موش و [illegible] با خود یار و با [illegible] رخنه بر صحرای خوی تواند کرد شهر را محصور و حسین خان برادر مهترش که بحکم
قضا [illegible] حاکم است او را برجم سنگ و زخم گلوله و [illegible] صادر و روا داشت و صورت ماجرا را
بخاکپای [illegible] پیدا و گواهی راستی این [illegible] بر ایستان نصرت [illegible] و امید اعانت بعضی
سپاهی از جانب سپهر یار ضعیف نواز حمایت حکم رفت که ابراهیم خان دولتیار چهار هزار سوار از دلاوران و یاوران
اذربایجان فراهم آورده خود را بخوی رساند و [illegible] شیران جنگ قلعه خوی را از چنگ و دندان
روبهان برهاند ابراهیم خان از موقف خلافت صادر و با اندک مهلتی در ساعت [illegible] کرد بکوه سیل [illegible]
از کوه [illegible] خوی [illegible] و حسین خان نیز با جمعیت خود از حصار بیرون آمد و بجنود ظفر مند پیوست جعفر قلیخان
جنگ داوری بمقابله در آمد و بعد **بیت** [illegible] شاطر بجنگ [illegible] در هم [illegible]
[illegible] از [illegible] قلوب [illegible] و از کاسه سر کشان آب مغفر [illegible] و جز برخود [illegible]
کرفت و [illegible] **بیت** [illegible] با [illegible] بالجمله [illegible]
[illegible] دوی داده زبان تیغ [illegible] در جواب طعن سنان [illegible]

والماس پیکاها [illegible] وبرخان دل [illegible] گردان از بیم جان در [illegible] گردان پلنگ افکن بمعرکه بنهاد پای ثبات
فشردند و حملات کرها با مردان شمشیرزن تحمل کردند تا یکدم از آن گروه چندان کشته شد که از تنها تلها عیان
وجوی خون در خارج خوی روان آمد عاقبت از این روی که روباه از حمله پلنگ پنجه چنگ بیتاب شود از صولت
شیر چون موش جوش و شعله خس و خار با باد سیل از جوش نشیند بیکبار جعفر قلیخان با اوزان از معرکه جنگ
چون [illegible] بیرون شتافت سپاه مظفر بتعاقب ایشان گرد نموده اکثری را کشتند و مسکان ایشان و جمعی
و حشم افغان و خزانه حوزه را از و بار ایشان تمام بر غارت و غول صفت بزاویه غارت کشیدند غنایم فراوان و
اسبان کوه توان بتاراج غارتیان در آمد و جعفر قلیخان بعادت مألوف خود را بجزایر جبل بینه کاه گردان و سنان
کرفتار ان را انجراد [illegible] بودند سلطان حسینخان با [illegible] این جزء اعلام حصول [illegible] باد فتح
بدربار جهانبانی [illegible] فرستادند از جانب خاقان انعام خسروی [illegible] خوبی [illegible] سپاه و در خود امداد
خزانه غار و سپهر یاری جیب و دامان ایشان بزر و سیم و ابراهیم خان را [illegible] خلعت [illegible] مرصع بگوهر زیور گر
مثل حکم اشرف ببغداد پیوست که برای [illegible] سپاه لشکریان را در دو آنوحه در دار السلطنه تبریز توقف
کرده و با [illegible] سلطنت حکم دو و عمل نمایند **ذکر نصب در مطهر در ضریح مقدس منیعه طیبه موسویه**
معصومیه صلوات الله علیها و علی ابائها بر ضمایر [illegible] هوشمند روشن است که داور معمور کرد و مکان وداد
[illegible] چون برنید کان خویش [illegible] را همی [illegible] از این [illegible] و شاهنشهی بر [illegible]
کار عادل و مهربان برایشان کار دو باین موهب بر برایا منت گذارد **بیت** بخلقی کرنیکی پسند و خدای دهد [illegible]
عادل نیکرای و سلطان [illegible] وقت [illegible] تازه روی دهقان تماشای خدای یکتا داند و بقوت بازوی زور
از [illegible] لشکر [illegible] افغان [illegible] و [illegible] سپاه کشور کشا با این حالت
چنانکه ملک و کشایش [illegible] دل خدا شناس [illegible] الهی پایی همت و عباد [illegible] چنانکه
حضرت [illegible] کیش باعتقاد [illegible] سعید [illegible] ابواب [illegible] خان [illegible] تعالی [illegible] حضرت لایزالی برجهره [illegible]
مجتمع [illegible] ما [illegible] کشاده گشت [illegible] جهان کشا [illegible] که در [illegible] این [illegible]
باستشفاع و استمداد از برکات فیض موالی سید رسل و سروران سبل و حضرات خود و کل علیهم السلم که فیض [illegible]
و [illegible] و کشاده [illegible] حکم و مصالح بنی آدم [illegible] ایشانست و حکم سلطنت و جهانداری [illegible]
منوط بعنایت ایشان [illegible] خاص [illegible] فیض [illegible] و بارگاه کرامت بنیان [illegible]
نبوی علیه السلم و بقیه [illegible] موسوی که منبع پاکی [illegible] افزای [illegible] و [illegible] ساله [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] تا با دم [illegible] پیغمبری [illegible]

کش وابر دوزان بنا به همسری دختر کش نماد و کیتی نتراید خواهری مرغ فرماید و طاق سیمین آسمان را باجنین هزار
خت وزین آنجه خلدنشانان نمودن بگشت دران و خویش شرم آید و بدین منت او هم مطاع و در دیوان اعلی
ثبت افتاد که معماران صاحب حرفت و مهندسان اقلیدس نسب از اصقاع مملکت و اطراف هر ولایت هیئات اجتماع
بدان دیار روی آورده آثار جهان آرا نمایان کره زمین بر سر دیرا دیگر دوارات هر یک بکاری پرداختند و سپهر
کردار از حرکت بنشانید و بعجایب آن تماشا صادر رفت که قبل از اتمام تذهیب طاق درها ذر زر استانه کرونه
آشیانه نصب کرده اند که تماشائیان ثوابت و سیارات ذرجهای در رواق مینا چشم تماشا انگشانید و خود عین
بازوی بازوی خویش از آن در هشت در هشت برنشست در رواق لذت ماند بحکم سپهر با بدیعی و زمان صباغان
هنرپیشه و صناعان نجابت دست اندر کار بیستاری یکی بکری در ساختن آن باب کرده و تخت ماه و آفتاب از تاب
آن نور تاب و درخشان آسمان از روشنی و طاقهای آن چون سیماب در تبخیر و نقط بر پنج دنا نما و شمسه اش را مرصع
در زمرد و در و لعل فراش زاجنیر سیم هلال میثالات لوازم حسن صنعت بکار برده شعاع اوراد این نعمت شمع محفل
سعادت چراغ علیخان نوای زا دوش ساخت و بحکم حضرت دین پرور و حضرت شید پیکر ابدا لایمان قم بریند و در جا
خویش نصب و بسبت لشادت خامه ماند مفاخرت جاوداند کرد و بدین وسیله از باب فخر و حضرت و نیل مآب
در سرای بن کل آب برساخت خانه دیمخ و بوستانا مکان منیع هم برنمال رؤیت کشوده شد دیشود بنا ری هرت
بادی ادی بیت کرش ... سری سر بر استان حق کیش بود و میر رشید جهان داوری خدای یوسف صدیق را
عزیز نکرد بحق بود لیکن عزیز کرد داوری بنیم و لتا و ابنیات پشت زمینی کرخلق در شکم نادرات بنداری
و چون حضرت اعلی را از این مهمات فراغ آمد سحاب الملاحی از فراز کوه باطراف راغ و روی باغ رفتن رفتن در محال
کلزاد دیدم نرگس عجوزاد دید نچهره دلافروز کل شکفت و سوسن تخت زبان دو نعمات برف پیشا خار استجار جمال
حسن بنکوه پنبه شکفته او را اوزار ناز طیب مهیب بلاد خضرای کوه زر دیبر گرفت و ادب نتر اب سیما یکوف مدام بردی
دی و سووف زمهر سطح جویبار طرح صرح عرش دمن خوا دیش بیت یخ زخانجی بس از برد که نمایانا گر جودف
شانی کند بش ضبط برای حنیک غار نکران سپاه بهمن جیب و زامان سیمبر بهشتان جار و ناودون را بد دست نظام و ...
در بیت تن و نازکانانیان سرو و صنوبر بلاد جامه خانه سحاب سحابه کسوت ها قم در بر کشید سخن بر و بر زمان ...
بر فیاط عشرت نشستند این گفته و شنید طوطی بلبل انسیند رو اشکران نا هین منظر کار بیت درا بن بر ف
سر نادر صیات الا بوی سر ابیع وف دهنی مواعی اگر کل برفت و شقایق غان تحی مهلا قرن کلات و شقایق
از عارض دو زلف کاکل کلرویان افشین خوی رنجان خط سنبل موی بوی کل و نکهت ریحان و سنبل مبنات و از
آهنک جنک و سرود و عود نوای شادی و نغمه بلبل میشنود منادا تش فروزان در بزم و آوای چمن توان نمود الاله

نعمان

نعمان بود در بعجوه اشتاب اسفند ماهی آخر دین بدخواهان شهنشاه ارجمند بجای اسپند سوزان تا درآن هنگام از
خروش زاغی سینه ماتم و صفیر مرغ بهمنکام تراتر این خبر بگوش عمرمان خلوت و خاصان حضرت رسید که طائفه
خان حسینخان دنبلی در راه ای جادو زان آشیان فرت و حیدر قلیخان که پیوسته کمر بندگی هوای حکومت خوی پوشان
بود قضا ای آن دیار دل از بازان عقاب شکار سپاه پادشاهی خوی بی غیرانه دو دهیمانه اجاره خوی کرناوی
خوی کرفته بود شتنه پرواز ران غراب بجای برادر رفت و بفاصله چند روز اندوی عریضه جراعتا میزید درگاه
خاقان فیروز رسید که اگر اشتاب و مانت و عاطفت حضرت بود نه پرورش بر کنترا اید را نیز بوی برادر مهر و ... و تقصا
آثار در نظرات وهوس خدمت گذاری و جان سپاری بر سر اگرچه دعاد و دغل و دغا و حقل او مکر و سد حد و
کردون محل شل بود صورت این گفتار و کردارش نیز در آئینه ضمیر خورشید نظیر که صور حقایق اشیا در آن
پیدایات نقش پیچ و رقوم عریضه اش در صفحه اسطرلاب رای جهان نما که ظل معکوس اقدام و اصابع و مقادرات برتیه
صفحه لیتامات را ارادت عضاده و صد رنیش هویدا است چون خطوط شاغات ممزوج مینمود لکن برای اتمام حجت
و الزام مهلت حکم قضا آئین شرف رشد که اگر در ظهور اطاعت صادقانه است و بندگی حضرت را شایق پسر خود را
روانه درگاه فلک پایگاه و از ظهور حسن خدمت غائله دغا شتباه نماید تا از حضرت اعلی از آن صفای ارادت
از غیاب جاه بنیاب بپایه رضاه رسد بیت مها غان بنب کر رضا الهی پیشانه صدف بیش از کر اماه ... بیت
نب بانو ترسم نکند شاهد دخلند روی کالتماس تو بغدادت تقصانه نیت و هم در آن روزها باز حسینقلی
خان از سبایا احماد الشافعیه خویش ولایات دو رنخیه عزیمت عزیمت خراسان کرده ابناعش را ز اتباع او امشاع
و وفرید و از بیم بروفنا بحال یاد رسال عریضه از طیفان شاخ جان در سوال نمود که وجوه مال دیوان سمنان
هراسم و سمنان باره و اخراجات مرکانه نیت اگر بضیفه تبدیل منال دولاتی دیگر بمن تحویل شود و حجج پابج
مواخی آید از سبیت کر بمانند و رنخواهند بود انستند غابی او بد رضه قبول پیوست و فرزوغ شمع عنایت خاقانی
خان همت از تفویض حکومت کاشان و مضافات آن بکاشان اما لشرنافت وجود آن بیغیر زندی ما فدی مند
سهو بار را راه بیند شاهزاده جنید محمد تقی خان را همراه او روانه کاشان فرمود ناهمراه با عم دیر برده و لش
بغرفندی شاهزاده خود پسند کرده او نشایین هم نیز رهانی نابید آنگاه نووش اج سلطنت شاهزاده کامران
محمد و لیخان بسم حکمرانی شراهبه و لایت سمنان دادروش ساخت و درشجره غیث معدلت شاهزاده عالیمکان
محمد علیخان بامضای توقیع شهنشاه جرد سنت را جزاء باران و محیط زمینی دارالسلطنه قزوین را بنوبه کلزار نمود
بیت بهشتی درخشان و زد چون نوبهار پرآزاد چون جوید نا مدار ذکر استعمار باغ فرح آباد و فردوس آثار
از سخنان حکمای پیشین دارات برافراهل سماع و کل شیء دولت و دولت را بنا نیامی پطون کلام هذا و منون کلمات

ائمه هدی از با هین دیگر سنات کر ولایت اهل بیت را بنوا لید ثلث و جمیع مخلوقات سما و ارض عرض کردند
ابا کرد قبول کرد عقب فرات و لجه کرا با نمود دلی اجاج شد و زمینها از قبول و رد گلشن اباد و گلخن ویرانه
و خارها باز عان وانکار دحوم و دیو و سجیل و تجانه کشت کوثر قطعه زمین عبیر اگین بتمیز مشکی طهران کر
زبت از انکهت مشک ختن است و رانچه ریحان بهشت و رضوان بجای دیگر دران دشت دمیده لؤلؤ و
یخ مرجان گشت و در با مدادور روز عرض انکشت بتول بر دیده نهاده و ولایت اولیای الهی را بر دل و
کل جای داده بود که رای الهام نمای نایب معبود حضرت ذو الجلال در نهار همین سال فرخنده فال امضا
ان نمود که بران خوبه فضا با حی دلکشا چو مرغ خلد برای اشوب گلچین ازان بخواسته ساخته اید و برد ای
تلی چون توده عنبر سارا کر بران باغ مشرفات سرایچه دلکشا مانند منطقه حوران جنان از نظاره بیگانگان
فارغ پرداخته شود و حکم قضا امضا با طراف ممالک و اصقاع بقاع نافذ گشت تا معماران هندسه دان و
باغبانان زات نشان و نقاران و نهادیشه مویانان صفت بیشه و نقاشان مانی اندیشه کر اقلیدس
ره در شکل اول طراحی هر یک از غیر و ضراحی عاجز شدی **مصرع** انیت کرد و جهان نداردها نشد ؛ و از ذر
نیکو از حیرت حسن پیکر کلیان معتدل و نعتان شکیل و تماثیل شیرین شمایل صنایع اثیان خامه خوش
را نقشه وش سر بکریبان و سنبل سان پریشان کردی **مصرع** کاین نقش کشیدند و قلم بشکستند ؛ از
هر دیار و هر جمع امدند با نهار و هنر پرداختند و بر حسب فرمایش در ساعتی چون روز نیکبختان میمون بنیای
باغی چنان کو فروغ گلهای فانش اتش بجان جنان زده و نهالهایش بدوانش ابروی چشمه حیوان برده شروع رفت
وعنه عرضها السموات والارض طول کر عرض در انداز نطاز ارا سنه گشت مشتمل بر
چون طبقات اسمان و در هر قطعه خیابان و جدول و اب شاد چون سواعد سیمین و صفحه سینه عرق
دیبا او و باطراف خیابان از درختان موزون سرو و چارسی نقاش نو شاد و نهار خوار و چون سطوح بعضی از
قطعات مستوی بود جنس غالب بخته بعبیر امیخته انباشته و بلندیش چنان کر با فرینه حزیش مساوی شود بر
زا شته و انواع اشجار فواکه و نمار هر دیار دوا اران نهال ریاحین و از هار موسم خزان و بهار در هر قطعه
کاشته گشت تا فصل بهار ابرا ذرا و گلاب بران ریزد و صبای عنبر بیزان اشکبوی بیفزد **بیت** سحرگاهان
نسیم اهسته خیزد ؛ چنان کز برگ گل شبنم نریزد ؛ و از درختان زمش نمونه خط و پرایش و ارغوان و گلشن رشک عقا ز
شاهدان سیمبر زلف و کاکل مشکین تبان و هر یک طره بنفشه و سنبلان اکر بنر وام دلهای دزدیده و ردیت آن
نسیم صحرای صبحدم با کرش سیم شان همدوش برک نسرین و نسترنش اگر نه خط عنبرین رویان پوشیده بیل
نرگس جان بخش از هر طرف بهر نظاره چشم قطرات الطرف عین و زنبق را باده شبنم در جام بلور سفید داشته

لله رعنا

اشارت بنی غنچه غنچ چون لب نوشین گلرخان درشکرخنده و نسیم لبسیم افشانه بر اوراق شکوفه پراکنده لاله
بیلی دشتی از پرده سبز بستره سر بر اورده و بید چون مجنون نامدت بکرد دشت ادد و ساعد خویش خم کرده نیلوفر در
اب چون جنت نیکوان پر چین در پیچ و تاب و گل مرجان چون عنوانه چهره او از وضه اتباده تاب سوسن اراده کاهی
باکلهادر عتاب و کاهی بثنای شهریار زبان وشبها تا هوا ز ابنوی برک تار یک نکر دستمها از گلنار فروزان
بسر شاخسار گل سودی و زاوری شو رعند لیب و سار پنباز لحن داود و دو نای صوتی نوای بلبل و هزار
خوشتر از سرود سعود الله ر دو و دراج بر شاخ سرو و کاج چون بار بد و نکیسا نغمه زنان مانند و باد حزین ویژه
مادوین و طوطی بر اغصان چیزند و شکر شکن شوق نادرن و شکفتن نیز بی و یاسمین **بیت** بر سر هر شاخ
سرانیل ؛ عقل برد هوش دیانیل ؛ و موسم تابستان که ترانه معشوق و دل عاشق که شمائش در تفریح
و ترویح با با ملاد روز وصال مطابق است بادامش با بادام چشم غزال دمیل وان میان سبزه تن یادین محبوب
خوبان از گوشه چادر رعنا سطر نامیه کوشوار در دو شکوفه از کوش و درختان سمن نبا کوش بکرند بجای آن
از میوه های رنگارنگ زبرجد و عقیق خوشاب ر لعل و یاقوت تاب اویزند در کوشه خزانشان کوزه نبات
از لب صفحه با مشک و گلاب تا ابسه چشم بانان نارک بدنان نو سند محمد و زبیب پر از درون عودات او زاتر
انار کفیل ماش افکرید دو دو چند نسته دهن را لب بسوی قند بوسه شفتالو دکشوده و عناب و فندق ازان بترویزان
بر لب چون سر انگشت مخضوب محبوب نموده خوشه انگورش کونه هر ازه شده و بر وینا از نظام سبهر رایی یا عقد مروارید
اذ کردن نکار بر اوغیه اند با انکشتان نکار فتنه نانه هم بر اهل برنه زر دین **بیت** شاهدان دوشیزه بستان
بوده‌اند ؛ این زمان حامله کشتند با نواع ثمار ؛ وهنگام خزان که وقت برک ریزد زانات **بیت** بر برک زرد اید
بزرا اب نوشته ؛ هر کس که چنین رنگ کند رنگ رزان است ؛ ارکان صبا حلهای الوان بر بساطان از برگ
درختان انگیزد و طبیب هوا برای دفع یرقان ابعیه شراب رنگین بر ولیمو دران ریزد و از برگ بید ماهیان
در انداخته بر اب جر گل همیشه بهار بر صفحه ان بوستان زا بر بلند بهار رد و گل داودی کاهی چون عاشقان رنگ با ختم
و کاهی چنان معشوقان گلگونه بر چهره زده بر ان قدم گذار دو زمان شتا که هوا افسرده تر از دم مرده دل است
و از اعتدال هوای روح فزایش بهار نام ارا جمل درختان سبز نارنج و ترنج چون مجوطی و مشعلهای نور
افروز تا از دم سردی روی نهالان برنج بنماید **بیت** کو نظر باز کن و طلعت نارنج ؛ بر مینای که با ور
نه البحر الاخضر نار ؛ هر فصلش با ارادت ربیع است و هر موسمی موسم شقیقهای شکرف و صنوبر نیلوفر **بیت** بمؤش گل
کرها ری دهد ؛ زمستان نسیم بهاری دهد ؛ و بر سرو ر باغ حضری دلفروز و کاهی طربا ناد و زپرداخته
امل کر جرخ هشتمین باچندین چشم حضری بانا مینی در روی زمین ندید و حور و لدان اسوده از حور و جنات

دران منزل کزیدند واین نشید نوا کشیدند **بیت** ای صحن دلفروز که منزلکه انسی ٭ یارب که کشاد است ابا عجوا

و در برابر ایوان دریاچه چون چشمهٔ حیوان باچشمه خورشید ازمیانه ان دوخوران وابش روشن تر از ایینه

الماس کوثر و تسنیم تاب مذاب است یا پرتو مهتاب بادای میز خضر و سپهر حباب و حباب بر روی ان چون

اختران بر سیماب کاهکشان باثار بر سبزه بوستان و حلقه باعرق بر صحن و جهره دلارای مهوشان

بیت از قطرهای نوادها فتبهوارایا رها ٭ افشانده زان سیاره هابوزاء منش کوه همه ٭ جیب صدف

کردیدش درو رفت بر سیمین طبق ٭ یا از کل نسرین عرق افتد ز بر دلبر همه ٭ و موج بر روی ان از هوای نسیم دلجوی

بنیاد خیال جعد کیسوی عنبرات پرده دل عشاق مهر پرور یا سایه پری در دم دمیدن بر ایینه روشن

یا ابر رقیق بان پاره برد رخسان صبح کل پیرهن یا ماهی بر عذار تابان ماه یا جوهر طغر کشته بر روی شمشیر ابدار

شهنشاه و مرغابیان رنگین بال و سپید از هر سو شناور چون مرغان ستارکان بر دریای اسمان کاهی

پیدا و کاهی پنهان با بط و غراب سیمین و زرین بر موج عمان و بر بالای تلی که خاکش امیخته بر زعفران زرست

و سطح ان از نیام قصر در باغ بلند شخصا دیده که کشاوسرا هشت اشایمعونان مشتمل بر بروج شتو و دو شرف

کنکره بشمار که منطقة البروج نطاقان شاید و از صفت بنای شیرین کار دیکه **بیت** اکر سقف فلک دنیای

ننکشی ٭ بجت خاش از نو نقش دستی ٭ چندین نقوش بدیع بر در و دیوار دان که عنبا ارجهز از تصویر صورت جمل

و هشتکانه بر فلک ثوابت دهشت زده باید را قدر و دان جون بینیا اسمان و هر خطش بوالها و منظرهای

محکم از بنای جهار ارکان و ورش تراز صرح ممرد سلیمان و هفت کاخ فریدون اسمان از دم کلک سحار نقاش

منوعه **بیت** که کلکش کر کشیدی نقش سروی ٭ هر شاخش کرفتی جان تدروی ٭ کشیدی نقش شیرین

جان رام ٭ که خسرو راشدی تلخ از شکر کام ٭ بجز ی کو هکن زان نقش جستی ٭ که شیرین مهد خسرو وا شکستی ٭

بجنبد بر صورت زیبا چون نقش چینی بر سینه دیبا از اسنه و زنک کذ از ایینه دیوار و در ش چون ضمیر ادکا

بی غبار نستر هر یکی از ان رفیع تر از ایوان سپهر و از ایینه و جام و همان بنام نظام فیروزه و ذات اختران تما

و مهر کوشه هشت خاود دانا از دفتر و منظر و صور و غنا تیل خودا بیکیا کوه و فات بر دور ان غرفات

و در برج شرقه ان کر غو نبر دکن نما دات خلوت سرای خاص که حور قوتاد رو نقان کوشه خلوت خلوت کزینید

و در برج غربی کر بمائل دکن غرابقات کو نامر که نکار خانه چین ان رشک ان بر انس عرفی عزت نشینید و بر سر

دران نیز قصری بلند که از رشک ایینه ایش برعارض طاعنبارات و از فروغ شمسه ایش بر دل خورشید شرار کیوان

بر افکاشتاه و بشمار حسن چندین پله با لا رو دو بنام ان رسد بر اطلس چرخ هر روز بشرف هنالهای در تاب

کنند تا سایبا نان شود معطر افلاکشان جا ملک دست بوان زد بنیتون مثل در کنند و شکستن دهام عمل

نرهاده کرده و معماران کاردان اکاخ دلنشین مصر دلنشین بنیاد نهادند و حکم حضرت نفاذ یافت تا چشمه ای از کوه

سمیران که منبع انهار صفای ان در تحریرات ارتسامت چند فرسخ بالای تل رسانند تا از میان حوض بیسد

اعوض حضای عمارت چون چشمه افتاب بر بسیط السماء روان اید و شهنشاه خورشید کاه بران جادیان چون

خان خرم جهان و چون اب بقا و هنر کرشد روشن روان اید و از فیض عاش سرای جهان ودهای دوستان چون

این بوستان پیوسته شکفته و ریان و مردم هفت کشور از عدل شاملش اسوده دل و این ترانه تر زبان **بیت**

ای افتاب ملک جی دوزها تاب ٭ وی سایه خدای بی ساها بمان ٭ و چون از بحیل سرکاران و تغلب زرکاران

اصل بنای حیه طاهره سپهر اسای حضرت سید الشهداء کربلا بر سلطان مغفور صورت اتمام بپذیرفته بود تا استوار و از

هم شکافته و روی خشتهای زرنش رنگ فرجی شر بامنه بود هم در این سال از دیوان قضا این مبشر اعلی بنیین

رفت که طاق عرش رواق را برداشته چنین که عمر در دهور و سنین و خنه بپذیرد و از زر کامل عیار دکر

نقاد عقیلیه نهاد جهاد تغیر نکرد بر خشتهای افزایند و امروز بحمد الله سبحانه از معماری رای سلطان پاکدین

بنیان ان روضه پاک محکم تر از چرخ هفتمین و خشت زرنیش تابنده تر از افتاب مبین است و دعای نهایی اب

دولت جاوید قرین درود زبان اهل زمین و جبرئیل امین زابر و زبان امین **بیت** در اوی خسته و جر شکسته

کس نکند ٭ مکر کسی که تفتیش بود برو زنقین خضت موکب جهان کشا غزانشان وسوانح ان زمان مطابق سال

یکهزار و دویست و چهار چون خورشید عالم ارای ربیعی باوج شرف نهاد و لشکر شتا از طلیعه سپاه ربیع

پشت بجزیمت داد نوروز رسید کان سبزه و ریاحین بباغ بازهت باغ و بساط انبساط بر جای لاله و سوسن در

انجمن چمن بروی نسرین و نسترن جام کرفت صوت ها نغماه خشن دانسو و در کشاده بارامت در و سایه سرو

شمشاد کشاده و زاهد خلوت کزین را دلداده جای دفته شوریی را او سر هو اخواها دبلبلان نغمه سرای کران

صورت سرماهای وی در شکاف جیاب را کنافت رزن سرد و در زیر بال ملال کشید از نسیم لال بود عند بر همه

بوی کل و عطر انکیزی طرح سنبل بحنبل چمن یال کشای دار نعمات دلکش هوش ربا امد **بیت** شد زاوار از طوطی

و دراج ٭ کشت از نغمه چکاوک و سار ٭ باغ پر نیزه های موسیقی ٭ راغ پر لحنهای موسیقار **نظم** همچو دل باخته

کان بلبل دلسوخته باز ٭ هر بهو د بر کلام سر کرم نیاز ٭ ان چو وامق بود اشفته این چون عذرا ٭ ان چو مجنون بود

شیفته و این چو ایاز ٭ شاهد کلستان کاهی از تبسم کلها و حرکات صبا چون حوران بهشتی خندان بود و

زمانی از خروش رعد و قطره افشانی سحاب چون عاشقان بیتاب نالان و کریان **شعر** نلم ارشیا کان

احسن منظرا ٭ من الروض یجری دمعه و هو یضحك ٭ و اتش بهار دینی ابر که هنا بد و حس کلزار و دیبای ششتری

و پرند چینی کسترده و قامت نونهالان بوستان را از جنبش نسیم شکیبا بهر جانب متمایل کرده **بیت** که معطر

خاک دشت از باد کافوری شمیم ٭ کرد مرصع سنگ کوه از ابر مروارید باد ٭ بوقت خاک از نکهت سوسن چمن سنبل بتی ٭ روی
باغ از لاله در دیبای چو نقش قندهار ٭ همای همت همایون حضرت جهان آرا بعد از انقضای جشن نوروز فیروز
بعزم تنبیه بقیه ملوک خراسان بال گشا شد چون در زمانی که خاقان علیین آشیان تسخیر ممالک خراسان را وجهه
همت ساخت و از تاخت و تاز برای نصرت نوران غبار نفس و سطوت بر دیده اهالی مملکت خراسان در غب و نظم
عقد دولت شاهرخ شاه چون رشته عمرش بر بنان محمد خان مغفور از هم گسیخت نادر میرزا ولد شاهرخ شاه
از تزین سلطنه بظل عطوفت افغنوات مستظل گردید در پناه احمد شاه درانی سر رسید تا آنکه غراب شیا
بال وحشت جز قضیه نامرضیه خاقان خلد آشیان را در اطراف جهان بگوش سیه دلان و ساکنین مملکت خراسان
رسانید نظم عقد دولت شاهرخ شاه چون رشته عمرش بر بنان محمد خان مغفور از شیرازه پنجه جهانبانی
شد و خاقان کشور گشا باطفاء نایره فساد صادق خان و نظم امور آذربایجان اشتغال داشتند نادر
میرزا فرصت غنیمت دانسته خود را بمشهد مقدس رسانید و در آن ارض اقدس استوار گرچه سپاهان و دود عراق
ضراعت امور مشعر بر اظهار عبودیت و بندگی معنوی بر اشعار اطاعت و سرافکندگی ببارگاه معلی میفرستاد لیکن
از حرکات شنیعه اغراض و نیات صدق و اخلاص ظاهر ساختم امنای دولت دوران عدت فاهمه بمیرسید چون خوانین
خراسان بجز امیر گونه خان حاکم جنوشان و امیر یارخان حاکم سبزوار همگی در رکاب مستطاب حاضر بودند
بحسب فرمان ایشان نیز بتقبیل آستان زحل پاسبان مشرف شده تخت نان نهال کلزار دولت و اقبال و نما
نو پیرا شوکت و جلال شاهزاده عباس میرزا که از اختران برج آسمان سلطنت و ستارگان تابان فلک خلافت
چون ز ستاره آسمان خورشید ٭ چون باز از آشیان شهیار ٭ بصافت رای و جودت طبع و جودت و آداب ادب
و شرافت حسب و وذات ذکا ممتاز بود ابو قرحلال بیکر و لایت مشهد مقدس بر سرش نهاد و اکثر حشم ایالت نیابت
سلطنت بر اکتست کرده با پانزده هزار سوار جرار همه با تیغهای مغفور نگاه آهن خای و سنانهای ثعبان مثال
اژدر نهاد با ٭ بیت ملک خاستم و دولتین ملک تابر و کوه ات ٭ غضنک اسب و شرافت پلنگ آشوب و فیل افکن
دیرانه که از کرد و ف بود دیع انجم را ٭ ربودند چو کنجشکان منقار از زمین ارزن ٭ بسمت آذربایجان و تنبیه سر
کشان افغانان مأمور فرمودند و چون شاهزاده کامکار را آغاز ریعان بهار عمر و اول لشکرکشی و دشمن
کشی بود نظام الدوله سلیمان خان قاجار عم خاقان سپهر جاه را در رکاب نصرت انتساب شاهزاده کرده و
جانبی بسیار کردید ابرهیم خان قاجار را نیز که برهان همایون در شرف منصب بود حکم رفت که ایران مکنونات
رکاب مستطاب شاهزاده کامیاب کرده و ابرهیم خان که عزاده سپهدار آزاده است جهت انتظام امور عراق و مازندران
با فوجی از سپاه دریا موج سرکردگان عراق با رعد یواق رواند چمن کند نمان کردید در حین سامنش این نهمات اتفاق

از سلیمان پاشا والی بغداد با پیشکشهای لایق و اسبان تازی نژاد وارد درگاه سپهر بنیاد گردید اثاب عنایت بر
مطالب حضرت اقدس بعجالات افزایش تا محمد حضرت و اجتناب ناخت چین با هشام و احتشاد تمام موکب ظفر نظام بصمت
خراسان در حرکت آمد از بال افشانی شاهین لوای ظفر شکار و اعلام عقاب پیکر نصرت شعار فرزین فلک را مات
دم کرد و از دست فراشان با فر و شان سرا پرده دولت و اقبال لازال محفوفا بالجلال شابه سعادت بر فرق
اهل جهان بکسترد بیت خیمه جاه تو بالای سماوات زدند ٭ تا سماوات بدانند که سر که دارد ٭ وارد صدقات سنابک جمود
وارد و خورشید بصورادم مصقول آسمان زلزله در ساحت غبرا و زمین شعشعه در فضای گنبد خضرا اسرای اهین
بعیبت یکی گرد بد و الله زمان خوار گرد ٭ که هر کرده از آن بود لشکر جرار ٭ همه سینه در تن و همشیر دست و نیزه انگشت
همه سپه شکن و دیو بند و شیر شکار ٭ در پانزدهم شهر ذی الحجه الحرام موجود ظفر نمود شمن شکار از ساحت طهران
بسمت خراسان در تموج آمد از گرد کردان غبار دیلی چندان بر اوج گردون گردان شد که در فضای هوا از تراکم
کرد کردون دیگر بر پا گردید در منزل دولاب والد جعفر قلیخان دنبلی که با ضابطه امن و امان و بغداد رسیده بود
یافته بود بتقبیل سده سنیه خاقان سرفراز و از تراب عتبه عرش مرتبه کحل بینائی حاصل نمود و جعفرقلیخان نیز
از دار المؤمنین کاشان وارد درگاه جهان پناه و شرف بساط بوسی دریافت و فرمان محمد خان قاجار و عباس
خان و جعفرقلیخان دنبلی با هفت هزار سوار نیزه گذار آهن پوش و عدد خروش بر سم قراولی از رکاب گردون
فرسا معین و مقرر کردید که از راه سبزوار روانه ارض اقدس شوند چون منزل فیروزکوه مضرب خیام
ظفر فرجام کردید بجهت رسانیدن سپاه اعظم شکوه چند روز در چمن فیروزکوه که هنگام تموز مشحون بود و در آن
منزل جعفرقلیخان را علت عارضه سوداوی که جمیع اجزای اعضایش حاوی بود حکم رفت که در بیل آن
امکان خلد فشان بر آسوده تا آنکه عارضه اش رو به بهبود نهد و حامل سرا پرده همایون از راه جاجرم
واسفراین خیام احتشام در منزل بام زده و از آن منزل صادق خان شقاقی و حسین خان قوللر آغاسی را با
پنجهزار سوار جرار فیروز جنگ رزم بجهاران نامزد کرده و از عزیمت ظاهر خاقان در روزگار این لالی ابرار دیس
کوش فرمان بنوش ایشان شد که هر گاه بزرگان کرم از کمال امید واری باطاعت و اشتغال شهریاری مستظهر
گردند چون عرفان حرم اولا خاحرم خیم طایل نیستند بر آنه مثال جریند و بعد چون عرفان بزم اخلاص پوشید و
از در صدق بر سرکشی بر اعمال جریند و اگر خدا نخواسته ای گریبان گیر شد خاکش را از دیدن بر تو آفتاب
سلطنت دیده محروم نمایند و ورود طغیان از نهیب هول حوادث عصیان گوشند قلعه ها را محصور نموده راه
خروج و دخول مسدود و کیفیت احوال را بدرگاه سپهر مثال عرضه دارند و فرای خلق فرسا از آن بوم و بر سمت
نیشابور شقه کشا گردید چون کنار نیشابور ورود اردوی کیهان پوی و افراختن خیمه و خرگاه و شکوه سرا

پرده و بارگاه و شک جنت جز و نام مهر و ماه شد و چون جعفرخان نیشابوری با توپهای تهران قلعه بیرونت
اهل جهرا و دت ذات مین سود و خاک بیگاه پیهل شتباه زا بحق اندوز کردند چون منظور نظر مهر اش
استخلاص قلعه مشهد مطهر رضا علیه آلاف التحیة والثناء و تنبیه نادر میرزا بود مقرر فرمودند که جمعی از سپاهکات
برق انگیز آتش افروز با سرکرده کاردان ذوارث نیشابور بمحافظت قلعه از نزدیک و دور پرداخته موکب والا
از آن خطه دلگشا عازم مقصد شود جعفرخان ثبات که در مرحله ثبات کی ثبات نداشت از این مژده بناب اماده
از عدم قابلیت خطری نفس غنا در ضمیر شرارت عجیز نهاد او بنا نا بکاشت و بعضی بنی اعمام خویش را پیغام
داد که در طریق مخالفت قدم جلادت افزوده تا توانند لشکر منصور را بقلعه راه ندهند و تا دست دهد پای
جاده اطاعت ننهند از صدور این امر از ایشان کرد در حقیقت در امید بروی خود فتبن و ابواب بلا بر چهره
خویش گشادن بود که چهره تاب غضب آتش لهب سلطانه سرکرده ابر گسیدا تا چون رعدش بغضبش سیف
داشت و در مضمار رات ضب التبق از حرز وان ماسبق مبر بود بعنت حاجی ابراهیم شیرازی و میرزا محمد شفیع
قدیمی را بجهت اتمام حجت و کلا اهل قلعه بطریق مستقیم عبودیت فرستادند حسینقلی بیک نام از بنی اعمام
جعفرخان را انوار نصیحت تا مخان امین بظلمکده دل تافته اهالی قلعه را اطمینان و تسکین داده مارضاد
تا پایان ضلالت و طغیان بیرون آورده روی بدرگاه جهانپناه درود آوردند و اهالی قلعه هباز رنث
حسینقلی بیک مجال داده بزد و وادی لجاج و عناد کردیدند فرمان قدر نفاذ قضا اقتضا بغارت و خارج قلعه
و محاصره نیشابور صدور یافت افواج قاهره سلطانه و لشکر دریا موج سیلمانه چون ملخ یا سمان بر امن
شهر تاختند و قلعه را که ن انا اظلم نموده آتش بیداد بر آن دبوسه نمان اهرمن سوزت از برخشند و رایت
تاراج فراختند جعفرخان چون دریای ناستاهی را جوشان و بر سر اهالی نیشابور خروشان یافت بجهت
استمالت اهل قلعه از دربار جهان مدار استدعای موجیی نمود خاقان کشورگشا و را داور را با حسینقلی بیک در
رکاب مستطاب بتوجهات مرغوب نموده او را مرخص ساختند وی داخل قلعه رسیده از درون در و خبانت را
خیانت نمون دو حیرت رای مخالفت خودودت با استمالت آلات حرب کشاد علی حضرت ظل اللهی با بحر مهر
بجوش آمد موج باوج فلک رسانید و نیران جهانفروز غضبش چنان اشتعال یافت که زبانه دیلا خرمن ازو
ایران اسمان ارتباطان با نهاب افتادن پس بفرمان فریدون سپهر مهاب خاطر جسم اعجوبه عنای ولد جعفر
خان را بضرب تیغ آهن خان در هم شکسته و اعضای او را پاره پاره کرده بر زمین افکندند و اکار وطنین را از
خویش ملکین ساخته سر و دست و پای او را که حقیقت بر یل دست ظالمت جعفرخان بود که بر جاه و جرائت
خویش بخشودند و بدر بیکش فرستادند و حسینقلی بیک عم زاده او را بلقب خانی مفتخر و برو دوش خلاع ایما

شجاع مزین و مطرز ساخته لشکر را بتسخیر قلعه نیشابور دلالت فرمود هر صبح دم که از دود آتش افشان مهر از
گوشه بام سپهر پادشاهی افکر هجر بوم و بر میریخت از شعله های توپهای تنین مثال شان و هیکل برج
قلعه نیشابور سرگردان بودند و ساکنان امکان را سور روز رستخیز مینمودند و هر شام که سحاب طرف گرد بر
ایران کردون کشیده میگشت از برق زنبورک و غبار آتش بیداد از رخنه حبنی و خارج وجود متوطنین شهر را
میسوختند حوات فیا دبرانها ش غلغله چون را که از علو آب کوثر و سلسبیل و تسنیم را عرق عرق خجلت و
انفعال میکرد نجات نیره اینا شتند و اشجار مثمره باغ و بساتین را خطه جنت آئین را که ران تا قامت خوبان
چمن و چگل باد میداد بر تیشه جفا و دهر شتم از پا افکند تذاب شهر را از سود تدبیر ظلمات خاک فان و باغها
ادم نظیر خارستان گشت و قفال خلاف در شورازار عناد حنظل عقود ادو خود هی ثماق در جویبار شقاق
تلخی بار آورد **بیت** دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر | کای نور چشم من بجز از کشته ندروی | چهل
روز اهالی قلعه از آتش فشانی توپهای صاعقه بار درد رخاک مذلت و خواری آب حرمت از دین صبری راه
سرداران دل کشیدند و در شکنجه شکنجه و عذاب عقاب اسیر بودند و از طول زمان پایان این نائره و افغان
بآسمان رسانیدند و تبار ران زبان که ران نتایج اعمال جعفرخان بود گریان و نالان و در نشیه عجز و حیرت سر
کردان حاجی روح الامینی را که از جمله فضلا و معارفان سرزمین بود با یکی از بنی اعمام جعفرخان بدرگاه
معدلت بنیان مهر نشان تحو زان فرستاده متمنی عفو و اغماض و مستدعی مرحمت و گذشت شاهانه شدند
ملتمس اهل نیشابور از حضور بهمال مقبول افتاده ملا علی اصغر معلم با استمالت اهل نیشابور مأمور گشت بعد از ورود
او جعفرخان نیشابوری روی نیاز بدرگاه عالمیان پناه نهاده غبار آستان کیوان پاسبان جبین سای
شد و بتلافی تقصیرات برو دوش خلاع مهر شعاع آراسته بمنشور حکومت نیشابور مفتخر و مباهی و
انصراف از دربار معدلت مدار پادشاهی یافت و زاب خان بوردجردی با جمعی از تفنگچیان بحراست نیشابور
از رکاب همایون مأمور گردید **ذکر حرکت موکب منصور از نیشابور بجانب مشهد مقدس رضوی و**
تراجع بمستقر حضرت چون خاقان کشورگشا صادق خان شقاقی و حسینخان قزلباش را بجانب
خبران و استمالت ممش خان کرد کسیل کرد بعرض مقیمان بارگاه جلال رسید که صادق خان شقاقی از
راه شقاق و فساد که سرشته سرشت شرارت نهادش بود بعد از ورود با ممش خان طرح ارسال
رسل و رسایل انداخته و در طریق مخالفت او را نیز با خود یار ساخته چون بارها خیانت آن خبیث بر رای
جهان آرا که آینه غیب نما است عکس افکن بود خسرو بی نظیر بعدم قابلیت آن زشتی افعال او قطع نظر کرده بعض
مواخذه و بازخواست نفی خفیا و ارده از فرمان قدر اثار اصادر شد که قشون ابن المحبی خود را برداشته

بجا محمد خان نه خار ملحق شود و بمراجعت او بمحاصره قلعه مشهد مقدس مشغول کرده و حسینقلی خان بنات را بنیابت
جعفرخان در نیشابور دستور ماموره موده جعفرخان را ملازم رکاب نصرت انتساب گردانیده موکب گردون
مهابت بجانب مشهد مقدس حرکت امر بعد از ورود جنود ظفر نمود نادر میرزا بقلعه متحصن گردید لشکر قیامت
حصار را از ایرج وار احاطه کرده قراء و مزارعات ولایات را در عرصه غارت و یغما پرداخته نمودند نظر بخلوص اعتقاد
حضرت پاک دین بائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین برای پاس حرمت مقبره شرف اشرف نفوس **بیت** از آنجا
سرور دین مشهد رضا ـ که بجا کنند فخر ملایک بجا کبوتر ـ بیشتر با مزار اهل از وضع عرش آستان اطراف و اشارت
بتخریب رضا و نفرمودند نادر میرزا در غرقاب اضطراب افتاده وسایل بر انگیخت و جویای ساحل نجات شد
بر دامن عجز و التجا را و تعف و عرضه داشت که اگر حضرت مهمال این حصار را با بیت بیل عفو نسکال باز گذارد
از شفقت بیکران و عنایات فزون از اندازه و پایان حضرت جهانبان دور نخواهد بود بجهة استحکام قواعد
خدمت و اخلاص یکی از پرده نشینان عفت را بعقد ازدواج یکی از شاهزادگان خورشید تاج جمشید کمر
کرم بار پرتو رضیف صلاح ذات مخصوص خواهم نمود چون دلجوئی بندگان و دستگیری افتادگان شیوه
آزادگان است بمنادی ییر ایا انجاح و بر جهون امید بس ابواب فلاح افتتاح یافت و در پانزدهم شهر ربیع الاول
پرتو ما هچه لوای ظفر انتما بسمت دار السلطنه طهران تافت چون منزل چناران از قدم داور کیهان با
کیوان دعوی برابری کرد امیر گونه خان خبوشانی مخلع و برخی و غیر ذلک الحمد شفیع قدیمی را با وزن صبیه
مرضیه و بستان تاق هلال گلستان اجلال شاهزاده حسینقلی میرزا امراست امیر گونه خان روان ساختند
از عنان گسلان خاقان گیتی ستان بمنزل اردغان بمباهات و عنان نحل بنیاد از غبار رکب گردون توان
بر دیر نورستاره آسمانی رسید و در آن منزل جعفرخان بیات بمقام نیشابور رخصت انصراف یافت و از
انجا موکب انجم جنود در چهار فرسخی ان قلعه نزول نمود صادق خان با الله یارخان نیز در اول مصادفت
نزد مصادقت باخته بساط حیله را در محل شاور نشاند دغابازی گسترده ما مشترخاص او را از حضرت ظل
اللهی استدعا کرده که پیشتر از ورود موکب سلطانی بقلعه خود رفته متوجه ضیافات و سرانجام پیشکش و سیورسات
گردد در هنگام ورود موکب جلال او را تا تمامی امور باعث تعلل و انفعال شود اگر چه در آیینه خاطر
خاقان سکندر رای که عکس پذیر صور اشیاء است صورت مدعای ایشان جلوه نموده لیکن باز از فیض
پادشاهی تخلق شاهی سرا فراز و زبان را الهام بنیاد این نکته باز کشت کرای رفتن را با رکشت تنبیه و از
روی کرامام حجت را بخیر روشن سزاوار و اثبات خیانت را بر بنهانی قاطع و دکاوات رای خورشید ضیا
بنمایشاد و بنرذات روز دیگر که خسرو زرین تاج گردون از کوشر ایران افق جلوه نمود و خیل ستارگان

از شعشعه و شنه نور پاشش بقلعه نیلقام سپهر متواری شدند الله یارخان نیل و قاحت بر روی کشیده و از
قلعه سیاهی نموده رو سیاهی خود حقوق لسنین صحیح را بطاق نسیان نهاد و در روی قلعه را بسته ابواب
فتنه و طغیان برخ مراد خان بکشاد چون خاطر خطیر پرتو خورشید سر پر نابلد جنت بر بیت کثرت
دولت بود با تمام کار او التفات نفرمود در روضه توجه از نواحی ان قلعه بنزهتگاه سلطنت ابرهیم خان
شادلو حاکم اسفراین را باسعادت قلیخان بنا بری که تنا بری ظاهر با الله یارخان داشت به قیادت کثرتی بان
لایق دلشاد نموده هر یک را بمحل خود رخصت انصراف دادند و آصف الدوله میرزا محمد شفیع نیز بعمل از عصمت
زاد را انجا با دروی کیهان پوی در شاهیند درمنزل پل ابریشم که از انجا تا بمنزل کلاته چهار ده فرسخ است
همه راه او خالی از آب گیاه **بیت** نه هیچ شاکن و جبان در او مگر انجم ـ نه هیچ طایر و سایر در او مگر صرصر
بیابانی که سیلاع فکر جهان پیمای از عرصه مدلل انکیزش بمحال گذشتن بنافتی و وهم سبک عنان در پادیه
محنت فزایش بعد از تصور عبور بر نیافتی قوت هوا و شدت گرما ابواب درکات جحیم گشاده و بنیان
بمفوزان دم آتش افروز باهنه از نرم خاصیت سموم طبان سوز داده سراب در فلوات چون شعله
دود التهاب و سوم بماد در زمین آتشین ان صحرا ماسند ماهی بریان بر در تب و تاب **بیت** بگرمگاه بدشت
ادمیکنی یا نوف ـ چنان گداخته گردد که نقش اندر گاه ـ چنان شد است ز گرما که موی جوش ز پوست
همی بتافتن و دندان همی کنند روباه ـ لشکر انجم عدد ما سنه خیل اختران شب روی اغاز کردند و چپ کاران
قضا و قدر پرده ظلمت آرام کردون در پیش دیل شریف و روز او نجنه بود سپهر مینائی با هزار دیل بینا
رشته رهنمائی چون رشته عهد لئام از هم گسیخته لشکر ظفر اثر در ان دشت پر خطر جاده را از دست داده
بیابان خیل نجوم در پهنای آسمان پراکنده و سرگردان گشتند سواران لشکر هر سو پویان و بتنابت
ظالا این بیت گویان **بیت** خار و حسن این با دیه لیب قشنه عجیب است ـ ای کشش با دیر برداریم را ـ ارجیا
آن عرصه آتش زای سیاوش آسا خود را گران سلامت کشیدند چون آفتاب عالمتاب از افق سرخ ماسند
لشت پر افکر بتافت و طغیان کی از خطوط شعاع آن پرکاهای آتش بر عجز زمین یافت جمعی از پیادگان در
راه مانند اقتاب جمادی الاسل استقلال گرفت و حدت گرما عبوری اشتداد یافت که در ع فولادی در سر
دلاوران از کوره حدادی در مزد و قالب عنصری و پیکر هیولای دو میان چهار آیینه بنان چو کباب در
شور بریان شد از خرد و جاحت آب و جود درد ایشان چون تشنگی ایشان بنهایت رسید و زلالی که از تشنه
کامی ما بیشی اندر کلوئه تن گرد جرد و نود سینه خنجر خنجر اردو دم تیلو فری شمشیر آب یافت عنیدی انجم پرستان
عطشان را لاابالی ان را افتاده و دل بر هلال لشهادند بعباد در ورود موکب و الا بمنزل کلاته حسن شبکان

وادی ملال بمسامع میمنت انتسابان جلال رسید با اینکه بوطاق تا مقام انجام اهتمام کرده و خرام چهارده فرسخ طی مسافت
شده بود چون آفتاب سحاب دست بر وقت تشنگان بادیه عطش خان عطف عنان کرده از کمال مرحمت و دل
نوازی ایشان زاد و راحلت و دفع الوان خاصه مرتب فرموده و المامور نمود که هر چه از دواب مطعوم و مشروب براب
کرده شتابان تا از برف درخشان و بی غایت شان ابر قطره فشان بدانها رسانند و خادمان میمنت حضرت
قدر ان وفور عطوفت و رأفت که سرشته ذات ملکی صفات او است بنفس نفیس پا جای نفوس جیبی کران جان
نابوس بودند پیدا اختر از نیال از زلال ذنبی کی گروهی زکروهی مطبوع عدم داشتند مسرت ساحت
و خلقی را چونان آفتاب جهانتاب بنا ابر رحمت دریا نوال آب در حلق چکانید و از ورطه فنا رهانیده
بسر منزل بقا رسانید خانا کردون پیه برکرده نعین کردیم چنین شاه جوان دولتی بر جهانیان مهربان
و چنین حزم و عزم و شوکتی یار غم پروران و غمخوار چاکران و دبیرستان در جهان ندیده **قطعه** بنا زای
زمین و بنالای سپهر که چشم مه و تیر و ناهید و مهر ندیده چنین شاه بیدار بخت سزاوار تاج و سزاوار
تخت درونسل کلانتر یکی روز چهار استانه بوس نیلا حضرت پناه توقف روی داده روز دیگر که خسرو سیارکان
از دریچه مشرق رخسار جهان افروز نمایان نمود اعلام ظفر فرجام برجسم حضرت چون کیسوی سرو قدان
سیم اندام بنسیم صبحدم از هیچ نافه کشاده یکشود و جانب بسطام معزب خیام کرده و نا افتتام کردید حسینقلی
خان که برحسب فرمان بعد از صیف جزوه کوه عبدالله نیز و نیز کاران بود بسعادت رکاب منصور نصرت
فرمود و از آن منزل بدامغان نزول اجلال فرمود و از غبار بغال الیمن کرد و نور آگهی نور افزا ارمغان
داد و سینه و از اوق را از ان مکان مرحض و بعزم صید انداز و تفرج هوا و کوه ان راه چشمه علی حرکت فرموده
هر روز که سمند شوارد عنبر عزم چیک شمان بر باده فیروزه رنگ بر نشستی و از سهام اشعه دست باقکندی کرد
در زلف اعجم کشاده از کمین چند رنگ درنامی شاهنشاه اعظم با خواص غلامان و امرا وحشم بنظرها هیاز
بعیث عطارد صید انداز و با چرخ و شاهین بغامین تیز پرواز فضای هوا را از دراج و تذرو و کوه را از
کبک و تیهو می پرداختند چنگل باز از تدرو خون شده و ان تمثال الذهب رنگ ریز خونابه رخسار لاله فام مسا
میشد و از شتاب کلاه ضیغم بدنبال غزالان مشکین مثال دیقبان بهر دره صیاد هو چشمان ماهرو
نغز جلوه کر میکردید و غزالان خوش خط و خال از دست خنجر خود زادیم نیر شکار انکن پادشاه شیر اوژن
رسانیدی تا جمل نیرش کوه دواهوی جاهری مشکین از هوای نا تار بشتاب دویدی و خود را به
شمشیر ابدار خان نشیه شکار او روی تا کشته شمشیرش شود **بیت** همه آهوان خواستی سر نهاده بر کف تا بید
آنکه روزی بشکار خواهی آمد چون از کشته وحوش و طیور در آن هوا تپه ها ساخته شد و کوهها بر

بر روی هم انباخته لوای فلک فرسا از انجا جانب نوارد حرکت امن منتی المما لک میرزا رضا قلی از ورود موکب
سلطان سلیمان حشمت سرپرافرازی و افتخار بفقدکسب دولت نموده بتمثال در تلا امد **بیت** خورشید
التفات توجون تافت بر سرم از بیکرم دکر نفتد سایه بر زمین تلوادم بیشکش بالها متاع و جنانت کیا
و اقسام نموده بقدوم حسن جز ایشان اسم حق منکداری و جان نثاری بظهور رسانید سهم با رسپهر سطت
از منزل نوار حرکت فرموده در بیا زدهم شهر ربیع الاخر چون روح بتن و کوهر در صدف و نور در انجمن و
فیض بهار در عالم ارایی و رجن نخکاه سلطنت زاد رونق داده نضارت بخشید **ایلدار توجه شاهزاده عباس**
میرزا بسلماس و تسخیر قلعه مودر و شکست و انهزام جعفر قلیخان نخوانی قبل از حرکت اعلیحضرت ظل
اللهی بصوب خراسان بیجز بکه سبق ذکر یافت **شعر** هلال ابن بد دوابل ابن غمامة و فیضا ابن عجربل شماء
ابن شارق یعنی درصدف سلطنت و جهانداری و مهر اسمان عظمت و کامکاری شاهزاده عباس میرزا
را بجهت تنبیه سرکشان ممالک اذربایجان و تسخیر قلاع آن و کرجستان و شیروان مامور فرمود بعد از
ورود اعلیحضرت خاقانی بدار السلطنه طهران **بیت** اواده شدالدین کهن فرش کانالطان استوی علی العرش
مهبانا کاه مساعی خاقان درکاه جهان پناه رسانید ند که شاهزاده اعظم بعبان ورود بدار السلطنه
تبریز روزی چند دران شهر عشرت انگیز بجهت اسایش سپاه ارام کرفتندا نجا در چنین ایام خیام عزت بر فرق
ابن نیلی بام برافراشت چون جعفر قلیخان بعد از رحلت برادرش حسین خان از ذل عزو رسود و دوا و بقلعه خوی
جبر خودداری کاماهیمان جاه فرستاده متقبل اطاعت و فرمان برداری و متعهد بندگی و جان نثاری شد
بود شاهزاده منوچهر چهر هوشمند هوش بنابر تعهدات او کمی از نمان حضرت برای امتحان احوال ات
ملهوش باده غفلت و کم کشته بادیه ضلالت با امثال و ان یك کا ذبا فعلیه کذبه نوروی فرستاده او دیده وات
استعداد استفادت حضور و بشارت داده لیکن شیطان دواعی و ابلیس تلبیس جنبانا سلطان غرور و دوا ال
غفلت و پندار بر بهکنار رضای ذهم و خیال کشتر ده داشت که دست پند رفیق هیچ فرزانه خردمند
کرهی از ان بند نتوانستی کشود و پای دل مرغ زیرک ذا بجلبت چندین عاقل دهلو ازان مکل برد چه جای
ان سرکشته ککو مغافل چنانچه اضطرار او را بر استکبار و تثبت و با دبال مکر و حیل حیل و استظهار بر مغاو
دغل معلوم رای مغربان رخل عمل شدنادیب وکوشمال او را فرض مین و عیش فرض بشمرده عزم معاقبه
و مجادله او را از چنین ایام اعلام نصرت فرجام جهت سلماس شغر کشاکردید جعفر قلیخان چون از نهضت شاهزاده
فیروز بان نوم و نی با خبر شد یکی از برادران خود را در قلعه خوی کذاشته استغاثات ل ستمداد وجمع
اور و دن شکر صلات بنیان بنیان اکراد رفته و از امنا و اهالی ابر خان و طایفه بزیدی و شکاکی و سبکی

استعداد بات وبا پانزده هزار کس از آن ناکسان شوم واز دوم بکینه نهاده و پاداش حقوق و نعمت را معروف
انگاشته خادم بیکار شد جف ایلات واحشام نواحی خوی و سلماس از بیم آسیب لشکر ظفرنشان اشها ماکن
مستحکمه پناه برده بودند از آنجمله قلعه هود رکه از قلعه‌های سرزمین و در روزات ومتانت با بنای سپهر
برابری اباز نموده بود و تا کنا نش از آلایش هم از زوعقاب ونسور باشد برین فلک هم پرواز بیت جا الی شدی
مرغ از او برتر از نه نماهی رسیدی از او زیر باز طایر وهم بمقصد وصول بر شرفات کنکره اش عاجز از
طیران حمل و ثور بدامن کوه گردون شکوهش چون حمل و ثور چران بیت ز اسب چنبر فلک اندر فرازش او
بر کنگرش حبل دود مرد پاسبانان انباشته بنفا جیل وال و مشحون بوجود ابطال رجال و نالان زمات
کنداند شه هیجیان از سنک و طین گردون احنا در بر کنار بام او زسبیل بود لشکر جرار و حکبر از اطراف وجوانب
روی همت بتسخیر آن قلعه محکم بنیاد نهادند و قلعه کیان مدلات و ترغیب خان اجلال کرد کر از جانب
جیغو تلیخان کو تزال آن حصن حصین بود ... ذر ذاب ... وبفاده سر کرمی استحکام قلعه دست باستعمال
آلت حرب وادوات طعن و ضرب کشادند تا آن حصار استوار را لشکر کشور گیر با اشکر کنگره باده اش از
کنکره افلاک برتر بود و گردون ز استحکام نکرفتی بر بالا کلاه ز ذکرش مهر از سر فکند بیت
حصن او حصن اختر ثابت بام او بام گنبد دوار دو طرف من یکطرف عینی تنجیه نمودند واز آب جمضا ...
آتش بار رعاد و وجه انقاکاران را بنیاد بنیاد داده چهره هلاک و برادر چیا منید تند اموالی که چند بن ساله
اندوخته مبتر وکس ساکنان انحوالی بود و بواسطه استحکام مکان کان تاراج حوادث بروی منیفت
ودوران بلند حصار بر روی هم ریخته بودند و یک دم بعرصه نهب و غارت غازیان کیوان مهابت مریخ
صلابت در آمد چنین البته ما منال مصروف از زوال شاه کیوان تند که اگر حکم همایون نش را اقبال جبال
خوانند پست شوند و اگر نسیم لطفش را چو چه‌ری بکوش بجنبان کردون رسانند مت کردند چون
کار قلعه هود بدبر بروی مغاود دوا اجلال و قت اقبال حد بو بهمال ساخته شد وحش وضار و جرد
منتم در بنا ز شعله شمشیر هندو فیر سوخته کشت لشکر ظفر اثر شاهزاده اسکندر شوکت دارا روش کما علت
ا لو مال د نیمال و اعلا منهم لکسر الاعادی و ضلم الظفر علایم الفتح والا قبال ورا یا هم نه حو تهر القنا ل الآیات
العتز والاجلال شعر انا رکز رهلة الانام عفاهم وان دضوها للشوعضا لها بیت کینه توز
ربل دو رفضم سوز زرمان شیر جوش دروع پوش سخت و کرش کار دان با اسبان تازی و تیغهای
هندی و نیزهای خطی و زرهای داودی و سپرهای چینی و مغفرهای رومی و ناوکهای پیل افکن
وکرزهای کوه شکن و کرهای اژدر بند تهمتن بنای بیت دوز روزم از کرز چون پیلا دهر یک خاره کوب

۱۵۷

دو

وقت کین از نیزه چون نرها دهر یک خاره کن روی دل سنکین هکبر فولاد تن خارا توان برق تیر الماس تیغ
آتش سنان آهن مجن روی بکوه شمال سرکشان آوردند جیغو تلیخان با پانزده هزار بر داهرمن دیدار
اغلب ایشان کفر آئین و بیگانه از دین سیدالمرسلین بیت لشکری بودند چون عفریت و غول وشیر و
کرک خیره رای تیره روی مستمکاره عمر کار سر بسر غافل ز تقدیر خدای مستعان یک بیک غره با قبال جهان
مشغال از غایت تهور و نهایت بیباکی یکینل بیشتر ز آن دور ایشاهزاده بهمال نبرد و قتال وجدال
مصمم شد و بحسب اشاره او چند روز متوالی اهالی آن دیار و حوالی آب نغوای سلماس فتنه بودند که
تو ایم سنبان صرصر شتاب بکردش آتش عنان سپاه رزمخواه شاهزاده جهان در دکلو لای فرو رفته از آن
ورطه هایل طریق نجات نیابند لاجرم بمفاد لا یحیق المکر السیء الا باهله بالاخره تابین آن مکر و حیله بنیر
سپاه او غایب کشته قوایم مراکب هر یک کرد ز آن او حال فرو رفت نه انجان طعمه شمشیر ابدار کردید بیت
هر ضرنکی که خصم تو انگاخت رفت یکان بجانب سوفار باجمله شاهزاده آزاده با حداثت سن وجوانی
و ریعان ریحان عمر روزدندکانه روز هفتم بیع الاحد و هر الی دیلمقان سلماس نظم اه ولته سلیمان
خان ما جادو ابراهیم خان را احمد خان مقدم سکلیکی بنوی و طغرل ابر میمنه و میسره و قلب جناح وساقه
و کمین کماشته با جهان جهان لشکر کر از صدمات خوا فیول انکروه کره زمین چون کره کرد باد در حرکت
بیکند شدی و از صهیل اسبان برق سیر و غذ جز وشان دلاوران سخت کوش کرش کرد و ن کر کشتی
و از بریق صمصام ابلینه فام ایشان نهر بار از آسمان دم کردی صف آرای کشت پیش تا ز آن معرکه قتال
از طرفین پای در مضمار جلادت نهاده ماز شرار رعنال تازی نژادان کوه مثال و شعله افشانی سنان
اجنی خصال نایره حرب و جدال در انتها با ورزدند پیاد کان بریغ هیبت لفنک اهنک ا آتش درا فروختند
جز ابر وز بنورک و تفنگ ا فکن بجان نخاقان شعله دوزخ آن وضدا جاد دیو هیبت نما اهان دی
و دولت واکراد عفول دویت را در آتش نوازر وخار سرخش از نهیب نعره کرنای صور امین وصولت
ادای نحای روئین کیان کهن سال عزلت کرین ذو ایوان ملبد آسمان مراسیم کردید و یکه سوار چرخ جهان
در میدان سپهر از دهشت خو غای معرکه متحد و ظلمت کرد راه خویش کم کرد بیت ز کرد سینه جرخ چکیا
همی تافت چون خون ز مکیان توپهای عظیم الهیکل بیل انفنک پر آکب کردون دیل چی بنت جبال
بحربها جبال و عقارب مفرها علا الزلزل چون اهرمن رعین ضواعق بحیم در فضای جهان می انگیختند
وازدها های چینا الجاب اسمانها هوا در دهای شعله وشرار در مضمار کیر و دار بجان دشمنان دین و دولت عنان
بیکبر و کین مبر غشیلا آتش بالا کرفت و از صدمات و ز لا ز ل عرصه هیبت هایل صور تمنا را الشماء انفطرت

وافلاک کیب اثر ترث درجهان هویدا شد شراره دیزی وظلمت انگیزی نبادق اسمان سوز زهیم در بر یخ ان و
بیکین نحل کیلب کرد چون نا هنکلف بکرفت وخرمن کاهکشان بسوخت وساحت زمین از بیت جهان فروز نماند
کرده اهنکو اندیو ا مزدحم اذ ید دیع ربع سکان راباب خا جان ادراج ومنا خ وخاجی یکی یکی جوی خون چی
دو جیحون روان کردانید واز صولت حملات یلان تن لرزل در مزاج چار ارکان ورخنه در بنیاد محکم اباد
جهان و ثلمه در بنیان اسمان افتاد **بیت** ز بهم سپید در هم او فتید * چو رود روان خون همی بخشید * ز بس
کشته کامد ز هند و کروه * ز خون خاست دریا و از کشته کوه * ز بس پیاد از خون تن در نهم کرش * که بوه ادپوش
ات بالله پوش * جسم خصم از نار دسهم دلاوروز ستان جکو سکاف یلان اسم فتنازع فیه الفاعلون بود وجما
مفعولشان بکه زدم دلیران شانند ووعود غامل چو باسم لا ینصرف از عمل معزول وهر دولی کاوکه بند یلم
با هزول منصرف میکردید خشت نذین ان شمت دلیران بر سینه منازلان نشت ولهایه دروح از قفس ابدان
اهنه لان اسیم بر خوات ز مین مرکب از خون هر کجی یا نکان بد خشان ومعدن یاقوت وخشان شد وطلایب
واشباح شیخ را شباخ اکراد بیا ید بدی وسکاک را محمل حظه کلام حکمت نظام سیدانام اقتلوا
شیوخ المشرکین میبود شیخ دل و زور بازو صمصام جونان شام از خون سرخ کردند این شرح ملخص جیب
لشکر دشمن شکن شاهزاده جهان فر بیروی بالفعل حید رصف ز صفحات رایات وابابات وان حنه نا لهم
الغالبون موشح یافته فغا فغانه شیطان پرست دستان ستیزه دار نکشیدند وروی از صف جنک و
پیکار تافته تیره روی وخشک دهان فنهاما یوس از نجات و طبعها باد ان نشاط و پاها جدا از رکاب
وسرها دور از عنان پای در وادی کریز نهادند حیدرقلیخان از این شکست که بیدوستی بروی ده یافت
استعجال از هزیمت غراب وهمچو عقاب عادت کرده تعلیمه خاکی که از قلایع مرتفعه صعب المنال محمود
سلطانت پناه جبرت توسل بنداحق پاشایان روم وازالی ثغور امیز ز بوم دراز کرد **بیت** نبود
کس بزیر طا یربوم * که همای از جهان شود معدوم * وهران وستم توان کیوستان خلابان کروه عندوک
افغانیه یا تمیز اخته نا صرکراد ید ند بر تیغ بید ریغ کذرانیدند مقاد ل و هزار سر با اخترم بیشمار دیگر
کوفتر سطوت شاهزاده کامکار در سانیدند **بیت** کسی که رزم نماید نشان از ان هیجان * اکرچه شمس بود برت ا
هست بل بنیاد * همه شاید رتیغ است اکر بود نشنه * همیشه مقدورات اکر بود بنیاد * اکر سؤال کند کوید
ای سوار مزن * وکر جواب دهد کو بیای ملک زنهار * ظاهرات که خواب بحقیقت ترکیب با عقاب مهیب وعری
برابری شواند کرد وصعوه حقیر حبه با باز اشهب دم مساوات وهمسری نتواند زد **شعر** فلیس بغاث الطیر مثل صقور بها
ولیل لاسود الضب مثل الثعالب * امرا سپاه ودلیران درگاه خاقان جم جاه در خدمت شاهزاده اگاه

ازدست بردی چنان که روان بود دستان وسام نریمان از ان نادره وتا دامن اخر الزمان این داستان از دیدرف
ایشان یادکار است پای بر فرق فرقدان وپایه سر تخت تر فان هفت اسمان نهادند **بیت** برو ز عرض کسی
وات عزوین تاج * که درو زحرب کشد بار اهنین منفرج * از لهو واین فتوح که ما به ترویج روح بود ابواب
نجاح وفلاح بر وی روزکار وجهانیان کشاده کشت ودو دیگر که جمشید خورشید بر سیر فلک کردون مسوا
وسپاه بیشمار ثوابت وسیارزا از ملما ناشغه بودافشان از میدان اسمان بیرون کرد شاهزاده فتح جوی
نیکخوی وارد بلده خوی شد وبه فتحلیخان قاجار شام بنیان نزد آنجا متوجه وموکب منصور از خوی حرکت
کرده وارد تبریز کردید رعایا را اهالی اذربایجان چند سال که از ذهاب وایاب بیقابل حیدرقلیخان بعضی
دربلدان جزیره ادبیا ملفحهن اندریع کشت وزرع خواستی ونفع ضرع مواشی دربرخی از امل وشد بیجا
اذکر خار بلای جلا وحوف فرقت وکرب وغربت بودند از اشاعت عدل و داد شاهزاده عالی نژاد
پاشا هدامن وراحت هم اغوش عود با ماکن خود نموده با سایش و فراغت دوش بدوش
امدند واز دبستان بیرانه با عنایت معدلت شاهزاده فریدون صارع ظل ت عافی ایه بروی کارها
ورزاییع اقول امد شاهین با حمام وباشه با عصفور همه اشیانه وبلبل با زاغ وکبک با شاهین همخانه شد
بیت ز عدل او شده با ذ سفید جفت کلنک * ز امن او شده شیر سید رفیق شغال * نزاید واز بزد درخلیل بان
جکل * نزاید درانکند درز میں بانی چکال * مژده این فتح نامدار لوحش عیور سپه ریه بربار کیتی
مدار وخاقان روزکار فرستادند وانزح انزانعام حشروکیوان غلام خلایع زر سالار ودر خورد رتبه هر یک
ازانان کرد بعضه مروت وصو آنکی پای جلادت افشرده واز دشمن سرکرفته وطال برده بودند رسیل هم
را زیب بر ودوش افتخار کردید **بیت** دو روز ند بیت اددوو بزم بخشید * ملکی بسوالی وطلا تبوالی

ذکر ورود محمود میرزای افغان بار دیگر بدرگاه حضرت خاقان ووقایع ان زمان

بتحوی کامل ملک محمود میرزا بجهت استمداد دو رضی اول این هذیان نامی بر بنیان قلم مشکین رقم معلوم ومفهوم ناظران
این اوراق کردید میباید ز جحملی ند که ابستطاب ووصول اولیا را لعباد نیز د عنه ز میرزا اولاد را انجا که ائمه
خود روانه ولایت خراسان ربعیا انعدو دو با نصد رود امیر حسن خان طبسی وامیر عرب خان عربحشمه حاکم تمن
حب الامر اعلیحضرت خاقانی با عانت او پیشنیا وطریق جانفشانی شده جیوش خویش را مستعد وانزاه
همیانه متوجه فراه وخاطر خواه ایشان آن بود که در تعقیر قندهار واستیصال شاهزاده زمان زنها
در هیچ کار وهیچ مکان توقف جایز ندارند چون مقصر میرزای جبر شاهزمان که والی ولایت هرات بود از قصد
ایشان خبر دار کشت زمان خان دولتزی وتیمور خان تیموری واسحق خان قرائی را بدفع ایشان نامزد کرد با نشان

میرزا روی به ایشان نهادند و بعد از تقابل فئتین چون شیر شرزه شیر و غضبان پلنگ بدخو یکدیگر را هلاک
و از استعمال سیف و سنان جهان را بر جهانیان تنگ کردند چون صد دهیم و حلقه و دایره جیم تنگ گردید
چون جنگ ایشان به طول انجامید محمود میرزا ... قوی بنیاد خاقان با عدل و داد قوی بود شکست بر بنیاد قصر حسب
مقصود میرزا افتاد در خلال ... همه پامال یاد از راه ورزد و سود زلت و هوان را در هلاکت کردید ... جمعی کثیر
و جمعی غفیر از افاغنه طعمه تیغ بی دریغ محمود میرزا جمعی از ... کار وی با لاکرفت و از یمن اقبال بی زوال خاقان بیهمال
فتح عظیم ... شاد کام و کامران کامران میرزای والا خرد را در قلعه بنیاد ... و خود با
امیر علیخان و لشکر ... غریب هرات را زدند و در خارج آن شهر خیام اقامت نصب نمود و
بیست روز در محاصره ... شاهد تمنا از پرده قضا نقاب از چهره نگشود لاجرم
اردوی محمود میرزا از وسوسه و اغوای اعوان نقص ... دست ... ادبار از زاویه الهامش
... کشتند محمود میرزا چون
شاهد بیوفای ... ولایت
... سر خویش را فراپیش گرفت **بیت** زمانه جو یاد دست
و باد از نعت ؛ نقاب از رخ گل بغربت کشد ؛ چو گل نهفته در میان چمن ؛ شد ؛ و امیر
علیخان ... و از آن ... کامران میرزا ... ناکام از قلعه ... بیرون
... گذارش وقایع را به درگاه عالم پناه عرضه داشت ... مطلب ... خراسان شقه
کشا بود ... حسب الامر اعلیحضرت خاقان ... کامران را پ
داشته روانه ... گشود و در دهنگام ورود خاقان کشورکشا با حدود حکام خراسان بحکم قضا ... د
ایشان را در مسند کامرانی نشانند چون موکب مسعود ... ارض اقدس ... رو
نمود عروس مراد ایشان از نقاب خفا چهره نموده بیان ورود موکب شاهنشاهی به دارالسلطنه طهران
هر دو شاهزاده با ... هماکه خان وارد درگاه جهان پناه گردیدند حضرت ظل اللهی ایشان را نوازش
و چند روز بعد ایشان را ... فرمودند که چندی برای رفع کدورت غربت ...
منزلهای آن خطه ... زایل ... اقتضای وقت ... دولت ... کامران
ایشان گردد محمود میرزا بعد ... از خارج هرات راه فرار پیش گرفته عنان اختیار ... قضا
ماند گردباد در کوه و صحرا هر سو عنان گشاده تا آن چند روز وارد مرو شاهجهان و از آنجا روانه
... و ملت و امنیاء ... اداره دولت دست ... شاه ... ورد

شهور بیکجان زرد از دست رکشیده ... حمله شیر از روباه و هنرهای از خار و رکهت کل از خار و دسته سنبل
از شوره زار و مشک چین از پارکین جب و خطا کرد **بیت** هست بلی اندران تو هم الف ؛ هست بلی از بتان تمنی
جیبود ؛ خواستن از پارگین گوارش قلیم ؛ داشتن از خار بن ترنج امرود ؛ چنانکه از انوار و بخورات و رایحت
که چهره نمودن صورت سنگری و بهای ... نقش مراتب ... دو اینه زنگار خورده ... او
محالات و ... نقش ... شکل ... اول ... باعث ... از انجا به عزم زیارت بیت الله الحرام خرام
عزم ... خرام همت ... در کشید ... ملکت خوارزم گردید چون والی خوارزم را با خاقان ... آسیا
... رابطه اخلاص ... ورود ... داشته ... روانه درگاه عرش اشتباه ... شد
خاقان کشورکشا ... جانب اور ... منزل آصف الحضرت میرزا
محمد شفیع وزیر ... او نیز بحکم شهنشاه ... احترام و اکرام شرایط اهتمام مبذول
داشت ... خزانه انعام عام ... زر مضروب و اجناس خاص شاهی ... و اوانی
زر و سیم ... و از ... ورود ...
و رسم ... ذات ... انواع الطاف و اشفاق خسروانه ...
بیت ... او همی بخشد و همی کرید ؛ تو همی بخشی و همی خندی
دبستان نشاط سوار بودن شاهزاده آزاده حسینعلی میرزا چون حریف ظریف خریف پای در گلستان
نهاد ... زرگران بدیع فن در عرصه چمن و صفحه ... اوراق اشجار ... دست ... مثابل زر
کشاد ... در ساحت گلشن ... حلهای بهشتی ... و دیبای احمر بر روی
... نقاش ... رقم بدیع نگار ... ایوان ... و زعفران ...
شعر ترى الدنيا ... المرات ... ؛ اذا نظرت الى الاوراق ... ؛ کوری سیمین ... کران ...
اسیب ... برشاخ چون ... دلفریب معشوق ... سیم اندام ... لعل فام ...
... **بیت** سیب سیمین ... ؛ ... بجوراب ؛ و نار ...
نار پستان دوشیزگان نازک ... ازجاب ... الاخضر ... د
کلابه ... از شاخ ... کل ... نبات ... حیات ...
بیت گل امرود ... کرده ... لطف ؛ کوزه چند ... معلق بباد ؛ ترنج ... جهرم ...
... بوی ... **شعر** ... ؛ مرکب ...
بدیع ترکیب ؛ ... ؛ ... عجوب ؛ نارنجان میان ... اخضر ... زمرد ... کل ...

از دختر باقلم نرکس سبز برک بنفشه تاریخ عشرت مینوشت عقد واقعا باز طارم تاک مانند عقد ثریا از اوج فلک
و درخشان بود و با کوهرهای کردن شیدان کردن بلور مانند حبابان تماشا **بیت** در چنین فصل که از لطف
شه بلند نوان⁘ سر سبز بود جهان در طرب و نعمت و ناز⁘ رای جهان آرای تقاضای آن کرد که محجوبه حجاب عصمت
و عفت خود رخصت داد که شرح او زد زبان خامه مشکین ختامه کذشت شرف همخوابکی و سعادت همخوابکی
هلال جلی الظهور آسمان جلالت و بختیاری و صبح با هوا اشراق عظمت و کامکاری شاهزاده حسینعلی میرزا
سرافرازی خبر بشارت نشاط و مژده سرور و انبساط در جهان افتاد و طاق خانان ابواب نان و نعیم بر
روی جهانیان کشاد حکام و اعیان ممالک از اطراف روی بدرکاه خواقین مطاف که جهان را پناه و قبله جهانیان
است آوردند در داوا سلطنت جلادت طاق بغیمان ماه اعظم اهل سرور و سرود بزینت اسواق و آیین
ایوان و وثاق بر خاستند و شادروان حجرات را بتعداد و بتماثیل دیبا که صورتکر چین از شاهد آن انگشت
خجلت بر جبین آورد بیاراستند و رامشکران که رخشان آرام جان بیهوش و اداشان موجب رمیدن عقل
و هوش بود و چشم جادوی ایشان معجزای جان در غنا فزای کران طرز نکاه دل از دست برد از آنکاه میبرد **بیت**
کویند همه جهان فریفتکی ای رفیق⁘ آکاه شو که فتنه نکاه میبرند⁘ غافل نیم و نداه ولی آه چاره نیست⁘ زین رهزنان
که بر دل آکاه میزنند⁘ از نکاه فسون ساز و نظاره آشناسوز بیکانه نواز محافل خلایق کل را کرم کرده نمایشان
را بجنون و اسر سودا دادند کلچهرکان طرب ساز و قرنی بدنان او عنون نواز کلاب مشکین بر کلرخان افشانی
و بوی عبیر زلفشان عود و عنبر را آتش فشو بیشتانی **مصرع** با چهره آتشین و اشک آب و شی⁘ از حرکات غمزه
اصلوب نا هوش و باشند مطربان بر غنوله موی بدله کیسوان طاول زلف بیمانه و آهنک باربد و نوای
نکیسا کاهی دل ناتوان عاشقان را بکمند موی دلاویز در بند داشتند و کاهی بنغمه زبان عنان دل برای
هوش جلب و طاقت مینمودند **بیت** رامشکران خوش نفس شدند کرشمه از هوش⁘ بر محمل لیلی جرس در محمل
داوودی⁘ مطرب بر بط نوازان تارا و تار جان را غنای روح و دل را شراب صبوح میداد و از سر نغمه نغمه کشا
نغمه داوود بشارت مرغ سلیمان در هر کوشه مکوش کوچک و بزرک نشانیده و رعنای صفیر شداد **شقشقه** را بدا
نکار ناهو یوسف⁘ و از اشد آفکانه داود⁘ شعله آوازش زشور تهمتان درون جان را زایل مخالف و عراق عراق
و اصفهان را آتش بجان میافکند بربط آن کوشمال شوخ چشمان چون کودکان درکنار و دایه بنالد و شیون
بوده الفالین ناونا رش و رنا بیدن **مصرع** بدهن انهر زکش زیاده‌ها بر خواسته⁘ وین طرفه که از ترتیب
و ترکیبات جمله و آلات و ادوات روح و نشاء ایام حرکه و مایه نشاط و کامرانی جمله حاصل شد الحاصل و مجمل
لطف از دوست نیان سیم ضبعب دیجم دامن مود شکل و ساخته کشته و برای شادمانی در مضمار لهو و انبساط آفراخته

از نات و رباب و ترنغمات کانچه وخروش دف ماهرویان شیرین شمایل چون شاخ کل از جنبش صبا بهر جانب متمایل
هر جا که کاه که دست ماشطه قضا دیبای زر اندود چهره را از لطافت شلکون میساوی و انکشت صبح د ۲ را
عروسان حجله کردون را معقد ثرثری ۲۲ از عنان براق سکینه‌جات از شعشعه دیبای زر اندود نظاره کیان
را دیده جهان بین خیره و بر ارباب بصیرت مبین و جعلنا الشمس ضیاء و القمر نورا روشن میشد و هر شام که فراشان
قضا وقدر و مشاعل سیمین سیار کان را بر بام سپهر نیلفام مینهادند و نور شمع و چراغ شب تیره را چندین برابر
باهره نورش تا از روز روشن مینمود فتیلبازان آتش دست از شعلهای برق افشان هیئت شرزه شیر و
پلنک پلنک مینمودند و شعبده‌کران جادو فن چون حقه باز کردون بیک دست هزار دست بازی میکردند و تا ز جهل
نیزه آتش و ستان صد هزاران تیر آتش فشان در دول کره اثیر جا بکیر کشت و دست قضا چشم بد بینا نجم را میل
آتشین کشید در فضای هوا از بدیع قلعه‌های آتش انکیز سیار آن شرر ریز صورت و جعلنا السماء بروجا
و زینا ها للناظرین بر تماشائیان منظور فشین جلوه کرامد نظارکیان از شاهد بونوکان سر مهتاب بر نور انف
انف نار اکویا نان طور و تجلی میبینا میشد چون کیهمه آسکار و رها نا آقامتی و اوان و انبساط و کاروانی زند کانی
دبریفت **بیت** بیشی برخی تر انصیح دیار⁘ هوا عنبر فشان چون طره یار⁘ که مشاطه قضا از رشک انجم بزلف شک
بیزه بیک ای جبل زرک رنیوان مشک شب و عود بر کیسوی د ۲ و نیز سیستان محفل سرود غالیه انکیز بود و با بر
هلال ازلاجورد سپهر وسمه‌ها دند و عشیره درکار ارزد و ده جبرا مرشب سر هر کشیده بر بطنوازان منطق سیم
بیغ زهره از هوا ادای نغمات طرفه طربه و هوا برقص بر حرا سمعون بانان میزنم عیش و نشاط بکشاد رأس
ادنوفی سرود سر برآسمان سود شوخ چشمان محفل کردون در منظوره چو زردی بساط جوق دو شیزکان
پر کرشمه و ناز **بیت** شد تماکشت زن و انکشتری باز⁘ و سیمین بدنان حجله سپهر تماشائیان بوده جز اختر شاها
عشق پرواز **مصرع** شد ناز دلبری چشمک نازن⁘ کیوان بلند مقام چون خازن کیخرو جمشید غلام دینار و دره‌ان
انجم بر سر محفل فشیان جشن شهریار نثار میکرد و بهرام خونخوار شام دشنه از کف نهاده جام بر داشت تیره
کرکهن دیرینه را ۱۷ نشای رود و کارات مرح و قلم بر کرفت و از دوات زرین مهر نامه عقد مینوشت و مشتری
روشن ضمیر که قاضی دارالقضای دوران است برای خطبه و خطبه وصل را انجمن فلک فشان پرده نشین عفاف را
کرده بلد دوران و مشاطه همه آرای جهان در روز او نقاب حجاب و خیم حرمت پرده برده بود و درون غنچه را
در جمن از رشک خون کرد و ان خزاین ثمین و در هم و دینار را ده کان و داده و بجاد بر سر زیبینان اوفر شاخ نثار
کردند **بیت** ز وصل خسروی کر دیده شیرین کام شیرینی⁘ بر انسوی آن جمال یوسفی جان زلیخا تعفل از انقضای
جشن و سرور اتمام اعیان پیشکشهای نمایان و تحف و هدایای بیپایان از پیشکاه ایران شهریار کردون توان

جوانه بید نثر سنك و ریزه اش در و مرجان وحش و خارش مفرح ارواح و مقوی ابدان را غاغش عندلیبان خوش الحان و
طوطیانش بر بالا اشجار سرو و بال چون باد بر و کیانه هزار طاوسان بنا فرایش چون دلبران سیمین تن
از چمنها کاکل دام افکن و دوشیان شیرین کلامش از نوعروس جادو فریب خاروت فن است از انضباط امور سلاطین
با تمکین سلف پیشا از عهد و اوان آبادان و دراز استکی رشک جنات ثمان و غالات خلد مثال گلش در روح
فزائی و دلگشائی چون رخسار حوران جان پرور و چون مقدر قد رخلعت سلطنت آنان سلسله جلیلات
انتزاع نمود از هر طرف صاحب داعیه سر از گریبان طغیان بر آورده بعضی داعی نفسانی غدار عروس عرصه
الهند در حجت مناص را بناخن تطاول خراشید و غبار و سکنان ممالک ما مورند احتمال خاک بیداد مهالك
بر مستحقین سدارک پاشیدند از جمله پادشاه انگلیس فرنگ با هزار کونه رنگ و ربود دست استیلا گشاده
و در اندک مدتی ممالک وسیع را داده چهار صوبه از جمله هفت صوبه هندوستان را بجبر و فریب متصرف گردیده
و صوبه داران آنجا را از عنان کشائی استقلال و قریب صد کرور از نقود و ملک و ارث منابع نفاق انگیخته
دهشت بدینسان نوع اسفید زبان دارند و بینوی شاه کبرا را غاظم حکام آن سواد معظم و صاحب طبل و علم بود با
لشکر انگلیس موسس اساس نزاع و جدال گردید و لیکن از قتال جانثار نکال ندید از روی تظلم بطلب اعانت
و یاری چند کس از اعاظم سادات عالیه رجال مملکت خود را با تحف و سوغات بیشمار روانه درگاه جهان
مدار نمود از جمله هدایا پنج زنجیر فیل کوه وقار بود که خرطوم شان مثال اژدها قلاده کرده شیر فلک
و در دست فیل بانش از ناخن ماه نو کج بود نوک تیز نوک خنجر دندانش سینه بهرام خسته و از با دعله کردن
بسا سکند را از جا شکسته **بیت** چو بر کوه دوت و کهی که حمله برد چو سرمه سوده شود زیر پای او سندان
مثال صورت خرطوم او عیان ماند که اژدهای معلق ذکره کشته دوان و دو قفس مرغ از طیور هندوستان
که مرغان نواسنج کلزار ادام از مقال و صدا تکرار ایشان ببلبل مقال لال و بسته نفس عبادت و اصری که شعشعه
لالی انوار فروزنده مهر و روشنان اکلیل سپهر یاد در ظلمت انفعال نشاندی و بر تو عالم افروز بر فضای جهان
و طاوس چرخ زمرد فام فشاندی یعنی جانی که فرق فرقدان سای اعلیحضرت ظل اللهی افراز بود و مدتی
دیگری را افروخته و این افسر کوهر را در پیش پایه مسند جهان همای خسروی کیتی آرای انگلند ناوف
واقف مینماید **بیت** زیر پای اسپش ار دو ستم رسد افزون شیروان خواهم فشاند ایلچیان سده آستان
بوسی و کذرانیدن هدایا با مورد الطاف و اشفاق تجبیر منتها و عز اعانت و کرهک از خاقان کشور
یافته بموطن اصلی معاودت کردند و در اواخر همین سال اهل یار خان حاکم مبنوار دست توسل بذیل
عفو و اغماض خسرو کیتی ستان زده از گناهان گذشته خویش ملتمس گرداه **مصرع** بچه روی عذر کرم که رخ پیشا

کذرانید خلایع فاخره و انعامات را فره مفتخر و سرافراز گردیدند **ذکر ورود میرزا مهدی علیخان سفیر جنرال**
ال فرنگ بدرکاه خسرو هوشنک فرهنک و وصول ایلچیان پیشو سلطان ما نور ما چون فطنه سلطنت و جهانکیری
اعلیحضرت ظل اللهی زیب مسامع صومعه داران عالم ملکوت گردید و دبدبه جلالت و جهانداریش در اقطار امصار
بگوش پیر و جوان رسید **بیت** ز گردون چنان کرد خواهش کنار که فرمان بر تو مکر کرد کار کردنکشان
دوران و مملکت داران جهان راه نیاز مندان جلالتش که قبله آمال و کعبه امانی جهانیان بود بسیمون و ند
سلاطین شوکت قرین و خواقین با عز و تمکین بوسیله تقرب و افتتاح ابواب وداد و انتظام عقد عقائد
استحکام عقد عقاید و استحکام عقد عهود اتحاد جبهه امید بدرکاه سپهر اشتباهش سودند و از نفایس
تحف و هدایا بر یکدیگر پیشی گرفتند **بیت** ز بسکه بود داو بجلو سپرند ملوک مجال نیست تمر را ز ازدحام
جباه از جمله خدیو رودان فرنگ را که در انتظام امور مملکت داری و استخراج صنایع و بدایع نقش هوش و فرهنگ
میکارند و از بوالعجبهای ذهن وقاد طلسم اعجاز عیسوی را تازه دارند و در آیینه فکر رزین و اندیشه دوربین
که عکس پذیر صورت رای صوابیات پرتو این معنی جلوه نمود که چون پادشاه ذوالجلال و قادر لایزال زمام
مهام انام را در قبضه اقتدار شهریار بلند مقام نهاده ابواب بر روی احاطش را بر چهره زادپسر و جوان گشاده
و رخسار عروس حسنای اقبالش را بخال خلود آراسته و پیکرش را هر نقش جلال جلالت پیراسته خیام سلطنت
گردون جنبش را بستون تأییدات ابدی افراشته و طناب سراپرده عزتش را در بسیط زمین با ورناد دوام
مستحکم داشته پس تا رضای چنین دولت مشید الارکان اوضاع دولتا با امنای این حضرت سپهر بنیان بر فرق
امم و طوایف بنی آدم از زمره واجبات لاجرم از جانب پادشاه انگلیس فرنگ بعضی نواب ممالک هندوستان
که جز فرمان حکم او در آن کشور برای استقلال افراشته بود اشارت رفت که یکی از معتمدان خود را که جمال حالش
بزیور آداب دانی و ... ملوک و رسوم طریقه شناسی درسیه ملوک محلی باشد باطرایف تحف هندوستان
و ظرایف هدایای مملکت فرنگ بسفارت درگاه جهان پناه تعیین نماید و نامه مشتمل بر اظهار تهنیت سلطنت
و مشحون بمضامین مودت مرقوم دارد حسب الاشاره پادشاه فرنگ میرزا مهدی علیخان ملقب بهادر و حشمت
جنگ را که اصلا و اصلش از ملک خراسان بخواستند و دقیقه یابد دهی و سندی را آسته بود در اواخر شهر ربیع
الاخر بتقبیل سده رتبه نقب بحضرت نامه و هدایا از نظر اشرف گذرانید و مورد الطاف و اشفاق
خسروانی گردید مقارن آن نیز ایلچیان سخن دان از جانب ببنو شاه پادشاه ... دکن رسید و عبارت
استان معدلت بنیان خاقان دوران مرصع بسلک اعیان ایشان گردید مطالب و خلاصه مافی ایشان این بود
که چون از آغاز دولت کاتیر ملکت هندوستان که ساحت آن از ... وسیع ... ایکا

نادم وازروی ابتهاج یکی از معتمدان خود را روانه دربار آسمان مقدار نمود و استدعا کرده بود که یکی از چاکران
درگاه باوردن پرورده دامن تجلیش که شاهزاده تهم فرستاده نیش شاه بود مقرر گردد تا او را به پرده
سرای عزت رساند حسب الممنای او مقررا اسدالله مستوفی دیوان اعلی باین خدمت مأمور گردید تا تفویض

دارائی مملکت فارس بنواب شاهزاده نامدار نواب شاهزادگان والاشأن و عزیمت موکب همایون بجانب دارالایمان قم

علو همت و سمو فطرت اسکندر شان خاقان مغفور و سلاطم انات که هر ساله
شاهد مملکتی تازه را نقاب از چهره بر انداز دو در عرصه خطه نو کرم جولان سازد و شاهان از
عنان استیلاء اعیار بپردازند تا اشبال غاب سلطنت و اقمار افلاک اجلال خلافت که در سایه چتر همای اسا
پرورش یافته اند عمر پر فوز بیت خاقانه بودند تا حوالشان نافته هنگام سبز سبز کردون ایشان را شکار
دور روز ایران به تحیل قامت چهار ابرق بر تیر و طرف سیمین ماه بر کف و در محفل ایشان منعمت
کنار با وجود خورد سالی در دبستان وای زرین هر یک نوشیروان طفلی سبق خوان اویست و اگرچه هنوز زود
فلک سلطنت هلال اند و دو کلاه دولت نونهال باداب جهانداری ایشان خوانینها مسکن دقیانوس دست فرسوده
سوره و افسوس هر یک در ملکی جدا گستر و چو کدام در خور علیحده حکم روا باشند علی هذا انظم مملکت فارس را
که هوای دلگشایش مضجع طعنه بر فردوس اعلی میزند * دو نظر همت شاهزاده خورشید لقا حسینعلی میرزا
گماشته و افادت خطها زنده زان هیئت نشان را که در حضرت و نضارت تذکار و جمال انس اذکر دیا کوش بار
و لب نوشین دلدار حکایت میکند مضجع سر سبز بود همیشه چون خط نگار * نامزد جناب شاهزاده جمشید بقا
محمد علی میرزا موده معرضا بحضرت جراغعلی خان نوائی بمنصب اتابکی شاهزاده و وزارت مملکت فارس
سرافراز و میرزا نصرالله بوزارت فارس فرمان شده از فرمان اعزاز کردیده اند و در رکاب هر یک چند تن از امرای لشکر
شکن سلسله جلیله قاجاریه سپار شد که در امورات امور ملکی و مهمات انقافیه و انجام مهام بدرقه دولت
خواهی وجز امنحی خود مسکنا دو جان نثار اند و لوای عقلک فرسا از دارالسلطنه طهران بسمت دارالامان
قم بعزم زیارت مضجع مطهر گوهر درج نبوت و اختر برج امامت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم صلوات الله الملک
الاکبر جهان آرا گردید بعد از ورود بآن مکان فیض بنیان شرایط زیارت و خشوع و لوازم استکانت و خضوع
بجای آورد و مآن حضرت شان استمداد همت و طلب شفاعت کردند و چند شب متوالی علی مرالایام واللیالی در آن
بقعه مبارکه بتلاوت آیات و حفظ مواقیت صلوات و عادات عبادات و نظم مواقیت و عوات مواظب بودند و غرض
داری و رستکاری نشأتین از درگاه قادر ذوالجلال مسئلت نمودند عجزه و مساکین که بامید صلات متواصلات
حضرت رسیده و تاثیر از اطراف با سنان ملائک مطاف سیلاب دوجهان مجتمع بودند از خوان نوال قاآن دریا

نزال جین بلب عطایای نامتناهی وسادات با علمای آن شهر مینو علامت از سرکار فیض آثار شاهی بوظایف و
انعام متکاثره مباهی شدند معماران هنر پیشه و مهندسان اقلیدس اندیشه را بتعمیر بقاع و مساجدی که
بمرور دهور و اعوام صفت اندراس و انهدام یافته بود اشارت رفت و حکم قضا آیین بر بنای مدرسه جدید
موقوف بقبضه و منضبت مشیر میمون حضرت معصومه و بمن و مسجد امام حسن عسکری علیه السلام و تجدید دار الشفا
دکاکین اتراک و نخی اسنانه مقدسه و حمام و بازارچه زوار و مجاورین آستان ملایک آشیان شرف نفاذ
یافت که هر یکی بعمیر هر یک از آن ابنیه بهر بنیان بنوعی است هلال استغنا در محل خود بزبان حال که هست
نشان خواهد کند شت **بیت** کر طاب بعج از فضیح لب شد * بکلشن علوی نمایانا هنک * سیاز اداءی آن
مهمات بنزام موکب سیهر اقدام از دارالایمان قم حرکت و در غره ماه رمضان المبارک وارد دارالسلطنه
طهران گردید مقارن اینحال که بر حسب فرمان قدر نشان نوروز فیروز سلطنت و نوروز بقراجلال شاهزادگان
نخستین نواب العباس میرزا از سفر جرا ثاد و بایجان معاودت فرموده شرف حضور موفور السرور و اشرف
در یافت طلیعه لشکر وی کمین گشاده بود و تیر الماس پیکان آذار را بر کمان نهاد * **بیت** منکر که روز مخجر
الماس جوشن است * طرف چمن که بود پر از حله و حلی * تیسان شد از حریف خزیفا بچنان خوف * کس خاکرینی
کنندی زاغ بلبلی * سمای سیماب رنگ از سحاب متراکم سنجاب پوش گشته کوه و صحرا از نزول ثلوج متراوف
حوصه و قاقم بر دوش افکنده بود و دو دستها های یکسار بجای الوان از هار شمامهای کافوری و بیضای
بلوری بر افکنده اطراف و اکناف جبال و لا از جوهر زیبق برف سپیدی سفید افکنده **بیت** دشت پر لاله دو کوه آن
مانده محروم از جلا * کوه پیکانی رو کمکان گشته خاموش انصفر * در ساحت گلستان کریش و کردن شاهدان از
اغصان ذکر از دمرری باد خزان عاری از حلل وضالی از دشاخ و حمایل زمرد مثل مانده بود دست باد
دی خالی مقعود ثالیر لوارید ستان مرصع و مشتعل نموده اگر چه از تاثیر سرما و شدت برد هوا **استغنی** و انار حیب
بفصل کامل ذوالهوا غادر تا بلی خالقتوی عتود * **بیت** که بر آفتاب شدی سوی هوا باد و آب * امل بار
یکی نقل و یکی هدیتیم * اما از فروغ نارنوبار که در حقیقت گلزار دی و لاله حمرای تماشا شیان هکامه
زمستان بود شبستانها از بوستانهای جنان یاد میداد و مطرب بزمگاه سلطان زبان بنوای این نغمه روح افزا
میگشاد **بیت** بکاخ کرم نشین و بنقل آتش ریز * ز نور و نار بر بین بزم را چه لاله ستان * بیا ام کنید
زمستان که در زمستانگاه شراره نار کلت و دخان او ریحان * زهی جیم لطیف مه عنبر که سوختگان آتش
عشق گلرخان عکسی از زلال آن بر چهره معشوق ان دیده اند و خلیل خلت نهاد کوینه کو کلهای از هر شاد تی و ربا
از ها افکندش حبل * **بیت** بکی داغ فکر بود تراکم دود * چو زلف تافته بر گرد عارض جانان * از ظلمت دمادم چون

چون یاقوت رخشان و لعل بدخشان درانزمان میتافت و در مجلس همایون زبانه شعله اش از درون کانون
چون خنجر خسرو کینی کشا لب زبانه میکاشت خاقان سپهر اقتدار در آن اوقات گاهی بنظم اشعار
ابدار و گاهی بمطالعه کتب تواریخ و اخبار اخیار راغب بودند و گاهی بتفرج صید و شکار ابینه دل را از
غبار کلال میزدودند **وقایع سال فرخنده فال یکهزار و دویست و پانزده هجری و نهضت موکب همایون [illegible]**
بجانب خراسان و صادر [illegible] علم دولت نوروز بفلک برخواست زحمت لشکر سرما از سر گلزار برخواست ناز
باید کلهٔ قمری بر قباز سر کرد بزنگ تابش خورشید بیضا برخواست گلزار روزگار [illegible] از فیض قدوم همایون
جمال یوسفی یافت و جهان پیر دیگر بار چون زلیخا جوانی از سر گرفت از دم نسیم روح افزا [illegible] شاخ بسیج
گل [illegible] کردید و سلطان گل بر تخت زمرد رنگ گلبن بشوکت سلیمانی نشست و [illegible] نغمه سرای
بلبل لحن خسروانه داودی برخواست لاله آتشین رخسار از گلزار ابرهیم خبر داد و سوسن آزاد از مهد اخضر
عیسی آسا زبان بگفتار [illegible] از هر شاخ گل غلغل طوطی [illegible] عندلیب و [illegible] کلیم وار
از پرتو تجلی گل [illegible] نسیم بهاری خس و خار از [illegible] گلشن برفت و بلبل شوریده در پیش گل از
محنت هجران حکایتها گفت **بیت** باد صبح است که [illegible] بادم عیسی [illegible] نسیم چمنات خس
خاک [illegible] مرغ [illegible] باغ [illegible] نسترن است خاقان دوست نواز دشمن سوز [illegible] اقتضای
جشن نوروز **مصرع** قرین طالع میمون و یار بخت روز افزون در بزم [illegible] خاص گفتگوی کشودن
طوق پرچم همایون بجانب خراسان فیض مشحون در آن میان طرح باز خان افغان با شاه زمان از جانب
دعا دار خان وزیر اعظم نزد اعتماد الدوله حاجی ابرهیم وارد کردید خلاصه پیغام و [illegible] خامهٔ این
بود که شاید از تصفیه [illegible] دولت دوران [illegible] و ولا از اشوب کدورت مصفا
بوده [illegible] خاقان کشورکشا بعزم سفر خراسان [illegible] عنان
و لشکر [illegible] در جنبش آرد [illegible] استدعای ایشان [illegible] خاطر خورشید [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] عزیمت توجه بجانب خراسان
نقش تحقق یافت و [illegible] حکایات گذشته [illegible] صادق خان [illegible]
اشفاق [illegible] آن حضرت خاقان [illegible] **بیت** [illegible] لطف کنی و بنوازی
تو گنه [illegible] بنازی [illegible]
کرد [illegible]
حالات [illegible] تا چند روز

پیش از [illegible] اشارت **بیت** [illegible] که کر جهان بکار نباید [illegible]
[illegible] در دفتر [illegible] اش از دیدن جهان چون چشم فتنه [illegible] دوران [illegible] **مصرع**
[illegible] و شاه رخ خان برادرش از [illegible]
[illegible] طایفه شغاله [illegible] برادر دیگرش محمد علی سلطان [illegible]
کردگی سواران شغاله [illegible] صادق خان بحکم شارع دین در حق مفسدین ان یقتلوا او یصلبوا او
ینفوا من الارض [illegible] و برادران دیگرش از [illegible] در حضرت [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
انگاه طوق باز خان را با یکی [illegible] اعتماد الدوله حاجی ابرهیم رخصت انصراف داده در جواب نوشته
[illegible] همایون
ما را از مطالب ملک موروث و تحفه خراسان ناکزیر است اگر ایشان را ادعا هست قطع و فصل ان
بزبان تیغ [illegible] و ما النصر الا من عند
الله [illegible] رسید که از جانب فرمان فرمای ملک فرنگ ایلچی با هوش و
فرهنگ [illegible] آستان خسروی [illegible] رسوم مهمان
نوازی و غریب پروری [illegible] کیاست و فراست
[illegible] و
[illegible] اصفهان [illegible]
سفیر [illegible] سلطنت حکم
[illegible] ابرهیم خلیل خان [illegible]
عصمت [illegible]
عیش [illegible]
لشکر [illegible]
[illegible] سلیمان خان و ابرهیم
خان و رضاقلیخان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]

پس از غلبه لوای فتح و نجام روز دوشنبه دوم ماه ذی الحجة الحرام در معقد مرلشکر گران در وان و مهدیقلی
خان دولو و حسینقلی خان یوزباشی غلامان در رکاب شتابان گشت امیر گونه خان زعفرانلو حاکم
جنوشان و ابرهیم خان شادلو حاکم اسفراین را نیز حکم رفت که با جیش جوشان بمعسکر نواب رهیمخان پیوسته
آن قلعه را محصور نمایند و دو موکب منصور در تعقیب قلعه بخارس تا محصور بظهور رسانند و ان عزیمت نمود
قلعه کوب و رماح مخصنین سوز چون صبح صور بگوش اهل مور ستوز نشود برانگیخته شد و روز دهم
ماه مزبور ماهچه لوای ظفر آیت از خارج طهران تابیدن گرفت و برای جشن عید اضحی و تقدیم اعمال آن
یکروز در رکاب سراپرده همایون در بیرون شهر چون ایام بعضی در خشید ناز مقدم عز ملک د ...
شاهان خواهرکت عرفات و حرمت حرم یافت و برای نیل اهی فضائل آن شتافته و گوسفند قربانی
نمودند قربانگاه منی گشت و در یازدهم ماه شادروان و نیروزا نا بجا هفت فرسوده شادروان شوکت
بر چمن رفیق و فیروزکوه سایه انداخت نماد در مرغزار معسکر جهنم اهنین خیام غرق و تمکین بر قبه حکم زمین گونه
شد و برای عرض تفنگچیان شهاب انداز طارند زان واسترابام پنج روز در انجا اقامت اتفاق افتاد و
قلت ایمغرانی حضائع در منازل آن منزل بتقدم طلایع نواب حسینقلی خان اشارت رفت تا بر رسم طلایه
یک روز پیشتر به سپهسالار کرد دو در اوایل ماه محرم نواحی قصبه نشینان منصب قضات سنان سپاه کوه
ثبات شد حسینقلی خان را پیشتر بمحاصره سبزوار مقرر فرمود و سپهر یار دین پرور نادر دوران خاش را از عرصه را
مستقر با سر تخت خورشید فرساخته عادت تا در نجوز آسمان نیلی پوش و تقدیم مراسم تعزیه سید الشهدا
علیه الاف التحیة و الثنا کار دکار زار دش با کلیه فراموش کرده بر فی بیش چوبدست در پاش لولو بار آمد
دل پاکش چون دخار از وخش آتش انگیز اهالی بنکی قلعه که از نقد ثابات اهه با دهان و در شانت ورزات
با قلع حیزی فرست کنند زی ل جنج حیزی دم از برابری میزد یک و هم را از نخند قان مجال جولان
نبود و پالکی یو بیضا را بر کرد کش یونفس قوه میوار باستحکام آن امید وارو از اطاعت سیدک
حضرت شکبار روز نیت تخرو کردون سرپهیت برتنبیه آن کاشته مغز و لواشتند تا تفنگچیان شعله
فشان که بیک دم آهن کوه از خارای محکم تراز موم کنند و بیک قدم کوه فرسای سد یاجوج را از جای بر کنند
بمحاصره قلعه پرداختند و آتش توپخانه جهان و ویرانه ثانیه ربران قلعه کیان را افراز ند بحسب حکم همایون شکر
افکر افروز بر دور قلعه محیط گشتند چون جرم اثیر بیلمون کره بسیط اد هب تو بهای دو زخ طیب و خب بهای
صور صفا تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا چرخهای هزاری خشت بنیاد و ان
شرار جرای و تفنگ صاعقه با دعذاب موعود علیهم نار موصدة فی عمد ممددة قلعه کیان را در این سرای شاهد

افتاد

افتاد و دو دبیره از دم تفنگ بر سر و بام دیوار حصار عنو دار طیرا ابابیل بود و ان گلوله‌های آتش رنگ منقار
وحیک ان کرده بنام و ننگ را تشلنز ترمیهم بحجارة من سجیل و دانک بهلق اهل قلعه زنبان را دست
از این دان کوتاه گشته بدرگه بار نه امان پناه بردند و حصار استوار مسخر گردید مطیع و عاصی را اجزای
رعب و زحمت در حوزه بود رسید و اموال ان ابدو رخته ایشان بغارت لشکریان رفت بیت دست تو حرمت
هنگام کین ایب بر فدانا ستیهن که حصارا هنین باشد اگر خیبر همه از حضرت اعلی آن خان ماجار را نا
فوجی از سپاه بحراست حصار و فوت در قلعه اشارت رفت و رایت نصرت گردکار بجانب سبزوار در حرکت امد
سپاه از نزول بالله یار حسینقلی خان کرد و محاصره انجا بمحاصره مبادرت و بمجاهدی مجاهرت مینوز نید
منیجر نیشابور مامور گشت و بعد به سپهر سراپرده کلگون سپهر یاری در خارج سبزوار منقبض خیمه زنگار
ماس اعلاه با دخان جون صورت و احاطت بر خطیئه مجیم دیل و ویشه بابیه تموت من کل مکان جران ناتک
ناچار بر پروده بجره و با و محکن چو فتح خود را کمیتها اسد آمه ستونه دیوان اعلی با وزود آن رخته و اهه یاد
خان را از روز شاهد حصول مطلب را بجایی سناخیر طغمه بود در نقاب عماری میپرده سرای سهریاری
فرستاد و عذار عریضه را بخط عذر خطا چون روی خویش سیاه کرده ضمیمه شد که چون شمار سنین عمر
از سیتن گذشته و پهار دور رکار جواند دست فرسوده خوف خلافت گشته از فراز شباب بنشیب شیب
افتاد ام و درخت سالخورده ن غکان را برگ خشک ریخته برگ مرگ را اماده و دست عصیان بر عصا است
و پای خلوت در وصل زلال و خطا بیگاه بارگاه مینو اثار سزاوار حضرت جوانان توانا و بیکاران کار
گذارت نه جای حرف پیران خوف و در سمط غلامان شاهی کوهر و در ذره ذرات نه شبه و خوف بیت
مرا برف باریده بر پر زاغ نشاید چو بلبل تماشای باغ اگر خرم بر ضنا مین از اهفار این بنل گین در
کنه زده و باطانت پادشاهی و کرشمه طاعت بخ روی بهلت زنی کذا … از مروت جلیت کریم و دور
قلب رحیم دور نیست و این بنده سر هسته آدمت اجل کو بیا آتش نزند و بپای من کفن نکند پای بدامن سر
افکند کی که تیل ام و دست از استین بندگی کشوده خواهد داشت چون صورت آن افسانه مبنی عن رو … نمود و
سخنان متضمن بر ابود مقبول طبع همایون قرار نیافته رفع زانو و دور اورنگ … لشکریان را بتجدید حدود دامت
دو علی الحصار سبزوار و … رسوم غارت و تخریب بقاع آن بار جهان دادار صواعق توپ و
حمیان آتشبار محصورین بد کردار چون دوزخیان صفت تلفح وجوههم النار یافتند و در پس …
از خروش خرابی و تفنگ … ادای من در آتش عذاب غلیظ بچشیدند چه نامه بار خان و جعفرخان بنات …
از وصول موکب شاه بانو … کان متمجو را ز دست شاهزاده زمان افغان برای استشفاع در درگاه

خدیو زمان را زمان فرستاده و شب و روز چشم انتظار براه و روی شفقت نهاده در قلعه داری ثبات میورزید
تا دران زمان که کار بر محصورین سخت و دست تاب و توان بسته و نزدیک بود که پای شکیب و درنگ ایشان بلغزد
امیدبان طره بازخان با بشارت شاه زمان از جانب وفادارخان با تحف و پیشکش شایان مید بار کیتی ستان
رسیده و در ارک سبزوار سرهنگی او زنگ کلفت حزن و کدورت زدود و طره از روی شاهد راز باز کرده
بزبان نیاز عرضه داشت که هر چند بیت ملک خراسان ثبات در کف اغیار غصب ٭ موسی ملکت تو نه
ترد شبان غنم ٭ عنبر بود که بیخ عرش خازن آن اهرمن ٭ ظلم برد صد ره شرع ها کم او بوالحکم ٭ ولیکن مثنی بنزد
پایگان و بحق بیمایگان را که از بیم جان و مجازات جنایات هراسان و در پس دیوارهای خراسان نهان بند
نه دنیافت ستیز بهر یار کردن توانائیست و نه طاقت توان در پیش دریای لشکر بیکران بیت اتش تفت
چه تاب بشنیر سود بر بتیش ٭ باد هیمن چه تاب چه سود مبلم ٭ اگر چند بر رعت کیش شغل هنای چنبه
الد بیش را قبول فرمایند و با انامل عطوفت شامل عقد جرم و گره گناهان تبه کاران بگشایند این تنگجراه بعد از
انقطاع عنان عطف بجانب قضتگاه ایشان را با الطاف شاهانه دل آسا و بی شایبه اکراه روانه درگاه
جهان پناه خواهد ساخت و اگر عنایت الهه باین طرح برجم رایت مزوز با زاست و دست لشکر بکشور کشایی
دراز حرف در منادی فتح باب دوستی و پیمان از جانب شاهزاده زمان در مسئول رسید ابواب قبول تا ورود
او مظاهر افتتاح سلطنت و مناعت رونق و اقبال بود حضرت ااقد دریای لشکر بچی را از حرف بمبادرت فرمود سوای
اهل خود حسینقلیخان نیز در جای رجوع از مقام محاصره نیشابور حکم رفت و از هم اینجا شاهزاده محمود کرد
زمان ملازم رکاب مسعود بود بصوب مقصود مایل و رخصت انصراف حاصل کرده احکام ها نفیر بسیاق از
شاهچه بحکام خراسان نافذ گشت که در مظاهرت و مظاهرت نموده بعد توان تا بجانی ندارند و لاب مهر
کردار روی همت از سبزوار نافته بجانب اسمان تختگاه پرتو افکن باشد حسینقلیخان در اسفراین و ابراهیم
خان در آن قلعه شرف بساط بوسی یافتند و امیرگونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو از دربار پادشاهی
منحرف و بولایت محال اختیار خویش شتافتند و خان نیز که در تنگی قلعه بود با سرهنگان از آن باره و حصار
فرود آمده باره ملازمت رکاب ظفر رسید و ابراهیم خان عرب شیبانی با تفنگچیان اقسام و شیران احم عرب
و عجم بحکم محکم مربع آن قلعه را فارس شد و برای دفع غبار نفاق و احلاف کردان از آن میان طوایف
بمرت و کوکلان روی نموده بود و دفع شر کوههای از ایشان که سر از گریبان خود سرهجها اورده بودند در
چمن دلکش کالپوش او پیرطال منتوی و محافل خیام اقامت بنیاد عشرت مفروش گشت چهارده روز در
انجمن از چمن عیش اراسته و مرغزار دلها از خار غم پیراسته بود روزها بفیروزی در کوه و دشت و سبزه و

وکشت کاه حضرت کاه شکار و شکار کبک و شکار درو یهو و کور و گوزن و آهو بباز تیزپرواز و یوز صیاد انداز
بوعده شبها بطرب در بزم عیش و ناز و نوش گوش بر آواز چنگ و عود و رامشگران خوش آوا و ان و دبیل برخسار
پریچهرگان آهوخرام کبک خرام فتنه ساز گاهی بناخن پنجه بازی گره از زلف هنجار مشکبو و گاهی
بلرزش بازی شکن از طره کاکل مشکین سرمستان مقار بیت شهنشه دران گلشن دلفروز ٭ گهی روز
شکار آشکار بان ره بوند ٭ پریچهرگان پیش هر و بیابی ٭ سرافشان بر سمن مشکسای ٭ می اندر قدح چون عقیق
یمن ٭ بیفشاند دون دیه بر نسترن ٭ و در آن چند روز برخی از بوطان و بیانر کرد ضابل که ان جبر عجیب شاه
و هم شاهی گرفتار و بعضی بسایه بال همای چتر همیون فال مستظل و امیدوار امل بسیاق عراق و فارس
و ادراک نجابت انا انجا بحسب حکم اشرف روانه دیار خویش و شاهبان توسن طاوس خرام عقاب پرواز جلوم کرد
جولان زن و ضیا افکن از دشت و کوه هنارود و کوه سر جام جمی قبه طام قرار گرفته مهدیقلی خان دوتو
و اصف الحضرت میرزا محمد شفیع برسانیدن نثر و اعزاز همایون از راه سمنان و خوار متوجه طهران شدند
و حضرت از راه چشمه علی بر بسم شکار رسانا حسمنان را از تابش نور افزای جلال بیکسود وش از فضای
سپهر سانی ساخت و سرای دلکش شاه از بسط بساط عیش و نشاط برای سور با انبساط شاهزاده
محمدولیخان رشک نگارخانه چین گشت از نوای رود و سرود و نغمه چنگ و عود گوشه هریک از خانهای آن
سرزمین رشک آسمان نسیم بود و کاتب نامه عقبان و کوهی ملبیا اخته بخامه زر در دیوانی دو تیم و ...
انقضای ایام عشرت اعلام نهضت در حرکت آمد چهاردهم ربیع الاخر در وسیم خزان کشور طهران را از فر قدوم
شاه جهان رونق اول ربیع یافت و ماه شب چهارده شب طلعت شاهی زآسمان سریر سلطنت تافت
بیت درآن بزمگه روان امد بجسم مرده جان امد ٭ طهادری تان در گلشن هنگام خزان امد ٭ درون هی چند ...
و حکام عراق و فارس را که با حضار ایشان برای تحقیق حال و عیب حکم رفته بود در موقف دیوان حضرت
شاهنشاه اعلا جناب باز داشته جبر کسر شکسته دلان و دفع تعدی ستمکاران بمو مبالغه لطف و التیام ...
عدل الظلم زدا باد او وقت آنکاه برای نظم مهمات گیلان و ارشاد بزم عیش شاهزاده محمد علیخان پشت بنگ
گردون توان از پیکر تخت زرین با تین فراز کرد ... تزئین یافت و بر امر دار السلطنه قزوین
از مقام سهرآباد و دو بین عنبر ریاض هشت بهشت گشت ... در آنجا ... اعلا ... امر
مهمات امور آنجا بوجهی که مقتضای رای جهان آرا بود کفایت نموده بهمه سرور روزی چند بساط
عشرت بطرز دلکش انداده و ابواب شادی بر روی مردم کشاده از فروغ مشعل و شمع دیل انجمن واحد
محفل سپهر را خرم کرده و نوای چنگ های مطربان شیرین ادا شور ... اکنده چنگ نرخیکش میان

جمع آورده بیت چو بلبلی که باواز بلبلی سرمست • برآمد از سر شاخ و بروی سبزه نشست • وچون کار عیش ساخته و خاطر
اشرف از انجام آن مهم پرداخته امر نواب برهیمنخان برای استقرار کار گیلان و استقلال عمال و امور دولت مأمور
خطه رشت و سر و سامان کشور برای مظفر بار دیگر بجانب تختگاه مایل گشت و ولیعهد شاه جهان شاهزاده کامران
عباس میرزا نیز در آن اوقات بحکم پادشاهی از آذربایجان مراجعت کرده باستان بوس حضرت اعلی مباهی و کامیاب
از عنایات نامتناهی شد **ذکر ورود ملکم بهادر ایلچی جنرال فرنگ و فرمانفرمای هند** بخوبی که در هنگام حرکت رایات
جهانگشا بجانب خراسان سمت نگارش یافت محفلی بنوعی بهمنا نگاری فرستاده فرمان فرمای فرنگ دولت
و دوحه وداد و دوستی را از اضطراب و بااو مواثق و مرادف وارد دار السلطنه طهران شد در روزی فرخنده
تر از صبح نوروز که هوا چون خلق کریم شهریار عادل مسیح دم و زمین از توده برف و شبنم چون دامن خلق از
دست نسیم پاشش مینمود دم بود عجم جود در بزم مینوش سوزان وافش رخسار دهقان وزوشاقان سرخوش و فروزان
خرم جمشید آثار چون مهر جهانتاب از برج آسمان گردون بعد و نظاره کیوان را برچرخ چهارم از اورنگ سپهر
هشتم نظر از پرتو ماه تا جرناج ماه از سپهر افتاد و از نور ساعد دریا نوازش و دنیای نور خورشید را تاب
بموج نمانده سفر فرنگ که مردی باهوش و فرهنگ و دانش اندوزی نکته دان در دو مرز آموزی خوش زبان و
با غلب لغات عارف و از فنون بلاغت واقف بود باسه چهار کس از قونسلان و معتبران کشور در پایه سریر ظل الله ود
خدا نخیم دکما تجدد زمین بوسیدند و از جام الطاف داور دوران باده خوشگوار بکام نوشیدند و در گوشه
ایوان مقدم بودند آن که پرتو آفتاب را مجال نشستن و زمان نبود از نعمت جانات تنعم و سعادت صحبت و تکلم
یافتند و بعد از دو سه روز چند قطعه الماس و آینههای دوش تا از ترابای حراس و مرصع صندل و عود و
عود و سرود و نفایس پرنیان و رسپیاز دنیا و فرنگ و هند پیشکش آن ایلچی بنظر اشرف گذرانید
شرف تحسین یافت و برحسب اشارت شهریار یگانه امنای دولت و اولیای حضرت مقدم سفیر فرزانه را
مغتنم و معزز داشتند بزم مهمانی برای او چیدند و خوان نعمت گوناگون کشیدند و عهدنامه که بخانه فرمانفرمای هند
مبنی بر ضوابط اتحاد و شرایط وداد چون نامه دوستان سمت تحریر یافته بود بملاحظه مقربان حضرت رسید
بروفق تمنای سفیر دانا و شیفته مفید جهانی میبود و متضمن همان عهود از جانب حضرت و سیاد ختم مکلف
دبیران عطارد رقم بقلم امضاء بمهر سلیمان خان مختوم گشته بدست فرستاده سپرده فرستادگان را بکرم ملکی
مرانهم قدمن قابلیت و کم اهلیت و دامن لیاقت بجامههای زرتار و خنجرهای مرصع بجواهر آبدار و صرههای
درهم و دینار پیرایه و خاتمه یافت و حاجی خلیل خان ملک التجار از حضرت شهریار برابری و بجاد برسالت دربار
هندوستان و ابلاغ جواب نامه حکام انگریز نامزد و بمراهست سفیر روانه مقصد گشت **ذکر تذهیب قبه مبارکه**

معصومه و بنای عمارات آن از قراری که ساقیان گران اشارت رفت در هنگام همین سال تخمینه مال
فیه بالید ضعیف طیبه علت غلله آفرینش آب و خاک حضرت معصومه صلوات الله علیها و بنای مدرسه شروع رفته
معماران دانا و بنایان صنعت نما از هنگامیکه معمار کره استواء خطا بیضی فلک بر دیوار فلک کشیدی و
ریسمان خطوط شعاعی آفتاب بر سطح زمین دراز نمودی تا زمانیکه تا روی خاک بر اثر نهادندی آلات کار
تکیف گرفته طاق قدیم را برداشتند و خیابان استواری از نو بر سر رواق بلند طاقی افراشتند سدی محکم بود
خانه قمرکان بعجت عزیزان دو ایوان قبه و صحن دو صحن را بیکدیگر پیوسته و سه روح فزا ان اسکان
هندسه باعرصه خلد متعادل و شاکل مشتمل بر حجرات و حیاض و جداول بر ساختند هر حجره از آن غرفه از
بهشت و انوار و نقش بیدا از گل و خشت مبنی چهار ایوان چون نجات ثمان بر بالای ایوان عزیزان که از یک
طرف مشرف بر فضای مدرسه و از یک جهت بر دو خانه ات بالاخانه مخصوصه برای تمکین شهریار دیگر
ساخته گشت که از طاق مقرنس شرف حج مقوس از هم بیفت و از شمسه روح ان رضوان برده بر فضل
جنان او بیفت و بریکسمت صحن بالا که متصل بروضه عرش اساس است حجرههای زرنگار و بر سمتی دیگر ایوان بارگی
که سماک بر روی آن ایستاده و عقلای دور بین از حوض دوان سرزمین سرسبز او فکرت نهاده ترتیب
یافت و قبه مینوی باینها از خشتهای زر اندود زینت گرفت که آسمان را خشت زرین مهر از طاق دل
افتاد و از صباح تا شام باچشم خورشید واد ما تا سحر بدیع اختر و عنیل ماه دیدن بسیطان آن نهاد
الحق تا گنبد فیروزه سپهر برافراشته و خشت زر و سیم آفتاب و ماه برآن گذاشته اند طاقه بدین زیب و مدرسه
بدان آئین و زینت شاهد بینندگان نیبب نگشته و برحسب حکم اشرف طلبه علوم دینی و علمای معالم یقین
که قوانین ملت را از ایشان برغبات و جمعه شرایع از مصابیح بنانشان بر خالات از هود ریحه چون ملک بر دیو
فلک در تسبیح خوانی و بر هو منطق چون نحل گران گروهی بر مناظره و طلبه در حل اسرار و معنا با یکدیگر در مناظره
و سخن از اثبات و ثواب آن بالفتی والا اشراف غایت دور کار و فرخنده اثر و ظل حضرت بیخا **مصرع** کرباد
تا ابد شهریار لطف یزدانی • نوهم در آن سال حاجی محمد حسینخان حاکم اصفهان را حکم رفت که در فضای
تا این عمارت چهل ستون و بهشت آیین که از ابنیه سلاطین صفویه جم ... باغ بهشت صورت نما
نهد که ایوان بستون آسمان سر بحلیت بر بیگاه ان ... اوئیناکل امر و قدر مثال بنایان بنیاد نقاش
هنرنما و حجاران فرهاد صنعت و نجاران ... دست ... بر ... و نقش آتش
بر روی آب ببندی و تیشه فرهاد بر سر ... شکستندی از هنر و نام او در ده درجه
چهلستون العمارته محتوی بر ایوان و ... صور بقصور و نار عنسان ... چون قلی

طرب عبادله طیان او بجوی چون سلسبیل وتسنیم در ریاض مینو دقلو فرا چون منظر بهشت وکرمابه چون
طبع منظور اقدس خوی دغلب سرشت بانجام رسید که هریک بر پشت دست درهای هفت خانه یوسف و
بهشت تبسته و از رشک صفای آبش چشمه حیوان در چین بزده ظلمات نشسته کل هر باغچه اش خار دل چهار باغ
وار اقش شقایقش درون لالهای باغ سید داغ و ابوافش از استبرق از طارمان بر هر روان ها اینه اش
اسرار صفاء روشن تر از جام جهان بین کیخسرو و اینه اسکندر و لعبتان طاقهای قب هزار دزادان بر غرفات
کوه و لدان و حورند که مخم چشم خورد از خواب کشاده نا دوی حور دو اینه ببیند و تماثیل چینی و رومی
نژاد سیاری رد وان حوران بهشت اند که در حضرت شهریاری هنکام بار استاده اند تا مجلس خدمتی
کزینند و ان خم ستون چون شعله طور دش بیخی از جل ستون کاسته و بنیاد حریش کرد از فضای فرح اباد
جهان ترخواسته از طاقهای مقرنس او اینهای رخشان چون خرد دوربین در تامل اشکال هندسی اروبی
هفت کرده چون عروس بادین نظاره کیانا بینه سیماهران تماشای جلوه طاوس هر کنکره اش تل عاشقان
و هوطن اش کوی مغان بیت زدین نغز کاری چو کاخ سلیمان ❊ زدیل استواری چو سد سکندر ❊ فضا ور
ان دهشت طبع ملائک ❊ تماثیلان حیرت طلب آزر ❊ ترکوند کوه حیام کیخسرو نشان ❊ مصور دران صورت هفت کشور
وهمچنین بر حسب حکم قضا اینی بر کنار آب رود و فلز و دکه مصر قوافل ماندند ان وود هنکام زمستان منزلکاه
برای کاروانیان بود که از سردی و هیوی وی شتا ببند و از سوره شتا درزان اسایش یابند رباطی
محکم بنیاد بنا نهاد و مشتمل بر حجرات بسیار با فلوت و کرمابه و بیوتات لا و غیره که از خشک عرصه رباط دو در جهان
دو منظر بار ارکان جوز سلکات و ان مناشف سد متین ذوالقرنین رخیه نظام و شکسته سنک امروز
افرد کان صورت ذهبوی را دایم مقام کرده ایشت و خلقی را از حادثات لعنت مال و جان کهف امانیست
است و نام نیک خدیو نیک اندیش مهربان بمجرد رفتکارازان جاویدان و دعای دوام دولتش نقش
الواح و زرد صباح و رواح دل و زبان جهانیان و بر قمر بر کنان کردیده کرجا زان عراق و فارس را از فقدان
منزل و خرابکاه در موسم زمستان بر ذات دل کرد بود رباطی از حجاره واجر باهتمام معماران چابکدست باتمام
رسید و اجر سینوی واحق وی ان نیز غایب روزکار و صفحه آثار همایون کردید و حوض سلطان و دریا که کنار
پل دلاک نیز که بمرور ایام بمشیه الله را دوانهدام یافته بود صورت تعمیر یافت و حوضی که ان کل ولای انباشته
بود اکنون چنانکه از آب باران خوشکوار پرست که دریای بصیا بحوض عمان را از غیرت ان دل در اضطراب
و دریم پرورست و از این خیرات جاریه ثنای حضرتش ذکر مسبحان ملا اعلی است و الباقیات الصالحات
خیر عند ربک ثوابا و خیرا املا وقایع سال تخاقوئیل فرخنده فال سال شانزده امد که اکنون بوی کلزارش مشروح کند

کلاب

کلاب عطار ❊ خوابیان سرخشکان بی د بود ❊ بیداری بلبلان اسحار ❊ اشکو جزات ماه اسفند دیکر با دارزد
مبلغ هوا بر معجزه کلها را افتاد و سبیکه سیم جمد و توده کافور برف را در بوته سهل وجبل بکداخت تا معجات
ازاری ان غباران بر سر شاهد کل در هم مضروب نثار کند و نسیم بهاری ان عجوز ایی بر لف تا ابدار سنبل
غالیه بار ابیا ذر تطیب ابی بیاراد و رخشان موزون به نظر بکبار نظر و رطب امد و نسیم عنبر شمیم نوبهار احکام
سحاب بوی قرنفل و بنفشه ترابوستان برای دوستان تحفه بطیب ان غالیه سر و بلند قمری را دو ما لیان
سر کرد و از خنده فتحه غنچه بلبل بید لک بر افتاد بیت مکر شکوفه بخندید و بوی عطر آمد ❊ که تا بر چکن
افتاد بلبل ذخوبی را ❊ بساط سبز سبزه در شاخ کلشن کسترده کشت و کلبان زیاحین خود را بیرا بر فشته
بر دعوی ان فتنند نرکس سرمست با سمن و یاسمن سرکران امد و لاله از پیاله خالی با مخواران باغ در پیمودن
رطل کران ایوان چمن بنفشه و نوروز واوری بهشت نثار شد و سرچه ان سر روان و از طهار اوراق
رخصت باد بهار ایر منیدر فرو چیده نوروز فیروز بیادات و برود دو پش امرا و اشراف و اعیان مملکت
را خلایع و رد و وز خطبا و فصحا ادای شعرا بدیع سرا چون قماری بنوا خواد و بلبلان در پای کلبن نغمه سنج ملک
و در وزی چند کوچک و بزرک ترتیب و تاجیکا سوده از رنج بودند و هر بر از سیم و زر کنج در تفریح کشت
دشت و سبزه باغ و باده خوشدلی و خرمی در ایام بیت بساط سبزه لکد کوب شد بپای نشاط ❊ زبسکه
عارف و عامی برقص بر جستند ❊ حضرت اعلی بعد از فراغ از جشن عید عظم مهمات سلطنت را و جهه همت ساخت و
از کار بزم بکار ملک و ملت پرداخت تحت ببعیش بنای عفت و اوراب و ترمیم سرای ستر و حجاب اکر طینت پاکش
از مهر امیر المومنین علیه السلام سرشته و نقش خلوص ائمه دین بر عطابر جبین نوشته بتقبیل تراب استان
بو تراب و زیارت عتبات ائمه اطیاب علیهم السلام و دعای فرزند کامیاب در ان قبله خانه جناب تمایل با ضمیر
نور و زخانه خار ایلان ابی دیوانعلی را حکم رفت تا به تهیه اسباب پرداخته راجی از غلامان حضرت بر دور
محمل محفل عزت بروانه وار از رسم خدمت بجای اوردند و تمام شتران عماری کش را بدست کرفته بی زحمت
وتعب منزل بمنزل بکعبه مقصود رسانند و از ان فضیحت سنگتراشی حبیبیه که فرهاد دوست الله است از رشک
صنعت تیشه بیشه تیشه بر سر زدی و ان شکر قلم تا زکلش بیمای سنما دعرق عرق حیرت نشاندی بیت
سبک کردی چو دست تیشه فرسای ❊ تراشیدی مکس را بهلوان پای ❊ اکر کسی کران بر تیشه اش دست ❊
ببادوست کردی کوه را پست ❊ یکقطعه سنک مرمر بود که بطول ربک و عرض برای لوح مزار بوبار سلطان
مسعود پرداخته و مغفرت امد که ان صفائی ان روی ابینه سینه زنان دلان زنک کدورت و از تابش دل و دو ابلاد
تبلک عزت درت تشکت چنانچه اسکندری اهل غربت را صورت فاخره و خاتمه کار در روزکار ازان بیاد

۱۰

بنان جام جهان نمای گفتری و بردم دبیل بنیش زانشان آغاز و انجام بیوفکند جهان دران هویدا و دو درغور
نکات نظم و نثری چند منشیر بر کرفشا عنبر و بند به صحرای سنک هوش آب صدف رنک سمت ترتیب یافت
کرازهای سلک روشن اعاغص لؤلؤ منظوم پروین از چشم غائب حق بینی افتاد و از حسن بیان هر یک بسحر
کوهنشه ربیان سبحان بخاطر بیهه برین بکشد و دو از نقوش بدیعه کلک سحار نقاشان هنر آورد
ملکه غائشند بصورت ازاسند شد کران نظام آن دوان دختر بن مژده باز آمدی و دو ناملان اشارات
حکمت و صنعت بدیع او دو بینا اطناب راز **بیت** لوح نزار هاهم نسبه نامیاست کز اوت بمردم دیبا نوشته الله
وان سنک نیز محجوب مرحله بنمایان وادی ایمن صبات منبض حکمن عجب اشرف نقل افتاد و بر مهر ادبر نور
پادشاه مغفور شمع صفت منصوب امد **بیت** کرنا بر فلک ماه و خورشید هست نشانش بران لوح جاوید
هست وچون از جنبش باد تند و تنکر لرزار روان ها و دهان اهتزاز نسیم علم تفرقه آثار نزدیک رسید
و از جانب آقه بارخان قلیچه و جعفرخان بیان و تجاوز و عهد و عهد بردفق سهی شاهزاده زمان بحوبکه
سبق ذکر یافت آثار ظهور نسیم ازان دعوی کرعقاب دولت جعفرخان کشور کشا ارتفاع ارزان بلند پس
بود که هوای غیب دیار رشتی خاکسار بین کشاید و خورشید جهانفروز جهره و تنکرها ارازان عظیمه
نمود کرد و رضلی شک دوایر صفا ر سبقه لمحه او اید نزانا برهیم خان زاپابت خاد پیاده و صرا ضاعقه
بارزیه کان خاره کنان آهن دو **مصرع** چوف باد زور آور و جون سیل تند رو جنروا در و ان فی موه و ازار ای
کار زداش ابرهیمخان و محمدخان دو تور و بیرمعلیخان شام بیانه و ان عالمیان حسنخان و از حکام خراسان
امیرکوترخان زعفرانلو و ابرهیمخان شادلو زانجا بین پیشا آمد و بیدد فرونلامی بمکین ایمان رفت
و حکمی زامقرر شد کرد تب نهب و غارت و پای امزار و خارت دزان دیار انا ستین قطاول و دامن تحمل
بیرون عقار زنند و دکستن و بتن و شکستن و حستن و ویران کردن قلاع و رخانها و سوختن خونها و لهها
سعا وزنیکیکرها ونیخاینند [illegible] چند بحکم من نکث و انما ینکث علی نفسه اهله یار خان بنفسه موجب
عقاب و زیاسه بنا اهل تنکیل و عذاب بود لیکن قیامتان بد غایت جمع کثیر ازبیچاره کان رعیت و بینوایان و لا
سبزه وار با ایمال خیول سطوت و دود و ار خانه غارت و هم هم جوف و سات کشتند **بیت** چوان زیت سلسه
آتش فتاده خروخشکان یکسر امد بیاد **ذکر ظهور خیانت حاجی ابرهیم شیرازی و کرفتاری او بجزای سیئات
اعمال** و حضرت حکیم علی الاطلاق و خالق الانسان من انفس و آفاق در هر زمانی از از منه کر طبایع سکان عالم سفلی
انقادی مدت و طول ایام مهلت بغفلت میلی نمایند و پای از دایره اطاعت بیرون آورده دست با ورشاخ
و ذر رون نوروالاید بحکم بفیض الله ماشاء برای بیداری خفتکان و تادیب اشقیکان در عالم ملک عجم برسد

برانگیزد تا واسطه لطف و عنف جمعی بوده و بقا بن قدرت بر پرده بصیرت اصحاب دقت تصور کرده و سفله را
کران المواز نامل ایم ستحق لوم لایم ات و دای ولادت بر دوش نهاده و انفس فتنه را بجوش اصل بصفد دیوان
عزت نشانند تا وسیله مهر و قهر بعضی کشته حقایق حکمت بر عموم روشن و اینه بنات اهل سیئات غاری از
کند و اید و چون ضمایر نا شمر کاه و بی هاد از خراب عز و راسیاه خاطر ایان سرکش کشیده تدارک ابتهای بی
مشق در جزای عصیان از باد ر انداختند تدحیل الله لکل شی قدرا این بیان زاحیان واین دعوی را بعینان
صورت حال حاجی ابرهیمخان شیرازی حات کرد بیابت دولت زندیه بیابت چندی بکی خاندان عمل و
چندی بکلانتری شیراز دو بیره عمل یافته تا در زمانی که جعفرخان را از مام حکومت ما دس بدست شادیکبا
مطرت و فتابه حبث نیت و بسط حجت کوکب عز فرش در رنق و نبه و زان او دولی بلد و دم ظهار دو بعفته رفته نائر
رای و تدبیرش مفتاح جعفرخان کامل و باکار او زار ار از او مرم لطف امل امد و سبب فاکه روز کار و حیف
خان سپری شد و نوبت سروری بر خیرش لطفعلیخان رسید هنوز کارش از انخلال باستقلال و ارکان
دولتش از تزلزل باستقرار تکشیده بود حاجی ابرهیمخان را در ازاء حقوق نعمت چندین ساله طایفه
زندیه حمیت و هوس بر ستی خیال برابر عباوی بر بتر امد سلسله فساد را به دست فکر غربیل و جمعی از اتواد
زاینو بدهیم دز دو مخالفت لطفعلیخان با خود سر یک کرده که در هنگام فرصت جام حقیقی زان دوی
خلع و دلشه دولتش را بر بقیه حق ناشناسی قلع نمایند **بیت** یکی بهر کرک میبخورید چو پرورده شد حق صاحب
را دریده نادران اوقات کر سلطان سعید آغا محمدخان بر [illegible] ملک آذربایجان افراخته داشت و خاقان
کشورکشا در دار السلطنه اصفهان کذاشت لطفعلیخان کر **مصرع** ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود
هوای استخلاص عراق با کرد و هیا ابنوه بالکیو نه علم کشوده از شیراز بیرون امد و حمایت بضبط ملک دارالرور
وثوق و اعتماد برای حاجی ابرهیم و کلید حصار دار ابن سادس تسلیم کرد از تراد بکدر ضمن حالات پادشاه فریکر
کاه بتفصیل نکاشته خامه بیان کشت خاقان کیتی ستان از اصفهان حرکت و دو زمین کاریانه در قمشه از رخت
هنوز کار بمقابله و مقاتله نرسید عبدالرحیم خان و محمد علیخان برادران حاجی ابرهیم را که بمواضعه واتاف شده
بودند در هنکام لطفعلیخان داشتند و انتظار محل زمینه و امکان از سطوت جنود خسرو کامکار مسعود
بنیان قرار مقر لزلل و بجای کرد دل بود در منزل سیمه پاسی از شب کذشته با سواری پیاس
نعمت و شهران ملک تما [illegible] را اساس کذشته بنیاد مخالفت ظاهر [illegible] ایشان کشتی عسکر لطفعلیخان ره
کرداب بریشانی طوفانی و برادران حاجی ابرهیم کنار عافیت آن در دلق بودند رخت آنان در ورطه خیل اسب
بیرون کشیدند و فیراد رفتند و برادر به کیش خویش پیوستند لطفعلیخان با جمعی از یاران بغنیه یاران

حیث دودهای بی پایان بنیاد خانه سرگردان امن و طاغی بر هیجان در ملک فارس حکمران و کلید مخازن
دولت را مغیر بر دست بر مسند حکومت نشست **بیت** مرا آن نگین سلیمان هیچ نستانم ‌که گاه گاه بر او دست اهرمن
باشد چون مردم را طمع عام او کرمها بود و خود دید و دست روزگار را در دیدن روی پوشیده غایت کار
پرده بر دیده اش پوشید دود داعی مهتری در کاخ دماغ چون وجودش در سرای سروری بپیچید گشت
و در انجام کار که بنا دم بهمن فتنه سنانی از نشاط بانی چند روزه در چید و پای بر دامن اطاعت
خاقان مغفور کشیده در ظاهر بقلب سلیم شیراز را تسلیم کرد با درون باطن با ظن بر سبیل بنا بر بزرگی
سودای ذات و خود را شایسته این کار بزرگ میپنداشت اگرچه بر آینه رای پادشاه روشن بود که او
ناپاک گوهر و جهل در ضمیرش مضمون نیست کردن او رنج بیهوده بردن راهن را صیقل زدن دست
خویش از دودنات **قطعه** شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس باران که
در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس اما چون در ظاهر بی غوغا جانی کرد
نزد ارباب فطنت حقیقت عین جنایت و خیانت بود از وی بظهور پیوسته و برای صلاح کار خویش پیش
حضیض [illegible] ابر و کوه دست شکسته بود برای بستن زبان بدو نیک و جلب قلوب دور و نزدیک
در افنا و بقای خرابی و هنوز جمیع از وی خاطر نکشته تا بر هوا دید تا رو فتنی [illegible] حکم مجازات با داد
والامور مرهونة باوقاتها در مبادی امر اطراف فارس را با دقت و بعضی مرده او نیز در رشد تعجل اد
طول امل کوتاه نمود و چندی در تسخیر از سرا ربندی افراخته و دیدهای جانان بیگناه بقیه‌ها نفر زند
را جوزن میل هم دوخت و خرمن خانمانها قدیم فارس را کهر سوخت و بعد ما کرد را بر سر خلاف
با جلافت طبع و خلاف رای و فساد طبیعت و خبث طینت و حق ناشناسی و ناسپاسی نعمت و بد دلی و دوح
عادی و وزر پاکی و بیمایگی که مایه و بضاعت آن نداشت بنا بر بلند وزارت پای گذاشت در منتهای این منتها
منتهای بی مروت باشی کان خاک کرده بینوایان را از زن و فرزند و خویش و پیوند جدا پیشتر آن بینه در اطراد
مردم اصرار داشت و عشم خار بر عا بینکه را منش کرده میکاشت و خود دست سلفا رباب بهوس گشود و زر
بیجبران خجم از اکردن دیگری ... دست ناسف جبکین یکی منسوب و دو از ابنای نفوس و اضاعت اموال
نمی اسود در موقع سلطنت رفته رفته چندان دفع یافت که یکی از بزرگ و کوچک اهل مملکت از بیم سطوت
سلطان خضا مهابت در جهی بجهس او بیخی عشق انسند گفت و در هفت **قطعه** از من بگو جایی مردم گرامی
وانکو بوستین خلق باز ارمیدرد ما جی تو بنی شترات از برای آنکه پنهان خار میخورد و بار میبرد
بنیاد مرتضی سنا دند حکمت با قدرت خالق ابر ایام برای تمام عجب بردی و به برد بی سایر نشینان

تابستان که غفلت از سردی وی اقتضای اهمال لوازم قابلی دمیمود تا سلطان سعید رخت رحلت بسرای
بقا کشید تخت پیمه پامال بفرجر و فعال غیر و رخت زیب تمثال ما نری دودهو کهن ان پیرا به مقدس
خلعت نوی یافت در بد و فعال برای حسن حال الاحترام سلطان فردوس مقام و حفظ قواعد ایام او را ملحوظ و هوس
از خاطران را به زیب و رونق که داشتند مخصوص و محفوظ فرمود و بیرون شهریار مغفور و مقبول البیع حضرت دوم
نظم دیوان اعلی بهمان وفق و قاعده در روی همت ترتیب بر رفت و اگرچه ضمیر منیرش که مرات خفایای حکمت
الهی است آنحضرت خاطرش بیک کاهی آگاه داشت اما برای امتیاز نیک و بد در اخذ کار اول دو ن بار اخصاص
همکی نمیجست و لاتم علیکم نعمتی در نظر همت حضرت اعلی رواج شد و اقه سلم احسنهن المطلع حاجی ابرهیم کرا ز بزرگ
قلب **شعر** هوالکلب الا انه ملائک و سوء ترالماء و ما ذا انه الکلب بعد از تفویض وزارت شاهی بخود
در وزرخویش پناهی و ترکیب شرور و فساد هم گشت و از نشأه حضرت هوی ... بر ادران و فرزند افتش حکومت
و لایت شیراز و دولت دارای ظلم و آزار و شان به مردم دراز ... فارس مرزبس تا فرو دیکر بر سن
دیگر شان خانه بر انداز و بر ادرش در اصفهان هکامه ساز بود و چون لطف مکافات لازم طبیعت هر در
است نزدیک رسید که تیر ناله و فریاد مظلومان از نفخه جود و بیداد شان در پرده دیده دیم رسید مسامع
مقیمان عتبه جلال رسید خیر و عیب بد را اگرچه عیوبش از سر و خارج هنگ متفر گشت لیکن
مار از روی رأفت و رفق بعضی از برداخت شاید که متنبه شود و خود را از تضییع حقوق شهریار بعدالت
کیش و حرمت خویش ها ... بد و روشن باز دارد غشاوه غرور و بعدی سواد دیده اش را فرو گرفته بود که
روی بندش مفید نیفتاد و از اعتماد سکر دولت و عما بصر بصیرت همان راه ناصواب پیش گرفت **بیت**
زبد کو هوان بد بیا شد عجب سیاهی نشاید زدودن ز شب غافل کار بجائی رسید که در حق بد نفس
و بقا ی خیانت او هر روز در پیشگاه حضور بعرض حقیقه و شاهد از مو دیانا خود دیوان ... میرفت در
انجا تا دموقف سیاست سلطنة او را وعید و تهدید باید کرد از خوف زبان مال و جان از کرده خویش
نادم و پشیمان شود با زمطلقا سودی نداد و از زبان روزگار داین گفته سعدی مناسب حال او آمد **قطعه**
یکی بر سر شاخ بن میبرید خداوند بوستان نگه کرد و دید بگفتا گر این مرد بد میکند نه با من که با جان خود میکند
سودای اندیشه دیربا دش چنان در عنبان امن که ماه الجبین جبین و بمیش آخر نیامد ولیس لغضاء الله دافع
جو ندر مملکت سلطانه خود را مبسوط الید میپنداشت و از کثرت مال و مکنت در مکر طاه و علو غلو باشت تباه
دل نا پاکش از مد شاه گذشته با عوان عواندمال فراوان منطاهر روز بروز خیانتش در دیوان طلب
متزاید و بانی حرکات ناشایسته منقاعد گشته با بین وان نا نهاد زشتا و جمیع کنا ها را اکر در زوایای خراب انخاش

صفت متواری و بیت در شهر باری و در آن مبتول هفت منکاری بودند با خویش همداستان ساخته در باطن
با میل ایشان طومار بندگی را طی کرده یحسبون انهم علی شیء و در ظاهر نیز بحکم مصرع از کوزه برون همان تراود
که در اوست از ناورزان خوبهای حریف با مردم بادرات خاطر خویش ظاهر میکشت قطعه درختی که تلخ است
وی را سرشت گرش بر نشانی بباغ بهشت ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب سر
انجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد لاجرم چنانکه خداوند مهربان در هنگام طغیان قومی به برا
که پدر دکان نعمت خدا اندبندگی را مستحق غضب بعث انبیا و دو نبیر رونق دعوی وصلا را ایشان را راه هدی
دلالت میفرماید و با ظهور اضداد آگاهی دلان میان بندگی روز عرضه حال ایشان وامثال باران عذاب
بر ایشان مینماید و چون اکابر عمشهای سنیه و کار از اصلاح ممکن [illegible] ایشان از [illegible] سطوت و غضب تادیب
واز رحمت عام خویش بی نصیب کند شاه نیز رحمت خود نیز بر وفق امور خداوندگار انرا [illegible] بسلب
الفقات و عقب گرند مهلت داده سود مند نیفتاد تا وقتیکه عصیانش از پرده بعمل آو زمان نزول بلا
آمد در غره ماه ذی حجه که مهش عرش را شب سلخ بود کامش از طعم حنظل سوء عمل خویش تلخ بحکم شهریار نیکو
کار او را بر بند کشیده در موقف عرض حساب باز داشتند و نامها را که بکبان خود [illegible] ان ناکسان دیگر
نوشته و در عرض راه بدست کارگزاران دولت رسیده بود چون روز نامه اعمال گناهکاران بر کف
دست چپش گذاشتند و دو سه کس از یاران او را نیز با مواصله یکی بکی خیانتش موجب مزید بخصوص اقدس
آوردند و نظاره کنان از آن صورت و لو تری اذ الظالمون موقوفون عند ربهم یرجع بعضهم الی بعض القول انکار
شد حاجی برهیم [illegible] عذر و خیانت زبان معذرت وا ناب کشوده در خواست [illegible]
واز متوکلین [illegible] بجواب اخرس اینها شنود و بحکم قضا [illegible] ایمان سزاوار غل و زندان گشته
سوار مردمکش بکار [illegible] دست [illegible] انظار [illegible] چشم برداشته شد و [illegible]
کذلک [illegible] کذاشته شوری که از جوش مواد سودایش بروز داشت از معالجه‌های خویش [illegible]
رفته موجب [illegible] سیم و زر و اموال پنهان که سرمایه غرور و [illegible] بود [illegible] ظهور داد و احکام
مطاع صدور یافت تا [illegible] و برادران و اعوان او [illegible] و اطراف ممالک محروسه بجزای [illegible] اعمال در سانند
وضعیفان را از [illegible] ایشان [illegible] مال و بحکم [illegible] بعضی از ایشان از تیغ [illegible] زهر نوش و
برخی [illegible] خاموش گشته [illegible] مردم در ایام اختیار کرده بودند بعینه همان حالت گرفتار آمدند تا ذم [illegible]
[illegible] تا چهار ده روز دست [illegible] را از [illegible] در [illegible] پر [illegible]
جهان [illegible] که آنکه [illegible] هیچ دیر [illegible] کشود و [illegible] خبر [illegible] در چند [illegible]

۱۷۰

فراهم

فراهم آمدن ستور [illegible] حمل ان [illegible] آمد ندی چنان پراکنده گشت که موران سنابل [illegible] آن در
یکجا جمع نتوانستند نمود حاجی برهیم با زن و فرزندان [illegible] ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه گویان حکم
سلطنت در [illegible] بود تا بکوه رفت و چون [illegible] خلاف بتیغ [illegible] عدل و انصاف در بوستان سرای
مملکت [illegible] و برد و بیان که [illegible] باغضان و [illegible] بود از بیخ کنده شد در اول موسم ربیع
که خامه [illegible] در اوراق گلزار نکارین ارقام بدیع بود وسپاه باد بهاری بفتحیه ملک چمن در دفع لشکر
بهمن [illegible] بوضع [illegible] مناصفا بحضرت میرزا محمد شفیع [illegible] و نظام الدوله سلیمان
[illegible] با پانزده سوار از لشکر [illegible] را [illegible] تخریب دیار [illegible]
بنیان سابق واقعه بوقوع **ذکر شکار شهریار بعز ناجت بخش** چون خاطر خطیر سلطنت را از مهمات
ملکی فراغ آمد و [illegible] ان کشور چنان [illegible] از غوغای زاغ و [illegible] بر اطراف باغ و گل تازه روی بباغ
[illegible] در باغ و نرگس را خمار [illegible] در دماغ کبک دری بنیاد و کوهسار [illegible] شد
و باز [illegible] از شکار [illegible] آهو از هر سو در دشت [illegible] و کرشمه سازی و [illegible] بر هر سو صید
انداز [illegible] سرود و غزل [illegible] مایل افتاد
بعزم شکار چهل روزه از فراز تختگاه [illegible] رخت عشرت بدامن دشت و کنار سبزه و کشت کشیدند
در اوایل شهر صفر [illegible] شهریار مظفر با صف شکار [illegible] در باغ [illegible]
[illegible] صباح [illegible] که شاهین زرین پر [illegible]
سپهر [illegible] شهنشاه [illegible] **بیت**
فولاد قلم را ستواری سیماب سرین ز [illegible] از نقش سمش سنگ خارا شد چشم [illegible] نگار اچون
شاهبازی بر پشت عقاب سوار [illegible] با چرخ چرخ دور را [illegible] از کبک [illegible] در کنار
رود [illegible] دجله فرات [illegible] وغیرت [illegible] در دل [illegible]
اهل [illegible] کلگون [illegible] پرده چشم کبود کشیده ان شب را [illegible] صبح دم که صیاد فلک دم
کرده از گوشه دام [illegible] شمار [illegible] **بیت** [illegible]
غلامان [illegible] همه چون ستاره بد ور قمر [illegible] بر اسبان طاووس پیکر سوار [illegible] تماشای چمن چون
هشت [illegible] از جولان تکاوران [illegible] بال [illegible] شمال [illegible]
صبا و [illegible] ضیای بیضای [illegible] چندان [illegible] شکار [illegible] گرفتار بر فتراک [illegible]
[illegible] گشت که دامن کوه و دشت [illegible] آتش [illegible] و چرا [illegible] چراگاه [illegible]

نژاد شهریار سلیمان بارسلیمانی بارکاه بود ملاحظه افتاد از سیمرو ونشان او در موقف از عرض علیه بالفعل اصفهانات
انجاد مناسب افتاد هنگام شام که افتاب نقاب حجب تواری بالحجاب بر چهره کشید شهنشاه فرخنده روز
افراز مقام شکار و شمار خیل انجم رفتار بر اوای اسایش سراپرده عزت خرامید بدست فراشان بازوی شان
خاکبخت بیگاه بر مرحله زری از فروغ مشاعل سیمین تابنده تر از قرص شمع زرین منور وفشان تر از اختر در
شاخ روح پروران چمن پرگل و لاله تر رشک محفل سپهر اخضر گشت و عکس ان بر ایینه ایوان اسمان افتاده شمع
ان نیز از مشعل ماه شبتاب فروزنده و شمع افروزان ظلمت سوز دروش و از گل و لالهای فروزان روشنان گلشن شد
مطربان سطرنان قانون واوتاد رامشگران بلبل نوای در بزم همایون فروز عشرت ساز و نای طرب ناپاوران ووده ان
غنهای نوغنچهای شک ونغمهای دلکش رسید از هوش اهنگ مطربه پرده سرای سپهر اشفته گیسو چون چنگ و
رخسار چون رفتار سیلی نیلی رنگ بر صفت عشاق پروانگون سرایام برامد و خوش پروین چمن لالی سرشک دلداده
کان بر دامن مجلس نثار کرد واز سرود عود و دف غلغله برداره ذرین علقه چرخ افتاده پرده ناموس چون دل
بدخواه شاه بدرید و باقه چنبر اوازه طفل برهنه فرق پوشیدم پای پوست پوش زا چون عزالفان سپهر بار
اوینه گوش کرد وبر بساط بزم نوازان و رقاصان کلرری ریحان موی سنبل گیسوی غنچه جوف اشتری سروقامت
شعر من بینی علی الاوساط قد جلوا فرقا لیس کا لهلال اعزاشرف چون ثروتی فاستادهای برخاسته رقص بنیاد
کرده شمع جمعی چرکان سرها زاده که بمثابل شاخ گل بلبل را از باد رفت و پروانه را پیداوار با لا افراخته و خیزان
افروخته شمع بزد لبنان و افسانه زهره دزان جمع چون دف دست زده و چون دامن رقاصان پامال شد
و ذات خاطت بنهجه پریوش زاب دارشاهوار از گنجینه طبع خسرو پرویز اثار که عقد نثره نثاران نزاد
دست زیور گوشواره و ریب طراز افتخار شان امد **بیت** ابر چه کان جان نژاد قصد اینانکه مهوشان دست
بدست کرد ادامان زده تمنل غاشقان نا از خان کرشاهد هیچ شوق بشوق نظاره ان بزم مینو نظیر جان ازدامان
امد عروس خاور ریحان شای ساحنلیع حزامو سش نقاب از رخ برداشت بساط نشاط حبیب بود و نزای نشئیکشیدن
تا هنگامیکه صباد ماهی گیر مهر بشکار حوت سیم اندام کواکب دام صبح بر روی نابانگران سپهر کبود کشید رای
مهر پرتو ماه فروغ حضرت شاهنشاهی را هوس شکار ماهی دامن گیر گشته از چمن متابعت خطره زن سیلابگیر
ماهی تناب چونافتاب جهانتاب بر برج حوت شده مه وسبزه زار لب رود بنا و کج از بر سیمین سلب
و دام زلف دلاوین بار میداد بر کنار اب بیقرار چون سفینه نوح بر جودی قرار گرفت واب ز بادش بارت عقد منعقد
زا دیر وان و خود را بنیان از شکی شنگی زده برای تقبیل پای بوس نوش خلاص روان امد و بدعای حضرت
کشوده زبان یکی ازو در نوقان ملازم رکاب زانا ماهی جواب در رخانیه تماشا لب اب و گوش زده خسرو کرد ون

جناب

جناب شد **ربلعی** ای درود که جز باد تماشا امروز بر لب شط نهادت ماه امروز خوش باش که نیکوتر از جوی بهشت
زین شط که در کنارت ماه امروز بحکم شاهی که برغاه و ماهی دوانات صیادان چابکدست که ماهیان
شناور اسمان از شصت ایشان بمنت ذامهای پرچین و گره چون زده طره مهوشان بر روی اب چون ابینه
جبین مهپاران کشیده چندان ماهی بدام امد که ماهیان دوانده و اختران بر دریای اخضر اسمان از شرم پیش نمود
دحوت خلل برای انکه شاید در اشیان خوان شهریار زاد در حوزابن بنیاد شده خواستی خود را بدام انداز اگر بزنجیر
مسلسل سلسال هنو سپهر باف تب سود وچون پرده مشکین شبک شب بر دری ذوروق زرین مهرا زغنچه
ملاطف ملاح وشبان صباح سفینه عیش و شبنه را بعد کوهر رای جم واز ای اسکندر رای دوان کرده ساغر
هلال پیکر را از باده شفق گون ناله کال در دوزان اورده نفاوت معهود نوای رود و عود و بوی عبیر و عود
ناهید را مشکر زا از پرده بدر اورده و مشام حوران بهشتی را معطر کرده نرد فروی از طیافه زوناسود ونرمی
نای هفتی معنبود رقاصان فی وش سمبرین شمایل طبلی کرشمه **بیت** درختان بیان مهیلی مثی سفیه کرشمه کبر
سمن بارئ چون نسیم بهاری ببازی شکن زلف وکاکل یکدیگر کشودندی و باد دیگر چو بند و شمشاد شمایل از
بادی خود را بکنار هم کشیدندی وگاهی از خرام مستانه برجلوه طاوس پر افشانی افشاندن دامن ووقتی از خنده
شکرین بر قهقهه کبک خرامان طعنه زن بودند **نظم** خرامان چو کرد کلاه دش روش سرا پا چو شور بن بلبل
جبروش همه سرو بالا همه تازه روی همه عنبر افشان همه مشکبوی تا سعید دم که خروس سحری خروش بر اورده و گاه وسی
زرین بال خورشید در گلشن سپهر جلوه گرامد بساط دیبای زیبای عیش بچیدند و جنیت عزیمت شکار کشیدند
گشت یکیک روز زان چمن خلد اوزر زری تبدیل نحوست سبزه ده صفر بفیروزی وسعادت انتها و
روز بیابان صحرا و کوه بیابان اشیان اهو تلو پروان بازان عقاب دل در نخجیر کوه و اهو شکار تا روز و شب بسر می‌برد
وشب در محفل سرود باز نگران اهو چشم شو رو رفتار **نظم** همه رخ پراز گل همه چشم خواب همه لب پر از بوی
گلاب دست بدامن همدیگر و لب بر لب ساغر و گوش بر اواز چنگ و رباب و چشم بر حکم اشارت پادشاه کامیاب
بعیش می پیوست و غم از میان ان خرم چمن بکنار بود و شادی چون گل شکفته در میان **بیت** همه روشنان اواز
رود و سرود دو انی زا همیدا دگفتی درود وروز دیگر که اهرمن شب از کمند زرتاب سلیمان مهر چون دست
خطمان تیره روی دیبای اندوه بندگان روشن رای خسرو رو مند بنیاد امد بهر یاد ارجمند بعزم تفرج زمین
ارجمند پای فلک فرسا بر رکاب سمند سعادت پیوند نهاده چون بران سرزمین کن رو بر عزار چون جنانش نظیر
بهار اثر افتاد **نظم** زمین پر بستان دید و گل مشکبوی گلاب کریه مکر اب جوی زعنبرش خاک و زیاقوت
سنگ هوا خوش گوار و زمین رنگ رنگ سطح زمین زمردکون چو اسمان فیروزه رنگ بلند و صحن ساحت

بیانانش چون گلزار مینو پیمانند و در دی سبزه و گل از شبنم چهره رخسار بتان بهشتی بدست رضوان نشسته و از بس از هر گل
وسوسن و بنفشه رنگ و خامه از دیباچه سبزه نقش از دفتر نگارخانه چین با این بسته روز نشسته از مژه بیشه
ولالان جست و شگفتن باشان سایر جسم لطیف جویان نو سرشت و این ابیات بی بهان وارد وارادت طبع روشن حضرت اعلی
اتابت مدار اکواه روشن تر از روز **نظم** شکفتن خوشتر صبح عید نوروز ❊ که از خوی شکسته رونق روز ❊ وز دان
از سواد شام او بیش مهی چون آفتاب عالم افروز ❊ جادوش ادیب خوان مذیب و بر دامن گلش بیت خاری ز سیلاب برد
رخشان شکوه شکفته ترش از بی اعتدالی نسیم کرد و بر دل بلبل از بیم پژمردن گل دوری عنبری و شاد بر رخسار
نوازنان و آهو و گوزن بر دشت و کوه جز انات و طناز **بیت** همه سال خندان لب جویبار ❊ همه روزه باز شکاری نگار ❊
در چون ایام اربعین بود و دل یاد حضرت دین دار را ولاسیما اطهار نفس مشکین رای جهان ارای ایشان تعلق یافت که جمع
تعزیت سید الشهداء و کشتگان دشت بلا را منعقد نموده چون ابرها در دو چشم از بار دیدن باران اشک دمبدم
بین دامن واستین پاکش پیکی و از ثواب روز اربعین و ماتم شهیدان راه دین [illegible] دوای که جوهر تعزیت مکان سپهر یاری از
مهر بار روز شش و شادی و نا ندران و روضه خوان و نوحه سرایان خوش الحان در پیشگاه سراپرده سپهر فانش خاص
الله ملتزم اسد دیده ها خونبار و استینهای نمناک و دهان از روکریه ها چاد شد سور روز عاشورا رخات
وخاک غم بر چهره اولاد رسالت خدا بر اکرمت دین مبین مصطفوی اندیشه متین پاس زاری چنین حضور بکس
این مرثیات و نجیهای احکام شریعت نبوی ابیاری سعادتش در بوستان جهان شکفته شود امید که تا نوای حمد احدی
افراخته و رری کلهای شرع انور از مرحمت اسباب کامرانی و جمله این تاجدار دین پرور بکام دل [illegible]
وخرمنا [illegible] چند منکران ملت حنیف باتش قهر سوخته باد و سبب آنکه امکان داشت [illegible] روز بنام
موکب همیون بود [illegible] لاریجان و [illegible] ساحت [illegible] مقدس [illegible] یافت و در حمل
لاریجان [illegible] دسید معز بالحضرت میرزا رضاقلی [illegible] میرزا محمدخان لاریجانی در محل [illegible] شرایط
ضیافت و حسن خدمت بجا آورده چندان خوان نعمت گسترده شد که خوان [illegible] الامان [illegible] از حرف دل [illegible] امل و [illegible]
[illegible] از نظر همایون گذرانیدن از [illegible] جنود سلیمان نگین [illegible] و از انجا مصیف
لار که بر دشت و کوهش لاله و سبزه انبوه و آهو و کبک و تیهو و [illegible] کوهی ان کرده که کوه [illegible] نقاشان صنع شنوف
و نگار بران انگیخته و بتان غزال کرشمه غزل سرا به فرح آن دست بر کردن هم آویخته اند **بیت** ز تیهو و دراج و کبک
و تذرو ❊ بنادر [illegible] سایه بید و سرو ❊ از هر گوشه موجی خوش آهنگ ارغنون نواز و بهر گلی چشم بلبلی باز هوا بس چون
چشم بلبلی باز هوایش چو [illegible] شمیم [illegible] دلبران از هوای سازگار و چشمهای آب خوش گوارش شیرین تر از لب [illegible]
بار روی چند برای [illegible] شکار [illegible] نهاد [illegible] بر باد [illegible] از بلند پرواز خورشید مخلب [illegible] شد روان افتد

کمند

١٧٢

تکنی مباحث بزم افروز حضرت و شیم و ذبر کنار و سبزه زار و سپهر با طرب مباحث هنر و جمشید مجلس پیرو پیر
عاشق چین نگار نجیه و با زصید الله از وجنه آهو کبر عقاب چرخ را سر شتر بر پیدا میکرد و گاهی از امثال
نسیم شمال این گفت سعدی **بیت** چو صبح میکند این باد شمال بنز ❊ ز نو بت نوبت اوای نسیم خیز ❊
شاه بخواند بتمع بر [illegible] بیار ❊ عنبر بای و عود بسوزان و گل بریز ❊ کار قسمه بیش کاران را بسیط بساط
عشرت بر کنار جویباری و بکشت زاری اشارت معز بود از شنیدن و غزل نغمه سرایان شکفته و بلبلان
سخن گو و ماهکان تا فیه سنج کاهی از شرم دم از نوا بسته خاموش و سراپا گوش گشته و سماع ان شوق و هوش دیبا و گل
و سرود در جوش بود و [illegible] و باهنگ نای و چنگ مطربه بر پرده ستیم چنگ بکف از رامشگران بزم تهی نیار سرود و نوش در بندی
از مجلس پرده پوش بود **بیت** گلستان جنتی بیاراسته ❊ پراز خوبرویان واز خواسته ❊ ز رامش نیاسود یک روز شاه
همی در [illegible] که نخجیرگاه ❊ نبازی همی دست یاری گرفت ❊ جز امیدان عمر کناری گرفت ❊ تا زوال [illegible] روزگار
غدار که بشیوه مالوف و عادت معهود خار [illegible] روز سرور و نعم و سرور و نعم بعم امل [illegible]
ولعبی عجب بر انگیخت و بر لوح حیلت طرح نقشی دیگر ریخت **بیت** هزار نقش برارد زمانه و نبود ❊ یکی چنانکه در اینه
تصور ما است ❊ هرچند بر حسب ظاهر در بادی نظر بزم کرم عیش ادم به هنگامش بر دکشتا اما از کرمی هنگامه اشوب
و دامن [illegible] فتنه اش بحقیقت در انجام کاو لبر اتش وهای رسید و [illegible] مملکت و زین سلطنت جنات
سلطنت را خیابان از حس و خار [illegible] و چندان گل عنان در بهار دولت شکفت که دیگر باد دم سرودی [illegible] ان راه نیابد
و کرد کس و بر روی آن ننشیند شاخ نهالی کرد [illegible] ان باغ و [illegible] و بتان از آن سرحد [illegible] اندیشه اش از
برا امدور روز عمر فنا [illegible] که هر درخت برگی بر [illegible] **بیت** قضا [illegible] بود که
نتوان بود ❊ خلاف رای تو [illegible] ❊ [illegible] المبادی [illegible] الهادی **ذکر [illegible]**
[illegible] خان با دیگری و خفتن او [illegible] پوشش خرد [illegible] حکمت بالغه سبحانه و تعالی
شانه عن الاشباه والانداد در عالم کون و فساد [illegible] عباد [illegible] بمقتضی [illegible] چنانکه از
ظلمت [illegible] از خار و خس گل [illegible] زمستان [illegible] و از [illegible] نوش
[illegible] سوک و ماتم [illegible] جگر
تابات و [illegible] انقلاب و [illegible] حکم ان الارض یرثها عبادی الصالحون [illegible]
واستغاث [illegible] ارایش یافت و در ظل [illegible] حسین‌قلی
خان [illegible] سرحدی [illegible]
خراب [illegible] کردن ببند [illegible]

هنوز حقیقت حال او کما ینبغی بر مردم محقق نبود حکمت خداوندی اقتضای مهلت او نمود تا بر بعضی از زنان کینه
سفینه کر بر دل رحمی و غضب این ایشان به تمیز داکر برسر عرضی داشتند تا اهلی و عیانی کرده دور کرده و
خواستند این خلق را بفغان آید لاجرم قلب پادشاه را بر ایشان زاهیغو جمیع او را مایل کرده و کرد کارهای زشتش
ما از آیینه دل روشن حضرت با ذیل نماید و حکم الهمهم رویا باز از دیوان اعلی بحکومت کاشان سرافراز شد
و دست جورش بر ضعفای این دیار دراز نمود تا قبیحهای اطوار و کردارش خاطر دنیا بر همه مردم آشکار افتاد چون
چندی خانه و کاشانه بیچارگان را باتش بیداد بسوخت و سرمایه استعداد هر بیشعوری باذکر کسی پال دبیرون ریخته
نکرد نیم و رهوای جیفه خواری بپرواز و سودای اندیشه دور و دراز نقیم بر سرش بازماند در سر شب و روز
بجمع اسباب میکوشید و در جوار اظهار بندگی و حسن خدمت میکرد و بنده بر چهره ملمع الضمیر میپوشید گاه در رقم
میل بزرگ بیناره درویشی بر تارک بنهاد تا چهار بنایش تارک ... و پایه از ده بر تاج رخت داشت و گاهی
در لباس شادی بی از جوانی احباب و سجاده خلوت در صحن و محراب گسترده داشت تا چهار بنایش دل از دو
از دولت و بخت شناسد بسودای آنکه شاید در اظهار زهد ریاضت پای بر دو شاده پادشاهی توان نهاد و
چندی شور بر سرش افتاده بر سبیل منع از خلاف شرع با مقربان اصلاح شوارع مردم را جبل نیست اهل صلاح
میزاستید و بیت او بحرمت موی زلف مشکبوی و سنبل کاکل شادکامان بر بتکدان لب به اضافه چهره دل مردم
آزادگان میخراشید و سلک جمعیت خاطرهای دلدادگان در کوشش آشفته طرههای دلکش از هم میپاشید هر چند
عزیز اشیر جبر ... میکشید مصرع جای دهای غزنیات هم برزنش سودی نبخشید در آشکار اواق
شهوت بیارسته و پرهیز از حرام در میان عوام نان جو از زنان از بیره ... میکرد و در هفت بانار بستا
خانه بندگی ... هوس پادشاهی کرده بیت این شور کرد و مرادت شاد روزی که بر سر عقد کرد سر بنا شد
مسکنت و هر روز عرایض ... به حضرت اعلی و افشاندن آستین همت بر دنیا کرا ... ما فیها
تلو هم از عبادات و استغنادات آن هو بیا بود دنیا بر سر سر ... مستغنی ساده و خاقان بلند همت او را ایمنا
مند و از منخط سلطنة و مبرا از بیننی سودمند و راحت از ... نفلله سرافراز ... ناشایست ان
غفلت هوش آید و دیگر سودای ... از جوش افتد چندی بر این حالت بگذشت و تحقیق مجهول الحال سر تا پا ظاهر
که با طایفه پیرایه ... پیوند داشت و هر چند روز در دهی از ادعای علم صناعت و ناکسی کرفتار میشد
بود و در خلته خود و مال ... هیبت افتاده و کربخته و در کشتی ... بنام ملا محمد بر زبانها افتاده موز ...
در کاشان خود را ابوالقاسم شهرت داده معروف او کشت حسنعلی خان ورود او را ... ناشایسته ... پادشاهی
نیک بختان ... مقدسش را مغتنم شمرده او را خلوت خلاص جای داده در ... مبالغه از حد کذرانید مقربات

کرچون دیو نفس کسی تیره شود جلوه نفس بر دوری عقل غره گردد و چون بمقتضای جهل با نفس دیگر همنفس
گشت عقل از وی چنان روی بتابد که دیگر دامنش بدست نیاید بیت نفس با نفس دگر چون یار شد عقل
جزوی عاطل و بیکار شد از تصنیف ... در تنبیه ... محمد قاسم ... و ابنیق فکر و حقیق جوهر
و مبلغ حسنعلی خان قلع صفت سواد ... رفت و چون کر ... خشک در درونش ماند و حل و عقد امور ملک بحکم طلق
در مفوض گشت رفته رفته چون مرض بر مزاجش مستولی شد که طبیعت او بالمرة از تصرف عاجز آمد و در خلال
این حالات سیدی ... رسید که با محمد قاسم سابقه الفتی داشت بکاشان آمد ... چنین بنا
گذاشتند که سید گوشه خلوت گزیند و ... از صحبت و معاشرت اهل روزگار روی ... برادر از دین مردم ...
ماند و دیوانه روش از خلق گریزان بوده ... از آشنایان بیگانه و ... یگانه بقلم زاده کاهی از امور
مخفیه خبر دهد و گاهی سر موز غیبیه اشارت بخشد تا اهل کاشان او را از اقطاب و اوتاد زمانه تصور کنند
قطعه کجا یابان پادشاهی ... چنان ... بیکیفیتی ...
بکیفیتی کوهی ... کند ... بیما ... حکایت بکوش ... حسنعلی
خان رسید او را طالب شود با جمله سیدان انظار غایب ... شوق دیدن او ... غایبانه ... پرستید
... یکی از محرمان خلوت ... محمد قاسم ... حسنعلی خان ... ساخته
گفتند بیت عجایب ... اگر با دوست ... حسنعلی خان
... پاکی ... و مایل ... شوق او ... بانواع ... و تحمل
... خلوت خاص ... پیشتر ... عزیب و اسکالها
عجب ... در نظرش جلوه داده ... صورت ... که سید را ... نمود و گفت
من صاحب عصر ... و لیکن ... محمد قاسم در کفایت این کار ... است
و ادر فتح ابواب سعادت مبسوط ... سلطنت ... سرافراز ...
الحاعتش ... حسنعلی خان را ... محمد قاسم افزوده
کار ... محمد قاسم چون در
باطن ... خان را ... شوق
... خان ... شوق ... کنید
... کار ... بکلیه ... تا بکار
... داشتند ...

بند کشید بعضی را بشتر به اضافه از دین جهان روشن مأیوس و اموال برخی را ضبط کرده در کنج محبوس کرد و راز نهان
خلاف از خلال بعلا افتاده در اواسط شهر ربیع الاول شاهزاده کامکار محمد تقی خان را از تزویر به خود معتمد
ذات و بیشتری کوچ و بنه و اسباب و جمعیت خود را از کاشان برداشته بطهران رفت و جمعی پیاده هم بطوع و درنع از
نظر فراهم آورده شتر زیاد روی باصفهان نهاد و زبان روزگارش بنظر میگفت بیت تو با این جوش و جیش
بمیر روم تموزی ترسم بگرداب بلا کم تو علی انفصاله بشهر در اوائل سهرت زاد که رجب حکم خدیو جهان حاجی محمد حسین
خان از حکومت اصفهان معزول است و شاهزاده محمد تقی خان والی و حکمران آن کرجک و بزرگ اصفهان تا شد
این شاه سرادات پنداشته حاجی محمد حسین خان حاکم تخت پادشاهی که میاغان صلح باخش از مشغول بودند
با اتحاد اموال و اسباب که داشت بجا گذاشته راه گریز پیش گرفت و فتی که کذب بود و دروغ بیفروغ آن سخنان بزرگ
روشن شد که تیر از شست رفته بود و کار از دست عمال اصفهان ناچار هر یک بگوشه فرار و حسینقلی خان در باغ
سعادت آباد و فرا گرفته دست باخذ اموال تجار و جیره و مضاورت ارباب مکنت آن دیار مشغول شد و زر قلب
دو قسمش هنوز در غش بود که بنام خویش سکه جهیم و در زد اخلاص و اوباش و رند و قلاش اصفهان و کسانیکه
از پیشکار فی اسم در رسم بودند در محمد قاسم را در میان گرفته مناصب خایر و رابیه و ممالک دینار و درهم شدند
که بی سلطنتش بزعم خویش بدست آمد و ماهی پادشاهی شب و خاتم و وزارت با کشت محمد قاسم و عیسی را هم
بخشنودی شبها و چون این خبر در شکارگاه کلاه و ... علیه حضرت گردون وقع رسید اگر از ارتکاب آن کرده بلی حرکات
ارکان سلطنت را صورتی در بند نبود لکن برای دفع غائله آشوب و زد و یکرو کلابات احکام قدر ابات باطراف
ممالک و سرحدات چون حکم قضا جاری شد که حکام و سران سپاه هر دیار شرایع و مقابر ذا ابروی بسته و با
جمعیت تمام بر سر تنگها و مضایق نشسته نگذارند که کاهی بیرون گذارد و کاهی اندرون برارد و بمیل و خط پاس
نسبت اوری حضرت دست و گردن بیندند بر کتاب ... ارند و خان محمد خان و حسینقلی خان قاجار
دولو را با گروهی انبوه از لشکر ظفر مآثر حکم رفت تا پیشتر در قم و کاشان مجمع سپاه و تقنین ان خیره سران تمام
اشتغال داشته منتظر ورود موکب اقبال باشند و در ملازمان خالات نواب ابراهیم خان از رکاب خراسان
شرفیاب تلثیم تراب آستان کیوان پاسبان و عباس میرزای برادر نادر میرزا نیز با شاورت برادرش با اظهار عجز
و قصور و استدعای عفو و قصور از تقبیل عتبه علیه سر شرف بر آسمان رسانیدند و بخبری جد مشخص و محقق
گردید که حسینقلی خان بمجرد سلطنت اصفهان دل بسته و بحکم خاسم محمد قاسم از شاهزاده دل بر و بنهاده حکر ...
اسلحه ... سر پادشاهی پیش از این تامل و تحمل روا ندید و ... سلطنت و نایب مهد خلافت شاهزاده عباس
میرزا که نور بصر و ... دار السلطنه طهران که دین مملکت و تختگاه سلطنت است حکم باستقرار در اصفهان حضرت

میرزا محمد شفیع ... باالتزام حضور شاهزاده کامکار در طهران ... گردید در نظم مهمات
طهران و ... زمان و رعایت جانب حزم نموده و تابع خالات را روز بروز ... رای جهان افروز
رسانند و اگر چه سپاه ناسعد و ... قرینه و سبب در ... آیات ... بود در نظر
تامل ... حضرت اعلیحضرت ... ظفر از لشکر منصور ... هنگامه شر و شور کلفه نموده در
اوایل ربیع الاول ... روز فیروز شنبه با سعد حال ...
بال عقاب رایات ... از طهران بطرف ... لشکر و سپاهی چون سیل سیال و کوه آهن مثال کرد در روز
و ... از هر ... خلق ... زخم کمان را ابروی پیوسته نشان و نیزهای رنگین
رنگی را دسته ... نرگس ... اسوده بال بجانب اصفهان روان گشتند بیم ...
افعی گردش ... و ران سنان تیر شهاب را کند و ... سیماب کردون را
اجزا کرد ... خورشید تابان ... حسینقلی خان از ...
... هادو ... لشکرش از ... تاب کردید ... چون ...
... ظلماء کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما حسینقلی خان را علامت بود ...
کشته ... اصفهان ات ...
و ابناء ... و ... تاکید کرد که تا از جانب او
... ابواب ... حاجی جعفر نام خواسکان را بنیابت
خویش بر اهل ... سر کرده ... شهنشاه خصم
سوز ... اصفهان ... حسینقلی خان ... حاجی
جعفر ... از اصفهان ... اصفهان ... برای انتظام امور
آرام ... سفینه نوح برای سکینه خلق ... اصفهان ... نواب ابراهیم خان را
با فوجی از لشکر ... اصفهان ... اهالی ولایت از دفع غائله
شر و شور ... سپاه منصور ... حسینقلی خان تا نواحی کلپایگان ... بادبان علم تابات
کشید ... سطوت ... دجله بغداد ... خیال محال رخت ساحل
نجات ... لشکر ... بغداد ... توپ و تفنگ
منزل ... دجله ... کلپایگان ...
با ... حسینقلی خان ... اصفهان با اغوای محمد قاسم و امید واری باغانت

طایفه باجلان وپیرانوند بجانب سیلاخور ودربروجرد شتافته وطایفه باجلان از اطاعتش روی برتافته واز
پیرانوند نیز چند کس بوسوسه محمد قاسم دست از جان شسته درسلک لشکریش انتظام وجمعی از غلامانش نیز
حال بدمآل او را ملاحظه نموده بحمله قوه عاقله راه مخالفت پیموده روی بمعسکر شهریار سپهر غلام نموده
ومع ذلک آقاخان قاجار درسیلاخور ومحمدعلیخان دربروجرد راه ممالک بروی بسته وبا نامداران معارک
در محل معارضاتش نشسته لاجرم اسباب سنگین خود را ریخته سبکبار بسوی کرمانشاهان وبغداد کوچ بنمود
تیغ بلیغ بدست سرهنگان شتابنده تر از پیک ماه براق ارژنگ آقاخان ومحمدعلیخان سمت تبلیغ یافت که رید رنگ
شتاب او فرسنگ پیموده کار بروی تنگ کنند ونگذارند که بجانب بغداد یا دیگر بلاد پای گذارد واز این رو که کرمانشا
بلاد بیتهو ضاقت الارض هرجا که پی بطول وعرض بیشتر هند خود را ادبس بر بیند وطران تنگنای وضاقت
علیهم الارض بما رحبت بهر کوبه از چپ وراست قدم گذاشت چو ناسب شطرنج معقب تر فتنید **بیت** تشنه کام از چشمه
تسنیم لطفت هرکه رفت هرکجا بنمود رخ موج سراب آمد پدید دو روز دیگر چون کمی شهباز علم نصرت طراز را
ثنیمن شلغ رسید که چون محمدقاسم ذوق سلطنتی را اگر بر نیت اندیشه خویش تا سیلاب بود بنی عاب فنادر
مرض پناهی دید با یاران همداهنک فرار وسلطان حسینقلیخان نیز راکب سعادت پیدا از روی کاوش برداشته
بند وزنجیر سیاست ما لا کرفتار و بعد از یک دو روز بان بمیدن افیون خود را از بند بیرون آورد
روی بدیار کنامی ووادی بی سرانجامی نهاد وحسینقلیخان که همیشه از عنصر قوه منصره برای بپیمر وپلته تابع
وجود بالهوده واسوری حاصل مولد بود از رفتن او سرگشته کار را چون نام محمدقاسم از جهان کم و بقیه اسباب
زاد وره کم یا گذاشته روی براه دارالایمان قم کرد وهنوز بحقیق نپیوست که باستانه معصومه علیها السلم پناه خواهد برد
یا راه دیگر خواهد سپرد بحکم خاقان کشورگیر برای دفع این تردید فوجی از سپاه جاد بر سم ایلغار چون کواکب
سیار بسمت قم روان کردیده حکم شد که اینان از راه مثل باد را همان دفته هنگام مصادفت وکاه او از راه
مصادفت بان باستانه منوره حاوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله برند وبهر اراده او اگر چه بیخ از عقاب
عقاب کرفته باشیانه دیگر میل نماید شاهبازوار او را فرو کرفته نگذارند که بعد از راه کج نهاده دو موکب
همایون بجانب علات چون عملات موج در حرکت آمده در آنجا تحقیق پیوست که حسینقلیخان عنان عزیمت به
خودداد وازو میل بن زاق سیلاخور وکلاده کادرش را بتوسل ذاتی پاک حضرت عظیمه خواهد اولاد نصر دید وبتصر
وانفضا ناقی با انفاق دو نابرادر آن طاق نپیمود واق منزلی گزید روز دیگر شهنشاه افراسیاب فراز تصادم لشکر
زلزله در هفت کشور انداخته رایت عزیمت بجانب دارالایمان قم برافراخت ودرآن خدیو الاخرشاه قم ورا
نصب خیام ظفر نموده از بیرون طلاطم ساخت وچون بقدم زیارت آن تربت پاک قدم بنیادگاه عرش اشتباه وسر باجر

بنیاد

بنیاد خانقاه درگاه شاهزاده محمدتقی خان از دست بوس شهریار مهر کشته بهین ورامین وحسینقلیخان چون کبوتر
فرو بوده در حریم حرم تمیز عجز بر کردن دست بدامن عفو حضرت دشمن شکن وجبین معذرت بخاک پای شاهین خرمن
اکرچه در دوش ما اعتذارش زبان روزگار کران سودای دل جزدار بود بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره
میگفت اما پیکچشم عفو درخواهش سرشک خونین بر عذار خویش وزلال شهریار عدل شعار ان الله یعفو عنها خوت
در حرکت آمد بدست مرحمت سرش از خاک برداشته تاروح اندک الذا افراشته وملایکه حافین از مفتح خلد این ندا از ساهل
از عفو جسیم در مقام استیجاب واستغراب خطاب انک لعلی خلق عظیم بر زبان آمد حسینقلیخان با سند غای خویش و
تمنای بلقیس مهد عزت وبهرم مهد حضانت اسایش توانگرد از جنبش وکوشش بجاد وزوش حکم خسرو ما عطفت
کیش در دارالایمان قم موقف واوقاتش بزیارت وعبادت مصروف کشت وسپاه زیب دو روز اعلام فیروزی
نخل پیرپار بجانب تختگاه متمایل ودر اوایل ماه جمادی الاولی خرم وخندان وشادروان ایوان فلک شاد روان
شکوه مقدم خسرو عادل سپهر جا آدم را ثنا ثلا من **بیت** اگر دوبین دشمن نتوانند دید کر دوستان همه
شاد دکوبیر انغم وچند کس از اناکسان پیرانوند وغیر آن که با برابر فتنه بوده گرفتار کمند لشکر ظفر
کشته بحکم شهنشاه ارجمند برای عبرت مردمان بدپیوند برخی بتبلیغ اعضا وبعضی بطعمه دادن اژدهای غضبا
وکروهی جسم تنها را از اتش شمشیر جانگداز وبعضی در بالای کله منار چشم حسرت بجهان باز نیزای خویش
رسید وجهان از فتنه آرمید وچون حسینقلیخان مدتی در قم قسمت راه زیادت آن تربت سپهر رتبت از
خاطر نخاورتش فسنه وانا پناه واطوار مشوبان ناخوش ابا واوضاع نا اهل دار الایمان بلب رسید از تظلم
حاضرین وزایرین حکم وتواین نافذ گشت تا او را بدار السلطنه طهران آورده چندی در سرای نواب ابراهیم
خان بنیاد کردار زشتش تحقیق مراد نوبه مطابقت مقتضای دای زندیق وان پیشه منی شهریار دروی زمین
چون نخل معکوس شاخ دولت بود در علی از دهات سمشیران بهشاری برج وبان وخندقش چون کاردهای
خود معکوس عرصه از وسب ووقوف خواتین نهمش از دیوان اعلا اماده بنجاده عبادت وتلاوت مصحف مجید
وذکر اوراد وانی وخفتن زاد معاد مانوس شد وتوضیح حیثیه بغیر وجهه یافت **موضع ابادی کرد واقعیات**
خان سرداری بدرگاه شهریاری بار زباب ذکاء چون ذکا بینا است که حق جل وعلا شادروان عزت
ماجد ونبی موید مجبو لحالتیه را کرسطانی مفرشش نه رواق مقوس افراشت واوازه کوس پنج نوبت سلطنتش
زاد ورشتش خبر هفت اقلیم بلند آوازه آفت رکاب کردنکشان در خم کمند دیو بندش افکند وخار میل آن جور
زابوست سیاستش از بیخ بر کند اکر اشفته زلفی باد بیمار ونسیم روزی سر از ربقه طاعتش در کشد وشوریده
سری بر برو ابای از دایره متابعتش بیرون نهد شحنه قضا وقهرمان قدر او را ناچار از پیچ دیوار تا

و ملازمت و معیت خدا با صیقه کشان کشان بیرون آورده و در موقف مهابتش بعجز و هوان بداشت **بیت** بیزه روی
کز درایش برکشند موی او بر دو عالم خون کشند چنانکه الله یارخان سبزواری هم خود داری و مفسد تار
کهنبر و اوراق اوراق و خود را پشیمان کرد و چون نابرهیجان از نحامره او پرداخته بدرگاه حضرت عنان تافت
الله یارخان بهوش آمد خود را اسیر و پشیمان دید و مردم را پریشان یافت نه مرعی دانست و نه درو دستان
خانه و نه موری زاد و آشیانه دانه تا بنوع انانه چه رسد و از قضا یاد درهمان اوقات جمعی از ترکان دشت
جن مزا صفین نواحی سبزوار تاخت آورده برادرش تلیلحا که میر شمشیر و دو زبه یاوری دفع بازو و
دستگیرش بود معقب ایشان در رفته در بین راه دستگیر و دیار رضا ایش گرفت و الله یارخان را تیغ قوت
کند و انس اندوه شد و ثبت طاقت پست و رشته امید بین کشت و جان پناهی کار پناهی بعجز در بار
شهنشاهی نیافت **بیت** کسی از تو چون گریزد که تو اش گریزگاهی و اگرچه عفو اعلیحضرت را همیشه می یافت
اما چندان خطوات خطیئات در طریق تغافل نهاده بود که دوری اقدام بر پیمودن راه درگاه جلال از وی
اقدام عنایت و برای شیمان و اطمینان یکی از بنی اعمام خود را و آنرا آستان رحمت و رضا کرده دست توسل
بدامان شفاعت ولیعهد و خلیفه حضرت خلافت شاهزاده عباس میرزا زد و چون درهمان روزها برخی
نیز که در ظل حمایت شاهزاده بسر میبرد آن تیره بخت رخت بدیار فنا کشید شاهزاده ماژاده را بروی
رحمت امیر در حضرت سلطنت بدرخواست شفاعتش بخواست و حضرت عاطفت گستر بهکمتای شاهزاده را
بنوید قبول بنواخت و فرستاده مایش را امیدوار از درگاه شهریاری انصراف یافته تن داد و شتافت
الله یارخان با ذن و فرزند و خویش و تبار و پیوند و اتباع خویش از طایفه قلیچی بالکلیه ترک دیار سبزوار
گفته بدار الملک طهران پیوست جمعی مفرزت نجات آستان معدلت بنیان سود و نیان رافت خداوندی
گشت زانکه ملکش را از عفو خطا و زلل وا زدیاد پایه و محل سرسبز نمود **مصرع** هیچ درمانی نرفت از در ت
نفعش بر دود و از حضرت عدیا فارسیلب و قبانکی سبزوار و سبزوار غالب فی اشتهار ودون دین کر
مسکن قدیم طایفه قلیچی بود سربلند گشته را چند در سبزوار عصیان و کفران نعمت از فواید و عواید کاسته بود
بمجرد انفصال از جانب حضرت اعلا با صفانهها بیفزود **بیت** اگر خشم گردد یکی خار زشت چو باز آمدی باجی
در نوشت و میرزا محمد خان که قبلو ما جارنا ز حکومت سبزوار گشت **بیان صنعت و صفت ضریح مقدس**
حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیة والثناء چون صبح باذل حضرت با کدل راد و صرف همت مجاز خ
دیگر مرحمتی بالغ و سرشته کاملات **مصرع** چنانکه دوست بدینار دوست مستعمل هرساله بوجه استمرار
بمدت کرمش بر نان واقات و ثنای جمیلش چون روح در بدن ملک ساری و در مبدأ این سال نیاز

مال ملا اشرف آقا محمدعلی کاشانی را که بآداب ادب و تدبیر موصوف و بوضاعت حضرت معروف است حکم رفت که بغبطه
رشته رغبت چندان زر و سیم ناب که بکار رود از مال دیوان اعلی تحصیل و صیاغان صانع و زرگران بدیع
اختراع الله یار را جمع آورده ضریحی سیمین و شبکه ثمین برای صندوق مطهر حضرت سید الشهداء که اسطرلاب
اسرار رفعات عرش صنعت تمام سمت انجام دهد که فرس فکر تصور عقل تجربت آموز در مضمار ادراک
دقایق آن از تک و پوی بازماند و گوی زر و سیم آفتاب و ماه با کیهای آن در مجلس نظر حقیقت منشأ
اندیشه نقلی بنیر زر و لالی منظوم دوازده بندی که شهنشاه دین پرور در مرثیه آن سرور با الماس فکر
رقیب سفته و بدست طبع گهرپاش بر رشته نظم کشیده چون ثوابت تابان بر کتیبه عرش اساس آن ثبت کند
مصرع کاشانه از اختران تابناک است و در مدت چهار پنج ماه بدقت تصرف او و سعی استادان دقیقه دان کم
ملاطفه ضریح بر بندهای داودی زده مور و ان زر که خورشید را از جود شحمل بضریح او در بر ضریحی
بزینت ترتیب ترکیب یافت که آفتاب در غایت ارتفاع ملاحظه از حجره دوازده خانه گستر برعروه کرسی
آن ثبت و از غرایب نظم و تلفیقش صفحه مشبک آسمان چون تار عنکبوت از هم گسسته و کروبیان لؤلؤی
منضود ملکوکی چو صفوف بید و راق دایستانه رارتفاعش از شطینه کلید در فناه شود و هر کتیبه اش بسیج
از منطقة البروج بدرجات مقسوم تا ساعات لیل و نهار و حرکات سی ال انهار در صحایف آفاق بمبوک
و دائرات بر بناها و اینبند های سیمینش چه مقنطرات که مواقع جوزاران بیات و عضادات اصل العرش
چون خط مشرق و مغرب و خط نصف النهار که او ضلع شعاع از آن هر بیات و عضاده درش بحجم سپهر
دو دولنه از تخت سیم و وز ماه و مهر اقطاب ارسلش قباب رخشنده تا تافتاب و انوار لی رخشان
سهیل و فرقدان و ربع رتاب و دوران اوقات که رای دوربین پادشاهی را از مهمات حسینعلی خان
فراغ آمد آقا محمدعلی ضریح مقدس را بطهران رسانید و در نظر کیمیا اثر که میزان محک قلب و خالص عیار
است کامل عیار نمود و او را از تصدی این خدمات سعادت خاتمه را اهتمام نورد فرمود و اعلام آن سهم
السعادت دور را بجنب حسن عمل بدرجه طالع اشاد پرتو خورشید عنایت خسروی بمبلغ حالش و از نصب
ارجمند خلعت و منشور حکومت دار المؤمنین کاشان و مضافات آن بر اقران سربلندی یافت و چون ذرات
اوقات از حرکت سپاه شور انگیز عبد العزیز و پسرش سعود ثمینه فتور و قرار اهل عتبات به ثبات بود نصب
ضریح بر بقعه مبارک موقوف تسکین ناقهای آن سرزمین شد در سال فوجی و حاجی محمدحسین خان
قاکوزلو با عیال و خیل بر جناب خدیو مصحوف ضریح مطهر را بر صندوق منور چون کرسی بر دور
عرش و کشتی بر فراز جودی قرار داد **بیت** عرش را بر فراز کرسی جات رهگذار سفینه در بالات دین عجب

کاشف وادی هوا ابهالک عرش در کرسی است و معرفت ذکر مجملی از حالات عبد العزیز شیخ اعراب رجب میان هم
ضوابط عقلیه و نقلیه و قواعد خفیه و جلیه مبرهن و عیان و تجارب حسیه و شواهد حسیه نیز موید اثبات
کردد علم او جهة خفا سواد مناظم ایام معدود و دنیا ضرور شرونیک و بیوزشت و دنبال لازم غرض و مطلبات
بیت در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است ❊ آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد ❊ و شکی نیست که از فیاض جود
جز خیر چیزی در حیز وجود نیاید و آنچه در بادی نظر بصورت شر مطلق جلوه گر آید هر دوان بذات خود علی ملحق و
چندین مصلحت و منفعت و ضرر در ضمن آن برای غیر محقق شود چنانکه عارف رومی در مثنوی بر سبیل تمثیل گوید کر دان
همه ناله با همه روزه بر بالای منبر گفته ستمکاران بیداکه زاد غا میکرد از روی سبب پرسیدند گفت اگر ایشان
نباشند که نیاخن جو رد لطا غاستند دری هیچ دلی سوی حق و علا باز نگردد و هیچ کس بهوضا بشد
ونیاو نکناید مگر خاصان درگاه و عرفان حریم الهی و محبان را از نفوس ضعیفه اگر بحال خویش گذارند سلت
مهمل تا فرملذذا سهل پندارند و در روصل جهل فرو رفته از تکمیل فرو مانند و هیچ وقت از این کار را نخوانند لا
جرم انعقاد بجای سر ایشان کارند که خودش نا چار در بند و عذاب بیگانه زن دیگر همی پیش آیند و دست بدامن
بندگی زنند و ان بند نفس باز رهند **مثنوی** در حقیقت هر عدو داروی تست ❊ کیمیای نافع دلجوی تست ❊
کو بدای در دوست تطهیر سماست ❊ علم او بالای تدبیر سماست ❊ از انجمله یکی عبد العزیز شیخ طایفه از اعراب بنی
مجملی از حالات انکه او در اول قبیله و از مشایخ ایشان بود عبد الوهاب نامی از ان طایفه که پیشتر در نجد نامی بوهل
شان از اهل نواحی بصره تملک نموده ماخوذ برای تحصیل باصفهان امده و با تحصیل در علوم عربیه صرف نحو
اصول و نحو و صرف نموده و بزعم خویش از همه علوم طرف بربسته از دانی عقاید اهل علما کاه و باغوای نزی
ابلیس غوی و گمراه و در این اعتقاد راسخ گشت که واجب تعالی شانه جز الا ذات دیگر است و وجوب ارسال رسل
و کتاب بی ریب و شکی و سید اندر خلت پیغمبر کتاب بحضرت ... برای کتب مسائل و بعد جهد بر مجتهدی از اهل
ملت مشکلات را کاشف عن ایات کاهی ابوبکر بود و کاهی عمر و کاهی امیر المؤمنین صدیق اکبر و حق است
و ابو حنیفه و وقتی حضرت امام جعفر صادق و چون مجتهدی بگذرد دیگری بجای آن آید و از کتاب اهد استخراج
مسایل نماید مردم بقول او عمل کنند و دیگر بنای قباب عالیه بر مزارات و منبر و او در دن هدایا و نذور و
نذر جب بقلع بنده سیم طاف و زیارت ایشان برسم طواف و تقبیل عتبه ایشان و ساختن مهر از تربت ایشان
بصورت مخصوص و نماز کردن بر آن بدعت در شریعت و شرک خفا است و مرتکبین این امور را منزل کفار دانند و نیز
اکنون که حضرت انبیا و اولیا را در زمان حیات ایشان ... خدا را کربت خود شان میباشد و از او سایل خود
نزد خدا دانسته طوف و خدمت و سجود و عبادت نیز ایشان کنند و اگر نه در حقیقت خدا را بعبادت مشغول شد

١٧٧

دان مجادات

وان مجادات را که بر مقامات ملبد مباد از انشد شفعا و وسایل پیدا است ... و بعضی اجتهادات بمعرو
نیز از این قبیل در فروع دین کرده از اصفهان بمیان قبیله رفت و انگونه حرفها که کمتر از خوف بود با شیخ عرب
در ان کار و هفت که عبد العزیز چون داعیه سروری در نظر داشت و مقررات که هر که راهوسی بر ...
از ارعای دین نبود ایشان تا ان مقصودش دفرتر میسر این سخنان او قبول و از مذهب اهل سنت که تا این کیش
بلکه از این بیش و سخافتش بیش است عدول نموده اعراب را باین دین دعوت کرده و برای رواج مذهب خویش با
اعراب اطراف بادیه نزاع و لجاج پیوسته کاهی شکست خورد و کاهی دشمن شکست تا آنکه دولت او استعداد یافت
و ضلالی متین چند دیع اهیش در دعیه بنیاد نهاده تدریج رو به علت و ثروت آن مذهب و رواج بیشتر گشت و
اغلب قبایل و ربیعه را در دست و مسخر کرده نفاد امرش از حد گذشت و پرانش سید مسعود
نام که مهتران عین بود بنا بر دلیری و چالاکی صعود نموده و وقت ساعد ... و بیغیر زود تب بیرد
تزویر و نیرنگ و تسخیر جمعی کثیر از اعراب برا و از مان تحکم پدر برآمد و بدین خیال که عتبات و بقاع ائمه دین
علیهم السلام را که بزعم خود بدعت مهلک میداند خراب کند زایرین و مجاورین را که بدعت و مشرک میدانست
بقتل رساند چون نوبت حضرت نجف اشرف رسید ... کمان داشت که بر فتح او و نصب خیام کری بقیه مهر ...
راه خواهد یافت و غافل کلمه خوانی نتوانست بود با زور بازوی دست ... و شیعیان ... و غیرت و دیانت
... حرف ... حرف جز در ... منصرف کشته
چون از روزگار تسلط نادر شاه افشار تا عهد دولت این شهنشاه کامکار که مجملا ... ایران در مهد فراغت
اسوده کی ... از ایشان که اختیار ... کرده بودند روی بدیار خویش نموده اند قریب ... سال
بود که توانگران و دولتمندان همگی ولایت ایران و هندوستان از شیوع فتن ترک وطن گفته با ستان ائمه
طاهرین پناه برده بودند تا نفوس و اموال ایشان از حرام و حلال بر برکت مجاورت از ضبط ستمکاران و رسیدن
... و از کثرت ... در ... و کاملین و کربلا ... متوطنین ...
و طول مدت تمکن ...
...
...
...
در خلد ...
خطا های ... از اشتعال جمیع اموال ... مطهره ... تصفیه باطن ...

منهیات و مواظبت عبادات و ذخیره حسنات چه رسد بر واجب تعالی و امنای مقام واجب شد که آن خاک مقدس را
که رجات بر بنیاد دین است بپاکی از آلودگی خباثت نفوس و ارجاس نفایس اموال پاک سازند و هنگام غفلت
بیم شمشیر تیز ستمگر انگیزی به تیز از پیش و چشم دل مردم بر افشاند بیت باغبان زان میبرد شاخ تر را با تبر
از آن بالا برد میکند دندان فاسد را طبیب تا نیاساید ز درد دندان حبیب لاجرم بجزای سیئات عمل نحس مسعود روی
از ایشان برتافت و مسعود باشارت عبد العزیز داد در تعقیب حصار عقبا سر بشمشیر کند و دست و پای تدبیر
سست شد بعزم درست همت بتخریب کربلا که محل کرب و بلا است و حصاری استوار نداشت برگماشت و باشارت
مسعود ده دوازده هزار کس از جنود عنود خود را در ماه ذی الحجه همین سال بدشت از راه بر بامداد روز عید
غدیر بحسب رجعت بدشت کربلا درآمد هر چه از مرد پیر و جوان و خرد و بزرگ یافتند از دم تیغ بیدریغ گذرانیدند و
کشته و بقیه نفس عرض و ناموس همگی زنان از سلب ایشان چون نخل بفصل خزان برهنه و عریان گشته ضریح
مطهر و صندوق منور حضرت سید الشهدا را تفنگ سیل متزلزل و ساحت چون آیینه و کوهی که سنگ
بر کوه بنیه و صفائش بنیاد چون درهم شکستند و عقود آن که واسطه عقد ثریا بود با نامل حقد از هم گسستند
و دست بهنجار انداختند و قنادیل سیم و زر و فرش و اسباب آن کشودند و از خشتهای زرین و آیینهای ایوان
عرش آیین با پنجه دست تعدی بیرون کندند و چون شیشهای دلهای عشاق آن طاق و رواق افکندند و با خاک
یکسان و دیوارها و دیواران نمودند سیم و زر و در و گوهر و نفایس هر کس برد دینار و درهم که در آنجا
روی هم و در خزانه خزانه بود در یک دم بیغما بردند و بجای خوانیغما خون بکینا همان خوردند و از سیل دما
در و دیوار کوچه و بازار منبت لاله خونین و بجای چمن باد شد و بر حضرت رسید با ایشان خونبار و بار دیگر
دندان خاک پاک شور روز عاشورا و واقعه کربلا آشکار گشته و شماره کشتگان از قرار تقریر ثقات قریب
به پنج هزار کس بیش و مطالب و هم و خیال از حساب غنایم و اموال که کسی بجز متاع میندانست بجز خویش
اعتراف نمود جوانان هشتی روی و دلان کیسو که آفتاب از نظاره رخسار ایشان با اضطراب و سنبل سنبله
از موی دلجوی ایشان در پیچ و تاب بود مدار گلگون عقیق خضاب در خاک تیره خفتند بیت بس گل رعنا
که شب در برمیش و طرب خفت و سود رکشید خاک سیاهش ببر و فضلا و حق گوی فرشته خوی که
مشتری در خطابه و عطارد با قلم و کتاب بجواب ایشان دم نیارستی زد جبین نورانی نگین بیم تیغ در نقاب
تراب نهفتند بیت بس گهر نابسته کشتند زیر خاک بجز کسی نیافت دیگر از ایشان خبر و در مدت
شش هفت ساعت از قتل و غارتکاری که در هیچ عصری نشنیده بود کردند در عصر همان روز بار هلاک
بر شتران بستند و بدرعیه طوفان معتبر استماع افتاد که بیش از وقوع این حادثه بیک و شب یکی از معتقدین

اهل علم و ادب در نجف اشرف بخواب دید بود که حضرت سید الاوصیا امیر المؤمنین علیه السلم در فضای صحن
مقدس چون عرش بر کرسی نشسته و جناب سید الشهدا علیه السلم در حضورش ایستاده که افضل ناس عباس بن
علی علیه السلم از در رو نماید با اضطراب تمام و بان حضرت عرض کرد که عبد العزیز قصد کربلا دارد و اینک با
لشکری مهرک میرسد اگر حکم فرمائی بر ایشان روی آدم و بتیغ آبدار آتش بر سر ایشان با دم ان حضرت
در دو بار التفات ننمود و نوبت سیم در جواب فرمود که فرزندم حسین را حاجت بچنین مجاورین بیرون
از طوبی شرع و دین عیب و شین است و دوری از ایشان فرض عین و اشارت بجانب حضرت سید
الشهدا نموده جناب عباس علی را ذکرکت و یکی و روز بیان این خواب خبر رسید که مسعود کربلا را نهب
و خراب کرده و از اجلای بدیهیات است که تا اجازت از جانب جبهای خدا کردگار آسمان و زمین
و دایم مراقب احوال اهل دنیا نباشد و نظر التفات از ممکنات باز نگیرد تا کرسینه عالم اکبر خونین
و بر بدبید جهان هم بتیغ شد و خاک در شهادتش نه و رخت شود و چون گلی در نوبستان دو رنگار نتوانند
خت و برگ زکی از پیمانه در گوشه کلاه از بنیاد قبه خیامی جمعی بر ایشان که در سایه درخت بروینه
ایشان رخت کشیده و برای آسایش در ظل آن منزل گزین بوده اند بیت مجملی تفصیلی زین دان زین
آنها اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها و چون نازنینی بر دولت دست شاخهای درخت دراز و سنان
ریختن بر دو بر اغاز کرد نماز شاید ان دوروا از غارتها محجور افتاده بیت تا دل مرد خدا نامد بدرد
هیچ قومی را خدا رسوا نکرد و اگر عوام مردم را از ضعف یقین شبهتی در دل و فتوری در دین بهم رسد
که با حقیقت عزت معصوم بدین حالت تاب نیاوردند ایشان را مکن است که چنین نفس محتشی در حوادثش بخواری
کشته و ابدان پاکان بر تیغ بیباکی در آغشته صندوق مطهر را بشکنند و خشتهای زر
از در و دیوار برکنند واقعه کربلا و شهادت آن حضرت بر دشت بلا شهادت ایشان را دافع و رشته تشکیک و ریب
از قاطعات که با وجود امام مفترض الطاعه و قطع مردم بوجوب اطاعتش فرا رحنا وند جهان شرع دنیات
پیغمبر آخر الزمان آن ذری قدها شکسته و صفها بستند تیغها کشیدند و سرهای سروران بریدند خون
پاک حضرت طاهره بمیل خاطر عزت و اندیشه عبرت بر زمین بیختند و خاک خفت لان دنیا او خوت بر فرق خویش
و عالمی بخیش سینه آیینه گون افغانی که صندوق سرخدا بود تیر شکستند و عقود بتیغ سیمین بکوشش
را که بر قدس بوده بدست ظلم بتیغ از هم گسستند و علی الظاهر ان حادثه تشکیک و ریب سزاوارتر از آن
است که در حوادثش گناه کاران و نیست کرداران را کشتند و مال خرابی بردند و صندوقه چوبین و ضریحی
آهنین بشکنند با آنکه شهادت آن حضرت بظاهر شر بوده و در باطن منبع چندین خیر و مصلحت برای امت

وامت بود که شماران نتوان نمود بیت جنبش زبادها درون نفحات ٭ مرهمشان زلطافت اندر فتادات ٭ کرچه
آب ظلمات از نوم و سبات ٭ نه درون ظلمات آب حیات وقایع ایت ئیل سال دویست و هفتم هجری و
تسخیر نیشابور شد بهار و جهان کرد گلزار ٭ لاله داغ دست و گلبن خار ٭ شد چمنها ز لاله لعلی
جزع ٭ بوستانها ز بید مجنون زار ٭ بنوید طی شباطوی و سرد و خزان برید باد بهاری بشارت بوستان
وزان آمد و دست مشاطه بهاری بسلسله کرد و شاخ زمرد دانشکوفه تو برد سبز بر گوش و گردن
نبات شوخ شاخ نونهالان و رزان بنا کرد شقایق احمر در بزم دلکش گلشن سیفروخت تا سیماب برف
از تابان شد آب شود و بمجمر لاله حمرا از دود عود اسپند سوخت تا دیگر گزندی از دم ماها منفعل نیابد
رعنای باغ بزشد زلف بنفشه تا بیاد چون گیسوی دلاویز یار از گوشه معجر نیکاری بنمود و نرگس مخمور
چون چشم بیخواب آهو چشمان از باده گلرنگ دیده از خواب ناز بگشود تا حضرت چمن آرای گلرا از پرده سرای غنچه
بیرون خرامید و بر اورنگ و اوراق فشیند سحاب گلاب افشان ایوان بوستان را از غبار خس و خار براستند
و نسیم صبحدم ساحت آن خلد اخضر آراسته تخت زمرد گلبن بر آن نهادند و موزونان بلند قامت سرو
آزاد و صنوبر بر عشاد بخدمت ایستادند مهرمان محفل گلرا یکی طبق نثار بر سر و یکی جام باده ارغوانی برکف
از هر طرف صف کشیدند و بیعج سرایان قمری و سار و نغمه سنجان عندلیب و هزار از هر سو با زمزمه سنتار
وصوت بربط و مزمار دمادم نوای فسید کشادند بیت نسیم و مطرب مستان زبلبل و قمری ٭ بساط و شنبه
گلشن زنرگس و نسرین ٭ روز عید نوروز دهد و نحر و دوست ولی ز خصم سوز چون نیر اعظم برتختگاه
حمل و گل شکفته برتخت زمرد مثل بر اورنگ جمشیدی تکیه زاده و شاهزادگان جوق جوق بر نمط پروین و برا
بلند قد و بترتیب اختران در دنبکها مانجمن سپهر آئینها ایستاده و دست گنجور خورشید دستور حرص سیم و زر
از دامن همه زکبر پربها کنده واز جام خاص انعام شهریاری تشنه حیات در هر محفل کی زابروش و بسو
افکنده بیت شه بزم عید آراستاد و عیش برخواسته ٭ کمتی زگنج و خواسته بزیب و برز بود همه ٭ هم از
انقضای جشن عید و نظم مهمات قریب و بعید تیغ هلال بیکن کر ابواب فتح هفت کشور را کلید است زیب کمر
و برنابل دست سحاب ارث لشکر مظفر را از سیم و زر توانگر ساخت و لوای همت خورشید اثت بعزم تسخیر
بقیه مملکت خراسان برافراخت حسنعلم زاده حجی شانا براهیم خان را در مقدمه سپاه بروزی شتابان
روزی چند پیش از نهضت موکب جهان ستان با ده هزار پیاده و سوار بیت همه پر دلاور و پوش و کوه توان
همه خار اشکاف و شیر شکار ٭ هر یکی پنجه خان وقت درنگ ٭ هر یکی موج عرد در نقارا ٭ بر تبینه سرکشان
نیشابور مامور گردید و هنوز خاص دارالسلطنه طهران از پرتو آفتاب جناب سراپرده عزت و فنون ماهچه

رایت نصرت مطلع ضیا و مطرح نکشته جز دو و سعود بکربلا و فضل اهلان بر تیغ جابر ملا بتمامی جنبه وا شان
پایه سریر اعلا رسیدند افتخار بخدمت عیور شاهنشاه دین پرور چنان بر افروخت که سعود و نحوس زبانا و سعود
سپهر از زبانران خواسی سوخت و نزدیک بان شد که عزیمت خراسان منفسخ و نیت بنیاد اعراب بر پیشو روشن
منفسخ شد برجی و بروابع و زانج اید لکن چون هنگام سفر منقضی شده بر دو و بیم خیر مقتضی آن نبود
که بنا با بی آب و گیاه خشک و تر کرد و فصل بهار جو سموش حکم را از تف نار بیفر جز و هد وعزم موسم خزان
و زمستان حائز دی یکدم دران تواند بسر برد بیت کبابش اندر رستی چو زندان اعظم ٭ هوایش از عفونت
چو کام غضنفر ٭ زاتش اجل جسته و زباد بیکان ٭ زخاکش خشک دشنه و ز خار خنجر ٭ لشکر هنا و ررسپنا هی
و مرکشیدن کرد و چه جدا هنرنیکو شراکرنیمیکرفت دیر نهار لشکر زاغر ضاد خوردن و تشنکی و
گرسنکی بردن و بیهوده بروز ان تحمل خاران بیدای ناپید اکنار تیری بنود لاجرم عنان عزیمت از نبرد با غفلت
منعطف بجنوب مقصود گردید و حکم شد برانند از وعید و تهدید بانواع ترهیب و تهدید شد تا از زبان
تیغ تیز و خنجر خونریز مصوب یکی از غلامان درگاه بند عبد الله نیز دوان کشت تا روا موال و اولاد تیره
کشتگان را برای شفاعت و عفو رجوم خویش دست آویز کنند و صد اینان از رکاب این کوه غلغله در
بزهر نمای و اگر نبرد دو موسم نشاند لشکرکشان آبله ترا ز شهاب شعله انگیز و سحاب برقی خیز چه حرم یلان رجیم
اعراب برآتش برد و ان بادیه سموم نیز جزای رستخیز خواهد بود و صباح روز هفدهم بیت چون بعزم
حرم سپاه کانعلم ٭ در ضاد ثبت کرد سراپرده ظلم ٭ بکیل زبیم جیحون شیاطرازان ٭ هجوم نجاشیات
شهنشه شد ذو شکم ٭ بر دو عا شمارنا ثرثیه کی نمانند ٭ الا زکرد موکب سلطان عجم ٭ خاقان سباده قدم رمال
رقاب ملوک عرب و عجم بباغی جنب جمیع و صالح المبارکه دو رخش معال برد کاب هلال مثال قدم نهاد و
بفرم خراسان کره ازطره علم ظفر پرچم بکشا دیغر یهان قضاحیان شهریار نرسید و نکی چاکر کاوس کوسرا
دریا و سپهرهانوس از آوای نای حرکت و نفیر هندی درای هفت برخواست دیران پولاد پوش و هابرا زرد
کوش هویت شاهنشاهی نکاری بزن شک حلقه دایش داده برشت عقله چون نخجر کدا و امنا ب برابالای
سحابی بر نشسته و در جلو خان همایون چشم بر شاه راه انتظار استکاب شهریار کشورگشا نشستند مهندسین
ارسطو آئین و رصد بندان بطلیموس قرین هنگام ساعت سعد را اسطرلاب پایتینه های نمای بردست
دور کرباس سپهر اساس ط انفعال ایستاده دیده تدقیق کشادند شهنشاه فلک بارگاه بطالعی کر نطافت بیان
کنند بدان تقویم پای سپهر فرسای بر رکاب هلال اسای اشهب جهان پیمای بیت هما شکل و طوطی وش
وکبک دل ٭ کر کشتی برهمش خان کل ٭ برتن هوا آتش برفش جواب ٭ چو خاک ارزدرنگ و چو باد از شتاب

بسبب نورچه دو بلاس سیاه * عمودی بکوش از دو فرسنگ راه * دو کوش چو دو منجنیق ابیات * بر و بال و بر مینا نقش
نگار * درآورد کفتی سلیمان بر باد سوار گشت * با آفتاب بر فرق سپهر بعیوق بر آمد از آن زنگ جرس بر
زمین همی کوس از زمین بفلک میرفت بر خوات طایران اعلام زاپال و پر زرین کشوده شد و از بهر رفت
استوای را چون مشرق نخلان کیوان شکین با طراف رفیعه قبهای بری بر افراختند و از تیسان میدان
غزا بادپایان دریا نورد کوه پیما را بجانب مقصد آتش پای ساختند زمین از هجوم جلایب تضایق پذیرفت
و زمان را از تراکم کتایب دیده عبرت بازماند بریق اسلحه جنگ و شعشعه خود و مغفر دلیران با نام و ننگ
چشم خورشید خیره کرد و گرد سواران و غبار سم اسبان زا هوا در روی فلک تیره **بیت** زمین تو گفتی زآهن
همی بر دمید * هوا تو کفتی زآتش همی بر دمید * زمین گشت هوا همچو تیغ آتش باز * زمین گشت زمین همچو تیغ
آهن برد * سپاه از قطع مراحل و طی منازل کها بچاره ارض مقدس مطلع مهچه رایت خورشید آیت سلطانه گشت و
صاحب تمکین آن سرزمین در کمال آزادمنشی و تن تمکین ده شرف رکاب بوسی مشرف از آنجا کرمش خان کرد زعفرانلو
حاکم خبوشان چون خار بخته نیاد سرش باد و بر غبن خیال خام و عشق غرور باوجود عجز و بیچارگی دم سرکشی
واستنکاف از خدمت شهریار سلیمان اقتدار میزد و حسین خان قاجار قزوینی عبد الامر همایون تسخیر قلعه
او نامزد گشته و بهادران کشورکشا که شمشیر هلال شکل شان کلید فتح جمیع شهرهاست اطراف و جوانب حوزه
مشهد مقدس را چون حلقه انکشتری در میان گرفتند و بعدی در سر منزل عقب طریق مرور و اهتمام رفت کرمانارد و مورد
ضیا و بود را مجال عبور روی و بر آن خطه چون روضه جود محال کشتانا متداد ایام محاصره سعر غلات و حبوبات
بالا گرفت و شعله آتش جوع بینوایان را من چرخ ولاه ان بوارق سیوف رسانش و صواعق سهام خرمنباش قحط و غلا
خرمن زندگانی بسیاری را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بسوخت اهالی شهر وقت بنامها استشفاع میرزا محمد مهدی
مجتهد که بفضل جبلت و رجحان کمال اعلم علمای عصر و افضل فضلای دهر بود زده جانش از شهر روانه بکاه خسروانی
تا در استنجاح مقاصد و حاجات و استفتاح ابواب طلبات جسر سیجه متمسک باذیال مرحمت خدیو بیهمال زند دامان
جناب پاس ناموس مسلمین را در حیث زنار ذا و رزمین نهاده ابواب التماس بمفتاح زبان حق شناس بکشاد از آن
انجا که بر شهریار پوشیده پر به جم پوش ظاهر بود که ضعفا و متوطنین را قدرت بر مخالفت نادو معیر زانیت
و رعیت زاد و رغبت بر بطاعت خلیفه عصر دل یکیت صحیفه خواهش و استدعای آن فاضل ربانی و کنجور نقود
اعلام ابتهالند زا برقوم و اسعاف مرقوم و شیر نادو حصرنالو فیخر قلعه را بوقت دیگر موقوف و حسین خان را بحکومت
نیشابور منصوب و دایت مفاودت دار السلطنه مرضع و چون ملیع سمنان موکب کوکبه احتشام نشان را محل طلوع
گشت شاهزاده آزاده محمد ولی میرزا والی خراسان را با آیین ملوکانه طوی جیلاد خوش عد همنی دلکش ترتیب

سر و روشاطه و ریم ملتن مانند کاب بهر بار بقانون سزاوار بر گشاد و در و فاق لظال شیر به یزداول شاه زمان
افغان وارده در بار خورشید آثار شاهنشاه تاجدار و بپیکتهای لا یبی و یک زنجیر فیل کوه پیکر از پیشگاه حضور
اطاکن را ایلی مود و تفقدات بلا نهایات کردید **تتمیم ذکر محمود میرزا** سابق عند لیب خوش نوای خامه در
گلشن این همایون نامه نغمه سرای این مدعا گشت که در سفر ثانی خراسان محمود میرزا برادر شاه زمان افغان از
کراز بیم برادر روی امید بدر بار شهریار دادگستر نهاده دست هز بپوست شاهانه ابواب مراحم و رافت بر
چهره حالش کشود و از سحاب مکرمت کشت زار آمالش را خضرت و نضرت بلا نهایت بخشودند و ارقام قضا نظام
بجمیع خوانین و سرداران افغان مرقوم و خام عطوفت صریر شد که همگی متابعت وی را کمر بر بنیان زده
مفاوضتش را لازم شمردند و از رکاب مستطاب رخصت و روانه دارالقرار قندهارش فرمودند میرزای
مزبور نعبازورود بقلعه جمعیتی فراهم و عازم قندهار شد بجهت انکه در میان افغان اشتهار یافته که
محمود میرزا با وجود مسعود باری و امداد پادشاه کیقباد داد روی بطرف کابل بنهاده است تمامی قندهار و
بجانبش نهادند و ابواب قلعه را بر چهره اش کشادند محمود میرزا کامران ولد خود را بپادرانی آن ولایت
گذاشت و به زاهی اقبال بسرعت ال حذیو کشور جلال بجانب کابل دمیدن بوده و وقت بیما گشت شاه زمان
ملاحظت را از بهر رهایون شتافت با اندک کری شکست یافت در بین فرار جنگ لشکر محمود میرزا
افتاده ما بر مبادرت دیدانش انبلش با بینله پوشید و مقرر میرزا او را کرد در هرات حکمران بود از غم میپدر
و بیم هم خویش هرات را بهنب عذ میرزا برادر اعیانه محمود میرزا را گذاشت و کوای فرار بجانب عراق بر افراشت
و در سمنان بعتبه بساط بوسی مایه سرافرازی و دست توسل بحبل متین دولت ابد قرین زده از مهر بار عاطفی نوازی
عطوفت و نوازش یافت و موکب همایون از بلد سمنان عزیمت دار السلطنه طهران فرموده خاک آن ولایت
را از قدم فرخنده فرخ فرسرهیر دین ماه دهور ساختند و دوران عیش جبور و عیش شاهزاده ازاده عباس
میرزا پیوند ساخت **عنبر افشانی قلم غالیه بیزی خامه مسرت رقم در ذکر سور پا سرور شاهزاده اعظم نایب السلطنه
عالیه عباس میرزا** چنانچه بمقتضای حکمت بالغه خداوند یکانه را هنجبش اشتا و بیکانه عظم سلطانه و هو
بر طانیه نادر عالم علوی کواکب سعادتاند و زانه سپهر قرین بکدیکر نکردن تلالؤ حزمی و نشاط بجهانیان
ظاهر نکردد تا آفتاب عالم تاب نظر التفات بر خاکیان و عرصه گلستان ننفکند هلاله ازشیم بجر و
گل رنگین را کام بنفحه بر بنا ورد تا قطره سحاب نیلنه را صدف خمانه در کنار نکیرد لؤلؤ ثمین تکوید دو سیت
و بهیم حرزان صاحب نکین فرو دود و عالم سخاین صفای جوهر روح بهیدا اللذ بصحب وامنل اطالبی
روح منفعه ابد و بقای سلسله بنی آدم بر فتنه افت و ارتباط باهم ما تن شتستان امکان فتا بخصوص

ایادی کیوان آیین شهریار آن فریدون فر کران روضه رضوان و گلشن خورشان مید هد بوجود جود شا
هنشاه جهان آرا ایش پند پر دو صنوبر بقصور بهشت آیین آنجا ادوار ارایت کر داغ بهجتی و دل شاد چین
منبهج برق رخسار قمر طلعتان خورشید مثال فروغ دیگر زد چو عشرتکده روزکار هر بلقیس منتی
سلیمان نشو کنی داشت از اوارات و هر شادی نکینی مو نکیس آیینی را خواستکار بنا علی هذا ادای قدر رفعت
فضا فضای شهریار جم نکین سلیمان تمکین که مهین سلاله خاندان خلافت و بهین فرزند دو دمان
عناصر و افلاک و بنو شرایش مناط لطف خداوند بیچون جل شانه شانزده کش طرح تیلای اقبالات و
شادروان دولت بی زوالش افراشتن غضنفر داور لا یزال و کردون کردن نمی سر بلندی خویش را در مطاوعت
رای صایب اندیشش یافته در هر صباح و مسا در اطراف آسمان زینتش از طلعت شاهزادگان سیاوش
وش یوسف لقا چندین خورشید و ماه تافته و در هر ماه ماهی تابان از آسمان شوکتش زینت تاج و کر
وهر سالی سروی خرامان از گلزار اقبالش جلوه گری میکرد اقتضا فرمود که ایوان خورشید از رزو سپهر
سلطنت و کاخ بیداد هر فلک خلافت نایب السلطنه العلیه عباس میرزا لا زالت رایات دولته منصورة واعلام
حضرته محفوظه و مصونه ذاکرا رشاد اولاد واجب الاجلال سلطان السلاطین شادی از طلعت مشتری سعادت
زهره جمالی رشک بنیاد شرف خورشید عزت مشکوی ناهید محمود منازل مه طلعت بخش سپهر اختر فرمان
رفعت این موهبت نام نامی میرزا محمد خان ما خان دودمان اکرام عالیه ابد جلیلا اشان در رکن رکین دولت جاوید
بنیان تازه جلیه قدسیه او را که در صدف عزت و دری فلک سعادت و غنچه گلبن عفت و دیهیم حریم عصمت
و بلقیس صبای هدارت است بجهه شاهزاده جوان بخت آسمان تخت خطبه فرمودند و حکم جهان مطاع بترتیب
جشن شاهانه و تمهید اسباب سور و سرور خسروانه و اجتماع اکابر و اعیان ممالک محروسه پیرکر نفاذ
نفاذ یافت مطربان یکتا آواز و خنیاگران بربط نواز و دف زنان نی زن و رقاصان شیرین حرکات
سیمتن ترانا خا وارضاء ممالک دو دار الخلافه طهران حاضر آمدند **بیت** بونسیم تحفه آوردند قد و سمع خود هر یک
دو این بزم بهشت آیین کر بودی ضرقی در خور ٭ نکاها کوهران ذوق و کرد و با اختران تفتی ٭ زمهر الهوی
مثل وزد و نیا ماهیان کوهر ٭ اگر چه در آن اوان میمنت نشان اواخر فصل میزان و آغاز ترکتازی سپاه
خزان بود برگ ریزی درختان از باد وزان بود و عزت موات انقل خریش از زمان و هوا دیرپای نامیه [illegible]
از نتیجه اطفال چمن برافشانده و طلیعه لشکر بهمنی بر شواهق قلال و شواهق جبال ظاهر کشته و سپاه
خریف [illegible] در فصل سیف اعتناف بدوی بجز کوهکان صیف مسلول ساخته و نبات و بنین و دودمان بلغ
را [illegible] سهیل روشن تاب زرناب بر دامان سهل و جبل میریخت و باد خزانی بر چمن عرصات

۱۸۱

جویبار

جویبار از بید بن شاخ زرک نی می بخت و سرانکشت زمانه از ساعد و کوش زمرد پوش چمن یاره و کوشوار
لؤلؤی مهانه و یاقوت رمانه بیرون میکشید و مشاطه خزان سینه و ساعد شاخ را برو شاخ و سوار جنع و
کهربا بیارات **بیت** کشته دست یاسمین را سیب از دست تهی ٭ کشته کوش ارغوان را شوب از بی
کوشوار ٭ و برد دوش شیرین شان گلشن و غنچه را شمایل دنبی و فستقی و انجاز نبات سبز پوش و ارشقا
عاری و از جامه خانه حریر خیز کون احمر و اصفر میپوشیدند و طفلان رضیع بستان از پستان باد عقیم
اذری شیر نومیدی مینوشیدند شمال ادفاشان طاووسان گلشن و غنچه روان سرو بستان را
زود چوبه بر منقار مینهاد و بلبل شیدا را که چه صبا و سبا و شمال فصل بال و پر نشاط شکسته و بند بر
گلوی افغان بسته بنیاد کلاه نیا لیله سوسن سخنکوی را زبان بسته و نرکس بینا را دیده خودبین کشاده زرین
کله بر شکسته بود خوشه انکوران طارم تاک چون خوشه پروین و شعرای یمانی از خط مجره وطارم افلاک
میتافت و نغمات دلنواز فاخته و قمری و تغرید هزاران عنادل و سارس دیگر و غریب غراب و نعیق
زغن و زاغ تبدیل یافت و چراغ نارنج و ترنج در کاخ باغ افروخته و نرکس را قدح زرین بر کف
سیمینی و ساعد زرین افراخته و باد صبا با دم سرد این ترانه را در دو زبان ساخته بود **بیت** در بوستان
بجای گل و لاله و سمن ٭ امد ترنج و نرکس و نارنج بیکران ٭ کر ارغوان زباغ بشد هیچ باک نیست ٭ می خواه ارغوانی
بر جای ارغوان ٭ کار کذاران دولت علیه برای انجام اسباب جشن و سور برخاستند و محفل نشاط و
طرب را چون بسط معدلت شاه ازوا اسباب جاه منبسط و مرتب ساختند ساحتی که حوران بهشتی در وصف
جنان از رشک چنان صورت خون جنان خوردندی و مصابیح اختران در مشکوی هشتم آسمان چون چراغ
محفل کاهی افروخته شدی و گلهای صد برگ ماه و آفتاب بر گلبن سبز فلک از غیرت پژمرده شدی و عرصه
خزان دیده آنت و سنبل گلشن و گلزار از لالی و جواهر ابدار مانند روضه رضوان پر نکار و گلبن فیروز
و نسترن زاینده وارید ثمین و یاقوت شاهوار زینت بخشیدند و ارغوان را بجای گل از لعل بدخشی
کوشوار در کوش کشیدند **بیت** نسترن لؤلؤی لالا یافت اندر سلک ٭ ارغوان لعل بدخشی کرد اندر
کوشوار ٭ ساحت دلکشا و فضای بارکاه سلطنت دبلغ جنت نزهت کاو قصور دیع الینیان کاخ نه طاق
سپهر در حضیض منزلت نشسته و نگار صورت نگار و در ارباب صفا و پیرا لید پرش خامه بهزاد و پیل حیرت شکسته
چون باغ هنگام بهار و باغ در موسم آذار از گلهای اذری جواهر ثمین و پرنیانهای زرین فرنگ و چین چهر
ایران حبر هندوستان و زمین در فصل فروردین اداثی از نبات اسواق و دکاکین سپهر طاق زیب و زینت
طاقدیس خسرو گرفت **بیت** از زمین کوشه بر آوردند گنج شایگان ٭ بر چمن کوشه پراکنده شد در شاهوار

کرچه پنهانست در کردون بهشت جاودان ⁂ کر بیزدان در زمین خرم بهشتی آشکار تا به پیروزی و شادی
افزان خرم بهشت ⁂ خوش کند در روزگار خویش شاه روزگار ⁂ در اطراف سرای شهریاری و سراسر بازار
و اسواق سپهر آثار از شعاع پرتو تزئینات عنبر نثار آمده و هوا از عطر گلاب و بخور عود طره
بخش عبیر طبار و غیرت روی و موی دلدار شد هر شام که عروس کردون از ایوان فیروزه کون دامن
کشان بر شبستان مغرب خرامیدی و جم روشنانی چون رخسار غرفه نشینان از دریچه‌های بروج سما
درخشیدی و بر شکلی سپهر از نسیم افزان بیان در واج دیباج دختران سیمبر نمودی و مانند دوات
سیم در جلوه‌گاه جمال چون کل از مهد زمردین نمایان شدی از پرتو انوار مصابیح فلکی و بکروان طلوع
قمر طلعتان مشتری دیدار سپهری پر ماه و خورشید و اختر متمو منظار کیان کردید و هر شمعی بر دست
خورشید منظری چون شعرای یمانی از ناصیه امانت نمایان بود و هر چراغی بر کف قمر پیکری چون جرم
سهیل از پنجه ماهی درخشنده تابان از شعله قنادیل زجاجی پشت زمین چون روی چرخ برانی پر انجم
و از آیینه و آذین آبینه ماه در سپهر مثلی خم کم بود عرصه شهر و بناها ان خطه مینو بهر از انوار مشاعل
و شموع لمعه نور نمودی و از فروغ هر چراغی خوشتر وادی طور **بیت** هر از پرتو مشعل زمین ز شعله شمع
بسان معدن الماس کان کوه شد ⁂ و از هر سوی آتشبازان چابکدست نادره پرداز و کلزار خلیل ظاهر ساختند
و از هر طرف شعبده کاران صناعت پیشه از تیرهای ناسا منشا آتش در بیشه سهر صبا انداختند **بیت**
ز زخم ناوک آتش فشان تن چرخ ⁂ فکار چون دل ما از نکاه دلبر شد ⁂ کلبن‌های شرربار از دل زمین
مانند سروهای آتشین سر برافراخته و از نخلهای آذر نما کلشنی در هر طرف طرح انداخته از زعفران و
یاسمین و با اسما شعوف بمیوه‌ها و بعضی از یکجانب بیکبار شعله زنان با هیکل اژدها شبیه عرش
در رشته و از یکسو تمثال ثعبان زرین چنکال از بنکاله‌های آتش برق انکیز بود و زبان روزکار بانشای
این شعر ابدار تر از سحاب مطر کوهر ریز **بیت** ز شوق کل بده هیچکه شکفتی بین ⁂ که شور زینت
چندین هزار جوهر شد ⁂ بپای خواست ز هر سوی آتشین نخلی ⁂ که بار ان همه از نار و برک از اخکر شد ⁂ ز نخل
بلکه درختی که بود عمران زا ⁂ بکوه طور برآمد ز غیب رهبر شد ⁂ دیا اژدها بهر سو هوا ز بیضه سیم ⁂ غراب شب که چو
سیمرغ آتشین پر شد ⁂ هوا ز شعله تابان چو بیناوش رفت ⁂ زمین ز آتش سوزان چو سمندر شد ⁂ ناوک
آتشین چو تیر آه مظلومان و دعای مستجاب آسمان کذار و با از کشادی بر آن سیصد هزاران طایر آتشین پر در هوا
فیاد و از زنان و از آتش فشانی تن چرخ فکار کهنی مشعل العاب از رشک نور هر چراغش در تاب بودی و کاسه
طبان افروز ماه از کانهای مهتاب نور تاب از چرخ آتشین شعله باز آن که هلو یر کره نار همچنان آکر مي نیف

کم گوئی در چرخ کردان شیاد بدین واقعه لالی انجم کسیخته و با جوهری روزگار در دیده خویش را از دل بحر یکا
بر انکیخته و بادست جواد دارای زمانان مخزن سخا و کرم زر و سیم بر دامن دهر ریخته **بیت** امروی هر چرخشان
چرخ مشعبد را نظر ⁂ چرخ اکر اختر فشان کردیدی از اختر شرار ⁂ و مرغان آتشین منقار که صرفا آتشبازان
او را ایلچی خوانند با بال و پر شکسته بر رشته جنبه چون سفیر خورشید جهان نورد بر منطقه فلک دوان کی
ملک از سر هوا **بیت** مرغ دیدستی که باشد بر پر و بال زن ⁂ پیک دیدستی که کردد رشته تاره سپار ⁂ کو
زبان شو رشته بکشاد نکردد برفشان ⁂ ور زبانش بند بکری قند برهه کذار ⁂ در هر سوی محفل عشرتی
آراسته‌اند که بر جمیل پشت کردون شان را از داد آیینه خیال ندیدی و نوای عیش ان جهان بخراست
که کوش زمانه در این دیر دیرینه کاخ بر غنانه چنان نوای عنبرد ای در هیچ عهدی نشنیده در هر محفلی
جلی و شی متعبی شمایل مه پیکر چو زاچمال حور منظر ناهید کرشمه غزال چشم غزال زد بیاد که بهار
فغی و کل خوشبو نه و سپهر جان پرودی را نه و مشکین موی و دلم راحت را نشاط و شاخ طرب را
و شاخ بودند هر یک زلف چون سنبل تر بر دوره هم عارض او غنچه و در قدح سیمکون عقیق و مرجان هم
امیخته و از نکاه چون هزار عاشق بکیناه ریخته بنیاد خون در شیخ و شاب باب ملیادند **بیت** طوق کبوتر
است سر زلف ان نکار ⁂ دل همچو باز در طلبش پر همی زند ⁂ که همچو چنکل باز است زلف او ⁂ مل پرند
بیم همچو کبوتر همی زند ⁂ در هر مجلسی ساقیان سیکه مشکین دل زلف شیرنک بر طرف عارض چون در نهاده
و ان چشم جزینا وك دلدوزی بر جان دانا کشاده داغ دیجله و صهبای یعقوبته در جام کرده یا با قوت تر
یا قوت روان با قوت جسم و جان در ساغر بلوری کنده یا جرم بهرام بر چهره خورشید و یا سهیل یمانی
در جام جمشید و یا شفق در دهان صبح صادق یا آتش سیال در آب منجمد ریخته قامت قیامت اشوب بنا
اندازی بر انکیخته مزاج لعل فام که کوئی از آتش رخسار ساقی دام کرده و ایه چون یا قوت مذاب که کفتی از چشم
خونبار عاشق بیتاب چکیده صفای عنبر دایش چون صبح نشان کانه و نشاط روز جوانه شب بر کوار سا فرش
از هر لطیف تر و شرابش صاف تر از جام و در نظر که هر کس دید از عقیق کداخته نشناخته **بیت** تا جرعه
دو دست رنکین کرد ⁂ تا چشیدی نباید از ریاحه ⁂ پیران را مایه جوانی و قالب بی روح را حیات جاودانی
بخشیده **بیت** معیار عقل و داوری خواب و فرح روی ⁂ در طعام در دو وقت بحض و غنای جان ⁂
کودکان تن بینوا زور مند ⁂ باشد ز طبع او دل غمناک شادمان ⁂ خنیاکران عندلیب آواز
کرهای نازنان مشکین از اهتزاز نسیم صبا چون نهالان موزون حرکت بیهره امثال بر زبان نو
بیت فکنده کیسوی خم و غرور از پی کوش ⁂ کشود طره مهر و وفا بطرف عذار ⁂ با از سهنان از دهان

بر زانو با زیکران کلنار خد لیلی خرام و دهان سرو قد سیم اندام از غمزهای چشم خمار بنیاد عقل و دین
با ادای بسیط و ورود با تاج شتی خطا مرد نیب در محافل فن عجوکانت دلفریب جلوه کرد گیسوان مشکین دام دل
مسکین بر چیده پیش چند خوش سنبل ریخته کرد از بنیاد طاقت و توان تن دو تا زیک بر حیا تکیه کنان و حسن
ادای خوش ایشان خمار از افسون طفل میداد دو چشم امرد زاغهای روح میفرستاد دو هر بامداد که صبح سیمین
عذار با صفای زلف افشان چون دامادش بکین از گوشه سپهر بر این دری نمودی در هر گوشه صاحب دلی با
مهرویی دست در آغوش و با ذای مغنیان دلدار گوش عطرب نوش میکرد و زبان تیغ تازان این بیت میکشاد
بیت خوش وقت قدح کشی که مستانه بباغ ✽ در پای گلی دست نگاری گیرد ✽ نغمه سازان بلبلان نواز
کر دل و رجان لبان ایشان همسنگ کشتی و یاقوت نمان بود سر انگشتان ایشان نغمه تار بودی و نوا
سوز و نشان قیامت موعود نغمه عود سرهر و دو خوان هفت و اسکار داودی اعجاز مسیحی اظهار و این بیت
ابیا ز تکرار میکردند بیت روز عیش و طرب و بستانات ✽ روز بازار گل و ریحانات ✽ توده خاک عبیر
امیزات ✽ دامن باد عبیر افشانات ✽ لاله بر خاک زمرد بمثل ✽ قدحی از شبه و مرجانات ✽ باز دو پرده
الوان بلبل ✽ مطرب بزم که سلطانات ✽ شاخ شاخ ز نشاط صنع ✽ عرفه اندر دهل الوانات ✽ چهره باغ ز نقاش
بهار ✽ نیکوتر چو نگارستانات ✽ فیض رعنی نغنا و سرود حزن وان دوم ماندانت و چشم تن رهانند و درنور
هر بینوائی نوای حضور لذت ساز میداد و هر تهی دستی با تن جمشیدی ابواب طرب بر چهره میکشاد بسر رک و کوچه
عراق عرب و عجم در ترانه زیر و بم با هنک رهاوی و حجازی دهخان تند و دیلم از منعم و شکیبا ام بود بند
بیت امن هر گوشه از آن بزم منتو کامیاب ✽ کشته هر جانب دران جشن همایون کامکار ✽ بیدلی مجنون صفت
از دلبری لیلی لقا ✽ عاشقی دامن سرشک از شاهدی عذرا عذار ✽ زاهدان سالخورده شاهدان خورد سال
عابدان زهد و رزو شاهدان میکسار ✽ از طرب با هم همه سودست افشان پایکوب ✽ وز شعف با هم همه جا کامجوی
و جرعه خوار ✽ از هر جانب بانک نوشانوش بصخات و نشاشراب در سر شیخ و شاب می فتوی زهد و
تقوی رخت بر می تب و زاهدان خشک دامان و با از دست دادند و از سر تردامنی یکباره دل بر جام
می نهادند و از غایت دلم ز تشیع کرده میکفتند بیت خلدزا از کف بمینای شراب میدهیم ✽ کربناید
زادادم ما بابد میدهیم ✽ جوانان کلوری و معبچه کان سنبل موی و تبان پریوش سرخوش از نشاء صهبای
بهینا و بیت کر لب جوی باده و کر دست سبوی کل ✽ کر کوش سوی مطرب و کر چشم سوی یار ✽ و پیران
چنک پشت در انجمن عشرت با هنک نای و چنک باده کهن ع کران پیرایه نوای جوانی ✽ از دست ساقیان
سیمین ساق کرفته میکشیدند ✽ توانکران با بر لشو ناز و منعم زادکان نازاده در صباح و رواح اقداح راح

دریغ بود از کف نیان پری پیکر میکرفتند و با دختر دلفریب رز پیمانه ترانه چنگ و چغانه این نکته
نغز میسرودند بیت من در عجبم ز میفروشان کیشان ✽ بهزانچه فروشند چه خواهند خرید ✽ باری که گفته
مدیحیتان بجز وصف باده کهن و نیان بیز او پیر نبود و جوانان می پرست هم دست داد زصبوح و غبوق
جز بمرطی کردن خم و خم قدسر دا ناخم نمیشد هر شک طرز دریا کشی پیشه ساخته و هر شب کوه کی
اننائر باده ناب سر بکوه عشق جا فراخته سر بسر دلها ارزو طلب بر هر مطلب کامیاب و شاهدان
مراد در بعد وزان ب نقاب شد که اکر زاهدی حیله ساز دران جشن همایون هوس ترک سجاده و درس
داشت و بواسطه رغایت ریا از دیدهای باز سنجیل احتراز مینمود مجیرد خوشباش رندان مجود از کنج
مسجد رفت بمصطبه پیرمغان کشید میکفت بیت من این عمل که بحشر هیچ می نخرندش ✽ چرا بباده
فروش جرعه نفروشم ✽ واکر شیادی زرق پیداز رندان سود مینمود بشور مکیاری و هوای سبکباری
از باده ستاد بر دل الحقه بودی واز اشارت ابرو عراب اندیشه کردی بمحض تیادت جرعه نوشان اند
وادی تشنه کامی کام سبک بر سر زلال نند کانه می خم می ادعو اند او رده رطل کران خورده دل این
نظم میکفت بیت کویند که فردوس برین خواهد بود ✽ وانجا می ناب و حور عین خواهد بود ✽ کر ما می و معشوق
کزینیم چه باک ✽ چون عاقبت کار چنین خواهد بود ✽ اکرچه حرز و بیمال کرهوان از باده نا ثبات
اقبال تر دماغ بودی و پیوسته صهبای شناسائی داورش در ایاغ و بر صفحه خمخانه جاوید از سودای
باده احمر فدلع و دختر رزش چون زاده دریا دکان از نظر افتاده و از اغاز هار جوانی و ابتدای خروش
شراب کامرانی با وجود فرت سلطنت ابواب مناهب شرع و ملت بر روی دل حق پرست کشاده اما بجهه
تشیع صغیر و کبیر و تفنیح افشم بقا و پیروا شاه بزم سپهر نظیر در روزی چند خواص و عوام را
بر ادغان مدام رخصت دادند و دران ایام هشیاری نمانده کرای خمر و خمار نبود بیاری کسی ندیدالا
بخت همدم کامکار و در رخصت شرب شراب بلا العیاب بمن تا عیدنا لوحاب اصفهان کل انتر عراقی را
کرد در سلک نشینان دیوان اعلی عنش بلاغت و کمال فصاحت اوادای سخن ارایان را اتفاقات دسالها
مضمون عبارات دلکش و معانی خوش اوش کرد را نا و همت با فشا وانشادان پرداخته بود حفظ نان سلطان
افاق دران اوان نکبت افتاد هر هزم شبی چون صباح صبوحی ز دکان ما بر فتوح و دی چون رواح راح
رسید کا نمفرح روح در کنجی نشسته و دیده بر خواب غفلت بسته بودم متر بر سر اندر دو در اکمن ی نمو
نفسانه و متر خاطر از هوای کرد امیز تعلقات جسمانی غباری نظر بکار خویش کردم و در روزکار پیش خاطر
اوردم و با خود کفتم عمری زاد زادی بغیب سپردی و روزکاری بیخ طلب بردی و در هر قدم منتظر مقدمی و در

هرکاه مرا صد حصول کامی بودی از آن چه سود و از این چه کشودم همی از طلب آسوده می و بزرفتی می خواست زاد
و از سودی یکچند به علاقه کاه در حجره نحو بر ریاضی کرسی نشین حلقه تدریس و کاهی در صحن یالهی وحدت
بینی نشسته و تقدیس ناطقه را منطق منطق آموختی و طبع را از طبی طبیعتها سوختی از مشرق اشراق هم و با
مسالک مشائیم و طلاق نشأتین را بصوف تصوف جامه شدی استبحار اخبار با استیصار دی و لغو کلام و استنفا
نقاب بر چهره بیضای دی ملائکه نوری نکذشت که دو دعای به اثری اثارک خونین و آه افسوس درخسان خار
وکفا انحصیب دماصطراب نرفت و روزی نیامد که کوش پند نیوشت از نخان زاهدان هیچ یاب و از نصایح
جانکاه حتی دل دردمندان در عذاب نبود این طرفه که طرفه غافل نرفتی و از هیچ طرف طرفه نبرستی ناتم با
این همه تلخ بری محنت جوم قفس چه جوم چنه بحریات درجیم جومان فشاندند و با این همه امد و شد آشنایا
خلوت بیکانکی بکدام جنایت از جانب جنون بیکانکان واماندند از مفتعم سلف دلشکر از طلف علوم سلف با
بخت خود درجنک بودم ناکاه سروش غیبم بکوش این نکته خواند و بیک فتح هوش این مژده رساند بیت کای
دردکشان درکه نومیدی نیست ؛ نومید مباش و حلقه بر در زن ؛ ولی در مجلس مستان حرمی پرستان راه
و از از دسید کان جز داد کان آکاه نه برهان دور و تسلسل کفتی و شنیدی و لیکن سلسله موی یار
دوری بکشیدی حبذا بهانه نکفتی و دوری از دفتر اشتباه فضلی اکنون ورق تا بتوانی بشوی و از این
ورق حجج بجوی از این باده های نوش کن و هرچه دانی فراموش کن و آنکاه در حریم حرم بحرمی و دم منشیان را
همدم پس از این بشارتم بجامی اشارت رفت بر کرفتم و کفتم شرب ولکن لامی الکاس ما شرب طرب ولکن لامی الخمر
الطرب بی استیار و مستی از بادهٔ هستی رستم و بجمع حق پرستان پیوستم سرتاسر کوشدا از این باده سرمست دیدم
ولی چیزی از مستی و جمله جهان را در دست بیافتم ولی با همه هستی محو کردیدم در عین خاموشی ذکرش ورد زبان
و جز چه رسیدم در پس فراموشی یادش بوش خان بود هم مجلس آن کیان از باده شور و شر پر سود هم محفل خاکیان
از پرتو مهرش پر نور میخانه سپهر را در کشاده دیدم بجرعه چین پی چشم در پیش خم ستاده ستارکان را صلای
باده داده و سیلها کانا زبالا و پست همه از پا افتاده و سرمست سلطه دو واژه در پیمودند شراب چندان شتاب داشت
کردرد و صاف باده یکیا هذا قبلغو ماه دیده بوزه اش با کلف … عطارد زاکونه شراب مریخ را دکرمیا
دیران چونا نظر یکی دفت زاج دیکری کرفت مشتری چون متاع زهد را لخو بیاری ندید چون زاهدی در
مجلس رندان لا حول زنان بکنجی خزید مرغ از بیاض ناش باده کهن چون نکاری بیعت یا دیرد مستان سر بیغاش داشت
و کیوان برسم هندوان بد وضعی اکتفا نموده دخان نیره و تار کاشت باده فروش چون مجلسیان باده نوش
زاد در نقصان شراب درفروش دید از غیرت چوب شهاب بید بر شراب افتاب برد اختر بچهیدم مرتق را سر بخست

طلعت ابنات چون از ذخانه بد نشبادی نسیم سحری استین از شاعلمسیمین بکرفته و فتح ذرین را از دواج رنجانده
بر بنور سمیم نسیمه را از دولایع ان مثل بیدر کرد ناهید که هرکز از اطراف خم باده جدا نیفتاده بود بیمر ده چون
باده جویان از صبح صادق و شفق بربطی و بطی بر کنار و پیش کرفته در کنار افق اهل این زمانه ساخت شعر
لها البدر کاس و هی شمس ندیرها ؛ هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم ؛ ستارکان هنوز از آن باده تنو سیل بخواب
مستوی چشم پوشید خشت دیکان نکان از آن پرده بر اثر قشیل پرده طاقت و صبوری درید کفتند
بیت طو بنا و غیدا الهوی … نا منا ؛ سکرنا و صبا لحمرت به ساکب ؛ کهن پیر دیر سال دیر روز کار چون
قدحی پر از باده و اسباب نشاط آماده دید پیرانه سر هوای جوانی نموده شاعر افتاب زاکان زمان بر
اعتدال آورده بود خود بر کرفته سر کشید و شاهد روز را دز بر عادت دید نیره جود و کینه از دست نداد
و با آشنا و بیکانه بعادت مستان بنیاد مهربانی نهاد و از اثر آن باده در محفل مسی هیلات و ستیز
امهات بکر زن چهل بالش کیفیات شد و از ذوق آن مدام اباء سبعه رکاف شونه دوان و اطفال موالید
از جنکب بکرد و انا مر تند و نزاکه هم از شراب دوشینه در سر شوری و در خاطر سروری بود بعنای نشاطش را
مستانه دعا کفته چون بحالت خوشی دیدم صحبت آدیر کزیدیم و از وی کستاخانه رسیدم که المواد
کودکانه پیران و زانرا ایستی با بنده هوای جوانی از چیت نویر هیمو حیی نشایدع مندی هی سنا کی در
مهرتشب اوئی ؛ برغفلتم عتاب اوردو دبیر دو بتیم جواب کفت شعر طربت و ما شوقا الی البیض اطرب ؛
و لا لعبا منی اذا الشیب یلعب ؛ بیت رفت اکر باده باعث نقصان هوش بود ؛ امروز در فزودن دانش مسلم است
عیش خلف خلافت شرف شرافت مصدر صدارت مفخر فخامت مهب موهبت معدن معدلت شاهزاده
آزاده عباس میرزا است زاد الله شرفا و نزاکه یکی از دبیرنشان کان آستانم از مغنی خود دخت باده
سلطان زمان پادشاه جهان خاقان میرغلام جمشید خورشید جام شاهنشاه والاجاه ظل الله صمانش (?)
سایر افتاب وجود افتابه سایرانش جود آسمان تخت جوان بخت ملک سیرت فلک سریر مشتری بصیرت
مهر ضمیر فرش سرعی در رکاب زحلش حاجی بر حباب متبرش دیبری فیض فیوضاتش خادمی صبح وجودش
باب وجودش به نهایت خشمش صعق آکیز مهرش مهرامیز دستش بز افشان تیغش سرافشان مسبوق
بوجودش عدم ملحوق به ستش کرم پاییه از دست دهکان و دستکیر ازپا افتادکان مسئول عطایش
سئوال مامول مستجابش امال رضای قضا بقضای او رضای حق برضای او دزمان دولتش متبوع فلک
مکان حضرتش مسجود ملک فضای ملکش وسعت فزا ادای امرش احکام قضا از بیم عزم او شتاب فلک از شرم دوی
او حجاب ملک در دست جودش دریا سرابی از بحر جاهش کردون حبابی در بار جودش نصاب کرم در بار

ملمع نقاب ام تکم خشمش صرصر جنبش بر رقم معونش اثر اثر بیرشاهباز خطابش ... شکار صید نخجیرش
نکاره ستا بخصالش کمر ریز تیغ اب مثالش شرر خیز ناوک تیرش پیوسته در تن اعدا صد رخنه
و با برق درخش بصد برسد صد رکن ستون سنان خیان سنانش هر کاه بهانه ... استوار داشته
و بیستون خشمش خواب شیرین در چشم خسروان نکذاشته هیبت تیغش عدوی کر بیوند مهر غا ستغفار از آن
دیران نتواند برید جذب کمندش چندانکه تا هان را حلقه دندان نتواند کشید تیغش بر ابا زان ات که
قرارش در کف دریات نیرش دررا تهاب را انکه پیوسته در دل اعدات اتهاب بر فلک ابکرن حکمی از
ضمیرش چنانکه دراب عکس آفتاب جوهر ابدار شمشیرش بیان سنان که در آیینه عکس امواج اب در معرض رزم
شانی بر عارض سینه خیان تیغش اقابه ظلمات ندرزود در هنکامه نکتازی بر دل تیره روزان تیرش
شهابه ایذ سوز بوکرد او درکاه کردون تیز کردش سحابه شهاب جنبش در عرصه جنک خدنک به درنکش
برنده سحاب انکیز هنکام اهتزاز از تند باد غضبش اکر ملک فلک را حملش تنک فندی ملک و ملک را عوض
موضع فنا ساختی ور اتهاب شعله قهرش اکر تیغ سحاب رعد ابه بر آتش خشم نزدی از سمک تا سماک
سرتاسر این عرصه حیز کرا ختی مزاج سلطنتش از امتزاج ارکان چهار کرنه کرم و لطف و غضب و سطوت
حاصل و ابطال لقای معتدل خنیف سد ل عقیقش با طالع کهنی از جیب کفش دوی کره عرض آبادی دهد کفاف
مسئلت آبادی خرم عالم امکان ویمنی از درج کرمش بیچی که باد ورق فضل خاطبات عالمی از آن عبور نتوان از
باران افضالش درکشا مال به برکان سینه سؤال روید و سرعت جودش درادای مسئول بقا ناخن
انتظار منتظران جوید لاکه بلغ مکرمتش به داغ انتظار سرو بستان بند کیش را پای در دل اخوار از آتش
عدلش جهان چنان شد که از تابش ماه غضب ابنوی دین بر جودش در زمانه یکی ان بود که هالی بی عیش
سر کشید، نربیق کرمی بکند لران ماه غضب در بد اوزده سر ماه بر شان اوزده زمانه کر بکن مان مطوع
اوایه حرکت بمنا سب فلک برود عرض کر خود زاد در معرض جود او عرضه دارد محتاج ستقویم جوهر نشود در دید
فکرتش از جرت انجام مبتهیان افلاطون خم نشین چنان عاید کرحبتی در ظلمت رحم سرانکشت انجام بلب
دارد و در دو اول ارد و عکسش حلم بحانمان عربی را منان کر خود رسم دوستان مثال از دهشت و حیرت
پای جادت هیچ جا نکذارد کوه کفش صد کره عرضه در میان دارد و سلسال طبعش جوی کر کوه ها در
میان کذارد و کوه موج فن سخن را عواص خیال هنوز از بحر طبعش بر نیاورده منظوم باید دیکر صناعت بدیع
از خلوت فکر سخنوران بعقد نظم در پیامون مجلد مدحش شتابد که نشستن سفینه سخن از بحر بیشود طبعش ترین
کاری بلاغ مداحت صحایف کلام معجز نظامش و رشاحت شیخ منبر معنی مجمع فصاحت دو نفس با هات

تا ابد

تا ابد سر کران است مدتش را تا ابد حصنان اسمان را اکر حرکت بر قدر خوانش نبودی باید دوزا فروزش
نوافتی بوستان را اکراف خوان نرسیدی باطلق خلد نمونش برابر جنتی جز کلاه سروری کسی با او سر هم سری
نه بجز از تاج خسروی دیکر برابر او کلاه برتری نه قطعه ابیب کر سقایان استان وفق رشح بر سر چکانی
زمین مشت غباری کر فراشان بارکاه جاهش لن ساحت آن را ابن بر کناری افشانی اندیشی کرانه کلشن
اقبالش به نرد هم غنچه دل دوستان شکفته و هم خار در خاطر دشمنان اشفته ذاد صرصری کر ان مهب
سو هیبتش اید هم غبار ملال از خاطر هوا خواهان پر داز دوهم اتش در دل مخالفان شعله در دنا زد و در موسم
بهاران کلشن چکل از کلزار عنایتش مشت خاری و در هنکامه روی باد خزان از صرصر قهرش مستعار فی
اکر پرتوی از رای او بنا بر بیش مهر تا فتی دیکر خفاش جوادث فردا را این بغو الامس باختی اکر صورت شراب
دمی بحضور حضورش درآید هیات خم دم از فلاطون زدی نقا اکر بر بیکر کتاب بعبادت عنایت یاد دل خنکان نظری
نمایی چون شبان اثر بقبل کند لبه در جو بار ریاض ملکش که بیکر به نیان حباب از آن حیات خضر باشد
شرابه دیجام هیلی و ثبات بر نقش کردد مستی از عقل خردمند مجنون صفت به ریون هوس مندی ستناصف
بر خود در مبداء بیا فکرت دانش چون کودکیت از باده شیدا و در تراب عقل کنه صفاتش از شاهی
دانش هویدا اکر تماشای در دیدن زاهد از صورت پناه بیند از استان اسمان مثالش امال بکجا رود که
هر کز بجاده خوشتر از آن ترسیل شاهد ملک بکام دیکری چو اشود که رینبات از آن بخت جوانش نصیب
هر شام اسمان تریو لختران خود را بیارابد که باشد شبی خاو نمان ایوانش جوی نشیب رخ کرند
هیچ رضوان پاس خیان از آن دارد که شاید حوران روزی بر فراز ظل ساحت ایوانش دیده از
طرف جهان بکند مکر دیدن کردون روزی بحضرت بنا بدر قصر طلالش دیده که هیچ و شام بر سر این سودا
خام دوان است و با نسیم بهار دیر امیشی از لطفش مشام دماغ رسیل کر چراغ آن از راغ بلبغ و از
شاخ بشاخ دوان است اکر لا لکون بر عجب دشمنانش قبه غنچه دلش بحزن و بدلع از کجا است
اکر بیعنون بهوای همدستی تا ها نش غمید سرافکنده به شمرات دوشم با خود در مناقع و سخنی مر
کفتم نسیم بهار رسیمی از لطفا داوت کفت زنهار مکر ندیدی که غنچه تنک دل و سرو پای در کل اکر ب
باغ از اثر خلق او است داغ بردل لاله از چیست و چاک سینه کل از کیست کفتم اکر قدرش در سپهر جو نیم
دوات کفتا این بحرکوته نظری نیت کفتم اکر ذاتش عقل نخستین کویم سزاست کفتا این هم بحری
جیب کفتم شاید خاش خوانم کفتا شاید چه باشد کفتم از خدا جداش دانم کفت اکر شرک نباشد جون
خودم جنین کرید وادی به پایان مدحش بحیرتم و سپارم همان بر وصفش در دهن زبان عجز بیاخاموشی

کدام همین جنازه تم پس که نامش بر زبان آدم و عوا السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان ابوالفتح والظفر
فتحعلی شاه **بیت** از جهان شکری برش زیر شیر بود ٭ از دست تا جمزی سلطان بسلطان میرسد ٭ سقی الله من شر
میامنه الدوام واسقاه من ی الاده ذا ربکاس المرام اکر در سر هوای می پرستی داشتی صرصر خزان پای جسارت
بر سر شاخ رزان نگذاشتی و اگر جودش فتح اقداح راح نمودی علی الصباح شربت الی الارواح مدام از کف
ملاح ملیح بودی همتش تا بجای که هوای باده سر دست طلب در بسته نگشاده رحمتش تا بحدی که بریختن
خون رزان رزان هم رضا نداده خورش دشمن باده افتاده چنانچه باده دشمن هوش و ساغر از دستش همان
دید که سبحه از کف میفروش ولی انجا که در هر سری هوای و با هر خاطری اقتضائیست در این سود بر سر دو از
نزدیک و دور مردم طوائف و محلها از اصفهان تا شیراز و از عراق تا حجاز و ز تا بو نما ما و را النهر بکه از
هر مملکت و شهری داستان داستان نواز دستان سازی و نغمه نواز نشاط را همی استماع اند دستوری رفت
که هر سری با سودای کسی و هرکسی با هوسی که هست سر خوش کرده و بکیش خویش آیین عیش و سرود پیش گیرد اما
زاهدی از سبحه و سجاده ملول و از خود بملالت و حرف شنیدن منشات عدول دارد و اعطان بوالفضول بمیلادات
نقیضی بعجب و سفاهت کنار رفته و اگر خود با قدر ندیده می پرست دل بدست مستی بسته سر خوشتن پرستی
دارد و رندان مست دست از دامنش بداشته و گرگانش بدست زاهدان سپارند ساز طرب ساز شد و در
بحلها باز الحمد لله از جمع مستان و صلحا بی پستان کسی کرد زاهدان نعم پرست نکشت ولی از هر طرف زاهدی
دل بر سر مستی از دست داده میگفت **بیت** من این علم کره بجز باجیج می نخوردم ٭ چو باده فروش بجرعه
نفروشم ٭ و از زبان چنگ و عود این ترانه می شنفت **بیت** بشارت با دغامان حرم را ٭ که عزم کعبه دارد
می پرستی ٭ بنیر کرد ز دهان صراحی بود بگوش نصیحت بنوش داده و عقل کرا ز زبان چنگ کشود بر بت
حریفان عمان نهادند کفی ساغر باده نمک کون چون کوثر خوبانا رخسار افروخت کالها جم تنه مخمل دنیا
شراب خونبیناز دین عاشقان ترنج آموخت کالها و فعه من عین المحبر دشمنان که هن چون یاران نور سیلی
بعضهم پیوستند و دوستان تنگ زبیم چون دشمنان دیرینه دمی با هم ننشستند و در هر کناری مردی
در کنار یاری و در مستی در میان نگاری چرخ عنم کرد با در میان کاری نگذاشت و بیر هر راهگذری دستی بدست
مستی حد از مستی بدست فی پرستی همینی ستم بود که سرکه بنان ذات چیل زیک دو هفته که بر غمای حرام و حرام ص
عیش و نشاط و سرور و انبساط گذشت باز دو رکاه آسمان جاه که در حقیقت شارع شریعت و طریقت مسلک
طریقت است و شد ناصیه و شان در بقالها قیستند و زاهدان تغرا قبال بود و دکان خود فروشی قستند و ره
کشان مصطبه باز دانند و از این نکته غافل غافلند که بر این پادشاه آگاه که بر خود در بیش و انتش کرد و

دبستان و اطفال حکیمان روشن روان مانند اطفال دبستان است نه امری بی مصلحت و حکمی بی حکمت نتوان داد
و در این رخصت نیز قطع نظر از مصالح ملکی و فواید مملکتی که بیان آن منزد در حوصله نمایند کان است و قانون شرعی
حاصل ای که هر که بسر از شراب بخمار و انش اثری حباد و کشان باده تحقیق سری دارد و ان غافل غفوا هد
بود این فقره ثابت است که ان عبادت و طهور و الطاعت در خالقا استطاعت و قدرت بر معصیت باشد و هر که
ز اعتبار و شهوت دامن کیر ضمیرات اکر احترازش از نناهی نه از بیم پاس ناموس حکم الهی بلکه برای ننگ و نام و
ملامت انام است عبادات و ریا است لاشتر شد ملکه کسی که از حضرت خالق شرم نباید و از خلق چند اندیشه
دارد بکیش اهل یقین کافر پس حکم پادشاه داد کرد و این مترتب شد تا انکه منکر باده از انکار زاهدان بودند
از حجاب کفر و شرک رستند و کسانیکه بارخصت پادشاهی بقدرت بر ملاهی اقدام بیان نمود شدند
بارباب یقین و عباد متقین پیوستند بالجمله هرکه جرعه از باده نوشید مسلمان شد هر که چشم از مستی در پوشید
پوشید کامل در ایمان تا صهبای محو صافی مدام بجام و کام دوران است و دوران ماه و مهر بکامش و باده
اقبال بر امش باد **بیت** خم دور همی نشاط بخش باد ٭ پیوسته نشاط بر دوش باد ٭ القصه چون که مفته خلایق را
زندگانی در عیش و سرور بسر رفت **بیت** شبی خوشتر از صبح کامرانی ٭ نشاط افزا چو ایام جوانی ٭ که فرچه کان
شبستان گردون نقاب از چهره کشاده بودند و ماهای مشک شب را بر باد داده ما مانند منظر اسمان
چون دلبران ماه منظر از روی هر طلوع کرده تا تن مجله سپهر مانند عروس سیم بر د نظر پیه و سپیده را
از سواد زمین جور کرده با قلم سیمین شهاب و طلای محلول آفتاب در صفحه بیاض صبح منیر خطبه خط عنبر بر
میکرد مشتری چون حرب بعدان منیر دم آن برای انجمن معظم قطعه تاریخ مسکیت هو منجه کف الخضیب
از لال یمین برای عقد و وی تا هید بر فوارید بر شته میکشید و بریخ خجر کذار د شتر ابرا زیر کف
گرفته دور باش را از دور میکرا اغادی دولت میداد و کیوان بلند مقام دفع چشم زخم حوادث را سپند
مجمر گردون سپند از کواکب سوخت و فراش قدر در پیشگاه ایوان کیوان از ماه واختر مشاعل سیمین
میان و فنا نحاصل در آن شب فیروز که حرم تا ز روز بر روز بود تمامی امرا و اعیان و اصناف خدم و
حشم و بندگان آستان آسمان بنیان با مشاعل و شموع زرین و سیمین و اوراکور دکم دنیای مهد نوشابه مهد
رابان زیب و آیین کردیم دوستان این فیروز مهد نشین بود داخل ایوان ادرم عشال شاهزاده
اسکندر رضان کردند بجاهی که حضرت سیار کان خلعت زرافشان در بر کرده بر بان خوشخوان سپهر سلطان و
برامد و وزرا و امرا و اعیان برای تهنیت انجمن همایون تحفه های رنگین از پیشگاه نظر مهر اثر حضرت جمشید
آیین کذرانیدند و وجود را الطاف و اشفاق جهان دا و دادار آفاق گستر بر دوش افتخار ایشان خلعتهای گرانمایه

زیب و آرایش یافت و پیشوا افغان خاقانی پیش از پیش بر وجنات احوال ایشان تافت **تتمیم ذکر احوال محمد میرزا**
و انصراف یافتن او از دربار شاهی چون از قراری که سمت نگارش یافت محمد میرزا روی نیاز باستان خدیو دشمن
گداز دولت نواز آورده مورد تفقدات خسروانه گشت مراتب مزبوره را افغان در سنین جمعی پایه
سریر عرش نظیر امیر ند هزار دستان زبان شان بر مرو افغان این حکایت را از سیخ گشت که اگر بمن
همت شهریاری یاری محمود میرزا نمیکرد پادشاه مسعود دولت شفاقی نمیگشت چنان ذره از تابش
آفتاب عالمتاب شاهانه را بر ظلمتکده احوال محمد میرزا انداخته هر آینه تخت سلطنت موروثش
بدینسان و ماهی شاهی کابلش ثبات نشد تا دو زمانی که شاه کدای آستانت حضرت کردی را
مسئول خوانین افغان را مقبول خاطر فیض مشمول نمایانش را بتمیز سمع و بود روشن را بخلایع مهر طلعت
زیب و زینت فرموده بکارگذاران سرکار خلافت فرمان رفت که جمیع ما یحتاج او را از سراپرده و جواهر
و اسبهٔ طرفه و تیغ و خنجر تدارک نمایند و بخوانین خراسان فرامین قضا تمکین صدور یافت که در معاونت
او از در مهربانی لا دقیقه مهمل ننمایند و او را مرخص فرمودند **وقایع سال فرخنده فال اودئیل مطابق سنه ۱۲۱۸**
هجری سال پنجم جلوس میمنت مانوس شاهی علم دولت نوروز بعزم ابر خواست وجهت شکن
سرها ز سر خاک بر خواست : تا دید کله قاقم برف از سر کوه : بنهاد تاج خورشید بر تخت بر خواست : زمان دی
طی شد و شیخ شقایق از مبادی فصل فروردین بهار و عرصه گلزار از گلهای آذری غیرت بزم بهرام و دین
و محفل کی و نقاش قوت نامیه با موهبت دست نظر آرای گلشن برگشاد و فراش باد بهار آرایش باغ را بجهت
قدوم بهجت لزوم سلطان ربیع پای گل زارها در عرصه خضرای چمن از شکفتن سوری و سمن چون
نرگس زار آسمان پر انجم ساخت غیر از سبزه طری و گل آذری طوطی دم و طاوس دم گشت دشت و راغ را
چراغ شقایق دلسوخته افروخته شد و طرف باغ و ابا لاله داغدار افراخته نرگس شهلا را چشم مست چون
چشم غزالان شوخ خمار آلوده و سنبل را چون طره ترکان یغمائی گیسوان عنبر باد بر پای سوده آمد خیابان
بالا بلندان تماشا بر بنیان ترکان مست دست بر گردن یکدیگر حمایل و از اهتزاز نسیم بهاری چمن
باران خواران قلمی و نشاء و غنچه نمایان فضای در و دشت کان یاقوت و مرجان گشته و غنچه گل و لاله لزار
لؤلؤ لالا گردش نغمه‌های همان گشت بطرف جویباری خوش نغمه بلبلی از شوق گلی نغمه پرداز و در ساحت
هر کاخ خوش الحان مطربی از ذوق گلرونی زمزمه ساز **بیت** زمین خلد شد سیراب و باغ زرد شد
اخضر : هوای تیره شد روشن جهانبین شد بنا : ز شیخ لاله شد خندان چو لعل دلبر گلرخ : ز بالا ابر شد
گریان چو چشم عاشق شیدا : همینکه از دستگاه سلطنت مجلس نوروزی را چون محفل فردوس برین و نگار

خانهٔ چین زیب و زینت دادند بر دوش و جوع خدام و دوش حشم را بخلایع زرتار و اثواب دیبای بوتر
آرایش دادند و خطبای شیرین ادای در سرای شعرا اشعار در پایه سریر عرش نظیر تهنیت عید سعید را
رطب اللسان و تر زبان گشتند بعد از آنکه ایام سرور بزم بسر رسید و هنگام شور و رزم گردید ماه رایات سلیمانی
حشمت تخت بجانب عراق و استعداد علامت فیض از مت شاهزاده والاگهر محمد ولیمیرزا را بخلعت والای
دارایی ملک خراسان و تنبیه مفسدین مشهد مقدس و قلع مواد فساد فتنه در صیر زیب و زینت افزوده نمودند و شاه نهضت
نادر زمان فرموده از دار الخلافه طهران عنان کامکاری بعراق برق تاز رعد آوازی پیکر شهاب سیر
عنان که مثل فلک نعل بسم و خورشید سپهر کوی دمش را سزد بجانب نمادند زان عنان دادند **بیت**
همزلف شب بزین شد اندر یکی براق : مهتر ز زین و پیل خوی تن ز کرکدن : فارغ تر از غراب و دلاور تر از
عقاب : هشیار تر ز عقعق و چالاکتر از زغن : مجنون بیابان از قدم او فسانه کرد : لیلا با شتین
بستر ده لیلا ز لبن : علمداران موکب همایون اعلام فتح را شقه زرتار گشودند و نوبت زنان جلو از غریو
کوس و نای آوای کوکبه و دورتین درای هوش از سر کیوان در ربودند و از ... صفتان زنبورک در دشت
بنیان کوه هیکل و هیون ... پیکر آتش افکنده آغاز و بستهای آتشین شلیک شیران در فضای دشت
و در چون ذرات آفتاب بپرواز درآوردند و از دود دخان هزار شان بجای نغان و خروشان نبرد
سپهر دوار ساختند **بیت** هر دم ز ذنبق شعله بار : چنین زنبور دود و شرار : بگردون کردون
شد و کره کوه : ز پشته هیونان کردون شکوه : تو گوئی که بر شیخ زنبور تیز : بجوشید با اژدها در
ستیز : و در مقدمه پیلان پیل شکوه ابر زر توان بر زیر تخت یاقوت نگار آسمان مقدار چون کوه دماوند
بر ز بر زمین روان و گاهی از خرطوم مجره ماسنجکان شان میل دبردن گوی فلک مینمودند و گاهی از
اندوان ابا سنبلان شکافته خوشه پروین را از خرمن سنبله میدر ربودند **بیت** خم آسمان حلقه شکسان
لهنم خاص چند لطاس زنگشان : جشنه هیکلشان کوه شکل و چرخ توان : بکوه ماننده پیل و پیل کوه
روان : چو بیستون تن شان دست و پا ثان چو ستون : کر بچهار ستون بیستون گرفته مکان : مثال
بخش خرطومشان بپاه نمانند : کر اژدهای معلق ز کوه گشته روان : جنیبت های پیل پیکر رخش هیکل
درخش رفتار ابر تازکر هیکل در زیب و زر از صفت صفای مخمور و دغای مطلوع اسکارا شاهی اساس
و زین مرصع مروارید نگار در جلو شهریار ناجدار از نعل زرین روی زمین برهلال میساختند **بیت**
بر زمین از سکل شان سوستر ما نده هر بر : بر هوا از گردشان پوسته گرینده سحاب : کر شتابان سوی
پستی چون فضای آسمان : گر گذاران سوی بالا چون دغای مستجاب : بیش تازان دوی نصرت ابنار هما

شکار انداز و نخچیرساز طربناک غلغلهٔ مینو طراز را با ... دماغ الان تازی و یوزان حجازی سپهر خرام جوزهر کار
منطقه ستام نمودند **بیت** همه ده شکار افکن و صید بند ٭ بر بران هزبر و بپیچان کمند دران دو یا ...
سعادت یادگار فرخنده و سر یادکار کرد علا الدوله باد شمائلش چون کیسوی حور عنبر آمیز و سحاب سنجاب پوش از اطراف اطراف
مروارید ریز در رخسارش چون بالا بلندان خلخ و طراز قد بدلبری برافراخته و چون عیاران سواش دست بر کردن
یکدیگر انداخته **بیت** درختش چون عیاران سرسبز و سرکرم ٭ هوایش تر از تاثیر نرم نرم ٭ ز لیرلاله و کل بیاد کوی
نگار و بهشت پیوند و بوی ٭ رامشگران طیورش بر فراز شاخسار با الحان باربدی نغمه پرداز و
بلبلان خوش نوایش بوطرفا مضان بصوت داودی از دل غم پیدا ز و صد درود ... جوش سبزه طرف
و الوان کلهای آذری با نگارخانه چین انباز کرده خاکش عبیر و عنبر بیخته و از خاکش بجای خوشه انگور کوهر
و مرجان آویخته آثار صبا و نسیم طیبه ده کوثر و سلسبیل و رودهای ذخایرش نیل عزت جیحون نیل جوئیش همه از
صندل و عود و قماری خاکش همه از عنبر و کافور عجین است **بیت** ابش همه از کوثر و از چشمه حیوان ٭ سنکش همه
از دُر و یاقوت ثمین است **بیت** دهان ابر بهاری همی فشاند در ٭ کلوی مرغ بنکاری همی نوازد چنگ ٭ نشاطها
چمن مرغکان شاخ برت ٭ لحن باربدی برکشیده ان آهنگ ٭ زمین نیاد صبا چون نگارخانه چین ٭ چمن ز شاخ
سمن چون بهار خانه کنک ٭ عیش و نشاط و طرب و انبساط را روزی چند بکند را سیدا از انجا موکب فیروز
سلیمان نشان ... هادیه و شکین عنان دیو سیرتان طایر سیرت ترکمانیه بمسوت زایا سپاهی نادر
صولت برخش باد پای اب نشان عنان واداند طایفه ترکمان آنکه ... سیل متحیر و متبوان
دست چون قامت نخت طلوع نمودند بمحض اشتعال تیغهای خورشید پیکر هادران شرفش مانند دختران
نعش پراکنده شدند لشکرخانه بر انداز دست هتک و فتک بتاراج برکشادند عاقبت ... ان طایفه از
در استیمان بموالی در امن کریج دادند و کردن ببند مطاوعت نهادند شهریار کامکار سپاه از انتظام مهام
انجاد و دو ... عطف عنان بجا بستان فرموده ... روز موکب شاهی نشاط صید ماهی را در علی بلاغ
نوشته باشاهدان نشاطنامه ها داشتند در حین عزیمت دارالخلافه مبشران از جانب مشهد مقدس رضوی
علیه السلام وارد دربار حضرت و بشارت فتح ان بلاد طیبه و کرفتاری نادر میرزا معروض رای اشرف
ساختند مفصل این اجمال انکه سابقا نکاشته کلک تحریر کردید که نواب محمد ولی میرزا حسب الامر همایون
مأمور بتسخیر مشهد مقدس و تدمیر نادرمیرزا کردید با سپاهی دریا موج انجم شمار وارد ان خطه
خلد انتما و اطراف شهر را دایره وار در میان کرفت چون ایام محاصره بطول انجامید سپاه دی و بهمن دست
غارتکری بشهربند باغ و چمن برکشاد حسین خان قاجار را بمحاصره مأمور و بجانب نیشابور بر یورد بروز ...

عنان داد حسین خان قاجار بامر شاهزاده جم جاه قلعه را محصور و نادر میرزا و اتباعش را ماسور و سور
ناکامی ساخت اهالی را از امتداد ایام محاصره پای صبوری شکست و شیشه شکیبائی بر سنک امن استغاثه را
دست بدامن میرزا محمد مهدی مجتهد که در حصر بنوت رضوی و کلبن غنون نحوی و نبوت رضوی و دو در
تقوی و پرهیزکاری از فضل ... خویش پیش و عوام و خواص ان بلاد را در مصالح امور مشاور و نیک
اندیش و صغیر و کبیر مطاوعتش را از دل و جان مایل بودندی و وضیع و شریف بلوغ مقاصد و منایا را از
و فیض رای مهرضیاییش مقتبس ... زدند و در صحن مقدس انجمن ساخته و بر دفع نادر انقلاب و شورش بر پا
نادرمیرزا را چون بران هنگامه و اتفاق الملاقع افتاد برادر خود را ... بطرف صحن مقدس عنان داد
بان سید عالیمقام پیغام فرستاد که مارا بنا چار شهر سترد و دنیا دیا ید کفت و بان جناب وصیتی است
چنانچه دیرین ارادت کیشان را اقدم ... عنی مسکین نواز ... جناب خاطر از سقیل روزکار
و نخیبر از کینه چرخ غدار و کینه ... بیکشوند و ... که عصیل دشمن ...
منظورت و ضمیرش ... ان مرد و دیم و دطنیت بجود ملامت سل السیف الظلم من عمابع کار
بیا انجناب را شهید کرده بر بارکی هامون نورد برنشست و در ظلمت لیل شبرنگ شهاب سیرش بساط هامون
بیمودن کرفت از رواح تا صباح چون سوار بکان و کم کرده راهان فراز و نشیبی نوردید بکانانیکه
بواسطه کریز از چید بلا و عقاب تقدیر متوان رست و از شمشیر جان ستان خسرو سلیمان شان مسلم متوان
ماند **بیت** خیل ستاره کرچه کند شوخ دیدکی ٭ از پیش تیغ صبح چکونه شود عیان ٭ چون مشعله دوز باز و خشند
وعلم زرین خود برافراخته شد دختر ز بیجیدی فلک از کو هچیدی و دو دب داخته امد زیاده برخو سنکی راه نبر
بیموده بود تعاقب کردکان پوی رسید چون ذباب ... عنکبوت عمل کرفتار و چون کرم قز از لعاب
نعب خود کفن ساخت **شعر** غارت الایام من هو اخذ ٭ و ما انا فیها لا یام من هو تارک ٭ در هنکامیکه شهریار
جم جاه کرمعادوت بمستقر خلافت فرمودند او زاب و باد سپهر ... ورود بار حضور بود زمان و قهرمان
جهان جناب بر کردنش بپیچید ... طومار زندکانیش طی شد و جاه ... عرش وی **جلادعالم ارای سال هجرت**
ان شکوفه شجرت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و هیجده هجری دیکرباد زمین را از دروی
اسکار و زمان را هنکام سرسبزی دشت و کهسار کشت باغ و راغ را کسوت زمردی از فیض خانه صنع سرمدی
در بر امد و شاخ را تاج مروارید نکار از هاد بر سر رخسار و ... کلنار ... اراتش یافت و سرخ
کل از سینه سینای کلبن چون اتش موسی تافت هوای بوستان عیسی دم و فضای کلستان خضر قدم کشت
و شاهد غنچه را از تتق شاخ و حجاب اکمام چهره عیان شد از کریه ابر بهاری نوباوکان دودمان چمن در مهد

شاخسار اطفال رضیع گلستان و شیرخوارگان خاقان بستان از پستان ابر نیسان شیر بی نشو و نما
نوشیدند و بنات و بنین گلستان از جامه خانه سحاب رعنا برندی کسوت خضرای حور بی نما پوشیدند بیت
سحاب کله اغبر کشید در گلشن ٭ بهار طرح خضرا فکند در گلزار ٭ بیان صفحه شد از کلک فروردین ٭ سطور نامه
از ورود خامه ادرار ٭ که رفته ساری بالش رود در مجلس ٭ نهاده طوطی بر غراب در منقار ٭ زمین ز نامیه رنگین
چو خانه نقاش ٭ هوا ز رایحه مشکین چو طبله عطار ٭ بگریه ابر بهاری چو ابر دیده من ٭ بخنده غنچه سوری چو
غنچه لب یار ٭ ز نخل وادی ایمن چراغش موسی ٭ بعیش باغ فروزان بنار سرخ گلنار ٭ چو مریمند درختان باغ
ابستن ٭ ز فیض باد بهاری بعیسی اعجاز ٭ کارگذاران سرکار عظمت مدار سپهر یاری اعجنی سو و روس و داغون
گلشن جو دار استه و سرو بر خاصان درگاه بجابهای دیبای زیبا و اکنون رعنا کیمیا ارایش داد و از غرن
همت دارای زمان جیب و کنار بزرگ و کوچک پر نیاورد و درم عزت کلی ارادم شد پیش از جشن عید عزم غازیان
که همیشه بتایید اسمانی مؤیدات و باجیج فتنه را خوهمایون نش سد بنیه کهنه فتح روس را که بتفلیس و
گنجه دست یافته مصمم گشت شاهنشاه گشتی گلی بنان بصعم ادیان کرد که شاه جنت مکان نورالله مضجعه
شاه کرجستان را که کوکب سلم سبانش فواهم در دشت تازی و چو انگاه دلاوران خولادوش غازی ساخت و
بنات و بنین ماه پیکر و جوانان و تنها را دختران پری روی دیو مثال ان ولایت قتل و نقل کاه و اطفال
درامن ان فتح و عادت بتفلیس و مانهاده ده شاد کلی خان والی ان بیم شمشیر بران و عفت دلیران شیران
تیغ گذار و هزبران کارزار را در تحت نار حادثه شهر و دیار و مجبوب و بار کرده بجبال شامخ و قلال راسخه گریزان و
متواری شد و ان خورشید کلاه پادشاه روس سمت اشتغات جنت خورشید کلاه از ان ایالت نامی را با
لشکری فراوان و حشمی بیکاش دوانده با داد زنا بجان ساخت بعد ما که کوکبه پادشاه مغفور از جولنگاه معنا
بر نیت الشرف رجعت نمود سردار من بو بنامزی بر عزو از معرکه زینی جبور در رمضان ناصب خیام شور و شر
گردید و بی دلیل معتنه مدت زمان کلانه خورشید کلاه بزرگ و امثال عرش در عقل کسوف اشاد الکند
جبر پادشاه کلاه و تاج کشور خدانه روس بر سر نهاده مناقشه و منافسه با پادشاه ایران بنال نا
میمون کرفته قتل ایالت را از کشیدن نایل غزو و دناده سری ممنوع و امر معاودت نمود در مدارج احوال
اراکلی خان را ولایت تفلیس در دوح خالی نامن اسنیش بر ملک و مال افشان کرکین خان ولد اکبرش نواز
ناقوس دیر ذات کرجستان و صلیب اوین کردن حکمرانی کردید از بیم سیوف بارته خوف قاهره اسلام سلطنتی را
دفیه بر رقیبه مناعت و شانیف پادشاه روس فاده دیری مکیدن کرد از نجام جرعه کشید و بیعت کرد
اجل کرفتار امد و مبانه برادران خیال مناقشه و مغالفت باب بالا خره در سنه بجله و تن و بتفلیس نوای را

نقرن و اسپخد و نامی که عینیش سرشته شرات و شکامات بود بیم زبانه ان مملکت تمام و در سپاهی مور شمار مار
دیار مملو مورد کتاب و ساخته اولاد اراکلی خان را از ولایت ولایت مسلوب الید نمود و بعضی را با گرجی و ترکمن
و قزینه و وانه بیرج و برخی رخ بدیار سپهر مدار خدیو مسعود که پناه ملجاء هر مقبول و مردود است نهادند
چون دست محل از دامن ولایت بریک گشت و گشت استبعاد اولاد اراکلی خان بیاس مخوط و یاس در دین اعین اسپخدر
با خاطری شاد و دلی ان بیغم از دست استیلا بر تمامی دیار کرجستان دراز کرده پای زیاده سری از حد
خود شناسی بیرون نهاده بر عهده و اغوای نامنا روس بگنجه نیز دست یافته در ضلالت کرد خدیو زمان
بنیه تو که بینی اشتعال داشتند را فرج بود بعرض سپهر پایه مقصود رسید غنا تمام حجت را معتمد الدوله العلیه
میرزا محمد شفیع وزیر صاحب رای و میرزا ... کشای اشارت رفت که نامه مشعر بر وعده و وعید و تحذیر از اغوا
و تهدید با سپخد نگارد و امثال امر همایون را اهوی سیاه چشم کرمیچی کلک عنبر و هند بیب پچاده دم
نقش کرده خامه تمیمه سرای طوطی ملک شکرریزی میرزای محمد رضی تبریزی بر صفحه سیم مشک بیز و نغمه شان را سال
ارسال داشتند مضمون چندانکه شاه کاه کردون بر فراز اسب شلکون با تیغ صبا دست استیلا بفرق
بیادکان انجم کشاید و از سیدی زرنیش میل شک چشم ظلام بر قطع ملمع سپهر فیروزه فام هکام ... رفتار
خویش کم نماید همواره ذات الله احکام تدبیر عجب و رموز امور ز نور دمودت ناقوس نواز دیر جهنمی ...
زنار بر دارا بنیه در سیاسی و صفا دارند که خلاف صلیب اوین کردن مواصلت زیبا امبال دور ربط منسط ها
با حریفان ماهخ عشرت کزین و فرزین دای زرنیش با اسب فرزانگی دور زین باد بعد از تمهید اساس موافقت
و اتحاد و معتقد مهره مهر و وداد دور کرد کبش یگانگی و راه نرد شاه راه یگانگی میسر گردد که چون درین اوقات
فرخنده از صباح اعیاد کران دیار ... فلخ و نوشاد ... تبنی عنایت خداوند یگانه بتمامند و اقبال بی زوال
شهنشاه ... ملک کشای کر کلید شهر بند جهان است چو
خراسان مملکت خراسان را کشور دارای ملک ستانیش ... افغان نمود خیال شور
و شر از هر سری بر خواست و شعاع خورشید عدل و دادگری کیتی بنا برات عنایت علیه در نیکو اهان خلق کری
و کارگذاران دولت عظمی رسید کران ما بیجاه با انکه بیش از این بدستاویز بیغ و شری در تفلیس ماراقامت
نهاده بودا لیکن بی تعدی و تطاول ان باخت کنجه و حد و داغستان نیز کشاده بر ضمیر صایب روشن است که
کاران با عدل و انصاف در این ... مایه ابادی کشور و ارام بنی نوع بشر ...
عدل و صلاح حال عباد و بلاد ... خلاف ... از دیرباز تا امروز که ... اقتاب دولت روز
افزون عالم تاب ... پادشاهان کردون توان ممالک ایران و روس ...

دریاهای دوستی و ولا بمرابای صدق و صفا بین الجانبین از غبار نقار مأمون و محروس بوده امنای هر دو دولت
رسوم پایداری ملک و ملت از خواری آموخته و بلباس استیناس ابریشم ریسم و سوزن عیسی و دختران
این جانب جز بجواب همیشه با عوامل و عباد و بحمدالله یادا از رقمات بخار و صفحات اعصار لوازم محبت و
حمایت منظور و معهود و از آن طرف نیز تا بحال از هیچ حال الحال به اعتنائی در غفلت ایران و کاری بجز داد
و ستد و آمد و شد کاروانیان ملحوظ و مشهود نبود چون اکنون ظهور خلاف عهد و پیمان در نظر خورده
زان صورت شاهد مدعای کارگذاران دولت پرده از رخ گشوده بر اعیان عیان میشود که مصلحان کردار
کیست و موجب این رفتار چیست لاجرم بازوی بازوی سلطنت و شاخ صدر رفیع خلافت یگانه گوهر
عمان سروری و تاجداری زینت افسر فرق خسروی و کامکاری نونهال بوستان دولت شاهنشاهی هلال آسمان
شوکت و عظمت حضرت ولیعهد شاهزاده اعظم نایب السلطنه اهلینا اهالی ایتم عجل نزاله ثمرا و تم هلال
جلالته قرا از مصدر حکم لازم پادشاه با جمیع امرای صاحب رای و وزرای ملک آرا و سپاهی بیرون از حد
شاهی که روز رزم صدای صهیل خنک و صهیل خنک را از خنک و خم کمان را ابروی پیوسته نیاوند
تکش زاد ستبر کش دان دانند و با سنانهای سنان ربای و شمشیرهای درباشکاف تاج از اکلیل ستانند و
موج خون بگردون رسانند بان صفحه شامورو بحری و منوری کران رکاب و سبکعنان کوچ بکوچ سیل سات
روان گردیده علی التعاقب بنیدهای همایون بدایات جلال اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت شهنشاه سپهر
بارگاه فریدون فر گردون تخت دوران اقتدار خسرو جمی بخت ضعیف نواز کیهر و از سیلاب رزم کرد عظمی و اسکندر
دارا غلام جمشید خورشید جام خاقان منصور خلد الله ملکه و سلطانه ابد مبسوطه بسیط العالم لازالت الوبه و رایاته ساطعه
ایاته قاطعه زنگاه دولت و اقبال بال گشاده در ظل عدو دان لشکری افزون از ذرات و ستاره و عسکری کوه
ساز و دریا کردار اگر روز خشم و کین با کوه گران در آویزند بکاوش نوک سنان چشمه خون انگیزان و رود سند
واگر هنگام هیجا به دریای پیکران ستیز بدان صدمات سنابک تکاوران بیک جولان گرد از عمان برانگیزانند از
سحاب پیکان گردون توان بسر بر رمه دهان طوفان بلا بارند و با شهاب تیرهای آتش دم شعله فشان دود از
خرمن وجود دلیران برآرند بر حمله نیما خواهی کردید و از آنجا که پاس داری دولتین علیه بر همگی سبب کمان دولت
خواه درگاه فلک اشتباه سیما اینجانب و اما بنجاه کرا ز خاتمت امور نهان را شکار هرکار را کاهت لازم آن که باب
حسن تدبیر نابره برانگیخته و اسطغی و غایله فتنه را از میانه فسخ دارد تا گر منظور از رکاب پایان امور در آن حدود
و ثغور که از دو بیرخم و دو رانتهی در سوم دو خواهی و صداقت کیش بصیبه خطه دوست ملک گیری و کشور ستانی
در مقام خویشی نایب و مشرق و بدین عبرت بین مال کار را ناظر و منتظر باشند تا بنیاد مخالفت دانا و توانا

ملحوظ

ملحوظ بیگانه و آشنا گردد چون روی رود گرسرهای بی تن کدام یک از دو لشکر چون جاب بر آب نماید و از تن های
بسیار کدام یک بجوی خود جرد بد بنیاید مقابلا اصنام وثنان شود با مساجد اسلام و رهبان طیلسان پوش از دو
باسیف شاهد برهان خویش ظاهر سازد و اگر ادعای مقاطعه با اولاد ارکلی خان بر تزویر و تلبیس باعث بر ضبط
تفلیس شده لا از کیانات و واقف ارباب فراست و نبیش چون اینقول و گفت و شنید این سخن مستقبح و
مستهجن است که با وجود شاهنشاهی موید و صاحب جاهی نافذ الامر جبروت ایده بدست یکی از چاکران پیچیده ملک
سلطانه در میانه معرض داد و ستد آید تا اکنون گوش هیچ بادفروش این معاملات را نشنیده و از سوداگر
چنین هیچکس سودی بجز زیان ندیده اگر مشت زری بیهوده در غنای کشوری داده باشند و بعکس طلب
افتاده حالی مملکت پادشاهی را خالی و متعهدی بر دیار سپهر مقدار شاهزاده کامکار فرستاده با خیر گرگین
خان گردد رکاب و بیهده شهنشاه جهانیان است گفتگو بر وفق حکم جهان مطاع خدیو معدلت آیین قطع
و فصل نزاع باید نمایند تا بان طریقه اتحاد جانان است که اما بنجاه نظر بملاحظه سود دولتخواهی و پاسداری
رعیت و سپاه مملکت پادشاهی نهال برومند مودت را با عجاز فطانت چون نخل مریم بارآور و رطب تازه
پسندند و اوراق برکنی اجیل الفت را بافسون حکمت تا صبح انا زکی شیرازه بندند تا در میانه
دماء نفوس و ناموس روس و ملکتین ایران و روس از تلف مصون و محروس ماند و روغنهای طرفین کرد و دعیه
حضرت ایزد کار دنیا کاست امنیت خطر از وطن مهالک خود را با ساحل امن و سلامت رسانند و السلام علی من اتبع
الهدی تتمیم ذکر استخدام از روی تجربه و حکم بحکم شرارت طبع و جرح نفس بصلح مکتوب را بگوش هوش
اصغا نموده و کلمات وعد و وعید در ضمیر ان تیره رای هیچ جای گیر نیامد افغان و هندیه بر او دقیقه معتمد
گشته دسول را بدینه مقصود و بیع غارت او و بنیاد را مثمن امانه شعله افروزنانیره مهر شهریار
زنان گشته از همایون شاهی که تا ایام قضا و قدر و مهی آثار ظفر و فتح آیات شرات غرغا و باقته که بیت
ملک زاده عباس شاه یزد شی ولیعهد فرزند دارای ترک شی بنجم اندران ماه خورشید چهر شی برزم
اندران کینه پرور سپهر شی جهان کهن را جهاندار نو شی سپهر را ظفر خان سر پیشرو شی فوجی از حشم منصور در ز
رایات فتح آیات که پرچم مشکینش کلفا از چهره ماه و زلال آیینه خورشید را بمجمع داد و بعد فتح طایفه ضاله
دا دای جلادت منتهی ساز و شاهزاده خورشید طلعت مهر رایت مشتری درایت قضا مکنت قدر رایت
سپهر رفعت کیوان غلام مریخ احتشام امتثال حکم بحکم همایون را روز دو شنبه بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام
شادخوار و دولت وجهان جوی با لشکری جنگجو و عسکری هنر جوی گران صدمه سنابک مراکب شب کار
ماه را بنوع ادوری و از زخم سنان جانستان و خنجر بران کلف را از روی ماه و فلس از پشت ماهی بردی

وبضرب گرز گران تیغ زا در شم سپهر خنجر خونریزی از کف انداخت بیت همه کیوان دل و مه طلعت و بهرام
حسام طاقه فر تیر و فلک مرکب و سیاره سنان نمای فرق سپهر برشتابرش تتاب یکی بهادر بیت
زهره طبع مشتری عالی که زسید کاه جنگ از شهاب و زاغان و از هلال او زار کاب حق کوس غزنین و آوای
نای زرین از کوه بختیان کوه تمکین بدروم فلک عشمین برخوات و ماهیچه ختر لعاب عنا لش کر پیوسته
هلال وار از خوف بلیت محفوظ باد بطرف آذربایجان آسمان سای کشت چون ساخت زاه تقوایم باد پایان
آتش حرکت نور دیده آمد و خاک ساحت ایروان از قدم میمون شاهزاده دهو وزا نور دیده بتحقیق پیوست که محمد
خان بکلربکی ایروان با غوای جعفرقلی خان دنبلی که در آن وقت زمان عطا و عتا شنجد رزا برکردن جان
وصدر جان اندرون حصون حمایل و از راه کوته اندیشی کیش عیسوی زا مایل ها ابینه خاطر زا برنکار
انکار ملت احمدی تیره و شیطان شطط و شرات بر نفس بد فرمایش چیره بر سبیل رسل و رسایل با
سردار روس مواضعه کرد قلعه ایروان را با وسپارد شاهزاده آزاده معتمدالدوله میرزا محمد شفیع وزیر دیوان
اعلا که مصالح عباد و مناظم بلاد را جبالامر شاهنشاه فلک بارکاه ملتزم رکاب فیروزی مآب بود برفتن
ایروان و رفتن غبار کفران و زدودن زنک خلاف از ذیل ضمیر مرات آن نادان و بآستین
موعظت و صیقل نصیحت مامور فرمودند دستور آصف رای امتثال امر را انکشت بدیده نهاده بقلعه
رفته محمدخان را ملاقات و غبار توهماتی که بر صفحه ضمیرش نشسته بود بزلال پند و اندرز بر داخت
محمدخان نیز چون نوازل بلا را متطرف دید و اسباب خویش را منتفی بجز تسلیم راهی و غیر از مناعت
پناهی نیافت و این نیز بنهج ... که در حقیقت مآبه ذلک بود برتافت و صیانت قلعه را از کاول دو بت
انداز سپاه روس متعهد کردیده در خلال احوال با نهای پنهان معروض کردید که اسنجه ... زاکر محمد
خان از عمل خود نادم و پشیمان کشته قدم اعتذار پیش آمد با سیحضانت و صیانت قلعه ایروان باب
هزار صلدات بانی صوب ... شاهزاده والاکهر مهدیقلی خان ... با ... میان
جلادت بنیان ... در ... حملی عظیم و رعب ... روی داد و لیکن در فتحی بر
چهره سپاه نصرت پناه کشاده روز شنبه هیجدهم شهر ربیع الاول در طالع اوج کلیا نزول و صباح روز دیگر
که خسرو فلک چارم بر ابلق کردون نشست نغمه نای شنیدار ... موکب میمون ... بلند
شد کوس قیامت خیز را افغان از دل برخوات بیت سرکرچو دارای زرین ستام براهد برابن ابلق تیزگام
دود نای لشکر برامد بموج زمزان سوی هامون سپه فوج فوج شاهزاده فرخ لقا تصمیم میدان جنگ و عصیل
نام و ننک زا تیغ یمانی بر میان بست و سنان اژدها نیش ... دست ... بیت بیالاو از هر ادا ستم

جهان را منوچهر نو خاسته فروزان بکردار تابنده ماه برازنده اش کیانی کلاه جهانسوز تیغی چو برنده شکرف
کران سو فنی موج دریای ژرف میان را ببه وغاد فرو شکوه دراو خشت راده ها ترنکوه سپهدار آن صفر غا
جنک قچاد چون پلنکان کهسار و نهنکان دریابار کرمها ... ناوک و تیر کل نیر دیده الماس فلک می
درخشد و برق تیغ یمانه خرمن سنبله و پیکر شعرای یمانی میسوخت و از بیم نیش سنان جان ستان شان برو
سپهر برانی شکم دزدیده میبانات و از نهیب خنجر مصر شان مریخ خون آشام خاک دردیده می انباشت بیت
هزاران سپهر کش چو افراسیاب کله کوشه از پایه بر آفتاب تن همچو سندان ز آهنکران چو سوزنده آتش در آهن
نهان سر و بر بدرع و مغفر و تیغ و خنجر آراسته بکین خواهی برخواستند کفتی دریای قلزم بجوش آمد و باشه را
غاب در خروش شاهزاده آزاده چون آفتاب فروزان و آتش سوزان قلب لشکر را بفر خسروی بیاراست
میمنه و میسره را بسواران صفدر و پیادکان اژدر در چون نظم ثریا و عقد پروین انتظام یافت از جانب
اشیغه روح حشم و ... خدم روس جنک را ساخته و رایات منکوس و اعلام معکوس برافراخته برسیاهی
زمین حصار آتشین دوان ساختند کوس قیامت غریو و زم ناردی بلند آوازه کشت ذبابه مبان اعلام دادیش
تازه جوانان میدان هیجا کیسوان مشکین باد پریشان شد و نای رویین غایتم کشتکان مضمار وغا شیون
و فغان آغاز نهاد و از هیبت سواران و صهیل اسبان و هوا هز اسلحه جنک و نعش دلاوران فرهاد چنک
نزدیک بان شد که خنک ... فلک از حرکت باز ایستد و مرکز خاک چو آب روان کردد از عکس رایات
نکارنک کربا فسرین ده مبارات ... هوای و درکاه مانند پرند دو دم طاوس کشت و از خروج بیرقهای
کوناکون کره با سماکین سرهماوات مباهات ... زمین چون هشتم آسمان پرکوکب شد سواران اسلام کرد در
خانه زین مانند ... سوزن زمان و زمین بودند تیرهای اژدها وش بدست و جوشان و
جوشان چون پیل مست بهر طرف دلاوری مینا ... جان بر ابکان میبردند و از بوارق خود و مغفر
شعشعه تیغ و خنجر اشک کلکون از عین عین نظر بیننده ادو میدید امد و از ... صمصام سرشک لعلکون میبارید
چون سردار روس غبار زشت ... زاد میدان ... کوان ... سپاه سوز ...
از دل پر شور بر کشید بیت بنالید از درد کار نبرد همی موی و کند همی مو برکرد همی کفت زین کودک
نام و ننک ... ندانم چه تیمار بر ما رسید جهان تیره کون شد بچشم اندرم ... در آسمان اخترم ستمدیده خوانی
زا کی ابکی کنندم درا و خویشتن را دلیر چو اکر شیر بود در یای ژرف ... کرد الهای شکرف
ندانم که این فلک ... [illegible] ... چشم زخم چه تیر درکیش کانم آنکه ... الینا
کان جلادت ما زاکشند و مقابلت و مقاتلت لشکر روس را میان بر بستند و قدم بطریق مجادلت و

مقاومت نتوانستند دانستیم که توپ و تفنگ را تو با اطلس گلنار رنگ دامن دامن آتش وغا را چمن چمن و گلستان
گلستان خواستند و روز رزم را شب بزم و صباح نبرد را نسیم خندق و تیر دلدوز را مژگان خوبان دلفروز
و کمان دلاوران را ابروی قوسی مهوشان کشند باری جنگ را با بی‌شتاب افزود و آهنگ مردان را
بازیچه نتوان شمرد **بیت** یکی بر شتابید و جنگ آورید ٭ جنگ دیگر اندر درنگ آورید ٭ بگردون بر آورید ز آتش
شرار ٭ مگر ز آتش ادبار بیکار ٭ بیکبار توپچیان قضا قدر با دو تفنگچیان شرار ده دیو هر کومتی سرا کشته فیل
عفریت اندرهای چنبر توپ بر تاب و تفنگ جهان آشوب بر گشودند و غریوان زلزله انا عرش عظیم
ظاهر نمودند و حقیقت تکاد السموات یتفطرن منه با هر هوا ازدود هوا بر آتش باد گشت و زمین را دریای
فوران نار چوب بحیره دیگ اژدهای فلک گداخته آمد و از هول دار و گیر ملک را سهم انداخته **بیت**
فلک را تف توپ پر تاب کرد ٭ جهان را دم نای بر سر گرفت ٭ صف داران ملت احمدی که هر یک سمندر دستان
شیفته آتش هیجا و آتش سوزان را روح پرور تر از دم عیسی و دود تفنگ را تر از نار موسی میدانستند والا
وار خود را شعله شعله دهان اژدهای توپ و پیشان تفنگ پروانه میدادند و فتا آنکه گلوله آفتاب
از دهان توپ افق بیرون جست و شراره اش ساحت زمین را فرو گرفت تا هنگامیکه سپهر خورشید برسقف
فلک رسید از طرفین بکار اجل یغه گلوله توپ و تفنگ در آمد و شد بوده عاقبت سربازان میدان جهاد
چون آتش مزروان سر چشمه سنان آب تفاوت بوی جلادت جلب سنگرهای خود سیه شان را بواسطه
عقاب تیغ مینوشمال جمعی از عقابان روسیه را با بال طرف آشیانه رو در رخ کشادند اعلام سرکوب
ضلال ببستاضال شهرهای بیمان نکوشا رکشت وان طایفه بساحت عافیت را در اهرام دین از نهایت
شمشیر آتش آبدار بادکردار اختلال پیمودن گرفتند و خود را بدامن کوهی کرد در بلندی و
رفعت سرکوب فلک را شیبان بر غان ملک بود کشیدند آنجا دلاوران منصور با خاطری مسرور در دهن و
غارت سنگر پرداختند **بیت** زان فتنشان باده زنجه سپاه ٭ رخصت بشمت گرفتند راه ٭ بنستند کنداوران
راهشان ٭ کز آن یشمای حوکاهشان ٭ سر هر زن نیشمارا دنظر شاهزاده فرطلعت کذرانیدند هر یک و هر
زا بقدر خور حال ذاغام آمال را انعام عام مالامال کردید از خزن سخا از نعم حظی وافر یافتند وان روز تا
صباح بدهنیه جنگ و بقیه سلاح پرداختند تا که از دار و گیر شاهد ظفر مود کردد **آمد صادر سپاه اسلام**
وجنود سعادت فرجام و معاودت شاهزاده اعظم بمجال صدارت روز دیگر که چرخ لاجورد
بیست لشان مهرهای انجم را از روی نطع نیلی سپهر برچید و جمع ملح نقاب شمشیر سیمین خود از قراب
مشرق بکشید و دست مهیب سقیل دم جام سپهر نام و شب ظلمه بر دید شاهزاده کیوان رفعت عزائم ملکی را کمر بیا…

بیت ملکزاده با پهلوان زمن ٭ تهمتان دهاوش بدم سوخته ٭ بقلب اندرون همچو تابنده شید ٭ بپهلو جسته
کاویان برکشید ٭ سران لشکر و کاه کشور را از میمنه و میسره بصحرای معرکه چون دریای دمان از باد بجوش آمدند و
اسبان دیو پیکر سرو نشن منظر چون برق جهان در جوش مردان گزین و دلیران کار دیده کران خوف خدنگ
رفتارشان در طاب در اوج فلک بر بال ملک کرخیتی وانجیب نیزه خطی شان شیر بیشه سپهر را سلسله قرار
گسیختی بمدی ناورد نهادند و از خاک میدان هوا دریای گرد شد و زمین آسمان بیقرار از انجانب روسیان
روسی حرکات زتوپهای نیشان مثال بر گرد خود حصاری ساخته بساط آتشین بر بسیط زمین انداختند بعد
شان دو لشکر مردم شان وجوی آغاز کردند و مانند دو کوه آتش بر بعضی صحرای جنگ روان شدند تحت
توپچیان کیوان مهابت طرفین توپهای نیشن مثال نشد را دای نابحانذی بکل بیکر کشیدند و از بیت
روسیان آتش افشان و شرار ریزی آغاز نمودند و از دود و بوی جان سوز ابواب درکات مثل آزاد در …
مرگ بر روی خویش کشودند آمادلاوران شیرکین بر رسم و آئین مردی و رسم شکی شمشیرها از نیام
مشوی بود دیو دوزخ اگر انکار نمودند گفتی قیامت موعود بر پا شد یا روز حشر و نشر هویدا روسیان را
بواسطه فقدان آب در دل التهاب و در جان تاب افتاده آتش افشانه تیزتر و تنور جنگ را شعله انگیزتر
ساختا اعلام عزم را بجانب روز زکی برافراختند دلاوران اسلام کربست شجاعت را بر سیل سرکش و کنار
دریای آتش می‌بستند مهاقت را بر صنعت باد رفتار زمین نورد و عنان دادند شمشیرهای برنا تار غلاف
کشیده آمد و نیزهای بران انس قیمن کمان در پی بدن و نیزهای خطی را چون معشوق تنخ کین تن بجان
مشتاق و سینه کاری افراخته آمد و روس مخوس روس آنچه مرچکا نفایح هندی چون گری در پای اسبان
در پا انداخته جنجها را جنجها بیام کشت و سرهای سرکشان سرفرازان لطف فرجام را جام مدام کمندهای مجوف
مانند چون گیسوی عنبر بار با و پای سروران را بند ی شد و تیر دلدوز کوش دلیران را در نهادن بچال
معشوق بندی تیغ مسلول آن کردن کردنکشان تراب مجب وحجر مصقول از زبانه زبان تن حیث باخاک
ها فتکر بیر بتابان سبنبر بید دلاوران شیان مجب خاک میدان هیجا از خون هر یک طرح خون گشت وا زهوش
سیحون و جیحون دشت ایدان روان کردید و دوادس بان غارت سنگر کرن وان طهارت بیرون
شد روسیان بواسطه فقدان آب از تشنگی بیتاب و از عطش بالتهاب آمدند چنانکه فیتب وزاری
بیموزیعو از دم شمشیر آبدار و خنجر آبدار لای می جستند بنا چار از شرب حسام و صمصام و بیش الور دحوری
سیراب و جهنم و بئس المهاد روی مینهادند از هنگامیکه سفینه هلال ملاح مهر در بن زورق دریای
شکرف با رفتاب بر روی صفت شبلیه عجها و برینهاتافت تا وفت آنکه با فضای واستوق علی الجودی در

کردابا غزاب غزنوی شد چون تا دو حرب موقد بود و از هیچ طرف عقب ظفر بر پنجه سپاه غضنفر فر نمیکرد اشتعال
را اعلام نزلت رایات جلال بجانب تهران و آنکه چون جیحون روان از اهالی خالی بود روانه شد که تا
با محمد خان طرح دوستی تازه ریزد و بنیان شعله تازه برانگیزد و غافت زادت بردامن حضرت قلعه در
اویزد و در پشت دیوار با غازیان حضرت یار ستیزد بار دیگر هزار حیله خود را بمسجد جامع و بهم رسانید
و عرض جنت شاهزاده فرید و فرزانه مخوف زبردستی اوج گرفت و علم خورشید پیکر بجانب فتح
تبلیغ فرازش و کورکه ظفر دادوار اقبال نواز بنواخت [illegible] دو روز با محمد خان بازار [illegible]
کرم نبود و کاهی گلوله توپ فیمابین پیام گذار و کاهی ببرید تفنگ حکایت رسان چون دید که هیچ چیز بیه
عقده از رشته حیلش گشودن نتوان گشود و او را بحبل حیل در چاه بلا نتوان نکند انصار خویش را خرات
و مجمع مشاورت و مواضعه بواداشت که غلبه جنود و اجتماع خوف و کثرت حشم قزلباش را دیده و بمعرکه [illegible]
سپهدار شان بدو رسیده با کوه مناطحت کردن و با سیل در مصارعت آمدن [illegible] از انکه با
سپاه اژدر مقابلت و منادمت [illegible] غزنی را از دست و پا زدن گریز نیست بگرداب هلاک افتاده ایم
باید بلطایف الحیل و شعبده کردار این کار را برامر علی الصباح که قلعه مستعد [illegible] در [illegible] بیدار
این پنجه حصار افشین روان ساخت و روی بر بنگاه سپاه اسلام نهاد و شاهزاده جم نهاد و فتی ان عزیمت
الفوم [illegible] کردید که لشکر ظلام صورت کر انتزاع کشوده و پاره بقید منام گرفتار و پاره سلف
دو آب راه بیمانش در دست و کهنار بودند معتمد الدوله [illegible] بنیر و اغرق فتنه و چون ثعبان عضو بر
خود بعیوب برجست [illegible] بیت کی ابر در دیدانش چو کوه ؛ بز بر [illegible] کوه آهن ستون ؛ پیاده
و سواری که حاضر بودند حکم فرمان را باذعان پیش آمد و از شوق کارزار با ابر و باد هم رکاب و هم عنان
گشتند و رخ مردانگی بطرف دشمن نهادند بیت جنگ جویانیکه با چرخ [illegible] نبرد ؛ سرخ کردندی بخون
روی سیمرغ لاجورد ؛ چون [illegible] دم شکار و چون فلک پیکار جوی ؛ چون قضا کردن گذار و چون هوا کینی ببرد ؛
دو لشکر چون دو کوه آتش زای بعضی صحرا جوش آمدند و مانند دو بحر موج افزای در عرصه هیجا بخروش
شمشیرها از نیام آهیخته شد و خاک معرکه بخون آمیخته [illegible] شهاب کردار از کمان کینه بر جم دیو سیرتان روی
روان کردید و جداول خون بجانب ارض [illegible] برده زنگاری فلک رنگ شنگرف گرفت و ساق زمین از
گلگون [illegible] لاله ستان گشت در گرمی هنگامه جنگ سپاهیان خبر دادند که طوایف شمس الدین لو [illegible] کران [illegible]
تفلیس و باقو [illegible] عزیمت [illegible] بودش دست بغارت لشکر گشودند معتمد الدوله میرزا محمد شفیع ناچار نقد
مقصد و [illegible] جمع آوری و با اتفاق حافظان لشکر گهی چند گذاشت سوی باز پس راه بر داشت سپاهیان

از استماع این خبر دست بر دجون دسته کشت و پای حمله بوده کشاده بیک مرتبه نفیر الفرار زده و قبه ظفر بلند ساخت
عنان عزیمت بباد پای گیتی نورد دادند بیت شاه انکه ملک زاده [illegible] که شد چرخ بر شرفه [illegible]
کز خنک صرصر کش بهنرد زاد و جولان بود و تیغ شاهدش بر شاهوه زمین چون سحاب هطال [illegible] قطع
فشان چه دست خود را خاییدن گرفت و سرانگشت بخون گزیدن بنا [illegible] از کارزار [illegible] از پیکار
باز کشیدن عقب لشکر گرفت و در صدد [illegible] گریخته [illegible] رسیدند و قباب خیام [illegible] را بنام سپهر
رسانیدند و بریدی [illegible] باد صبا بحضرت خلافت دولت و قضیه را معروض داشتند رسید نجبا پادشاه ده
ولایت بند دیار شهریار چون شاهین تیز چنگ علم ظفر پرچم صاحبقران گیتی ستان از عقب عقاب رایت بلند ایت
بمنهج عجلت نایب السلطنه العلیه [illegible] عباس میرزا [illegible] رایات دولت منصوره و اعلام [illegible] مفهوم
باصطیاد طایران ارواح [illegible] از مقر سلطنت و سروری بال گشای [illegible] و بسبب ورود [illegible]
همی سفیر دولت انگروس در چمن سلطانیه قباب [illegible] خیام همشان چرخ سندروس بود [illegible]
[illegible] چشم زخم حشم سعادت توام از گردش فلک دون پرور [illegible] و سوز دشمن که از [illegible] اگرچه
فرمان ده جهان [illegible] از روزگار فتح و شکست [illegible] پروردگارات [illegible] جهاد و [illegible]
و [illegible] کرا خواهی کسوت ظفر در بر نماید و هر کرا خواهی [illegible] خذلان و نکال از دیدن کشاید کدام
[illegible] کشور کشا و کشور خدای را بدون فتح و شکست کار سلطنت درست شد و کدام خسرو سپهر دستگاه
را بدون [illegible] تیغ [illegible] که ابدون
[illegible] ظلمت شب شاهد روز در آمد [illegible] و عشرت نتوان رسید [illegible] بیت کرانیت
لاجوردی سپهر کهی سوی کین است و که سوی مهر ؛ ازاین کاخ نه باید شد [illegible] ؛ [illegible]
لیکن از غلبه کفر بر اسلام و تکبیر یزدان [illegible] و زبردستی ثعالب بر شیران [illegible] حال [illegible] بر چهره
مخذول [illegible] بود دریای حمیت خسروی بجوش و قلزم غیرت [illegible] اسمعیل بک را [illegible]
جلادت و خصم شکنی [illegible] لشکر و پیشه [illegible] مردانگی را [illegible] با فوجی از سواران
[illegible] برنیزه [illegible] پیکان خارا شکاف [illegible] شعله از خرمن [illegible]
افروزند و [illegible] آتش زخم [illegible] ناهید و کلک [illegible] برکاب شاه
زاده [illegible] بیت [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] روشن
از چهر تو ؛ دل [illegible] اگر چه [illegible] ؛ [illegible] دو کاهی
[illegible] فرمان [illegible] بکف تیغ کینی [illegible] ؛ [illegible] ؛ زمین را از کردان

بولاد پوش ٭ جنابم تن زتن پیلان چو نیل ٭ همه دشت نیل ادم از زنده پیل ٭ سراسر چو بشنیدان کرد راد ٭ بموسی بخاک و
بلعل بنیاد ٭ حضرت ظل اللهی را چون از بنیین سپاه فراغت حاصل امد ایلچی انکلیس را بجوایز وافره و خلاع فاخره و
انعامات متکاثره بنواختند و جواب نامه مشتمل بر عقود عهود مودت و تصیص بنیان محبت نگاشته خامه بدایع
خامه درر انتبر عنبر بشتری نظر کرده و صحوبتی خان ملک التجار را ببخارا تسویر اهتمام او مامور فرمودند نهضت
موکب همایون پادشاهی از سلطانیه عراق بصوب ایروان روز دیگر که خسرو زرین جبهت افتاب ان
سراپرده مغرب بعزم تفرق جمع جیوش نجوم با تیغ کشیده مقدم بعرصه مشرق نهاد و خطوط انوار بر افاق چون حکم پادشاه
سلیمان جاه و خط خاقان فلک بارگاه روان و نقش فادار نابش مشعل چون بخت خسرو جهان زیب و زیافت
اوای نای نهضت و غریو کوس حرکت از موکب سلطنت برخاست شهریار جوان چون دولت خویش پای در
سر رکاب هلال شکل فلک مثال اورده توان قلزم توان سروش هوش دریا جوش تند خروش خنگ کرش
عنبر کرش خاره سم سنبل دم عنبر پال عقبا بال دراورد بیت ماه تک کیوان منش خورشید فر زهره فام
مشتری صورت عطارد عقل مریخ امتنان ٭ از فروغ نعل او پهنای عالم پر شرار ٭ وز غبار کام او بالای گردون
پر عنان ٭ سر و چشم بستان کرد او نیرو او غا ٭ حلقه کوش ملایک نعل او یوم الرهان ٭ عقابان رایات همایون بال
را بچنگال ظفر باز شد و سرهای افرازی با سماکین نهاده منازل امداد رسان میدان جانفشانی همه چون پلنگ و نهنگ
جوشن دار و فلز [illegible] چون زحل و بهرام کینه کش و خنجر گذار همه از صهبای بزم رزم سرمست و از فنا دستان
غرور چون میکساران در پای خم رفته از دست همه را مینا نصفه سر و روی جگر دوز مژگان چشم خود همه را روز
جنگ شب دامادی و شب قتال روز شادی بیت همه سیم تن و شمشیر دست و تیر انگشت ٭ همه سپه شکن و دیو بند
و شیر شکار ٭ و بنا بر دلاورای ظفر شعار کردیدند ٭ از صدمه نعال مرکبان اهنین سم کوه خاک خسته شد و از
تراکم کرد و غبار راه نزول ملک بستاران کرد انگیزی جنبش دخان هوا [illegible] کون کشت و از زخم سنان دلاوران
هجوم فلک سلیمان چون بیت چنان کرد از زمین بر شد بر افلاک ٭ چنان برخاست از ظلمر کره خاک ٭ کر تو دو حوت
دوران کنیز خواهی ٭ زمین راشد بجای گاو ماهی ٭ چون ساحل رود ارس جولانگاه دعا غزالان اهو تک دلاوران
شیر خصال و محیم شادروان عز و اقبال شد امر همایون شاهنشاهی شرف نفاد یافت که افواج منصوره بتیشان
سقابن نهنگ هیات ابدار ازان رود عبور نمایند نخست شاه کیتی پناه بنفس نفیس توسن برق رفتار سیل پیکر را
بدان رود و دجله صورود را مند و چون باد صبا بگذشتند سربازان میدان نام و ننگ که هر یک در دریای
جلادت نهنگ بودند ههمون و کر هادر و زبر سنابک ستور اشان در تک بودی و بحر ذخار را عنان تسمیه
شمردندی هدود نیل را نیل ابروی دلیران و شط را سپاس باد رفتار و دا را با نفاخت و از ان دریای خونخوار

و قلزم مواج عبور و چام نوبت داد در ساحت بخوان بر فلک ماه دهو افراخته شد بیت زد بپای جفی جنی بارگاه ٭ بر اعلی ایوان
نیلکون کارگاه ٭ سراپرده خسرو [illegible] بر افراخته کاو بانه زدند ٭ در معارج ان حال اسمعیل بیک با هفتاد نیزه
سوار روسیان با خزوارد در رکاب ظفر ماب کشت بتیغ انتقال انات کر اسمعیل بیک بعد از شرف پایه
حضور شاهزاده منصور و ابلاغ اوامر علیه بهوناری دستاوین معاودت بحضور عبد بوسلیمان مرتبت دارا
ترکنا [illegible] بیجاب سنکر بود سپه کشد و هفتاد تن از ان طایفه را سر بضرب بیلاک [illegible] صورت بود طریق
مراجعت پیموده حضرت کسری معدلت را بعد از ورود اسمعیل بیک و اطلاع بر کم و کیف معامله روس و جنود نصرت
مانوس تیغ قهر از نیام خاطر مریخ انتقام مقتضا انتقام طایفه خذلان فرجام اختر امد و ضمیر منیر اقدس ولیعهد رفعت
و رحمت پرداخته بعزم اطفای نایره فتنه و تسکین شراره شرارت انقوم باب شمشیر نهضت شیر اوژنان پلنگ تمکین
اشارت رفت در روز جمعه نوزدهم ربیع الثانی محل موسوم بکرنده سر فوسنکی ایروان مضرب شادروان
دولت کردید در همان روز بهشیار دیر بوزوا امر قضا مضا نفاذ یافت که جنود مسعود بتهیه ادوات و الات
سبکخیزی پردازند و سپاه هنگام که زاغ سیه چهر شب [illegible] روز زاد و در نیمه پر مسکید و لالی انجم زاد در دهنه مشکین
سپهر یکین شهود میکرد مانند حجت بیجاب سنکر دوسیه تا [illegible] انطایفه را از صفحه ایروان بر اندازند
هر بیت با سری و هر طایفه بسروری سپه دو چون سیمرغ اصحاب در پی [illegible] مغرب متواری کشت و خط سیمین صبح
چون تیر خنک خسرو جهان [illegible] صورت [illegible] بر صدر کاخ فلک [illegible] نسیم [illegible] نعل رخش
شاه خورشید درفش اشکار با چون خم چوکان شهریار کوی سیم اندود زهره ربود بیت پیدا شد از کناره میدان
اسمان ٭ شکل هلال چون سر چوکان شهریار ٭ دوری ملک جو جدد دیبای حو ماه نو ٭ مانند کشتی که [illegible] دریا کند کذار
بارقسال ماهی بوقلمون پانراب ٭ اهن در کشیده او کرده از کنار ٭ با همچو بوقلمون بیرون ز بطن حوت
افتاده در کنار دریا بخفیف وزار ٭ بکه تازان میدان جانبازی انتهای شوق کارزار و ذوق بیکار نغنوده
نیمه شب مانند اتش سوزان و باد وزان و اب روان و نهنگ دریا باد و پلنگ کوهسار بطرف ایروان و سنکر
روسیه [illegible] اکر چه منظور نظر خسروان این بود که در ظلام لیل سیل کوه بر انداز لشکر نصرت طراز بر سر
روسیه [illegible] کردند اما بوارق سلاح و شعشعه رماح صفحه را چون صباح روشن ساخت طایفه ضاله [illegible]
مقابلت و مقاتلت کرفته مبارزان میدان کین چون شیران شرزه و پلنگان غیور در عرصه خصم شکنی مغرور
و همه سپهسالاران همت و چون تیر و خنجر یکدل و یک زبان بازوی مبادرت گشادند و سینه روسیان [illegible]
یا از حصار اتشین پیش نکذاشته از سحاب کلوله باروت و تفنگ صواعق بلا [illegible] غابر مجاهدین میدان
دغا باریدن [illegible] دلاوران ضرغام صولت سنانهای اژدهان [illegible] دردست کرفته [illegible]

دریای فکر تا خشت وادتش سوی بودش انداخت پای بر ذاکی افتردن وقدم دلیری بمیان سنگر نهاده از رهگذار
تیغ ابدار ابطال دجال چندان قطرات خون متقاطر شد که شعله موقده و آتش افروخته رو بسبزی فرود از موج خون دریا
دم چهره خورشید در اوج سپهر کلگون گشت و دشت معرکه از تواردفا اسلحه افتاده همرنگ چرخ بوقلمون آمد تا وقت
آنکه یکه سوار آفتاب با تیغ آخته از افق مشرق بمیدان فلک تاخت نیز زوبین و خنجر برد اجابها بکاوش بود
وچشمهای خون از چشمهای زره دوز تراوش بیت دوان نیزه کرفن کردنا بلند تیغ چو درخشنده خورشید در تیره
میغ بر پرید که چنبر دانه مرنك چو چینه شاهین پولاد چنك بدلهای کردان چو کاوش کرفت ز چشم زره
خون تراوش کرفت چو پیچان سپهر شاه بجان عناد سنانها وزان همچو دندان مار اما ابتجل رحوت فودرا
در میان حریف نهاد و از اسفندیار در رزم رستم عزم بنی حلیفه تا لرزا رو خوفنجان بمنجنیق جامع ارواکم
حصنی محکم و سوری مستحکم است پناه جست چون نور در ظلمت و ایمان بر کفر ظفر یافت غازیان دو رو مند عن وتند
با فتح همعنان مراجعت سر بکاه هما برنن کردند چنی از روزی چند اسنجل سران لشکر خویش را در پیش خواند
و از ابر درین قطرات یاقوته بچهره بچارکان آکنند که ما را چشم بد روز کار دیدن روز نشانند بپای رفتن
است و بر جای ماندن نان تسلط وحشت خوی و بیت کو ترا اندیش خویش یا از اندازه حد خود پیش نهادم ابواب
فرار کو سر ما بر چینی بخت کشادم در مضایق رزم و هزاینی معرکه ابرهناد و دست را بعبابا غا عیاری و شوا است
بلیع مجیج حکم دو وشوف شاختم و ناموس چندین سالهٔ بر هوا بروی روس را بباد نخوت دادم و نداشتم که ایران کنام
نره شیران است و مکمن دلیران جوی رستم زابلی را آهال ذیل میدانند و خنجر کابلی را خاک دوشیع عین را کر
زال و تیر سیف تو را فزین زادوت بیرون تندو اسفندیار رویین تن را سینه سوز کو چو بر بندن وکنند را بچشم نتف
سیمرام ماهو بان وسلسله آهن کردن شیران را پاره سیمین ساعد کلفند آران سیمرغ و جوهر شمشیر زمرد
رنك را سبزه خط مشکین نو خطان و آله لاله رخان جز آنکه بهانه را دیگر باره آتش پیکار برین نمایم که معاودت
لاعندی تا شد چنان بنت علی ای تفق یا یکدیگر بر این رای همداستان کردیم چون روی زمانه دو روی غام بر سیان
غاهو سیاه شد و بانا تهیه حرزه را ایشان ظلمت نهان کردید بیت بپی بود تا دیت چون روز من سیه تر
ز زلف دلارو زمن بخواب اندرون مرغ و ماهی شده سفیدی نهان در سیاهی شده زرای بد اندیش شر
چیره تر ز تاریکی جان او تیره تر برآمد خروشیدن نای و کوس درآمد زره لشکر اری روس وحصار آتشین
دو زنارین را بباد عز و رجه کشته شغال از روی بر بیشه شیران نهادند تاخت که کوه کران سنك را از
باد غرور حرکت نتوان داد و دریا را از لطمه مرغ صعوه تمتع نتوان شناخت و سد اسکندر را از هزج یاجوج
صفتان تا پاك باك نیست بیت چو باند رهوا باز کسترد پر بترسد ز چنگال او کبك نر نه نزدو بیر شود از مودن

دلیر

دلیر نرکردان نباید چنکال شیر چو دریا بموج اندر آید زجای نماند دم آتش تیز پای درخشیدن ماه چندان
بود که خورشید نا بلند پنهان بود شعر فلیس نهار انظر مثل صقورها ولیل الا سودا قفا بمثل الثعالب
از شش جهت بیکار را کار تب دیران جوی کام و نام بستر بی نام بودند چون عهدهای نای شنیدند از کوبها
کوبهای برکیان به نجام وستام میکز هشد سوار شدند بمیان معاهت بیرهنند تفنگچیان آتش بار معاهت را آتش
افشانی اغاز نهادند چندان کشش و کوشش نمودند تا زهف سیاه شب از عارض دهر و روز بزداشته شد
و رایت سفید صبح در ساحت فلک افراشته آمد تیغ الماس رنگ و خنجر آبکون را از نیام مشرق برآورده شمع فروزن
خورشید پر زاغ شب را بر افروزاد بیت چو از کوه بفروخت گیتی فروز دو زلف شب تیره بکرفت
روز ازان چادر قیر بیرون کشید بدندان شب ماه در خون کشید برآمد ازاین رزف بنلا آفتاب چو سوزن
آتش زد دریای آب ز کان شبه خواست یاقوت زرد برافروخت بیجان از لاجورد اسبجنف دسر ها کلاهی در
پیش و پای بطرف سنکر خویش برداشت بیکبار شیران عرصه پیکار و دلاوران ضرغام صمصام میدان کارزار
هر یک چون شرار دهانه مت بجان ماری در دست بر انفوح محذول حمله ور کردیدند و تیغهای هندی
و خنجرهای مصری از میان آخته نظم بخون رفتن دهم او یخیته همی خاک با خون در آمیخته جبی تر تد
نکش کش نیزه زننه جبی شیر مردان شمشیر زن کره بوزده بر بند زرنج نکنل برو هاکره بر کره زبون تن
خنجر بارش تیغ ز دریای خون موج برشد بمیغ ز دار ابر بلارک بر آن پشت زمین را لالرکون ساخت و از
زخم خدنک بران دوی هوا لرکون موج خون با دیج چرخ نیلی رسید و کلکون نرده غازه عذار ناهید کردید
اسبچی رحوی کبانای نکبت را بر ساحت تخت دو روز بد ندید و روس سیاه روس را بباس شمشیر دلاوران
و ددزر دیو رن لشکریان را کرنانا نفس و فرار متفرق کردیده بودند با و آی طبل نظام صلا داده ثریا صفت
بدوراتقا ید میدان نصلالت مجمع کردیدند و توپهای شیبغن تن نتن راوای را عقد از دل بکشودند و در
عرصه کارزار از ابر تیره کون دود دخان سران دیز شدند و دو آتشین از دهان توپ و درد تفنگ بیمها
طاق افلاك رسید و نم خون پنهان فانزحاك از تف توپ بساط زمین چون فلك اثیر میافت و از
شرارت حرارت آتش کره خاك چون کره حاداان می تفسید دود زنکی و ارس فراج جیم کرفت و سنك
وریك ارسوف بربك عقیق مذاب شد از طیور و وحوش دوان صحرا چون سیمرغ و عنقا جز نامی نماند از
تراکم غبار باد را راه عبور دشوار شد و زمین ساکن از صدمه سم مرکبان چون فلك بیقرار گشت و فلك
بیقرار از هجوم طایران ارواح ساکن آمد اعابینه سپهر از عکس خون کشتگان زنك حقیق و درون رخ عقیق
کرفت ترویك یان رسیلک اخوای کوه بابرخاک سپاه جلالت لوای ادب لرزه توپ از هم ریغیر و بنیات

با یاد ایشان آتش باد تفنگ کینه‌خیز گردد که بیکبار دران **بیت** دران رزمگه حرب و تاراج بخش ؛ برآورد تیغ و
برانگیخت رخش ؛ یکی باره چون کوه گردون شکوه ؛ چو پیل کردون چو پاییل کوه ؛ چو اندیشه بران تیز گرد
چو فکر خردمند گیتی نورد ؛ زاندیشه عقل ره جوی تر ؛ ز فکر مهندس جهان پوی تر ؛ کهف میغ تیغ همایونش
برق‌افشان نشانات و تفنگ حنجرها نگرش هژبر جان ستان از هر گریشه زبان چشمه خون میگشاد و از تن
بیرونان سیل یاقوت ناب و عقیق مذاب روان میکرد کوههای رعد آوای در دشت عجبیان کره تران و هیونان
پیل تن سرگرمی جهادران را بعزیمت نامد رجهای هفت جوش بجوش آوردن خون ره آهنگی در عرصه دلاوران
درخورشید نوای شهریاری را شقره زنار کشودند سلیمان زمان بهر طرف کردوی مثل مور دانقوم دیو
صفت چون گور از دم شیر شرزه میگریختند و چون ناهوار صولت بیم دمان میرمیدند و از بیم سپاه مار منان
دو دین مور پناه مجتنبند حزو شیردل هنگی و زبیدا اژدهای بجنگ فراز و نشیب میباختند و سپاه
ایشان را جمع میساختند چون یکه تاز آن میدان جنگ و سرباز آن مضمار نام و ننگ شاه پلنگ با آهنگ
جنگ چون خورشید انور تیغ کشیدم بر جنگ دیدند دیگر با ان تیغهای یمانی را جز افشانی و سنانهای
خطی زانجان ستانی تیز و در عرصه پایداری نگاورانگیه کشتند و علاغت جمله سپاه روس را از پیش
برداشتند انوعینکه تیغ خورشید از قراب مشرق بدر آمد تا وقت آنکه خنجر هلال از گریز فلک پیدا شد
هنگامه خونریزی گرم بود آشفته رجوف دیدیکه شب یلدای نامرادی بصبح اردوی عظیم مانند ماه اقبالش در
عقده کسوف گرفتار آمد و باده صلف غرورش بدرد رسید افراغ حوبت و اندوه در مکمن دماغش نشیبا
صفتچ امن هلوری هیلو لذا زدم تیغ هیلو طی ورد ترد جنگ ترسان تارشان افاضش را مایه دانسته
پشت هزیمت نموده روی فرار دشنگ خویش کذاشت چون بتائید ایزدی صبح فیروزی از مرقا اقبال دمید
و رایات نصرت و اعلام ظفر سر باوج ماه کشید و نسایم الطاف عنایت ازلی از مهب توفیق در هزت آمد
و عواطف کتب ابدی بخالفان را فادا شتن لال در دیل رفت دست همت خدیو انر در ازای نشرافشانه
از غنیمت و نذیر کوچک و بزرگ تاجیک و ترک زر افشانه آغاز نهاد و هوزدو درشت را عطایای
امان و جنب و کنار از دست و دل بحر نوال کرناراج دهند دریا و کان آنست کران بار گشت و نام نیک
میمونش تا اهلب عام و غایب ادوار فلکی پاینده گی یافت رامت نصیب این مکارم بر مناکب اقطار جهان
تافت **هزیمت شپختر روسی با سپاه روس بجانب تفلیس و مراجعت موکب همایون بدار**
الخلافه طهران چون اشپختر رودرا از چنگال پلنگان کوه نبرد رهانید در جامع ایروان با دولتی پرستان
ارمید رای ملک آرای پادشاه جوانمرد که طره ده روی خورشید و ماه است بدان طرف اذوقه بدوی انطایفه از

دوجانب

از دو جانب مصمم و علیخان قاجار قلوزا با فوجی از ابطال رجال بر گزید که بهمه قز قبلاغ و کوکچه مامور و
لشکری جنگ دین حرار در زیر رایات اهتمام پیر قلیخان قاجار شام بیانه بمحافظت طریق بلنک ناسزد
فرمود از اتفاقات حسنه در همان روز جمعی از تراکمه کارکنان کرجستان با آذوقه فراوان از معبر قز قبلاغ
عزیمت اردوی ایشخ را داشتند علیخان بجوز نه بر آن بفال مراد عزوزده جمع سپاهی اذوقه خان شبیب
سپردند دویست و پنجاه نفر از روسای کوچ کمند اسر و از لال گرفتار و بحضور دارای جم اقتدار آوردند
اشپختر را از صدور این حادثه مهره خاطر درشت شد استیصال افتاده جمع تالات دبر کرد کی معبر ران
سپاه و شغراده نوب بتحصیل اذوقه فرستادن محال پلنک نمود پیر قلیخان که در کمرگی منتظر فرصت بود چون برق
لامع برانی مانعت بسران طایفه تاخت و تیغ زهرو دی انزا ب شبه زنانه روی زمین را از خون آن
ناپاکان بسجاده گون ساخت بخت معبود بدرشت بضرب گلوله از پا در آمده بقیة السیف قوتها را کذاشته
روی فرار بقلعه بلنک نهادند دلاوران ضرغام جنگ ناکفرستند ان عقبا بمحافظت بنام و ننگ ناخته
و سر و زبان ستیاری گرفته سرور و منصور براجعت باردوی همایون نمودند حضرت کسری معدلت جمعی از
اسرا را نامزد خدمت علماء فضلا و اشراف و اعیان فنا الله عوضه و دوانر ساختند اشپختر از هیبت
حوادث عظیمه بغایت پیچان گشت و برای نرم ذات **بیت** جهانی که برخوابش چو بیداینک ؛ سلک کار در آن
نیاید بجنک ؛ جله و روباه بازی باشیران کارزار و پلنگان کوهسار ثمری ندارد که چو وقت یکشنبه
دهم جمادی الاخری در ظلمت لیل آن دم میل خاطر بر آن از جیش بر طیش فرار و راه تفلیس پیش گرفت **بیت**
چو شد کوه بر کوه تنبند روس ؛ ددر کاه برخاست آوای کوس ؛ فرار سردار روس بعرض سپهر پای سعادت
بار رسید محمد حسین‌خان قاجار تکوساین پاس را از عقب صید از دام جسته روانه کرد که جیل جیل شرور
اشرار را از شمشیر شاه منقطع و مواد فساد را بالمره مرتفع سازد **بیت** سواران ایران بکین داوری
دمان از پی و برکشیدن عزیمت از عقبان بی غافتان عقاب وار مخلب صید افکنی کشوده تا حوالی
تفلیس فوجی را جام مرجیق درجتند کشیدند محمدخان ایروانی و کلبعلیخان نخجوانی که تا آن زمان با ایشان
اقدس مامور بمحافظت قلعه و از قرب حضور مقدس دور بودند بعز بساط بوسی فایز کردید محمدخان
کماکان بایالت ایروان سرافراز و کلبعلیخان بحکومت نخجوان ممتاز و محمدخان قراباغ با بوالفتح خان جوانشیر
تفویض یافت و قراچه داغ را بنوشها لکند میرزا والی تفلیس مقرر داشت چون خاطر خطیر شهریار بی‌نظیر
از کلیات امور آن ولایت فارغ آمد برای تقریر و تدبیر مضایب و مهام آذربایجان ترتیب و نسق تمام گرفت
و مطالبات اصحاب حاجات و مآرب ارباب احتیاج بیمن نجاح مقرون شد از انجاکه فصل بموز زار اردن

کرجی بازار بهشت سرودی رسید و فراش عقب دهضل نزش خضرای سبزه را از صحن باغ و چمن برچید و دست
باد خزان انداز خزاین گلبن چون دست زاد خسرو زر فشان گشت نوبهار دوی همایون منتشر بود تیغ مادهٔ
فساد دی تیر را بظهور طلیعه بهار موقوف و بطالع سعد همای همایون فال اعلام اقبال بال گشای
صوب مفاودت و اشهب عزم جهانگیری و سهم یاری جمنت دارالسلطنه طهران کرم کرد دولت و مستقر
سریر خلافت و قبله جهانداران گیتی و کعبه تاج داران روی زمین است سبکعنان شد چون ظاهر شهر
مطلع طایران اوج سریر خلافت گشت شاهزادگان سپاه دش هوش کیخسرو جام و ارباب تیغ و قلم و اصناف خدم
و حشم استقبال موکب همایون را بقدم سر دو چو دا از مهر جهانون شناختن شرایط ثناخوانی و دعاگوی
تعظیم رسانیدند و دیدهها از گرد راهش روشن و خاطرها از مقدم همایونش غیرت گلشن شد شهر و
نواحی از عواطف شاهانه بوستان باغ بهشت و فردوس برین از استرداد مقدم صانعی دها بعوارف خدیوانه از
خار و خس غم و الم بپراسته **و تحویل سال میمنت مال سیچقان ئیل مجسته تحویل مطابق سنه**
هزار و دویست و نوزده هجری باز از دم خیابان خوش صبا صفحه غبرا شد تازه و خرم همچون گلشن خضرا ⁂ لاله
شکفته است بر اطراف جاری ⁂ چون سبزه دمیده است در اکناف جهانها ⁂ گوئی که بس کرد زمین خلعت اکسون
گوئی که بپوشید زمین کسوت دیبا ⁂ شد صفحه گیتی همه ز انواع ریاحین ⁂ چون کارگه آذر و چون نامه مانا ⁂ هم
سرو برافراخته چون قامت شیرین ⁂ هم لاله بر افروخته چون عارض عذرا ⁂ برجلوه آن بال فشان قمری بیدل
و از عشق این نعره زنان بلبل شیدا ⁂ گل تکیه بر اورنگ چمن کرده چو پرویز ⁂ بلبل زده گلبانگ با هنگ
نکیسا ⁂ چون روی نیاز بهر نباید لاله سوری ⁂ چون چشم نگارانت خیابان نرگس شهلا ⁂ سلطان گل دیگر باره
بتخت گلبن قرار گرفت و ارباب نکر فوت نامیه گیتی را طراز بهار و بار داد سپهبد خنجر جوشن کنار از غلاف
بر کشید و سرو و چنار را در حواشی گلزار دیبای خضرا و جلوه گری در بر آمد لاله بیا لرداع ریحان و بادهٔ
ارغوانه بدست گرفت و نسترن را از سیم ناب بیضاعت سوار دست گل بر طرف گلبن طرف کلاه بر شکست نرگس در
مجمره زرین عود هندی و مشک ختن می‌سوخت و لاله در قدح یاقوتی قند ری مثل از فنون میفروخت گل از جای
عقیق طل لعلی حریفان بوستانی میپیمود یاسمن چون زلف دلبران مشکین موی مغز گلزار را معطر مینمود گل
و بلبل با یکدیگر در عشق بازی و صفت عندلیب هزار دستان در نغمه‌سازی سوسن آزاد کرنبدی که بر میان
بسته زبان بر تهنیت عید شاه سعید و ذکر ابیات شهنشاه نامدار حضرت صاحبقران گشاد **بیت** نوازش چرا ای آسمان
بلند ⁂ ترا فیش تر از اختر بی گزند ⁂ هوا را هوا دون در افکن عبیر ⁂ زمین را بیارا بچینی حریر ⁂ بجام شقایق
در آور شراب ⁂ زنای چکاوک برآور رباب ⁂ رخ سرخ گل را بنی رنگ ده ⁂ نوا زلف مرغ شب آهنگ ده ⁂ زغوغا

پر زونبی منقار زاغ ⁂ در آور بمرغوله مرغان باغ ⁂ برابروی باران زاو و دکره ⁂ ز باد ابر بر تن ادا زده ⁂ هم از پیلک
لاله لعل رنگ ⁂ فکن چاک ها در دل خاره سنگ ⁂ خدنگی زهر شاخ گلبن برآر ⁂ بر آن غنچه پیکان جوشن کنار ⁂
بزه کن کمان خداوند رخش ⁂ خدنگی بر آن بر فشان از درخش ⁂ بجز ان کش دادور دکاه جنگ ⁂ تن رو بین از ان چو
روسبه نیز ⁂ کر دارد جهان دارا هنگ جنگ ⁂ به پیروزی از چرخ پیروزه رنگ ⁂ مجلس نوروزی فیروزی در
فیروزی در دارالسلطنه طهران بنظمی خوش و طرزی دلکش زیب نو و آرایش بزم کیخسرو یافت گاه کشور
و سران لشکر را سرو بر بجامههای نقش زیبا و کسوتهای خوب دیبا زیب گرفت چهرها چون کان زر از نقود
احمر کرانبار شد نیبا آنکه ایام سرور دیر رسید خاطر مهر آثر بجدیع مواد فساد روسیه بر دفع و قلع و قمع
بجوه خبیثه بجوه تفلیس تعلق گرفت ها داعوام خلافت و تاجداری و نهادا ایام جلالت و شهریاری نایب
السلطنه العلیه عباس میرزا را با سپاهی جنگ جوی انجم شمار میغ کردار در شنبه چهاردهم شهر صفر المظفر
بادربایجان مامور و موکب منصور سلطنت نیز از مستقر خلافت با سپاهی زنگین و لشکری بآیین در جمعه
بیست و چهارم شهر مزبور حرکت و آوای نای رویین و غریو کوس زرین گوش فلک کر ساخت اسبان تازی
در زیر پای دلاوران غازی رطل پیمای و درفش زد دو سرخ و سبغش چون معشوقان طراز جلوه ساری
در آمدند و از گرد راه روی فلک سیاه شد و از شعشعه براق در زمین آسمانه نوید بیامد چون در چمن
سلطانیه خیام فلک احتشام برده پوش دخشا رماه و مهر و قبه بارگاه همسان قبه فیروزه گون سپهر گشت
اسمعیل بیک را با فوجی ترکانیه بهوت و کوکلان ضمیمه عسکر شاهزاده فرمودند در روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول
شهر یا رو دنیا ول آن جمن کو در اخرایت منصوره در چمن او جان ناصب خیام فلک احتشام گردیدند در
انجا عرض رسید که ابرهیم خلیل والی شوشی از صرف نعمت دیده پوشی کرده و بتخیلات نفسانه در توهمات
جنانه بعد از هفتاد سال آنیه مسلمانه را بیکار انکار نمود و سجده دین مصطفوی را بزنا دولت عیسوی
مبدل و ناقوس نواز دیر ناخوش ملتزه و از ترس تصلب چون ترسایان صلیب آویز کردن در دوری کشته
بیت ز آیین پاکان تبرا گزید ⁂ به برانر سر دین ترسا گزید ⁂ ز اندیشه شاه کردن فراز ⁂ با شیخ دادر در
روی نیاز ⁂ دین دولت با قیصر دولت همی کی زبا با وسیله درخت فرامین موکب شاهزاده سمت اصلاح بیاید
کر غریب شوشی دامضیم پیشتر وجود ابراهیم خلیل و اکرد روی دیو سلطنت جنگ نام و ننگ شکسته
و خار سنان استبداد اش را از اقش افروزی تیغ بیلان سوخته آید شاهزاده فیروز مند امتثال الامر علیه دا
گر بر ضیاد ثبت و اسمعیل بیک را باتر نمراد مبارزین ضماد کین دوانر بجان قراباغ و خود در عقب آهن
امطار و احقر وداع اشطار خبر زا روزی دواند سنت کرین کردیدا بهیم خلیل حسن اقا و ده مهتر خود را با

سپید سالادات ما نور بمحافظت پل فضا افزون که راه عبور بر سبیل بی‌نهاده سپاه انجم شمار ببندند تا سمعیل بیک پیش از
ورود وان مردود از پل عبور رود در منزل جبرئیل صور حشر از دم اسرافیل کرنای نوازد برامدند و اتیل فشان خانه
برافراز دست دلاوری بعبارت خانها و پای بهادری باثر ارع دوانها کشودند و از مینای هستی دیار تیغ و خنجر
شرزنک جان گزای مرک بر مستان خم خانه خود پرستی پیمودند هوا از درد سینه آتشبار دو ضرب چون آئینه زنگار
گرفته شد و زمین از آتش دل پر دود تفنگ چون فلک از انجم پر اخگر گشت از تراکم غمام قتام فارسان میدان
ننگ و نام را فرقی از دوست و دشمن و پیاده را از سوار ناممکن و تیر چون خار در دیدها جای میگرفت و شرزنک
تیغ در مغزها طعمه لا کلونی بخرمن از قوم صدا و دود سپر چنان باد حملات کوه فرسای دلاوران و ضرب صمصام
آبگون غباو زان آتش بلا بر سر خود و یاران دیدند خویش را کنباری کشید تنغادیان شیر شکار را طراف آن
صید ها در دام افتاده را گرفته شاهزاده سلیمان جاه را از فاجای انخال آگاه ساخت حضرتش استرکاب داب
درخش در دخش بفتاد کوه کنار دریا سپاه کاشته سرجبهه راوعز غاغان داد **بیت** یکی کوه پیمای پر ترم زاغ
سبک بادو تفتاد زاغ و بتر زاغ ⁂ تن انسانی و دم مار و هنجار دیو ⁂ شکیبا و آبان دود تیز پوی ⁂ زحل کین و مه
پیکر مهر روی ⁂ چو زهره نکو طبع و برجیس خوی ⁂ که انام و ما دنس و یوح کرد ⁂ زمین کوب و دریا برو ده نورد ⁂
ز اندیشه دل سبک پوی تر ⁂ ز راه خرد تند رو جوی تر ⁂ شتابنده در پیش و ره بر ز پیش ⁂ هم ز رهان و
گریزنده دنش ⁂ وز راههای بخت پیدرخت را که از تراکم اشجار و تزاحم جبال عقاب را بال عروج و مور را پای
عبور نبود در یک شبانروز پیمود وقتی رسید که تنور حرب و نوایر طعن و ضرب سپاه فولاد ما اهنین
سلب صلیب پرستان روی سرد از آب آکنده منطفی و روی فرار بجانب شوستی نهاده بودند لاجرم معسکر شما
شهزاده مزیدوف فرنام منزل عسکران بخ و بیخ شوستی را بقدم باد پایان دشت پیما نوردیده اقامت را
برفع و نصب خیام و جراهای بر آراستن گردون قباب پرداخته چون مجاری اوضاع در چمن او جان معروض
رای خسرو ملک آرای ظفر مند عدو بند گردید در دو بیت و ششم ربیع الاول آن روز راه فراچه باغ مرحله پیمای
دشت و راغ بصوب قراباغ شدند و عقبات چند که عقاب بخم در مراحل اولان سپهر از آن ضی و جنگلهای
مرا که انبوه درخت که نسیم اندیشه از یک بیت طان بنارستی که نشت با قدام اسبان تجز استقام سپرده آمده و در محلی
موسوم بر تخت طاوس طاوسان از ویر نصرت و نشر روانا اعلام ظفر راجته طلعت نزول باز گشت و شاهین
حکم شاهی را بال دو بنفاذ باز کر سپهداران لشکر و تاهراران کشور ریشلد دشت و غار از بخیه از کردن بر
گرفته و بنیاد از سر پیش بنداشته چند کرک بمیان کله بلند ساز انتا بخر نیمات راج بکشاده در ان صفحات
نران یجبر و ضیمکی و مراز ضانه و ضانکی و نز از تهر و سهر نهای تزک کذارند دلاوران هژبر ام صولت بی باده زمان بر

کشته

فشنسته دست عیب و اسر و قتل دراز ساختند با دختران ماه منظر حور لقای ماه جبین ماهی اندام سیمبر
گیسوی مشکین بوی **بیت** با ابروکان و گیسو کمند ⁂ زبانشان چو خنجر زبان شان چو قند ⁂ دو چشمان
دو آهوی مردم شکار ⁂ دو ابرو دو سر فتنه روزگار ⁂ بدوند بردند و پیش پسران غلمان نظیر ماه رخسار
سرو رفتار غزال چشم غزالدیار **بیت** لبان از طرز فندبا نازشکر ⁂ دهان شان تکلل بر و کهر نگار
اندرون شب مجلس بهار ⁂ دو ابرو از کار دبمیدان سوار ⁂ دو لب هیچ لاکر کردش عیش ⁂ تو کرشته گر جوراقیان
باده شیر ⁂ بقید اسر مقید آمدند از طاقت و یا طرق انعقاد ارکه مشوانستند بر داشتند و مانفی را با آتش قهر
سوختند با دفنا دادند ساحت آن باغ و بدیع گر با از حیث حور عین باغ فردوس صید ادعا نهاسا فلها گردید
عوض لاله و گل کلاغ ز درختها و زاغ شکفت و بجای بلبل دیش رود بوم و جغد سرود میگفت سوسن ش
خود بریده شاکنا نیش میزد و بنفشه اش زبان معنی بمیلهوینش و دراز میکرد گلش را خار بدل میخلید و
سروش را با راستی کجروی پیشه شد شادنک و شادیش را از صر کری میوه انلحنوبیت مانا اشجار را از
عولمبرنستان راز دند حمید و قفصهای اجسام را طایران ارواح از سنگ ترکتاز رمیدا برهیم خلیل چون
خودرا هدف فنا و لب ⁂ و ولایت را منهدم و خراب دید ⁂ خرف و ضنغ و دریغ و جزع بر خاطرش غالب گشته
مقدم اشجر را غائب آمد **بیت** چو اشجر دان دیو پرخاشجو ⁂ شد آگاه در گنجه را هلاک ⁂ تنش گشت
لرزان و لب پر فسوس ⁂ شدش تند تن چهره چون سندروس ⁂ همیگفت بر اپرا طوار بخت ⁂ دروم شد کر بادش بگن
سال دخت ⁂ بیفکندم ایران نر هندات و روم ⁂ مذین کسی کام از این مرز و بوم ⁂ بکام دم اهیخ نزا ژدها ⁂ منرکام
کن وی نکردی رها ⁂ بید دلبران یوم فشو در ترک بخار بر تشان تاراک فتنه تاخت و جز خودان سر باز نتاخت
جی بوسی را که بنجه لهیلو د بیل کشت و خبا ز طوسی را که بعقابپنر خان سنان لها برجانا از قفس
تن بیرون آمدند راه گریز با زدست و نه راه ستیز و مزان نهای قرار دادم و نه جای قرار چه شهرها که
بمفتاح شمشیر شاه کشودم و چه ناجها که بر سر تاز با نداز سر بر دوان گیتی دبر دم غافت بپای خود هر تن کوهستان
بیمودم سر کار دم نا قوی می افتاده که جوهر تیغ را سینه غا رو خنجر ابا ر دارمکان چشم پر دو کند بر خم را طمع
بر جم نیکوان نثار ده کان جا بجی دا ابروی خوبی و تیراد یشی را قامت حوران فردوسی ر دوز مضافه دوسی را
شب زفاف و عروسی مینا نند جام شراب شان کاسه سرات و داح ریحان شان خون دلها و ادای کوس خنک
رنغرنای را زمزمه خنیا گران دوم و فرنک میخوانند **بیت** یکی بر لکوبک نام گرگی کهن ⁂ سپهدار لشکر دزان انجمن
کهن سال اهرمن کار دان ⁂ بلشکر کشی کرد و بسیار دان ⁂ جریده در سال یان دراز ⁂ پرخاش کردان کردن
فراز ⁂ بد و گفت کای لشکر آرای روس ⁂ مگر بد زدا هریمت بر خسروس ⁂ چه افتاد تا ی برف کینی بر وز ⁂ که بیتم

بچشم اندوت بیزه روز؛ از اندیشه طفلی خرد سال که هنوزش بهشت آلوده بیرات و از او هر جای عفا
در برابر پلنگ و شیر همان مبرزه خط از چمن عارضش نمیل که معارضه مردان مرد اگر بید دو کرد عنبرین
بو کرد بمنش نشتر کباکردان بکرد انکیزی بر خیز ما شیخ دکفت که سخن اهسته کوی و زبان کستاخی در
بند که اگر چه لب از شیر نشسته اما نمیترش شیر شکارات و اگر سبزه خط از عارضش نرسته لیکن از سنین
سنان خطیش سینه سروران فکارات بیت به دنبال دراید بکام نهنگ؛ بدرد بکهسار چرم پلنگ؛ اگر جلب
جوید سراز دها؛ نماند که کرد دز جکش رها؛ به پیش ابیش کوه اهن اکر؛ ز جمعی شکستا اردش بکر؛ خوانده
ات ودر تدبیر بیهوده غزالات درنجیر شیر بیان سال خود را با خورد سالی طفل دبستان فکر فشش
میتوان کفت و کار دیب کان روز کار وا روز کار ودر پیش اکار رضا بیش کرد کی تو دسیله میتوان شمرد
باملات سن و سن صولتش کردن بیتم زال زاز بحیرات وعده بیش عزه طوی نزد ایش قلزم متواج ابکیر
اسفندیار دل زاد در برابر بصرقام خامش تندی نرو هیمن کنبه خواه زاده مقابل سنان خاراشکافش مقدار
نرخ فلکش در زیر زانات و خوان نعمتش زابال ملک مکت بران کیول نش غاشیه بر دوش درد کاه
اقبال دوانات و امثاب امو متابعت فرمانش زاده جز لاجوردی دوران هلال چو کانش بر دوش بدکوی
میدانش را ذهره خنیاکری بزمش زاده کوشه ابوان چرخ انکشت بر دندان نشسته و بیخ خون اشام علامی
استانش زا کمر بریان جستم مرنجی خطیب منبر جلالتش و عطارد منشی دیوان دبا تش فلک زا از ماه
نوحلقه چاکرش در کوش است وان جوهراش حمایل سنبلی بر بدوش بیت نهاد دو نش کیتی فروزاست
شراد هیبتش آفاق سوزاست؛ جهان کهنه زاشاه نوات این؛ سر یراد ای ایران خسروات این؛ و ابراد حکایت
و استغنا لعدرات زا؛ و من تشبه باه بما الظلم و فنزع ابتنی عبر عن اصله بیانیت الطهر بیت از ان برهنه
بضرچون بود؛ که اموز کارش فریدون بود؛ باور دان کودک خردسال؛ کرت مرد نه هی بقر از بال نو کلی
بنیل جمع غیر سلدات کرباها اعتمادی داشت باده فرازده توپ پیدا شت و همت بر مدافعت لشکر منصور
کماشت و بمقابله مهوم دشمارا نشین و دو نادیه لجوی ابداوان و بادوزان بدروی دشت و صحرا روان
ساخت بیت کرازان شده کنجها کوه سنج؛ بکردار ازدرها ز کنج؛ شاهزاده سکندر رو فریدون
فرهنگ نر جمشید جام باز غاج ان عرعجاج مواج لشکر قیامت اثر انهضت و حرکت فرمان داد بیت دکردون
کاین ترک اتش عنان؛ بر ابرا کبود دز شد اتش نشان؛ و صبح بینه دار نقاب شبه دنگ شب تار از رخسار
کرد ونو بر داشت و تن لشکر تخیر اکبر از میان برکشید از عسکران عنان عزیمت بجانب خصم بدست قایل
سپاه شمال بپیمبه ند و در لشکرها نند کوه اتشین در کنار رود خانه کرمابین سوشی و کنجرات چون درختان

خونخوار دود دود و دو ذخار رهنم بر خورده صفوف جنگ بصنوف جمل اراستند و سواران ایران چون جوی
بر زبر ابر با اشاب به پشت نجاب بکران در دیرتان کشیدند و نیزهای اژدهاکانند در دست و خودهای
فولادی بر سر و تفنکی در دکر با دو دری مجادلت و مضادلت کشودند غریو کوس و نای بکردون کردنشین
رسانیدند و خون از فواده کلوی و نای روبی غازه در روی عروس سپهر شد کرد میدان مصاف غبار عذار
خورشید و غالیه چهره ناهید کشت و رکت زاد اسمان خضرا از موج خون لالهزستان شد و نم دم از بیم کار زار
بر پشت کاو زمین رسید سپاه روس بیت چو کرکان جنکی همه تیزچنگ؛ بیان کرازان کرازان بجنگ؛
با ناخنی توپ و تفنک فضای میدان رزم را اتش خانه ازدر برزین ساختند و از غریو نارد ها اتش
فشان غلغله در طاقدیس ملک و ولوله در دهان ملک انداختند و باز عزرائیل رونق کرفت و صور اسرافیل
خاموش بود اسکار کرد و اثار رستخیز اکبر بنیاد ملاجع از سران و دو دوش و دوش شعبه حسام اخشام و مضرب
صمصام انضرام و هدف سهام انتقام کردیدند از افتتاح صباح تا خاتمه رواح نایره جنگ مشتعل و
صفدران اسلام در دیدن و بریدن و شکستن و بستن را مشتغل بودند بوکونیک دود خم کاری خورده چراغ
پایداریش افروختن بچاره کشت توپ خانه را اثار خود را ریخته بطرف کنجه کریخت و بر سبیل تعجیل بی
امهال و اهمال روی منحوس بجانب اشجغ ره عکوس ساخت شاهزاده مظفر منصور مراجعت بر ننگاه احمان
جاه نموده روز پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع ثالثه مژده ان فتح نمایان معروض رای خسروجم اقتدار کردید
در حال فال جاپاران سرایح السیر از جانب کیلان رسیدند غلبه اهالی کیلان زا بر روسیه رسانیدند
بهین امیقال این است که در هنگامیکه جنا دجان بحیم خیام دولت و معرباعلام شوکت بود سروض عوبیا
بارکاه ملک اشتباه کشت که اشتیحق ردو نهر قرار سلدات بر اکب عبر بیمای باد رفتار سقاین سوار و
از کنار دریای خزر کرد دریای نیلکون فلک در پیش وسعت او فلکی و سپهر اعظم در بر ابر فنحش حباب
لیکن دریا بیحر همت پادشاه دین پرور دیر اب بیت نظم حبابی زبان نر سپهر شکوف؛ سرایه از ان هفت
دریای ذرف؛ همش مهر رخشنده زین صدف؛ همش چرخ پو بیل سیمین کشف؛ باستحکام کیلان
فرستاده شد بود و با دل فوجی از هنکام قلزم اشام زنجیر کسل را با ستیلای مواد غرور و روش و اتفو جر
ضلالت مقطور و ماموره و با عیان کیلان نیز بمنیات مو کد رحو و کردید که اهل ولایت جمعی
متفق و مستعد ساخته تیغ ممانعت زا تیز و تیغ مدافعت زا برکشند احوال طایفه ضاله صاعقه ریز
سازند قاموس یتامر بهمایون زاکر بنیان زده در استجماع مردان کار و استعداد اسباب غایت جهد و
بعمل اورده مسالک و خیابانها را بسته سدها محفوظ و مسدود ساختند سفاین و کشتیهای نحاب هیکل

شیخون تیغهای ثعبان مثال در برابر بیر باز آورد و یکی سنگی و شت لنگر انداخت امثال بیشه کیلان
و جوش دریا خروش کر شوکت و شوکت دغا را خار او و مهلهلات حرب و تیغهای چون دندان مار چنگال
را در ربودند دندان خوبان چکل مینا شدند از اطراف و اکناف صف مصاف بسته آتش قتال و جدال برافروختند
طوفان دم از شعاب رعب و سیل عروق و اعقاب دو سپاه از [illegible] پشت ردان بیشه روان ساختند
دو سپه چون تراکم امواج دو هاجم اجام و تراحم شوکت و خار و با بیداری شیران آدم خوار و نهنگان دریا بار در
دیدند دانستند که عبور نظر را در آن غابه عین محالات است بعد از آنکه با نصف نفر زا بضاعت تیغ و نیزه
سنان خرمن جان سوخته کشتی سفینه قامت را بشراع ناامیدی و رنایاح دل پلاسف منعطف گردانیدند
دیگر از فتوحاتی که در آن اوان میمنت نشان هواخواهان دولت علیه را روزی گشت اضمحلال طایفه
ترکمانیه تکرانت بکردنا بر نهب نهاد زبان خبر خطال خراسان مختصری از آن در این همایون کتاب در
سلک نثر و نظم میکشد که چون کامانت نبود پس از آنکه نادر شاه افشار را بقیاس [illegible]
از قید رود و عروق بیرون در مملکت ایران عموماً و در ملک خراسان خصوصاً هرج و مرج پدید آمده در
هر گوشه بیرون شه لوای استبداد برافراشت و هر موجودی خود را لقب خود داد پیشه ساخت طایفه ترکمه که در کنار
رود جیحون و سرخس مسکن داشتند مکرونامی ترکتازی و دست فتنه سازی بر ملک خراسان گشوده باز
داشتند تیغ یغماها کرار جور و اعتساف را نقوش بی انصاف ویران شد بسیار کوچک و بزرگ کرد و ترکمانیت
انقوم کرده کینه بضیاء تمامی راه ازلال کشیده امامی ای از خوانین خود زای بفکر تیغ و قمع آن طایفه نیفتاده بلکه
پاره از آنها در رفتان و اشکار با ایشان دستیار بودند چون مثال دارالملک مملکت خراسان بنام نامی این شهریار
بهمال کرنام خویه و حشمت نامهای ادوار فلکی عالم نورد و اماق کرد باد موشح کردید و عضد ملک از حد
شمشیر شهوت دو چهره ظل الله ادا نوار [illegible] فرش مستنیر شد ترکمانیه پای از اراز خراسان نکشیدند و بیت
افراد رشته تاراج و غارت را تابع تابعیاد و نند و باب شمشیر و پیکان بیزه زیع بلهو نینا نوبار زاب زابت بی
اعتدالی افعالهای منهیان بعرض خدیو منصور رسید حکم محکم با نجاح نور نابع سلطنت کبری و نیر جهانگ
خلافت عظمی محمد ولی میرزا والی خراسان عرصه ورود یافت که فوجی از شرزه شیران دشت وغا را امیر کرد که
حسین خان قاجار بتخریب بنیان شرارت نفوس خذلان بنیاد مامور نماید شاهزاده امر همایون را مشمر و
و خوار و سواران و صنف پیغمبه کزاد بقطع حبل و رید و شرایه شرارت آن اشرار بر گزین باسر فراز صفوف دو انداخت
چون ساحل رود جیحون سیل نیل قتال آشوب گردید ترکمانیه کان مدافعت را چاره کرده تیر مقاتلت را از
کیش بدکیشی کشیدند در برش سهام و سیل صمصام در بام سپهر مینا فام جرم شهاب را چون سهیل نزار و بیرنج

کوازان

کوازان نمودند یکه تازان میدان خونخواری از دمود عزت و دمو حمیت پایداری نموده خویش را سفینه بلا
ضیاع و کیش سهام تعریب و نیام حسام اعتصام ساختند تا ساحت آن سرزمین را از لوث وجود آن طایفه
بپرداختند و چنان کوشیدند که از جام مرام مدام نصرت نوشیدند و اسرا که ساعتها بوده بوده بودند استرداد
و پانصد نیزه سران ایشان گرفته بارض فیض بنیاد معاودت نمودند **بیان عزیمت شاهزاده والاجاه بجانب
کنجه و کوشانیدن اهالی کنجه** را نابقا نکاشته کلک بیان گشت که چون تکلو نبیک از هیبت صمصام
خونخوار شیران اجام قلب شکنی منهزم گشت و بنیان همت و پایداریش از صدمه کرزا فزون شد
بلکان کنام هیاوری تضعضع و کاسه دماغش که از باده غرور و مستی بود خالی آمد و تنور درون که از آتش
حرب و ضرب مصطلی بود منطفی گردید ناچار با بقیة السیف روی فرار بطرف کنجه نهاد شاهزاده
سکندر فر دارا درایت حسب حکم شاهنشاه گیتی پناه از عقب آن گمراه عنان جنیبه صرصر پیمای
نقابیاً انطاقاً سپرده چون برف و باد برحلبنود کردید ملک رنیک چون رحمت یزدانی را مانند بلای
آسمانی از عقب خود نازان دید خویش را بقلعه بی توقف که در سرمنزل کنجه گشتی و سرعی دوانید
و اشبحدرا اعلام دادان کاو زکیش امنا داو را حرب با خویش بود ثابت و طریق مقابلت و ضادیت
بیمود چون خبر عزیمت این زدود طبیعت فرعون عون شداد شداد سلطاه علیه به عاد و صاعقه نمود
بعوض شهریار کامکار وسید اسمعیل بیک دامغانی را با ابوالفتح خان جوانشیر با شرذمه از شیران بیشه
شجاعت بمقابله او بتعیین و حکم قضا تمکین شاهزاده سلیمان مکین مقرر کرد عزیمت کنجه و استخلاص
مسلمانان را از شکنجه ذات بعد هجرت با دوی دشمن شکنی کشاید اگر در عرض راه استجذار خود
شان مقاتلت و مجادلت را با شیران بلنک آهنگ مبادرت نماید و بردامن کوه گران سنگ جبل متین
بیندارد هزبران شیر شکار دیرین و چنگال خونریزی تیز ساختند و انیاب ذئاب و کلاب را از هجوم نمودند
دوش کامیاب و لشکر پیرشاد موکب همایون از دو وادی عبور و خیام سپهر یاری را کرفتا تش مینا [illegible]
ملود ده و قاده وام بسته و سفته رایات هما بنانیش که شقه اش پیوسته جفادست و دل جوادش گشا
باد بابایات نصرت و ظفر آراسته در مشتل اصلا فن روزی بنا هی دماه نور و شعله افراشته آمد که شاید
آنجحی را از حد خود تجاوز نماید و طریق زیاده سری بقدم عقل و خرد پیش آید از سموم قهر خسروی که کوه
دریای آب و بحر را آتش عذاب سازد و برگ و بار هستیش در هم سوزد اهتمام اسمعیل بیک و سپاه مأمور
که هر یک صف ربیل در رفانه زنیل اژدری بودند در کنار پل رود بی تادر راب تکیه کرد **بیت** زآب
تکیه کرد چو پل نمود زیر کان ۞ هر کس کش اعتقاد است این اکنون پل است ۞ باری کفر در دش و لشکر

واللهٔ اتفاق افتاد دلاوران ایران چون بازان شکاری که بر بنات طیور زنند با شیران عرین کریز برین
کوزن و کوراوین ند در میان روسیان تاختند مخلب و منقار و چنگال و انیاب را از خون آنها چون دوات
عنود خضاب ساختند زمین از دم بجاده رنگ و هل پوش گشت و آسمان از گرد غیر گون و از خون سنگ
در بک بونک یاقوت و لعل گردید بهرام خنجرگذار از بیم تیغ صفدران سر در زیر سرهاه و تن در پناه جوشن
ماهی کشید **بیت** زگرد سپه چرخ چنگیان ✽ همیبان چون خنگ زنگیان ✽ ز بس کشته اس رزدو بی کرو
زخونابات دنیا را ز کشته کوه ✽ سر نیزها را ز خون تن و ز دم کوش ✽ که پولاد پوش آمد یا هل پوش ✽ گاهی
برق خنجر بر طالها میخندید و گاهی ابر تیغ بر کشتگان میگریست سپاه منصور را از صولات صف شکن و حملات
جان شکر ذره بر تن هم دیل شد تا صورت فتح معاینه دیدند و خنجر را پای زبان گشت که تهنیت ظفر
گوید بار دیگر جمع کثیر از روسیه طریق نیستی سپر نمودند تا شیخ رچون شاهین رایت اسلام را براوج
ظفر در پرواز و غراب تمای خود را در حضیض گرفتاری شکسته بال دید چاره جو در ترک مطارده
و منادکه ترک نموده با بقیه لشکر خسته که از دام کمند دلیران هزبر شکن جسته و از کام و انیاب شیران
غاب بهادری مجروح و زخم دار دستبرده بودند با امان کوه ظلال شکوه که جبل دماوند سنگ دریره دامان
او ز اثر دوازن تیغ سپیه کیوان و دو از غاب شاد دیقلع طایر شعلع تصرا از رسیدن باو دیدن در چه اش باز
ماند و سیمرغ وهم از عروج بتواهق آن سهم انداز زد **بیت** بر پشت و عاسمان نمودی ✽ جون بر سر ستر ف
طل نمودی ✽ پناه جست غازیان ظفر مند عدو بند شاهد فتح در برعروس ظفر هم عنان معاودت بجانب
بنگاه همایون دادند و بیک ان خزانه کرم و مخزن همم با انعامات والا زه بهره مند و عنایات متکاثره و سر
بلند گردیدند از آنجا شاهزاده عدو شکار دشمن مال بعزم گنجه همه جا چون سیل آب کوهساری و نهنگان
دریا بار میکشت و میخست و میکوفت و میسیافت گنجه در هیچ جا بار کی را مجال استیجام نداد جون بلب
ترود مغرب رایت منصور شد حکم والا بکوچانیدن مسلمانان در قید ذلت و برادر گرفتار بجانب ایروان
نافذ شد و شاهزاده گردون عزم روی ترکتازی سوی نواحی تفلیس نهاده و در عرض راه فوجی از روسیه
که با مدادات شیخ از تفلیس و از قراباغ بوده بی خود ده دلاوران بقایه تیغ و قبضه کمان دست پرورده
چون شیران منصور و پلنگان میبو بطرفة العین طاقه حمله و رعیان را از دم تیغ و بعضی را از بیل نواله
و غیلی بیلک هار اسکاف سرب هلال حکام رضید و بابه لهرار دستقت بجانب نادین قلعه گنجه کر نهضت
موکب جلال شاهزاده فرخ همال مرحله پیمای سمت ایروان وان والا اقبال شاهفر که نه شاهین
نظر تیز پرواز فراز فراز و غیر نواسنی گذشت و ند شعلع مصر از او حش حضیض نوانستی دید عبور و شاهزوان را

ازرز

نور قدوم رشک گلشن جو شاه شاهزادهٔ دوری انجم شمار شهریار سعادت یار نیز از اصلان دوزی من جت
بچنین اوجان و شاهزاده گردون نیز را بتوجه بند بند ما مورو وقت نظام کوچک و بزرک تا جیک
و ترک را بکف کفایت حضرتش گذاشتند و ایالت ایروان بمهدیقلی خان قاجار دولو تفویض و عنان
اشهب شهاب سیر دیو پیکر ماه پیمای دیبار را بجانب دار السلطنه طهران بر تافتند و عرصه آن شهر را
بمیامن قدوم مبارک آراسته بفیروزی و دولت و هر وا اقبال روز افزون در مقر خلافت قرار گرفتند و
داد خوشدلی و عیش دادند **بیان گشته شدن اشپخدر سردار روسیه در ظاهر قلعه بادکوبه بدست**
حسینقلی خان حاکم انجا چون اشپخدر پس از معاودت اردوی همایون شاهنشاهی بتسخیر قلاع خمسه
قراباغ و شیروانات را از شیر انا جام جلادت خالی دید و از دمسردی دی قامت شخص مملکت را علیل
برف سفید حالی و بهادران ایران را از سورت سرما و برودت هوا دست رس انگیز از دود دار سر کشیده
بازوی مبادرت ارس کشاید نیت پای جلادت از گنجه و گنج تواری بیرون نهاد از انجا کرا ابراهیم
خلیل از قرار که شاه بقا نگاه دش یافت غایبانه اشپخدر را مذهب بیگانه گردید ناقوس نواز و مسبحه
اشنای او گشته از روی استمداد جست و دا بتوقت تهنیت مذهب و ملاحظت آن تاج مناهج دین فرو بستن
و سیر قلعه شوشی را بتوسن سرکش عزم عنان داد ابراهیم خلیل از خوافت کهن سالی مقدم مهمان نوید وصول
را بتقدیم تعجیل استقبال و شرط استیلا را بجا آورده مهمان نوازی و اکلید قلعه بوی سپرد اشپخدر
چهار صد نفر سالدات بمحافظت قلعه گذاشت و جهة تسخیر بادکوبه ما مور و از انجا لوای عزیمت
بطرف شیروان برافراشت چون قبل از ورود روسیه بان حدود عسکر خان افشار حسب الامر
شاهزاده سعادت یار با عساکر خان نشاد بمعاونت حسینقلی خان حاکم انجا مامور بود از دم احمد
در اموم بعضی را ابدیا دعدم روانه و بقیة السیف متوجه معسکر اشپخدر شدند از ان جانب جون
اراده وصول اشپخدر در حدود شیروان بمصطفی خان حاکم شماخی رسید اهالی را کوچ داده بقلاع قک
و جبال فرستاده خود بقلعه گلستان کوه رفت عرض جسته اشپخدر چون دید که در شیروان کاری از
پیش نمیرود و مقدمات را الغرض هیت باکوبه نمود شاهزاده فیروز جنگ را در تبریز مجاری اوضاع
قراباغ و شیروانات اطلاع افتاد با اینکه طلیعه لشکر دی شاه و طلایه سپاه شتا باهزو جنود سرما و
کتائب زمستان چون مستان مرو بر زاید ربع و مفتر ضولادیخ ار آستانه شتارا بخ ذرخوان بر خواستند
و دلاوران جو بنیاد قامت بجوشن و چهار آینه آهنین پوشیده داشتند و تمکین داشتند کراهدی
ذهاب و ایاب بطرزی گشاید و از دم سوهان صباغ منیع براده سیم خام بر گیتی زمین میریخت و عطار

بوددت هوا ان پروین نعنام ریحن باغ و راغ کافورتر می بیخت بیت زمین صحیفه سیمات و ابر کنج
کهن درخت شبه کاف روشک دو غصن سمانهای بلورات شاخ هر کلبن خزانهای عبیرات خاک
هر معدن بروی سنگ سیه برف سترپرند سفید چو موی ماتم بروی جامه ادکن درع ماده فاد
اورا با سپاهی کوه تمکین کرحق دید و افکر تیغ دریزان عزمشان یکی وطی تل و تیغ در پیش قدم همتشان
اندکیت چنین بحر خروشان و دریای جوشان بطرف اردبیل بر بادکی پیل پیکر عنان داده پیر قلی
خان قاجار شاه بیلنده را از قراچه داغ پیشرو سپاه ظفر پناه فرمود تا ان جانب نیز شیخ علیخان حاکم
در شیخ حمی بلنک خشم اعتماد و روی بنا کوه‌ها دسپهداران نمود تا انتهاز فرصت و انضمام کتاب
وا در خواب مترصد و منتشر ارصید نداشتی ربا جمیعی وافر وارد ظاهر با کوبه و خوات مکلولی نوب
دخنه بران قلعه متین انداز د نیار روز نیش هب بحصول موصول نکشت بکرد حیله و مکر بر امد که
شاید جیبانی و افسونکری با ان ارزو لب بلب اید وان انیکه سلالة دودان جنه زهد رکاهش رنیزد
وفلک شعبده باز درا ماش جبه بغی انکیزه غافل و زاهل بود غافت حسینقلی خان حاکم با کوبه نوی
بیغام فرستاد که چانچه مواصفه نمایی که در بیرون شهر ملاقی تا ها تا فتد شاید غبار نقار از
میانه برخیزد و جهود مودت بمواثیق و ایمان مؤکد کردد و بعد از حصول اطمینان کلید قلعه سپرده
اید بدون تامل و درغا فنیا بود با سری پر غرور دیکنار رضا را مس حسینقلی خان نیز از میان قلعه
اندر فنا او را که رخت بیرون نبرد و واپس ازطرفین زبان بتمهید اسباب مودت کشودند و در خصیص بنیان
دوستی بودند که یکی از انصار حسینقلی خان او را هدف کلوله تفنک ساخت وازپا ثیخ را ورد و [illegible]
قلعه بای جلادت بیرون نهاده شمشیر دشمن کش از نیام کشیدند و ان نهای دوستیا بیر نار سر فشان
کشتنان طائفه رجیم اهانیز چون سردار خویش را کشته دیدند زابر کشته دیدند سر خویش و راه
تفلیس پیش کرفتند در روز [illegible] ذی الحجة الحرام جبارپاران شاهزاده کیوان غلام وارد دربار سپهر
احتشام و [illegible] اکر سپهر افرازی داشت و [illegible] از اسیرپایه [illegible] و ده بود بنا
سپهر سلطنت [illegible] بیت سر [illegible] داراستی [illegible] نهان [illegible]
اشکارا استی غازه کاری خامه مینت خامه رخسار دلارای عروس دنیا روی صحیفه راند که عروسی شاهزاده
اعظم حسینعلی میرزا ابن [illegible] بود حسن [illegible] کرد کار اسمان مانند جشنی
در زمین شد اشکار از پی تعظیم ان زیبنده جشن شایکان از پی ترتیب ان فرخنده بزم شاهوار پار
نطق [illegible] چون [illegible] کران [illegible] شهریاران [illegible] سپهر [illegible] ازانجا که فرمانیست

۲۰۲

سزاوار

سزاوار فزونی بدو حبت که وامن اهد نبش انعبار تالیف و ازدواج معرات و ذیل ضمن نیلش از کرد
ترکیب وامتزاج مصفادلی باری شاهنشه قدیمات که مشاطه قدرتش در مجلس ارای ابداع و
اختراع رخسار جهان ارای عروس سپهر بسند روش و سراپای زیبای دوشیزه نیکو منظر فلک اینوس را
بکلونه شفق و سفیداب فلق و سرمه واللیل اذا غسق و وسمه زرین هلال و کل ملمع و زر و کمر مجوهر عجم
و عقد درعی پروین و برج و تاره اکلیل و هیکل جوزا و نیم تاج ثریا و حمایل منطقه بیاراست شیرازه
بند حکمتش ما مطالعه اوراق اباء علوی و امهات سفلی را بجهة نظام امور عالم و بقای نسل بنی ادم
شیرازه الفت و عقد موالفت بر کشید بمفتاح مشیت ابواب اختلاط بر چهره اضداد اب و خاک و
اتش و باد برکشاد و اوایش کر لطف عمیمش در قابلیت شریف از جامه خانه و لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم بپیرایه هستی بپوشانید و دو شیفته عالم وجودشان از دست سقاة ملاح زند کانی
اقداح راح ریحانی کامرانی نوشانید که انا رتباط و اختلاط ذکور و اناث فر طلعتان ولفریب
وخورشید رخسان خاطر شکیب و زهره جبینان جامه زیب و سرو قدان نیکو روی وکلنار
خدان سنبل موی از کتم عدم قدم فرسای محفل وجود واز عشق دلاویز چشم جادو وغمزه خونریز
تیغ وابروی کر شمه دلدوز نا و لشکان و دختر کر ضیان طاقت و توان نظاره کیان کردند بیت
حکیم با رضاند که صورت کل خندان درون غنچه ببند دچو در رشیمه جنین را برتوافتاب عالمتاب
عنایتش قطره ابر را در بطن صدف در خوشاب سازد و سنگ خارا را در شیمه کان بدخشان لعل
درخشان بیت کوهر سنگ خاره کند لولو از صدف مر و سازادم از کل و برک کل از کیاه
سبحان من یمیت و یحیی ولا اله الا هو الذی خلق الارض و السماء غرض از تمهید این مقدمه
و تقریب بلبل کلک مینت خامه در کلشن سرای این همایون نامه انست که رای عدوش پادشاهی
کوهر بخش در رخش بیضا و خلت ده عقد ثریاست تحقیق کردید که بخن ... از من ... طهارت و
محجوبه ان حجاب طهارت در سلک ازدواج و سمط امتزاج مکنا که هر درج خلافت و جهانداری و
یکانه اختر برج سلطنت و شهریاری نور چراغ دودمان عظمی و نوبر باغ خاندان کبری حهان
احرام دولت ابد فرجام ونهار ایام شوکت مستدام شاهزاده حسنعلی میرزا زینه جمال الجلاله
بطرا حیل لافیا لکشند و قرعانی ... ل ... بنام جلیله ... ابرهیم خان ... اصل اصیل ... یل
جلیل را فع سنبلات زدند بیت کزیان خاندان مهتری و دوشیزه خاتونی کرفت از دو دمان
سروری پاکزه عنوانی بر بیشکاران دستکاه سلطنت جاوید مقرر کردید که طوی ثریا صفت

وحشی پروین هیأت انعقاد و انتظام دهند و داغ تجمیل و همچنین بر همه نگارخانه چین نهند کارگذاران
شیرین کار عجب امر همایون شهریار سعادت یار نظم عیش را از من طیش جوزا جوزا و اوراق بکر استوار
و شهر و بازار و روضات و عمارات مبارکات پادشاهی را به بناهای زرتار و نگارنگ و آیینه‌های
خورشید جلای چینی و فرنگ و تصاویر دلکش مهوشان شوخ و رشک چون نگارخانه کنگ آرایش
دادند کفتی سپهر برای بزم مینا ملمع یا چرخ مکوکب باطبق لاجوردی مشحون بدینار و درم انجم و اختران
نثار محفل این شهریار دمین را چند بندکان کمین بر در ایستاده **بیت** فلک کستر و در کیتی بساط عجب
انزاکی مهیا شد بلطف شاه دین عیش بهانه‌ها در ساعتی چون بخت خسرو خورشید تخت در روز سعید
نوروز خندک که چون صباح عید و شام وصال کرروایح خوشی از نکهت جعد سنبل آیینه‌دانه نقش نافه مید
و زیور نظرات مهستان سینه و ساعد سلمای ساعات نقش لعمر مید رخشید **شعر** ساعة سحب تهمی
سعودها زهر الکواکب من خلاله طالع عقد نکاح بسته شد و کر بیان را زبان بدعای اللهم الف
بینهما و طیب نسلهما کشوده شاه و هورزادان معاقل جشنه رونق بازار شکست و از رشک عقد
نظمش نظم پروین و عقد ثریا کسست و در شبی که از روشنی و فیروز فاستین بچهره روز نوروز
میافتاند و از صعوت و صفا عروس مهر را بر سر طشت سیمین آتش در خرمن شفق میتشاند و از طرح
باروعذار عارض دلدار و زلف نگار حبر سیلا دو غالیه بر عذار حور عین ... و از سعادت و شرف قدر
شب قدر را ملکت **بیت** شبی زنکش چو جادو چشم سرمه فروش شبی با بوی دلجوی یار و نیم کداز
دلان زمعشر و خانیان کروهی چند کر شوق صحبتشان از ملک ربوده فراز وصال بر دیده دامان
بمجلس آرائی سرکرد حجره که آن حصور غالیه دار کاخ سلیمانی و قصر سکندر را زان بلقیس عهد جلال
و روشنک مهد اقبال روشن و مجلس سور و خلوت سرای سرور رشک هشتم کلشن کشت **نظم** بخور شید
جهان تابی قرین شد ماه تابان در آمد زهره در کنار مشتری زان سوزاش در شبستان سیاهی
ز تکینی قرین اسکندری داشت حریم ابن روز دارائی اگر چه حریف خزیف دست تاراج کلهای چمن و غارت
سیم و زر خزینی و نسترن کشاده بزیبا و کلزار و کلشن را بی ورد و بی شو و شکوفه کرده و کرنرد
و قطره لعلی برک و رد و غاری ساخته و بلبل هزار دستان را بستر کلهای دستان سرای انداخته بود **شعر**
والغصن من نجوم یا لنه دوم نفسه و جه اوراقه یصفر من ذعر هکین یمین از اده خیلوا زاده و برکت
سور پاسر و د بهشت زاده کر فلک و ملک نظم از آنچه چاکران افتاده بودند قوت نامیه باظهار عمل
قدم بعرصه کلزار گذاشت و سلطان ربیع علم سبز خرمی بر دمن و اتلال بر افراشت جهان پیرا خلعت

نوروزی از نوروزی کشت و شاخ کهن را تاج و مفاج کل بسر آمد خاربن را و بهاری اطباق نسیم و زر
اناوراق خزین و نسترن بمفارق مجلسان کلزار نثار کردن کرفت لالی قطرات مطار سحاب
عروسان باغ را نیب کردن شد هلاله باد شمال چون کیسوی مهرو یا نعبیر و مشک می بیخت و ساقی غمام
باده لعلی بجام لاله عقیق و فن و قدح یاقوت فام شقایق میریخت سوسن ساکنان خاک را اشارت نوروزی
میداد و سر بجیبه صبا کره از زلف جعد سنبل میکشاد طرف بنفشه تا بدار شد و سوسن با نرکس غماز
کفتن را از نسایم رطب اللسان شمایم کلهای ترو عطر بیز و کبخور سحاب سنجاب کون بر سر کواعب اتراب تاب ریزو
ریو سر و پای کل از اهتزاز شمال خوش شمایل متمایل و غنچه چون قلب عاشق خون دل ماشطه عنبر
پاش صبا شانه کش طره سنبل و سرخ کل بر فراز کلبن شور و نوای خان بلبل برهم شاخ بعلیه و ی الغوان
سخنکو بها پیش کردید و کل آتشین از طور اغصان جلوه‌نما از موسی ید بیضا در هر کلشنی باخته و کبا
باسر و قد افراخته در عشق بازی و عندلیب دلسوخته از عشق کل افروخته نغمه سازی اقداح ریحان
راح و کاوس ادهار غوانی شقایق و لاله از دوست ساقیان مکین کلاه از نا میل عبد و را افتاد **شعر** شقایق
النعمان عجیب لها فتح الغیقی فیه افنا لیه شکوفه از دیدن صهبای نشاط حماره آلوده و سوسن
زا از بی لهفیت زبان بسته کشوده کل آتشین از عتیق باده آتشین و رنگ چون و از وزوزه ملاحظه
از مجره لاله ادنی عود سوز باد شمال کریبان کل طرحا از طرب چاک میزد و از جیب بسته غنچه سنبل ناخن
میکشاد **بیت** کر دار عهد جوانی یا دو لال روزکار ساخت نوبل هر سر پیر اسد باد بهار لاله انداز
بوستان بغازه رویش داد فروغ نرکس بند ز کلستان به باده چشمش را خمار یوسف کل پیرهن جمال از
زلیخای صبا طفل سوسن را زبان کویا بیاکیش ادکنار لاله را داغ درون و عارض کلکون بود
اندلحجنون نشان و ز دو رویی لیلی یاد کار وردی کلبرک طری افروخته شیرین صفت قامت سر و کلک
افراخته پرویز وار **شعر** شقایق علی اغصان نور کانها خدود ابیت فیها عوارض سخت اذا مالیت
فوقها تصون حبها کاوس عقیق فیلین فیها خمر مطربان طیور را شکران عنادل بشاخسار از صفات
موسیقار دست و هزار دستان ارغنون نواز بر سر کلبن بزم اشکری فشته **بیت** بر نوا بلبل
با هنک کیا از آشیان نغمه زن قمری لحن داودی بر شاخسار بر کنار سرو قمری خان به اشوب زاغ
بلبل افسرده کل خفته بیابیب خار کیل زیوان عیش در ارایت و مشتری ز کلبن سعادت کلبرک
صیت بمحفل سرو و میر خیمه خرام هم تمام از نیرنکان خوبان زهره بنظر زهره باخته حجتبی
عزوراز کفا انداخته در سلک و شاقان زنیبن کمر و غلامان ترکش بند شد کی ز آهن کمان حیث خم کردن

نهاده وخورشید خود را در سلک بینه داران جای داده وزهره بصورت دلپذیر رامشگران یکسان نظر
ازفلک بزیر آمده در بزم عشرت جلی عنبه چون جوادی حقه مشکاری قیام داشت بنیر دبیر خطبه
دعای دولت شاه فلک سریر از قلم زرین بصفحه سیمین ماه مینگاشت وماه منیر افتاب ماهتاب
سور را بهر مقبول بوصیا فروخت وفلک دایره کردار عینا الکمال را مجمر خود بود سپند ملبوس حب
بیت اگر مطالعه خواهی کنی بهشت برین را بیا مطالعه کن کوچه وشاه زمین را شکفت بیت کراز طرب
کند بعد کل شرب همانکه صورتها دم کند سلالهٔ طین را ازخیله وتاد چراغان انحطره منور چون
باغ سپهر اخضر در روضه فلک مینا پر کوکب شد وانجمن عشق وجمع سرور از فروغ مانند چرخ مکوکب
فروغ قنادیل ومشاعل مثال چشمه خورشید از عین عیون وچشمه چشمهای زلال اشک روان میساخت
وبیشوع اعظم در انجمن سپهر از پرتو انوار چراغان اقتباس انوار مینمود وشعلهٔ بازان محافلش از چرخ نه
فلک شرار کری زبرودستی میر بودند گفتی اجرام نورانی از اسمان بر زمین ایند یا اجسام ظلمانی صفای
جوهر روحانی گرفتند بیت جو دستی گرفته آتشین رخسار شمع فرو گیرد طالع از هوا سیفی کشته بیضا تجلی
نشان روز روشن شب زمین چند چرخ پر کوکب سهیلی هر طرف چشمک زنان بر روی شعر ایت بهر
سیمی روان سرو جو نخل وادی ایمن زهر شاخی فرو اویخته عقد ثریایت شعر چراغ ساطع ثلا لواتب
ندا الدجی نوری لکل شرارة کطراف کلهای آتشین چون غنچه دارای دهان سیم وزرمیا فتاند وتیر
از شصت آتش بازان چابکدست چون رجوم نجوم که از کره نار میل مرکز خاک مینمایند ازحضیض ثری
باوج ثریا روان وسرو روان با زادی تاریخ وترنج بیادداورده کل نرکس بربیمین وسیار مرصع خودرا
با انکه جای دراتش افشان پای کشته ازالتهاب درون شعله ازدهان میریخت نظم این عجب بنگر که هو
امد از آب آتش افشان وین عجبتر بین که در آب است اتش ها روان نکتها باشد درین بازیچهای بوالعجب
العجب کاب آتش میکند هر لحظه از دل اشکار باز رشک لجه سرخ برده ساز دسوز دل بازیچها چون
او گشتند باهم سازگار دربی بازان بازان مشغول کاد مشتری دیدار زهره رخسار چون خورشید
کربی منطقه فلک روانات بزر بندمجمره مانند دوان وازان سحرکاریها دود را درچاه بابل
میفشاندند بیت زرفشانان رسن باز درمیان دو قطب زموی بدخطی همچو خط محور شد جو زرنج
بمیان هوا ولی ذوق بیاد بان رود وابر روان زلنگر شد دره گوشه طاهب نوشه محفل ارم
مانندان ماهرویان زهره جبین که خورشید از رشک عارض ماهیند معارضان سهیل انفک برخصم
ماه صنعت وسنبل کل پوشتان سلسلهٔ مشکین دلهای سکینه جی ونرکس نیم مستشان بالکا

ن

نشه دلهای مکیا دادا استه هر کاه بن بشت فراخی مجلس خلد مونس از شاهدان غلمان نظیر که زلف ماه فریبشان
بکلبرگ سطری ولاله سیراب بنا ذکیه ساخته وکمند عنبرین بکنکره برج مهر وماه انداخته بر ورق کل
احمر مشک اذفر فشانده ومهر را از پرتو روی چون ماه درخون شفق نشانده بجلوه کری ودلربائی
قامت قیامت اشوب افراخته بودند بیت بفیم خط لهجران ولعبان هشتی زهد ریحه که کن که حد بینی
وعین را گرفته راه تماشا بدیع هر بانه که در شاهدی غارجکند تبک چین را کمان بکش ترکان
تیرغمزه جادو کشاده بدل عشاق مستمند کین را هر طرف حریفی باظریفی الیف وهر جانبی ماهروئی
با خورشید خوئی ردیف در زیر هر درختی شکیبخی بر زیر غنچی با ناهید کرشمه سنبل بوئی حلیف وسعبه
بربط وود در گرو انناند وه از صحیح خاف بر میا نکیحشت وهر دهر کناری بیقراری با غمکساری چو شیشه
وشکر باهم امیخته جون ولد مینا مینخید بیت نکهت کل بو مشام راحیه مشک نغمه بلبل بگوش زمزمه
عود دلبران بینا برسش دبنا و عرش مینا از باده ارغوان لاله واوای ارغنون غزل خوانی چون سبزه تر از پای افتاده
ساغر بلورین بر دست ساقی سیمین ساعد پری چهره رخشان تر از جام ماه ومهر بد ورصبا فتاد شعر
بد ود فیها بهیم یتوسن بموج زلالا مائها بروج هلی وشان سیمین شمایل عذرا عذار چون بلبل در نو بهار
وزاغ در فصل ذات صد هزار نکار اراسته وبنفشه زلف باطراف کلبرگ گوش انداخته و در وقت تبسم
از درج عقیق لؤلؤ شاهوار روان کان طرز دشنک شکر عرض مینمادند بیت بچهره اندرش حوری کلاه
بهشت دو ماه نیم رخ افتاب بهشت دو زلف پریشان همایون دو زاغ بر بیرانند رفعه روشن چراغ
دو نرکس دو جای خار وفتن دو سنبل دو طرار مشکین رسن ساغرهای بلورین راح روح پرورد
بمیکساران می بیمودند شاهدان غلمان منظر یوسف پیکر که افتاب عارضشان از سایه خط مسلسل
منکسف وماه بناکوششان در عقده زلف مجعد منخسف بیت ز جهر بپوش زده راه هوش پری برخ
از شرمشان پرده پوش بر امشان همه جان پاکان چو خاک خاقان همی پیش بخاکهای پاک وکان عارض
والشمس عارضه اثار بمثل ان صفحه الفلاح ترکتاز نگاهشان راه قافله عقل وکاروان ایمان میزدند
وبفحوی انعیزت دو فشان حوذ خیان یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب واباریق وکاس
من معین باده نشاط وصهبای انبساط میکشیدند فاقاح راح ریحانه از دست ملاح صباح در صباح
وروا چون ساغر خود مغام ماه در محافل فلک در شبکاه دایر مانند دوح در مجاری عروق اهل
سرور سایر وطلب میخواران با پیاله لاله صفت در گفتن راز وبلبل خوش اواز از منقب منقاد
شفتن این دو رنظم عنبر پرداز شعر فاراح شمس والثریا نفرح اعجب بشمس الثریا بالغرب قبالك

عیش هر سو پهن و مشغول طرب بردم ۰ کسی را از عرس بیحی بز و از تخته پرولۀ ۰ بمشکین کاکلی هر سو مفاشر
عنبرین زلفی ۰ بوصل کلعذاری هر طرف خوش سروبالائی ۰ هر کس سببی از شادی چه در بهر و چه در وادی
فشان بر هوا دستی و کوبد بر زمین پائی ۰ در کوی و بازار هنگام نشاط و درخ طرب بمرتبه براز و خت
که صومعه صلائی هادی خرقه صفا بباده اثنین رنگ بسرفت و زاهد شب زنده دار سبحه بزنار بدل کرد و از
صومعه زهد و تقوی بکوی مغزاران شتافت **بیت** برعا لودکان خرقه صومعه بعجید ۰ سوز دلها انکی
ان سینه و ملا بخرابات ۰ عاشق امروز بندوته بر شاهد بنشست ۰ که دل زاهدان از فتیله روز ابز هات
هر کجا طلعت خورشید رخی سایه فکند ۰ بیدلی خسته کر نشسته چو جوز ابر خرابات ۰ هر کجا سهر قدی جمن
چو یوسف بنمود ۰ عاشقی سوخته خرمن چو زلیخا بر خرابات ۰ خنیاکران عناب لب عنبرین کیسوی سیب غبغب
عندلیب نوا ان بادب سرهود که لعل یاقوت رنکشان درج لؤلؤی غلطان و سرچشمه نوش و کام نابروان
بضیدهای پر نواها کشیده تا در تنا گوش در محافل فردوس طراز بنغمات دلکش شور انکیز جانهای
عشاقرا باواز شهناز کره کشای خاطرهای مشتاق میکردیند بزرک و کوچک صفاهان و عرب و
عجم و ترک و دیلم این خطه همایون هر یک در گوشه در عیش و نشاط مقام ساخته و طرح مجلس می و جام
انداخته لیل و نهار الهفت و اسکار اقانون مسرت و نای بهجت ساز و از دلهای غم پرواز بودند خود
سراپای تکینا انشای چکلی موی کلرخ روی که نکات مست چشمان خونریزشان بغارت دین و دل
پرنشوکان برکمان ابروان عابد فریب نهاده بنغمه رهاوی و ناهورو بوصلیک و نیشابور رنماه روح
زا از فلک بر زمین میاوردند و درود نوازان با دبیشه بصیقل ترانه جان بخش زنک غم از ائینه
خاطرها زدودند و مسکران زهره طبع ناهید کرسمه بهنیل عشوه بزخم ناخن هلال شکل عتاب زنک
رنک دلها خراشیده و در دو کاه صبح و شام بابعکاه لیالی و ایام بصوت داودی اظهار اعجاز مسیحی
مینمودند و حزن رشک از عروق دستان سرایان عراق و حجاز میکشودند مخالف راد راجمن ات
جمع موالف از اه و فغان زنکوله بر کلو بسته بود و زهی خنیاکی بر بسط طرب شکسته خارج اهنکات
نا اهل ازحضرت نعیش جان پرورد رماوی ابهرجرلنه وحصار پردلند نشسته تا کره برو هم جهار کاه
عناصر ادیغیر میر ساینیدند **بیت** غزبواز غشون از هر دری انداخته شوری ۰ سرود عود در هر کوشه
انکنده غوغائی ۰ نوای نای و بانک چنک کردی کوش کردون کر ۰ یکی را دربیان چنکی یکی را بر دهان
نائی ۰ نادر رشک بهرام و خسرو کس که جاماره ۰ هنر بزم جو کاوس هر کوشه تکیانی ۰ کما عنه نمانند
دلبران سراپا ناز نجبنا کری برافاخته و مجنون وار دو کها بر بوت کشیدند بناد دوست نبا الحدی شود

و دسرهای انداخت چنک هلال انسای در کنار مغنیان ماه سیمای زهره جبین موی مشکین بر دامن نار عنبه
و زلف عنبرین از سرتا بپای او ریخته چون بلبل بنیاد کلریشون میکرد طنبور از کر شمال مسرت وجور در بیت
بمنکبجیل و نای خوشنوای سراپا چشم کردیدن و بدین تدقیق در انجمن میدید وصلای عشرت میداد دف
چون دایره فلک سراپا کم کرده بید لانه لابه میکرد یک هفته حلاوتی زا جهار عشرت دودوام و باده پرستان را
می طرب در جام و مداومت کاسات مدام و مشاهدات شاهدان بادام چشم کلنداام و استماع سرود و درود
بکام دو روز مداد از یمن عنایت حضرت کبری غلام به شام بود هر روز خوشتر از صبح نوروز و هر شب
نیکوتر از شب وصل یار دلفروز مسکین تستوای نای سرور بر تبه نشاط بخش جانها و طرب فزای
روانها بود که خامه زاست شیم را اظهار عشری از عشیر ان معنی و رتبت ستبدا از اقتضای جشن و سورست
شهریار منصور که در بزم و رزم و زرافشان و سرافشانست چون سحاب قطع بار بر شاخ احوال
خدم و حشم میبارید و در بار و خاصان درکاه و سران سپاه و اعیان کشور زاد و ش و بر از خاهای
زرتار و نجوهای جواهر وار جوهر نکار زیب و خرافر موزید وزن و تاج مبادات میالم مناکحه
میمونه که بتوسط کلک معارف و خامه معجز نکار مشاطه دخار عروس سخن طوارف مقرب دو نیار حضرت
نیز زاجیدا و هابعو نسوی سمت انشا و یافته بود مثبت افتاد **وهی هذه** الحمد لله الذی تفرد بخلق
الازواج و توحد منکر البحر مواج ازدوج الاعداد بحکمة بطیف بابتی ثابت زحاج فابتدع الانشات
بعد رتبة من نطفة امشاج والصلوة علی من دوج خرعقد الاعداد اول ثنا زوج وعند تراطم عرا الایجاد بانیة
اللطمه وهاانیا الموج وعلی زوجها البتول وانثی عشر من ولد الرسول ما دامت البروج تاددوا حصینتا
واوحاد الاعداد بعد فرداو نعقا جلیب خطبة لشجر وعلی اجابت ما توالی عقد ارتباط واحتلاط مکونات
را منبعج بر بیبا اقتضای تزویج و ترکیب داده قبول احیان ممکنات را بحباب وجود از مستلزم روحت
افتاده مشاطه فیض ایزدی در پس پرده عنایت ازلی از نه تزویج و تالیف صرف وجود شاهد عین
ثابت اشیا را بطراز استعداد دعا بلبیت اراسته در حجله صورت شاینیدخرام و عقلیه و انوار ماهیه و صور
کلیه و مواد حجله عجزات و مادیات را که متولدات این از دواج و ازدواج عالم برنیاط منبسط هستی
کشانید جلیس نفس دحلة از بحر ملاطم وجود موجا بعد موج جواهر زواهر و لالی متلالی برکنار
انداخت و مولف تمشیت سبحانه ذو حجابین ذوج در رشته تالیف منسق و مرتبط ساخت نخست
نفس نفسین در حجله غیب قبول تزویج عقل اولین کرده از تالقیاین دو کوهر شریف نفس افلاک
امد و طبیعت فاعل با ماده قابله در حجله شهود عقد ترکیب پذیرفته از این ازدواج مبین افلاک خراج

کرفت پس وجه تعویب کرفاتم جمال دمقدمه مدایح کمال بود نفس شریف خاتمی کرنتیجه نتایج وجود شریفش کم
خارج مدارج اشرافت ازدواج با نفس ذات سمیتا لش سفینه اساس بادبانه عشق و ناخدای عقل در جمیع
ابحر نبوت و ولایت باشارت قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین جاهل شئونات ذاتی و صفاتی و تقابل
مقابلات اسمائی جل له وجای کشتیست من رکب علیها نجی ومن تخلف عنها غرق خرامان از سواحل منبع برینا
در صورت و از مغایر کثرت بنادرگاه وحدت زانکه مالک ملک معنی و صورو جامع سلطنت باطن و ظاهر
احد پادشاهی ملک منقطع صورت پیوند تمتع بست و با صورت خلافت کشور معنی بعقد زناشویی پیوسته
محبوب بر خلافت مملکت باطن از انجلب خلاصه نسل حضرت قایم رسید و منطقه سلطنت ملک ظاهر
اهلا بعد اهل بعقد شهریار کامکار دایم گردید و هو سلطاننا الاعظم و اخاقاننا الاکرم مولی العرب و
العجم ملک مملوک اقالیم مالک رقاب الامم شاهنشاه جم جاه فلک دستگاه سپاده خدم سپاه حشم و ساطع
عقد ملک و ملت ماشطه شاهد دین و دولت غازه رخسار اقبال و بخت و زیب و زیور دیهیم و تخت
غالیه ساز پرچم فتح و نصرت طراز جوشن قدر و شوکت ابر کف دریا نوال ابو العدل الملک الباذل
الخاقان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو الفتح النصر و العلی فتحعلی
شاه زینا لله تعالی ملکه قدره مصابیح کواکب الاقبال فادیه غرّ الازل و نور مشکوة صدره ببناء یوشع
الامال شاد فرز المحصول بناء علی هذا المبنی در زمانی از صروف نحوست پیراسته و اوانی بمنوف
سعادت آراسته کواکب سیاره سعود و سعود ثوابت و صوره بتصاعد ثابت میان دمی نفنوده از
شعولی سور مبارک جمع ملک نادک تنبیه و تفتیش و تعمیم جهات سرور و ناخن حصر قسیس فلک مجدد قاصر
ان تهیه جهات انبساط و دبیر فلک در برج سنبله خوشه چینی خرمن نشاط ذهن و زهره ادسته بسته منا
سعادت بسته از وبال کشاده رشته در دامنه قوس بکنار مشتری فشته ترکش سپهر انخلیف مستی
اندیشه کرد در خانه عقرب جای کزین مانند چشم مست ساقیان بدبر طرف زلف معقرب و
سائحو و کیوان که در عشرتخانه ناهید شرف اشکاف جسته بجنب وقت خویش این زانراش بوجه بیت
زمضم بخت شکل شد ده خانه بموذن در این بیت بکوی مبعوث خانه بالیقی مثلا شاه جهانسر کرم
آرایش شبستان سور بود کراراستن عروسان جنان ذاهل کشته و دایه مهر جنیان مشغول تربیت
مهد سینه کراد تربیت اطفال گلستان غافل گشته صبا از نفحات عنبر بیز اطراف بزم عشرت مشک
بیز و سحاب اندر نحات کوهری نثار پیشگاه طرب ز اکهد بر چمن ز اغان خریف و انجمن زا بر لاساز
ظرف ساغر لالهٔ زا لهٔ و باده لاله کونند دربیا له حزمن کل سوخته و عارض شاهد از وخته بلبل ان خاموش

ومطربان در هر وش داغ در ساحت باغ انجمن ساخته و انجمن سرور از حضور زاهدان پرداخته سرو نوان از حرکات
نسیم خاطر بوسه وقت انا هشتم اواز اغانی متمایل در مزاج عالم از امتزاج نشاط عنصری
خامس پدید وجشن ابتهاج در مهد مسدس عهد زایع مولد باسم پادشاه دین پرور و کرن ترویج
شریعت دیش پیوسته منظور و نظر انور و بید وی طریقت شرع بنفش همیشه اندیشه خاطر فیض گستر
است عینما بین همایون خلف خلافت و جهانداری فرع شامخ بلند پایه حضرت باری فرخنده صفات
عیشرات و مهر یاری مبادی صدف سلطنت و کامکاری فیروزان گوهر مخزون موهبت و جهانداری
نیروی بازوی جلالت و ماعلاستین سعادت شاهزاده حسنعلی میرزا ادام الله تعالی شرف و
زهره زهرای فلک عزت و خجر از ها دیجور عفت بلقیس سیرت مریم سریرت صبیه رضیه میرالامرا
العظام ابراهیم خان ... وسلسله ازدواج ملفوف بعقود فرح و ابتهاج تا انقطاع رشته ابد
پیوسته گردید و صیغه شرعیه نکاح علی ماهو مقرر فی الشرع الرسول فلا تجاب و اهتول لوکالتاان
طرفین حی الشرف نواب شاهزاده و الاجناب فلان و از جانب علیا جناب ساقیه نقاب عفت صدق مینع وران
جاری گشت **ذکر ورود ایلچی دولت فرانسه بدربار فلک آثار شهریاری و مأمور شدن ایلچی از جانب**
جاه پادشاهی بملک فرانسه قبل از این طوطی شیرین زبان خامه شکر شکن این گفتار گشت که قرال انگلیس
نظر بمعادات فرنگیس باتفاقات سقف الطرح دوستی و یکرنگی با اولیای دولت علیه ایران انداخته و
بدین واسطه نوای مفاخرت کل قرال انگلیس بندوم چرخ فیروزه رنگ و اوج هفتمی رساند
این اوقات ناپلیون نامی درمیان قرال فرانسه از حضیض دنائت مندرجا بمدارج برتری و نام آوری
معارج سروری و کشور گیری عروج و دو قدم پای بر دست سلطنت نهاده و پاره ممالک فرنگ که
ولایت نمسه و ایطالیه مفتاح تیغ ناپلئون گشاده و اوان ممالک روزکار وش خطاب امپراطوری که بزبان
فرنگ شاهنشاه را خوانند داد لیکن مملکت انگلیس دستی نیافت صلاح خان را دوی بکوی دوستی اولیای
شوکت بهیاورد و کرشا ... هستند خدیو ایرانی سپهر با رحم آفتاب رهنما لشکر با ... حصول مشروط
مقصودش در بزرگی رسولی با نامه محبت ختام مشعر بتاکید مبانی خلت و تمهید قواعد مودت ارسال در
بار سپهر مثال شاهنشاه سفیر معتمد مجتبی ورود سوا ... پیش گرفت و رجوع باصل خویش کرد حضرت
کسری حشمت میرزا محمدرضای قزوینی را که از جمله اجلاء ولایت و از رسوم سفارت غایت مهارت دارد
و در سلک ملتزمان رکاب همایون شاهنشاه زمان است بسفارت نامزد و نامه مشفقانه نگاشته ختام
یگانه عصر فرمانده زمان حیرت نامجی ... ان معوق با ارسال نزد پادشاه ذیجاه فرانسه و ایطالیه.

شد و همی هش بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد خداوند جان و خداوند خاک خداوند
روزی ده رهنمای آغاز هر نامه نام پاک افزاینده روان بخش که سرکاخ بلند کردون را بچه نمونه نمایان
و پادوری کاردان برافراخته و مهر و ماه و سپاه گان را در هر یک فروزان و کردان ساخته تا از روش و
کردش و پیوستن و کسستن آنها کارهای خلق در کیتی بکار و خواسته اش برابر هر آفرینش از پرده پدید
آید تا زبرای شناختن خویش و برکشتن تو انگرد و روشن از بیکانگی و پرستند کیش از یکانگی
بنام اوران و فرستادکان پیش از رهنمای کونه کونه آیین و کیش کردن تا بند کان وی دوری از هر
دری جو ینده راه ستایش او پویند و جهروان پاک نژاد پاکیزه نژاد را توانائی و توانائی بخشش و داد
داده بداشان بزرکی و سروری فرستاده تا بدو نیک و دور و نزدیک تر کو تا جیک را ما یل تنک
و نام و پیغام انجمن یان و درست خویان را از هوا س خویش با یکدیکر رام داند و میان خداوندان
کلین و اختر جهروان هر بوم و بر آشنائی بنام و پیام بکشادند کرانمایکان و خواران و دانز کاران
و روزی خواران و راه سپاران و فرستکان و تندرستان و شکسته کاران را از هادم کام و کندا و دن
پیغام هم آغوش دلارام آرام و باده نوش ساغر کام کنادند پس ازاین ستایش دور و دراز آلایش آن
بوستان دوستی چون بوستان دست کل و سنبلی که از رشک رنگ و بوی آن خوی شرمساری از روی خوبان
تتاری چون باران بهاری چکید و کیسوی مشکین آهو چشمان ختائی چون نافه آهوی چین هم بپیچید
بهشت مهر بانو جیل و سرشته یکرنکی کشیل او مغان بزم مینوی کرد کادسهر یار دنیکو کار و دشمن شکار
بیکانه روزکار دخش پیوند کیوان دید بان برجیس کمان بهرام کار زار خورشید دیدار ناهید آهنک تیر
فرهنگ ماه افسر مهر کستر مجسته اختر فرخنده کوهر فیلقوس لشکر آرای اسکندر کشورکشای فرازنده
درفش بهروزی برافرازنده اورنک بهتری و سروری شیر بیشه دلیری و مرد آکین نهنک دریای دانش
و فرزانکی ناموس نام جو یا نش او زنک کوش شوندکان هر کنار و پیش نشیرازه انجیل کامجو یان از
سوزن بینش دور بینش درجهان یادکار دروی چلیپای جز روی بدست دستان ستایش کوهر
نکار و پایه کلیسای مابرا نبروی نفیر دن پای کوه فرسایش استوار پادشاه سپهر کاه بلند بارکاه
سترک امپراطور بزرک کر همواره بپایش پیش خواه و کاهش بداخواه و کاهش و بیکخواهش را هکونه خواهش
و فزایش بهروزی یاد داشته و بخامه راست کار درست کفتار بر اد هریک از آن کلهای بوستان
نکاشته شد کر دروزی خوشتر از با مداد نوروزی و هنکامی چون آغاز جوانی دلفروزی که از هر سو
درهای خرمی و شادمانی بکلید کشایش بنرود لی بر چهره نیکخواهان بازو مرغان بار بدنوا از مژده دستان
گلزار همیشه بهار خسروی بنوی نوا سازهر دم بر شاخسار اوروی امید داران افزونی کار کلهای رنکا
رنک شکفته و بجنبش باد بهار بخش امید کار گلشن کشور از خس و خار رفته هر پیام بیکی چون خامه نو
پیکی نو یاد از کشودن کشوری و درهم شکستن لشکری بر باموده بید و هر شام از سور سوری و ادای
جلک ذاشکری و شکوی سروری کوم تران شبستان ناهید بود فرستاده فرزانه کارآگاه آزاده دانا
هوشیوم و راه هشیار دل بلند پایکاه و زبان ذان سخن و زوهوی شکاف کر هنی موده آن مهر بار
مهر پرور دوری بدین سوی نهاده بود هوم پایاب دریافت پیشگاه دلکشا تراد مینو کردیم و کوه‌های
کران بهای خورشید بسیار خشنده تر از دو ستاره افروخته را که کنجور دبیر روشن روان دانا از
روی دریای دژ فاشنانی بشناوری اندوخته و با سوزن کلک کهر سنج بر رشته یکی شکرف و نکاری
دیبا بر روی دیبا سپید نامه دلارا دوخته همراه فرستاده شده بود برشنانید فروغ هر
یک از آنها که چون سنبل دم دم از راستی ضمیر انجمن مهر بانی و آشنائی دارو شنائی دیگر افزود
و آب هر یک کر کوادش باده ناب زانش روان بکیلی سرمست شادی تازه نمود از کفتکوی یکانگی
امیز و دروی زادن کارهای خجی انکیز کر فرستاده سخندان بزبان دوستی کفت پایه بر دخته بکیا
دلی استواری بی اندازه پذیرفت برخی در خورد دان پو شیده نیست کر آمیزش و دل بستگی و مهر جوئی و
پیوستگی میان دو پادشاه خورشید کلاه و دو جهان دار کامکار کر برگزیده کردکار دند بو ثیره کر
شاهان بوم و بر مرز و کشور هر یک بفر سنکها دور و از یکدیکر باشد بخواسته خداوند بیچون دشوار
است و فرخ نمود زنان سربخت کنج و خواسته بیشمار چنان این کار خواستار فر بدکار است و بسته بنوشته
او است ناچار با یدل و جان در رای و اندیشه و کار کشور و سپاه هر یک از آن دو پادشاه بلند
دستگاه نمایش یکدیکر و با هم برابر باشد چنانچه پیاپس خدایرا در این سال فرخنده دشمنان
جو دست بوم و بر ایران بزور پنجه دلیران دیر دست و پشت بزمهای از توان با زوی کردان کردن
فراز درفش بو و فراز نجاک نیامد و در فش سپاهیان نکوفشاد و سرتهرد ارشان بهرابر سر دو
کشت بر آمان مهریار مهر انکیز درهای درهای صرز و بوم دشمن بوم نهاد کشاده و انهر کنار سیم
زر و کنج و کهر بل فر شیان نیتاختر امادام بدست افتاده پس ما از این ستایش خدایگاه چنین باید
بجای آوردن و از جدائی و بیکانگی دوری کردن و هر روزه از یکدیکر پرسش نمودن و پیوسته دوستی
افزودن هنر و پسندیده داو و ومابر آرایش لشکر و کشور خواهد بود از این رهگذر چندی از این
پیشتر کر فرستاده دانشور هوشیار پر بید فیروزی از پادشاه نیکاختر نماد سالار دانا و کارآگاه

٣٠٧

درطراز

بلندجایگاه نغندان سخن‌دان میرزا رضا را برای خوش‌یاد روزگار جهانبانی و بخششهای یزدانی روانش
انوشه داشتیم که پیغام و سفارش و گفتگو براستی و درستی بگذارد و از زبان آن یگانه جهان پاسخ باز
آورد آنانیکه در روش نامه زبان ذرخار سُل بود که سپاهیان کشور روزافزون از جنگاوران نامدار
باخرد و بیشتر روز شادی و فراخش جنگ جنگ سیوهای شگفت و نواهای نوآموخته و در کار برونمایان
پیکار کوشش مهره نادره بجا بگوستواند و ختراند و از این در هنگام کیرو او سپاهیان خاور روبین بیست
با مرزبان خاور در هنگام کین ببند کنند پیچین ایشان کرفتار چون اکنون میان این دو پادشاه دوستی
افزون یکانکی و همآهنکی است سزاوار و شایسته آنان است که چندتن از مردان نوآموز کرد افکن دوات
ایران ساخته شود تا ایرانیان نیز هریک از این کارهای نو که مایه بودن کروه از دشمن شد روا
بیاموزند و در دم شکست جنگ خون دشمن با فکر کینه بسوزند بروزه مهر نهاد پوشیده مباد که
بیاری خداوند زمین و آسمان همگی سپاهی و لشکریان ایران از سواره و پیادگان جوانان و پیران
بویژه در این چند سال که براه و روای نابرودش یافته اند کار و از سوی دشمن شناختن آن همیشه در
کارزارهای پی بیم و هراس دست دلیری افراخته و ای ناوردای جنگ دانا لرجنگ و زره موود رزم را
بزرد بجوشنا خیزانداز هر سو پیداش جو به نیشان رخ نماید مردین اسباهر کو بزبازی تن کار کرده
سواران را از خانه زین برآورند و کاهی یکه دوی پیلان کوه توان و کاهی برانند پیادگانا آتش افشان
شاه و سپاه همانانات دارند بر تیغ دو رو با هر شد خو کار بکرد کنند و باکمند تا پیاده کروهی کرده
کلوخ شدان تیر دلاور دشان سکاخها بر جگر بیرات و با نیزه کوهر بای شان تیره دلان در سرافراختن
و بر تیغ خونریز شان کردنکشان کردن نهاده و بارها بادوها بیاد روی بر دلیشان کشاده تا امروز بغرا
از بیشینه سبب ورونده در ذو خود دبزد بوذی بدست بر دکسی از ایشان دستی بیرده و هر کس یوسته
شانا دوده روی کریز و راه هزیمت سپرده چون این سخن دلپذیر نگاشته کلک دبیهیم سپر باند و یکذبانه
اندل برخاستند و گیسوی شکین نگار خامه از گرد پیکار و غبار آتش پیراسته بود اگر خواهش دل خویش یکی از آنها
باین سوی شاه و سپاهی باید بیاوزی ما یکاهی شو ندهای شگفت است یاری در این روزها و
آزاده زاد و ستوری بازگشتن داده و رازهای دل دوستی اینان را با او در میان نهادیم که بیاری
پروردگار در هنگام دریافتش با دو پیغامهای دوستانه ما یکایک بازگوید و فرستاده ما نیز تا
رسید تا او بیان سر رسید و سفارشها و گفتگوها را جابجا با خامه زبان راستگو بر سپرده پیش پیشگاه
بلند نگاشته خواهد شد شاهنشه مهر دکیا و تیت کره دونه داستان کارهای افسانان و رازهای دل

مهرفشان بامور شد فرستاده کان آگاه آگاه سازند و باب روان کلک دبیران روشن روان گلشن دل
و جان را از خار خار جدائی پردازند هرچه در آن کشور بکار آید درباب پیوند بسیار باید خواستن
از آن سو داد استن از این سو دشوار نداند و راه را جنبا رخوانند که با نزدیک بودن دل پیوند
راه دور آسان نماید و تا بیاندات زنان اوضون دوستی برشادکامی و دانش افزاید همواره درخت
برومند بزرگی و برتری زمانی رهنمو روز بر بری باد و خوانش بر شاد **بتمیم ذکر** در خلال
احوال موسی دودیبر نامی ... بجهت را با مراسله دوستانه وارد دربار معدلت کستر بمواهب و
عطایای خاص شاهانه سربلندی یافت و با جواب صواب عنان عزیمت بطرف ملک فرانسه تافت

بهار عالم آرای سال ... مطابق سنه هزار و دویست و ... هجری نفحات
نسیم عنبر بار مشکین نافه جلوه در گلزار دست موسی است و لطیفه صبح دم عیسی است در نسیم
بهار سرو موزون و عطف بادخوش متمایل بزمست و نرهشیار لاله شکفت و باده صافی شد مستانا
خیز و جام باده بنیاد بلبل از شاخ گل بصد دستان مدح سلطان میکند تکرار دیگرباره فصل
بهار و موسم سرسبزی و شکفتگی باغ و گلزار از فیض نسیم بر اذار در رسید و شوق کامروی در ذو
دشت بلباس زنگاری بدل کشت صباغ ربیع بارا استن قامت شمشاد قدان صنوبر و آزاد قد بید
افراخت و صباغ فروردین بحلیه گری کردن و کوشش گلنار رضا ان ارغوان و لاله دست فراز ساخت
مشاطه شیب سرهوی ان ماشطه سحاب بهاری و اهتزاز نسیم آذاری شانه کش زلف بریع سنبل و غالیه
اندوز گیسوی پرتاب و ترنفل و نغمه سوز زبان پرسوز بلبل از شوق سودای گلکشت آرایش کر
صنع یزدانی بدستان بر نغمانی دخسار دلارای عروسان چمن و چهره زیبای شاهدان گلشن را بغازه
و ریلیه گلگون ساخت خسرو گل با تاج مجاده رنگ برتخت زبرجد رنگ گلبن تکیه فرموده و سوسن
برمنبر شاخ زمان بمدحت شاه معدلت پرور گشوده شکوفه از مهد مینا رنگ چمن سر از آب و سیم
از کان و دران صفت چمن دلفروز بمود نرگس بهر طرف چرنیاد چو چشم بادوین نهماذی فراز
کرده بر هر شاخی بلبلی و در هر کاخی خنیاگری نغمه پرداز و بر هر گلبنی عندلیبی و بر هر روضه مطربی نوا
ساز از امداد حراکب سلطان خیل ربیع ادای بنیره رعد بهاری برانکاع و اصقاع ما الک پیچید و از وزش
ارد به بهشت لشکر باد سر صبا و روی شادان چمن بسیاط ازا اسباب نشاط بر چیل شد
رایت بقخطاق بر تیغ کوهساران برافراختند و انس زاده آن عرصه درود شاد زبرف و یخ پرداخته
اهل پیکاران دولت علیه و کارگزاران سلطنت بر تهیه محفل نوروزی مجلس را چون روضه ارم

وزیب و زینت دادن و سرود بر عظمای لشکر و زعمای کشور و خاصان دربار سپهر اقتدار از قبچاق تا خاک
بخلاع زرتار آرایش یافت بعد از انقضای عید سعید که هنگام حرکت عسکر و سپاه در رسید اعلام
خورشید شعاع سلطان نصرت چون سلطانیه فلک سای شد بباد دادن اژدر صمابت بر پشت اسبان تند
هنگ هیبات غرش اژدر دم کوس رزین بر نشست عزیو کوس و نفیر کورکه و آوای زرین نای و آواز هندی
درای بر فلک آبنوس بر خاست حضرت جم مرتبت بطالعی چون بخت همایون سعید پای فرقد سپر
بر پشت بادکی ستاره چشم فلک سینه مجره شکم هلال گردن دشت پشت و ماه پیشانی چون آفتاب بر
پشت سحاب بر نشسته و نیو دلیران کیوان مهابت بر پشت بختیان کوه کوهان تیز تک آهنین خیله
دنبودکهای ثعبان مثال را چون رعد بهاری بخروش و فغان در آوردند و از دود دود دنشان کلها
کحلی بر روی فلک نیلی بسته علمداران موکب نصرت کوکب درفش اژدها پیکر سمر یاری را که فیض
درخش با آفتاب مهر و ماه برابری مجست با اوج کیوان برافراشته چون چمن سلطانیه خیام جلالت را
مخیم و سرادقات فلک آیت را مضروب شد بعرض رسید که ابراهیم خلیل از اعمال ناشایست خود پشیمان
گشته دست آویز وعد و تقصیر را مستمسک کرده و سپر قلعه شوشی را بدام تزویر و حبل حیل کشیده برکات
همایون شاهنشاهی فرستد یکی از انصار در آب مواضعه او با انصار اطلاع افتاده بحیث مذهب و سیر را
از خاطر خان مخیس ساختند علفه بر سر روی دیختند سلسله حیاتش را با تیغ قاطع گسیختند از دولت
قراباغ از وقوع آن واقعه هراسان باره در برکناط سراسی ابوالفتح خان جوانشیر مجتمع و بعضی در
ولایت شیروان پریشان شدند از حضرت ظل اللهی حسین خان قاجار و اسمعیل بیک دامغانی را
با فوجی از سواران ترک کار از حدت شمشیرشان شیر در بیشه حزن میگرفت و از آب صمصام شان
برق ظفر می فروخت و از گوهر خنجرشان آفتاب نصرت می تافت و از نوک خدنگ شان نسر
طایر پیلوتهی میکرد مامور بعسکر شاه زاده منصور و مقرر شد که چون مصطفی خان شیروانی سر
از جنبر اطاعت کشیده داده و پیوسته از مجز دی طریق خارج آهنگی می سپارد او را بقید طوا
و بلامت قراباغ که در آن حدود بر پیشانند جمع آوری و آورده در محال قراچه داغ سکنی دهند

چون شاهزاده فرخنده هال بعد از انتزاع
خبر قتل ابراهیم خلیل خان حسب المسئول ایالت قراباغ ایلاغ عزیمت آن حدود را البرز تراب خوشگوار
نهضت و از دار السلطنه تبریز بحرکت لشکر دریا ستیز گشته در منزلی از منازل عرض راه بعرض مقربان درگاه
رسید که سیار آل بیما ابیبن نامی از جانب پادشاه روس با سپاهی سنگین و لشکری البرز تمکین وارد

تفلیس

تفلیس و عازم قراباغ است شاه زاده خجسته مقدم احمد خان مقدم را بمحافظت تبریز و سنگر مامور و لشکری
بجنگ چنگ شیر زور **شعر** همه دندان پیلان با ناوه و توش * برو هاکره کینه با فتنا خوش * بجان
جنگجوی و بدل کینه خواه * بی آسیب ماهی کلاه زخم ماه * همه مضمار جنگ چون قطب گردون بطرف خصم
تاختن آهنگ نموده در محلی موسوم بخانه نشین قریب به تبکاه دو سپه نزول و بقلع توپان ماده فساد دم
آن طایفه ضلالت شمول که بر شواهق جبال پناه جسته بودند پرداختند دو سپه دو روز در مضافی
پرخطر آن کوهسار پای تواری بدامن پیچیده داشتند و از هیبت تیغ الماس گون غازیان منصور
قدمی فراتر نگذاشته شد سیم روز هنگام سپیده دم که سپهدار انجم تیغ نور از نیام افق برکشید
شعر همین بود جمشید خورشید فر * همین اختر آسمان هنر * سزاوار اورنگ افراسیاب *
بدیدار بیغاره آفتاب * بر پشت کودسرین آهو تک تیزرو بر نشست و نفیر نای و غریو کوس
از موکب جلالت کوکب بر خاست غازیان ظفر مند عدو بند سواره و پیاده مطاردت و سپه دوش را
آماده گشته از طرفین باند اختن تیر و آختن شمشیر تیز و افکندن توپ و تفنگ رعد خروش
برق انگیز گشودند از دود توپ و شراره تفنگ آسمانی دیگر بر روی هوا مصور آمد و از لمعان
چهار آئینه مصقول و بارقه شمشیر مسلول بر جهتی نور خورشیدی و پیکر هلالی جلوه گری با رکان
پلنگ توان چون و هامای احرار صاعد مصاعد آن کوه سپهر نشان رو به بیابانی از سپاه دو سو با شاهد
خاک مالوف و مانوس و از وصال عروس زندگانی مایوس ساختند و از یکجانب سواره سپاه در رخنه
زین چون آذر برزین نیمه های الماس رنگ مهر لمعان بر جنگ از پیکر رجال در جوهر قتال نقش دو پیکر
بر بستند و از نیش خنجر از خنجر خصمان لاله برگی انگیختند تا هنگام شام که چهره عروس روز بزلف
شبرنگ شب پنهان گشت و کشت زار آسمان از شکوفه ازهار ثوابت و سیار در شک گلشن
و گلزار آمد و لشکر کش سپهر دوار در تکاه مغرب بقرار مجاهدین میدان و غازیان از جلسه تا فتند
بجانب تبکاه شتافتند پس از آن دست برد بواسطه فقدان ذخیره و تنگی آب اردوی والا را بنیان
ثبات بی درنگ دبار شاه زاده فرزند ون فرهنگ بجانب چشمه حسن و حسین آهنگ نمودند در اثنای
آن حالت حسین خان سردار و اسمعیل بیک دامغانی و امان الله خان افشار بحسب امر شهریار فلک
احتشام و امداد اردوی شاهزاده بهمن غلام معین و غادت محال شیروان مامور شدند مصطفی خان
چو بای را چون یارای اقامت لنگ و سر مقاومت بر سنگ بود روی بجانب جبال شماخی نهاده
ماموری صفحه شیروان را از سرشک تیغ بیانی بخون سیراب کردند و صحرای موغان را که از جوش سبزه

طی طیره ده سبزه زاد فلک چنبری بود مونس لاله زار ساختند و در مراجعت بنواحی شوشی میل آن سیل
کوه برانداز کردید ایلات را که دست رس بود کوچانیده بمحال قراچه داغ روانه نمودند در آن هنگام
شاه زاده بهرام حسام دارای ملک آرای قضا نظام قرار یافت که بنزد هر کنجه بر اسب صبا خرام عنان رد
اکو بنادال یاسین مقابله را اقدام ورزند صنو المراد و الاحصار آن خطه ارم مثال را محصور و دو سیر را
از آن دیار مقهور و مهجور سازند و ساحت آن صحرا را از لوث وجود آن قوم بی دانند و نوبت
دمان موکب جلال را امر شد تا نای نهضت نوازند و علمداران کیوان مقام را حکم رفت تا الویه
حرکت برافرازند و لشکر فیروز چون دریای جوشان و رعد خروشان بجنبش در آمدند شعر
همه دشت مرد و همه مرد کین ۞ هوا آسمان یلی بود زمین ۞ یک دو منزل که با قدام هیونان کردن
توان پیموده آمد عریضه از شیخعلی خان قبه و حسینقلی خان باکوبه رسید که اهالی دربند در دادن
قلعه بارو سپرده اند ستان و شهر را بتصرف آن طایفه داده اند ابواب مطاوعت و متابعت
گشاده شاهزاده آزاده پیر قلیخان قاجار را با لشکری شدید البطش بمعاونت ایشان مامور
فرمود خان مزبور را چون کنار کر مضرب خیام ورود گشت برادر مصطفی خان با فوجی سوار و
پیاده از هیجان امواج بحر مواج لشکر نصرت اثر را بر لب رود آمده لشکر اقامت انداخت پیرقلیخان
کیفیت را معروض رای والا ساخت نایب السلطنه شیر و تادیب او را از استخلاص کنجه اهم والزم
دانسته نخست حسین خان را با جمعی از پیش تازان لشکر بر خاسته از پیش روانه و از عقب رایات
عقاب پیکر را در هوای دشمن مالی بخفقان در آورد و پیاده شیروان را بمجرد استماع سنگ تفرقه در
میان افتاده لشکر منصور از رود عبور و دست یغما و تاراج بر گشودند مصطفی خان را از وقوع آن
آن دستبرد گل مراد برشاخسار نومیدی پژمرده و معتمدی روانه موکب والا ساخته امهال چند
روزه را ملتمس گردید که بشرف رکاب بوسی استسعاد یابد شاه زاده چون از گلزار پیغامش بیاس
استشمام روایح صدق و راستی نفرموده مسئولش را بسمع قبول اصغا نداشته نجف قلیخان کروس
و عطاء الله خان شاهسیون را با جمعی جرار و سپاهی هر یک در بیشه شجاعت شیر ذون و در
کوه سار دلیلات پرغور شعر سپاهی سراسر چه بهرام تند ۞ دم آهنج چون اژدهای سترک
بتسخیر و تدمیر شیروانیان مامور فرمود مصطفی خان چون اجل محتوم را نازل و موج بلا را سایل
دید بباطاغ و دو استبداد در نشست و راه چاره جوئی بر گرفته بکنار کوه آمد احمد خان مقدم را
ملاقات و محمد علی بیک خالدزاده خود را در راند رکاب والا نموده ملتمس صلح و عفو عفوان و زلات

خویش کردید تیر کید تیش بهدف حصول مقصول نیامد موکب والا از لب کر و در آقسو لنگر افکن سفینه
نزول و حسینقلیخان قاجار و اسمعیل بیک دامغانی را از دو جانب باستخلاص قلعه شیروان که در میان
آب واقع و دست هیچیک از سلاطین سلف بدامان تسخیر آن نرسیده شعر ملوک زمان و رسیدند به و
گشتنه امید ۞ پیاده را گشودن دری سوده توان ۞ مامور فرمود آن دو لشکر جنگجوی اطراف قلعه
گردون مثال را شکل در میان گرفته را این کردا د بکردم رکن حصار محیط گشتند و از وقتی که قلعه گشای
خاور معنی معانی از خطوط شعاعی رایت قلعه کبری بر افراشت تا هنگام زوال هنگامه جدال گرم بود
قلعه گیان چون راه چاره را بسته سر بر خط تسلیم کلید حصار را تسلیم داشتند مال بغیر محصور لشکر
دشمن مال را غنیمت گشت و ایل نراد خان را که قریب بشش هزار خانوار بودند کوچانیده بقاراآغاج آوردند
و وقوع این واقعه موجب مزید تنوع خاطر و پریشانی ضمیر مصطفی خان گشته سلیم خان شکی را باردوی
جلالت بوی روانه و موعد آمدن امروز و فردا معسکر والا را چندی در آقسو معطل داشتند در آن
در آن روزها شیخعلیخان قبه با اتفاق حسینقلیخان باکوبه و فوجی از نجبای آن سرزمین وارد حضور
شاه زاده تکین تمکین والا همت والا ستدعی معاونت در استخلاص دربند گردیدند نواب گردون جناب
امان الله خان افشار را با شرذمه از مجاهدین ظفر قرین برسم قراولی و خبرگیری مامور رفت دامغی
فرمودند شیروانیان از قلت سواد فوج ملکشته بمقابلت اقدام و جمعی کثیر را طعمه ضرغام حسام خون
آشام ساخته منکوب و مغلوب راه هزیمت پیمودند در خلال آن حال عرایض چند از اهل دربند
رسید مشعر بر آنکه اگر کارگذاران سرکار شاه زاده سلیمان اقتدار شیخعلیخان و حسینقلیخان را
بطرف دربند مامور فرمایند ما بر خود لازم میدانیم که دو سه را از این ولایت اخراج و نقد وجود
شان را در بازار این دیار بر رواج سازیم شاه زاده قبول ملتمس ایشان را مغتنم فرمودند که خوانین مرقوم
با اتفاق پیر قلیخان قاجار عزیمت آن حدود نمایند شاید متصدی استخلاص دربند و استخلاص مسلمانان
دربند افتاده نعمه یات دو سیر کردند مامور بتعقیب فرمان شعر گروهی یکرنگ دلاور پیلان مست
که با جنبش ایشان شود کوه پست ۞ بجانب دربند عنان گرای نهضت گردیدند مصطفی خان چون
خود را از دامن چاره کوتاه و حال خویش را پریشان و تباه دید شعبده بر انگیخت و نقش این مثال را بر
صفحه خدیعت و مکیدت ریخته آوازه در انداخت که محمد حسن خان اخر برادر سلیم خان حاکم شکی از جانب
کارگذاران سرکار نایب السلطنه با سپاهی بحر جوش سیل خروش مامور بتصرف شکی و گرفتن سلیم خان
است خان مزبور را از ساده لوحی تزلزلی عظیم فرا رسیده با فتراق ایل خود را کوچانیده روانه قلعه

کلمه‌سن کوره‌سن ساخت و معتمدی روانه اردوی والا نمود که از مکنون خاطر مهر مظاهر وی کذب و
صدق آن آوازه استحضاری حاصل نماید چون نواب شاه زاده دابر رفتار ناهنجار داوود وقوف تمام
سپاهی بلنک نهاد به تنبیه او نامزد و مقرر شد که او را در کرداب خسار و بوار اندازند و ولایت
شکی را از حلیه آبادی عاری سازند عاقبت پیشکاران سرکار جلالت مدار را بر تدبیری وند وی مصطفی
خان اطلاع بهم رسید کیفیت را عرضداشت و مستدعی کردیدند که یکی از اعیان اردوی والا باهتمام
او تعیین شود نواب والا ملتمس ایشان را قبول و میرزا ابو القاسم ولد میرزا میرزا هیون دلشد وزیر سرکار
شوکتمدار را برفتن شکی و رفتن غبار شکی که بر ساحت ضمیرش از کدار نکری مصطفی خان نشسته بود
برآستین سخنان ملایم زداید میرزای مزبور را اطاعت فرمان را دوان آن سامان واو را ملاقات
و بصیقل تکلم دفع زنک ناملایم از آئینه خاطرش نمود او نیز متعهد کردید که پاداش بعض جرایم مصطفی
خان را بی زحمت مصاف غازیان هژبر انصاف بچنک آورده تسخیر فتحنامی سپارد و چون تقاضا
مراتب مزبور بعرض شهریار منصور رسید **رجعت موکب نواب نایب السلطنه از حدود شیروان با**
بادکوبه شان درهمان اوقات معروض رای خورشید ضیای همایون کردید که یکهزار و ششصد نفر از
لشکریان و حافظان قلعه ایروان را بواسطه دیغ و باد سنجاری دوح از حفظ قلعه بدن کوتاه کشته
واحد خان مقدم را نیز که بتغییر مهدی قلیخان دولو بامارت آن ولایت منصوب مرض جانستیز
عارض و نزدیک بآن رسیده که شخص دولتش را همیان فنا معارض کردد و روسیه پنبک و تفلیس
بکمین تصرف آن خطه را ومتربص همداستانند و امور نخجوان را از مخاصمت کلبعلی خان و نبی عم عباس
قلیخان کنکرلو اختلال کلی یافته و لد حسینقلیخان افشار بیکلربیکی ارومی را با مصطفی خان حاکم حکاری
اتفاق و منازعت افتاده و اردوی هزیمت بر تافته و پیر قلیخان قاجار نیز بواسطه سازش اهل دربند
بادوسیه کاری از پیش نبرده شهرها را امر قدر قدر شهریاری شرف اصدار یافت که نواب
نایب السلطنه از شیروان عنان عزیمت بطرف تبریز معطوف و پیر قلیخان را بتوقف موغان مامور
که چنانچه مصلحت داند اهالی شیروان و ورود باد رکوچانیدن دوانند طالش و خود عزیمت تبریز نماید
نواب نایب السلطنه اوامر علیه را برحسب تمکین بجانب تبریز عنان داد مصطفی خان انصراف
عسکر نصرت اثر را برضعف سپاه ظفر پناه محمول و کرد کو را زعصا رد و افتاده با حسنخان قاجار
چندا [۲۱] وحل تلاقی و باره از همراهانش با اجل ملاقی کشته **مجادله پیر قلیخان قاجار با مصطفی خان شروانی**
و وقایع آن چون مصطفی خان در حین التجا بسلیم خان شکی بادوسیه کیفیه ابواب دوستی کشاده ضمنا

خواهش

خواهش نمود که معاونت و امداد او را لشکری بشیروان فرستند در جواب پیغام دادند که اکر کردی معتبر بکفیل
ترسی طریق امداد خواهیم پیمود و الا چندان تامل نمای که تا بریدی که بر قزلر نزد که و پیچ فرمان فرمای آن کشور
فرستاده ایم معاودت نماید بدانچه امر فرماید معمول داشته خواهد شد بعد مالکه موکب شاه زاده از
شیروان عازم تبریز کردید دوسیه را عرصه را از یکه تازان میدان مصاف خالی دید حالی از کنجه عزیمت
شیروان و اعانت مصطفی خان را مصمم و با تدارک شایان از توپخانه و آتشخانه روی بشیروان نهادند
از آنجا که مصطفی خان را سابقه عداوتی با اهالی سالیان و طالش بود و پیوسته همت بر کوشمال ایشان
مقصور میداشت آمدن روسیه را آمد کار دانسته بخیال برکردانیدن ایلات خود از موغان بشیروان
بادوسیه متعهد کشت که عزیمت آن سو نمایند اما بعلت توقف پیر قلیخان در کنار کر و میرا فرباد
مصطفی خان طالش در سالیان و حسینقلیخان در باکو میراند متمکن بود در اثنای آن حالت مسموع شد
کردید که حسینقلیخان بعد از معاودت موکب نایب السلطنه در باکو توقف را در فرع خود ندید
با اهل و عیال خویش راه تبریز پیش کرفته و بولغاکف نام سرکرده از سرکردکان روس آن ولایت را متصرف
و شیخعلیخان نیز غایبانه اسباب الفت و استیناس روسیه را ممهدات و بنیان اساس مخالفت را
مشید قوی دل کشته بحرکت سپاه روس که با پیر قلیخان مجادله را نوازنده نای و کوس کردد چون التقا
کروه روس بموسوم بجواد محل نزول آن طایفه شقاوت بنیاد و پیر قلیخان را مسموع کشت ایلات دوان
طالش ساخت و دلیرانه با هدام اساس شر شیروانیان پرداخت از طرفین اسباب جدال مهیا شد
وکرمغانلت برصیان بسترده حزم وعزم بمیدان طعن وضرب نهادند و باد کردار پای رهوار کاب بها
وحشی رفتار براق اندام شد نیز خرام در آوردند شمشیرهای براق از غلاف کشیده آمد و مذاقهای
زهر جان کزای ضرب وشتم را چشیده عاقبت شکست بر جمعیت شیروانیان افتاده پیر قلیخان مظفر و منصور
دوانه تبریز شد مصطفی خان بعد از آن شکست کمر تصرف سالیان را بمیان بست و بمعاونت روسیه
بر بیست بارکی هفت بریست چون نواحی سالیان طایفه طالش را بخیم خیام و درو کشت برایا قرار یافت
برادر مصطفی خان طالش غافل از آنکه باز انشراح آن دیار باطنا با مصطفی خان مومنع و مراوده
دارند از قلعه پای بیرون نهاد و دست و بازوی بحاربت برکشاد عاقبت بیلین طلب جمعیت روی از
مضاربت بر تافت و بواسطه ممانعت بمهدین بدخول قلعه راه نیافته کرفتار کشت و بعضی از اقوام و
معاونینش نیز در قید اسیری مقید آمدند چون روسیه را تسخیر سالیان و باکو میسر کشت هوای تصرف
شکیشان بر سر افتاده روی بر آن سو نهادند **انهزام سلیمان خان شکی از سپاه روسیه و باکسان و**

ومتعلقان از آن حدود بدربار نایب السلطنه عندلیب خامه حکایت پرداز بدینگونه نواساز میگردد که نواب
نایب السلطنه بحسب استدعای سلیم خان وجمعی معین از خزانه عامره بوی عنایت فرمود که فرستاده
از لگزیه آوار و جار و تلهجه یک گرفته که هنگام ضرورت مساعدتش را کمر مجادله با روسیه و عصیان
بندند بعد ما که اورا اراده سپاه روس اطلاع افتاد فوجی از لگزیه در معسکر او مجتمع بوده اند او را
بمعاونت لگزیه واستعداد خویش وحصانت قلعه کله سن کوره سن و وفور ذخیره دل قوی
ومقابله ومقاتله اقدام ودر حوالی شکی فروزنده آتش اقتحام و با اندک کری لگزیه را از صدمه توپ
جهان آشوب قوایم قرار متزلزل وبنیاد پایداری شان مانند اجزای خاک از صاعقه منفصل گشت
وبطرف داغستان تواری جسته سلیم خان بناچار ترک ملک ودیار و دو یاور و یار گفته برای هجرت
ساز وبا زن و فرزند روی بدار السلطنه تبریز و در دربار شاهزاده بهمن ستین نهاد سردار روس در
حوالی توقف و بمصطفی خان طالش پیغام فرستاد که اگر ایلات شروان ورود بدیار را رخصت انصراف
بود تا صلح دادی فهو المراد والا ایراد وانواع احداد که در بند دادم نثار تنبیه جلیل خواهیم ساخت و
مصطفی خان غیرت وحمیت دینداری را از سر برآورده بی اهتمام گذشت و جوابهای درشت وزشت
بوی نوشت **تفویض ایالت ولایت ایروان بحسینخان سردار حسب الامر پادشاه گیتی ستان و آمدن**
سفیر گدوچ بدربار معرفی مفتاح کلک گوهر سنج فاتح ابواب واقعه نگاری میگردد که بعد از آنکه اسیجد در
اخبر زندگانی آفل گشت وکشت حیاتش بداس تدبیر حسینقلیخان درو یعنی آمد کارگذاران دولت
روس گدوچ نامی را که یکی از ونداری صاحب رای ودر حدود قریه وبعضا از سرحدات ایران وروم
فرمانروای روم بود بجای اسیجد سرداری لشکر داده وارد تفلیس و محمد ندوی و تلبیس گشته بعنت
بعکر تسخیر ایروان افتاده وان طرف دیگر روسیه قراباغ با ابوالفتح خان جوانشیر و ایلات آن حدود
خصومت را آماده و پاشایان قارص و بایزید با روسیه بنای سازش نهاده حضرت نایب السلطنه
کیفیت را بتوسط منهیان معروض رای اولیای دولت علیه ساخت حکم قضا تمکین از مصدر سلطنت
ابد قرین بشاهزاده جم تمکین عز اصدار داشت که چون احمد خان مقدم حاکم ایروان را عارضه صعب
بر مزاج طاری و اکثر محبوسه که در آن قلعه میباشند بواسطه عفونت آب و هوا تکیه بر بستر بیماری
نهاده اند باید حسین خان سردار را ایالت ایروان داده که هم بمحافظت قلعه اقدام نماید وهم به تنبیه
پاشایان سرحد روم که پای از جاده ستوده قدیم بیرون نهند دست جلادت گشاید و پیر قلیخان را
بامداد مصطفی خان طالش و مالش گوشمالی سرکشان قراباغ و شروان نامزد سازد نواب نایب السلطنه

اوامر علیه را بگوش قبول اصغا وحسینخان را بطرف ایروان و پیر قلیخان را بجانب قراباغ وطالش مامور
ساخت دو روسیه تفلیس را از شنیدن ضرب غریب حسین خان پای اراده لنگ و شیشه عزم بسنگ آمد
از فکر خام بیرون رفتند و روسیه قراباغ هم ایاغ پایداری را از شراب حصول مقصود خالی یافته بطرف
قلعه شوشی روی برتافتند که درج حسب الاشاره پادشاه روسیه استپانوف نام ایشیک آقاسی حرم دربار
روانه دربار سپهر مدار همایون ولحن پیام آنکه من بعد اولیای دولت علیه مقرر دارند که تنبیهات آنچه
در میان بوده از طرفین گردگرد انگیزی نکردند کارگذاران دولت قاهره فرستاده را بجواب وخطاب
صواب مجاب و مخاطب و بانعام خاص مبشر و مسرور ساخته رخصت انصراف بخشیدند **تفویض ولایت**
ثلثه لرستان وخوزستان و کرمانشاهان بشاهزاده آزاده محمد علی میرزا طال بقائه چون فصل دی بموسم بهاران تبدیل
یافت ومزاج هوا باعتدال مایل آمد نقاش با قوت نامیه دست بطراحی گلزار و گلشن ونقش بندی انگلی
وچمن برگشاد وصفحات باغ و اوراق دشت وراغ را از نوک خامه قدرت بگلهای رنگارنگ رونق مصحف
انگلیون وزینت نگارخانه ارتنگ داد سلطان گل بطرف سلطانیه چمن بر اورنگ سعادت و خاک میمنت
عنان سپهر وسپهدار باد افتاده برق بهاری بفرمان فرمای فروردین در تکیه ونه میر روی
زمان نشاط وبهجت که روی دلبران بساحت گلزار و گلشن نهاده بودند لوای جلالت برافراشت
دامان کوهسار از جوش شقایق گلگون و کنار جویباران از ازدحام گلهای مشکین کلاله پرخون شد و بیا
بیپا وسر زمستان از صدمه سرمستان باده اردی بهشت از بزمگاه باغ ومحفل راغ روی بفنا نهاد
بشمرداری سلم کناره گرفتند **شعر** محفل آرای بزم فروردین ÷ بزم افروز محفل آذر ÷ اطلسی
طرقه در چمن گسترد ÷ بود فیروزه زمرد تار ÷ از نکوعارضان سبزه و گل ÷ وز سهی قامتان سرو چنار
گشت گلشن نمونه خلخ ÷ شد گلستان نشانه فرخار ÷ باغ شد رشک چرخ مینا رنگ ÷ راغ شد
همین چرخ مینا کار ÷ بچابکدستی طرحان نگاربند وطراحی پیشکاران شکل بند محفل نشاط
ومجلس انبساط در دار السلطنه طهران نظم خوش ووضعی دلکش آرایش یافته دوش و دو خاصان
لشکر و سروران کشور از حلهای نگارین زرانداز وثیاب رنگین سیم دوز نمونه محافل خواتین در روز
نوروز گشت خزینهای سیم وزر ودخمهای درر وگوهر که حاصل صد ساله دریا وکان بود صرف انعام
سرادق سپاه وجیب و کنار مقربان درگاه شد چون روز میمنت نشاط عید وشب وصال خوبان عید برسید
ایام جنگ را زمانه خاتمه عزم بردین ذی کشید خسرو جهاندار جهانگیر هلال عقدهای دولت بر
انگشت فکرت وتدبیر که دست گوهر پاش طعنه زن بحر وکان است وشمشیر پاس خنده زن بر توپان

تشدید قوانین و تشیید فتن را باعث گران سعادتش سعود را حظی موفی و نصیبی موفور حاصل بودی
ودقیقه که هزار گونه یمنت را شامل و کاتب روزگار دانرا مرقع حافظ فیروزی بر صفحه احوال دولت
مینگاشت علم عدل و رایت انصاف بطرف سلطانیه با محدب بگنبد گردان برافراشت از لمعان قباب
خیام و اشعه ماهیچه اعلام بهر زمین که منزل کردی دامن خاک رشک افلاک گشتی و از صدمه قوایم اسبان
تازی بادپای غازی بهر قطری انقطاع کردی و از هر سوی دل پلنگ بربر و شیر ژیان چاک شدی از
بوارق سلاح سواران آهنین قبا و اشعه جهارآئینه دلیران پولادی کلاه بازار مهر و اشعه ماه چون
جرم قمر از تابش خود شد پوشیده آمدی از تیغ و نصب خیام فلک قرین آسمانما بر روی زمین کشید
وچون ساحت چمن سلطانیه مضرب سرادقات سلطانی و مخیم خیام قاآنی بعرض داور جمشید خدم
رسید که چون اعراب خوزستان را پیوسته فیمابین حوادثهای اهوازی از قرابت سادات کشیده و در
تخریب بنیان یکدیگر بعادت سوابق و مصر بودند بتوسط نزدیک بآن رسیده که ولایتی بدان نزاهت
از طراوت بازافتد رای ملک آرای شاهنشاهی مقتضای نظم آن ولایت فرموده همین گوهر صدف
خلافت و شهریاری و نهین اختر برج سلطنت و بختیاری محمد علی میرزا که بکرایم خصال آراسته و از
رذایل اخلاق پیراسته سخاوت با شجاعت قرین داده و عزم با حزم همنشین و در بطش و سیاست
فرید عصر و فرید زمان بود دوعت و مهابتش را جای در دل آشنا و بیگانه حکم روان چون باد وزان
داده و دستی چون ابر بهاران برکشت احوال سپاه و رعیت دیرزمان با نظام و در والی آن مملکت مأمور
و ولایت کردستان و کرمانشاهان نیز ضمیمه آن فرمودند شاهزاده فرخنده سیر با خاطری شاد و دلی
از شکنجه غم آزاد با فوجی از سپاه نصرت بنیاد در ساعتی قرین سعادت عازم صوب مقصود و تنبیه
و تادیب شیخ سلطان آل کثیر که سرمایه شر و فساد آن ولایت بود بر جواد برق نژاد که بر سطوح
تلال و جبال چون عقاب طیار پریدی عنان داد **شعر** تکاوری که نکشتی جنیبتش ز رمش
که از پیش بکرلای رفت باد بجای * چه خشم آتش زای و صرصر آهن خای * چه برق آشنا که گرد و عرم
خوش رفتار ذکر التجای عبدالرحمن پاشای بابان بآستان فلک بنیان و عزل علی پاشای و گرفتاری سلیمان پاشای کهیا
کلک بدایع نگار صدق نیز نظم سراینده این نغز گفتار رقم میگردد که عبدالرحمن پاشای کرد بابان که از
جانب علی پاشا وزیر دار السلام بغداد و حکم ولایت شهرزور حکمران بود بسبب وجهات چند که ایراد آن
موجب تطویل و این همایون کتاب را گنجایش شرح آن نیست از علی پاشا روی گردان و در قبضه از
دقیقه مطاوعت دیچید علی پاشا دفع غایله کلفت او را با لشکری جرار بتنبیه او در روی شهرزور نهاد

عبدالرحمن

عبدالرحمن پاشا چون سامان توقف و مجال تلبث نیافت رخ از پیکار برتافت و پناه بامان الله خان والی اردلان
جست و از آنجا روی امید به دربار فلک مدار که پناه و کرین کاه هر نومید و امیدوار است نهاد در چمن
سلطانیه بشرف بساطبوسی فایز و از الطاف خسروانه بهره ور گشت در اثنای آن حالت احمد چلبی از جانب
علی پاشا با دو عریضه مشتمل بر معاذیر چند و استعانت بدون حجت عبدالرحمن پاشا وارد رکاب آسمان سای
گردید و خاقان فریدون حشمت بپاس ناموس سلطنت و اتحاد سلطان سلیم خواندگار روم در خواهش
منبا قرار گرفت که فیمابین او و عبدالرحمن پاشا عبادت نقاد و نفاد برخیزد و مؤالفت و مواحدت آید
با احمد چلبی مقرر فرمودند که علی پاشا شمشیر مشاجرت و مناجرت را در نیام گذارد و عبدالرحمن پاشا
نیز خنجر خلافت در نیام نهد زیرا که عبدالرحمن پاشا از جنگ او جسته و پناه بدولت جاوید پیوسته
و اولیای دولت قاهره از نعادت او ناگزیرند بعد ما که قطع و فصل مهم بشمشیر با تیغ و تیر شاه راه افتاد
هیچگونه معذرت نپذیرند و اندر صمصام انتقام خونها در نیند و عبدالرحمن پاشا را بخلعت فاخره و
خنجر مرصع سرافراز و با احمد چلبی روانه محل ایالتش فرمودند علی پاشا چون تجاوب باد دماغ از دود
غرور و نخوت پندار ممتلی بود استنباف مقابلت و استعداد مکاوحت نمود و سلیمان بیک کهیا را
با عسکری یورش نما دشتی غدور بشهرزور و سلیمانیه فرستاد و خود با جنودی متعذر جنگ و پیکار را
منتظر بپای طاق که حد مشترک کرمانشاهان و بغداد است نزول و با انتظار خبر فتح و شکست کهیا
نشست چون گستاخی او سوء ضمیر آن ملک آرای شهریاری گردید آتش سخط و غضب قهرمانی زبانه
باوج زبانا کشید و بحکم یرلیغ مقرر شد که شاهزاده والا جناب عنان رخش شهاب رفتار برق خیز را
از خوزستان بطرف بغداد و گوشمال پاشای بد نهاد معطوف سازد و از رکاب همایون فتح الله
خان افشار نسقچی باشی دیوان اعلی و محمد ولیخان و محمد خان افشار و صفیار خان کرد بچه دار باشی زند
لشکر بر خاست تخریب ولایت عبدالرحمن پاشا نامزد و حکم قدر مثال از مصدر جلال صادر شد که امان الله
خان والی نیز با ایشان ملحق شود سپاه روم را هم آشنا داد کبا و انند و عبدالرحمن پاشا را در
سلیمانیه متمکن سازند مأمورین بحسب امر همایون مجاهدت را دم میدان نبند از سر دیوان بر یوش
و از رستان رخش بنش برگرفتند از و تفنگ اژدهای فلک **شعر** فرو برد مر همچو سیمین سپی * و آورد
خود شد زدین حسام * افروزند نایره حرب و افرازند لوای ضرب کرد بد ابر کمان بیاز دیدن تیر
دله و زشرار گم گشت و تیغ و خنجر لاله و گل در دد و دشت کشتن گرفت سرها چون گوی از صدمه
چوگان فولادی در صحاری و براری غلطان شد و از خون کشتگان و جراحت تن زخم برکشتگان

دیک هامون لعل بدخشان گشت اسبان پولاد سم برق نژاد که در تک سابقت از صبا و دبور می
جستند و از ضخامت چتر پشت کوه گران سنگ می خستند بسنانک فولاد در اعضای ارض زلزله
ساختند و کره اضمحلال رومیه را بسقف لاجوردگون گردون رسانیدند شعر همی بود درخوی
حسام خون عدو * چو آب شنگرف از درون بحر زنگار * ز نوک خنجر کردون با سینا دندون * زبیم
چشمه خورشید در شدی بغبار * حسام بران در سر بعدن دانش * سهام پران در دل بموضع اسرار
عاقبت سلیمان بیک گرفتار کمند دلیران فیروزمند گشت و بقیه الاسر از سیف سپاه بغداد از دار
السلام میدان روی فرار بدار السلام قرار نمادند سلیمان بیک و سایر اسرا را در حین سلطانیه از
پیشگاه حضور خسرو سلیمان دستگاه گذرانیدند علی پاشا از دریای طاق طاقت طاق و در منایت
خفت حجت شکیبائی را سه طلاق گفته و نوایر غم و الم در دل نهفته پشیمان و خاسر عزیمت بغداد
نمود در همان اوقات خدیو آفاق حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی اصفهان و قم و کاشان را منصب والای
استیفای ممالک و خطاب مستطاب امین الدوله گی سرافراز و ملتزم رکاب همایونش فرمودند و عبد
الله خان ولد اکبر او را بتفویض ایالت و امارت ولایات مزبوره افتخار و اعتبار بخشیدند و اعلای
اعلام غزوشان بطرف دار الخلافه بعد از ورود موکب مسعود بدار الخلافه طهران علی پاشا عریضه
مشتمل بر معذرت بسیار با بشیر علی ایلچی ارسال کرد که اگرچه پای شرمندگی از دایره خودشناسی
بیرون نهاد و دست عصیان از آستین طغیان برآورد اما چون عفو و اغماض از جرایم ارباب ذلت شیوه پادشاهان
معدلت بنیاد و دین داد نیکوترین آیین است استدعای آن دارد که بحکم العفو زکوة الظفر سلیمان بیک را
باین سوء ضعیف به بخشند و بر صحیفه زلاتش رقم صفح درکشند و این گناه کار دیو بیان روزگار را
در میان روم بدین مرحمت سربلندی دهند که تا زنده است چاکر و بنده خواهد بود مبلغ بیست
هزار تومان جریمه عصیان را انفاذ نموده در اثنای آن حال شان یوسف پاشای صدر اعظم روم که
گذارش احوالش نگارش خواهد یافت نیز عریضه مشعر بر شفاعت و اطلاق سلیمان بیک رسید
خدیو جم منزلت قبول مسئول ایشان را منظر عفو بر وی در این نهاده بخطاب پاشائی سرافرازش
ساختند و قامتش را بخلعت مهر طلعت و خنجر مرصع زینت و آرایش بخشیده روانه بغدادش
فرمودند دیری نکشید که خطاب پاشائی وبال بغال همیون آمد و بنحوی که خامه وقایع نگار نگارش
آن خواهد پرداخت علی پاشا بشمشیر اشرار بغداد و غلامان خویش خونش ریخته و سلسله جانش
گسیخته خاتم وزارت را بسلیمان بیک بخشیدند بیان عزم یوسف پاشای سرعسکر ارزنة الروم باردوی شاهی و انهزام وی

٢١٤

ناخدای

ناخدای این سفینه دلکش ترانه سفینه خانه وقایع نگار در فوق حکایت بدین گونه لنگر افکن ساحل بیان
میسازد که در اوایل جلوس میمنت مانوس شهریاری بر تخت فیروز بخت سلطنت که سلطان سلیم خان
طرازنده وساده قیصری بود قرال فرانسه بحیله و تزویر اسکندریه مصر را استیلا یافته اولیای دولت
روم استعداد در دوم استرداد آن را بعهده اهتمام و اهتمام حاجی یوسف پاشا صدر اعظم که وزیر معظم و شیری
نوازنده طبل و فرازنده علم است نوشته پاشای مزبور بپای مردی رای اصابت آمیز هد سپاری
فرمانگر آن ولایت را از تصرف سپاه فرانسه انتزاع و بصوب اسلامبول عنان اشهب معاودت
منصرف ساخت از آنجا که بقانون عثمانی متداول است که وزیری که لوای عز بر دستی چو شمس بر افراخت
دیگر بار تمکن بر مسند وزارت ممنوع است رجال دولت او را راه باسلامبول نداده حکومت
ارزنة الروم و مضافات آن مرز و بوم را بوی مفوض داشتند مشار الیه و ورود بان حدود بیم طرح
دوستی با اولیای دولت علیه ایران انداخته با ارسال عرایض و اتحاف تحایف و مفتاح مسالمت
و هواخواهی ابواب یکجهتی گشوده و ضمنا در مقام شفاعت و عفو تقصیرات علی پاشا و اطلاق سلیمان
کهیا برآمده بود اولیای علیه فرستاده او را بانعامات وافره بنواختند و سلیمان بیک را از قراری که سابقا
نگارش آن پرداخت مرخص ساختند و نایب السلطنه امر قدر قدر تشریف نفاذ یافت که کارگذاران
سرحد شاهزاده نیز طریق مراودت با او مفتوح دارند و منهج رضاجوئی و بیما و نقش ملازم شمارند
یوسف پاشا چون امکان اتحاد بین الدولتین ایران و روم را محکم دید بپاشایان قارص و بایزید
که در ذخیره و علوفه بطریق بیع و شری دو سپاه را مدد می نمودند شروح مؤکد مرقوم داشت
که پاس رسوم و سنود قدیم را باید در صراط مستقیم مواحدت و موافقت با حافظان ثغور آذر
بایجان ثابت قدم بوده معامله و مراوده را موقوف دارند که هیچ را بدین واسطه مواد غیرت
هیجان آمد نیاد السوید ف با جمعیتی فراوان بر سر قارص و استخلاص آن ولایت تعیین نمود
محمد پاشای حاکم آن خطه را چون باطنا با دو سپاه اسباب مصافات و موالات ممهد بود ظاهرا
در شهر هنگامه روز مرا گرم و چون انگاه از طرفین برید گلوله توپ و تفنگ آمد و رفت نماید از مرکز
روی بتابید و متوجه اولیای دولت روم را با هیچ خود را بدرون قلعه انداخت یوسف پاشا
چون بر غدر آن غدار اطلاع افتاد سید علی پاشا نامی را با فوجی از مجنده ارزنة الروم مامور باخراج
محمد پاشا از قلعه قارص و محافظت آن ولایت نمود محمد پاشا بمجرد ورود سید علی پاشا با آن
حدود شعبده و نیرنگ تا نه باندازه استعداد بظاهر قلعه آهنگ و باتفاق عسکر ارزنة الروم

دو روی جلادت بطرف سپاه روس نهادند و دست خصم شکنی و بازوی مردافکنی برگشادند روسیان
تاب مقاومت نیاورده منهزم بارادهٔ تفلیس بیرون گرفتند که وحج بعد از آن شکست چهار هزار تن
سالدات با سرخود بر قلعه آخر آخسقه روانه ساخت و خود از عقب سر با سپاهی شربار و معاونت
عازم گشت سلیم پاشای آخسقه سه هزار تفنگچی آتش فشان بامداد محصورین آن حصار فرستاد
دو سه ساعت قبل از طلوع صبح صادق بی درنگ بجانب قلعه برده تا ظهور مهر عالم افروز از
درون و بیرون گلوله [illegible] در آمد و رفت بود عاقبت پای ثبات رومیه بقرار و بی سپس
وادی فرار گشته وحج عراده توپ و شش عراده خمپاره از آن طایفهٔ شوم بدست قلعگیان افتاد
در اثنای آن حالت خبر رسید که در اوایل شهر ربیع الثانی جماعت ینگچری بسلطان سلیم بهانه
اینکه واضع نظام جدید گشته شوریده و پاره از رجال دولت را کشته او را از اورنگ قیصری رانده
و سلطان مصطفی خان پسر سلطان عبد الحمید خان را بر وسادهٔ سروری نشاندند این خبر هنوز
انتشار نیافته که گدا وحج را بادیگر هوس فرار و جیب جبلتهٔ قارص بر سر افتاده با سپاه آتش نهاد
روی بدان سوی نهاد یوسف پاشا اگرچه از جانب نواب شاهزاده اشاره رفته بود که ب
تدبر و درنگ جنگ بجنگ روسیه نزند تا حسین خان سردار ایروان بمعاونت برسد تامل نکرده
بار و سیر شعله افروز نایرهٔ قتال گشت و سید علی پاشا و محمد پاشا را که پیشتر سلسلهٔ جمعیت او در
مقدمه روان و خود متعاقب با لشکرهای آراسته در حرکت آمده هر جانبه فرسنگ فاصله خیام بر
برپا افراشت نیم شبی که زمانه را ظلمت ظلمات از دفتار دیده بسته و خوانین انجم در دریچهای فلک هم
چشم بخیر گشوده بودند که وحج بر سر سرداران مزبور شبیخون برد یوسف پاشا امداد سرداران را بانجدهٔ
که در ظل رایت جلالت داشت بر پشت بارگی عزم قدم گذاشت فتنهٔ عظیم و آشوب عمیم در آن ناحیه
محدث گشت عاقبت لشکر روم را از شرارهٔ بادی سپاه روس پای درنگ لنگ و سواری پانصد
نفر را تشنه زندگانی بسنگ آمد پانصد نفر را گردن بستند با اهنک و یوسف پاشا بسمت قارص
فراری و محمد پاشا را که افروزندهٔ آتش آن فتنه بود گرفته آهن بجیب لاامر حل ند کار روزگارش را بپایان
رسانیدند

رجعت موکب ظفر کوکب پادشاهی از مجاهده با کفار روس بدار الخلافه سعادت مانوس

چون طلیعهٔ لشکر شتا بر شواهق جبال ظاهر آمد و اثلال و دمن را ایام سرسبزی و طراوت بسر رسید
و یغماگر خریف دست بتاراج در دو دشت برگشاد زمانه اسباب تجمل چمن و دکان ربیع را بباد مهرگان
داد و روزگار نوباوگان بوستان را بر چهره دردهای افسردگی کشاد موکب سلطنت بفرخی و فیروزی بجانب

دار الخلافه طهران چون بحر موج خیز بحرکت و چون قلزم شورانگیز بنهضت آمد و آن زمستان را گاهی
بنشاط شکار و گاهی بتفرج دشت و کهسار بپایان رسانیدند در آن هنگام موسی ژوانین نامی که
بلغت فارسی مربوط و از رسوم سفارت آگاه بود از جانب پادشاه ذیجاه فرانسه بتمهید قواعد
الفت و یگانگی را در دربار خسروی و غلبهٔ لشکر فرانسه را بر قرال نمسه مشهود رای اولیای دولت
علیه ساخت ملخص خبر آنکه بونه پارت پادشاه فرانسه از جملهٔ اوساط الناس ولایت پاریس که
تختگاه ملک فرانکیس است بعد از تسخیر اسکندریهٔ مصر که سابقا اشاره بدان رفت و فتنه رواج
فرمان روائی مروج و پایهٔ تخت اعظمش در میان فرنگستان در اندک زمانی با فلک ذات البروج
سمت تساوی یافت و پرتو آفتاب بختش در رخشش چندان کشور تافت اندر بسیار روغن و رد
ادعای امپراطوری که بزبان فرنسا هنشاه گویند نموده از سلاطین متوقع که بآن خطابش
مخاطب سازند پادشاه نمسه که بر جمیع سلاطین فرنگ حسبا و نسبا سمت تفوق دارد از قبول آن انکار
و معاندات را آگاه ساخت بونه پارت با سپاهی افزون از ذرات بطرف مملکت نمسه آهنگ و چند
کرت فیمابین محاربت عظیم دست داد و یکی از حروب هشتاد هزار سالدات گلولهٔ تفنگ و توپ را
هدف و در آن عرصه عرصهٔ تلف آمدند عاقبت بونه پارت غالب و پادشاه نمسه را ناچار بمصالحه
طالب و با امپراطوری او رضا داد

موکب ظفر آیت از دار الخلافه طهران بتنبیه روسیهٔ بخت برگشته نشان

طرازندهٔ محفل چرخ نیلفام و آرایشگر ایوان گردون والا مقام بعزم مرغزار حمل سلسله جنبان
سپاه گران انوار و محرک لشکر فیروزی آثار شعشعه گردید و سپاه خنجرگذار سبزه دلجوی دمن و لب
جوی بگرفت سلطان ذیشان قوت نامیه جنود مسعود سبزهٔ طری و گل آذری را بجانب سلطانیهٔ چمن
کشید روشان بهمن وری که پای بعرصهٔ ظهور نهاده دم اندم سردی میزدند از نسیم سپهدار گیتی مدار
اردی بهشت دیگر بار در قلعهٔ کون نشسته و خود نافه بر روی خویش بسته نفس باد بهاری
در مزاج مرده دلان خاصیت دم عیسی یافت و گل آتشین در سیمای گلبن ید بیضای موسی آشکار
ساخت و باغ و راغ را از لالهٔ لعل رنگ ایاغ بر کف آمد و شبنم بر برگ سمن بمثابهٔ مروارید در
صدف نرگسی دو نوبت دیده چون میکساران قدح نوش در رخان و بنفشه را زلف مشکبوی
بسان زلف دلاویز بتان تابدار از قد موزون چکلی بتکان عرعر و شمشاد سرو کشمیر را در پیش سر
نشو و ان رخسار دلپذیر سوری و سمن زار آسمان را چشم خجلت زیر
شعر
بجوشید نسرین و سنبل بباغ ** بپوشید زنگارگون کرد راغ ** بخندید گلبن و بگریست ابر ** فزون بوی بید با دگر گشت ابر

ز بسیاری لاله و شنبلید ✿ تو گفتی همی جوشد از باغ شید ✿ و یا مهر خندد دم از این چمن ✿ ستاده گرایه
بشاخ سمن ✿ سمن در چمن فر مینو شکست ✿ خضر جام پر بر لب جو شکست ✿ ز تو رنگ و طاوس و
طوطی و سار ✿ زمین پر خروش آسمان پر نگار ✿ آمد در عمارات مبارکات دار الخلافه طهران محفل
بهشت مشاکل و مجلس مینو مماثل بوسیم سزاوار و آئین شایسته دولت شهریار سعادت یار زیب و
زینت گرفت فریدون زمان با بختی جوان و ساعتی بسعادت توامان تاج خورشید مثال را از تارک
مبارک عنبرت فر فریدون فرسوده قدم بر فراز تخت گردون رخت نهاد و شاهزادگان سیاوش
وش چون خیل نجوم پیرامن قمر و مانند بنات باطراف سریر بد و در تخت سپهر همسر و وساده مه
مجوهر طعنه زن کاه آسمان و از دوازده آیدار و بموافقت شاه و از خجلت ده بحر و کان است صف
زده و کمر بسته رونق بازار فلک شکسته شعر بفرمود تا کاخ کیخسروی ✿ بزرگان نو آئین
کنند از نوی ✿ ز نوبت سرای جهاندار شاه ✿ غو کوس بر شد بخورشید و ماه ✿ جم راستین
شاه بیدار بخت ✿ گرایند شد در شبستان تخت ✿ کیانی یکی تاج گوهر نگار ✿ ابر تارک نامور
شهریار ✿ گرانمایه شهزادگان شید فش ✿ بزرگش قباهای خورشید فش ✿ ستاده بر آن
در بر و کش بکش ✿ خلعتهای زیبا و کسوتهای دیبا طراز سراپا و زیب
قامت پیر و برنا و چاکران کیوان پاسبان سدره اساس و بندگان درگاه فلک مماس گشت بعد ما گرد
قضا بساط نشاط عید را برچید عزم همایون شاهنشاهی باجتماع عساکر منصوره فرمان داد فوج
فوج چون قطره پر موج دار الخلافه پیوسته هشتاد روز از نوروز گذشته نوبت زنان موکب
همایون کوس حرکت و کوکبه نهضت بر پشت تجلیان البرز توان بستن اختر شناسان حکمت
چنبر و رصد بندان صاحب اندیشه بجهت تحقیق ساعت همایون و تدقیق در طالع میمون اسطرلاب
جهان نمای بر کف در موقف حضور صف گرفته بساعتی معین رایضان جنیبت کش دیوان پری وش
برق پو به باد رفتار را به پیشگاه حضور کشیدند پای دولت در رکاب فرسای و کلاه گوشه
جلالت فلک سای گشت و دنباله‌داران موکب منصور از ندیم تا دستور و امیر و مامور در حرکت
در آمدند و باغ نگارستان از مقدم همایون رشک سپهر بوقلمون گشت روز دیگر لشکر انجم
و اختر در منزلگاه باختر پنهان از دیده اهل نظر و نهان از چشم ارباب بصر گردیدند نوبت
ظهور اختران سلاحهای مصقول و ثاقب انجم دروع و مغفرهای دران حیول نصرت شمول و از
ستارگان تیغ و خنجر پر نور ضیاء ماه و هور از نظرها مختفی و مستور گشت طاوسان الویه نصرت

النوای چتر بلع و بال رجوع بجانب چمن سلطانیه گشودند شعر بسی کاویانی درفش از زمین ✿
برافراختند بچرخ برین ✿ معسکر کیهان کرد ناحیه فرسای کوه و دشت گشت و گرد راه غبار موکب
آسمان آثار دامان سراپرده کیوان در گذشت در هر منزل جهانی تازه بر پا و در هر محلی گشودن تو
آشکارا میگردید چون چمن سلطانیه مضرب خیام سپهر احتشام گشت زمانه اسباب خود نمائی
دوسیه را در نوشت اگرچه از بیم بهادران فولادی قبای آهن پوش و از خوف دلیران جوشن
در باباس و بوس پای از حصار تفلیس بیرون نمی نهادند و دست زیاده سری نمی گشادند اما خاقان
کشورگشای نایب السلطنه را از محاربه آن قوم ممنوع و مقرر شد که در چمن اشکبیکه در اول بهار
مخیم خیام اقتدار گردیده بود بسعادت بدار السلطنه تبریز و لشکر و دیا سنین ذیبه ضمیمه فقیم
و هر قشونی را بمحافظت سرحدی تعیین نماید و مدت سرما چمن سلطانیه جولانگاه سپاه سلطانی
بود چون هنگام سرسبزی چمن سپری شد و طلیعه لشکر دی بر شواهق قلال و شوامخ جبال
ظاهر گشت و تجدد فصل اسباب خودنمائی سبزه و گل را بدست برودت هوا اندر نوشت
در نوشت خسروی گیتی ستان شاهزاده جوان را مامور بنشست بهامون خوی و نخجوان فرمودند که اگر
دوسیه سر از حصار تفلیس در آورند دیده وجود شانرا به تیشه انتقام از زمین بر آورند و
رایت مراجعت بطرف دار السلطنه برافراشته و با تحیه مسعود و طالعی محمود موکب عز و شان
بستقر خلافت نزول و در مقر دولت و کاخ سلطنت از وصل کواعب اتراب و نغمات چنگ و
رباب کامیاب گشتند در زمستان همین سال جنرال گاردان نامی با میسیو جهانسوز دیگر از ایلچیان
فرانسه با تا هندوستان باتفاق میرزا محمد رضای قزوینی که قبل از این بسفارت مامور بود وارد
دربار فلک مدار و نامه خلت ختام ناپلیون پادشاه ذیجاه را از پیشگاه حضور حضرت
ظل اللهی گیتی پناه گذرانیدند مشعر بر اینکه ما را با پادشاه روس اسباب جنگ آماده است و ابواب
باس و بوس گشاده در این وقت کار از مقابله بمقاتله انجامیده و پادشاه مزبور مصالحه طالب
و مسالمت را راغب گشته چنانکه آرای طرفین بصلح قرار گرفت یکی از شرایط دفع کلفت تخلیه
تفلیس و سایر بلاد آذربایجان خواهد بود توقع آنکه اولیای دولت ایران نیز تعقید بدو سعی
انگریز نکرده در باب تداخل هندوستان با ما همداستان باشند و حضرت کسری معدلت
جنرال گاردان را بخطاب خانی سرافرازی بخشیده مقرر فرمودند که اگر پادشاه ذیجاه فرانسه
در تسدید بنیان دوستی میکوشد و انچه در شروط خود دیده نمی پوشد اولیای دولت علیه

درکاری که داده او را یاری خواهند نمود و عسکرخان افشار را بسفارت مأمور و با تحف و هدایای
شاهانه دوستانه روانه پاریس فرمودند و بعزم زیارت بقعه متبرکه دارالامان قم و نشاط شکار
مسیله و تفرج فین کاشان اسب عزیمت را از شهر همایون عنان کشا و عرصه صحرا و دشت را
عرصه هشت بهشت بخشیدند و بامین الدوله حاجی محمد حسینخان مستوفی الممالک امر قدر قدر
عز نفاذ یافت که بکارکنان خود قدغن نماید که عمارتی جدید در فین بنا کنند بحسب حکم
همایون ایوانی چون ایوان کیوان بلند و حوضی که مانند چشمه سلسبیل و کوثر دلپسند ساخته
رفت **ذکر ترتیب بزم نوروزی و رکضت موکب شهریاری بجانب سلطانیه بفتح و فیروزی**
بار دیگر فصل بهاران رسید * نوبت سرسبزی بستان رسید * غالیه سا گشت نسیم بهار *
رخت هوا سوده مشک تتار * چهره برافروخت گل از مهد شاخ * همچو مه از مشرق و لیلی ز کاخ * بهار
عالم آرای در فضای کوه و صحرا از برگهای خضرا و گلهای حمرا جامه اطلس و دیبا برافراشت و نقاش
صنع با قلم نامیه بر روی قطعات و صفحه مغاک نقشهای بدیع و صور تماشای زیبا نگاشت حرکات نسیم
جان پرور بر سر اعواد و فراز شاخسارها حقه حقه کافور تر و طبله طبله عبیر و عنبر ریختن گرفت
و نفحات هوا نافه نافه مشک تاتار بدست مجمره گردان صبا و شمال بر ساحت و دیر و جبال بیختن
سرداد جبر و پای بساط که با لشکر گران برف و برد محیط حصار جهان گشته بودند بحکم خالق آب
و خاک و تقدیر مدبر عناصر و افلاک از آتش افروزی برق بهاری تاب بقا و منبا وجوده دوی
بزوایای گمنامی نهاد فرمان فرمای آذربایجان کلرا بدیگر باد سر هنگام قوای نامیه را تباخت و
تاز عشیره دی و صحرا نشینان بهمن فرمان داد بشکاران هنر و هنروران صنعت گر محفل عید
و مجلس نوروزی را بطرحی تازه زینتی بی اندازه دادند و بر وجود وش سر آن لشکر و کاه کشور بخلاع
فاخره زرتار و جیب و کنار مقربات حضرت از لآلی آبدار و نقود کامل عیار حضرت کلرا گشت بعد
از انقضای جشن عید کارکنان دستگاه سلطنت خیام سپهر احتشام را در ظاهر شهر باوج
سپهر برافراختند روز دیگر که خسرو انجم لشکر ممنن اثر و بزم چیدن چنی اخضر فلک بر پشت
ابرش خوش خرام گردون و آمد شهریار بادادودین بفرخی و فیروزی با فوجی چون حرکات فلکی
دور از فتور و خوبی چون رای خردمندان مبرا از کسور و قصور بپای فرقد سای بر پشت بور
جهان پیمای برآورده ندروی زمین از جوش سواران آهن پوش و خروش سواران بهرام کوش
تزلزل گرفت و بهرام و کیوان را از آن هنگامه بدندان انگشت شگفت آوای نای و صدای هندی

درای و تنبورک جلوا از اطباق چرخ نیز در گذشت دلیران صفدر و بهادران اژدر در **شعر**
همه کوه‌ها از کین پر از رنگ چهر * همه بسته بر پشت سیمرغ مهر * نگاور بزیر اندر ان شان چه بی * خروشان
چه شد ز دنبال بلک ابر * فرو هشته سوز ذنب تا بناف * بروت از دود گشته گردون شکاف *
سراسر کیوان فکنده کمند * سنان بر پهلوان برآورده بند * عنان در عنان رخش فولاد سم * جهان در
جهان نغمه کاه دم * طریق سلطانیه را پیمایند دشت و در کرانیده کوه و کمر شدند چون ساحت آن
چمن دلکش انجمن بهادران بهرام صمصام چون از کشت امر قدر قدر و نشاه زاده فریدون فرمند جهر
شرف نفاذ یافت که بتهیه اسباب و جدال و تدارک ادوات قتال را همت والا نهمت بکار بند بلکه
و شیران آجام جهاد و دفاع را قلاده از گردن افکنی برداشتند و پیش از اقدام روسیه بتصاحب مقامات
و مقاتلت طریق مبادرت بپای مسارعت سپارند در آن حال پیام آوری از جانب کدوج سردار روس
وارد دار دولت سپهر مانوس و شرحی بجنرال غاردان خان ایلچی فرانسه مرقوم داشته که چون فیمابین
دولت فرانسه و روس اسباب مودت و موالات ممهد گردیده و اولیای دولتین ایران و فرانسه
بنیان موالات و اتحاد میداشت وظیفه اینکه از خاقان کشورگشای و خاقان ملک بخشای
مصالحت و مسالمت فیمابین دولت روس و ایران را سایل گردی و گردی که از غبار انگیزی آرای
کم عیار اغبار فتنه جوی بر چهره عروس مملکتین ننشسته بزلال نیکخواهی و مصلحت جوئی بزداید
جنرال استدعای او را معروض رای امنای دولت علیه ساخت خاقان کشورخدای این در صواب
در جواب عنبر ذات الهام بیان گفته که کدوچ را از اظهار این مدعا جز حیله سازی و شعبده
بازی منظور دیگر و غیر از اینها از دشمن و بعادت مقصودی نه لکن بجهت اتمام حجت چند روز
لشکر فیروز را از شعله افروزی و دشمن سوزی ممنوع میداریم و دست رد بر سینه ملتمس او نمی
گذاریم اگر بعهد خویش وفا نمود و طریق صدق و صفا پیمود فنعم المراد والا سپاه کینه خواه را بازوی
بانیروی مجاهدت بازاست و شاهین آتش رزمشان در فضای جلادت در پرواز ان جنرال
قبول مسئول و نجح مأمول را بکدوچ اشعار نمود و نیم بیانه نشیمن آشفته از تفلیس حرکت و در
حدود بنبک انتهاز فرصت را اقامت نمود شاهزاده مهر رایت و زیر با دولت خویش میر را
نزدیک فراهانی را روانه اردوی شاهی و امنای دولت علیه را از کماهی قرین آگاهی ساخت از
مصدر سلطنت حکم قضا مثال بتهیه اسباب قتال و تصمیم بهادران شیرچنگال مطرفا آذربایجان
شرف نفاذ یافت جنرال چون بر اوامر علیه و مکنون خاطر اولیای دولت بهیه اطلاع افتاد دیگرباره

دست بدامن استشفاع زده عرضه داشت که فیمابین دولتین فرانسه و روس اسباب آشنائی تمهید یافته
و عنقریب بوکیل ایندارالملک پاریس خواهد رسید و عنقریب جنرال روسیه را از سرحدات آذربایجان
خواهد رسانید و در صورتیکه بر نخجوان بلایت کره از کار گشوده گردد و کوی مسالمت بچوگان تعقیب
ربوده آید امراء بعادات بصورتست اولی و انسب آنست که درین فصل خزان که دلاوران سروقد
چنار رخ غنچه زمرد رنگ برگ از برک زبرجدی بر زنارک میاندازند سپاه کینه خواه را رخصت
انصراف باوطان و مساکن دهند و موسم بهاران که عباء زران نچپار را دوش و بر از نسق دو سعقر و کلاه
وکمر برف و یخ عاری میکردد تسخیر هندوستان و ندبیر افاغنه را ذیل عزم بوشیدار کی همایون
نموده بوهند و وثوق قول خویش را وثیقه مرقوم و با منای دولت علیه سپرده که اکر از طرف روسیه
سبقتی در جنگ و پیش دستی با هنگ روداز عهده برآید و ستدعی کردید که میرزا بزرگ نیز از
طرف قرین الشرف نایب السلطنه عهدنامجه مرقوم و مختوم سازد که اگر مجاهدین اسلام در جنگ
مسابقت جویند و طریق مسابقت در محاربت پویند و زیر مزبور عتاب شاهنشاه منصور دراسند
باشد شهریار جهان داور ملتمس وزیر مزبور قبول فرمودن و امر همایون بگرفتن و دادن عهدنامجه صادر
گردید مقرر آنکه در میانه رسوم منازعه و مصالحه طرفین را تیغ خونریز عافت در غلاف و آسوده
خاطر از فکر پیکار و کارزار مصاف باشند و نیز صاحب رای رخصت انصراف بآذربایجان یافت و
فرج الله خان را نیز مامور بر کاب شاهزاده فرمودند موکب نصرت عنان سلطانی از چمن سلطانیه
بمستقر خلافت رجوع و به بیت الشرف سلطنت عود نمود در اثنای آن حال نامه از کدوج بجنرال
غارداران خان رسید حاکی بر اینکه نظر به وافقت دولتین فرانسه و روس بالضروره شاهد اتحاد و
موالات دولت روس و اولیای دولت ایران را در بر خواهد آمد لیکن در این اوقات حکمران پادشاه
من رسید که کس تسخیر ایروان را بر میان استوار سازم و با ستخلاص آن قلعه محکم اساس بردازم
جنرال غاردان چون از مضمون نامه استشمام رایحه نقض عهد نمود و موسی لاژار نام نایب خود را نزد
پیش آن عهد شکن فرستاد و او را از ارتکاب آن حرکت شنیع تحذیر نمود موسی لاژار در عرض
راه عارضه عارض و از رسیدن بمقصد و مقصود باز ماند کدوج لشکر قیامت اثر دوزخ شرر را بجانب
ایروان راند و بنارال نیالسین را با جمعیتی فراهم شماره و لشکری اهرمن کردار شیاطین دیدار از راه
قراباغ بنخچوان مامور و چند فروند کشتی مشحون بسپاه هم دریا بتسخیر رشت وانکیزار سمت بادکوبه روانه کیلان ساخت
عزیمت کد وج سردار کفره روس بجانب ایروان و مجادله حسینخان سردار و امورد یکه از قضا با آسمان

جلوه گر

جلوه گر عرصه بروز و ظهور گشت چون شاهزاده سیاوش هوش را بر مجادین رفتار و نقض عهد آن بد
بدکوهر نابکار اطلاع افتاد کیفیت را بدربار فلک مدار شهریار تاجدار عرضه داشت و شکست عهد آن
غدار را مایه درستی کار دانسته و لشکری که در ظل لوای نصرت التوای مجتمع بود بر سه قسم
منقسم فرمود جزایرچیان تبریزی را که در شعله ریزی بر سحاب آذاری پیشی و سربازان مراغه
سواران ایلات را که با نوازل آسمانی خویشی داشتند و چند توپ تنین صبات بمعاونت و امداد کشیکچیان
استرابادی و دماوندی و کرمانی و غلامان خراسانی که در قلعه ایروان نزد حسینخان قاجار قزوینی بودند
حسینخان سردار محافظت قلعه مامور بودند تعیین رفت و فوجی از سربازان تبریز و خوی را با
معدودی تفنگچی بسمت نخجوان نامزد فرمودند و موکب جلالت کوکب در سلک ضیغ بانتظار ورود
فرج الله خان و امان الله افشار افاضت خیام ظفر فرجام بذروه سپهر و اوج ماه و مهر برافراخته
با تمامی مهمیان معروض رای والا گردید که حسینخان سردار بانتظار رعیت و کثرت سواره اکراد ایروان
و سایر سپاه ابواب جمع خویش سرراه بآن بدکیش گرفته رود و سیل از سحاب تو بهای رعد آوای صواعق
بلا بر سر ایشان باریده با آنکه تنی را از زخم گلوله آسیبی نرسید مانند و حشیان صحرا گرد رمیده روی
بوادی فرار نهاده و اهل و احشام و ناموس خویش را هرچه در دسترس بوده برگرفته از رود ارس عبور
و سردار در شهر ثبات و قرار گسسته بجانب لشکر خود که بحضرت شاهزاده بیهمال را چون بر حقیقت احوال
استحضار بهم رسید فرج الله خان را از راه شرور و امان الله خان را از راه نخجوان بامداد او مامور و
احمد خان مقدم را بمحافظت نخجوان نامزد فرمودند چون ساحت قراچه داغ و اردبیل در حین وقعه
از شیروان و شکی خالی بود امیرخان قاجار را برفتن آنجا و قشلاق نمای قراچه داغ امر فرمود و موکب
ظفر طراز با معدودی سرباز فراهان و گروه زنو آموز نظام جدید بودند در محال جودس نوقف و
فرزند نیک اعلام ظفر کردیدند که در آنجا بعرض رسید که کدوج نظاهر قلعه ایروان نزول و بنارال
سیاند اوج را با سری بیشود بسمت شرور مامور و حسینخان بمقتضای جلادت فطری سرراه
بر سپاه روس بسته پس از تلاقی و آغاز کرم هنگامه جنگ دلیرانه اختن خصم را بجانب عقب آهنگ
نموده لشکریان عطف عنان را بر شکست محمول و با دلی پر خوف و تشویش مخوف و اکنده هر فرقه
بسمتی پراکنده و سردار بناچار در مرحله بیمای بیمائی قرار و در همان روز فرج الله خان و امان الله خان را ده
ثبات و قرار اهاوا بوده چه در محاذی سپاه روس نشسته اند شاهزاده جمعی را بمحوطه مرمت و دستی
مامور و سیاست فرمودند عزیمت شاهزاده نایب السلطنه بطریق ایلغار بجانب نخجوان و مجادله با کفار

مظفر شدن آن شاهزاده ظفر عنان نگارش خامه صدق رقم شد که احمد خان مقدم حسب الامر شاهزاده معظم
بمحافظت سرحد نخجوان مأمور گردید در آن وقت بعرض کارداران سرکار والا رسید که سپاه نار صولت
روس حوالی نخجوان را مخیم خیام توقف ساختهاند و شار الیه در جنگ تامل و در درنگ میورزد و طبع
غیور شاهزاده منصور آن مقدمه را برنتافته با آنکه از سوار و پیاده بجز معدودی در رکاب مستطاب
آماده نداشت بمحاربت آن قوم دغا نصب العین ضمیر صفی تاثیر ساختند در سیاق آن حال خبر رسید
که نظرعلیخان و فرج الله خان شاهسون حاکم و نایب اردبیل از تخفیف قلیخان کرد که مأمور بمحافظت
آن حدود بود سوء ظنی برده حسینقلیخان باکوبه را که مصدر قتل اشپخدر سردار روس شده بود
بحیله و تزویر دستگیر و بواسطه قرابت بمصطفی خان طالش بطرف لنکران فراری و مصطفی خان
نیز از این معنی متوحش و در دختر دادن روسیه بآن حدود متفق و چند فروند کشتی مملو از سپاه
روس را که بگیلان رفته و بی نیل مقصود آمده و در ضمن بوه ساری بسته لنکرکنان لنگر اقامت انداختند
شاهزاده دریا دل متوکلا علی الله از منزل چورس لوای عزیمت و در ساحل رود ارس نیم فرسخی
نخجوان ناصب خیام نصرت و به حسینخان و فرج الله خان امر والا شرف صدور یافت که فوجی از افواج
قاهره را بهمراهی امامت الله خان روانه رکاب والا سازند چون ایشان را اطمینان کامل از کار محصورین
حصار ایروان حاصل بود حسب الصلاح یکدیگر صادق بیگ عزالدینلوی قاجار را با غازیان افشار
ارومی در ایروان گذاشته خود با همه لشکر ابواب جمعی باردوی شاهزاده جوان بخت پیوستند در اثنا
این حالت فوجی از سپاه روس بحوالی قرابابای نخجوان رسید شاهزاده بهمن عزم اسفندیار رزم
بنفس نفیس شاهد کم و کیف اردوی آن طایفه دیو [illegible] قدم بر رکاب رخش کوه پیما و دشت نورد
نهادند روسیه مکانی مرتفع را محل نزول ساخته بودند و از هیچ طرف اشراف بر آن طایفه امکان
نداشت و یورش پیاده و سواره بر آن قلعه الوند مثال خالی از اشکال نبود سرکردگان و ملتزمان
رکاب را احضار و در جنگ و درنگ از ایشان صلاح جوی شدند همگی مصالحت در جهاد [illegible] دیده
نای رزم سازی بلند آوازه گشت و غریو کوس از طاق گردون گردون گذشت و صفوف جنگ
در برابر روسی سیاه چون صف مژگان سیاه خوبان بسته شد که ناگاه گردی از سمت کتل [illegible]
چون اژدهای پیچان پدید آمد اگرچه با ارتفاع مکان سپاه روس و رسیدن امداد بآن طایفه
بدنهاد اقدام بپیکار و افروختن نایره کارزار از شیوه حزم دور بود اما همایون و معاودت بهر مقام منافی
طبع غیور و مبنی [illegible] جهاد با [illegible] رخصت دشمن کشی و حریف افکنی دادند

مأمورین چون سیل بی زنهار روی دلاوری بجانب صفوف روسیه غدار نهادند و بازوی
مبارزت گشادند **شعر** بقلب اندرون بهمن روزگار ✿ کو آن بجنگ اندر آموزگار ✿ بجوشید
برکاویان اخترش ✿ فروغ ضیا نخجیر گردون فرش ✿ وزان سو غو کوس روسی گروه ✿ بجنبش درآمد
هامون و کوه ✿ دلیران بهرام ضرغام جنگ ✿ گشادند چنگال چون شرزه
شیر ✿ بدان دیوساران ز بالا و زیر ✿ بهرجانب که رخ نهادی سحاب شمشیر شان سر چون قطرات
مطر فرو میریخت و هر صف که تو هم کردندی خاک زمین بخون می آمیخت شمشیرها در غلاف بخون
چون هلال از شفق پیدا [illegible] در تراکم غبار چون از سیاهی شب سفیدی خلق هویدا [illegible]
خنجر نیام بود و سهام پران در حلقهای جوشن بسان [illegible] مژگان بر اجفان بنان سیم اندام [illegible]
بغروب آفتاب و نزدیک فرو شکستن مهر بدریای قیر و [illegible] اغتراب آتش جنگ و پیکار مشتعل
بود چون سیمرغ زرین بال خورشید روی در بیضه ظلمت پوشید و چهره رومی روز چون روی
بچهره حبشی نیز گشت و زنگی شب بر روشنی روز چیره آمد شاهزاده آزاده سواره و پیاده را در ظل
رایت جلادت آیت مجتمع و لوای انصراف از میدان مصاف مرتفع ساختند و در هنگام معاودت
فوجی از روسیه برخورد با غلامان ظفرمند عدو بند تیغهای انتقام آخته بر سر آن طایفه تاختند
و جمعی کثیر را بخاک هلاک انداختند و خیام ورود به نگاه مسعود بر افراختند **آمدن کدویج سردار
روس بظاهر ایروان و یورش بردن و مغلوب گردیدن آن کفار غدار و منهزم گشتن سردار ضلالت شعار**
چون سکنه نخجوان و احشامات حواله و حواشی قبل از ورود روسیه بآن حدود از اماکن و مساکن
کوچیده بآن طرف آب بقای موسوم بده شام که بحدود ارس اتصال دارد مقام ساخته از آن مکان
دست از داد روسیه تا بکار کوتاه بود شاهزاده حضرت نایب السلطنه را از طرف ایشان اطمینان
گشت و از بیم آنکه مبادا روسیه بحوالی بایزید و آسیبی بقلعه ایروان رسانند از آب ارس عبور و در
منزل قپان بالسان نزول و علیخان قاجار را با فوجی سواران پلنگان افکنان شیر شکار بکوشمال
روسیه سمت نخجوان نامزد ساخت خان مزبور علی الغفله بسر روسیان تاخت و چندین از
آن طایفه را که در خارج سنگر خویش اقامت داشتند بضرب صمصام دلاوری بخت و سرهای ایشان
بر فتراک بست روسیه را از آن دستبرد پای آرام شکست و از آنجا کوچیده رخت آسایش بشهر [illegible]
نخجوان بردند در سیاق آن حال موسی [illegible] از عرض [illegible] نحیف و زار وارد اردوی شاهزاده
والا شاد و مستدعی ترخص رفتن [illegible] روسیه و ابلاغ نامه جنرال غاردان خان ایلچی فرانسه بکدویچ

شد بعد از قیل و قال بسیار اجازت جواز یافت و در هنگام عزیمت معروض داشت که چون در میان
فرنگ معمول چنین است که هر وقت سفیری برای انجام صلح میان دو دشمن تردد مینماید تا حین
معاودت او از جانبین شمشیر شجاعت در غلاف است دعا آنست که لشکر نصرت ظفر پرور از اراده
ذهاب و ایاب این خیرخواه از کار پیکار ممنوع دارند شاه زاده تمنای او را قبول و از قپان با سامان
حرکت و بقصبه جورس نزول فرمود سوسی لارزاده که وجیه بوستر ابلاغ نامه و پیام نمود لیکن
که وجه دانستن و آنکه شاید طره شاهد تسخیر قلعه بدون زحمت جنگ بچنگ آید زبان بجواب
ناصواب برگشاد و بحسینخان و حاد سین قلعه ایروان مرقوم خامه تحذیر و تخویف ساخت
که اگر خواهند از باس و سخط لشکر روس ایمن باشید قلعه را تخلیه و راه اوطان خود پیش گیرید
حسنخان در جواب اشعار نمود که چون جلادت و دشمن شکنی مجاهدین اسلام را اندیشه نزد خیال
با خویش میبازی بنایید حضرت کردگار و یمن طالع شاهنشاه تاجدار آنانیکه در این قلعه اندهریک
ثانی رستم و اسفندیارند و سپاه روس را اکثر از پشه و مور بیشمارند **شعر** هم مرا زاد دل
ماده بکین ÷ هم سر بکردون و پی در زمین ÷ هم خاماشان دام بهرام کین ÷ قضا و قدر پیکان نبی
دنبالهٔ بینی چه جوشنک رود ÷ ز بینی ببالا چو پیچنده دود ÷ شاه زاده فریدون فر را چون بر ماجرا
اطلاع افتاد حسینخان و فرج الله خان افشار را با افواج قاهره بامداد قلعگیان مامور فرمود لیکن
بواسطه انبوهی برف در طرق و شوارع نزد سادر اقدرت عبور نبود و نسپاده را یارای مرور نبا جار
دست از دامن امداد قلعگیان کوتاه گشت که که وجه را از فتح و غرنت سپاه اطمینان کل حاصل آمد
و دوران سردی هوا که خون از عروق ابدان انجماد میبافت با تمام لشکر و سپاه برابر حصار آمده
هنگامه کین و عداوت را گرم ساخت و توپهای قلعه کوب و خمپارهای جهان آشوب را بمحاذات جدار
حصار کشیده باندا ختن صواعق گلوله از سحاب رعد خروش توپ برف انگیز زلزله در اجزای
خاک ساکن و ولوله در قلوب سوا کن پدید آوردند وقت آنکه مهره مهر از دهان اژدهای افق
بیرون جست تا هنگام زوال نوازل بلا بر سر قلعگیان نازل بود لیکن که هوا از شنیدن شکوه
و عود بسنگر خویش عود نماد در شب نهم شهر شوال قریب بصبح صادق که اول روز و بکال ادبار
کفر و ضلال بود از اطراف یورش انداخت محافظت قلعه نیز که در آرزوی چنین شبی بودند و بر سر
شوق غزا و جهاد در سر داشتند که کفتی چون عاشق هجران کشیده بر بلا دیار در بار منتظر و آماده
کارزار دو صف بر کشیده لب از خروش بستند و بعزم صید افکنی چون شیران صیاد در کمین صید نشسته

تا اینکه تمامت سپاه روس از خندق گذشته نردبانهای بجرم مانند بپای دیوار حصار برده صعود را پای بر
پله نهادند چون فراز باره قرارگاه آن طایفه بیپایه گشت بهادران اسلام و دلیران با ننگ و نام
از هر کنار دی باشعال افروخته و سنانهای افراخته بازوی خصم شکنی بر گشودند اگرچه در آن
هنگام حسنخان را عارضه صعب بر مزاج طاری شده بود تکیه بطالع خدیو شهریاری نموده با سر
کردگان مجاهد متوکلاً علی الله تیغهای برّان از غلاف بر کشیدند لمعان سیوف سلول کمان قوس و
قزح بر روی فلک سایر آسمانها را ساخت و شرار آتش و حلقه جوشن هم چو دود و پرده غبار نمونه
جلوه کواکب در شب تار آمد تفنگ از دو آهنگ انداوج بر ذیو و از ذیو بر ذیر غریدن آغاز کرده دیار
از سه هزار دو صد نفر بیشتر گشته و یکصد و پنجاه نفر بها دال و بولکونیک و بعضی از سران آن قوم بدست
سیر بغل اسیر و غلول و از دست مجاهدان به جهنم راجع و سپس آمدند و هزار نفر زخم دار و مجروح خود را
بسنگر کشیدند و از دلیران اسلام زیاده بر سیصد نفر جام شهادت نوشیدند سحرگاهان که خور شید
رخشان در شاه برج افق شرقی رایت جلالت بر افراخت که وجه سوی کتان راه کرجستان و طریق تفلیس
پیش گرفت پاره از رو سیه در طرق و شوارع سهام سرمارا هدف و بعضی از دم سیف قتال عرضه تلف آمد

مجادله نمودن شاه زاده نایب السلطنه کرت ثانی در حوالی نخجوان با کفار خذلان نشان و مظفر
گشتن بتایید خداوندمنان در هنگامیکه نایب السلطنه را طایات اعلام در بطاد ساحت خوی طابق وتاق
بر قوش عزم همیونش در آن نواحی جهان نورد و سایر بود معروض رای قضا مضایش گشت که که وجه
بنارال با سین را با سپاهی رنگین بسمت نخجوان مامور ساخته بمحض استماع آن خبر علیخان قاجار و امان
الله خان افشار را با جمعی موفور بر سر آن طایفه نامرد نامزد فرمود مامورین چون آتش و باد از ند
ارس عبور و در چهار فرسنگی نخجوان اندلاوری فروزنده نوایر شر و شور کشتند و جمعی از تیغ انتقام
کشتند و فوجی را به سلاسل و اغلال کشیدند چون سپیده روز یعنی آفتاب عالم افروز خیمه سراپرده
اعتزاب نهاد و کیخسرو فلک نیلی پوش لآلی غلطان و دردانهٔ درخشان ثوابت و سیارها عرض داد و چون
دامن بچه دی بانوار و ازهار سیارات ثوابت و بها پاینده کوش و گردن فلک بیاض سیر بعقد ثریا و
قلاده جوزا گران بار گشت روسیه خود را بدامن کوه البرز کوه کشیده تو بهاران در دنبال هیات را
و قاینه خویش ساخته آرمیدند سربازان لشکر اسلام در مقابل اردوی آن طایفه بد فرجام فرو آمدند
اسلام توقف کشته بانتظار طلوع طلیعه مهر از مطلع سپهر غنودند نیم شب روسیه از آنجا فرار
و خود را بقلعه قرباباد رسانیدند چون سر پنجهٔ قضا کرشتا زدوق فلک مطبوع را چاک زد و از دامن سپهر

اطلس پوش لآلی شعرا و دراری تیر باران افشاند و کلهای دخانی از روی روشنان گردون برداشت و تابـ
زدین آفتاب را بی غرار فلک چادرم برافراشت یلدوان غضنفر چنگال چون پلنگان جبال از دنبال آن نعامـ
نشان بهایم سیرت بر دمنا غزالان پری تمثال عنان سپار گشتند در ظاهر قلعه قرابا با چون موج
موج بیکدیگر جوشیده هنگامه حرب اشتعال یافت و ساحت ارض غبرا از شراره باد تفنگ و توپ
چون عرصه پر آشوب محشر و جحیم پرشرر آمد در بین دار و گیر شعر همین بود فرزانه شهریار ٭
ببین گوهر تاج فرماندار ٭ دل ایوان منوچهر خورشید رای ٭ بمیدان سیاوش آتش گرای ٭ با قومی
از حشم منصور که هر یک بنوک سنان حلقه از گوش ناهید و افسر از سر خورشید ربودی به پیکان
تیر خون اندیشه تیر دبیر گشودی و بخم کمند پر و بال شیر غرین و اژدهای چرخ بربودی ببیم و نخم
کوپال حقه سپهر و مهره مهر در هم شکستی همعنان سپهر بتاخت و چون تیغ زبان روی بدفع
ملاعین اعدای دولت و دین بودن عقاب پیکر عنقا شکوه با عطاف و اطراف صفوف دشمن بال گشا
ساختند و چون شیران هصور و پلنگان غیور در صید گوزنان و گور جمعی را از لباس زندگی عور
ساختند عاقبت در سپر دار ارکان ثبات تزلزل یافته خود خانه خود را آتش زده روی برتافتند
و خود را بر فراز جبال و مصاعد تلال رسانیده دست پلنگان کوه گرداندن تعرض ایشان کوتاه
گشته خویش را بنا بر تفلیس رسانیدند شاهزاده مظفر و منصور وارد نخجوان در آنجا عریضه آقا برظ
قاجار و مصطفی خان طالش رسید مشعر بر اینکه فداییان شاهسون را بر بند اطاعت کشیده ایم و
مستدعی عفو تقصیرات ایشان گردیده بودند حضرت نایب السلطنه جرایم اعمال ایشان را بر قوم صفح
و اغماض ساخته لوای معاودت بجانب تبریز برافراختند در هنگامیکه شکارگاه دورند شهریار فیروزمند
سمند دیو مانند و مطاد شاه بازان تیز پرواز عنقا شکار بود اخبار آن فتوحات معروض رای
خورشید آیات گردید

عزیمت شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان بعد از ترخص و استیذان از شاهنشاه جهانستان بجانب هراة و مقابله و مجادله با فیروز میرزای افغان و ظفر یافتن و جلای آن ناپاکات

افغان هزار دستان خامه در گلشن این خجسته نامه بدینگونه ترانه سرا معاند و زار باب بلاغت میکرد
که سال قبل قضیه غوریان ملتزمان حضور شاهزاده منصور محمد ولی میرزا والی خراسان را به تهران
شاهزاده پیاسه رضا حسین اسحق خان سردار قرایی حاکم تربت حیدریه دارائی آن قلعه بیوسف علی خان
برادرزاده او مفوض داشت در این سال فیما بین عم و برادرزاده آتش نفاق اشتعال یافت و یوسفعلی خان
بتوهمات چند و تخیلات ناپسند روی از کوی مطاوعت برتافت و بپناه فیروز میرزای افغان والی

هراة برده میرزای مزبور سوای سه هزار سوار جرار دیگر کرد که ملا احمد خان نام افغان بمعاونت یوسفعلی
خان روانه غوریان ساخت چون حرکت ناهنجار او معروض رای شاهزاده والاتبار گردید سواران
ایلات چهار دولت و مافی که هر یک تخریب کشوری و هر فردی تفریق دسته بر لشکری کافی اند
همه سواران سالیان جفت کرد ٭ نفسانه از سوی کردی نبرد ٭ ز خونه دل شیر شان بود شیر ٭ بتن در
شان گوشت از خون شیر ٭ بجه درشان اژدها در شکم ٭ چرپشان زبان شان نماده بدم ٭ ما نوح
بجهد و دعوی پیمان و هود فیروز میرزا را از استماع آن معنی در خاطر دررشته حیرت و اضطراب افتاده
فوجی کثیر از آقا غنه هراة و قندهار او یماقات جمشیدی و تایمنی و نکودری و فیروزکوهی و غیره بسرداری
محمدخان علیزائی و رحمدل خان اسحقزائی و حسن خان و صمدخان علیکوزائی و جمعی از مشاهیر افغان
باید او ملا احمد خان روانه و خود نیز در مقام احتشاد و اجتماع لشکر برآمده نجنده فراه و اسفزار و باد
غیس و بادیه نشینان آن حدود و از هراة الی قندهار را از تحریک لوای خود اطلاع داد و از صوفی اسلام
که مرشدی مزور و زراق شیاد که جمیع آقا غنه و ایماقات آن سامان را مراد و مذهب ابوحنیفه را مشید
ارکان و محض بنیاد کرده و خرقه حیله داشت که ارباب حال را شوق وصالش در دل و جمعی از جهال افغان
اویماقات و هزاره جات و تنکانان در کوه آورد و در شیلی در کل بعد تدا استمداد نمود مشار الیه با هزار نفر
از صوفیه مزبوره وارد هراة و تا نجات بجمیع احتشامات مرقوم دیاران و مریدان تیبان مضیف که با جماعت
اکبر الیف و ورد صف میدانست صلا داده جمعیتی وافر در هراة فراهم آمد فیروز میرزا و صوفی اسلام بعزم
رزم سپاه نصرت فرجام اعلای اعلام غزو وردالنگ کهدستان ناصب خیام شرر و شور کشتند
چون شاهزاده را از جمعیت آقا غنه استحضار حاصل گردید و بمرحمت الحامیه که فیروز میرزا از ضرب دست باد
روی بعرصه محاربت نهاد و بنفس خویش مناقشه را آماده است از مشهد مقدس رضوی بمحاربت شتا
و درگاه خسروی و شتابنده تر از سیل کوهسار دی بتخریب پای سست بنیاد او توسن صبا رفتار عنان
سپار و در محل فرود آمده آتش پیکار کشتند افغان نای و آوای رویین و دای لان شور فزای زمین
بفلک هفتمین رسید و نعره کوس پرده در گوش سکان هند و چین گردید بهادران جانبین دست خصم
شکنی گشودند و سرهای سروران را گوی چوگان شمشیر بهادری نمودند پیکانهای آبدار تیرهای خاره
گذار چون باران بهار روی زمین را از گلهای احمر خون چون عرصه لاله زار بهار است و از مغفر نبرد
غبار و گرد پرده چهره فلک و حجاب دیده ملک گشت کشتی پاره‌های جانها در غرقاب آب تیغ غرق آمد
و بارقه شمشیرهای تابناک گشت زاد و دودمان مالک را آتش برق آورد و یعنی ... تیز کشاده دهان

وذبرای بردن جان نیزه برهنه میان ، درصولتنا ول نسایم سعادت از مهب مراد وزیدن آغاز نهاد
ودرصدمه منحنت روایح فتح وپیروزی بمشام رسید وان مطلع کا رطلیعه سپاه نصرت روی نمود کو کس
ببال دین دوان صوف اسلام وبیرید مرجامش راهفتم طبقه جحیم در آن مصاف مطاف کشت
وابدال خان وملاجبار خان وعبد الواحد خان وطهان خان که از اعیان افاغنه بودند کشتی حیات
ددگرداب فنا غریق آمد ودرنا رعنا حریق فیروز میرزا چون هوا دفیروزی نامی وان شراب ناکوار
دهرنا پایدار غیر از تلخی کامی باقی نماند باحاجی آقاخان وزیر سر بزیر افکنده راه هرات پیش گرفت
ودل بمحصوری وماسوری داد اتفاق همان روز ملک قاسم ولدش باد و هزار سوار از قندهار بمدآمد
بید رشکسته سلسله جلالت گسسته پیوست چون اوضاع را چنان دید قدم از همراهی درکشید
وبصوب فراه فراهم آوردن سپاهی جدید را فرار بر شد فیروز میرزا و ادهرات و ملک حسین میرزا وله
خود را بهمراهی یوسف علیخان رضوی وحاجی آقاخان وزیر وچند نفر از مشاهیر افغان وپیشکشها
لایق وپیلاکات موافق ویک زنجیر فیل نیل شکوه وشش هزار تومان خراسان نقد در وانه حضور
فروزان کوکب سپهر خسروی وبدست عجز وبیان خلقه کوب ابواب متابعت ومطاوعت گردید
شاه زاده ملتمس اورا قبول وبمارانه مراتش مشمول ساخته وبانعامات خاص از کلاه وکمر مرصع وشمشیر
بجوهر او را نواخت ولوای معاودت بصوب عودیان برافراخت وکردان گرد انگیز را امر فرمود تا گرداگرد
شهر بند ذکر فته طرح قلعه کشائی ریختند قلعه کیان را از وقوع آن حال نشر به حفظ تسلیم مقالید
مسلم داشتند نواب شاه زاده مستحفظ کماشتند لوای مراجعت بمشهد مقدس افراشتند وکیفیت را
بخاکپای شاهنشاهی معروض داشتند آمدن سرهرفرد جنس ایلچی کلایت انگریز بدربار شاهنشاه جهان
وگذرانیدن طرایف وهدایای سلطان انگریز از پیشگاه حضور سپهر لمعان طوطی بجاده کون منقار
خامه بدینگونه شکر زین داستان دلاویز میکرد دکه چون با نمای منهیان ومجاوران ثغور بان فرمانفرمای
هندوستان خبر رسید که فیمابین دولت ایران وفرانسه باید وشد سفرای طیب رای ذهاب
وایاب پیام آوران نیک فرمان ارکان ودادرتشیید یافته واسباب موالاه واتحاد ممهد پذیرفته
خاطرش دگرداب اضطراب افتاده درمقام چاره کار دوند ودن دنک شک وعار از آنچه
احوال بر آمده مالکم بهادر را با عریضه مزاجت آئین ونفایس وامتعه هند وچین بسفارت ایران
مامور ساخت مشارالیه کشتی عزم را در بندر ابوشهر لنگر توقف انداخت وسنیدان را از ارسلان
دوستانه بامنای دولت جاوید ادنی ومقربان درگاه مصر وانه نگاشت وبصحبت بیدی صبا ذثنا

بیزی

شبیهی کشادار سال داشت از آنجاکه غاردن خان ایلچی دولت فرانسه از جانب پادشاه ذیجاه آن
مملکت که در آن هنگام غریوکوس امپراطوریش غلغله در ممالک روم وروس انداخته بود وعلم زبردستی
واستیلا بر جمیع قرال فرنک افراخته بعهد نامه باولیای دولت علیه سپرده بود که بدفع جنگ
جنگ روسیه را از دامن تفلیس وسایر ولایات آذربایجان که بحیله وتلبیس تصرف دارند کوتاه دارد
وعسکرخان افشار نصیص بنیان عهود را در پاریس بود امنای شوکت قاهره احضار مالکم بهادر را
وعسکرخان افشار بستیدای وفتور تدبیر محمول واورا بدخول مملکت ماذون ناساخته مشارالیه معاودت هندوستان
نمود وپیرا زچندی معلوم مقربان درگاه شاهنشاهی شد که ناپلیون پادشاه فرانسه را با پادشاه روس
صلح افتاده ودر تخلیه ولایت آذربایجان قراردی نداده چون بر شکستن عهد آن پیمان گسل قرب
یافتگان آستان آسمان محل را اطلاع افتاد بستن رشته الفت انگریز را پیشنهاد خاطر منیر بنیاد
وگسستن سلسله موالات فرانسه را مکنون ضمیر دوستی بنیاد ساختند درخلال آن حال بانهای
منهیان معروض گردید که سفیری سرهرفرد جنس نام که در حکومت جعفرخان زند مدتی در شیراز
بوده وبلغت فارسی عارفست از جانب پادشاه ذیجاه انگریز وارد در بندر ابوشهر وبانتظار اذن
اولیای دولت قاهره دیده در راه دارد فرمان قضا جریان از مصدر عز وشأن بافتخار شاه زاده کامکار
حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس شرف اصدار یافت که مهماندار از شیراز روانه کند اورا با اعزاز
واعزاز بدربار حضرت رساند چون خبر ورود سفیر مزبور بدار السلطنه اصفهان رسید غاردن
ایلچی فرانسه را استماع افتاد وسلوک گردید که ممال مکیدت وتزویرش در گلشن پیروزی کار کرد
وراه درون واسرار پنهانش از پرده بیرون افتاد از اولیای دولت رخصت انصراف بر تختگاه
پاریس حاصل واز راه تبریز واسلامبول روی بمقصد نهاد در آنجا بواسطه سوء تدبیر از نظر پادشاه
فرانسه در رتبه که داشت افتاد وعسکرخان افشار با نامه دوستانه اذن معاودت یافته در حین
سلطانیه شرفیاب کاب قاآنی گردید بالجمله در اواخر ذی الحجه الحرام سنه یکهزار ودویست وبیست
سفیر مزبور تسلیم عتبه سپهر دستور شاهنشاه منصور سرافراز ویک قطعه الماس سهرلمعان که
خورشید را از عکس ضیا وبهای آن تشویر بردیده خودی ومشتری از چتو اضائت آن پرده
غیرت بر چهره کشیدی وسایر نفایس وطرایف فرنگ وده عراده توپ ثعبان هیات وشانزده هزار
قبضه تفنگ که پادشاه والاجاه هدیه دوستانه را ارسال ساخته بود از پیشگاه حضور بگذرانید
موقع استحسان ودرجه قبول یافت وعهدنامچه فیمابین او واولیای دولت علیه مرقوم وباجها ومعهد

الدولة العلیة میرزا محمد شفیع وزیر و امین السلطنة البهیة حاجی محمد حسینخان مستوفی الممالک مهر
مختوم سفیر مزبور مختوم و یک نسخه در صندوقخانه مبارکه ضبط و یک نسخه مصحوب میرزا
ابوالحسن همشیره زاده حاجی ابراهیم وزیر سابق دیوان اعلی در سال لندن پای تخت انگریز سفیر انگلیس
کارگذاران دستگاه ان مراوده پادشاه فرانسه دیک بپوشند و با قرار مزبور چه از نقد و چه
از دود پیمانه پیمان ننوشند تا دو سه دایه نفرف از مملکت تفلیس و غیره منقلع نگردد و هر سال
برسم استمرار مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه نقد سفیری که از انگریز همیشه در پای تخت ایران
است واصل صاحب جمعان خزانه مبارکه نماید **حرکت رایات ظفر آیات به تنبیه سرکشان روس**
بچمن اوجان و تعیین شاهزادگان عظام به تدبیر کفره روس نقطه فصل ربیع از افلاک
آمد پدید ٭ دوره از برج ماهی آفتاب آمد پدید ٭ هر کجا بادید لاله دروید از زمین ٭ هر کجا خاک
سراب ما آب و شراب آمد پدید ٭ تا که بنشیند غبار از روی میدان هوا ٭ آب در نهر طوم پیلان سحاب
آمد پدید ٭ از صبا در جام مل برلب گل در لعل او فتاد ٭ و ز هوا در گوش گل دُر خوشاب آمد پدید ٭
گرد با زنار نرگس چشم کرده در هیئت ٭ فامرات الطرف اتراب از نقاب آمد پدید ٭ بر لب آهو و چمن
بازوی تیهو در جبال ٭ از فروغ لاله و سبزه خضاب آمد پدید ٭ نیر اعظم مربی عالم یعنی آفتاب جهان
تاب ایوان حمل را از قدوم بهجت لزوم نوی زینت کاخ خسروی داد و نقاش قوت نامیه دست
مطراحی باغ و گلشن و نقش بندی را تلال و دمن بر گشاد فراش با فروشان اردی بهشت بزمگاه
چمن را بجهت نزول موکب سلطان گل از خس و خار دی و بهمن بپرداخت و فرمان فرمای فروردین
قلع و قمع حریف ضعیف را خنجر سوسن و سنان سبزه و پیکان غنچه و سپر اوراق و درع شکوفه آماده
و مهیا ساخت سپهدار ربیع با جنود ریاحین وان هارا استرداد آذربایجان گلزار را اعلام لاله و سنبل
در دشت و کهسار برافراخت بلبل شیدا بر فراز گلبن از سودای گل غزلخوان گشت و کنار جوی و لب
کشت از سبزه طری و گل آذری مورد رشک چمن و گلستان آسمان آمد رومیان متموج و امطار که در زمینت
سپهدار آذر از قلاع و حصون کناری نگشت در و دشت پر شهیب دم سردی عنان گرای دی شد صوتی
قلال و شوامخ جبال قدم فرسای و مرحله پیمای بودند از آتش افروزی برق و بیابان نو و ایا کهف
متواری گشته محفل نوروزی با آئین خسروانه و نظم شاهانه در دار السلطنه طهران انعقاد یافت
شاهزادگان فریدون حشمت و امرا و وزرا و اعیان دولت علیه الثنا و ببرسم مالوف لازم تهنیت
بتقدیم پیوستند و هر یک را علی قدر مراتبهم بر دوش از جامه فاخره و کرم با ثواب زرتار گوهر نگار

دشت

دشت گلزار گشت و جیب و کنار سروران لشکر و اعیان کشور از مخزن سخا و نعم بدینار و درم مشحون
باغ ارم آمد بعد از انقضای جشن نوروزی شهریار کشور دین و دنیا بشکار دادن سلطنت عظمی که دکان
دولت کبرای را مامور بتهیه اسباب سفر و سرانجام سراپرده و چادر و تدارک تیغ و خنجر و احتشاد
سپاه و لشکر فرمودند هفتاد روز بعد از عید سعید بعزم چمن اوجان پای دولت برکاب سعادت
نهاده با شکوه سلیمانی و دبدبه قاآنی عنان عزیمت بصوب مقصود گشادند رایات گیتی گشای
فلک سا و اعلام جهان پیما پرده پوش چرخ والا شد بحر زخار معسکر نصرت پرور و دریای سکندر
اردوی انجم حشم گردون حشر از حرکت دلیران آهن پوش بجوش و رعد بباد نای زرین و خم
رویین چون صور قیامت در خروش آمد چون چمن اوجان محل نزول و نزول ظفر شمول گردید
قباب خیام زرین طناب با وج ماه و آفتاب بر کشیده آمد عرصه آن ناحیه از وصول رکاب ملک
آرای شاهنشاهی چون عرصه فلک ثوابت بانوار سعادت منور گشت نیر و شاخ جهانداری و
ثمینه قلاده شهریاری نایب السلطنه عباس میرزا مورد همایون خسروی را بتعظیم و اجلال
تلقی نموده جهان بین را از غبار سم سمند جهانبان که کیمیای سعادت و توتیای دولت
سر روشنان ساخت و از شرف پایبوس که عمده مباهات و زبده کرامات و عنوان نامه بختیاری و
طراز نجابت جهانداریست فرق افتخار و اعزاز بفرق فرقدان سوده و زینک و کعجلت آن مملکت را در تسخیر
آمال انوار و ازهار بخ مراد و مرام دوری نموده و بحشم و نفیر را روضه شادمانی و گلبن خرم
شکفته آمده و هر یک را فراخور حسن فرمانبری انواع ملاطفت مشاهده افتاد و از شجره خدمت مرضی ثمره
نعمت جاوید یافتند چون هفته ز ورود مسعود بر آن حدود بگذشت نبشت نواب سلطنت کبری محمد
علی میرزا با آداب سکندر نام و حشمت مالک الکلام وارد اردوی سپهر احتشام و بشرف تقبیل بارگاه گردون
مقام مشرف گردید نهال برومند اقبالش باثمار عطوفت بیشمار خسروانه بارور گشت و غصن
سربلند خاطرش بانوار الطاف و اشفاق بلانهایات خدیوانه منور آمد عزیمت جهانگشای شاهانه
بر اطفای نایره فساد و هدم اساس دو سیه بدنهاد مقصود و مصروف گشته و مقرر شد که **شعر**
دو پیچنده تاج و شایان تخت ٭ دو شیر یل بر خسروانی درخت ٭ دو شمشاد نوخیز باغ جهی ٭ دو فرخنده
رخشان برج شهی ٭ دو فرزانه نیو منوچهر چهر ٭ دو تابنده ماه و دو رخشنده مهر ٭ دو سوزنده
دریای آتش بجنگ ٭ هم موج جنبان آتش فشان نهنگ ٭ دو شمشیر برنده از یک نیام ٭ دو شاهین
برنده از یک کنام ٭ دو نور جهان بین دار آسیو ٭ دو نیروی بازوی کیهان خدیو ٭ نایب السلطنه

میرزا و محمد علی میرزا کمند آبرا زهره که با لطف آن روز بزم برابری کند و شرآتش را یاد کرد با عنفا این هنگام رزم
لاف برتری زند از بیم رمح بیجان آن سماک مانند ماهی در دم آب بیجان و از ترس خدنگ پران این
نسر طایر چون کبوتر شاهین دیده بیجان آن بقوت ساعد منطقه را ذکر جوزا و عقد دوی ثریا بود
واین بز و ریاز و قلاده از گردن حمل و حمایل از صدره بجره کشودی خنده صبح تیغ فتنه نشان آن کشاینده
ابواب فیروزی و گوهر ابر کف در فشان این کاینات را روزی

شعر

دو شهریار کزین دو دو نام ماند در زمان
دو انجما در زمین دو واخشا در زمان ٭ یکی بدست چیره باد و نسیم او دیبا ٭ یکی بتیغ همرابر و سرشک و مرجان

با لشکری همه در جنگ هم نبرد شیر و پلنگ یکی بطرف گنجه و یکی بطرف شوره گل تفلیس آهنگ
نماید شاهزادگان عظام امتثال فرمان شاهنشاه گیتی غلام را گمشت بر دیده نماده پس دیو فرمان
کمر بر میان بستند روز دیگر که خورشید انور و فرمانده لشکر انجم و اختران سرا پرده افق خاور قدم
بر تخت فیروزه گون سپهر اخضر نماد رایات فتح آیات شاهزادگان جوان بخت و پیر ایرکان کاه و تخت
در اهتزاز آمد و عقابان اعلام زرین جناح و درواج نصرت پرداز نوای خم رویین و ناله نای زرین از
فراز سپهر هفتمین در گذشت **مأمور گردیدن فرج الله خان نسقچی باشی بر حسب امر شهریار جهانستان باعساکر ظفرنشان با نظام ... و آستارا** مفاتح ابواب سبب و مقالید اقفال این کنج
و گهرایی خامه فصاحت پرداز زردهای بستر این داستان نقل ندانمیکرد که چون چمن گلبیز
از اهتزاز باد بهار قدوم بهجت آثار شاهزاده سپهر اقتدار رشک فرهای گلستان ارم و آن عرصه
دلگشا از طراز زندگی فیض مقدم سعادت توام غیرت افزای بیت الصنم گشت بعرض رسید که نیاز
نیالسین در ساحت قراباغ را پا سنبدال و استقلال بر فراز مهر و ماه افراختند و شمشیر جلادت
و تیغ غرور از نیام بخردی آخته دارد شاهزاده را غضب قیامت لهب آتش افروز و شعله غیرت
جهانسوز گردید فرج الله خان افشار نسقچی باشی دیوان اعلا را با لشکری مه و بند ظفرمند شهاب
سنان مخره کند بتنبیه نیاز الخ بود مأمور فرمودند در اثنای آن حال نظر علیخان شاهسون
حاکم اردبیل که در سال قبل از برگشتگی بخت بمناسبت مصاهرت مصطفی خان طالش با ایل خود فرار
بلنکران کرده بود روی نیاز بدولت جاوید انباز شاهزادگان گردون فراز آورده دست توسل بدامن
عجز و نیاز زده مستدعی گردید که فرج الله خان را مقرر فرمایند که از کاه اردبیل طریق قراباغ
بپایید تا اینکه این جان فشان تلافی عفو و گناه و زلات خود خدمتی شایان بمصد رود و دختر دیگر
مصطفی خان را که نامزد شاهزاده والاگهر علی میرزا است مصطفی خان را از فرستادن او بکاخ سلطنت

والوان شهر بای اکادی ست روانه سراپرده‌ات عظمت و در سلک جواری حرم سرای جلالت منسلک و
و خود نیز سواره و پیاده شاهسون را جمع آوری و باتفاق فرج الله خان بجان سپاری و خدمتگذاری
قیام نماید چون شیمه کریمه عاجز پروری از محاسن صفات حمیده و اغماض از تقصیرات گناهکاران
معترف بگناه در عرضه ارباب کرم پسندیده است استدعای او قبول و بمواطف از حد افزونش
مشمول و فرج الله خان را بر فتن اردبیل مأذون فرمودند چون ساحت آن ولایت لشکر منصور
و سپاه پیل افکن شیر زور را محل عبور و مرور گشت خبر رسید که مصطفی خان را از استماع تموج
بحر زخار و دریای خونخوار افغان سیل بی زینهار اردوی انجم شمار ظفر شعار در دریای وجدان
سفینه طاقت و توانش در گرداب منطرار و اضطراب افتاده ایل و اموال خود را بقلعه جامشی ران
که در ساحل دریای طبرستان واقع است فرستاده و بیرحسن خان پسر خود را با جمعیتی وافر بگرفتن
حسینقلیخان باکوئی و هاشم خان شیروانی و علیخان رودباری و محمد خان بیگدلی که در حدود
اوجارود توقف داشتند تعیین و علی الغفله بر سر خوانین مزبوره ریخته و سلک جمعیت ایشان را
گسیخته حکم را دستگیر و نشد دید و دیده فرج الله خان را از ملاحظه و مشاهده این گونه افعال منبخص
و بر هن گردید که چراغ مواعید نظر علیخان بی فروغ است و نهد آتش دروغ و چهره عروس بیانش
بغازه عذر گلگونست و برود و دوش شاهد ایمانش بطراز عذر رشیحون او را با فرج الله خان عمش
گرفته محبوساً روانه موکب همایون شاهنشاهی ساخت و عجب فرمان قضانشان او بی علاوت
به تنبیه مصطفی خان برافراخت **ذکر تاختن شاهزاده والاگهر محمد علی میرزا بر حسب امر خاقان کشورستان از راه ایروان بخاک گرجستان و اضمحلال کفار روس** سابقاً کلک حکایات گذار نگارنده این طرفه
خبر کرده بود که نواب شاهزاده کامکار محمد علی میرزا بحسب حکم همایون بحرکت لشکر
انجم حشر بجانب شوره گل و فراز زدن لوای جلالت بطرف گرجستان بسیط زمین از جوش سواران
آهن پوش موکب غرمش متزلزل و گونه هوا از ارتفاع غبار متبدل و صحرا و کوه از هجوم لشکر سیل
شتاب کوه و دنگ بر شیر و پلنگ تنگ گردید چون ساحت ایروان مطلوع کاه سمی فاسنان اعلام
نصرت پرور و عنا قداف رایات ظفر پیکر گشت حسینخان سردار بیکلربیگی ایروان را ملتزم رکاب
فیروزی مآب فرموده نیز در شوره گل برسمند بورغ تک آهورنگ کوه رین عنان سپار آمدند و خطاب
پیسنان و گریوهای تنگ را با قدام اسبان آهوخرام بپیمودند و مهر علیخان ولد مرتضی قلیخان عم خاقان
جم حشم و اسمعیل بیگ دامغانی و حسن خان برادر حسینخان سردار و محمد علیخان شامبیاتی را با ایشان

خنجر گذار دلشکری منوچهر بدفع روسیه حاملو و بیک کندی تعیین و محراب خان افشار نایب نسقچی
باشی دیوان اعلی را با تقوبیلت بیچلو که در همان اوقات با ایل خود از روسیه رو گردان و رخ بدولت
علیه نهاده بود مامور باخستقه و باش آچق که بمعاونت اهالی آنجا دست تسلط روسیه را از آن
ولایت کوتاه سازند مامورین چون آتش سوزان و شعله فروزان پای کوه نورد بصعود و هبوط
کوههای صعب و قلعهای سخت و صحاری پر درخت گشوده از صدمات قوایم آهنین اسبان لاغر
میان فربه سر بر پشت گاو زمین فرسوده شد روسیه وقتی خبردار و از نشاه باده بیخودی
هشیار گردیدند که سنان و وجود خود را گرفتار چهار موجه فتور و فتن دیدند و توپهای رعدآواز
و قاپوز خویش و تفنگهای برقانداز را سپر بلای خود ساخته شراره دیرینه و آتش انگیزی آغاز
نهادند از سحاب پر تاب توپ صواعق بلا و از غمام نیلفام تفنگ ژاله فنا باریدن گرفت دران
شیرکینان اسلام که همیشه شمشیر کین ایشان در فتح ابواب بسته کلید آهنین خدنگ پران
قابض ارواح آتش باران فرنگ و چین است با تیغهای آخته و سنانهای افراخته خود را بمیان زده با
آتش انداختن بضرب بلارک بران و خدنگ پران طرفة العینی سلسله جمعیت آن طایفه را از
یکدیگر گسیختند در میدان شرحا شرحا و دوده‌ها بر سر هم ریخته بقیة السیف بطرف قلعه‌جات گریختند
دلیران قلعه‌گشا اطراف قلاع گرفتن از تقاع را محیط گشتند و راه عبور بیک نظر بر روی دشمن
و دوست ببستند چون ایام محاصره امتداد یافت شاهزاده مامورین محاصره را احضار و بعزم تاخت
و تاراج امصار تفلیس برگماشت دلاوران آتش پای باد پیمای آب رفتار خاک نورد کوه گرد بر نشسته
چون شیران از بند رسته و پلنگان سلسله گسسته تا کنار تفلیس را تاختند و با غنایم بسیار
و اسیران بیشمار مظفر و منصور عطف عنان عزیمت بصوب ایروان نمودند و در آنجا محراب خان نیز
از آن طرف به نیل مقصود وارد حضور شاهزاده منصور گردید عزیمت نایب السلطنه عباس
میرزا برحسب حکم خدیو جهانگشا از راه قراباغ بتسخیر گنجه و آن حدود و مراجعت
نمودن با فتح و ظفر و بدست آوردن شاهد مقصود چون نواب نایب السلطنه را چمن کلنبر مخیم
خیام عزوشان و قباب خرگاه آسمان جاه همدوش برجیس و کیوان گشت ابوالفتح خان شیشی را
با فوجی از دلیران شیرکین و بهادران هژبر نظیر بسرابلات و دهایای قراباغ متصل بمحال قپان
و مقری که محل اختیار او بود مامور و معهود و دیگران سواران کین که در جانشین چون آذر برزین بود
بسمت باکو بیر تعیین که رفته از روسیه آن حدود خبری بیاورند اتفاقا پیش از طلوع آفتاب

که چشمان ثوابت و سیار بخواب نرفته و جوهری فلک نطع لآلی غلطان و درّ دری ثمین انجم را برنچیده بود
بفوجی از روسیه برخورده آتش کارزار مشتعل و چرخ غدار در بی آزرمی قوی دل گشته جمعی از روسی را
رود حیات ببر رسیده در کف ساقی اجل جام شربت ناگوار مرگ چشیدند و جمعی را دست بسته
بهادران پای به بند اسیری کشیده برکاب شاهزاده مظفر آوردند روز دیگر که سپیده صبح انور یعنی
خواجه لشکر انجم و اختر پای سعادت برکاب اشهب چرخ اخضر نهاد امر والا باعلای اعلام فلک فرسا
بجانب نخجوان شرف نفاذ یافت دلاوران رستم نژاد بر پشت تکاوران بادرفتار نشستند و از زخم
سم بودان آتش نهاد پشت گاو زمین را در هم شکستند در عزل کدوج و منصب طرمصوف
بعد از آنکه کدوج را در پای قلعه ایروان سر غرور را از باد پندار خالی گشت و کشت حیات سبیح روسی را
بلاس بابی دیوس مجاهدین اسلام در دیده آمد رجال دولت روس او را احضار و طرمصوف نامی را
بجای وی منصب سرداری دادند در این وقت که موکب والا از کلنبر بسمت نخجوان فرانند رایت
ظفر گردیدند برادر سردار مزبور وارد حضور شاهزاده منصور و ابلاغ نامه از برادر نمود مشعر براینکه اولیای
روس را مدعا این است که ایروان و نخجوان انتقال بایشان یابد که رود ارس فیمابین دولتین حد
فاصله باشد و در عوض این دو ولایت از ارزنة الروم و بغداد و سرحدات ممالک عثمانیه متصله بایران
بموافقت دولت روس بدولت ایران منتقل و آتش فتنه که فیمابین سالها است مشتعل است باآب
مصالحت و مسالمت انطفا پذیرد چنانچه ایلچی بدین خصوص از دولت علیه بپای تخت مامور شود مبین
صواب است و اگر فرضا صورت نبندد نقصانی بدولت علیه نخواهد رسید حضرت نایب السلطنه
فرستاده او را روانه اردوی همایون ساخت و موکب والا از راه نخجوان عزیمت گنجه فرمود و در ورود
بچمن کوکچه پیر قلیخان قاجار و حاجی محمدخان قراگوزلو را با سپاهی آراسته و لشکری از سرجان گذشته
روانه نواحی گنجه و مقرر فرمودند که هر کرا سر طاعت و فرمانبری در پیش است و نیز مخالفت در کیش
کوچانیده روانه اردوی همایون پادشاهی سازند و هر کرا دست نافرمانی دراز است و سر عصیان
در گران گوشمالی بسزا دهند و موکب والا نیز از تعاقب عقابان شکار اندازان شاهبازان اعلام نصرت
طراز را بانسرین فلک هم پرواز ساختند چون حوالی گنجه جولانگاه اسبان تازی و بهادران غازی
گردید شاهزاده امیرخان قاجار را مامور بشهر گنجه فرمودند چون اهالی آنجا از نزول کواکب جلال
شاهزاده فرخ فال بآن حوالی اطلاع افتاده دست از آستین مهمان کشی بیرون آورده چند نفر روسی را
جامه در خون کشیدند و امیرخان را استقبال و شرط استنزال بجا آورده چند نفر از اعیان دولت را

اردوی والا و با انعام و جوایز بهره مند و بعواطف و عوارف سربلند گشته برگشتند و امیرخان در خارج
شهر شید بی کار و تدبیر دو سپیر دانشنای آن حال معروض رای والا گردید که طرف موصوف را از معاو
نواب محمد علی میرزا دل قوی و نیروی احتشاد لشکر و سپاه نموده و جنود متفرقه خویش را مبین ان
مستحفظین قلاع جمع آوری و روی دلاوری بجانب گنجه نهاده و در کم من اعمال بلده مزبور
بارنو قف گشاده و کس نزد دو سپیر قلعه فرستاده بزرگان ارامنه را گرفته محبوس ساخته اند
اگرچه جمعیت اردوی شاه زاده بقدر ربع سپاه روس نبود و آذوقه نیز از معسکر انجم متبرکیا
و شدت سرما و برودت هوا باعث فسردگی تیغ و شتاب و راه عبور سپاه بطرف ایروان و نخجوان
بواسطه اجتماع دو سپیر بسته و پای فکر و تدبیر و دست چاره و تمهید شکسته بود شاه زاده
توکل بر عنایات خالق جزو کل کرده پیر قلیخان و حاجی محمد خان را طلب داشتند و سنگری متین ساختند
و مهدی قلیخان را بمحافظت آن گذاشتند و لوای جلالت بطرف طرف موصوف برافراشتند طرف موصوف را
چون بر قلت سپاه شاه زاده سکندر جاه استحضار کلی بود از آن رزمجویی و دلیری بتحیر مانده بادل
پر هراس سنگری متین اساس بنا ده نشست حضرت نایب السلطنه اغورلوخان گنجه را با فوجی سوار
تعیین فرمودند که در اطراف سنگر دو سپیر گردش نمایند و نگذارند که احدی از آن طایفه قدم
جسارت از نگاه خویش پیش نهد طرف موصوف چون اوضاع دلیران ساندید بگرد چاره برآمده
خواست که بکر و فن متوالی در بنیان معسکر انجم حشر رخنه اندازد و وصول نعمت و فتح و نصرت را
چاره سازند مفید نیفتاده یک دو روز از طرفین بر سهام تیر و گلوله‌های دود خ شرر و آتش
بازی توپ و تفنگ و پیغام گذاری سفرای سهام بید رنگ در میان جنگل جنگی العسکرین شام
گردانیدند طرف موصوف چاره کار و بهبودی روزگار خود را در شبیخون دیده نه هزار از رجال الذات
مستعد و روانه اردوی والا ساخت در میان جنگل با ابراهیم خان بیات و یوزباشی غلامان که
بقراولی مامور بودند برخورده تصور اینکه لشکر اسلام نیز عزیمت شبیخون نموده اند فسخ اراده
کرده معاودت به نگاه خویش و ناهنگامی که پرده ظلام از پیش نظرها برخواست و مهر خاور
ساخت جهان را از رخسار عالم آرای بیاراست طرف موصوف از در صلح در آمده نامه مشعر بر اظهار
دوستی مرقوم و متعهد گردید بود که بقدر امکان در اصلاح دو دولت کوشش نماید تا وقتی
که پادشاه روس تخلیه ولایت فرمان دهد شاه زاده پیام آورد را بعواطف ملکانه نواخت و
مقرر فرمود که باید طرف موصوف ابتدا آزار اهالی گنجه را که در این اوقات ناهنجار مطاوعت دولت

دوران

دوران عدت گشته‌اند موقوف و عنان عزم بطرف گرجستان معطوف سازند و طرف موصوف وفا بتعهد
خویش نموده راه گرجستان و تفلیس پیش گرفت موکب والا نیز عازم ایروان و در گوکچه با شاه زاده
محمد علی میرزا که تا ایروان بموجب امداد و رزم طرف موصوف میامد ملاقات اتفاق افتاده حضرت نایب
السلطنه روانه ایروان و شاه زاده محمد علی میرزا بتبریز اوجان نمود **محاربه سپاه شاهی با مصطفی
خان طالش و انهزام وی و تسخیر قلعه لنکران** قبل از این رقم زده کلک صداقت سلک گشت
که فرج الله خان بعد از روانه نمودن خوانین شاهسون باردوی همایون جهان پوی پادشاهی حسب
الامر اعلیحضرت ظل اللهی مامور به تنبیه و تادیب مصطفی خان طالش گردید با عزمی ثابت و رای
مستقیم از اردبیل نواخته نای رحیل و فرازنده لوای قال و قیل گشت از آن جانب نیز فوجی از
تفنگچیان آتش فشان دشت و شفت بموجب فرمان قضا جریان شاهنشاهی بحوالی لنکران رسیده
از دو جانب نوای جنگ و افغان تفنگ برخواستند در میان جنگل و کنار دریا دریای پرشور و بحر
پرفتور بموج در آمد لطمات آن زورق حیات بسیاری از مردان مرد و دلیران جنگل گرد طالش را
نگونسار ساخت مصطفی خان چون کشتی وجود خود را در آن لجه خونخوار و گرداب بی قعر و کناره
غرق و خویش و بیگانه را از آتش عمال نا ثابت جوتی دید لنکران را در آتشی که خود افروخته بود
سوخته خود را بجامیش داده رسانید از دو سپیر استمداد خواست در آن هنگام که باد از وحشت محشر
و خیز از دهشت فزع اکبر میداد عمر سلطان شیروانی که از جانب مصطفی خان شیروانی معاونت او را
مامور بود بتشبیر میمان کشتی مرحسنخان پسر مصطفی خان گشته گشت و آتش خصومت فیما بین طالش
و شیروانی مشتعل گشت مصطفی خان مآل اندیشی نموده پسر دیگر خود را پیش مصطفی خان
فرستاده جنگ در دامن اعتذار زد مصطفی خان از خون عمر سلطان درگذشت و بعد و دی ساده
با مداد او مروانه جامیش داده ساخت فرج الله خان آن ولایت را متصرف و آتش در اماکن مصطفی
خان چون راه نجات را از جوانب بسته دید از دریا بسیمان در آمد فرج الله خان کیفیت را معروض رای
امنای دولت علیه ساخت اعلیحضرت ظل اللهی میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه را برفتن طالش و استمالت
مصطفی خان مامور فرموده مقرر شد که اگر استشمام روایح صدق و صفا از کلام و احوالش نماید امانش بدهد
و الا شرارن بسنگر دو بیلگان جنگل نورده و نهنگان دریا کش چون آتش سرکش و شعله فروزان از دیار
اثری باقی نگذارند میرزا بزرگ رفته او را ملاقات و بمواعظ مشفقانه و نصایح دوستانه نصیحت خوش
از گرد خوف و هراس پاک کرد او نیز تعهد نمود که دیگر گردانی کوته رفتار نگردد و خود راه بندگی بپوید

وعیر از عضای اولیاء دولت علیه تجویز بنابر آن فرج‌الله خان با عساکر مامور مراجعت باردوی همایون
نمودند چون زمانه بنای دم سردی و قرایش فصل شباط و بهمن خیام کرباسی برف را بر اطراف کوه و هامون
برافراشت با مر شهریار سلیمان اقتدار پیش‌خانه کشان اردوی فلک مقدار خیام زرین قباب را
بر پشت هیونان هامون نورد بستند و روز دیگر که خسرو خاور بعزم دارالسلطنهٔ باختر براشهب
خوش‌خرام گردون گردان برآمد خسرو فریدون جاه گرپای سعادت برکاب هلال پیکر نهاده بطرف دار
الخلافه فرین سپس آمدند چون ظاهر دارالخلافه شاه باذان اعلام مفرت طرازان را مطار گشت شاه‌زاده
آزاده حسینعلی میرزا موکب پادشاهی را از قدم سر استقبال و از غبار سم سمند جهان پیما دیده
صغیر و کبیر منور گشت و از قدوم فرخنده لزوم شهریاری عمارات مبارکه کواره زن چرخ اخضر شد

ذکر تسخیر قلعهٔ ترشیز و گرفتاری مصطفی قلیخان عرب و عفو تقصیرات او

سابقاً در فرزده کلک صدق نگار شد که مصطفی خان عرب منش مست از زور باده غرور در پای خم
بیخردی از دست رفت بحصانت قلعهٔ سلطان آباد ترشیز و وفور آذوقه و ذخیره مغرور سر آغاز
و منهج طغیان و عصیان را بپای سستی رای مجتاز گشت و مدت هفت هشت سال در درون حصار پیچ
باو و باد نشست و در دوب قلعه را بروی دوست و دشمن ببست و هر سال از رکاب شاه‌زاده
محمد ولی میرزا والی خراسان جمعی از یکه تازان جلادت بتخریب بنیان استبداد او نامزد می‌شد و
مامورین سه چهار ماه در اطراف قلعه آتش نهب افروخته و محصولات و غلات و باغات را می‌سوختند
همین که زمانه بنای دم سردی می‌نهاد و ابر بهمنی بر بساط کوه و بیابان کافوری و سیماب شباطرا از
مجاری سهل و جبل سیل انگیز می‌گشت پای ترکتاز می‌کشیدند در این سال اهالی قلعه در تنگنای قلعه
بتنگ آمدند با وی بمخالفت در شدند و برهنمائی بخت مساعد در دو قلعه را بروی جنود مسعود
گشودند مصطفی خان گرفتار گشت اما گشت شاه‌زاده او را با امیر قلیچ خان تیموری روانه دربار
خسروی و ملتمس عفو تقصیرات او گردیده بود در حین سلطانیه در هنگامی که رایات پادشاهی
بجانب اوجان فلک سا روشنفکشای بود بشرف زمین بوس مشرف و از باس و بوس ضمان (؟) این
گشته با خانه و کوچ بتوقف دارالخلافه طهران شامر همایون شرف نفاذ پذیرفت

ورود میرزا بزرگ قایم مقام بحضور انور شاهنشاهی و مامور شدن او بتشیید مبانی مصالحه با روسیه

چون اعلیحضرت ظل اللهی بمستقر خلافت عظمی رجوع فرمودند میرزا بزرگ وارد حضور معدلت دستور
و مورد نوازشات نامحصور گردیده بپرتوی از آفتاب عالمتاب الطاف و اعطاف شاهانه برساحت

احوالش تافت و بمنصب علیای قایم مقامی و وزیر اعظم سرافرازی یافت در خلال آن احوال عریضه از حضرت
نایب السلطنه مشهود نظر قرب یافتگان پایهٔ تخت سپهر همال داور جمشید خصال گردید مشتمل بر
حکایت گذارانیکه در این وقت طرف موصوف بانو برندی نامی را برسالت فرستاده و شرحی مرقوم داشته
که از جانب پادشاه روس تمهید مصالحه و تشیید سالم بین الدولتین را مامور و مستدعی کسی دیده که
طرف صلح از جانب دولت علیه باشد الله وردی میرزا محمد شفیع یا بدیع قایم مقام او میرزا بزرگ حضرت
کسری معدلت میرزا بزرگ را رخصت استرجاع بآذربایجان دادن دیدن طرف موصوف بعد از عید
نوروز وعده دادند ابواب تکلف و تشیید ارکان الفت و تاسیس اساس مصالحت داده و مبلغ عالم
مطیع با افتخار نایب السلطنه شرف اصدار یافت تا بحافظان سرحدات آذربایجان قدغن بلیغ شود که
دست تعرض از دامن دوستی کوتاه و پای ترکتاز از ولایت متصرفهٔ آنها کشیده دارند و طرف موصوف نیز
دوستی را از فتنه سازی سرحد ممنوع داشته بود از آن جمله فوجی از دوستی طرف شروان مثل ابوالفتح
بسمت قراچه داغ آمده چند هزار گوسفند از ایلات بحال مزبور بیغما و لعب دند بارنو بودی رسول
طرف موصوف که در تبریز بود توقف داشت کیفیت را بطور موصوف نگاشت تا بالبرس گند باد
نموده که دوستی برضای من مرتکب این کار گردیده و مراجل و ترسا دعو نموده اند صدق این مدعا در هنگام
ملاقات قایم مقام ظاهر خواهد شد هم در آن اوقات فوجی دوستی بنا فتنه [illegible] که به تصرف ابو
الفتح خان حران شیی بود متصرف و بدون اینکه بر ایشان زوری رسد تخلیه نموده بودند چون از مصالح
صورت نگرفته و هنوز جناب قایم مقام طرف موصوف سردار روس را ملاقات ننموده بود و اینکه
این حرکت باطلاع طرف موصوف بوده معلوم که دکتان نایب السلطنه خود استخلاص قلعه مقرر را توقف
بوقت دیگر داشته منتظر ملاقات طرف موصوف و قایم مقام بودند تا با اقتضای وقت مصلحت بدانچه
صلاح باشد اقدام رود

ملاقات حضرت قایم مقام طرف موصوف سردار روس را و مجاری آن حالات

خسرو آذاد دیگر بار با جنود شکوفه و انهار ربیع بر استرداد حصار استوار گلزار از متصرف متغلبان
بهمن و شباط با علامت اعلام لاله و سنبل پرداخت فراش قوت [illegible] بامر دهان ده دیبع سرادقات
سودی و خیام مشتری را در ساحت چمن برپا ساخت سروان با افتخار خود داد خلع مواد افساد طاغیان
زمستان و بیغوله نشینان برف باران را خنجر بران برق بهاری و از نیام سحاب سنجاب گون برکشید
و تند ورد رنگین پرو بال علم زرین پرچم شهریار کامکار در فضای صحرا و باغ در پیچ و تاب شد
و بحکم خدیو ادری بهشت از غنچهای رنگارنگ سپاه ریاحین سرادقات گلهای عنبرین بر عرصه ددود نشست

مینو سرشت و با سپهر اخضر انباز گشت بزم نشاط و انبساط چون جوی‌های بهشتی و محفل خوبان گلشن آرایش
یافت و سرور مخصوصان سپاه از خلاع زرتار غیرت چمن و تماشا شد بعد از جشن نوروز و ایام عید
سعید از قرار دیگر سابقاً نگاشته خامه بیان گشت و زبان فصاحت پرداز کلک لالی سلک گذشت
قایم مقام میرزا بزرگ بنحوی که از پیشگاه سلطنت مأمور بمصالحه گرجیه بود تبدیل انجام آن کار دیر آمد
در آن حال خبر رسید که طرف موصوف در تبدیل حال حیله خود را آشکار و بعنوان صلح سلیمان خان
والی باش آچوق را ملاقات و تدبیر و تلبیس او دگر قدر محبوس به تفلیس فرستاد این معنی موجب
تزلزل اراده و باعث توزیع خاطر مهر مظاهر شاهزاده آزاده گردید لکن از آنجا که در اینجا نقض عهد
نقض ناموس سلطنت و موروث تقویت قلب دشمن متغلب بود فسخ اراده نفرموده قایم مقام را
برفتن و دیدن او مأمور و مقرر داشت که در هر جا که خاطر طرف موصوف باشد او را ملاقات نماید
و اگر در اقوال و افعال صادقش دیدی و از کلفت خاطرش گل بیخار راستی چیدی در تخمیر حرز و داد
تقصیر روا مدار و اگر ناهج منهج خلاف و دور از جاده انصافش یافتی فیصل مهام را حوالت بشمشیر
قاطع نموده مراجعت نمای قایم مقام در تغراچیداغ مقیم و طرف موصوف را بجهت تعیین جا و مکان
ملاقات اعلام داد و در بادی امر سه مکان را معین و فوراً پشیمان گردید عاقبت قرار بآن طرف
عسکران یافت طرف موصوف در مراسم اعزاز و احترام سر موئی فروگذار نکرده فرامین فرمان دهان دو
دولت را بنحو شایان ابراز نموده زبان بتمهید اسباب مصالحه گشودند گفت و شنید بطول
انجامید تا بنای نوشتن متارکه نامچه گردید طرف موصوف در کوسفندان قراچه داغ خلاف عهد
ورزید علاوه بر آن در ایام توقف قایم مقام در عسکران فوجی و سپه را بتصرف مغری نامزد ساخته
بود قایم مقام جهت اقدام او را بدان امر ناصواب استعلام نموده طرف موصوف در جواب گفت که
مغری از بلوکات قراباغ و قبل از این هم دو سپیه را بآنجا آمد و شد میبودند و الآن در تصرف
صالدات دوس است و ادعای شما در این خصوص بیجاست نایب الوزاره چون دید حبل حیل
تاب میدهد و زمین شوره شرارت را آب و در قول خود صادق نیست و افعالش با اقوالش نا
موافق ترک متارکه نموده مراتب معاودت ساز نمود طرف موصوف در آداب بدرفتری و شناعت و اکرام
لازمه مردی بعمل آورده قایم مقام وارد دار السلطنه تبریز و مغری تصرف دو سپیه ماند و ابو الفتح
خان نامی اهالی آنجا و قپانات و بلوکات قرب جوار را کوچانیده باین طرف رود ارس آورده حسب الحکم
نایب السلطنه حکومت و زمام آن تفویض یافت و ایلات قراباغ بالتمام کوچانیده نخجوان وارد و باد

۲۲۶

امده

آمده سکنی گرفتند ابراهیم خان قاجار بمحافظت سرحد گرنا مور شد و اغورلو خان گنجه‌ئی چند دفعه تاخت
گنجه در فتنه ایل ایرقوردد را کوچانیده بایروان آورده **بازگشت موکب همایون از دار الخلافه طهران بجانب**
چمن اوجان بانتظام آن سامان چون لشکرها از جوانب در دار الخلافه تهران با صفت منتظم گشتند
و گردان نامجوی در درد بار سپهر مدار مجتمع آمدند با مرو الا بهاد دادن نصرت پرور رخت سفر بفضای
صحرا و خیمه و اسباب ظفر بدشت غبرا کشیدند شاهدان رایات قد بر دلربائی بر افراختند و عروسان
اسبان بادوش برقسان دست زنان و پای کوبان رقص نشاط آغاز نهادند رعد کوس از کوهسار
و نشیط سنوران شموس بنیاد کن طاق سپهر خندروس و ارکان کاخ فلک آبنوس گشت پادشاه جهان
آرای باغ و بستان از شهر بند طهران با اختری سعد و بختی همایون توجه بجانب همایون فرمودند تا خبر او جان
مرحله بمرحله صید افکن و شکار اندازان باقدام تازیان آهو خرام گور اندام پیمودند چون چمن مزبور
عقابان فرخ بال رایات اقبال را مطار و آن ساحت بهشت مدار اردوی فلک آثار را محل قرار گشت
حضرت نایب السلطنه از چمن دوگجان الی اوجان را در دوازده ساعت با مرکبی براق برقسان و
اشتیاق رکاب بوسی خدیو آفاق و شهریار در جهانداری طاق پیموده از چهره سای عتبه علیه شرف
سرافرازی و در ببر سربلندی حقیقی و مجازی و فیض مباهات میان فارسی و تازی یافت چون شاهزاده
علیشاه قبل از حرکت موکب عز و شان از طهران با سپاهی همچون بتان سنگدل خونخوار و مانند چشم
فتان یار خنجر گذار حسب الامر همایون مامور خدمت شاهزاده کامکار نایب السلطنه گردیده بود
در چمن قراباغ غلر انتظار ورود ولیعهد میکشید اعلیحضرت ظل اللهی گیتی پناه شاهزاده را رخصت انصراف
توقف در اردوی همایون نداده مقرر فرمودند که غریب گنجه و گرجستان را بوقوف و اوقات
سعادت آیات را بنظم سرحدات و اتمام قلعه یزد آباد که مهندسین بنیاد او را بطرح قلاع فرنگ
جبه واز دوری که حصار استوار فلک پدیدار آمده الی الآن مثلش را ندیده‌اند مصروف سازند
نایب السلطنه بحسب امر همایون روانه نخجوان و سرکاران ساعی بتعیین فرمودند در مدت سه ماه
بن خندقش به پشت گاو زمین و شرفات حصارش را بفراز چرخ هفتمین رسانیدند **حرکت نواب**
علیشاه بجانب آبادان و منازعه با دو سپیه خذلان شان سابقاً نگارش یافت
که شاهزاده ملتیناه در چمن قراباغ غلر نخجوان انتظار شاهزاده جوان بخت نایب السلطنه را داشت
شاهزاده بعد از ورود بآن حدود او را مامور بجنگ آبادان فرمود در آنجا رود دفعه اسمعیل بیک دمغانی
با فوجی از سپاه نصرت مبانی بطرف حاملو مامور و با پاروت نگین سر کرده دو سپیه آن سامان جنگ

در پوست رشتهٔ حیات بسیاری از روس را بتیغ جلادت گسستند در آن اوقات نیز نایب السلطنه
عزیمت ایروان فرمود و از آنجا باتفاق سردار نامور و لشکر بحر موج و مریخ تسخیر سنگر جاملو براشتر مرمر
تلک صبا رفتار عنان سپاه آمدند و دو شبانه روز در محاذی سنگر مزبور فروزندهٔ نوایر جنگ
بودند سحاب سیاه بکون هوا الدبار بود و غمام توپ و تفنگ صاعقه ریزی بود سلطه شدت باران
کلادی از پیش باران نوعی نایب السلطنه معاودت بایروان فرمود و شاهزاده ملکشاه اشهب
اراده را بطرف گنجه عنان گشود و دو قلب بسیاری از طایفهٔ قزاق بدست رهستان بادهٔ غزا افتاده
معاودت بایروان نمودند نواب نایب السلطنه شاهزاده را مرخص باوجان نمود چون ایام تموز به
بانجام و هنگام حدت هوای آتش افروز باختتام رسید او شکین و سحاب عنبرین خیام
سنجاب و قباب سیمابی بفضای کوه و صحرا کشید اردوی گردون شکوه از ساحت دشت و کوه عزم
شهرستان و مراجعت بدار الخلافه طهران نموده در عمارات مبارکات بلوازم عیش و نشاط و مراسم
بهجت و انبساط قیام فرمودند **مامور شدن ابراهیم خان قاجار دولو و سلیم خان شکی بنظم**
حدود شکی (و آنچه از آن) سابقا ذکر یافت که ابراهیم خان قاجار حسب الامر نایب السلطنه بکنار کر مامور که
از طرف شروانات باخبر باشد و باعث این بود که سلیم خان شکی و حسینقلیخان باکوییه در حین
اوجان شرفیاب حضور اعلیحضرت شاهنشاهی و عریضه نیز از شیخعلیخان قبه مشهود نظر [illegible]
دولت علیه گردیده همگی را مستدعا این بود که از رکاب همایون سرداری با لشکری جنگجوی خنجرگذار
تعیین شود و از خزانهٔ عامره وجهی بشیخعلیخان برسد که با مصطفی خان شروانی که در این اوقات از
موافقت روس نادم و مایوس است موافقت نموده سلیم خان شکی مستقل و وجه را فرستاده
هواخواهان لکزیه را در قبه جمع آوری و دوری داوری بجانب روسیه نماده خود را از دام بدنامی
و شماتت دوست و دشمن برهانند اگرچه حضرت گیتی پناهی را اعتمادی باقوال ایشان نبود و سخنان
ایشان در نظر دوراندیش همایون نقش بر آب و موج سراب مینمود اما تسکین ایشان را مقرر فرمودند
که حضرت نایب السلطنه ابراهیم خان قاجار را با جمعی سواره مامور و وجهی هم نقد بر سر وقت از خزانهٔ
عامره بجهة شیخعلیخان و مصطفی خان انفاذ کردند و اشارت رفت که ایشان اگر در قول خود صادق
و انجام خدمت خود را بایکدیگر موافق اند سپاه مزبور را اذکر عیوب و فروزندهٔ آتش فتنه و فتور کردند و الا پای
و کشاکش نیاختن تا باغ بکشانند و دست بردی بسزا نموده معاودت نمایند ابراهیم خان مدتی در اصلان
دوز در نشان رحل اقامت انداخت و کسان کاردان سخن سنج باکسان سلیم خان نزد مصطفی خان فرستاده

از آن طرف بهجو صبر داخته صداقت بشناسی نرسیده و حسینقلیخان باکوییه را با وجهی که از برای لکزیه
استدعا نموده بود پیش شیخعلیخان روانه و از پیش رفت کار ایشان هم اثری بظهور نرسیده چاره
جز در مراجعت ندیده بنحوی که مامور بود بسمت قراباغ چپاول انداخت و با غنیمت بسیار معاودت
باصلان دوز و پس از چند روز پیرقلیخان بجای او مامور و او روانهٔ دار الخلافه طهران گردید پیرقلیخان
چندی در آن حدود بود و دم از تاخت و تاز نمی آسود **ذکر عزیمت حسینخان سردار بجانب ولایت**
آخسقه و شبیخون آوردن سپاه روسیه بروی و کذا دشت و وقایع آن داستان
قبل از این بر رشتهٔ تحریر کشیده شد که طرح موصوف سلیمان خان والی باش آچوق را بحیله صلح بجنگ
آورده در تفلیس محبوس ساخت در این اوقات از تفلیس بطرف آخسقه گریخت و سلیمان بیک
دیوان بیکی که از خویشان او بود روانهٔ رکاب همایون و استدعای صدور فرمان بافتخار شریف پاشا
والی آخسقه و حسینخان سردار کرده بود که او را امداد نموده بده در باش آچوق متمکن سازند حضرت
ظل اللهی مسئول او را نیز قبول مقرون و حسینخان را بمعاونت او مامور فرمودند در عرض راه بخبر
از فتنهٔ روزگار رخود و همراهانش خفته و توانسته بیاری کفته که فوجی روسیه در ظلمت لیل
چون سیل کوهسار بر بنگاه وی ریخته سلسلهٔ جمعیت ایشان از گسیختند حسینخان گریخت و
جمع پریشان را مجتمع و به پیش سر در کو بخت و بامداد محمد بیک سرهنگ نواب نایب السلطنه خون
بسیاری از آن طایفه را بر خاک هوان و خواری ریخت و با اسیر و غنیمت بسیار معاودت نمود **ذکر**
کشته شدن علی پاشا وزیر دار السلام بغداد و توسل سلیمان پاشا بدولت
علیه ایران و تمکن او در بغداد بر حسب امر شاهنشاه
ادهم شبرنگ کام کلک بدایع سلک در میدان حکایت نگاری بدینگونه پویه میکرد که یکسال بعد از
واقعه گرفتاری سلیمان بیک کهیای دار السلام بغداد علی پاشا را تیغ سر جهان رنغ از غلامانش حیات
چاک شد و سر پرغرورش همنشین خاک سلیمان بیک کهیا که بواسطهٔ توجهات خاطر خورشید آثار
شاهنشاهی بوسنهٔ وزارت را سعید و مهیا بود بموافقت جمعی از ینکچریان بجای علی پاشا طراز
مسند وزارت دار السلام گشت و قاتلین را کوفته با شمشیر انتقام کشت چاپاری روانهٔ دربار سپهر
مدار و مستدعی عرصه و در احکام قضا نظام بافتخار اعزه و اعیان بغداد گردیده بود که او را تمکین نمایند
اولیای دولت علیه فرامین مطاعه باعیان و سرخیلان دار السلام و پاشایان سرحدات آن حدود و [illegible]
خامهٔ تاکید ساختند که نظر باتحاد دولتین سلیمان بیک را بمنصب وزارت و دارائی دار السلام بغداد

وام البلاد بصره مفتخر فرموديم بايد مطاوعت او را لازم شمرده سر از فرمانش نه پيچند تا از دولت
قيصری بقانون عثمانی رقم و كوك بادر رسد اهالی بغداد بحسب امر لازم الامتثال اطاعتش را كمر
بستند و اوامر و نواهيش را گردن نهادند درين سال بپاره فساد و فتنه انگيزی عبد الرحمن پاشای
كرد بابان رجال دولت ازوی رنجيده خاطر گشته در تعمير انهدام بنيان قصر جلالت او افتاده
رئيس افندی نامی را ببغداد فرستاده سر او بموجب فرمان او را از شغل وزارت معزول ساختند
بودند رئيس مزبور بهمانه وارد بغداد و با كمال اجتهاد نتوانست از عهده آن امر خطير بر آيد لاعلاج
از دار السلام بطرف موصل رفته مكنون خاطر را با پاشای آنجا اظهار دير ده از روی كار دست برداشت
و شرح بعبد الرحمن پاشا انگاشت كه ما از دولت باستدعای تو بانی كار مامور ساختن بايد جمعيت
خود در بر داشته تا باتفاق بانجام خدمت پردازيم عبد الرحمن پاشا كينه ديرينه از سليمان پاشا بواسطه
محاربه كه سابقا روی داده بود در سينه داشت و چنين روزی را چشم براه بود چندی بود كه سلسله
جنبش فكر و تدبير او را بود با جمعيت وافر عزيمت دار السلام نموده قريب بدان نواحی بجنگ
موصل و غيره ملحق و موصل گشته رای عزيمت دار السلام را نواختند سليمان پاشا نيز بناچار باسعدی
مقابله ايشان را براسب غرور دزين نهاده در دو فرسنگی بغداد جنگی بزرگ روی داد سواران
طرفين و جهانبازان جانبين مجادله و محاربه را آغاز نموده درهای كشش و كوشش از دو جانب
باز شد در ميدان مصاف تيغهای بران از غلاف و دحض نان بلاف در آمدند زمين از خون لاله
رنگ شد و آسمان از دخان نيلگون صا مركز خاك گشت و زمين دريای خون عاقبت پای ثبات
سليمان بيك سنقر ادر وی فرار بجانب بيدای كنانی نهاده گذارش بيابان قبيله از اعراب افتاد
نيم شب آن مهمات نو رسيده را سر از خنجر بی انصافی بريدند رئيس افندی بود نه رئيس مظفر
و منصور وارد دار السلام و عبد الله بيك نامی از غلامان علی پاشا را بوزارت تمكين و خود
روی معاودت بصوب اسلامبول نهاد استمداد امام مسقط از فرمانفرمای ممالك
فارس و انجام مسئول وی در اين سال الحين مآل فيما بين امام مسقط و سعود آتش منازعت اشتعال
يافت و از آنجا كه مجادله با او را در خود تمند نميديد روی بدولت جاويد آورده برادر خود را با چند
نفر از اعيان مسقط روانه شيراز و بتوسط فرمانفرمای فارس از مقربان درگاه آسمان طراز خديو
دشمن سوز دوست نواز استمداد خواست شاهزاده بعد از حصول اذن سوار تی يكهزار و نيزه
گذار مسير كرد كه صادق خان قاجار دولو با مدد او مأمور فرموده مأمور تير شمشيرهای دلاور آخته

۲۲۰

برعمان را

برعمان رالی قريب بدرعيه تاختند و هر قبيله از اعراب كه دروغ سعود را در بر داشتند كامران نگذاشتند
و از خون طايفه بد عاقبت وهابی در سواحل بحر و ساحت بر شقايق و لاله نعمان كاشتند مظفر
و منصور لوای معاودت برافراشتند مراجعت موكب همايون حضرت خلافت پناهی از چمن
اوجان بدار الخلافه طهران حضرت كسری معدلت بعد از انتظام ملك آذربايجان كه
وقت رنگ زردی گلهای گلزار و گلشن بود و هنگام تكتاز سپاه دی و بهمن در ساحت چمن
و تيغ تيز باد سرد تازه نهالان شاخسار از آفت زندگان گلشت و شمشير باران صرصر بد تو جوانان
اشجار را در سر افشانی **شعر** همی دميدی بر چشم بهی چون الماس * همی وزيدی بر چهر باد چون
سوهان * هو شد ز سنجاب كركينه پوش * از آنكه بقاقم بيارست دوش * ز هر دو زنی كه
سركشان * پی كام بگانه در زر افشان * ز برف آسمان بر زمين سيم باد * ز رافشان زمين با آسمان
از شرار * رای خورشيد ضيا متوجه دار الخلافه اقتضا فرمود كوس معاودت در موكب شهريار بلند
آوای و نوای رجعت آسمان فرسای گشت و بساعتی سعد خاك طهران از قدوم فيض مبانی خاقانی
سرمد اصفهانی يافت دو سه ماه زمستان را بعيش و نشاط و فيروزی و انبساط گاهی بتنظيم امور
رعيت و سپاهی و گاهی بشكار تيهو و صيد ماهی بانجام رسانيدند **شعر** هم روز در كوه و در دشت *
بند * هميشه ز آهو و شان رد كنند * گهی در شكار تند روان شاخ * گهی در شكار تند روان كاخ
عزيمت شهريار معدلت آثار تفرج خاطر را بجانب دار السلطنه اصفهان
چه سالها ميگذشت كه ساحت اصفهان از سعادت قدوم همايون محروم و اهل آن ولايت و شهر
احوال بجانم بدبختی مختوم گشته بود خاطر مهر پرور را اقتضای تفرج آن خطه ميمون و تفريح قلوب
واقفه متوطنين و ملهوفين آن بلده سعادت معطوف فرموده در آن سردی هوا كه از سورت سرما
خون در عروق ابدان منجمد و رطوبت در شرايين اجساد منعقد ميگشت عزيمت را بر پشت باد
كوه پاره آتش طبع باد رفتار خاك نورد بر نشستند و از برق نعل نار فعل هلال منزل ز مهرير را
مزاج فلك اثير و طبيعت آذر دادند و با يك دو نفر از ستارگان درخشان فلك سلطنت و اقتدار
تابان سپهر خلافت و معدودی از خاصان و نديمان آستان دستان چو درد غلامان زرين
كمر بهرام چاكر روی توجه بدان كشور نهادند در طی منازل و قطع مراحل اعلام ظفر شمايل چهره
مهر و ماه را حايل آمد و در هر مرحله از منازل از ورود موكب نصرت حامل هشت بهشت را مماثل شد
چون اهالی اصفهان را سروش اين عطيه كبری و عارفه عظمی بگوش رسيد معلوم گرديد كه شام بدبختی

بصبح نیکبختی پیوست و جانهای فگار دشمنان از بند ناکامی رست و ایام بید ولی بسر آمد و سلطان اقبال
بر در صغیر و کبیر و محتشم و فقیر آن خطه بهشت نظیر استقبال موکب همایون را از سر قدم ساختند
و نثار مقدم میمون را نقد جانها بکف از شهر بهامون تاختند چون شاهد زیبای آن ملک دلکشا از نو مولود
کوکبه جهان پیرا کوکبه دولت و اقبال بر سر زد زنده رود از غبار اکسیر عیار موکب جلالش جام ز فرات
و سلسبیل داد و سیل مذلت کشیده و از دست فراقش چون از چشمه کوثر جام شربت ناگوار چشید
عذرا عذاران گلهای بستان و شوخ چشمان مردم فریب گلستان که از بیم تیغ سیاه شباط و بهمن
در پرده اکمام خفته و ترک جان تا زمین گفته بودند از فیض باد بهار فرخنده از روش چون بخت
خسرو جهان بیدار و بر فراز شاخسار جلوه گری آغاز نمودند بلبلان نغمه پرداز و عندلیبان خوش
آواز که از هجوم جنود زاغ و زغن زبان نواسنجی در کام کشیده داشتند از ورود مسعودش چون
خطیبان سلطنت و ثنا گویان دولت بر فراز منابر اغصان زبان بذکر جمیل و دعای دولت جاوید
بدلیل گشودند عرصه گلزار طراوت نو و نقش روز و بهار عالم افروز یافت و از طلوع مهر دولت همایونش
همایونش پرتو سعادت جاودانی بر ساحت آن کشور تافت و از فیض نسیم عنبر شمیم ورود مسعودش
پیرهن هوا عبیر بیز گشت و سحاب از جیب و بغل نثار مقدم سعادت توامش را مروارید دیده نرگس از
دیدن طلعت مهر آسایش قرین سپهر گشت و باغبان جود و احسانش گلهای سیم و زر در دامان آمال
و امانی برنا و پیر آن کشور کشت و چراغ افسرده وضیع و شریف از قبسات شمع پرتوافکن دولت
فرخنده اش فروزان و آفتاب مرحمتش نورافزای روزان و شبان سیاه روزان شد بسا خانمانها
از صرصر عزت و پریشانی روی بروی ویرانی نهاده بود از معماری ابادی جود و احسانش سمت
آبادی یافت و بسی دودمانها را که خزان افلاس گلشن احوال را یافته بود از بهار بی زوال لطف
عمیمش برگ و بار در بر آورد مختصر کلام کسی نماند که دست جوادش سیم و زر بر دامن نفشاند
فردی نی که از دفتر انعامش فرد بر نوالش محظوظ نبود و عبدالله خان اصفهانی را که امارت اصفهان
و کاشان و قم عنایت فرموده تبغیر [illegible] امین الدوله حاجی محمد حسینخان مستوفی الممالک
برسم نیابت ممالک بود از طلوع رایات عالیه صبح امید از مطلع مراد تبسم آغاز نهاد و بلبل طرب
بگلشن شادی زبان بنغمه شکرگذاری برگشاد روز و شب بر دید و لشکرای پادشاهی چند منکدار
و جان نثاری را کمر بست و سعادت دل [illegible] کرور ما یعرف [illegible] با قامت رسم بندگی و چاکری مفصل
ساخته در پیشگاه حضور فیض گنجور بکشید دانید حضرت ظل اللهی گیتی پناه که حاصل گیتی در نظر

۲۲۱

طبع

طبع همایونش کمتر از خاک است و گوهر تابناک در برابر دست کرمش بی بهاتر از خاشاک بنظر قبول ملحوظ و منظور
نفرموده و بدان محقر کالای بی بها دیده نگشودند و تمام را بایشار الیه باز معهود و مسرور داشتند و
ولایات و رعیت و ظهور خدمات کلیه امین الدوله برسم انعام مقرر داشتند و علم داغشتن معاودت
بطرف دارالخلافه برافراشتند و اهالی اصفهان را داغ حسرت بر جان و جبال گذاشتند **دکفتن**
موکب همایون بصوب چمن سلطانیه روز [illegible] سود باسرور نوباوگان بوستان شهریاری
شیخعلی میرزا و عبدالله میرزا طال بقاهما جهان چو بخت خدیو زمانه گشت جوان
قدم بتخت کیان زد خدایگان ٭ گشاده روی چو گل زیر ده گلبن ٭ کشیده سرو سهی قد ز طرف بستان
شکست قلب وی از صولت سپاه بهار ٭ بجلوه گاه شرف کرد آفتاب مکان ٭ زمانه کرد مهیا بساط عیش و
نشاط ٭ سپهر کرد ممهد اساس امن و امان ٭ چون عروس خاوری رو بحجله سرای حمل نهاد باد بهاری
بای بغراستن گلزار و چمن و سحاب آذاری دست بنقاشی تلال و دمن بگشاد نگارنده قدرت نامیه حجله
گاه باغ و بستان را زیب و آلی شکوفه و ازهار بچینه قدوم شهریار بهار بیاراست و ابر نیسانی بشاهی
دوشیزگان گلزار را آرایشگری غنچه عذاران شاخسار برخواست بر عروس شاهدان استعداد و کردن
و گوش رعنا قدان صنوبر و گلنار را در زر زبرجد رنگ حلیه پوش گشت و دلبران نوان گلستان
از لاله لعل رنگ شقایق پیاله نوش و مغنیان بلبل و هزار و خنیاگران چکاوک و سار بر طرف
اغصان و فراز درختان با آهنگ غزلهای در خروش غنچه از نمد مینا رنگ گلبن چون شعرای بابی
از دریچه قصر فلک مینافت و باگوش عروسان سوری و سمن در عشرتخانه چمن بگوهرهای تر ابها
آرایش یافت گل جلوه کنان دامن برقع از عذار برانداخت و سرو آزاد در کنار جویبار قد برافراخت
کاخ سلطنت و قصر شهریاری از نگارندی نگارندان صنایع کار چون ایوان زبرجد زیب و
زینت پذیرفت و فراش اقبال فراز تخت آسمان رفعت خسروی و زیب تخت را از غبار دو گرد جلوس
همایون را بیرزلف دلاویز حوران بهشتی برفت و برگزید و ساده عرش طراز شاهزادگان خورشید جهر
مهابنا ز چون اختران درخشنده بر امن جدی کمر بربستند امرای ملک آرای و وزرای صاحب رای
سراپای بخلاع زرتار آراستند و پای دست آسمان مقدار دوش بدوش ایستاده بثنای خسرو جهان
و شاهنشاه زمان رطب اللسان گشته شعرای فصاحت پیرای شعرا شعار دهر آنچه بجز و مدیح بر دست
مدح خوان و ثناگستر آمدند عقده از دل توپها سرا گشت توپچیان مریخ صولت گشوده گشت و
آوای رعد آسا از نبودک و فریاد نای سرور و صدای نقاره شادی و غو کوس از سپهر بلند در گذشت

درگذشت چیمان ازدم ودینار گرانبار شد دامنها از کلمهای سیم وزر غیرت بخش گلزار آمد شعر

کران مایه شهزادگان شید فش ❊ بزدکش قباهای خود شد فش ❊ ستاده چو طاوس چون سرو ساج

ستانده از سروران ساج باج ❊ ایران دانا و پیران نیو ❊ همه دیده ودل بکیوان خدیو

ز خسرو پیر خسروی جام شان ❊ شکسته فر شبه هنگام شان ❊ سراپا شده دیده شاه بین

بر آن آفرینش همه با فرین ❊ بنیره زنان نوبت سنجری ❊ نوازندگان کوس اسکندری

ببام جهانبان همی کوفتند ❊ جهان را بآواز آشوفتند ❊ زنو روز فرخ چه ماهی گذشت

بجوشید سوری و سنبل ز دشت ❊ گرست ابر وخندید نسرین زباغ ❊ بهشتی شد آراسته دشت وراغ

شد از لاله و شنبلیه و سمن ❊ چو ارژنگ مانی نگاری چمن ❊ شد آن دوده کاران که ارژنگ کاخ

کراینده شاهان بهشت فراخ ❊ امر قدر رقم قضا امضا عز نفاذ یافت که فراشان محکم بازوی بطر

پشت و خیامان قوی دست درشت انگشت سرادقات سپهر قباب مجره طناب را بمحل شتران البرز

مثال واستران پیل توان شیر خصال بساعتی خجسته تر از روز وصال از شهر بهامون کشند روز دیگر

که دارای ملک آرای خورشید درخشان بعزم گردون کردان بار خسا رتابان بر پشت رخش افق بر آمد

جلوه داران بهرام رتبت غزالان دیبا خرام بیضا برسنان طاووسان جناح تذرو پر و بال را بساحت

کریاس سپهر مثال کشیدند حضرت ملایک خدم زیب افزای مسند کسری وجم پای سعادت بر رکاب

چون نظیر هلال شکل فلک تندین نهادند نفیر و خروش نای آهو کیبا ز فراز کره اثیر بر گذشت

یلان دوران آزمای سلسله شیران زنجیرهای بر داشتند هژبران پولاد پوش و ببران سخت کوش

از کنام شهرستان روی خصم جوی بر سعتگاه صحرا و دشت گذاشتند زمین از نعل ستوران

ستاره نن گشت وهوای کره و دشت از گرد سواد وارتفاع غبار طبلهٔ عنبر و لادن شد عقا

بین چنگال الهمچه لوای حضرت اشتمال با مرغ زرین جناح آفتاب انبوهم کشان و ذروه نهم آسمان مطاد

شاهباز بلند پرواز سر طوق ظفر توامان گشت چون عرصهٔ چمن دلکشای سلطانیه مضرب خیام

سلطانی وجلوه گاه اعلام کامرانی شد رای قضا امضا خاقانی بسور شاهزادگان عظام شیخعلی

میرزا و عبدالله میرزا قرار گرفت و عرصهٔ زمین و زمان جنان یافت ❊ آسمان ساخت در

آفاق یکی سور چه سور ❊ کز آن سور شد اطراف ممالک معمور ❊ اتصالی است مقرب قرین را بشمس

امتزاجی است معین ملک را با حور ❊ چون شاهزادگان عظام را در سپهر اجلال هلال همه بدر رجه

بدریت رسیده بود و سرو بر ومند اقبال ایشان در گلشن دولت و چمن جلالت سر بر کشیده رای

بیضا ضیا شاهنشاهی قرار گرفت که هر یک از آن دولختر برج خلافت و گوهر اوج شرافت را با مخدره

از استار عزت در سلک زوجیت کشند بنا علی هذا منادی امر نافذش ندای عیش و صلای سرور

نزدیک و دور داده حکام واعزه واعیان عراق و مازندران و گیلان با اسباب طرب وشادی روی

بچمن سلطانیه نهادند بوقتی خوشتر از روز کامرانی شباب و زمانی فرح انگیز تر از نشاء شراب که

ناهید با برجیس بنظر تثلیث و نسدین ناظر بود وطالع را از میمنت و سعادت حظی وافر شمامه

بهار مشام نبات را معطر داشت و مشاطه قوت نامیه عروسان گلزار را داخال عنبر

میگذاشت چمن سبزه پوش بود و بلبل در خروش غنچه مستور سبو بر دوش بود و نوخطان نان

پی ور دگلشن از پیالهٔ لاله درد نوش نرگس خمار چون باده کشان خاک زده مست و مدهوش

نسیم سر زلف را بنفشه تاب میداد و دست صبا بند روی غنچه عناج میگشاد تنشیط خاطر

صغیر و کبیر و تنبیط ضمیر برنا و پیر را نگارندگان صنایع کار در دست نگار بند برگشادند و سامن

چمن را از زینت و آذین رونق فردوس برین و نظم خسرو زمان و زمین در روز فرود دیدار دیدو

بر مو دلکشا در آن عرصهٔ فرح بخشا مرتب داشتند ولوای عیش ونشاط بعیش تماشا هید بر افراشتند

از انارهٔ شموع رشیقة القد و اشتعال مشاعل بر یقضة الخد محفل هفتم سپهر را در انجمن آن چمن

ظاهر ساختند آتشبازان چابکدست از کلمهای آتش ریزان عرصه دلاویزرا غیرت گنج خانه پرویز

نمودند تیرهای فلک گذار چون مژگان خوبان خلخ وختا در جگر کاوسیهر دوار آمد شعر

زآتش فشان تیرهای دمان ❊ سروشان نخروشان بنه آسمان ❊ شنا ور دراین ژرف دریای قار

بسی آتشین ماهی زرنگار ❊ کواعب کواکب پیکر و جواری حواری منظر بلطافت چون گل در بستان

همه طوق بر سینه و گوشوار ❊ از روی سیمین و موی مشکین روز و شب بهم آمیخته و هر یک ز بر

کوی جان بر سر جان و دل بر سر دل ریخته بخنیاگری عروسان از گلزار دو رخسار زهره انگیخته

و نغمهای دلنوا ندل از کف شیخ وشاب ربودند و از ناله رود وآواز سرود شان بلبل جان

جان چاک میزد و هزاران یا هزار دان آه و ناله از شک حسرت اندیه میکشودند هر یک را عقرب

زلف بر گوشهٔ ماه حلقه زده وچوگان سنبل با فندق گوی زنخدان در بازی و نرگس نیم خواب

از کمان ابرو تیر اندازی شعر همه ماه روشن تن جان پاک ❊ و با آفتابی خرامان بخاک

دو رخ چون یکی سرو سیر و بلند ❊ دولب چون یکی تنک شکر ز قند ❊ بماسد و چنبر ز مشک سیاه

بقند سرو پیروین فروزان چو ماه ❊ کمانکش دو ابروی مشکین بهم ❊ خدنک مژه ماه را خسته هم

نکبر را چون کمان دو زلف در تاب ٭ زده‌های آرا دکان کوی بازه ٭ یک هفته ابرو وزیر و محتشم و فقیر را
اسباب نشاط و شادی آماده بود ابواب بهجت و سرور گشاده و در وقت شب مغنیان زهره جبین
و عود سازان غالیه بیزان ناخن هلال اندام و سرانگشتان عناب رنگ نوازنده رود و چنگ
و دف ناین زنک غم از آئینه دلهای تنک بودند و خنیاگران عندلیب آواز را از نغمات شور
انگیز تمنا زعقد از کارهای بسته میگشودند **تعیین شاهزاده کامکار محمد علی میرزا بنظم**
مهام عراق عرب و تنبیه عبدالرحمن پاشای کرد بابان شهریار کشورگشای خامه نیکو نژاد زند
لوای این خبر میگردد که عبدالرحمن پاشای کرد بابان بعد از کشته شدن سلیمان پاشای والی
دار السلام بغداد باتفاق رئیس افندی خود را بقلعه بغداد انداخت و در تعیین وزیر و والی
مدار علیه گشت و در آن فتنه و فتور و عزل و نصب او را نصیبی موفر و موفی از دار السلام حاصل
آمد و باد غرور و پندار در دماغ جای داده و با توپ خانه و اساس بزرگانه روی بطرف شهرزور
نهاد و چنین پنداشت که بی توسل و نسبت بدولت دودمان عدت کارها بر وفق مرام میسر
شد پای از جاده انقیاد بیرون گذاشت و با امان اسعفان والی اردلان که از جمله چاکران عقیدت
بنیان شوکت قاهره است بنای کاوش نهاده بر سر او بجهید و بارسال عرایض متوالی استدعای عزل
والی را نمود این معنی برخاطر فتادی گران و موجب تموج و تلاطم دریای بیکران سخط شهریار گشته
اولیای دولت علیه از حرکت ناهنجار او برنجید دامن از پاس اتحاد دولتین علیتین درچید همت
جهان پناهی بر بقای سفینه وجود او در بحر فتن و فتور نقصور گشت قاسم خان قاجار قوانلو را
با فوجی از گردان دلیر و پهلوانان شیر گیر از راه درجزین و جمعی را بسرکردگی نوروز خان عزالدینلوی
قاجار از راه مراغه مامور بموکب شاهزاده بهرام غلام محمد علی میرزا فرمودند که از رکاب والا با تمام
کار عبدالرحمن پاشا بپردازند شاهزاده بحسب امر همایون شاهنشاهی حشد عسکر و لشکر فرموده
لوای جلالت بطرف شهرزور برافراشتند هزبران خاراد دل و شیران آهن گسل بر عرصه کاهل دل
عزم بزم سور و حریفان پای در گل آهنگ سرود نمایند روی آوردند از بجانب سلیمانیه شدند
فغان رعد از خم هفت جوش و غریو صدا از نای قیامت خروش و آشوب رستخیز از دریای
جوش موکب والا برخواست چون منزل ذهاب محل ذهاب اردوی فیروزی ایاب گشت خالد
پاشای بابان بنی عم عبدالرحمن در وعده وقلعه بروی سپاه منصور بست و در پشت حصار فراهم
نشست مبادران قلعه از کار ان ادعیه قلعه را تنگ در میان گرفتند خالد پاشا چون کشتی وجود را در

گرد

گرداب نیستی لطمه خورد چهار سوچه فتور و کسور دید وسایل برانگیخته دست بدامن استیمان زد شاه
زاده از ذلت و عثرت او درگذشت مشار الیه یکنفر از ولدان عبدالرحمن پاشا را که در قلعه گرفته
بدست آورده بود بزم حضور و مورد تفقدات نامحصور شد و روز دیگر از آنجا اعلای اعلام نصرت
و دفع رایات شوکت بطرف سلیمانیه فرمودند عبدالرحمن پاشا بمحض استماع توجه موکب فیروز
بنیان صوب سلیمانیه را خالی و با کوچ و بنه و ایل بابان روی فرار بقلعه کوی و هریر که حصنی
است چون بنای البرز پایدار و مانند دماوند استوار نهادند اردوی والا چون سیل شتابنده
و باد وزنده از عقب وی تاختند و خیام قلعه گیری در محاذی قلعه مزبور افراختند و در بیرون و
درون از آوای رعد دنبای توپ جهان آشوب تزلزل در اجزای خاک پایدار انداختند عبدالرحمن
پاشا چون راه چاره را از دست نداده در تخریب اساس خود بازدید چند نفر از خواص
خویش را بحضرت امان و شفاعت عصیان و استدعای عفو گناهان روانه حضور شاهزاده باغی
و شان ساخت و متقبل پیشکش از توپان نقد از بابت خراج شهرزور گردید که هر ساله انفاذ
خزانه عامره سازد و سر بیر خود را با کوچ برسم گرو داد که در کرمانشاهان بتقدیم خدمات قیام
نماید شاهزاده مظفر و منصور عطف لوای نصرت التوای فرموده حکومت سلیمانیه بخالد پاشا
مفوض و عزیمت کرمانشاهان نمودند **رجعت میرزا ابوالحسن سفیر دار الملک انکریز باسرکور دو ذو**
سفیر دولت انکریز و وقایع او پیش از این نگاشته خامه بیان گشت که میرزا ابوالحسن شیرازی بسفارت پای
تخت اعلا انگلیس و ابلاغ نامه دوستی ختامه پادشاهی مامور و از راه اسلامبول و رکوب سفاین و رود
مقصد کردید اولیای آن دولت مقدم او را بقدوم اعزاز استقبال و شرایط مهمانداری و احترام
بعمل آورده مبلغ هشتاد هزار تومان بر وجه مستمری معهودی سرفرد جنس افزوده سرکور داو زلی
نامی از معتبرین فرنگ که مرد بیست دانا و از راه و رسم سفارت آگاه بسفارت مامور که بنجاله
دریای تخت مانند رسوم سفارت را بجای آورده و وجه مستمری را برساند در این اوقات وارد دار
السلطنه اصفهان و امین الدوله حاجی محمد حسینخان اصفهانی مستوفی الممالک که نظم و نسق مهام را
بحسب امر همایون در اصفهان بود لوازم مهمانداری بعمل آورده کیفیت ورود او را عرضه داشت
سنه سیچقان ئیل مقرر شد که مشار الیه در دار السلطنه توقف و با شاهدان عیش و نشاط تا الف
تا الف هویدا تا اول میزان که موکب همایون بسبب الشرف خود مراجعت میفرماید شرف اندوز
بزم حضور اشرف گردد میرزا ابوالحسن را بازاء خدمات مستحسنه بخطاب خانی سرافرازی بخشیدند

وموکب سعادت کوکب از چمن سلطانیه رایت معاودت بطرف دارالخلافه معطوف فرمودند **ورود**
یاسین زاده میر عبدالوهاب سفیر روم میر عبدالوهاب نام که از سادات عظام روم بود و مردی
صاحب تمکین و خداوند رای متین آن مرز و بوم بود بسمت سفارت از جهت دولت روم وارد درگاه فلک
اشتباه و خامه خلعت خامه خوانده کاغذ را که مشعر بر تاکید مبانی دوستی و موالات و تمهید اسباب
یکجهتی و مصافات و تشیید ارکان سنن قدیم و تاسیس اساس رسوم قویم بود از پیشگاه حضور
لازم الحبور بگذرانید و مورد نوازشات بلا غایات خدیوانه گردید با جواب مودت نصاب
رخصت ذهاب یافت در این سال پرتو آفتاب عنایت شاهانه بر ساحت احوال مقربان درگاه
آسمان جاه و ندیمان مجلس فردوس اشتباه تافته هر یک را بفراخور حال و اندازه خدمت بمزید مرحمت
و عطوفت نواختند و مورد تلطف خاص و اشفاق خاطر مهر اشرف ساختند از آنجمله آصف الحضرت
میرزا محمد شفیع را بخطاب اعتماد الدولگی و صدر اعظم مخاطب و میرزا عبدالوهاب اصفهانی منشی
الممالک دیوان فیض مبانی را بلقب معتمد الدولگی و مبلغ چهل هزار تومان قرض او را از خزانه سخا و
جود ادا فرمودند **مجاهده نواب نایب السلطنه با روسیه و شکست آن طایفه مخذول العاقبه**
و دستگیر گردیدن جمعی کثیر از روسی با انضمام توپخانه و سایر اسباب
در اواخر همین سال فرخنده فال بعرض شاهزاده بیهمال نایب السلطنه رسید که فوجی کثیر از روسیه
خذلان شعار از تفلیس عزیمت شوشی دارند نواب نایب السلطنه بمجرد استماع باجتماع پیاده و سوار
و سربازان جان نثار فرمان دادند جلوداران سرکار شوکت مدار براسبان راهوار آهو رفتار برق
رفتار زین عزم بر نهادند و بنفس نفیس بحرکت لشکر و فایه سپاه ظفر پرور بطرف خصم بد اختر
بیابنده دشت و در و کوه و کمر گشتند و بعد از ورود بحوالی سنگر روسیه سفینه اردوی بحر تلاطم
لشکر را فاما انداخته فوجی از یکه تازان و جانبازان میدان جلادت را بجهت خبرگیری مأمور و مطرف
کنجه روانه فرموده مقرر داشتند که هنگام که آن قوم مخذول العاقبه بدفرجام نزدیک میگردند
اولیای حضرت را مطلع سازند تا شیران آجام دشمن شکنی را قلاده از گردن برداشته رخصت
محاربت دهیم و سمون عنایت داور بیهمتا و یمن طالع همایون شهریار بیهمال داغ خسران و سواد
جبین آن طایفه تیره روزگار دهیم سواران مزبور بوران آهنین سم فولاد نعل را بر فراز سهل
و جبل و دامان پشته و تل دبراغ آن قوم دغل گرم جولان و گسسته عنان ساختند معلوم ایشان
گردید که هزار نفر صالدات با توپخانه و عزیمت آنجا نه عزیمت شوشی دارند خود را بکنار رود کشیده

سواری تند رو و ترکتازی برق رو روانه موکب والا و اولیای آن حضرت را از عزیمت روسیه اطلاع
دادند از موکب نصرت کوکب آوای طبل رحیل برخاست و لوای فتح النوای قامت نهضت برافراشت
شاهزاده فرخنده همال عقاب برپشت سحاب برآمده دنباله داران موکب و ملتزمین رکاب ظفر کوکب
چون بحر مواج بحرکت آمدند و پیش از زوال با فواج روسیه برخورده بخت از جانبین شروع بتوپ
اندازی و آغاز فتنه سازی و بنیاد آتشبازی نمودند سحاب دیجور شرار تفنگ سرگرم باریدن
ژاله گلوله و افشاندن قطرات شراره برگشت زار احوال بی نام و نشان و مأمور و امیر گردید و از صدای
زلزله فرمای توپهای جهان آشوب ارکان زورق آسمان و بنیان سفینه گردون گردان تزلزل
یافت عاقبت روسیه را عراده توپخانه از آتشبازی توپچیان آتش دست اسلام سوخته
و فوجی کثیر را خرمن حیات از شعله جانسوز تفنگ افروخته و گرد از بنیاد وجود شان انگیخته
و خونشان با خاک معرکه آمیخته گردید و تفنگ و آلات حرب را ریخته دست بدامان استیمان در
آویختند نواب نایب السلطنه بقیة السیف را که معادل هفتصد نفر بودند امان داده با سرهنگان
ایشان روانه دارالخلافه طهران ساختند حضرت کسری معدلت هر یک را بفراخور احوال مورد احسان
و انعام فرموده رخصت معاودت باذربایجان و خدمت نواب نایب السلطنه ارزانی فرمودند
رکضت موکب همایون کوکب با حشمت سلطانیه و تعیین جنود ظفر نمود با تمام کار مصطفی خان طالش
محمل مینو مثال حمل از فر وصول شهریار اقلیم خاور زیب و زینت گرفت گلهای آذری و سبزه های
طری چهره دلبری از تتق خفا و جلباب اختفا آشکارا ساختند فراشان باد بهاری عرصه چمن را
بجهت قدوم نسرین و نسترن از خار و خس بهی پرداختند ساحت هامون از جوش لاله و شقایق
گلگون و عرصه غبرا از هجوم شکوفه های نهر اهریمن چرخ بوقلمون شد سند نشین صاحب تمکین
فروردین با لشکر ازهار و ریاحین و جنود گلهای عنبرین از شرف ورود بهجت نمود عرصه چمن را رشک
فردوس برین و غیرت نگارخانه چین فرمود سلطان نافذ الفرمان بهار دیگر باره قامت رعنای
نونهالان چمن را بخلاع رنگین اوراق و ازهار بیاراست و نوای مسرت فزای هزار و آوای دلنواز طاوس
گلزار از سرو و چنار برخاست سردار دی از سپاه فرخنده پی آذار و نیسان هزیمت یافته روی
بکناره شتافت سپاه کینه خواه اردی بهشت بفرمان سپهسالار بهار رو تاخت و تاراج یورش ثانی
زمستان را بر اشهب سبک عنان باد نوروزی برآمدند و از بکان تیغ چشمه ملوج و امطار
که بهوس مداخلت در عرصه مرغزار و قلعه محکم بنیاد بمیند جمن عنان تهی مغزی گشوده بودند

بیک حمله دلاوران باد شمال و دلیران نسیم اعتدال روی بر تافتند بزم نوروزی در عمارات مبارکات مسند
شاهی آراسته گشت از قبچاق نظام و کرم شاهنشاه معظم بر اندازنده افسر کسری جم بود و دوش فقیر و
محتشم از خلاع زر نگار آرایش یافت بعد از جشن عید سلطانی موکب فیض مبانی بعزم سلطانیه با
کوکبه خاقانی مرحله پیمای دروه دشت گشت بعد از ورود چمن مزبور هر یک از شاهزادگان منصور را
بانتظام ولایات محل انتساب امر همایون نافذ شد و فوجی را از راه گیلان برافقت تفنگچیان گیلانی
بانهدام اساس تنگ منزوی مصطفی خان طالش مامور فرمودند **حرکت رایات شاهزاده اعظم نایب**
السلطنه بتدمیر مصطفی خان طالش و تنبیه سرکشان آن حدود و سایر
وقایع آن سامان که در اواخر سال فرخنده مآل قوی ئیل پادشاه روس طرمسوف را که سالار لشکر
و نگاهبان مملکت گرجستان بود از منصب سرداری و سپهسالاری معزول و دیگری را بجای وی منصوب
ساخت از آنجا که مشار الیه را و مجاری اوضاع دقنگان و سرهنگان سابق اطلاع بود که سالار سابق با سپاه
ایران نظام خود را ویران ساخته است و مقابله با نواب نایب السلطنه نرد بحاصل باختن است و
خویشتن را در بند مهالک انداختن چاره کار را از دست بدامان کید و مکر زده بسر پنجه تزویر و حبال
حیال درآویخت و رسولی پیام گذار بدربار شاهزاده جم اقتدار فرستاد که در این وقت از پای تخت
روس خبری رسیده که میان دولت روم و روس و انگریز طرح مسالمت و مصالحت ریخته شد و سه دولت
با یکدیگر متحد و مقرر داشته که با دولت ایران نیز متفق و بدفع فرنگیس پردازند و فرستادگان
ایشان تاسیس اساس موالات و اتحاد را خواهند رسید در این صورت منازعه ایران و روس بی
صورت است چنانچه رای مهر ضیای والا تعیین جا و مکانی قرار دهد بگیرد که این نیازمند شرفیاب
خدمت شاهزاده ارجمند و بنیان مصالحه و مناد کده را محکم و اساس وداد و اتحاد را مستحکم سازد هم
آئینه طرفین را آرامشی و آسایشی حاصل خواهد آمد شاهزاده را ملتمس او معروض ذیل نورد
شاهنشاهی ساخت امر قدر قدر شرف نفاذ یافت که اگر چه چراغ سخنان آن طایفه را در محفل
روزگار در هیچ عصری از اعصار فروغی نبوده و هیچگاه زبان بصدق و راستی نگشوده الا لکن اتمام
حجت را بقبول مسئولش رضا دادن و با وی بنای مصالحتی که متضمن فوز و فلاح عباد و آرامش بلاد باشد
نهادن از مناقض دور و تهی از آثار رفتن و فتور است نواب نایب السلطنه بحسب امر همایون فرستاده
او را نوید ملاقات سردار در فصل بهار رخصت انصراف دادند تا هنگامی که از طراوت ربیع مرغزار
و باغ سبز دلجوی و گلهای شکفته و رشحات ابر فزوده بین رخسار در و دشت را از گرد موکب دی

۲۳۵

دشتها

و شباط شست و لمعان سیوف بمانند برق در تراکم غمام آزادی چون تابش سنبل در جوف لیل نمود و تجدد
فصل بهار بسر پنجه نسیم پرده از رخسار غنچه گشود نواب نایب السلطنه افواج نصرت انتما و جنود ظفر ساز را
از هر طرف بتخریب ولایات متصرفه روسیه بدنهاد گماشته که عرصه اقامت و سکونت را بر ایشان تنگ
سازند از آن جمله الکسندر میرزا که در نواحی تفلیس رایت اقتدار افراشته و قریب بسی هزار جمعیت از
اهالی گرجستان فراهم و آماده داشت اشارت رفت که دست خصم افکنی از آستین جلادت بدر آورد
روزگار را بر مردان روسیه دو سپهر را بسر آورد مشار الیه پای ترکتازی برگشاد و اعیان آن طایفه ضاله را
که در اکثری از محال گرجستان مباشر و بر اهالی آنجا آمر و ناهی بودند پاره را بضرب صمصام انتقام
بیرون کرد و بعضی را جامه در خون کشید و جمعی از اعیان و تاواوزادگان عرض کیفیت احوال را وارد
دربار فلک مآل خدیو بحر نوال و مورد نوازشات و عواطف شاهنشاهی گردید رخصت انصراف
یافتند و همچنین شیخعلیخان نیز با لشکریان داغستان منقو و در سپیر سمت شیروانات را مورد تطاول
و ترکتاز ساخت شاهزاده نیز اتمام کار مصطفی خان طالش را نصب العین همت و با لشکری شیر کین
پلنگ نظیر اعلای اعلام ذوی برجیم و تحریک اردوی کواکب حشم بجانب لنکران عنان گشای او شدند
شیر توان آهو قدم گشتند از جانب گیلان نیز فوجی از نهنگان دریا ستیز بحسب امر همایون از راه ساحل
دریا چون قلزم موج خیز و سیل خونریز روی بانهدام بنیان او نهادند و از اطراف سنگرهای متین و
سیبهای حصین بسته دست بویرانی آن ولایت باز و بر پریشانی جمعیت مصطفی خان گشودند مصطفی
خان چون خود را غریق بحر فنا و لطمه خور امواج بلا دید ترک خانه و مسکن را مایه نجات از آن
غرقاب هایل دید خویش و اتباع و اشیاع بداندیش را برداشته رخت عافیت بمحلی موسوم بجاموش دران
که در میان آب واقع و عبور سپاه بیگانه را مانع و باعتقاد خود بلاهای زمینی را دافع است کشید
و از سردار روس استمداد خواست معادل چهار هزار صالدات از روی آب با سه چهار عراده توپ
جهانتاب با او پیوستند شاهزاده منصور امر فرمودند تا عمارات لنکران را یکسر سوختند و قلعه حصین
و حصاری متین ساختند و موازی دوازده هزار سوار و پیاده در آنجا گذاشتند و وفادار و علماء و عمده را
با سردار روس بطرف شکین وارد پیل لوای شکین برافراشتند **نهضت موکب نواب نایب السلطنه**
بجانب چمن موغان و ملاقات سردار روسیه با نواب و منازعه با آن گروه خذلان پژوه و سایر وقایع
در حدود بدان حدود خبر رسید که سردار روس با چهارده هزار صالدات وارد تخت طاوس و مصالحت
جویا و در طریق رسالت پویا است نواب شاهزاده را چون معلوم گردید که مشار الیه را سپاهی موفور

ولشکری نامحصور ملتزم رکاب وملاقات او با سعد ودر دوران منهج صواب بوی پیغام فرستاند
که اگر منظور مصالحه وتخلیه ولایات بتواف لشکر ونکات سپاه چه سرو کار واگر غرض حیله وتزویر
است ملتزمان رکاب بطغر نظیر داغ شیر بران وتیر پران عدو سوز وجهانگیر است وهنگام
دریای پر شور موکب فیروزی کوکب را بعد آشنایی کار راست وهریک از پلنگان کوهسار دشمن
شکنی راهزاران گوزن وگور شکار را آهوی ضعیف را کجا طاقت لطمه سرپنجه غضنفر است وتیهوی
نحیف را کجا تاب وتوان صدمه چنگال شاهین عنقا شکر سردار هر بود در جواب گفته بود
که چون با سعد ودیعه پی سپر طریق ملاقات وملازمت شاه زاده نخواهم گشت مختصر کلام سپاه
خویش را در تخت طاوس امر توقف نموده در اصلان دوز بشرف ملازمت شاه زاده فایز وسر بلند
ومورد توقیر وانعام وافراز شمشیر جواهر نگار واسبان برق رفتار وخوان بسیار گردیده سخن
از مصالحه در میان وبر زبان آمده وسر دوز سر پنجه این گفتگو در کشاکش بود سردار دروس رضی
بدادن قراباغ وگنجه وشوره گل وپنبک تصرف اولیای دولت گردید که نواب نایب السلطنه تفلیس
ودرسند وباکویه وشکی را بموجب وتنفیذ معتبر با و واگذارند شاه زاده فرمودند که تا یکن دع ملک
آذربایجان در تصرف دو سه باقی است مصالحه صورت نخواهد بست بنابر آن سردار دروس دام
بکسالمتا که قرار یافته روی بمعسکر خویش برتافت اسباب وادوات حرب وابا سپاه بیکران
در میان گنجه ومعسکران گذاشته خود با سعد ودیر از نگاه خویش راه تفلیس پیش گرفت وشب
هنگام مخفی وارد دارالدو وانهدام وپریشانی لشکر سعادت اثر را چاره جو شد نواب نایب السلطنه با
اطمینان ضمیر همت والا نهمت برساختن قلعه گردون نظیر بطرح فرنگ مقصور داشتند وحفر
فرمودند که هر دو چند سوار بجهت خبر گیری با وادی روداریس آمد وشدی نمایند در اثنای آن
حالت مخبر از سلیم خان شکی لمحوظ نظر وسند مراد داد گشته بود که رفتن آن ولایت را
از تصرف جعفر قلی دنبلی انتزاع نماید نواب نایب السلطنه سوازی دو هزار وپانصد سوار جرار
بسرکردگی پیر قلیخان قاجار بطرف شکی مامور وهمچنین یک هزار وپانصد سوار بجانب ایروان نزد
حسینخان روانه وبا دو سه بیک وشوره گل ابواب منازعه گشاید چون بسردار مکنون فسلو
گردید که لشکریان موکب والا بسمت طالش ولنکران وشکی وایروان متفرق وپریشانند وزیاده
بر دو سه هزار جمعیت در اردوی والا نمانده در شبی مظلم که از سیاهی طعنه زن زلف مشکین مویان
خلخ وختا وانیستی که غیرت خال عنبرین خوبان تبت وتتار بود با ششهزار صالدات وسه چهار عراده توپ

دوزخ شرر عزیمت شبیخون اردوی فلک نمون بر ابر توسن نقض عهد بر نشست ودو بیست نفر صالدات را
بجسر وساخت در آن طرف رودارس بقراولان لشکر اسلام که زیاده بر صد ودویست نبودند مژده
الهام نمودند که ما از سپاه روسیه روی گردان شده بدولت جاوید ایران پناه آورده ایم چون در
میان ایشان چند سوار قراباغی بود که با آن قوم باغی یاغی بالمنایا وصدق قول ایشان را اظهار داشتند
قراولان بخاطر جمع باتفاق روسیه ناگنار در رود رفیق وتفتیش وتحقیق آن بودند که دیگر ودوده بودند
که روسیه از عقب رسیده قراولان را در میان گرفتند وبراه نمای سواران قراباغ از رود عبور ورود
کنار اردوی سعادت یاد شعله افروز آتش شر وشور وبانداختن تفنگ وتوپ علامات شرنیع
اکبر ودودزنشور آشکار وسحاب توپ وغمام تفنگ بوکشت زار احوال ترک وتاجیک صاعقه
بار گشت بعد ما که نایب السلطنه را در آن نیم شب اطلاع بر آن حادثه افتاد چون آتش سوزان وشعله
فروزان بر نشت بورد بود نک آب رفتار خاک بهای هامون نورد برنشستند وبا غلامان وصعدوی
سربازان سراه بر آن آتش سیال بسند بحرکت شد باد اجل نورد فراز آن شور دیده قلزم وزمانه
از مرمر قضای مستعجل موج انگیز آن بحر متلاطم وآوای توپ جهان آشوب اوج کیهان ذروه ماه وانجم
گشت از هیبت رعد آوا زلزله اندازی بای شبان مثال طرفین که ضرار آشوب قیامت میداد
فلک کینه بنیاد گوش را بسر انگشتان کواکب انباشت وآن شب دهشت را روز رستخیز پنداشت تا
وقت آنکه دست قضا علم سفید صبح صادق را بر ساحت افق برافراخت وتوب ثعبان هیات شرف
مهره مهر عالم فروز را از دهن بینداخت ودوست از دشمن وآشنا از بیگانه تمیز داده آمد شاه زاده
افراسیاب فر بقیه سپاه ولشکر را جمع آوری وروی داوری بجانب آن قوم دغا نهادند ودست
وبازوی خصم افکنی گشادند سپهیا کل مردان مبارز که در آن عرصه بر خاک هلاک خفته ترک
زندگانی گفته در آن روز از ظهور شعشعه فلق تا صعود شعله شفق شاه زاده فرخ لقا که چون
پروانه حریص شمع وغا وسمندر سان شیفته آتش هیجا بودند نیاسودند وسر اسب سواری آن
جناب که هریک در هوای رفتار براق عقابی بودند مضرب گلوله تفنگ از پای در آمدند الغصه
سی ساعت هنگامه قیامت بر پا وفرمانده دون نواز سوزنده جان پیر وبرنا بود نواب جوان کار
دیدن اشتعال نوایر جنگ اصناف اردو بازار وآنانی که در اردوی معلی بیکار وازدسوم بیکار
عادی بودند مقرر فرمودند که بجانب سنگر محمدرضا خانی رفته خود را از آن غرقاب هایل بیرون
اندازند چون همه دو اسبه وبجهت تخفیف در اطراف منتشر بودند وجمع آوری آنها میسر نبود

هرکسی بقید دست رس اسباب که داشت برداشته روی بفرار نهادند شاهزاده را از آن جمله اطمینان
خاطر بهم رسیده از عقب سمند عقاب شکوه عنقا پیکر را باعطاف سهل وجبل وبلند وپست
آن صحرای پرغوغا بال گشا ساختند وعلم قرار در دو فرسنگی اصلان دوز افراختند هشتصد [نفر] بود
شمشیرزن نیزه گذار از عقب روسیه روانه که آن طایفه وخیم العاقبه را از عبور ورود مانع
آیند مامورین در ساحل رود بایشان رسیده بازوی بازوی دشمن سوزی وعدو بندی
گشودند در حین گیرودار سپاه مأموره شکی بین بواسطه تعهد مصطفی خان شیروانی اتمام کار
جعفرقلیخان را معاودت مینمودند بجبر از صحرای چون چهره بازان شکاری بدان زاغان
باغ ذلت وخواری برخورده مخلب وچنگال خونریزی گشودند وسوای دویست نفر از آن
طایفه را اسیر وبسوی اردوی سعادت مصیر بازگشتند وحساب کشتگان ونجیب برگشتگان را
رسید نه هشتصد نفر از سپاه اسلام عز شهادت یافته وهفتصد نفر روسی بدرک اسفل
شتافتند

مناوعه نمودن سنگر لنکران با مصطفی خان طالش وسپاه روسیه

چون نایب السلطنه را محل موسوم بمحمد رضاخان مضرب خیام توقف گردید هشتصد نفر از
جمله دوازده هزار نفر لشکر مأموره طالش را مرخص با وطان ومقرر فرمودند که چهار هزار کس ماینقی
در قلعه احداثی آن جناب مانده بلوازم حفظ وحراست لنکران قیام نمایند اتفاقا در همان روز که جای
شاهزاده جم وقار ابلاغ حکم والا نموده بود چهار هزار سواره رخصت توقف بقلعه کشیده وهشتصد نفر
دیگر برخوش معاودت رخصت یافته بودند مصطفی خان وروسیه جامیش دان را با بنای عمیان
سالیان از قضیه شیخوی آگاهی حاصل وهیات اجتماعی انجا میشدان بلنکران مایل ونخست
قلعه محدثه را روی بدان سوی نهادند که هاسان حصاری پلنگ پیکر از بالای قلعه آتش افروز
ودشمن سوزی بنیاد نهاده چون سیل دمان سرازیر شده یا دحملات کوه فرسای فروزنده آتش
کین ور دکشتند وجمعی از آن طایفه را بضرب صمصام انتقام کشتند دویست نفر از روسیه را دستگیر
وبقیه السیف دو عراده توپ که همراه داشتند گذاشته لوای فرار بطرف جامیش دان افراشتند
شاهزاده بعد از نظم آن حدود عزیمت تبریز فرموده چون آن اخبار در دار الخلافه طهران معروض
رأی خدیو نادار گشت اسمعیل بیک را با بیست هزار سواره وپیاده روانه آذربایجان وحکم نایب
السلطنه شرف نفاذ یافت که احتشاد لشکر وسپاه نموده تلافی اردوی بکرجستان گذارد

درگذشت نواب محمد علی میرزا بر تنبیه ونهب بغداد ونهب وغارت آن سامان

قبل از این

درسلک

در سلک تحریر کشید شد که محمد علی میرزا بعد از فرار عبدالرحمن پاشا بطرف کوی حریر حکومت
سلیمانیه بخالد پاشا تفویض ومشارالیه را بر وفق مرام از عفو ولطف نوازش وبابت معاودت برقرار [شد]
عبدالرحمن پاشا دو از ای جان بخشی گر خدمتگذاری برمیان بسته خدمات پسندیده از وی بظهور
رسید عاقبت باشاره اولیای دولت قاهره باستخلاص سلیمانیه واخراج خالد پاشا لشکر کشید
خالد پاشا مقاومت را در قوه خود ندیده روی فرار بطرف دار السلام نهاده دست توسل بدامان
عبدالله پاشا زد مشارالیه نظم امور ویرا همت برگماشت وبالشکری گران وحشمتی بیکران ردع
ماده استقلال عبدالرحمن پاشا را برگران عزم عنان سپار آمد عبدالرحمن پاشا نیز رایت مقابله
وستیز برافراشت ومحاربه عظیم فیمابین اتفاق افتاده سلک جمعیت کرد بابان از یکدیگر
گسیخته وآبروی جلادت ایشان از آتش شمشیر محبتة بغداد برخاک مذلت ریخته وعبدالرحمن
پاشا بر بادپای عزار عنان سپار بجانب کرمانشاهان بهمایت خدمت وکهسارگشت بعد ما که بحضور نواب
شاهزاده مستسعد گردید شاهزاده کیفیت احوال او را معروض سده سنیه سلطنت ساخته از
مصدر خلافت امر شد که شاهزاده والامقام کشیدن انتقام او را از وزیر دار السلام با فوجی از دلیران
ضرغام حسام برجواد خون تحرام نازک اندام عنان دهند شاهزاده کیوان غلام برحسب امر شهریار
سپهر احتشام احتشاد لشکر فرموده بساعتی چون بخت خسرو فیروز بخت سعید با جهان جهان
حشر ودریا دریا تیغ وخنجر باکمال وثوق واعتماد بلطف خالق عباد از شهر بیرون شتافتند والی
غزل رباط را با قدام اسپان خیزران قلم نمودند وازآنجا فوجی سواره را بتاخت وتاراج نواحی
بغداد تعیین فرمودند مامورین بنهب وغارت دایادوی مردانگی گشودند ودواب واغنام بسیار
بغنیمت گرفتند عبدالله پاشا چون دید که کار برسوائی کشید بکردجاره کار درآمد وجناب شیخ جعفر
مجتهد را باستشفاع روانه اردوی معلی ومستدعی عفو تقصیرات گردید اولیای دولت قاهره بپاس
شنود قدیم وتوقیر شیخ محمد جعفر وشعار مذهب قویم از سر خطای او گذشته شد عبدالله پاشا در
عدای آن غزل رباط وذهاب وسندلیج وخانقی را بنواب شاهزاده واگذاشته مقرر شد که
هر ساله پنجاه هزار تومان برسم پیشکش انفاذ آستان فلک بنیاد سازد وقلعه جولان وشهر
زور وسلیمانیه کماکان بضبط عبدالرحمن پاشا درآمد که هر ساله سی هزار تومان واصل خزانه
عامره نماید شاهزاده اسرائی را که از نواحی بغداد آورده بودند مرخص باوطان ومساکن خود فرموده
مظفر ومنصور معاودت بکرمانشاهان نمودند

شبیخون آوردن سپاه روسی با مصطفی خان

طالش بقلعهٔ لنکران وکیفیت وقایع آن دیار سابقاً اشاره رفت که نواب نایب السلطنه بعد از انهدام اساس
مصطفی خان طالش معادل سه چهار هزار چریک گیلانی را بتوقف مأمور و چون از قضیهٔ اصلان
دوز میرزا احمد کاشانی مستوفی سرکار را با باباعلی شاطرباشی و دو هزار سرباز دوسی و
آذربایجانی بیداران و محافظت قلعهٔ لنکران نامزد و عنان عزیمت بطرف دارالسلطنه تبریز معطوف
داوقات فرخنده آیات را بتدارک لشکر و سپاه مصروف میداشتند بعد ما که اخبار آن سوانح
غیرت انگیز در دارالخلافه طهران معروض رای مهر ضیاء اعلیحضرت ظل اللهی گردید اسمعیل بیک
غلام را با دو هزار سوار جرار دلیر که هر سواری ساعد دلاوری را شوار و هر فارسی در
مضمار بهادری ثانی رستم و اسفندیار بودند مأمور بآذربایجان در رکاب شاهزاده والاجاه
فرمودند در اول محرم الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت سردار محمد شکن روس
با شهزاده صالدات امداد بمصطفی خان رخت عزیمت بتسخیر قلعهٔ لنکران که سینهٔ بولاد
استعجال برنشست چون خبر هجوم آن سیل بی زنهار بمستحفظین حصار رسید بابا علیخان
بعزم خبرگیری با چند سوار بجانب دشت و کهسار عنان سپار گشت چون او را بر کم و کیف اعدا
اطلاع افتاد رجوع بقلعه را از نهج تیقظ و هشیاری و طریق حزم و بیداری دور دیده از آنجا
سر خویش وراه معسکر اسمعیل بیک را که در آن اوان حسب الامر شاهزادهٔ یمن توان واردبیل
توقف داشت پیش گرفت مستحفظین قلعه وقتی از نصب بازی چرخ غدار خبردار گردیدند
که سفاین وجود خود را در دریای آتش تلاطم خیز چار موج بلا دیده از طرفین صواعق جانسوز
گلولهٔ توپ و تفنگ برگشت زاد روانها بپا دیدن آمد و طایران ارواح از قفسهای اجسام را صادر
بجانب آشیان عدم پریدن گرفت و کوشش بجائی کشید که هر دو گروه تفنگها بخشند و بر خنجر
بکر بیان بکدیگر آویختند باکارد و خنجر خون هم میریختند عاقبت جمعیت بخت اسلام روی از میدان
مجادله و معاوضه تافتند و سپهر را از حصول غلبه دل قوی و روی بجانب لنکران نهادند مصطفی
خان نیز از جا جنبش داد با جماعتی از طایفهٔ خویش و روسیان بدکیش راه لنکران پیش گرفت چریک
گیلانی با دل پرهراس و تشویش از درون حصار بعزم مدافعه بیرون آمده صف پیکار برو بسته
بازوی مجادله برگشادند در آن عرصه هنگامه تاراج قیامت و علامت محشر و نشانهٔ فزع اکبر پدیدار
آمد از دود تفنگ و توپ فلک جامهٔ نیلی در بر آورد و زهرهٔ خنیاگر از زهره آب گشته او تار رباب گسسته
معجر کحلی از گرد بر کرد سر آفتاب جهانتاب از هول آن انقلاب در میدان سپهر قرص ماه را سپر ساخت

وبهرام

و بهرام خون آشام خنجر خونریزی از کف بینداخت و کیوان از سودت آتش آن دار و گیر چون سبیکهٔ سیم در
بوتهٔ بگداخت آخر الامر از صدمات متوالی و متواتر گلولهٔ توپ ارکان قرار مسلمانان متزلزل گشته پای
طاقت و توانشان بسنگ آمده سلک جمعیت ایشان پراکنده و مینای وجود جمعی از اعیان گیلانی بسنگ
جانگزای پرلنک پراکنده گشته و هم کشت حیات بسیاری بداس اجل درویده آمد چون این اخبار بعرض
شهریار تاجدار رسید امر همایون عز نفاذ یافت که حضرت نایب السلطنه فوجی از غازیان پلنک
جنگ دلیر کرد کی اسمعیل بیک از راه اردبیل بر سر آن طایفهٔ وخیم العاقبه تعیین و مقرر شد
که میرزا محمد خان لاهیجانی حاکم گیلان نیز از ساحل دریا با تفنکچیان قلع مادهٔ فساد آن قوم لعین
بد نهاد مأمور گردیدند بحسب امر همایون چون شعلهٔ سوزان و آتش فروزان روی کینه خواهی بجانب لنکران
نهاده دریای حرب و ضرب از تند باد دلیری مجاهدین گیلانی موج گرفت و در دریا وج کیوان پیوست
نعرهٔ یا لکیب با هزار آتش قتال اشتعال داشت عاقبت سردار روس روی هزیمت بدار القرار سقر گذاشت مصطفی
خان و بقیة السیف سپاه روس خود را بکنار دریا رسانیده بدستیاری سفاین از غرقاب بلا
رستند **ذکر تسخیر قلعهٔ میمند بتأیید خداوند بیمانند** از جمله فتوحاتی که در این
سال بمشیت حضرت ذو الجلال دولت ابد الاتصال را روی داد فتح قلعهٔ میمند است مبین این
مقال و مفصل این اجمال آنست که قبل از این احمد خان اوزبک متصرف ولایت میمند با جمعی فوج
و استعداد بی نهایت محصور بمحاصرهٔ بیلکتوش خان جمشیدی وارده تسخیر محل ماروچاق عزیمت نموده
شاه والیه برادر خود را باستعانت واستغاثت بخدمت شاهزاده نامدار محمد ولی میرزا والی
خراسان فرستاده شاهزاده محمد خان قاجار نایب خراسان را با فوجی از بهادران جرار بدفع
احمد خان و انتظام آن حدود مأمور فرمود سردار مزبور بعد از ورود بتوده آباد محمد ابراهیم خان
هزاره را با جمعیتی از عساکر ابولجعی و انزمار و چاق نمود در آنجا بلنکتوش خان نیز با جمعیت خود
وارد اردوی سردار و در حوالی میمند تلاقی فریقین واقع گردید حربی عظیم اتفاق افتاده بعد انکیو داد
بسیار در لشکر احمد خان شکست افتاده با سپاه خود ره سپار طریق فرار و غازیان شیر شکار در عقب
ایلغار نموده تا حوالی حصار میمند متجاوز از هزار نفر از ایشان را عرصهٔ شمشیر آتش شرار و فوجی
شمار گرفتار کمند اسار آمدند احمد خان خود با ایلی پر مرعوض تیغ برق شرر میمند مسخر بهادران غضنفر
شکر و ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ شهریاری و طوایف اوزبکیه از هر طرف منکوب و مخذول بی سپهر طریق
مذلت و فاداری گردیدند **ذکر استمرار عنایات ذات اقدس خدیو سلطان در دارالخلافهٔ طهران و اصفهان و غیره**

مهندس خامه وسحاد این همایون نامه بدین نیکو طرح دلگشای استعداد عمارات مبارکات وبناهای جنت
آیات محدثه این بانی مبانی جهانبانی را بیرنگ کرد دو سال همایون فال جلوس میمون بر وساده جهان
داری بر ذمت همت عالم آرای لازم فرمودند که مبلغ یکصد هزار تومان عراقی اخراجات مرمت وتذهیب
وزیب وزینت صحن مقدس وروضه منوره وتذهیب قبه مطهره بضعه بتول فاطمه بنت امام همام
موسی بن جعفر علیهما السلام وتخت بانی که معاد همت همایونش یمینت وشکون را باز گشت امادت
مدرسه دار الامان قم وتذهیب قبه منوره بود از قراری که در تومان آخر آن سال خامه دو زبان بذکر
آن پرداخته دیگر بنای نزهت بنای قصر قاجار است که قصر بهشت چون قدر فلک دنبت شهریار
جهان رفیع وباغی چون جاه شاهنشاه زمین وزمان فسیح که باهتمام معماران صنایع پرداز وبنایان
بدایع ساز وسنگتراشان فرهادفن وقوی دستان خاراشکن ونجاران شیرین کار ونقاشان
صورت نگار ونقابان فولاد تیشه ومغنیان درست اندیشه در مدت یکسال باتمام رسید
دیگر مسجد جامع دار الخلافه طهرانست که اساسش چون قاعده دولت محکم وبنیانش مانند
رای خسرو جوان بخت مستحکم ایوانش با فلک کیوان الیفاست وقبه‌اش با قبه نهم آسمان
ردیف سیمرغ زرین بال آفتاب کبوتری از کبوتران طاقش ومصباح فروزان ماه قندیلی در
رواقش که دیده در طول وعرض اقالیم سبعه مثل ونظیرش بنا شاید دیگر بنا نیست مسمی
بطنابی که در اندک زمانی صورت انجام پذیرفت بنیانش از خشت پخته وسنگ ودر ودیوارش
مزین بآیینهای طویل وعریض روس وفرنگ ونقشهای دلکش شوخ وشنگ عمارتی بدان فر
وزیب دیده روزگار ندیده ومثالش را صورت نگار مانند در آیینه خانه خیال نکشیده در پیش
طاقش طاق کسری باکسر خفاست ورواقش با وجود نهم چرخ در علو رفعت طاق شعر
اساس کاخ زین خوبی توان افکند که دست همای شاه کامران افکند علو کنگره آن بدان مقام
کشید که آسمان را از چرخ لختران افکند دیگر عمارات مبارکه گلستان وسروستان و[illegible]
سمی بهشت وخورشید ونگارستان ودلگشاست که هریک در زینت وصفا رونق گلزار
ارم ودر زیب وبها بازار بیت الصنم شکسته هریک از نقشهای دلفریب وصورتهای جانفریب
وآیینهای آفتاب جلا وگلهای دسته‌های طلا رشک فزای بتخانه فرنگ وغیرت فزای عشرت
خانه گلستانست دیگر چهار سرانیست که بامر همایونش امین الدوله حاجی محمد حسینخان مستوفی
الممالک در جنب عمارت مبارکه چهل ستون اصفهان مشتمل بر تالار وطنابی واوطاقهای تحتانی

وفوقانی وبادگیرستان وسرداب وحمام بنا نهاده تکلفات شبانروزیکه معمار ربع مسکون در زیر
این قبه بیستون عمارت عالم را طرح انداخته هیچیک از فرمان دهان وکشورخدایان پیشین چنین
سرایی دلگشا نساخته‌اند کاخهای زرنگارش با ایوان سپهر همدوش است ودرپای هر روش سر
دوستی دو سروش وبر فراز هر شاخش تذروی دل باخته با فاخته در خروش ودر پای هر گلبنش
بلبلی مست وخموش تا رنجش رنج زن سیب اصفهان وسیبش سیلی رخسار گلنار خندان از غیرت
رنجش ترنج زرین فلک برنج واز رشک لاله وسنبلش غنچه غناج در شکنج آیینه خورشید وماه
عکس از شمسه طاقش وطاوس زرین بال سپهر پروانه شمع رواقش بهزاد مصور را از تصویرات
روحانی مثالش انگشت حیرت در دهانست واز رشک مانی از رنگ ملمع آمیزی گلهایش در پیش
نقوش تالارش نقوش زنده‌دلان صور ثبت بر دیوار ودر مقابل آیینهای روشنش آیینه خورشید
وماه بعبث تار شعر بخت با یکدا اقبال باز کرد درش سعادت آمد وخود را بر آسمان افکند
چه خشت عرصه آن داشت رنگ فیروزه فلک بمغلطه خود را در آن میان افکند دیگر عمارت
وباغ تخت قاجار شیراز است که راقم حروف در طی احوال فارسیه ذکری با یراد توصیف آن پرداخته
دیگر کاروانسرای سن سن وعمارت جدید فین کاشان وخیابان فتح آباد وامین آباد وحسین
آباد اصفهانست که امین الدوله حاجی محمد حسینخان بنام همایون این شهریار جم وفا در بنا نهاده دیگر
شهر سلیمانیه است که در این سال فرخنده فال در کنار کرج بامر همایون اشتباه رفت خلاصه
کلام در عهد دولت میمونش چندان در دار الملک وچندان در سایر بلدان از شاهزادگان عظام
وامرای عالیمقام ووزرای فخام ومستوفیان عطارد احترام وندما وخاصان وخوانین با احتشام
وغلامان کیوان مقام وحکام وعمال واعزه واعیان مملکت هر یک علیحده عمارتهای سراهای دلگشا
وخانهای بهجت افزا ساخته وپرداخته‌اند که اگر خامه نادره نگار خواهد بطریق اجمال هریک را
تفصیل دهد در اولین مرحله قلمش سنگ آمده پایش لنگ خواهد گشت چه اوراق روزگار بعهدش
تا زد وچراغ دهر در عصرش نور دیگر سرزد در بنایش وستایش شاهنشاه اسلام پناه
عدالت منش مذهب البنا ورحب الساحت بدقیقه شناسان رموز بنانی ودانایان کنوز معانی
مستور ومخفی نخواهد بود که خداوند خلاق هر هستی وبود بر بندگان خویش بیش از پیش مهربان
وظل ما لطفش بمفارق عباد پیوسته سایه انست ودر هر عهد وزمان که بواسطه کفران نعمت
بندگان بی انصاف ظالمان را تیغ جور واعتساف بر سر مظلومان از غلاف بر میاید وجهاندارانِ

از منهج مروت دور و از مذهب جفا بر و ربای ترکتاز برکشور احوال عجزه و مساکین میکشاید
حکمت بالغه و عنایت کامله اش صاحب دولتی عدالت پرور را که بوجود همیونش بر بود عدل
و داد آراسته و از لباس جور و بیداد پیراسته باشد از خلوت خفا بپایگاه ظهور میآورد و
ابواب عظمت و شوکت از شش جهت بر روی بخت سعیدش میکشاید و اسباب جلالتش را از
عالم غیب برای عیب آماده میسازد و بدست قدرت بفضل الله ما بناء و با ذوی اقتدار او
بحکم ما یرید بدخواهانش را بورطه خسار و بوار عنا ندارد تا ذات مقدسش بی منازع مسند آرای
زیبنده مسند کشور خدائی و وجود اقدسش فارغ از عایق و مانع زیب بخش محفل دارائی
کردید جمهور عباد در ظل حمایت و سایه عنایتش در مهاد امن و امان آسایش کزین باشند
مبین این مقال خجسته آیات اقبال این برگزیده حضرت ذوالجلالست که دیباچه رساله جهانداری
و فهرست صحیفه بختیاری بنام نامیش موشح و مزین است نزهت سرای ایران که بعد از
انقراض دولت علیه صفویه از ترکتاز سلاطین جور دیران کشته بود در مدت پانزده سال
سلطنت از معاوی نصفت و عدالتش آبادی و معموری را برجنت سرای هشت بهشت پا برزند
و جنانرا از رشک و غیرت قصور و عمارات دلکشش خون جان میخورد هر کجا ویرانه بود از همت
همایونش آبادی پذیرفت و هر کجا چشم فتنه از بیم قهر جهان سوزش چون دیده بخت بدخواهانش
خفت از شراره آتش سطوتش نسر طایر را بال و پر در آشیان فلک سوخته و از شعله شمشیر بیش
سیمرغ آفتاب پروانه سان سوخته آهوی ضعیف را با پلنگ پر بری برابری بلکه برتری میشد
و از سهمش تیر فلک و اژدهای سپهر در اندیشه بر باز را در صید اندازی با زلف همقد
قدرت بازنیست و نرشاهین را بجا دیدن سینه کبوتر بازی دست درازی بره و میش را در
ممدش گرگ معماری را زشبانیست و پلنگ و ضیغم را از زخم غم خون دل طعمه و زبان و سنان
در ایامش جو دسر خویش گرفت و ستم با سلاطین پیش شعر بلند آسمانی بود در استین
ز کوهر دود دیاش در آستین ٭ یکی سروبن دشت کشت خدای ٭ ولی پا بدان بهشت خدای
زبر زیر دستی هم چرخ دست ٭ از و چرخ دستان هم زیر دست ٭ زهی آفتابی کش این پرتو است
که جاوید کیوان بفرش نوستا ٭ یکی از خصایص این برازنده طراز سلطنت و جهانداری و فزود
و کثرت اولاد ذکور داستان روزگار چهل سال از سنین عمر همایونش میکذرد صد کوهر شاهوار
از صلب طاهرش زیب بخش مسند عهد و زینت افزای ساحت مهد اند چون برفراز تخت بهر طراز

خورشید

خورشید نشیند شاهزادگان آفتاب لقا که هر یک در فلک برتری ماهی اند تابان و در سپهر سروری
سهیلی درخشان در پایه دست آسمان رتبت دست یکی سایه گستر اند هر یک ستاره برای آفتاب
انور با انجمی بدو و بدرا از هر نظاره باب بصیرت مشهود کرد و از دو نیکه خداوند ذات همایونش را در
عصر روزگار پیشر یک و انباز طراز دیهیم و کلاه و فرق فرقد سایش را زینت تاج و کلاه ساخته
وجود مقدسش را انبیاء و دی آشنا و بیکانه ترتیب بانی غنچه وجودش بسر پنجه اقبال منوالست
و نیر و دیش بیا دوی فرزندان بیهمال که هر یک در ملک داری و دارائی روزگار دخویش اند و در
رعیت پروری کسری و سنجر را هم کیش امید که هر یک در سایه عطوفتش فارس مضمار نامداری
و مسند آرای محفل کامکاری کردیده از عین الکمال محفوظ و از حصول مرام محظوظ باشند شعر
نوای دولت فرخ تر از روز خوش ٭ بدوران این شاه بیدار هش ٭ بر آرا بکی جاودانی در ملک
سنا ینت بر شاه با فرو هنگ ٭ که جاوید بزدان نکهبانش باد ٭ بشادی فروزنده جانش باد
بفضل الله الملک المتعال شاهنشاهی صاحب اقبال چون این خدیو بیهمال در ایران پای بر تخت سلطنت
ننهاده و نکارندکان تواریخ و سیر در هیچ عصری از اعصار در تواریخ خود نشان نداده شعر
د شاهان ندیدم چو این شاه نیو ٭ ببین پرتو پاک کیهان خدیو ٭ جهان فراخ گنجیدن شکر و سپاس
و کنجایش آثار وجود سنکاهش بدعرصه ایست بغایت تنگ و باج گذار دولتش از روی حقیقت
نه تنها از سلاطین صاحب نگین روم و فرنگ شعر همه پادشاهانش ساو اندران ٭ بشیران
او کنج کاو اندران ٭ اگر از جواهر و لآلی و اولیک و تاجهای گوهر نگار و حمایلهای پر آثار و بازو
بندهای مسمی به دریای نور و تاج ماه که در برابر آن دریای آفتاب جهانتاب موج سرابیست و در
مقابل این ماه عالم آرا چون نخرف بی آب و اگر ظروف و اوانی مرصع و فروش مکللش که بهم لآلی
انجم راشوان شمرد و اگر از معمور دیه خرابی و دفینه اش شرحی نگارم باید و خستر کان و کنج قارون
چگونه پی تواند برد جمشید پیش دادی اگر بود دی سر بر خط فرمانش نهادی کیخسرو اگر زنده گشتی
غلامان درش را بنده گشتی شعر گذشت آنکه خاتمش جمشید جم ٭ و با زاده زاده زادشم
گذشت آنکه کیخسرو شه در نبرد ٭ همال آوردم با شما دم برد ٭ گذشت آنکه اندر دنو منیر و فا
سراسر بر سپهر یار جوان ٭ بر آن دان که با فر این تاجدار ٭ سراسر چه بکنشت خاک کند و خار
در اتمام و انجام این کتاب مستطاب جبین نیاز بر خاک ضراعت نهاده بسنا یش
شاهنشاه گیتی پناه زبان گشاده است منت خدا بر که در این ایام خجسته فرجام وجود مقدس

چنین شاهنشاهی مهیب و عدالت‌گستر را زیب کلاه مملکت ایران ساخت و بدست رأفت و مروتش
گلشن ملک را از فساد تطرق حوادث بپرداخت نه ظالمی را قدرت دست گرفتن در خانهٔ مظلومان است
و نه مظلومی را اندیشه و بیمی از ظالمان در کل ممالک محروسه احدی نیست که از خوان انعام و
احسان مستمرش مواجب‌خوار و وظیفه‌ستان نباشد و فردی نه که از خرمن الطافش بهره و نصیبی
نبرده در پیش دست جوادش جود قاآن انعام بکر و نه در پیش دبیرانش و در نظر کرمش ماحصل بحر و
کان یکروزه بخشش دیوانش چنانچه در این سال میمنت مآل چهل هزار تومان نقد بقرض من
معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی‌الممالک از خزانهٔ کرم عنایت فرمودند چنین احسانی به
بندگان از شاهان پیشین و تاجوران قدیم که خبر داده و کدام خامه در بطون همه تواریخ و
سیر بذکر این گونه خبر زبان گشاده امید که روز بروز خداوند جهان بر ملکش بیفزاید و
خیام دولتش را با عمده دوام و اطناب خلود محکم و مشید دارد که از یمن رای دین‌پرورش نه همین
چمن دولت بگلهای رنگارنگ عدل و داد آرایش پذیرفته بلکه از یمن رای دین‌پرورش ریاض
شریف دین و ملت حنیف بنسیم صبح اهتمامش خانه‌فرواست و آفتاب جهانتاب شعار شرایع که
از مشرق اجتهادش شارق در هیچ عهدی ائمهٔ دین و علمای ملت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را
که نگین خاتم شریعت و واسطهٔ قلادهٔ طریقت اند اینگونه بازار اجتهاد رواج نداشته و باین
قدر طلبهٔ علوم چه از فقه و اصول و چه از حکمیات و معقولیات از موقع استفادت بدرجه
افادت ترقی نکرده اند و هیچگاه چون این ایام خجسته فرجام بانعامات خاص از نیول و سیورغال
اختصاص نیافته و همچنین شعرای فصاحت‌پیرا و منشیان سخن‌آرای که در این دولت روزافزون
قدم بر پلهٔ سلم نظم و نثر نهاده و داد عبارت‌پردازی و سخن‌طرازی داده اند در هیچ عهد و اوان
نبوده اند از آن جمله فتحعلیخان کاشانی ملک الشعراست که شعرای فلک در پیش طبع روشنش
چون جرم سها در مقابل خورشید بی‌ضیا است و سهیل یمانی با وجود ضمیر وقادش بغایت
کم‌بها پایهٔ نظمش نظامی گنجه را در کنج بی‌نظمی نشانده و در بر مصباح پرنور فکرش سنائی را
نوری و انوری را سنائی نمانده شاهنشاه‌نامه‌اش نام هابیل را از نده دهیم و کاه منظوم ساخته
و باشعار بلند و ابیات آبدار پرداخته صدق قول را گواهی است روشن و حجتی است برهن بیتی
یک مثقال طلا از مخزن کرم شاهنشاه ملک‌گیری و جم حیله یافت هر صنفی از ارباب صنعت و
حرفت که در این دولت تربیت دیده اند چشم روزگار ندیده چشم روزگار ندیده و گوش دهر

نشنیده

نشنیده امید که زمان دولتش پاینده باد و هر چه راجی بد یابنده بر جوهریان جواهر معانی و صرافان نقود
سخن‌دانی و پسندگان کتب تواریخ و سیر و خوشندگان حکایات نو و کهن این همایون دفتر مکشوف
باد که در سال نیکو مآل هزار و دویست و هیجده هجری رای جهانگشای خاقانی خلد الله ملکه
تعلق بتعلیق و تلفیق و تألیف و تصنیف تاریخی مشتمل بر ذکر احوال انبیاء کرام و سلاطین فلک احتشام
قرار یافت و انجام میمنت فرجام آن را پرتو آفتاب جهانتاب امر همایون بر ساحت احوال صدف گوهر
بلاغت و سخندانی اوان ما المجموع فصاحت و معانی میرزا محمد رضی تبریزی مستوفی دیوان جهت
حیثیت مبانی لازال فؤاده حاسداً لسهام الحوادث هدفاً و جوهر الفلک فی بحر الوجود لدرة
بقائه صدفاً و کمین بندهٔ درگاه خلافت امیدگاه عبدالکریم بن علیرضا الشریف الحسینی
الاشتهار دعا فتاد حسب الحکم محکم شهریاری قصص انبیاء علیهم السلام از خلقت آدم الی بعثت خاتم
النبیین و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و مبادی جلوس همایون خاقانی بر روشان
سلطانی الی سال فرخنده فال تخاقوی ئیل خجسته تحویل با عباراتی مهذب بی‌چون و صالی دلپسند
دلکشا و استعاراتی مجدت بیان عتاب نوشین لبان شیرین‌تر و جان‌فزا بوسیلهٔ قلم تنزه زبان
از درج فکر آن جناب در سلک بیان آمد و تاریخ سلاطین صاحب تمکین و شاهان معدلت آیین
پیشین از ابتدای خلافت کیومرث تا ظهور دولت این شهریار تاجدار با احوال پانزده ساله
سلطنت جاوید آثار از شباب ضمیر و نتایج خاطر انام آن را چون قلم کمر بمیان بسته و قدم
سان از سر قدم بشاهراه اطاعت گشادم و فصلی چند از نتیجهٔ قریحهٔ خامده و طبیعت جامده
بقلم اخلاص بر لوح اختصاص رقم زدم و چشم آن دارم که بلاغت تراکیب آن و ز و اطراف اسالیب
این نظر ندیده و عیب‌پوشی ندانند و چهرهٔ مخدرهٔ فکرت را بناخن انگشت اعتراض که شیوهٔ
سخن‌سنجان این عهد و اوان است که گوهر ادراک خویش را از جواهر افلاک بیش میدانند
و در قوانین بلاغت و آیین کمال الصناعت سحبان و حسان را پی کیش شمارند و شناسند بحمد
الله الملک الاکبر متمنیات خاطر چنانکه جان میجست و دل میخواست در زمانی دولت
بخش چون آب زندگانی و اوانی دلاویز چون لذت کامرانی و مکانی دلگشاتر از هوای
بوستان و منزلی طرب‌فزاتر از دیدار دوستان با ساقی حاصل آمد و دست آرزو بگردن
عروس مطلوب بی ایکانی حمایل و از یمن میامن سبحانی و همت والانهمت خسروانی ابد
الله فی ملکه و سلطانه و رایات نصرت جنوده و اعوانه که تا فلک دیرباز افسر مهر بر سر



گذاشته و نطاق بجوهر مجرة بر کمر بسته و تیغ کج هلال بمیان استوار داشته با دیدهٔ دوربین
اختر در رزم و بزم نظیرش شهریاری ندیده و گوش شنوندهٔ مثل و عدیلش خسرو تاجداری
نشنیده بسلامت کلامی که ارباب فصاحت را قانونی است کامل و استقامت تراکیب
عباراتی که اصحاب بلاغت را دستوری است شامل **شعر** نظم کالحاظ العیون الشواهر
ونثر کاحداق النجوم الزواهر ممهد ساختیم **شعر** که تا رسمهای بد انداخته کردم بدان
تاریخ شاهان تازه کردم چو برخواندم دعای دولت شاه زبان با سپاس چرخش کردم آگاه
بر جوهرشناسان فن شریف سخن گستری و خریداران کالای لطیف سخن پروری واضح
ولایح است که این نامهٔ نامی را که سواد مشک ریزش حامل نور ذات و بیاض کافور
بیزش مطلع صبح سرور و ذائقهٔ فهم از حلاوت الفاظ و عذوبت معانی شود انگبین ش
چاشنی گیر و مخدرات استعارات فصیحه و ابکار کنایات بلیغه اش بعنایت دلبری پرده
مقابله کلام بلغای گذشته مراتب سیف قاصب و مخراق لاعب دارد و مؤلف قدم از
منهج انصاف بیرون نمی‌گذارد **شعر** سپهر بیت کاخش بروناقتراست محیطی که تاج
از گهر با افتراست اگر التفات خورشید شاهانه پرتو افکن ظلمتکدهٔ ضمیر نمی‌گشت هر
آئینه قلم قدم بر منزل این کار نمی‌گذاشت و در میدان سخن لوای وقایع نگاری نمی‌افراشت
و در امید بدرگاه آسمان رفعت شهریار سلیمان مرتبت که مس وجود نابود از نظر
تاثیر اکسیر نظرش با قرص مهر مماثل است و جمال حال هر ناقص از پرتو خاطر پر نورش
بچهرهٔ بدر مشاکل و چشم آفتاب رشحه آثارش گنج شایان و خزاین جهان و دفینه ندارد
وارد که ملک آرای زاده الله شرفاً که حاکمی عادل و ناقدی بصیر است بلالی آبدار
عباراتش نظری از روی لطف و بیواقیت شاهوار استعاراتش دیده از راه قبول اندازد
شهریارا اگرچه گوهر بدریا بردن عین خطا است و چراغ بدر آفتاب افروختن نزد
شعر به چشم کرسنک خارا رسد چه اندک بود کی بدریا رسد اما چون
بفرمان اقتضا مضانیت این گلهای طری و نوباوه های تازه تر از چهرهٔ مشتری بدین محفل ارم
تزیین چیدم و بساطی با نشاطی در عرصه دوفکار ممهد کردانیدم و از آنکه دارو دفتر
خامه سپهر آثار میرزا محمد صادق مروی وقایع نگار مفصل احوال را در تاریخ جهان آرا
مرقوم رخامه بلاغت آثار ساخت بر امن تفاصیل امور نگردیدم **شعر**

چون

چون مرا دولت تو یاری کرد طبع من تا چه سحرکاری کرد گر بسمع تو دل پسند شود
چون سر من تو سربلند شود میوه داد منت ز باغ ضمیر چرب و شیرین تا چه انگبین در شیر
جلوه دادمش بی هنری تا دد آری بحسن او نظری بر بهای تو گرچه رنگین است
آنچه بزم مخلدات انیست ورنه خون نیز گر خامه در کار است ابد الدهر با تو همراه است
امید که تا آسمان محیط زمین و زمان محاط آسمانست و زمین و زمان آراسته بوجود
شهریاران آسمان تخت خورشید نگین ملک جهانت در نگین و نگین دولت
در یمین باد برب العباد تمت الکتاب بعون الملک الوهاب و توفیق
حضرت الرحمن نکه کتاب تاریخ در دار السلطنه اصفهان شکناب
شده و اوخوش تا تمام بوجه بحسب الفرمان قضا جریان
نواب اشرف رفیع والا شاهزادهٔ آزاده کامکان
بهاء الدوله العالیه ابد الله عمره و دولته
و عز تیار تیابی قلیل البضاعه
آقابابا شاهمیرزائی
فراشی فیروز
تا آن اتمام
رسانید مرامید که مقبول طبع اشرف والا گردد فی یوم السبت من و عشرین شهر رمضان المبارک
من شهور اثنی و سبعین و مائتان بعد الالف من الهجرة النبویة
المصطفویه الف الف تحیة و ثنیه
۱۲۷۲
سنه

کتاب شرح فخر در دار السلطنه اصفهان در مدرسه [illegible] ابتیاع شد

۱۲۶۱

در [illegible] سنه هزار و دویست و شصت و یک [illegible]

[illegible] به [illegible] رسید

